

سید القاسم

۱۹۱۰  
سنہ ۱۹۱۰



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





چاپ اول این کتاب در بنیاد فرهنگ ایران  
( مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی )  
چاپ شده است.



فقه و عرفان ایران



نامه های

# عین القصصات همدانی

باجتاه

علی بن محمد بن زوی - عقیف غیران



129773

۴

این کتاب بسمایه کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار با موافقت آقایان

عفیف عسیران و علینقی منزوی

با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم

در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ

شد

چاپ دوم ۱۳۶۲

تیراژ ۲۰۰۰

چاپ افست گلشن



## پیش گفتار

نامه های عین القضاة همدانی این صوفی وارسته و شهید راه عقیدت ، در حقیقت گنجینه ای دست نا خورده از گنجینه های ادب و عرفان فارسی می باشد و انتشار آن زمینه فراخی را برای کار ادب دوستان و پژوهندگان در زبان و فرهنگ پارسی ، برابر ایشان می گشاید . گذشته از اینکه متنی فارسی از سده ششم بخودی خود دارای ارزش است ، این مجموعه از نظر اینکه بزبان نامه نگاری که حد وسط میان زبان گفتگو و زبان قلم و کتاب است ، نگاشته شده ، دارای ارزش اضافی می باشد ، و واژه های رسا و فصیح بسیاری را بر زبان شیرین و در حال گسترش فارسی امروز ما می افزاید ، و در واقع سزاوار بود که چاپ این مجموعه خیلی پیشتر از این انجام می گرفت .

در باره این نامه ها ، آقای دکتر عسیران در مقدمه تمهیدات عین القضاة که رساله دکتری ایشان بود و در تهران منتشر شد ، در ص ۱۲ - ۱۴ بحث نموده ، و تاریخ تقریبی نگارش آنها را با تقویم و ستفقد معین نموده اند . آقای دکتر فرمنش نیز در کتاب « احوال و آثار عین القضاة » بحثهایی دارند . پیش از این دو تن پروفیسور برتلس گفتار مفصلی در مجله آکادمی علوم شوروی بسال ۱۹۲۹ راجع به عین القضاة نگاشته بود ، و در مجلات تهران نیز مانند « دانش » ج ۳ ص ۵۲۵ و ارمغان ج ۸ : ۳۱ و ج ۱۷ و یادگار ج ۳ ش ۲ و ش ۴ مقالات پخش شده است . و ما بحث دقیق و مفصل راجع به خواص دستوری و نحوی و املائی نامه ها و نیز بحث در باره افکار عرفانی او را به مقدمه جلد دوم موقوف می کنیم . و در این پیش گفتار تنها به چگونگی کار خود ورنی و تصحیح آنها و نسخه شناسی مجموعه هاییکه این نامه ها در آن موجود است می پردازیم .



## I - آغاز کار :

در ژانویه ۱۹۶۷ که آقای دکتر عفیف عسیران و اینجانب بگرد آوری این مجموعه از نامه‌های عین القضاة آغاز کردیم ، تنها هشت نسخه عکسی از مجموعه هایی که این نامه ها را در بردارند در اختیار می‌داشتیم . همه این هشت نسخه را دانشگاه تهران از روی نسخه‌های اصلی برای همین کار فراهم کرده و در اختیار ما نهاده بود .

پس از بررسیهای نخستین آشکار گردید که میان این مجموعه‌ها ، از نظر نامه‌ها ییکه در بر می‌داشتند ، نسبت عموم من وجه است . ما نخست همه مجموعه‌ها را خوانده ، و هر کدام که بی شماره بود ، نامه شمار دادیم . و سپس برای هر مجموعه فهرستی فراهم کرده ، و با تطبیق آنها فهرستی همگانی ، دارای خصوصیات هر نامه و آغاز آن فراهم ساختیم ، پس روشن گردید که :

- ۱ - هیچ يك از نامه‌ها در همه هشت مجموعه وجود ندارد .
- ۲ - برخی از نامه‌ها تنها در يك مجموعه دیده می‌شود ، و برخی بیشتر تا شش مجموعه .
- ۳ - برخی از نامه‌ها در برخی از مجموعه‌ها بصورت دو یا سه و چهار نامه در آمده است .
- ۴ - در برخی مجموعه‌ها دو یا چند نامه بدنبال یکدیگر ، بصورت يك نامه در آمده است .
- ۵ - در برخی دیگر نیمی از يك نامه را بدنبال نیمی از نامه دیگر نهاده و نامه‌ی جدا ساخته اند .
- ۶ - در برخی مجموعه‌ها ، بندهای ای از نامه را که جنبه خصوصی داشته و فرستادن سلام باشخاص و یاد کردن نام کسانی بوده ، و بیشتر در پایان نامه می‌باشد ، يك باره از قلم انداخته اند .



## II - نسخه شناسی مجموعه ها :

در اینجا خصوصیات هر يك از هشت مجموعه را که در اختیار ما بوده اند یاد می کنیم تا ارزش تاریخی و درجه صحت انتساب هر نامه و هر نسخه بدل که در پاورقیها یاد کرده ایم آشکار گردد. چون ما هر يك از این مجموعه ها را بایکی از حروف نامیده ایم ، در اینجا آنها را بترتیب حروف الفباء معرفی خواهیم کرد .

### I

این نسخه بشماره ۲۱۷۷ در کتابخانه ملی تهران می باشد و بنام «مکاتیب العرفا» در دفتر ثبت گردیده است ، ۸۶ نامه در ۴۷۹ برگ  $۲۲/۵ \times ۱۴$  دارد ، و هر صفحه آن ۱۷ تا ۱۹ سطر است . صفحه اول افتاده است ، خط آن نسخ است ، بجز صفحه های ۱ تا ۶۰ و ۷۶ تا ۲۲۰ که به نستعلیق می باشد . تاریخ ندارد . نامه ها بی شماره است و ما برای آنها شماره نهادیم . نسخه P از روی این نسخه نوشته شده ، لیکن اکنون کامل تر از این می باشد ، زیرا که پس از رو نویسی P ، بر گهای از میان نامه ۳۳ نسخه I افتاده است که یازده نامه را در بر می داشته ، و در نسخه P بجامانده است ، و بدین سبب از نامه شماره ۳۳ بعد نسخه P ۱۲ شماره جلو تر از نسخه I می باشد ، و این معنی در نامه های ۵۷ و ۶۱ چاپی نشان داده شده است . نسخه ای که مجموعه I از آن رو نویس گشته ، ناقص بوده است ، و نامه شماره سیزده آن ، نیمه نخست نامه ۱۳ نسخه ما و نیمه دوم نامه ۱۶ ما را در بر می داشته است ، یعنی نامه های ۱۴ و ۱۵ را يك سر از قله انداخته بوده است ، و این نقص از نسخه I به P نیز راه یافته است . افتاد کیهای کوتاه که در هر دو نسخه یکسان می باشد از پنجاه جا افزونست ، و در چند جا سطری یا بیشتر مانند مکرر دارند . در برخی جا ها که نسخه اصل I ناقص بوده ، نویسندة I آنرا از پیش خود تکمیل کرده است . مثلا : سه صفحه در میان واژه « دارند » در سطر ۹ صفحه ۱۸۳ چاپی ، تا واژه



« ادراك » در سطر ۵ صفحه ۱۸۶ افتاده بوده، و نویسنده I آنرا با دو سطر انشای ناجور خود به یکدیگر چسبانیده است، و ما آنرا در پا ورقی آورده‌ایم. و این پینه دوزی وی از نسخه I به نسخه P نیز راه یافته است.

## K

این نسخه بشماره ۱۱۰۰ در کتابخانه جا الله در استانبول می باشد، ۶۷ نامه دارد. خط نسخ ۶۶۸ ق. است. در ۱۳۶ برگ ۲۵ × ۱۸. صفحه ها ۱۵ سطری ۱۹ × ۱۱ است. عکس این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه است، و نسخه‌یی از آن در اختیار ما در بیروت می باشد.

این نسخه که در زمان سلاجقه روم در آسیای صغیر نوشته شده بخط نسخ ترکی است و اغلاط آن نشان می دهد که نویسنده فارسی درست نمیدانسته است. نامه های ۱ تا ۲۹ برابر نسخه S می باشد و افتادگیهایشان همانند است و پس از آن از برخی نامه ها خلاصه شده است، چنانکه نامه های ۵۶ و ۵۷ نسخه ما، در این مجموعه بصورت يك نامه بشماره ۳۸ در آمده است.

## M

این نسخه از موقوفات ملا مراد در استانبول می باشد و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است که نسخه‌ای از آن در اختیار ما نهاده است، ۳۷۹ صفحه ۲۱ سطری دارد. و در ۸۵۳ ق. بخط نستعلیق نوشته شده است. مجموعاً ۱۳۳ سر نامه دارد که ۷ نامه احمد غزالی بشماره های ۱، ۷، ۸ و ۸ شماره جمالی عین القضاة جزو آنها می باشد. نامه ها شماره ندارد و ما بدان شماره دادیم ولی متأسفانه شماره بیکه ما به نامه های این مجموعه داده‌ایم با شماره ای که آقای فرمنش در کتاب خود احوال و آثار عین القضاة ص ۱۲۸ - ۱۴۴ داده برابر نیست، چون ایشان دو نامه را از قلم انداخته اند. و اگر شماره ۲۶ را از دنباله ای که دارد جدا بشماریم ۱۳۴ شماره خواهد شد. و ایشان سه نامه را از قلم انداخته خواهند بود.



۲۷ نامه آغاز نسخه ما در ترتیب با این مجموعه برابر است ، جز اینکه نویسنده M يك نامه عين القضاة به احمد غزالی را با هفت جواب غزالی بآن ، پیش از مجموعه آورده . و از این روی شماره نامه های این مجموعه ۹ شماره به پیش افتاده است . نامه های غزالی در مجله ارمنان سال هشتم شماره نخست چاپ شده است .

## N

این نسخه بشماره ۴۶۴ در کتابخانه نافذپاشا در استانبول است . و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، و نسخه ای از آن نزد ما است . ۱۴۹ برگ  $22/5 \times 15/5$  و  $19/5 \times 12/5$  ، و هر صفحه ۱۹ سطر دارد . خط آن نسخ نزدیک ثلث است . آغاز و انجام نسخه افتاده و تاریخ ندارد ، و شاید که از آغاز سده هفتم باشد . دارای ۶۳ نامه است که از میان نامه نخست آغاز و به میان نامه ۶۲ پایان یافته است . در میان نسخه نیز افتادگیهای هست .

بسیاری از نامه هارا نویسنده خلاصه کرده است و شماره نامه ها پیشاپیش بسمه با همان خط کهن و بارقام هندی تعیین شده است .

## P

این نسخه بشماره ۳۵ ملحق فهرس فارسی در کتابخانه ملی پاریس ثبت است . دارای ۳۷۷ برگ  $24 \times 14$  و صفحه های ۱۷ سطری است . بخط نسخ زیبا در ۱۰۲۵ ق . نوشته شده است .

۹۸ سر نامه دارد . این نسخه از روی نسخه I نوشته شده است . اغلاط و افتادگیها و زیادهای آن در این منعکس می باشد ، و گاهی نویسنده واژه هایی را که نا مفهوم دیده ، تبدیل کرده است . با این همه این نسخه از نسخه I کامل تر است زیرا که پس از نوشته شدن I چند برگ آن که شامل ۱۱ نامه بوده است در میان نامه ۳۳ از نسخه I افتاده است . نامه های شماره است و ما بر ای آنها شماره نهادیم .



ما به این نسخه کمتر اعتماد نمودیم ، جز در جاها ای که نسخه منحصر بهمین بود ، همچون دو بند ۶۹۴ و ۶۹۵ .

## R

این نسخه بشماره ۳۸۷۵ در کتابخانه سپهسالار در تهران است ، و عکس آن نزد ما می باشد . ۱۰۵ برگ  $۱۷/۵ \times ۱۲/۵$  و صفحه های ۱۵ سطری  $۱۴ \times ۹/۶$  دارد . بخط نسخ در ۶۳۸ ق . نوشته شده است . نامه ها در برگ های ۶۸ تا ۱۰۵ می باشند . که در نسخه عکسی صفحه شمار ۹۵ - ۱۷۰ را دارند . تنها شش نامه را در بردارد . و در نسخه چاپی حاضر تنها دو نامه از آن بشماره ۲۹ و ۲۸ موجود است که متأسفانه از آن استفاده نگردید . و چهار نامه دیگر آن در بخش دیگر چاپ خواهد شد .

## S

این نسخه جزوی از مجموعه رساله های فلسفی است که بشماره ۱۴۱۷ در کتابخانه شهید علی پاشا در استانبول موجود است . و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران می باشد ، و نسخه یی از آن در اختیار ما قرار داده شده است .

آغاز آن تا میان نامه هفتم افتاده است . در پایان ، نویسنده خود را یونس بن شادی بن ولی الدین مولوی شناسانده گوید : نیمه نخست نسخه را در جمادی دوم ۷۳۳ و نیم دوم آنرا در شوال ۷۶۲ پایان رساندم .

از نامه یازدهم تا بیست و پنجم ترجمه ترکی آنها را زیر سطرها نوشته است . همه آن ۶۴ نامه بوده است ، و اکنون شش نامه اول را ندارد . و در آغاز هر نامه ، شماره آن دقیقاً معین گردیده است . دارای ۲۰۶ برگ  $۲۳/۵ \times ۱۵$  و صفحه های ۱۵ سطری  $۱۷ \times ۱۰/۵$  می باشد . خط نسخ آیات و نشانها



شنگرف است . ترتیب نامه‌های چاپ شده ، جز شش نامه آغاز و پنج نامه پایان مانند ترتیب این مجموعه است .

بر گهای اول تا ۳۷ این نسخه جابجا صحافی شده ، و بهمین گونه غلط عکس بر داری شده است .

۲۶ نامه نخست این مجموعه با K برابر است . افتاد گیها و غلطهای همانند دارند . و چنین نماید که هر دو در این بخش از يك نسخه رونویس شده اند . و سپس S با نسخه ییکه از گروه P I بوده است تصحیح شده است ، و از این روی کم غلط تراز K می باشد .

## T

این نسخه بشماره ۳۰۱ در کتابخانه تیرنجیب پاشا در استانبول است . دارای ۱۷۶ برگ  $۲۳/۳ \times ۱۶$  و صفحه های ۲۵ سطری  $۱۹ \times ۲/۱۲$  می باشد . در برگهای ۱ - ۷۵ « تمهیدات » و سپس نامه ها بنسخ نوشته شده است . تاریخ ندارد .

آغاز و انجام نسخه افتاده است و باقی مانده از نظر ترتیب با نسخه S و نسخه چاپی ما برابر است ، و از شماره ۳۴ تا ۵۹ آنرا دارد ، لیکن نامه ها شماره ندارند . گویا ترتیب بخش افتاده این نسخه نیز برابر نسخه ما بوده است ، لیکن چون نسخه ناقص بدست کاتبی افتاده و او خواست آنرا کامل سازد ، آنرا از روی نسخه I یا P کامل کرده ، و بدین جهت با افزودن مجموعه ترتیب S را بهم زده و مانند I ساخته است و این نامه را شماره ۱۲۹ ، P ۱۰۵ و ۱۱۰۵ قرار داده است . ما نامه شماره يك ۱ را به سه بخش نمودیم : ۱ : از آغاز نامه ۱۲۹ و ۱۱۰۵ که هنوز چاپ نشده است . ۲ : بندهای ۴۷۱



تا میان ۴۷۶ چاپی . c : آغاز نسخه اصلی T بخط کهن ، برابر واژه « لذکری »  
در پایان سطر ۱ صفحه ۲۸۶ چاپی . پایان این نسخه نیز ناقص بوده و همان  
نویسنده باخط نوین خود نامه ۲۹ آنرا که ۵۹ ما است کامل ساخته . از آغاز  
سطر ۱۴ صفحه ۴۴۷ چاپی تا پایان نامه بخط نوین می باشد .

دو نسخه S و T در بسیاری چیزها برابرند : افتاد گیهای هر دو و زیاد تیهای  
آنها مانند یکدیگر است ، لیکن در چندجا از هم جدا می شوند ، مثلا در  
ص ۴۲۱ نسخه چاپی ما يك سطر از S افتاده که در T هست ، و بعکس يك  
سطر از T افتاده که در S بجامانده است . و بنا بر این چنین حدس زده می شود  
که این دو نسخه از روی يك نسخه رو نو یس شده باشند .

### III مقایسه کلی نسخه ها :

این مجموعه ها از نظر قدمت تاریخی به P I M K N T S R مرتب می باشند .  
آثار کهنگی در آنها که تاریخ ندارند ، از خط و نشانهایی که در عکس قابل  
دیدن باشند ، بدست می آید . پیاپی بودن تاریخی آنها ، بما نشان میدهد که  
چگونه نویسندگان نسخه ها با گذشت سالها و سده ها ، در این نامه ها دست  
برده اند . گذشته از تغییر دادن املاء و تبدیل حروف هم صدا و نزدیک بهم ،  
حتی به تغییر جمله بندی نامه ها و اصلاح و آرایش و پیرایش انشای آن نیز  
دست یازیده اند . و از نظر دستور زبان تغییراتی بر آن وارد ساخته اند .  
ما میتوانیم این هشت نسخه را از نظر نزدیکی املا و تصحیحها بیکه  
در آنها شده است به سه گروه زیر بخش کنیم :

۱ - مجموعه های T S K که دارای املاهای کهن تر و بلهجه اصلی نامه ها  
نزدیک تر می باشند .

۲ - مجموعه های N M که باید آنها را میان دو دسته دیگر بشمار آوریم .  
تغییر در این دو نسخه از دو نسخه پسین کمتر می باشد .



۳ - مجموعه های P I که دارای املاي جديد تر ، و در بسياري جاها انشاي نا مالوف قاضي رانيز بفارسي زمان كاتب ، سده ( ۱۰ و ۱۱ هـ - ۱۶ - ۱۷ م ) تغيير داده اند .

چون برخي افتاد گيها و برخي تغيير ها در جمله بندي در P و I و M و N مشترك است و در برابر TSK قرار دارد مي توان حدس زد كه خود عين القضاة در نامه ها تجديد نظر نموده دگر گونيهاي بآن داده باشد .

اختلافات املاي و دستوري اين سه گروه در جاي ديگر مفصل ياد خواهد شد .

#### IV - آغاز و انجام نامه ها :

پيش از شروع متن نامه ها ، و پس از پايان آن ، در مجموعه ها ، جمله هاي گوناگون افزوده شده . و ما در زير اين خصوصيات را بطور تقريبي ياد ميكنيم :

**P I :** بيشتر نامه ها در اين دو نسخه با جمله بسملة آغاز و با واژه والسلام پايان مي يابد . و نسخه R نيز مانند آنها است .

**M :** در اين نسخه پس از بسملة جمله و به نستعين ، در بيشتر نامه ها افزوده شده است . و در پايان پس از والسلام ، جمله والحمد لله رب العالمين دارد . و در نامه هاي واپسين اين مجموعه ، پس از آن ، جمله وصلي الله على محمد وآله الطاهرين نيز افزوده شده است .

**N :** نامه هاي اين مجموعه با جمله ومن رسائله رحمه الله ، سپس شجرة نامه با ارقام هندي ، و بسملة آغاز شده است . و با جمله والله الهادي ، يا والله العزيز ، يا وصلي الله على محمد سيدنا وآله ، و يا بي هيچ اشاره پايان يافته است .



**K** : در این مجموعه تنها پنج نامه نخست بسمله دارد ، و دیگر نامه ها تنها با يك نامه شمار در يك جمله بزبان عربی ، نامه شروع می شود. و نامه ها بدون اشاره و بصورت خشك و بریده پایان می یابد .

**TS** : در این دو مجموعه ، نامه ها با جمله « ومن كتبه رضى الله عنه » و بسمله آغاز شده ، و نسخه S شماره نامه را نیز در يك جمله عربی پیش از بسمله آورده است . و در نامه های آخر هر دو مجموعه ، جمله « وما توفيقى الا بالله الحي الذى لا يموت » را پس از بسمله افزوده است . نامه ها در هر دو با جمله « والسلام . والحمد لله رب العالمين . والعاقبة للمتقين » پایان می یابد .

### V - ترتیب نامه ها و چگونگی تصحیح ما :

ما در تصحیح این مجموعه که شصت و چهار نامه را در بردارد روش گزینش واژه درست را پیش گرفتیم ، و متنی مخصوص را زمینه کار خویش قرار ندادیم ، و ترتیب نامه ها نیز از آغاز تا پایان نسخه چاپی با هیچ يك از هشت مجموعه کاملاً برابر نمی باشد ، بلکه تا آنجا که ممکن بوده است در تصحیح هر يك از نامه ها بر کهن ترین نسخه آن بیشتر اعتقاد کردیم . لیکن می توان گفت : اولاً ، در ترتیب نامه ها در این بخش ، بیشتر از نسخه S پیروی نموده ایم . و از این روی شماره نامه های چاپ شده ، جز در شش نامه نخستین و پنج نامه پایان ، با شماره آنها در مجموعه S برابر می باشد .

و ثانیاً : از نظر ارتباط موضوعی نامه ها ، مجموعه چاپ شده را میتوان بدو بخش کرد . بخش نخست که شماره های ۱ - ۲۷ را در بردارد از نظر محتوی يك دوره جدا می باشد ، وقاضی آنها را پیایی در باره ارکان نماز نگاشته . و می خواست آنها را دنبال کند ، و همگی ارکان آنها را شرح



دهد، لیکن گواهی حدیث هیجاناتِ عاطفی، قاضی را هنگام نگارش اجباراً از موضوع خارج می‌ساخته. و خود قاضی در آغاز نامه های اول تا هشتم مرتب وعده می‌دهد که در این نامه موضوع را روشن سازد. و در پایان نامه افسوس می‌خورد که نتوانسته آنرا تمام کند. اما بالاخره نیم رکن اول (نیت) را در نامه نهم تمام کرده و در نامه دهم به نیمه دوم رکن اول یعنی (الله اکبر) آغازیده، و در نامه بیست و هفتم، با تصریح به شماره و موضوع نامه، دنبال هم بودن آنها را تأیید میکند. ترتیب این ۲۷ نامه در مجموعه های S P M K I درست رعایت گردیده است، جز اینکه ده سطر اول از نسخه I و شش نامه اول از نسخه S و سراسر نامه های ۱۴ و ۱۵ از نسخه های I و P افتاده است. اما در بخش دوم مجموعه (شماره های ۲۸ - ۶۴) ارتباط موضوعی را در سه نامه ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ در نظر گرفتیم که در تفسیر يك آیت از قرآن است.

در آینده نیز برای مرتب کردن نامه ها مسائل زیر را در نظر خواهیم گرفت:

- ۱ - ترتیبی را که برای نامه، در چند مجموعه بکار رفته باشد.
  - ۲ - ترتیبی که خود عین القضاة در آغاز برخی از نامه ها بدان اشارت کرده است.
  - ۳ - موضوع نامه ها، همچون شرح فاتحه با شرح الله اکبر یا شرح حدیثی، چون «یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً» و مانند آنها.
- اینک برای آگاهی خواننده ترتیب نامه ها را در نسخه چاپی ما با ترتیب آنها در دیگر مجموعه ها مقایسه میکنیم:

شماره نامه ها در نسخه چاپی از ۱ تا ۶ برابر شماره آنها است در مجموعه های P K I. و در مجموعه M نیز همین ترتیب را دارد ولیکن با شماره ۱ تا ۱۰ تا (۱۵). و نیز از شماره ۷ تا ۱۳ چاپی برابر است با مجموعه های S P K I. و در مجموعه M نیز بهمین ترتیب است، ولیکن با شماره (۱۶ تا ۲۲) دیده می‌شود.



اما از شماره ۱۴ ببعد ، در مجموعه S تا شماره ۵۹ و در مجموعه K تا شماره ۲۹ نامه ها با همین شماره و ترتیب که ما داده ایم دیده می شوند ، و در مجموعه M تا شماره ۲۷ با همین ترتیب ولیکن با شماره ( ۲۳ تا ۳۶ ) دیده می شوند . و مجموعه های I و P از شماره ۱۷ تا ۲۹ باز همین ترتیب را دارند ، لیکن نامه شماره ( ۱۴ تا ۲۶ ) بآنها داده شده است ، زیرا که نویسنده نسخه دو نامه ۱۴ و ۱۵ را از قلم انداخته است .

در نامه های ۶۰ تا ۶۴ نسخه چاپی با هیچ يك از مجموعه ها برابر نیست زیرا که نویسنده مجموعه S شماره ۶۰ را بجای ۶۴ آورده بود ، و ما بدو دلیل از ترتیب او چشم پوشیدیم : نخست آنکه خود قاضی در نامه ۶۱ از دو نامه که بیشتر در تفسیر « واذکروا نعمة الله » نگاشته است ، یاد می کند ، و این دو نامه همان ۵۹ و ۶۰ می باشد . دوم آنکه شماره های ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ را نویسنده مجموعه M بترتیب دنبال هم بنام ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ خوانده ، و نویسنده مجموعه N آنها را ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ نامیده است ، و پشت سر هم بودن آنها را هر دو تایید می کنند .

## VI - شکل چاپ

ما هر نامه را در بالای صفحه آغاز نمودیم . و بسمله را که در همه نسخه ها بجز نسخه K دیده می شود ، و بنا به اشاره خود عین القضاة در یکی از نامه های چاپ نشده جزو نامه است ، در آغاز آن قرار دادیم . و نام مجموعه هایی که این نامه در آنها دیده می شود ، با شماره این نامه در آن مجموعه ، در پائین چپ صفحه آغاز نامه نهادیم . و شماره پیاپی نامه را در سر صفحه راست ، و موضوع گفتگوی نامه را در سر صفحه چپ نوشتیم .

ما بخشهای نامه های را که در برخی نسخه ها از هم جدا شده بودند ،



با حروف a, b, c نشان دادیم . مثلاً : نامه های ۲۱ و ۲۲ که در نسخه های P I بصورت يك نامه شماره ۱۹ در آمده است ، ما آنرا a ۱۹ و b ۱۹ نامیدیم . و نیز مانند نامه ۳۴ چاپی که بخش دوم (b) نامه ۲۹ در نسخه های P و T می باشد . و نیز مانند نامه های ۵۶ و ۵۷ چاپی که در نسخه K بخشهای a و b نامه شماره ۳۸ می باشند، و نیز مانند آنکه نامه ۳۳ a از نسخه I در نامه ۶۱ چاپی و ۳۳ b از آن نسخه در نامه ۵۷ چاپی دیده می شود .

روش ثبت نسخه بدنها را از تصحیح تمهیدات عین القضاة که بوسیله خود دکتر عقیق در تهران چاپ شده، و در ص ۳۰ مقدمه آن کتاب یاد شده است، و مقتبس از کار مسیو هانری کربین می باشد پیروی نمودیم . این روش در عین حال که تمام نسخه بدنها را همانطور که در نسخه های گوناگون هست نشان می دهد، جای کمتری نیز می گیرد و از بزرگ شدن حجم کتاب می کاهد .

در خاتمه از جناب آقای دکتر خانلری که از بذل هیچ گونه مساعدت در فراهم ساختن مقدمات چاپ این مجموعه کوتاهی نفرموده و آنرا در شمار انتشارات بنیاد فرهنگ ایران قرار دادند سپاسگزاری می نمایم . و نیز محبت های دوست عزیزمان آقای حسین خدیوچم در کمک بانجام مقصود را فراموش نمی کنیم . و از مسئولان چاپخانه حریت بیروت که با تهیه حروف فارسی کار ما را تسهیل نمودند سپاس گزاریم .

بیروت : علینقی منزوی

فوریه ۱۹۶۹







نامه‌های عین‌الفضائل همدانی







## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱ - خدای تعالی عاقبت محمود بدهاد مارا و آن برادر اعز را . در خاطر می بود که در شرایط و ارکان نماز ، چند مکتوب بنویسم ، انشاء الله که تقدیر مساعدت نماید . در این مکتوب حقیقتِ نیتِ خواهم نبستن . و در این مقدمه ببايد دانست که رکن چه بود و شرط چه ؟ و صاحب شریعت - صلعم - چیزی واجب کند ، و آن چیز تمام نگردد الا بده چیز ، مثلاً پنج بیرون آن چیز و پنج اندرون آن چیز ؛ هر چه درون بود رکن خوانند ، و هر چه بیرون بود شرط خوانند ، و همه فرض بود .

- ۲ - اکنون رکوع و سجود از ارکان نماز است ، لانهما یجیئان بعد الشروع فی الصلوة . و طهارتِ حدّث و خبث از شرایط نماز است ، لانهما یجیئان قبل الشروع فی الصلوة . و فقها چنین گویند : که الرکن ما یتّم به الحكم ، والشروط ما یتّم الحكم عنده لا به . و مثال این در عقلیات چنان بود که دیده ظاهر از

---

10-1 بسم . . . حدث و I-PMK / 1-2 بسم . . . الرحيم خدای M بسم . . . الرحيم رب وفقني لاتمامه واکاله بحق محمد وآله الحمد لله وحده والصلوة على رسوله محمد وآله من بعده وسنة تسليمًا كثيرًا. خدای K بسم . . . الرحيم و به ثقی . الحمد لله حق حمده . والصلوة على نبيه محمد وآله من بعده . هذه نسخة كتب كتبها القاضي الامام العالم العارف عين القضاة ابو الفتح عبد الله ابن محمد بن علي الميانجي رضی الله عنه ، الى بعض اصدقائه . بسم الله الرحمن الرحيم . . . 3 الله که K الله PM / 4 و در این K و در PM / 5 دانست K دانست PM 6 بعد K شرع ، PM / 6 کند MK نشود P / و آن چیز تمام نگردد P-MK . مثلاً K-PM 7 چیز . . . چیز K واجب . . . واجب PM / 10 شرایط MK شروط PM / 11 به الحلا K الحلا PM / 12 و مثال . . . که M و مثال انك در عقلیات که K و مثال این در عقلیات است که PM

\*\*\* نامه یکم . . . 11. K 1. M 10. P 1 \*\*\*



- مدرکات هیچ نه بیند إلا بقوة باصره و بنور چراغ یا آفتاب یا چیزی که بدین  
ماند . اکنون وجود قوت بصر رکن بود در ادراک ، و وجود چراغ و آفتاب  
3 شرط بود نه رکن . و ادراک بدیده است نه بافتاب ، و لکن انما يتم ادراك البصر  
عند طلوع الشمس أو وجود السراج . ومع جریان هذا الحديث ، ادراك بصری  
يك رکن است ، وهو وجود القوة البصرية . و شروطش مختلف است باضافت  
6 مدرکات . بعضی مدرکات بصری آنست که دیده آنرا ادراک کند بیک شرط  
و بعضی را ادراک نکند الا بدو شرط ، و بعضی را بسه شرط ، و بعضی بچهار  
و پنج شرط ، و درین معنی نکته هست از مولدات خاطر من ، و بدین سبب  
9 خواستم بنویسم که من هیچ جای نوشته نیافته ام و از کس نشنیده ام .

- ۳ - اکنون بدانکه بصر، ستاره و آتش ادراک کند بشب بی چراغ ،  
اما ألوان دیگر که بر روی زمین است ادراک نکند تا چراغ نبود یا آفتاب .  
12 اکنون در ألوان ارضی زیادت شرطی هست تا ادراک تمام بود که در ادراک  
ستاره و آتش آن شرط بکار نمی آید ؛ و این شرط وجود آفتابست یا چراغ .  
پس پنداری که ستاره بشرط المقابله ، اعني مقابلة العين للكواكب ، ادراک توان  
15 کرد . و آن نمیگویم که شرطی بود که هوا در میان بود که آن خود ظاهر است .  
و همچنین آنچه بدین مانند از سرخی و سیاهی و سپیدی موی محاسن مردی  
حاضر ، ممکن نیست که ادراک توان کرد الا بزیادت شرطی که در ادراک  
18 ستاره و آتش آن شرط بکار نمیآید ؛ و آن شرط زاید وجود نوری است از

1 هیچ PMI خود هیچ K / یا آفتاب PMI و آفتاب K / 2 وجود PMI وجود چراغ  
وجود K / 3 نه رکن PMI در رکن K / بدیده است K - PMI / 4 الحديث MKI الحدث P /  
6.5 باضافت مدرکات PI باضافت با مدرکات بصری یعنی M باضافت با مدرکات بصری K /  
7 نکند الا PMI بکند K / و بعضی را بسه MK و بعضی مدرکات ادراک نکند الا بسه PI /  
8 و پنج PMI - K / خاطر من PMI این خاطر K / 10 بصر PMI - K / ادراک PMI دیده  
ادراک K / 12 اکنون PMI - K / 12 - 13 هست ... وجود PI - MK / 15 میان بود که MK  
میانت PI / 16 از PI چون M و روا بود که K / محاسن K و محاسن M - PI .



- خارج چون آفتاب و ماه و چراغ و آنچه بدین ماند. و روا بود که چون نور بصری زیادت از معهود و معتاد بود، بی وجود آفتاب و ماه، این مدرکات ادراک کند، ولیکن از مقصود من خارج است. و بعض حیوانات را نور بصری بیش است که بعضی؛ از بهر آنکه اسب بسیار چیزها بشب بیند که آدمی نتواند دیدن. و در امثال عرب آمده است که أَبْصِرُ مِنْ فَرَسٍ بَهَاءِ فِي غَلَسٍ. و روا بود که جان آدمی الوان ادراک کند بی آلت باصره. و غالب آنست که این دخترک بغدادی را این معنی هست و چون بی دیده ظاهر ادراک ممکن است، چه عجب اگر بدیده پنهان بی طلوع خور و وجود چراغ ادراک تواند بود. و حالی این از مقصود من بیرونست.

- ۴ - و بعض مدرکات بصری آنست که شرطی دیگر نباید که تا دیده آن مدرکات را در یابد، چنانکه دیده نفس خود را ادراک نکند بی وجود آئینه. زیرا که دیده خصوص صفات خود از زرقه و شعله و صفات روی خود ادراک نتواند کرد بی آئینه. پس این نوع از ادراک زیادت شرطی می خواهد و هو وجود مِرآةٍ تُقَابِلُ الْعَيْنِ، پس اگر عجب نیست که مدرکات ارضی را زیادت شرطی می بایست، که ستاره و آتش را آن شرط نمی باشد؛ همچنین عجب نیست که چرا بعضی مدرکات را زیادت شرطی دیگر می بایست. و اگر این عجب است که چرا دیده را ادراک اوصاف خود از شعله و غیره وجود آئینه بیاورد، پس این هم عجب است که چرا مدرکات ارضی را طلوع آفتاب بیاورد، و چرا همچون ستاره و آتش نبود. و بعضی مدرکات هست که شرط دیگر بخراهد، و آن قفاست، که هرگز دیده قفا را ادراک نکند؛ لا بدو آئینه: یکی

1 که چون PMI که K / 4 از بهر آنکه K چه PI که M / بیند PMI که K /  
 5 ابصر: مجمع الامثال 1: 115 / 6-7 و غالب... هست PMI-K / 7-3 PI-KM /  
 8 پنهان K تنهایی PMI / 10 شرطی MK شرط PI / 11 دیده نفس MK نقش  
 PI / 12-13 روی... آئینه K وی ادراک نتواند کرد بی آئینه M روی ادراک نتواند کرد  
 PI / 15 شرطی MK از شرط PI / همچنین PMI چون K / 17 شعله و غیره MK  
 PI- / 18 بیاورد K K بیاورد PI / هم PMI که K / 19 و آتش نبود PMI نبود و آتش K /  
 20 بخراهد PMI دارد K .



در مقابله قفا و یکی در مقابله دیده ، چنانکہ مقابل آن آئینہ دیگر بود .  
فسبحان الفاطر الحکیم .

3 ۵ - خود عجب است و ہمہ در عجبی یکسانست ، آنکہ بیک شرط ادراک کند ، ہم عجب است چنانکہ بدو شرط ، و این ہم عجب است کہ بسہ شرط ادراک کند ، و اگر یکی عجب نیست پس هیچ یکی عجب نیست . وقومی 6 از عموم خلق باشند کہ از آئینہ روی بست ، و از آن سہ ادراک تعجبی مفرط کنند و از دیگر ادراک ایشان را تعجبی نبود . آنچه در آئینہ ہی بینی روی تست و إلا این او لیست کہ در درون آئینہ و بیرون آئینہ روی تو جز یکی 9 نیست . پس روی تو از مدرکاتست در حق تو کہ تو آنرا ادراک نتوانی کرد الا بزیادت شرطی کہ در مدرکات دیگر بکار نمی باید آن شرط .

۶ - و حال ہمہ وجود همین است کہ بعضی عالمیان را بعضی چیزها عجب 12 آید . و لا بد است کہ اگر چیزی عجبت ہمہ عجب است ، و اگر چیزی عجب نیست ، پس خود هیچ عجب نیست . پس اگر آن برادر اعز یاد آورد کہ وقتی مردی از بلاد فرنج اورا حکایت می کرد ، و من حاضر بودم ، کہ شهری 15 هست و در آنجا درختی هست و زنان آن شهر بوقتی معین برگ آن درخت را آب بگیرند و بخورند آبستن شوند . هر کہ این بشنود ازین تعجب کند و هرگز از خودش عجب نیاید . ای سبحان الله ! چرا عجب نبود کہ قطره آب 18 کہ از او جدا می شود در مباشرت ، بروز گار آدمی شود ، و این عجب بود کہ آب برگ درختی آدمی شود ! همانا در خاطر آن دوست آید کہ عجب آنست

1 چنانکہ PKI چنانکہ آنکہ M / مقابله آن PMI مقابل آن K / 5 اگر یکی PMI  
اگر بیک K / نیست پس هیچ یکی PMI - K / 6 روی بست I روتست P - MK / سہ PMI - K /  
8 او لیست PMI - K / 11 - 12 عجب آید PMI پدید آید و آن را عجب دارند K / 13  
خود هیچ PMI وجود هیچ چیز K / اعز PMI اعزه الله K / 14 فرنج K زنج PMI /  
حکایت PMI حکایتی K / 12 و در PI و MK / بوقتی PI دروقتی MK / 18 کہ . . .  
مباشرت PI کہ از آدمی در مباشرت جداشود MK / 19 برگ درختی PI برگی MK / آن  
دوست MK - PI .



- که کم دیده شود و آن ندیده اند از آن سبب عجب است ، و این خاطر راست نیست ؛ زیرا که آن تعجب را مستند نه آنست که ندیده اند و بس ، بلکه در جبلت آدمی مرکب است که هر کاری را که وجهش نداند عجبش آید . و این 3 که قطره منی آدمی شود هم وجهش نداند ، ولیکن عادت ، این کار را از دیده او محجوب کرده است . و مقصود آنست که هر آدمی که حجاب عادت از خود بردارد ضرورت بود که از این و آن که آدمی را ماده ، قطره منی بود یا 6 آب برگ درخت ، تعجب یکسان بود . پس این که از چیزی تعجب کند نه آنست که ندیده است . پنداری عقل او تقاضا می کند که چرا آب برگ درخت در رحم بروز گار آدمی شود و آن دگر آدمی بیند که معهود است ، 9 از آن وقت باز می بیند که عقل نداشت ، و بدان مستمر شده است طبع او ؛ از این سبب این تقاضا در او نمی بود . و چون عقل پدید آمد ، عادت و استمرار طبع ، حجاب این تقاضا می بود ؛ پس هر که حجاب عادت از 12 پیش خود برگرفت لا بد عقلش گوید که چرا قطره آب منی متشابه الأجزاء باید که لحم و عظم و دم و عرق و عصب گردد .

- ۷ - و در قرآن مجید همه دلیل است بر هستی او . ولیکن خلق از عادت بر نخاسته اند . لا جرم حجاب عادت ایشان را کور می دارد . « وجعلنا علی قلوبهم أكنة أن يفقهوه » و فی آذانهم وقرأه ، « و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون » .

1 دیده شود PI دید اند K دیده باشند M / و آن ندیده اند PI و چون آن ندیده اند M و این بسی دیده اند K / راست PI-MK / 2 بلکه در MK بل PI / 3 مرکب K در PI-M / و جهش PI وجه آن K وجه M / عجبش آید PMI تعجب نماید K / 4 که MK از PI / این PMI روز گار این K / 5 او PMI آدمی K / 6 که از این و آن PMI که از دانستن این و آن K / 7 درخت تعجب PI درخت تعجبش M در تعجب K / این که MK این کس که PI / 8-9 برگ ... بروز گار PMI برگی بروز گار در رحم زنی K / 9 دمی بیند K-PMI / 10 طبع K در طبع PMI / 12 پس MK پس PI / 13 که PI-MK / 14 عرق و عصب PMI عروق و اعصاب K / 12 او PI آن M خالق وی K / 12-16 از عادت ... اند MK برخاسته نیستند PI / 16-17 الانعام 6 : 25 ك / الاسراء 17 : 46 ك / 17 التوبة 87 : 9 م .



و «إِذَا تَتلى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلى مُسْتَكْبِراً كَان لَمْ يَسْمَعْهَا ، كَانٌ فِي أذُنِيهِ وَقَرَأَ ،  
 ودر قرآن می گوید : «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ .»  
 3 واین خود همه عموم را معلومست که آدمی از قطره آب منی آفریده اند ، نه از  
 برای آن گفت در قرآن که تو ندانی ، از برای این گفت تا حجاب عادت برداری  
 و در نگری تا بضرورت صانع را بدانی و ببینی . چون فرمان نکردی او نیز  
 6 بتعجب بگفت : «قَتِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ  
 خلقه ، «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً» ،  
 «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ صُلْصَالٍ» ، «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ  
 9 مَكِينٍ ، إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ . فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ» ، «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ  
 بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» ، «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ  
 مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَكِينٍ» ، «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا  
 12 وَشَفَتَيْنِ» . هزار جای در قرآن این معنی را تکرار کرد که آدمی از آب آفریدم  
 نه آنست که این مشکل بود و کس نمی داند بلکه همه متمیزان این دانند  
 «وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ . وَاللَّهُ اعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ . قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ» .

۸ - بطریق اجمال جایی از ملك و ملكوت خبر دهد که «فَلَا أَقْسَمُ  
 15 بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ» و تفصیل ملكوت جز و محرمان نیست ، حمسق  
 المص ، طه ، ق ، ن . أمّا تفصیل ملك با عموم است و عام است و عام تراست که  
 18 چندین جا و گوید : «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا» ، «رَفَعَ

1 لقمان 31 : 1/7 - 2 . کان . . . کوید PI و در جای دیگر میفرماید M - K /  
 2 الطارق 86 : 5 ك / 3 منی PI - MK / 4 ندانی PKI دانی M / 5 ببینی PMI - K /  
 6 عبس 80 : 7 ك / 7 الانسان 76 : 2 م / 8 الرحمن 55 : 14 م / المراسلات 77 : 21 ك /  
 9 الفرقان 25 - 54 ك / 10 مؤمنون 23 : 23 ك / 11 ألم . البلد 90 : 8 ك / 12 هزار  
 PMI و هدیاه النجدین چندین K / 13 نه PMI نه از K / متمیزان این PMI متمردان  
 ان K / دانند MK ندانند PI / 14 النحل 16 : 101 ك / 15 جایی MK جایی که PI /  
 16 - الحاقه 69 : 38 ك / 16 و محرمان PI با محرمان MK نیست PMI - K / 17 ق . ن .  
 PMI ق . ن . نگویند K / و عام است و عام ترست که PMI - K / 18 السجدة 32 : 4 ك /  
 النازعات 79 : 28 ك .



- سمکها فسوَّها وَاغْطِشْ لَيْلَهَا وَأَخْرِجْ ضُحَيْهَا . وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا . كُنَّا نَتَعَلَّمُ الْإِيمَانَ قَبْلَ الْقُرْآنِ ، صَحَابَهُ كَقَوْلِهِ . تَرَا كَمَا إِيْمَانُ نَيْسْتُ بِقُرْآنِ چِه كُنِي؟ ! لَابِل « وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ » ، « وَكَأَيُّنَ مِنْ 3 آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ » . از آسمان جُزْ بِأُولُو الْأَلْبَابِ نَتَوَانْدُ كَقَوْلِهِ ، « إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ » . كَاشَكِي تَوَاخْبَارِ خَاكِ بِشَنُودِي كِه دَر زِيرِ آسْمَانِست 6 كِه از آسمان و زمين چنين خبر داد : « هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ » . واز آب كِه بالاي خاكست خبر داد : « وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا » . « أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زُرْعَاتًا كُلُّ مِنْهُ أَنْعَامٌ لَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ » . واز هوا كِه بالاي آبست چنين خبر داد : كِه « وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ » و « الرِّيحُ مُبَشِّرَاتٌ » . وَنَبَاتٌ وَحَيَوَانٌ مِنْهُمَا مَنْفَعَةٌ لِنَاسٍ لَوْ كَانُوا يَشْكُرُونَ . واز آتش 2 كِه بالاي هر سه عنصر است چنين خبر داد كِه : « أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ؟ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ » .

- 9 - واز مُرَكَّبَاتِ اين مفردات بسيار خبر داد . و مرکبات نباتست 17 و معادن و حيوان . واز معادن چنين خبر داد كِه : « وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا » . انواع جواهر را مي گويد از زر و سيم و ياقوت و مرجان . واز نبات چنين خبر داد : « فَأَخْرَجْنَا مِنْ ثَمَرَاتِهِمْ مَخْتَلَفًا أَلْوَانُهَا » . واز حيوان 18 چنين خبر داد : كِه « وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ

2 قبل PKI ثم M / نيست بقرآن PMI هست قرآن K / 3 الانبياء 21 : 32 ك / 3-4 يوسف 12 : 105 / 4 جز K خبر PMI / 5-6 آل عمران 3 : 7-6 / 7 تو... اسمان و K اخبار اراضى بشنودى كِه در زير اسمان است از PMI / 7 فصلت 41 : 9 ك / 8 الانبياء 21 : 30 ك / 9-10 السجدة 32 : 27 ك / 10 داد MK / 11 الحجر 15 : 22 ك / الروم 30 : 46 ك / 12 همچنين PMI چنانكه K / 13-14 الواقعة 56 : 71 ك / 15 بسيار PMI بسيار جاي K / 16 چنين PMI - K / 16-17 الفاطر 35 : 27 ك / 18 الفاطر 35 : 27 ك / 19 النور 24 : 45 ك .



3 « من یشی علی رجلین و منهم من یشی علی أربع » ، « وما بثّ فیها من دابةٍ . این همه تنبیه ترا کرد و تو هنوز خفته ای! یارب » « إنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً » ، « رسلاً مبشرین و منذرین لئلا یكون للناس علی الله حجةٌ بعد الرسل » ، « ولیکن » « وما تأتیهم من آیهٍ من آیات ربّهم إلا كانوا عنها مُعْرِضین . هر چند تنبیه بیش می آید ، تو غافل تری » « فما لهؤلاء القوم لا یكادون یفقهون حدیثاً . چه توان کرد؟ » 6 « و من یضلیل الله فلا هادی له » ، « وما یمسک فلا مرسل له من بعده » ؛ ولیکن لا بأس ! « ان ربك لیبالمصادی » ، « حتی اذا جاءه لم یجد شیئاً و وجد الله عنده فوقاه حسابهُ و الله سریع الحساب » .

9 در این مکتوب از معنی نیت نوشتن ، دور افتادم ، والله غالب علی امره . انشاء الله ، پس از این بنویسم چنانکه شرح ارکان و شروط نماز معلوم گردد ، والسلام .



1 الشوری 42 : 29 ك / 2 تراکرد PMI برانگیزد K / هنوز خفته PKI هر روز غافلتر و خفته تر M / الفرقان 25 : 30 ك / 3 النساء 4 : 164 م / ولیکن PI - MK / 4 یس 36 : 46 م / 4 - 5 تنبیه . . . آید PI بیش تنبیه میکند K که تنبیه بیش میکند M / النساء 4 : 78 م / 6 الاعراف 7 : 186 ك / الفاطر 35 : 2 م / 7 الفجر 89 : 14 ك / 7 - 8 النور 24 : 39 م / 9 نوشتن M K نوشتن بنوشتن PI / 10 شرح . . . نماز PMI شرح نماز و شرط ارکان K .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۰- دیروز در حقیقت نیت چیزی خواستم نوشتن ، از آن خود دور  
 افتادم انشاء الله که امروز نوشته شود . بدان و آگاه باش ای برادر اعز 3  
 سلك الله بك سبیل رضاه ؛ که آدمی را خدای تعالی صفتی داده است که  
 آنرا قدرت خوانند . و آن صفت آنست که بواسطه آن بمقدورات خود  
 رسد ؛ اگر خواهد مثلاً انگشت و زبان خود متحرك دارد ، و اگر خواهد 6  
 ساکن . و ترا این صفت هست که بواسطه آن صفت ، جرم انگشت و زبان را  
 ساکن داری و متحرك . و نسبت این قدرت و اضد آن متساوی است ، اعنی  
 و افعال و ترك ، زیرا که چنین نیست که قدرت بر فعل نوشتن و گفتن بیش 9  
 از آنست که بر ترك نوشتن و گفتن ، بلکه باضافت با هر دو یکیست . و اگر  
 ترا مجرد قدرت بودی ، بی هیچ صفتی دیگر ، محال بودی که از تو فعلی و یا ترکی  
 بوجود آمدی ، که ترك را که تهمت اختیار تو دارد ، همان بپاید که فعل را ، 12  
 الا ترکی و فعلی که بتو تعلق ندارد ، و سکون جسم مرده تهمت اختیار او ندارد  
 بخلاف سکون جسم زنده .

- ۱۱- اکنون چون از تو فعلی یا ترکی با اختیار تو در وجود آید ، آنرا با  
 قدرت مجرد حوالت نتوان کرد . چه قدرت پیش از این بود و مقدور نبود

1 بسم . . . الرحيم PI المکتوب الثاني . بسم . . . الرحيم K ومنها بسم . . . الرحيم  
 نستعين M / 2 نوشتن MK بنویسم PI / خود PMI - K / 3 افتادم PMI / K  
 PI في المثل MK / دارد MPI گرداند K / 7 و ترا PI و نه دانی که . . . MK  
 MK آن PI / 8 و متحرك PKI و اگر خواهی متحرك M / ، بدان MK و صدق PI  
 10 هر دو PKI تو M / 11- 12 ترکی . . . آمدی PI ترك آن در وجود آید K ترکی در وجود  
 آمدی M / 12 که ترك . . . همان PMI چه ترك را که اجسام اختیار K / 13 تهمت PM  
 تهمت I اسم K / 14 سکون PI - MK / 16 قدرت مجرد PMI مجرد قدرت K .

\*\*\* نامه دوم . 2. P . 11. M . 2. K . 12. . . .



زیرا که در تو قدرت بر کتابت همیشه بود، لیکن مقذور نه همیشه در وجود می آید؛ پس چون از تو حرکتی یا سکونی در وجود آید، مرجح فعل بر ترك یا ترك بر فعل صفتی بود که در تو پیدا گردد که آن را ارادت خوانند؛ و روا نبود که ترا ارادت سخن گفتن بود و زبان متحرك نبود، یا ارادت خاموشی بود و زبان ساکن نبود، إلا که مانعی بود که ارادت را مقهور کند؛ چنانکه در اسب ارادت آب خوردن بود ولیکن تو نگذاری که بخورد؛ و این از مقصود من خارج است. حالی اکنون چون ارادت جازم پیدا گشت در تو، لابد بود که از قدرت تو مقذور بادید آید. و چون مقذور پدید نیاید یا از مانعی بود که بر راه آید، یا از ترددی که در ارادت بود، یا مجزوم نبود. و بعد انجزام الارادة وعدم الموانع یكون وجود المقذور ضرورياً، أعنی وجود الفعل او الترك، هذا ماضی.

۱۲ - اکنون بدانکه نسبت ارادت با فعل و ترك یکیست، اگر مرجحی نبود؛ زیرا که تا مرجحی نبود نه ارادت خاموشی بود و نه ارادت سخن گفتن. و محالست که تا در تو چیزی نبوده، که ترا گوید که خاموشی به است از سخن گفتن، که ترا ارادت خاموشی بود. و همچنین تا در تو این نبود که ترا گوید که گفتن به است که خاموشی ارادت گفتن در تو نبود. اکنون بدانکه مرجح ارادت فعل یا ارادت ترك، عملی است که در تو بادید

1 نه PMI نبود و K/2 سکونی MK شکتی I شکتی P/5 ارادت را K ارادت PI ارادت ترا M/ در اسب PKI اسب را مثلا M/6 بخورد PI اب خورد K خورد M/7 در تو PKI فعل ضروری الوجود بود و در تو M/8 بادید آید K یا بد PI و اید آید M/9 ارادت... نبود MPI آن ارادت پدید آید K/10 المقذور PMI مقصود المقذور K/11 هذا PMI وهذا K/13 نبود MK نبود همچنانکه سبب وجود بسبب قدرت بود PI/ زیرا... نبود PKI-M/ نه ارادت... بود PMI ارادت خاموشی نبود K/15 از PI که MK/ این PI چیزی KM/16 به MK بهتر PI/ که خاموشی PMI-K/ ارادت... نبود PI ترا ارادت گفتن بود MK/17 اکنون PMI-K/ یا K بر PMI/ بادید K و اید M بازید PI.



- می آید که ، این فعل به از ترك است یا این ترك به از فعل است . و چون علمی قاطع یا ظنی غالب وادید آید که نوشتن به از نوشتن است ، لابد بود که ارادت نوشتن وادید آید . لعمری ، تا ترددی بود در علم و ظن ، ارادت هرگز 3 منجزم نگردد ؛ و چون تردّد رخت بر بست ، ارادت ضرورت بود که رخت بنهد ؛ و شرط این ظن نیست که راست بود ، و باشد که دروغ بود و زیانهای دینی و دنیوی از اینجا بخلق می رسد .
- 6

- ۱۳ - پنداری که غلط در ایشان وادید آید که پندارند که فلان کار کردن به از ناکردن است . و چون پندار وادید آید ، ارادت منجزم شود . و چون ارادت جازم وادید آید فعل ضروری الوجود گردد « ذلك تقدير العزيز العليم » 9 و حکمة الفاطر الحكيم . مثلاً علمی وادید آید که عسل لذیذ است و ادراك لذت به است که عدم ادراك ؛ و چون این دو علم وادید آید ارادت عسل خوردن وادید آید و بخورد ، آنگاه تا روز کی چند یرقان و دق ظاهر گردد . و اگر 12 دانستی که بدین کشیدی نخوردی « ولو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسنى السوء » . هر بدی که برسد و هر نیکی که نرسد از جهل آدمیست بعواقب کارها ، و اینجا کمین گاهی عظیم است شیاطین را ، که کم کسی بر پی آن 15 افتد و تحرز کند . بدان ای دوست که ارادت عسل خوردن از دو علم خیزد : یکی راست و یکی دروغ . راست آنکه العسل حلو ، و دروغ آنکه تناول

1 است ... است PI است ... است K ... است M / 2 علمی MK عالی PI / است MK  
 - PI / 3 نوشتن PMI نوشتن در تو K / آید PMI آید که نوشتن به از نوشتن K /  
 5 بود و باشد M باشد ، باشد K بوده باشد PI / 6 از اینجا PKI همه ازین بود که M  
 7 وادید آورند PI وادید آید M بادید آمد K / 8 ازنا کردن PMI یا ناکردن K منجزم  
 MK مجزوم PI / 9 وادید آید PI آید M آمد K / فعل ... کردد PKI فعل ضرورت  
 در وجود آید M / الانعام 6 : 96 م / 11 دو علم وادید PI علم حاضر KM / 12 وادید آید  
 PI پید اگر کردد MK / ودق MK ذوق PI / 13 کشیدی PI کشد M رنج کشد K / 13 - 14  
 الاعراف 7 : 188 ك / 14 هر بدی ... نرسد PI هر نیکی که نرسد و هر بدی که برسد M هر بدی  
 و نیکی که برسد K / 15 - 16 بر پی آن افتد و K به پی افتد و PI داندا M / 16 تحرز  
 PMI تجسس K / از دو MK و PI / خیزد K میخیزد PMI / 17 حلو MK حلوها PI .



3 الحلاوة والوصولُ إلى إدراكِ اللذيدِ أولى من تركه . واین قضیہ چون مطلق فراگیری بی شرطی ، دروغ گردد . زیرا کہ تناولُ اللذیدِ أولى من تركه ؛ لیکن بشرط أن لا يُفْضِي إلى ألمٍ أعظم من اللذّة .

۱۴ - اکنون چون اینجا بدانستند کہ فلان چیز لذید است ولیکن مضر است ، دست برداشتند ؛ و بدین سبب مأكولات لذید بگذاشتند خوفاً من المرض . و در دین همین معنی هست کہ آدمی زنا از آن کند کہ دو علم درو وادید آید ، اگرچه او به تفضیل آن نرسد ، اما علی القطع معلوم است کہ بی حصول این دو علم هرگز زنا نتواند کرد : یکی اینست کہ الزنا لذید ، و این راستست ، و دیگر علم آنکہ سعی کردن تا بلذت رسی به از نا کردن بود . و این کمین گاه شیطان است ، زیرا کہ چون عاقبت آن دوزخ بود سعی نا کردن به بود کہ سعی کردن . و ایمان و کفر اینجا پیدا گردد و علما هم در دنیا ببینند ، اما عموم در قیامت بدانند کہ « فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » . هر آدمی کہ او را این علم بود کہ عاقبت زنا دوزخ است و دوزخ رنجی عظیم است ، لا بد از زنا دست بردارد . و این مرد مؤمن است بآخرت و بقول صاحب شرع . و چون ارادت زنا دروغ غالب شود و منجزم ، آن نشان بی ایمانی است ، و از آنست کہ دو علم در درون آن رخت بنهاده اند : یکی راست و یکی دروغ .

۱۵ - و دانم کہ ترا اینجا در خاطر آید کہ المؤمنُ یسرقُ و یزنی و یشربُ . بدانکہ « یحرّفون الکلم عن مواضعه » صفت تست و امثال تو . اگر هر کسی کہ تازی داند قرآن و حدیث دانستی ، پس در حق ابن عباس چرا رسول - صلعم -

3 لیکن PI - MK / 4 چون . . . بدانستند MK اینجا ندانستند PI /  
5 بدانستند PKI داشتن اولیتر M / 8 یکی PI یکی ازین دو علم MK / 8 - 9 الزنا . . .  
آنکہ PMI - K / 11 کہ PMI از K / و علما PI اما علما K علما M / 12 عموم PKI  
عوام M / سورة ق 20 : 22 ك / 13 کہ او را PI کہ درو MK / 14 زنا PMI آن K /  
12 شرع PI شرع صلی الله علیه وسلم K علیه الصلاة والسلام M / آن . . . است MK - PI /  
17 اینجا PI - MK / 18 المائدة 5 : 41 م / الکلم PMI الکلام K / اگر  
. PI - MK



- گفت : اللهم فقّه في الدين وعلّمه التأويل . اگر ترا فقّه دین بودی و علم حدیث دانستی که المؤمن یسرق و یزنی ، نه آن معنی دارد که تو پنداشته‌ئی ، لا بل لا یسربُ الشاربُ حین یسربُ وهو مؤمنٌ ، ولا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمنٌ . اگر در آدمی این ایمان ، اعنی این علم ، بودی که زنا کردن را عاقبت دوزخ است و دوزخ رنجی عظیم دارد محال بودی که ارادت زنا کردن در او پدید آمدی . و تا از این غافل نماند که عاقبت او را بد هست یادرین متردد 6 نباشد محالست که او مُرید زنا کردن آید . امّا این بسماع شنیده است که آن را عاقبتی بد هست . و این معنی بیقین بدانسته که طَلَبُ الطَّيِّبَاتِ وَالسَّمْعِ فِي الْوَصُولِ إِلَيْهَا أُولَى مِنَ الْإِحْتِجَامِ عَنْهَا . و چون شیطان را در درون سلاح بود 9 و فرشته را نبود ، لا بد شیطان مظفر بود . و چون یقین آمد ، سماع آنجا کی پای دارد ؟ . لعمری ایمان و کفر در دل آدمی همچون ظلمت و ضوء بود در هوای ظاهر . و هوا گاه مظلّم بود و گاه مضیء . و چون آدمی از زنا دست بردارد 12 لا بد است که نور ایمان غالبست . و چون بدان اقدام نماید از آنست که ظلمت کفر غالبست « الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا أولیاءهم الطاغوت ینخرجونهم من النور الی الظلمات » . در تفسیر گفته 15 اند : ظلمات و نور ، جهل و علم بود . اکنون لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمنٌ بدان که چیست ! و المؤمن یسرب و یزنی آنست که روا بود که دلی که محلّ ایمان بود ، فی احیان چون مظلّم شود ، زنا کرده آید . و الایمان یزید 18 و ینقص میدان . و این نیز بدان که مصطفی - صلعم - چرا گوید : اللهم

1 فقّه PMI و فقّه K / فقّه M-PKI / بودی MK می بود PI / 2 یسرق و M-PKI  
 آن معنی دارد PI آنست MK / 4 در آدمی PMI بر آدمی K / 5 در PI آنست  
 MK / 6 و تا از این غافل نماند MK / و از این غافل نمی ماند PI / 7 پی PMI خصم است K  
 6-8 یادر دین . . . هست PMI-K / 8 معنی PMI-K / 9 الوصول إليها PMI  
 وصولها K / 10 آنجا MK-PI / 11 ظلمت و ضوء بود PI ضوء و ظلمت بود M ظلمت  
 است و ضوء K / 12 ظاهر و PMI ظاهر و معلوم است که K / 13 غالبست PMI غالب  
 گردد K / 14-15 البقرة 2 : 257 م / 16 اکنون MK-PI / 18 فی احیان چون PMI  
 بی اختیار خود K / 19 گوید PMI می گوید K .



ارزقنی ایماناً دائماً و یقیناً لیس بعده کفر . انشاء الله این قدر تمام بود . و اگر حاجت بود تا دیگر بنویسم .

- 3 - ۱۶ - اکنون بدانکه اگر علم راست در آدمی پیدا گردد ارادتی محمود العاقبة درو ظاهر آید ، و فعلی یا ترکی پس از آن در وجود آید که بر آن پشیمانی نبود ، هم در دین وهم در دنیا ، و اگر ظنی فاسد درو پیدا شود ارادتی مذموم العاقبة ، لا بدّ بود ، که پس از آن ظنّ حاصل شود . و آنگاه فعلی و یا ترکی در وجود آید ، که بر آن پشیمان بود . اکنون بدانکه این علم در آدمی چنان پیدا میگردد ، هر ساعت که او را خبری نباشد و چون این فعل حادث بود از سببی مستغنی نباشد . و إنّ حدوث الحوادث من غیر سبب یرجح وجودها علی عدمها محال . اکنون علمهای راست را اسبابی هست که از آن اسباب در وجود آید و آن اسباب را ملائکه خوانند « والله من ورائهم محیط » و « هو الذي یصلّی علیکم و ملائکته لیخرجنکم من الظلمات الی النور » و این اسبابست که خلق را بسعادت دینی و دنیوی می رساند « ویستغفرون لمن فی الارض » این بود . و ظنهای فاسد را اسبابی هست که از آن اسباب در وجود آید ، و آن اسباب را شیاطین خوانند . « والله من ورائهم محیط » . « أولیاءهم الطّاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات » . والله الهادی والمضیل « من یشأ الله یضلّه » و من یشأ یجعلّه علی صراطٍ مستقیم » . همچنانکه خدای تعالی پیراهن دوخته و شیربرنج پخته نیا فرید بیواسطه آدمی ، زیرا که در حکمت او این نبود ؛ و اگر چه در قدرتش هست ، همچنین هیچ آدمی را بسعادت و شقاوت نرساند

4 ظاهر آید PI پیدا آید K پیدا گردد M / یا ترکی پس M و ترکی K و ترکی پس PI / از آن MK از آن دل PI / 7 که بران پشیمان بود PMI بر آن که پشیمان شود K / 8 خبری MK چیزی PI / 9 سببی MK سبب PI / 10 هست PI - MK / 11 البروج 85 : 20 / 11 - 12 الاحزاب 33 : 43 م / 13 الشوری 42 : 5 ک / 14 فاسد . . . در MK فاسد که ازان در PI / 15 - 16 البقرة 2 : 257 م / 16 - 17 الانعام : 89 ک / 17 همچنانکه PMI و همچنین K / 17 - 18 پیراهن . . . پخته PI پیراهن وجبه و برنج بشیر پخته MK .



بی واسطه ملائکه و شیاطین، زیرا که در حکمت او نیست؛ اگرچه در قدرتش هست، «يُضِلُّ وَيُشْقِي بِالشَّيَاطِينِ أَعْدَاءَهُ عَدْلًا»، و پستی و بسعد بالملائكة أعداءه فضلًا.

3

- ۱۷ - در این مکتوب بسیار علوم است. و این را اندیشه دراز بسیار باید تا بروز گار پخته گردد. و این مقدمه ایست در حقیقت نیت که لا بد محقق باید که بود پس از این انشاء الله بنویسم که نیت چیست، «والاعمال بالنیات» چه بود. و یحشر الناس يوم القيامة علی نیاتهم چه معنی دارد؟ تا يموت المرء علی ما عاش علیه یقین گردد. و نية المؤمن خیرٌ من عملِهِ چرا گوید؟ پس «يوم تبلى السرائر» و نخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً. همه پیدا گردد، و همچنین ظاهر گردد «وكلّ انسان ألزمنه طائره في عنقه» ای حامله. «وطائرکم معکم». «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» و یومئذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا. «ولیروا أعمالهم». همه چون آفتاب روشن گردد. اما اگر کسی دیده ندارد 12 مرا تاوان نبود، ع: خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست «أفأنت تهدي العمی» یا محمد. «ولو كانوا لا یبصرون». هیات، کوران در هر دو سرای کوراند. يموت المرء علی ما عاش علیه. «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضلّ سبیلاً و یحشره يوم القيامة أعمى» و همانا در خاطرت آید که «فویل للذین کفروا من مشهد یومٍ عظیم» «أسمع بهم و ابصر یوم یأتوننا». و این نه کار تست و امثال تو، و نه از آن مردانی که می بدانی پس در مضیق تشبیه و مختنق حجب 14 دنیوی می باش، «فالیوم الذین آمنوا من الکفّار یضحکون». یوم لنا و یوم

4 بسیار باید K باید PMI / 6 بود MK بود بشنود P1 / 8 گوید P1 گفتند MK /  
 9 الطارق 86 : 9 ك / الأسماء 17 : 13 ك / 10 ظاهر . . . انسان PMI - K / 13 نبود  
 MK نیست P1 ع / خور . . . نیست PMI - K / یونس 10 : 43 ك / 14 یونس 10 : 43 ك /  
 15 - 16 الأسماء 17 : 72 ك / 16 - 17 مریم 19 : 38 ك / 18 که می بدانی پس K که این  
 بدانی PMI / مختنق K منجنيق M محیق P1 / 19 المطفون 83 . 34 ك .



3 لاعدائنا . ترا وسعت قصر مؤمن چکار کہ « عرضها السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ » .  
 گوئی طولش چند است ؟ اگر گوش داری از « جمسق » بشنوی کہ  
 طولش چند است . واگر نہ شبت خوش باد کہ ترا همراهان بسیار اند « أعدت  
 للمتقين » « الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوةَ وممَّا رزقناهم ينفقون » درینا  
 کہ کاغذ پر شد !



1 آل عمران 3 : 133 م / 2 گوئی M کوهی K - PI / 3 - 4 آل عمران 3 : 133 م /  
 4 البقرة 2 : 3 م / 4 درینا K - PMI .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۸- دو روز است تا می خواهم که در حقیقت نیت چیزی نویسم، و هنوز آنچه مقصود است تمام ننوشتم. بدان ای برادر عزیز، أطال الله فی رضاه بقاک که در مکتوب دیروزینه بیان کرده بودم که هیچ کاری از آدمی در وجود نیاید الا بواسطه صفتی که آن را قدرت خوانند، و قدرت خادم ارادتست. تا ارادت فرمان ندهد از قدرت هیچ مقدور در وجود نیاید. و چون در آدمی ارادت کاری نبود، پس پدید آید، پس این ارادت، حادث است، و حادث از سببی مستغنی نبود. و از آنجا که نظر عموم بود گویند: سبب حدوث ارادت علم بود که در آدمی وادید آید، که فلان کار کردن به از ناکردن است. و چون علم قاطع ویا ظن غالب وادید آید، ارادت ضروری الوجود بود. و از آنجا که نظر خصوص است، این کفر بود. لعمری، اگر چه کفر بود در دیده درون، اما هم در اشارت کردن بدان، از آن مستغنی نباشیم در ارشاد تو و امثال تو از مبتدیان. چون ما بکعبه رویم و خواهیم که قدم بعرفات نهیم، قدم بضرورت در کوفه و بغداد و حلوان نهیم، و اگر چه دانیم که کعبه نه حلوان است، اما آن راه ماست نه منزلت و نه مقصود و نه مقصد.

15

1 بسم . . . الرحيم P I المکتوب الثالث بسم . . . الرحيم K ومنها بسم . . . الرحيم . . .  
 نستعين M / 2 که I - MK / 3 برادر اعز PKI دوست عزيز M / 4 . . . ديروز MK  
 ديروز PI / از آدمی PMI - K / 6 مقدور MK چیز PI / 7 کاری PMI در K /  
 پس . . . این PMI پس پدید شد که K / 8 عموم بود MK عموم است PI / II اگر چه  
 کفر بود PMI - K / 12 بد ان از ان PMI اگر چه کفر بود بد انك K / 13 نهیم PMI  
 نهیم اول میباید که K / 14 و حلوان PMI - K / نه حلوان PMI به از کوفه K / 15 ما  
 PKI - M / منزلت M منزل PKI / نه . . . مقصد K و مقصد PI نه مقصد M .

\*\*\* نامه سوم . P 3 . M 12 . K 3 . I 3 . \*\*\*



- ۱۹ - ودر عادت علما بود که گویند : قدرت سبب وجود مقدر است ،  
 و ارادت سبب آنست که قدرت را و اتمام مقدر آرد ؛ و علم سبب وجود  
 ارادت است . و آنگاه ، همچنین می گویند : سبب وجود علم در آدمی ملائکه  
 3 و شیاطین اند ؛ و سبب وجود ایشان حق است . و بآخر نظر ایشان در قدیمی  
 بایستد که بذات خود قایم بود . و این نوع از بیان ، اگر چه ضرورت تفهیم را  
 6 و اگفتنی است ، اما سخت قاصر است از حقیقت کار . و از آنجا که تحقیق  
 است در وجود ، هیچ چیز از هیچ چیز در وجود نیاید ؛ زیرا که چون چیزی را  
 وجود حقیقی نبود ، ایجاد دیگری او را چون مقدر تواند بود ؟ و جز  
 9 بمثالی ترا این معلوم نگردد :

- ۲۰ - بدانکه این حروف که در این مکتوب است هم بعد حرکت قلم  
 در وجود می آید ؛ و نتوان گفت که ایجاد این مکتوب و حروف قلم می کند ،  
 12 که ایجاد را قدرتی و علمی و ارادتی ببايد . پس عوام نیز دانند که حواله  
 وجود این حروف بآدمی حی و قادر بر کتابتست که عالم بود بر کتابت ،  
 و مرید بود بر کتابت را . و هرگز نگویند که این حروف از قلم در وجود  
 15 می آید . و بدانند که قلم جمادی مسخر است ، و قدرت کاتب قاهر اوست در  
 تحریک ، و قلم مضطر است در تحرک . و چون این مثال تمهید افتاد ، بدانکه  
 در وجود خود یک موجود است که او را وجود است ، و بس . و هر چه غیر  
 18 اوست خود نیست ، پس اگر هست از هستی اوست ، اما بخود جز معدوم نیست ،

2 سبب آنست PMI آنست K / 5 بایستد PMI باشد K / 7 چون MK اگر چون  
 PI / 8 حقیقی MK تحقیقی PI / مقدر MK - PI / 9 ترا این M بر تو این K ترا PI /  
 نگردد PI نتوانم کرد M نتوان کرد K / 10 بعد PMI بعد از K / 11 که PI چه M  
 زیرا که K / 12 نیز دانند MK او نزدیک PI / 13 بآدمی . . . کتابت M بآدمی میباشد قادر  
 بر کتابت و عالم بر آن K و آدمی قادر بر کتابتست در قدرت کاتب بود که قادر است بر کتابت  
 و عالم بود بر کتابت PI / 15 و بدانند PI که دانند M چون دانند K / جمادی مسخر است  
 و PI جمادیت مسخر M جمادیت مسخر در K / 18 پس PMI - K .



- «كُلُّ مَنْ عَلَيَّهَا فَاَنْ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ»، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ» .  
 وچون چیزی را وجود خود نبود ، چگونه ایجاد دیگری باو حوالت توان  
 کرد؟ وما هذا الا انخلاع من غريزة العقل بالكلية . پس هرچه در  
 3 وجود آید وروی نماید حوالت همه با قدرت ازل است ، و اگر خواهی همه را  
 حوالت بارادت ازل است که قدرت او در ارادت منطویست جل الواحد الأحد؛  
 همچنانکه حرکت انگشترین در انگشت من ، در حرکت دست من منطویست  
 6 ودر تحريك قوت من منطویست .

- ۲۱ - بیش از این اگر نویسند ، دیوانگان سلاسل خود جنبانیدن  
 گیرند . و اگر خواهی همه وجود را حوالت با علم ازل کن ، که ارادت او در  
 9 علم او مندرج است ؛ چنانکه لونیست در سوادیت مندرج است . و مثال این  
 بهتر است که مثال اول ، اگر کسی پی می تواند برد . اگر خواهی همه وجود را  
 با ذات ازلی حوالت کن ، چه علم که صفت عالم بود در ذات عالم مندرج است ،  
 12 چنانکه نور ماه در نور آفتاب «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ  
 نُورًا» . و همانا در خاطرت آید که چگونه حوالت شعاع آفتاب و آفتاب  
 نکنیم ، که می بینیم که وجودش ازوست و بدوست ! و چگونه حوالت  
 15 حرکت قلم با قدرت آدمی نکنیم ، و این را جواب شنیدی . اگر حاضری  
 جواب بس است ، و اگر خفته ای خدای تعالی ترا بیداری دهد . آنرا که وجود  
 نبود ایجاد نتواند بود . هذا كفاية .  
 18

لقد أسمع لَوْنَادِيْتُ حَيًّا وَلَكِنْ لَا حَيَاةَ لِمَنْ تَنَادِي

- 1 الرحمان 55 : 26 م / القصص 28 : 88 ك / 2 چیزی PMI جمادی K / دیگری ...  
 توان M دیگری تواند K باو حوالت توان PI / 3 الا الانخلاع من M الانخلاع من K الا انخلاع  
 PI / 4 وروی نماید PI - MK / و اگر خواهی PMI - K / همه را PI - KM / 5 حوالت  
 M - PKI / در ارادت PI - MK / 7 ودر ... منطویست PMI - K / 9 را MK در  
 PI / 11 پی پی M - K / برد PI افتاد MK / 12 چه ... صفت MK چه حکم منطویست  
 PI / 13 - 14 یونس 10 : 5 ك / 14 خاطرت PI خاطرت MK / و آفتاب PMI - K /  
 15 نکنیم PMI کنیم K / 16 آدمی PM آدمی KI / نکنیم PMI کنیم K / 17 جواب  
 بس است K بس M - PI / دهد PMI کرامت کناد K / 18 نبود ... بود PI نبود ... کرد  
 M او قائم بنفس نبود ایجاد دیگری نتواند کرد K / 19 امانی MK در مل PI .



- ۲۲ - « هل من خالقٍ غيرِ الله » بیش از این نیست که وجود شعاع پس از طلوع آفتاب ظاهر گردد ، و حرکتِ قلم پس از حرکتِ دست پدید آید .
- 3 بدانکه چون چیزی پس از چیزی ظاهر شود حوالتِ وجودِ این با آن نتوان کرد ، که اگر این روا بودی بایستی که حوالتِ وجودِ این حروفِ مکتوب بر این کاغذ ، و حرکتِ قلم کردندی ؛ و گفتندی : که قلم سبب وجودِ این حروف است . و این در خاطر هیچ عامی نیاید ، فکیف بخواص . اکنون بدانکه وجودِ این حروف نه از قلم است ، أمّا قلم را در وجودِ این حروف مدخلی هست که کوزه را نیست ، و نان را در اشباع مدخلی هست که محبره را نیست ، و شمشیر را در قتل مدخلی هست که مداد و حبر را نیست ؛ و این مدخل شرطیت است در وجود ، نه مدخل رکنیت .
- و رکن در ایجاد ، ذات ازلی است . و دیگر ، همه شرط یکدیگر است ؛ چنانکه مداد و قلم و کارد و شقّ قلم و حرکتِ انگشتانِ من ، همه شرط است در وجود این حروف . اکنون بدانکه از قدرت و ارادت ازل راه همه موجودات یکسانست ، و از او راه بافتاب هم چندانست که بشعاع ؛ و بوجود این حروف هم چندانست که بوجود کاتب . و علی الجملة از قدرت ، راه بشرط و مشروط یکی است ، که تفاوتی در آن نیست . پس هر که پندارد که فلان حادث را سبب وجود فلان چیز است ، و فلان چیز را سبب وجود بهمان چیز است ، و بهمان چیز را سبب بیست چیز است ، و تا آخر گوید : آخر این اسباب حقّ است ، این کس نخطی بود ؛ زیرا که بخدای تعالی از طول وجود من رسد ، نه از عرض وجود . و این طرفه عبارتی است و هیچکس نگفته است الا من . و این را بیانی باید تا بفهم تو رسد .

1 الفاطر 25 : 3 م / وجود PI - MK / 2 و PI چون KM / و حرکت . . . دست  
 K - PMI / پدید آید KM - PI / 5 مکتوب K - PMI / 6 عامی K - PMI / 6 - 7  
 فکیف بخواص PI تا بخواص رسی MK / 8 کوزه MK کوزه آب PI / 10 در وجود  
 K - PI / 12 کارد و شقّ قلم K - PMI / 13 راه M را PI برابر K / 15 علی PMI فی  
 K / راه PKI او راه M / 16 که . . . نیست PI بی تفاوتی MK / 17 سبب . . . است  
 PMI سبب فلان چرا است K / بهمان چیز PMI بهمان چرا K / 18 و بهمان . . . است  
 K - PMI / تا آخر PI بعاقبت MK .



- ۲۳ - ای دوست همه سمع باش در این مکتوب مثلاً ، ده هزار حرف باشد ، و هر حرفی پس از هر حرفی در وجود آید ، و سطر ثانی پس از سطر اول و سطر ثالث پس از سطر ثانی و رابع پس از ثالث و اگر کسی گوید : سطر 3  
عاشر از ناسع در وجود آید ، و ناسع از ثامن ، و ثامن از سابع ، تا آنجا که گوید :  
ثالث از ثانی ، و ثانی از اول . انگاه گوید : سطر اول از ارادت و قدرت کاتب در وجود آمد ، این کس قاصر نظر است . زیرا که کاتب را در طول 6  
مکتوب طلب می کند نه در عرضش ؛ پس ضرورت بود که راه از ارادت و قدرت کاتب بسطر اول و ثانی کم از آن داند که بسطر ثامن و ناسع و عاشر ،  
و هر که خدای تعالی را چنین داند ، خدای تعالی در حق او زمان نیست . اگر 9  
نظر صافی داشتی میان او و میان هیچ حادث ، راه ندیدی ، همه را متساوی الوجود دانستی ، که حق تعالی از زمان منزّه است همچنانکه کسی از هر حرفی  
که بر این کاغذ است راه بکاتب برد ، از عرض این حروف ، نه از طول . 12  
چه گویی ؟ نه هر حرفی را موجد من حیث الظاهر ارادت تست ؟ و از ارادت و قدرت کاتب راه بهمه حرفی برابر است ؟ أمّا « وکلّ شیءٍ عندهُ بمقدارِ »  
و « إن من شیءٍ إلا عندنا خزائنهُ وما ننزلهُ إلا بقدر معلوم » و « إنّا 15  
کلّ شیءٍ خلقناه بقدرٍ وما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر » . قدوس سبوح  
جلّ الکبیر المتعال .

۲۴ - پنداری که هرگز حرفی از قرآن خوانده یا دانسته ای ؟ هیئات !  
« لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ » ، « إِنَّمَا الْمَشْرِکُونَ كَجَسٍّ » والله الطیبُ لا یجسُّ

4 و ثامن از سابع PI-MK / 5 ثالث . . . از اول PI-MK / 8 کاتب PI-MK /  
ثامن و PI-MK / 10 صافی PMI شافی K / متساوی M مساوی PKI / 11 الرعد 13 : 8 م /  
15 الحجر 21 : م / 15-16 وانا . . . بالبصر PI-MK / القمر 54 : 49 ک / 16 قدوس  
سبوح K قدوس قدوس PMI / 19 الواقعة 56 : 79 ک / التوبة 9 : 28 م / .



الا الطيّب ، «الطيبات للطيبين» ، «طبتم فادخلوها خالدین» بهشت قرآنست و ترا خبر نیست .

3 ای خفته خواب آلود ، این خواب تو چیست ؟  
آگاه نیی ، نظاره خواب تو کیست ؟

قرآنست بهشت حق . تو چه می شنوی ؟ ! پنداری که دانی قرآن چیست ؟ ! ما فی الجنة الا الله چه معنی دارد ، که خدای تعالی «طه» و «یس» در بهشت بر اهل بهشت خواند ؟ یس قلب القرآن چه بود ؟ که ان الله سبحانه وتعالى قرأ «طه» و «یس» قبل ان خلق الخلق بالفي 9 ألف عام ، چون کلام قدیم است پس «ألفی ألف عام» چه معنی دارد ؟ باش تا محرم گردی ؛ که همه ظاهر است أمّا نامردان را عشق حرام است . بهشت نان و آب و حلوا و انگبین و قلبه و حور و قصور فریب است . کار آن دارد که : إن لله الجنة ليس فيها حور ولا قصور ولا لبن وعسل ، 12 يتجلّى لنا ربنا ضاحكاً . بارابعه گفتند : ألا تسألین الجنة ؟ فقالت : الجار ثم الدار . جوا نمردا ! مجنون صفی باید تا گوید :

15 وما أحبُّ الدّيارَ شغفنَ قلبي ولكنَّ حبُّ من سَكَن الدّيارا  
مرالبان تو باید شکرچه سود کند ؟ بجای مهر تو مهری دیگر چه سود کند ؟

مجنون را گفتند چرا گفتی : أقبلُ ذا الجدار وذا الجدارا ؟

18 گربا دگری مجلس می سازم و باغ آخر ننههم ز مهر کس بردل داغ  
لیکن چو فرو شود کسی را خورشید از پیش نهد بجای خورشید چراغ

1 النور 24 : 26 م / زمر 39 : 73 ك / 5 قرآنست . . . تو M بیست قرآنست PKI /  
10 اما PKI اماع : M / حرام است PKI حرام است ای دل M / II و حلوا . . . و قلبه  
PKI - MK / فریب P قریبی I قربت K همه خوب M / 13 لنا PKI - MK / با MK و PKI /  
16 مرا MK کرا PKI / 17 الجدار وذا الجدارا PKI الجدار وذا الدیارا K الدیار ولا الجدارا  
M / 18 ننههم . . . دل PKI نه ز عشق تو است بر جانم M .



عجب از این حدیث ! چه می شنوی ؟ :

اذا ما ظمأت الى ريقها جعلت المدامة منه بديلاً  
وأين المدامة من ريقها ولكن أعلل قلباً عليها

3

عاشقان دنیا چه دانند که عاشقانِ خدای را چه صفت بود، که ایشان  
هم خورند و هم خسبند و هم پوشند، ولیکن چیزی که در دل دارند، دیگران  
را خبری از آن نیست .

6

تو مرا بادِ ده و مست بخوابان و مَترس  
چو گه خدمت شاه آمد، بردانم خاست

« ما لهذا الرسول يأكل الطعام » ، « ما كان محمد أباً أحدٍ من  
رجالكم » . گفت : أرسلانم خوان تا کس بنداند که کیم ، بار خدا یا موسی  
ابراهیم را گفت : « إني ذاهب الى ربِّي سيَّهدين » چندین هزار خلائق زُنَّار  
در بستند ، ما را چه فرمایی ؟ گفت : « ليزلقونك بأبصارهم لما سمعوا  
الذِّكرَ » . از چشم بد بترس و از خانه بدر مشو ! ، که طه ! ما بخودی  
خود می گویم ، تومی گویی : انما أنا عبدٌ آكل كما يأكل العبيدُ وأشربُ  
كما يشرب العبيدُ ؟ ما می گویم : « لا أقسمُ بهذا البلدِ وانت حلُّ بهذا البلدِ » .  
تومی گویی : أغضب كما يغضبُ البشرُ ؟ درینجا که کاغذ برسد .

12

15

2 ظمأت MK ظمیت PI / چه صفت بود PI صفت چیست MK / که ایشان PI  
MK - / چیزی که PKI چیزکی M / 5-6 دیگران . . . نیست PI - MK / 8 چو گه  
PKI چونك M / شاه PI میر MK / 9 الفرقان 25 : 7 ك / الاحزاب 33 : 40 /  
10 گفت PI-MK / بند اند MK نداند PI / 10-11 بار . . . و PI بار خدا یا عیسی K  
عیسی M / 11 صافات 37 : 99 ك / هزار PM I هزار K / 12 در PI-MK / گفت  
K - PM I / القلم 68 : 51 ك / 13 چشم بد . . . بدر PM I خشم پدر . . . پدر بیرون  
K / 14 تومیگویی K - PM I / 15 البلد 90 : 1 ك / 16 برسد PI پایان رسید K برسدی  
والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین M .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۵ - سه مکتوب نوشتیم در معنی نیت ، و هنوز مقصود تمام نیست . بدان  
 ای برادر عزیز ، أطالَ اللهُ بقاءك في رضا كه افعال انسانی از قدرت وادید آید ،  
 3 و قدرت گوش بفرمان ارادت دارد ، و ارادت بواسطه علم وادید می آید .  
 اکنون بدانکه افعال آدمی حکم از ارادت گیرد ، و ارادت و نیت هر دو يك  
 6 حکم و يك معنی دارد . و الأعمالُ بالنیات فصل خطابست در این معنی . اگر  
 ارادت دینی بر مرد غالب بود بیشتر اعمال او مقبول بود ، و اگر ارادت  
 دنیوی غالب بود اعمالش بیشتر مردود بود ، كه « و قد منّا الى ما عملوا من  
 9 عملٍ فجعلناه هباءً منثوراً » . و چون حُبِّ دنیا غالب بود در نهاد آدمی  
 لا بُدَّ نیت او در طاعت فاسد بود ، كه و من كانت هجرته الى دنیا  
 يُصیبها ، او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر إليه . و هر فعل كه آدمی  
 12 كند از نیتی خالی نیست ، و نیت هر كس در خور او تواند بود « منكم  
 من يريد الدنيا » لا جرم « اعمالهم كسراب بقیعة يحسبه الظمان ماءً  
 حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً و وجد الله عنده فوفيه حسابة » ، « كرماد  
 15 اشتدت به الریح في يوم عاصف لا يقدرّون ممّا كسبوا على شيء » و هؤلاء هم  
 « الأخسرون أعمالاً الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون

1 بسم . . . الرحيم P I المکتوب الرابع بسم . . . الرحيم K بسم . . . الرحيم و به تفتي  
 M / در معنی نیت K - P M I / 3 از . . . آید P I از جناب ازل در قدرت بسته است  
 K در قدرت بسته اند از جناب ازل M / 5 حکم P I - M K / و ارادت K - P M I /  
 يك K - P M I / 6 و يك معنی M يك معنی K - P I / 7 بر P M I در K / 8 الفرقان  
 25 : 23 ك / 10 لا بد P M I لا بد است K / 11 - 13 و هر . . . الدنيا K - P M I /  
 12 - 13 آل عمران 3 : 152 م / 13 النور 24 : 39 م / 14 - 15 ابراهيم 14 : 18 ك / 16  
 الكهف 18 : 103 ك .

\*\*\* نامه چهارم . P 4 . M 13 . K 4 . I 4 \*\*\*



صنعاً» و «منکم من یرید الآخرة» ، «اولئک کان سعیہم مشکوراً» ،  
«من کان یرید حراث الآخرة تزدد له فی حراثہ» .

- ۲۶ - یکی را ده بدل وا کند تا هفصد ، کہ : «مثل الذین ینفقون  
أموالہم فی سبیل اللہ کمثل حبة أنبتت سبع سنابیل فی کل سنبلۃ  
مئة حبة» وقومی دیگر هستند کہ پای دنیا و آخرت در نیاورند ، چون  
قصد حضرت کردند ، با ایشان گفتند : أنتم اولیائی حقاً : یا موسی ! مارا  
خواهی پای دنیا و آخرت وانتوانی آورد «إخلف نعلیک إنک بالوآد  
المقدس طوی» . صفت این قوم در قرآن کجاست ؟ «یریدون وجہہ»  
یا محمد ! نہ ترا با ایشان کار است ، ونہ ایشان را با تو ! «ما علیک من حسابہم  
من شیء وما من حسابک علیہم من شیء» ترا از برای آن فرستادیم کہ  
روی دشمنان و گریختگان سوی ما آوری ، نہ از بہر آنکہ روی دوستان  
از ما بگردانی ! هان وهان «ولا تعد عیناک عنہم یرید زینۃ الحیوة  
الدنیا» این قوم را ثواب نہ بیمانہ اوہام و عقول دهند «ویرزق من یشاء بغير  
حساب» ، «مثل الذین ینفقون أموالہم ابتغاء مرضات اللہ وتثیتاً من  
أنفسہم کمثل جنۃ بر بؤۃ أصابہا وابل» ، فأتت أکلہا ضعفین ، فإن لم  
یصبہا وابل فطل . چون ابتغاء مرضات اللہ بود ، کمثل جنۃ بود . و چون  
فی سبیل اللہ بود ، کمثل حبة بود . جوانمردا ! «من جاء بالحسنة فلیہ  
عشر أمثالہا» دیگر است «فیضاعفہ لہ أضعافاً کثیرة» دیگر .

۲۷ - ہمہ در قرآنست اما توهنوز خفته ای چون نیت از شواہب دنیوی

1 آل عمران 3 : 152 م / الاسراء 17 : 19 ک / 2 الشوری 42 : 20 ک / 3 PKI-M  
کہ PKI-M / البقرة 2 : 261 م / 5 در نیاورند PMI بازنیاء رند K / 7 طہ 20 : 12 ک  
یوسف 12 : 96 الکہف 18 : 28 ک / 9 الانعام 6 : 25 ک / 10 فرستادیم PMI فرستادند  
K / کہ PKI-M / 11 سوی ما آوری PI باماکنی K واماکنی M / 12 الکہف  
18 : 28 ک / 13 البقرة 2 : 212 م و آل عمران 3 : 37 والنور 24 : 38 م / 14 البقرة 2 : 265  
م / 17 الانعام 6 : 160 ک / 18 البقرة 2 : 245 م / 19 هنوز PKI-M .



- پاک باشد ، آنرا اخلاص زاهدان خوانند ، و ثواب آن بہشت است ، کہ « إنّ الذین آمنوا و عملوا الصّالحات کانت لهم جنّات الفردوس نزلاً » ؛ و چون از شویب آخروی پاک باشد ، آنرا اخلاص عارفان خوانند ، و ثواب آن لقاء اللہ بود کہ « فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربّه أحداً » . جوانمردا ! اعمال تو حکم از نیت تو گیرد ، تا ترا باعث بر عمل چیست ، و نیت تو در خور علم تو تواند بود . اگر در علم و عمل تو ہمہ لذّات دنیوی است و از لذّات آخرت نام شنیده ای . پس ہر نیت کہ از درون تو سر برزند ہمہ دنیا را بود و ترا خبر نہ ؛ اگر نماز کنی یا روزہ داری یا صدقہ دهی ، باعث تو ہمہ بر آن عاد تست ، مصطفی - صلعم - گفت : بُعِثْتُ لِرَفْضِ الْعَادَاتِ . و اگر طلب لذّات دایم ترا بر عمل می دارد ، این حبّ آخرتست . ہم لذّات دنیوی دوست می داری ، امّا این لذّات فانی است ، و آن لذّات دایم ؛ بدین سبب در طلب آن می تازی .

- ۲۸ - و اگر ترا معرفتی هست بجلال و جمال ازلی ، این عشق در درون تونہ حبّ دنیا بگذارد و نہ حبّ آخرت . « انما نطعمکم لوجہ اللہ لا نرید منکم جزاءً ولا شکوراً » . « إیّاک نعبد » ازین قوم درست است ؛ این قوم ہر جہہ کنند ہمہ از بہر او کنند « إن صلواتی ونسکي و محیای و مماتی لله ربّ العالمین لا شریک له و بذلك أمرت و أنا اولّ المسلمین » ، « وما أمرنا إلاّ لیعبدوا اللہ مخلصین له الدین » ، « ألا اللہ الدین الخالص » ، « إنّ الدین عند اللہ الاسلام » ، « أسلمت و جنّی اللہ » ، « وجّهت وجهی للذی فطر

1 و 3 باشد P I شود K شد M / 1 - 3 خوانند . . . خوانند P I گویند . . . گویند  
 MK / 1 - 2 الکہف 18 : 107 ک / 3 - 4 و ثواب . . . صالحاً PMI - K / 4 الکہف  
 18 - 110 ک / 6 بر P I و K در M / علم تو PMI عمل تو K / علم و PMI - K /  
 ہمہ PMI - K / 9 گفت P I چنین میگوید K چنین گفت کہ M / 11 دنیوی P I دنیوی  
 M - K / 13 عشق MK عشوہ P I / 14 الانسان 76 : 9 م / 15 الفاتحہ 1 : 5 / ازین قوم  
 PMI ازین سبب K / این قوم MK این P I / 16 ہمہ PMI - MK / 16 - 17 الانعام 6 : 162 ک /  
 17 - 18 البینة 90 : 5 م / 18 الزمر 39 : 3 ک / 18 - 19 آل عمران 3 : 19 م / 19 آل عمران  
 3 : 20 م / الانعام 6 : 79 ک .



السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا ، مُسْلِمًا « مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ »  
 « دیناً قیماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ » ، « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ » ، « فَاسْتَقِمْ كَمَا  
 3 « أَمَرْتُ » ، « إِنْ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا » ، « أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ »  
 « وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ » ، « كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ » .  
 « أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا » .

۲۹ - جوانمردا ! نیت تو در خور علم تو تواند بود ، اگر علم تو  
 سماعی است این عظیم الجدوی خواهد بود ، یا قلیل الجدوی ؛ و اگر علم تو  
 ایمانست بغیب ، که « يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ » ، نیت تو نیت اهل صلاح بود از  
 ابلهان ، که « إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهَاءُ ، وَعَلِيُّونَ لَذَوِي الْأَلْبَابِ » . اگر علم  
 9 تو اینست که از چشمه دل می زاید که ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی  
 لسانه . تو از این قومی که « وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ » ، « وَإِنْ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا  
 12 يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ » دیده معرفت ترا خود راه نماید ، و نیت تو نیت صدیقان  
 بود . و در دعاء سلیمان بن داود - صلعم - خوانده ام : اسألك نية الصديقين .  
 اکنون بدانکه در خور روز گار خود و بقدر خود ترا علمی هست ، و در خور  
 علم تو ترا نیتی بود . اگر تو خواهی که بدان نیت که من زیارت طاهر و فتحه  
 15 کنم تو نیز زیارت کنی ، ببتوانی ، که نیت تو در خور علم تو بود و نیت من  
 در خور علم من . و اگر مثلاً برادرانت خواهند که بدان نیت که تو صدقه  
 دهی ایشان نیز دهند نتوانند ، که ایشان را علم تو نیست .  
 18

۳۰ - اکنون « وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا » ، وَالْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ . پس

1 الحج 22 : 78 م / 2 الانعام 6 : 161 ك / 2 الروم 30 : 43 ك / فاقم . تصحيح وان اقم  
 P M K I / هود 11 : 112 ك / 3 فصلت 41 : 30 ك / الحديد 57 : 19 ك / 4 الواقعة  
 56 : 10 ك / المطففون 83 : 20 ك / 5 الانفال 8 : 74 م / 8 البقرة 2 : 3 م / نیت اهل M K  
 اهل P I / 10 می زاید P I زاید M میاید K / 10 - 11 علی لسانه P M I - K / 11 البقرة  
 2 : 3 م / 11 - 12 البقرة 2 : 74 م / 12 ترا خود P I خود ترا M K / 15 طاهر و فتحه  
 P M I - K / 18 برادرانت P M I برادران تو K / 19 الانعام 6 : 132 ك .



روشن شد که 'یحشر' الناس يوم القيامة على نياتهم . چنانکه مصطفی  
- صلعم - خبر داده است ؛ ترا وانیت تو حشر کنند ؛ چنان باشی که هستی !  
3 « يموت المرء على ما عاش عليه ، ويحشر على ما مات عليه . »

زین سوی أجل بین که چونی      زان سوی أجل چنان بمانی

- 6 ترا بر نیت خود حشر کنند ، و برادرانت بر نیت ایشان حشر کنند . باعث  
تو بر حجّ حاصل تو بود ، و باعث برادرت محمدّم حاصل اوست ، والنّاقذ بصيرٌ .  
چندین هزار کس بحجّ روند و هریکی را باعشی دیگر . و حاصل هریک روز  
قیامت عنان زنان با او بهم میرود که « وكلّ إنسان ألزَمناه طائرَه في عنقه  
9 ونخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً » همه با او بود در دار دنیا ، امّا  
مطوّی بود ، که دیده او از حقیقت این کار در بسته بودند . روز قیامت  
« يلقاه منشوراً » ظاهر گردد « فكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ  
12 حديد » ، « يوم تبلى السّرائر » آنگاه برادرانت مقدّم و محمد بدانند که چه  
معنی بود در ایشان که ایشان را فرا حجّ آورد . و بدانی که چه معنی بود  
در بر که - قده - که او را نگذاشت که بقدم ظاهر راه بادیه رود . « ذلك  
15 يوم التّغابن » ، و بدانی که بزیارتها چرا می رفتی ، باعث دینی بود یا دنیوی ؟  
چندان فریاد از عالمیان برخواهد خاست که در هیچ وهی و فهمی نگنجد .

۳۱ - آن روز آشکارا گردد که کی مؤمن بود و کی مشرک ، اعنی در ملت  
18 خلیل - صلعم - که بود و که نبود . و مصطفی می گوید : - صلعم - که یحشر

1 روشن شد K ضرورتست P M I / 2 خیر MK ترا خبر P I / 4 - 5 زین . . . خود  
حشر کنند P M I - K / 4 بمانی P I - M / 5 ترا P I - M / 6 تو بر حجّ P I تو  
K تو در حجّ M / برادرت M برادر P K I / 7 کس M - P K I / باعث P I /  
8 بهم میرود P I میرود بهم M میرود K / الاسرار 17 : 13 م / 9 همه P I همه یکیت MK /  
10 این P I - M K / در P I بر M - K / 11 الاسرار 17 : 13 م / ق 50 : 22 ك /  
12 الطارق 86 : 9 ك / 13 معنی . . . چه P M I - K / یود در MK دارد و در P I /  
13 فرا MK بر P I / 14 نگذاشت P M I بگذاشت K / 14 - 15 التّغابن 64 : 9 م /  
15 یا K اگر P M I / دنیوی P M I دنیوی K / 16 از . . . خاست M از عالم برخواهد  
خاست K می کرد P I / 17 که . . . مشرک P I که مشرک که بود و مسلم کی MK .



- النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرْلًا؛ باش تا بدانی که ملّت خلیل ختّان است، آنگاه  
 غرلا بدانی که « وما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ». ای دوست  
 عزیز! اُغْرُلْ ختّان نا کرده بود. والختّان ملة الخلیل. ندانم که تو چه کرده  
 3 وجه دانسته، در مضیق تشبیه اهل عادت و امانده ای. ع: یکی زین چاه ظلمانی  
 برون شو! تا جهان بینی! ... بسلاسل شهوات و اغلال صفات خود را  
 بسته ای کجا توانی رفت؟ « فی سلسلة ذرُعها سبعون ذراعاً فاسلكوه »  
 6 از اینجا برند « کلّ نفس بما کسبت رهینه »، و اعمل ما شئت فإنک  
 مجزی به، و « أن لیس للانسان الا ما سعی. وأن سعیه سوف یری ». .  
 اگر کوشک است و اگر سلاسل و اغلال است، همه با خود داری « وان جهنّم  
 9 لمحيطة بالكافرين » والذی نفس محمد بیده، إن الجنة والنار اقرب الی  
 أحدکم من شراک نعله .

- ۳۲ - از قرآن و حدیث اگر با خبر بودی ترا همه آسان بودی . القرآن  
 12 حَبْلُ اللَّهِ. « واعتصموا بحبل الله جميعاً » العلماء شهداء الله في أرضه « وتكونوا  
 شهداء على الناس » بائهم اقتديتم اهتديتم . کتاب الله وعترتی ، این بود . عترت  
 مصطفی - صلعم - ورثه او بوند ، العلماء ورثه الانبياء . از هیچ هیچ  
 15 ندانسته ای . کاشکی چون راستی ندانسته ای ، غلطی هم بدست نبودی ترا .  
 مصطفی - صلعم - گوید : انسی تارك فيكم الثقلين ، کتاب الله وعترتی اهل بیتی ،  
 سلمان منّا اهل البيت . « يانوح انه ليس من اهلك » . تا علما باشند  
 1۶

1 و 2 غرلا M عزلا PKI / ختّان M چنان K حق PI / 2 يوسف 12 : 100  
 3 چه کرده PI - MK / 4 تشبیه ... و PI اهل تشبیه و عادت باز K اهل تشبیه بر M /  
 ع : M - PKI / 5 را PKI - M / رفت PKI رفتن M / 6 الحاقة 69 : 32 ك / 7 مدثر  
 74 : 38 ك / 8 النجم 53 : 39 ك / 9 و اغلالت PI - MK / 9 - 10 التوبة 9 : 9  
 و عنكبوت 29 : 54 ك / 10 نفس محمد PMI نفسی K / 11 نعله PKI نعلیه M / 12 حدیث  
 MK خبر PI / با ... ترا MK خبر بودی PI / 13 التوبة 9 : 103 م / ارضه PMI  
 الارض K / 13 - 14 الحج 22 : 78 م / 15 - 16 مصطفی ... ترا PI - K / 15 او  
 M مصطفی PI / 18 هود 11 : 146 .



- قرآن در زمین باشد ، چون علما نباشند قرآن را بر آسمان برند ؛ ان الله لا ينتزع العلم انتزاعاً ولكن يقبضه بقبض العلماء . جوانمردا ! « ثم أوثقنا الكتابَ الذين اصطفينا من عبادنا » پنداری مصطفی یکی بود ؟ هیئات !
- 3 هیئات ! ما من نبيّ إلا وله نظيرٌ في أمته . فضيل عياض می گوید : چون اهل اصطفانا مانند قرآن و احیّز طهارت خود رود ، آن دلِ دوستانِ اوست که
- 6 مصحف مجید است « کتبَ في قلوبهم الإيمان » ، « الرحمنُ علّم القرآن » ، « علّم بالقلم » و بهمتِ قالبِ بشریِ دوستان ، او را در دنیا بتوان دید ؛ چون قالب نماند ، دل کجا بود ؟ فی حواصلِ طیرِ خضر ، و قرآن جز در دل نبود . و چون
- 9 قالب نبود دل را دنیا چه پیوند بود ؟ و لا بدّ قرآن در آن حال و آسمان رود . اما تا علمای دین باشند ، هنوز باشد که لا تقوم الساعةُ و علی وجه الأرض مَنْ يَقولُ لا إلهَ إلا اللهُ ، ان شاء الله . این قدر در معنی نیت کفایت است
- 12 و مفهوم شود . و اگر هنوز زیادتی باید ، بنویس ! تا دیگر بنویسم . و اگر ازین جمله چیزی مشکل بود هم باز نماید . و چون بشهر آید چیزی لا بدّ بود که بر باید خواند ، که ناخوانده بکار نیاید . و پیوسته از زبان و قلم و مال و جاه
- 15 صدقات بد هد . والمرء في ظلّ صدقته ، فراموش نکند . و فعل المعروف بقي مصارع السوء ، پیوسته نصب العین دارد . والسلام .

1 در P M I بر K / بر آسمان P I با آسمان M K / العلم I - P M K / 2 - 3 الفاطر  
35 : 32 ك / 3 هیئات M - P K I / 4 ما . . . امته P I ما . . . مثله M - K / 5 دل M K  
کز دل P I / 6 مجید M مجد P K I / المجادلة 58 22 م / الرحمن 55 : 1 م / 6 - 7 العلق  
96 : 4 ك / 7 بتوان M نتوان P K I 8 و قرآن M و آن K قرآن P I / 8 - 9 و چون قالب  
نبود M K - P I / 9 در آن حال P M I - K / 10 باشد P I زفته است M K / 11 انشاء  
الله M K - P I / 12 بنویس P I بنویسد M - K / 16 مصارع P M I مصارعة K / والسلام  
K - P I والسلام و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله وصحبه اجمعین M .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۳۳ - می پندارم هنوز چیزی می باید نوشت در نیت ، که دست از من  
 3 بنه می دارد . بدان ای برادر اعزّ أطال الله فی رضاه بقاک ، تا آدمی نداند که  
 فلان چیز نیک است یا نپندارد ، هرگز ارادت و طلب آن چیز در او نبود .  
 و تا نداند یا نپندارد که فلان چیز بد است ، هرگز از آن بنگریزد . و نیک و بد  
 6 إمّا حاضر بود ، و إمّا نبود . و أما نیک چون حاضر بود همه ارادت آدمی در  
 حفظ آن بود . و لا بدّ از اسباب زوال آن گریزان بود ، الاّ که نداند که این چیز  
 سبب زوال فلان نیک است ، پس از سبب جهل خود آن نیک ازو زایل گردد .  
 9 چون صحت تن که آنرا لذتی حاضر بود و ارادت حفظ آن ، در آدمی پیوسته  
 می بود ، و لا بدّ از اسباب زوال صحت گریزد ، الاّ که نداند که فلان چیز  
 سبب زوال صحت است ، پس تناول طعامی مضرّ بکند ، و صحت ازو زایل  
 گردد ؛ و آدمی از جهل در این افتد ، چه در علم او این بود که طعام لذیذ  
 12 است ، و آن نبود که مضر است ؛ و لذت این طعام در حال می داند ، امّا  
 مضرّتش در مال بخواد دانست ، پس ارادت طعامی مضرّ و تناول آن همه

1 بسم . . . الرحيم P I المکتوب الخامس بسم . . . الرحيم K بسم . . . الرحيم و غیره  
 M / 3 بنه می PKI نمی M / رضاه MK الارض P I / 4 یا نپندارد PKI - M / 5 و پندارد  
 MK - P I / 6 - 7 و اما نبود . . . حفظ آن بود MK - P I / 7 الاّ که MK  
 P I / این P I فلان MK / 8 نیک MK چیز نیک P I / 9 که آنرا لذتی حاضر M که لذتی  
 K - P I / 14 دانست P I دانستن MK / طعامی . . . آن P I و تناول طعام مضر MK .



از ظنّی فاسد است که در او پدید آید؛ ولیکن او آن ظنّ را علم می دانست؛  
 و اگر دانستی که در عاقبت مضرّ بود، ارادت تناول آن طعام در وی نبودی  
 3 « ولو کُنتُ أعلمُ الغیبَ لاستکثرتُ مِنَ الخیرِ وما مسّنی السوءُ » .

۳۴ - بدانکه ما مسّنی السوء اینست که می رود ، و همین جهل است که  
 آدمی را پس از مرگ بشقاوت رساند، که معاصی در حال لذیذ است، و پس از  
 6 مرگ وبال آن پیدا می شود . بحکم لذت حالی و بحکم جهل بمضرت آخرت،  
 ارادت معاصی در آدمی پیدا می شود، و آن نه علم است، که علم دروغ نبود .  
 و در دار الضرب دل آدمی اصحاب عیار، از فرمان سلطان، فریشتگان اند .  
 9 امّا شیطان در آن دار الضرب پنهان یا آشکار بحکم قهر دغل زند . علم هرگز  
 دروغ نبود . امّا ظن فاسد دغل بود که شیطان زند ، و آدمی نداند که آن نه  
 علم است ؛ پس بحکم آنکه نداند که معاصی در مال مضرّ است، ارادت  
 12 معاصی در او پدید آید ، و دغل هم بگونه سکه سلطان ماند ؛ امّا بوجهی  
 دیگر بآن نماید . ظنّ فاسدهم از علمی راست خالی نتواند بود ، چه این قدر  
 از روی مجاز راست بود که معاصی بنقد لذیذ است در حال . ولیکن آن پوشیده  
 15 است که لذیذ است در حال و مضرّ است در مال ؛ و اگر این علم بتامی حاضر  
 بودی ارادت معاصی در آدمی نبودی .

۳۵ - نه بینی که ابو طاهر صفّار مثلاً آن داند که آن به بود که مال خود  
 نگه دارد و بسططان ندهد ، ولیکن چون در علم او درست شد که عاقبت  
 18 نا دادن مال سخط سلطان بود ، ارادت دادن بخلاف نفس و شهوت او درو

1 است که PMI - K / ولیکن . . . دانست PMI - K / 2 آن طعام MK - PI /  
 3 الاعراف 7 : 188 ك / 6 حالی MK و حال PI / 8 از فرمان سلطان PMI - K /  
 اند MK دارند PI / 9 شیطان PI شیاطین MK / در آن MK درون PI / پنهان MK  
 پنهان است PI / 10 شیطان PMI شیاطین K / 11 مال PMI مال حال K / 13 بآن نماید PI  
 نماید K - M / نتواند PMI نماید K / چه MK - PI / 14 از روی مجاز MK - PI / بنقد  
 MK - PI / 14 - 15 ولیکن . . . حال PI - MK / 17 بینی . . . داند PMI مثلاً  
 M / که آن به بود MK - PI / 17 - 18 خود نگه دارد PMI را خورد K / 19 دادن  
 . K - PMI



- پدید آید . و از اینجا بدانی که چون زکوة ندهد از آنست که حب مال حاضر است ، از آنکه علم بلذات دنیوی حاصل است ؛ و حب آخرت نیست از آنکه لذات اخروی نمی داند ، پس زکوة ندهد و امساک مال از آن دوست تر دارد که بذل . اگر این علم دراو بودی که زکوة نادادن سبب سخط خدای تعالی بود ، لا بد زکوة بدادی اگر چه مقهور بودی در آن . و اینجا بدانی که خالق را هیچ ایمان نیست الا ما شاء الله « ومن الناس من يقول آمنا بالله واليوم الآخر وما هم بمؤمنين » این بود . و همچنین اگر کسی را سلطان گوید : شراب مخور و گر نه گردنت زخم ، و موکلی بر سر او کند ؛ لا شك هرگز ارادت شراب خوردن او روان نبود ، زیرا که اگر چه داند (۱) که در شراب خوردن لذتی حالی بود اما عاقبت آن ، سخط سلطان است . اینجا نیز که خدای تعالی می گوید : شراب مخور « فاجتنبوه لعلکم تفلحون » و شارب الخمر کعبید الوثن ؛ و ایضاً الخمر جماع الاثم و اثم الحبائث . و موکلت خود با تو فرستاده است که « کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون » ، « أم يحسبون أننا لا نسمع سرهم ونجويهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون » ، اگر باور داشتندی که خدای هست و قادر است که عقوبت کند ، و آنچه گوید راست گوید ، بضرورت از شراب دست برداشتنی ؛ ولیکن ، لا یشرّب الشارب حین یشرّب وهو مؤمن ، ما آمن بالقرآن من استحل محارمه . روز قیامت آشکارا گردد که این خلق نه مؤمن بودند ، از سلطان ترسیدندی و از خدای تعالی نه . زیرا که علم ایشان بسلطان بودی

2 از آنکه P M I از آن K / 4 تر دارد MK تراست P I / مال K / 3 / 2 / 1 / M / زکوة MK مال و زکوة P I / 5 بدانی MK / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100 / 101 / 102 / 103 / 104 / 105 / 106 / 107 / 108 / 109 / 110 / 111 / 112 / 113 / 114 / 115 / 116 / 117 / 118 / 119 / 120 / 121 / 122 / 123 / 124 / 125 / 126 / 127 / 128 / 129 / 130 / 131 / 132 / 133 / 134 / 135 / 136 / 137 / 138 / 139 / 140 / 141 / 142 / 143 / 144 / 145 / 146 / 147 / 148 / 149 / 150 / 151 / 152 / 153 / 154 / 155 / 156 / 157 / 158 / 159 / 160 / 161 / 162 / 163 / 164 / 165 / 166 / 167 / 168 / 169 / 170 / 171 / 172 / 173 / 174 / 175 / 176 / 177 / 178 / 179 / 180 / 181 / 182 / 183 / 184 / 185 / 186 / 187 / 188 / 189 / 190 / 191 / 192 / 193 / 194 / 195 / 196 / 197 / 198 / 199 / 200 / 201 / 202 / 203 / 204 / 205 / 206 / 207 / 208 / 209 / 210 / 211 / 212 / 213 / 214 / 215 / 216 / 217 / 218 / 219 / 220 / 221 / 222 / 223 / 224 / 225 / 226 / 227 / 228 / 229 / 230 / 231 / 232 / 233 / 234 / 235 / 236 / 237 / 238 / 239 / 240 / 241 / 242 / 243 / 244 / 245 / 246 / 247 / 248 / 249 / 250 / 251 / 252 / 253 / 254 / 255 / 256 / 257 / 258 / 259 / 260 / 261 / 262 / 263 / 264 / 265 / 266 / 267 / 268 / 269 / 270 / 271 / 272 / 273 / 274 / 275 / 276 / 277 / 278 / 279 / 280 / 281 / 282 / 283 / 284 / 285 / 286 / 287 / 288 / 289 / 290 / 291 / 292 / 293 / 294 / 295 / 296 / 297 / 298 / 299 / 300 / 301 / 302 / 303 / 304 / 305 / 306 / 307 / 308 / 309 / 310 / 311 / 312 / 313 / 314 / 315 / 316 / 317 / 318 / 319 / 320 / 321 / 322 / 323 / 324 / 325 / 326 / 327 / 328 / 329 / 330 / 331 / 332 / 333 / 334 / 335 / 336 / 337 / 338 / 339 / 340 / 341 / 342 / 343 / 344 / 345 / 346 / 347 / 348 / 349 / 350 / 351 / 352 / 353 / 354 / 355 / 356 / 357 / 358 / 359 / 360 / 361 / 362 / 363 / 364 / 365 / 366 / 367 / 368 / 369 / 370 / 371 / 372 / 373 / 374 / 375 / 376 / 377 / 378 / 379 / 380 / 381 / 382 / 383 / 384 / 385 / 386 / 387 / 388 / 389 / 390 / 391 / 392 / 393 / 394 / 395 / 396 / 397 / 398 / 399 / 400 / 401 / 402 / 403 / 404 / 405 / 406 / 407 / 408 / 409 / 410 / 411 / 412 / 413 / 414 / 415 / 416 / 417 / 418 / 419 / 420 / 421 / 422 / 423 / 424 / 425 / 426 / 427 / 428 / 429 / 430 / 431 / 432 / 433 / 434 / 435 / 436 / 437 / 438 / 439 / 440 / 441 / 442 / 443 / 444 / 445 / 446 / 447 / 448 / 449 / 450 / 451 / 452 / 453 / 454 / 455 / 456 / 457 / 458 / 459 / 460 / 461 / 462 / 463 / 464 / 465 / 466 / 467 / 468 / 469 / 470 / 471 / 472 / 473 / 474 / 475 / 476 / 477 / 478 / 479 / 480 / 481 / 482 / 483 / 484 / 485 / 486 / 487 / 488 / 489 / 490 / 491 / 492 / 493 / 494 / 495 / 496 / 497 / 498 / 499 / 500 / 501 / 502 / 503 / 504 / 505 / 506 / 507 / 508 / 509 / 510 / 511 / 512 / 513 / 514 / 515 / 516 / 517 / 518 / 519 / 520 / 521 / 522 / 523 / 524 / 525 / 526 / 527 / 528 / 529 / 530 / 531 / 532 / 533 / 534 / 535 / 536 / 537 / 538 / 539 / 540 / 541 / 542 / 543 / 544 / 545 / 546 / 547 / 548 / 549 / 550 / 551 / 552 / 553 / 554 / 555 / 556 / 557 / 558 / 559 / 560 / 561 / 562 / 563 / 564 / 565 / 566 / 567 / 568 / 569 / 570 / 571 / 572 / 573 / 574 / 575 / 576 / 577 / 578 / 579 / 580 / 581 / 582 / 583 / 584 / 585 / 586 / 587 / 588 / 589 / 590 / 591 / 592 / 593 / 594 / 595 / 596 / 597 / 598 / 599 / 600 / 601 / 602 / 603 / 604 / 605 / 606 / 607 / 608 / 609 / 610 / 611 / 612 / 613 / 614 / 615 / 616 / 617 / 618 / 619 / 620 / 621 / 622 / 623 / 624 / 625 / 626 / 627 / 628 / 629 / 630 / 631 / 632 / 633 / 634 / 635 / 636 / 637 / 638 / 639 / 640 / 641 / 642 / 643 / 644 / 645 / 646 / 647 / 648 / 649 / 650 / 651 / 652 / 653 / 654 / 655 / 656 / 657 / 658 / 659 / 660 / 661 / 662 / 663 / 664 / 665 / 666 / 667 / 668 / 669 / 670 / 671 / 672 / 673 / 674 / 675 / 676 / 677 / 678 / 679 / 680 / 681 / 682 / 683 / 684 / 685 / 686 / 687 / 688 / 689 / 690 / 691 / 692 / 693 / 694 / 695 / 696 / 697 / 698 / 699 / 700 / 701 / 702 / 703 / 704 / 705 / 706 / 707 / 708 / 709 / 710 / 711 / 712 / 713 / 714 / 715 / 716 / 717 / 718 / 719 / 720 / 721 / 722 / 723 / 724 / 725 / 726 / 727 / 728 / 729 / 730 / 731 / 732 / 733 / 734 / 735 / 736 / 737 / 738 / 739 / 740 / 741 / 742 / 743 / 744 / 745 / 746 / 747 / 748 / 749 / 750 / 751 / 752 / 753 / 754 / 755 / 756 / 757 / 758 / 759 / 760 / 761 / 762 / 763 / 764 / 765 / 766 / 767 / 768 / 769 / 770 / 771 / 772 / 773 / 774 / 775 / 776 / 777 / 778 / 779 / 780 / 781 / 782 / 783 / 784 / 785 / 786 / 787 / 788 / 789 / 790 / 791 / 792 / 793 / 794 / 795 / 796 / 797 / 798 / 799 / 800 / 801 / 802 / 803 / 804 / 805 / 806 / 807 / 808 / 809 / 810 / 811 / 812 / 813 / 814 / 815 / 816 / 817 / 818 / 819 / 820 / 821 / 822 / 823 / 824 / 825 / 826 / 827 / 828 / 829 / 830 / 831 / 832 / 833 / 834 / 835 / 836 / 837 / 838 / 839 / 840 / 841 / 842 / 843 / 844 / 845 / 846 / 847 / 848 / 849 / 850 / 851 / 852 / 853 / 854 / 855 / 856 / 857 / 858 / 859 / 860 / 861 / 862 / 863 / 864 / 865 / 866 / 867 / 868 / 869 / 870 / 871 / 872 / 873 / 874 / 875 / 876 / 877 / 878 / 879 / 880 / 881 / 882 / 883 / 884 / 885 / 886 / 887 / 888 / 889 / 890 / 891 / 892 / 893 / 894 / 895 / 896 / 897 / 898 / 899 / 900 / 901 / 902 / 903 / 904 / 905 / 906 / 907 / 908 / 909 / 910 / 911 / 912 / 913 / 914 / 915 / 916 / 917 / 918 / 919 / 920 / 921 / 922 / 923 / 924 / 925 / 926 / 927 / 928 / 929 / 930 / 931 / 932 / 933 / 934 / 935 / 936 / 937 / 938 / 939 / 940 / 941 / 942 / 943 / 944 / 945 / 946 / 947 / 948 / 949 / 950 / 951 / 952 / 953 / 954 / 955 / 956 / 957 / 958 / 959 / 960 / 961 / 962 / 963 / 964 / 965 / 966 / 967 / 968 / 969 / 970 / 971 / 972 / 973 / 974 / 975 / 976 / 977 / 978 / 979 / 980 / 981 / 982 / 983 / 984 / 985 / 986 / 987 / 988 / 989 / 990 / 991 / 992 / 993 / 994 / 995 / 996 / 997 / 998 / 999 / 1000



و بخدای تعالی نبودى. لا جرم بوقت مرگ ایمان بزبان بکار نیاید که آنرا ایمان ضرورى خوانند؛ و اگر ایمان در دل نبود سوء الحاقه این باشد.

- 3 - ۳۶ - أما حقیقت این بصحرا نهادن منهى عنه است؛ إن الله كرهَ  
 لَكُمْ الْبَيَانَ كُلَّ الْبَيَانِ، وَإِلَّا مَوْمِنٍ مِنْ كَافِرٍ پیداست در دیده علماء. « ولقد  
 ذرأنا لجهنم كثيراً مِنَ الْجِنَّةِ وَالانْسِ » صفت ایشان هم از این آیت بشنو  
 6 « لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا . وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا . وَلَهُمْ آذَانٌ لَا  
 يَسْمَعُونَ بِهَا . أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ . أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ . اینکه بنوشتم  
 حکم نیک حاضر بود که در اول نامه یاد کرده ام در تقسیم نیک و بد که  
 9 إِمَّا حَاضِرٌ بَدَنٌ وَحَاصِلٌ وَإِمَّا نَبُودٌ . وَهَذِهِ الْكِفَايَةُ .

- ۳۷ - و حکم بد که حاضر بود چون مرضی است که همه ارادت آدمی در  
 ازاله آن بود چنانکه از اسباب ازاله آن خبر بدارد یا بعلم یا بظن ،  
 12 ضرورتست که ارادت ازاله در او پیدا شود؛ پس اگر زایل نشود بعاقبت  
 بداند که آن سبب مزیل نبود؛ چون یکی را جرب بود بضرورت مرید  
 زوال آن بود. ارادت تبع آن بود یعنی علم. و اگر بیقین داند که سبب  
 15 مزیل آن چیست و بسعی او راست شود، ضرورت بود که مرید سعی کردن  
 آید؛ و اگر بظن بداند هم بکند. و این حیلست آدمی است که دخول کل  
 مدخل بکند تا رنج حاضر او زایل شود. و چون حق تعالی گوید: « لئن  
 1۸ أَشْرَكَتَ لِيُحِبَطَّنَّ عَمَلُكَ » . پس گوید: « وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ

1 لا جرم P I لا بد MK / مرگ P M I - K / بزبان M زبان P I K / 1 - 2 که ...  
 خوانند P I - MK / 2 و اگر ایمان P I و چون ایمان K و ایمان M / باشد P M I باشد نمود  
 بالله من تلك الحاقه / 4 - 7 الاعراف 7 : 179 م / 7 - 9 اینکه ... نبود M حکم نیک در نامه  
 اول تقسیم کردم از آنجا حاصل شود K اینکه ... بود و اما نبود P I / 10 چون ... هم P M I  
 مرضی است که K / 12 ازاله P I - MK / 13 مزیل MK مزیل نیز P I / 13 جرب M  
 حرارت جرب P I حرارت K / 14 تبع ... علم M سعی علم K / 15 و بسعی او K M و سعی  
 آن P I / 14 - 16 که سبب ... بداند P M I - K / 15 جیلت P M جیلت K / 15 بود M  
 شود P I / سعی کردن M در مزیل سعی کرده P I / 17 - 18 یوسف 12 : 106 .



- مشرکون . . . ومصطفی - صلعم - گوید : أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشِّرْكِ الْخَفِيِّ .  
 وگوید : الشِّرْكَ فِي أُمَّتِي أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمَلَةِ السَّوْدَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ  
 فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ . و ابراهيم خليل گوید : « وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ إِنْ نَعَبَدَ الْاَصْنَامَ » . 3  
 اگر آدمی با این همه ایمان بودی و دانستی بعلم قاطع و یا بظنی غالب که مرض  
 شرک محبط الاعمال است ، و هیچ آدمی إِلَّا ما شاء الله از آن مرض خالی نیست ،  
 ضرورت بودی که ارادتِ ازاله این مرض درو پیدا شدی ؛ و بقدر وسع 6  
 خود ازاله کردی چنانکه در جرب و دیگر امراض بدنی . و چون این  
 ارادت نمی بود ، از آنست که از آن علم او را خبری نه ؛ و اگر علم بودی  
 این ارادت ضروری الوجود بودی . 9

- ۳۸ - و همچنین مصطفی - صلعم - می گوید : البخیلُ لا يدخلُ الجنةَ  
 والمؤمنُ لا يكونُ حسوداً والمؤمنُ لا يفضبُ . اگر آدمی را بقول او ایمان  
 بودی چون در خود می بیند که بخیل و حسود و غضوب است ، لا بد در وی 12  
 ارادت ازاله این صفات ذمیمه پیدا گشتی و بقدر وسع و طاقت ، این صفات را  
 ازاله و ازاحت کردی ؛ چون ارادت نبود از آنست که این علم نیست  
 و آدمی را خبر نه . اگر بدانستی که بد است یا ایمان آوردی بقول انبیا که 15  
 بدست و نتوانستی که ازاحت و ازاله آن بکند لا بد شب و روز دلتنگ  
 ورنجور بودی . چون بیماری ورنجوری که اطباء گویند که شفاء تو در  
 فلان چیز است ، و آن چیز تا پنجاه سال بدست نیاید ، آن مرد نومید می 18  
 گردد و دلتنگ می شود و چون دلتنگ نشود نشان بی ایمانست و کس را

1 - 10 ومصطفی . . . و همچنین MIK - P / بالله I بك MK / 2 السوداء I - MK /  
 الصخرة الصماء MI الصفا K / 2 الخفي I - MK / 3 و ابراهيم . . . الاصنام K - MI /  
 7 کردی I آن می کردی MK 8 بود MI شود K / ابراهيم 14 35 که . . . اگر I که آن  
 علم نیست و او را خبر نه چه اگر MK / 13 و طاقت MK - PI / 14 ازاله و ازاحت I  
 ازاحت P ازاله MK / نبود PMI نشود K / گشتی PI شدی MK / 15 یا ایمان آوردی  
 MI و خواستی که بی ایمان K / انبیا PMI رسول K / 15 که بدست و M و اگر PI /  
 ازاحت و ازاله PI ازاله M / بکند لا بد M کردی که PI / 15 - 16 که بدست . . . لا بد  
 PMI ازاله علت و صفت بکند . نتوانستی کردن لا بد کی K / 17 ورنجوری K - PMI /  
 18 آن مرد PI لا بد آن آدمی MK / 19 دلتنگ نشود PI دلتنگی نبود و چون دلتنگ  
 نیز تواند بودن K /



خبر نه . چون مر « وابداهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون » پیدا گردد ،  
فغان از نهاد آدمی بر خیزد واز فرق سر تا قدم خود را در دوزخ بیند که  
3 « یأتیه الموت من کلّ مکانٍ وما هوَ بمیتٍ و من ورائه عذابٌ غلیظٌ . »

۳۹ - ای دوست اگر آدمی را سلطان گوید: غیبت مکن و اگر نه هزار  
دینار از تو بستانم ؛ لا بد آنکس از غیبت دست بدارد. و چون خدای تعالی  
6 می گوید: « ولا یغتب بعضکم بعضاً » ، ومصطفی - صلعم - : الغیبة اشدُّ  
من الزنی . آنکه هنوز از غیبت دست ندارد ، از بی ایمانست بخدا ورسول  
وبقول ایشان . و چون ایمان بزبان بود ، ارادت را در درون وادید نیارد :  
9 « یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم » ، « ذلك قولهم بأفواههم » « من الذین  
قالوا آمنا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم » . اگر ایمان درون بودی ، ارادت  
بضرورت وادید آمدی . نه بینی که چون جهودی ترا گوید که نان مخور  
12 که زیانت دارد ، همان لحظه دست از نان بداری و متیقن نیستی صدق  
جهود را ، ولیکن بظن خود دست از نان بداری . صدو بیست و چهار هزار  
نقطه نبوت - علیهم الصلوات من الرحمن - می گویند : فلان چیز را دست  
15 بدار و قبول نکنی که قول جهود بنزد تو مفید تر است از قول انبیا !! و این  
ظن خطاست که قول جهود مفید ظنی می بود و قول انبیا - علیهم السلام -  
نمی بود ؛ و اگر ظاهر تر از این می خواهی که بکفر خود بینا گردی که چون  
18 خر ایستاده بی و هیچ رنج و درد در تو ظاهر نمی گردد . پس از این اگر طلب  
دین در تو زیادت نگردد کافری کافری کافری ! « ومن أظلم ممن ذُکِرَ بآیات

1 مر P I - M K / الزمر 39 : 47 / 2 فغان P I فریاد M K / نهاد P M I - K / واز  
فرق مر P M I - K / 3 ابراهیم 14 : 17 ك / از تو P I - M K / لا بد P I - M K /  
آنکس P M I - K / 9 الحجرات 49 : 12 م / از غیبت دست M دست از غیبت K غیبت  
از دست P I / 8 چون P I K - M / 9 الفتح 43 : 11 م / 10 - 11 المائدة 5 : 41 م /  
14 نقطه نبوت P I K پیغمبر M / 15 قبول ... مفید P I نمداری پنداری از آنجا است که  
قول جهود مفید K و نمداری این از آنست که قول جهود بنزدیک تو مفید M / 17 و اگر  
P I - M K / 18 خر K یخ P M I / 19 - 1 السجدة 32 : 22 ك /



ربه ثمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا» « وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلِي مَسْتَكْبِرِينَ كَأَن لَّمْ يَسْمَعُهَا .  
 كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقَرَأَ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ، « إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» ،  
 « الْيَوْمَ نَنسَأُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا . حَكَمَ بَدِي كَه حَاضِرٍ بُوَد بِنُوْشْتَم 3  
 وَهَذَا لِكِفَايَةِ وَالْأَهْمُ فَالْأَهْمُ .

۴۰ - اکنون حکم نیک که حاضر نبود بشنو . بدان ای دوست که چون  
 آدمی بداند که فلان کار نیک است و او تواند که بدان رسد ضرورتی که در او  
 ارادتی بود ، و طلبی باز آید مرآن کار را ؛ و ارادت تبع علم بود . أمّا اگر  
 قدرتش نبود ، بمقدور نرسد ؛ اگر قدرتش بود و ارادتش نبود از آن است که  
 علمش نیست ، و او را خبر نه . و این معنی خود می بینی که چون آدمی بداند  
 بظن غالب فضلاً عن العلم القاطع که اگر از همدان باصفهان رود بیک سال  
 هزار دینار سود کند ، برای هزار دینار لابد بود که ارادت رفتن اصفهان در  
 او پیدا شود و الا که گوید : قاطع الطریق هست که سرمایه نیز بستاند ،  
 12 آنگاه نرود . أمّا چون مانعی نبود ، بضرورت مرید باصفهان رفتن گردد .

۴۱ - و چون خدای تعالی گوید : « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا  
 حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ » ، و آدمی زکوة نمی دهد ، این از آنست  
 که ایمانش نیست . و لکن از کفر خود خبر نمی دارد . و نه بینی که سید - صلعم -  
 چون گفت : داووا مرّضاکم بالصدقة ، لابد که چیزی بدهد زیرا که  
 طالب صحّت است و عاشق عافیت . و چون گوید : صدق بده تا بآخرت  
 1۳ بسعادت رسی ، ندهد . زیرا که عاشق سعادت آخرت نیست ، و طالب

1 - 2 لقمان 51 : 7 / ك / 2 السجدة 32 : 11 / ك / 3 الجاثية 45 : 34 / ك / 4 التوبان 11 : 1 / MK - PT /  
 بشنو P M I بنویسم K / 6 ضرورت P I لابد بود MK / حاضر MK طاهر و حاضر P I /  
 7 ارادتی ... آید M K / ارادت طلب پدید P I ارادت طلب با دیدن بود اما اگر M بود  
 اگر P I باشد اما تا K / 9 علمش P I K او را علم M / معنی P I - M - 10 / K - 11 بیک  
 سال هزار P M I يك هزار K / 11 برای ... دینار P M I - K / 13 گردد P I باشد M در  
 درون او پدید آید K / 14 - 15 الحديد 57 : 11 / م / 16 نمی دارد P M I نداند K /



بہشت و عاشق آن از آن نیست کہ ایمانش ضعیف است بوجود آن باقی ؛ یا نہ چون سعادت فانی و حیات دنیوی را دوست می دارد چرا سعادت باقی را و حیات  
 3 آخروی کہ « کلُّ مَنْ عَلِيهَا فَانٍ » ، « مَنْ عَمَلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ  
 فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً » دوست نمی دارد ؟ سبب آنست کہ ضعف ایمانی  
 دروی مؤثر است و سبب این الا کفری نیست کہ در درون مُزْمِن شده است  
 6 و علاج نمی پذیرد .

۴۲ - و اگر این مُطَوَّل گردد از مهم باز مانم و نامہ تام نشود . این نیز  
 بشنیدی ؛ و یک قسم بمانده است و این قسم آنست کہ بد چون حاضر نبود حکم  
 9 آنست کہ آدمی تا تواند از آن بپرهیزد ، چون فقر و مرض کہ چون حاضر  
 نبود پیوستہ مال نگاه میدارد تا دزد نبرد و سلطان نستاند ، و صحت نگاه  
 می دارد تا بیمار نگردد . جبلت آدمی آنست کہ بد دوست ندارد و اگر تواند  
 12 ازو بگریزد ؛ و چون نمی گریزد از آنست کہ علمش نیست ببدی آن ، یا از  
 آنکہ راه گر یختن نمی داند . أمّا چون ارادت مُہمَّر شود و بداند کہ بدست  
 و اومی تواند کہ از آن پرهیز کند تا در آن نیفتد ، ضرورہ بود کہ از آن  
 15 اجتناب کند . و اگر کس بتو گوید کہ از فلان چیز خوردن قولنج خیزد ،  
 ضرورہ از آن دست بداری . و چون خدای تعالی گوید : « لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ

1 آن از آن K از آن P M I / ضعیف است P I نیست M K / باقی یا کہ P I یا نہ M - K /  
 3 آخروی P M I باقی K / الرحمن 26 : 55 م / 3 - 4 النحل 16 - 97 ك / 4 - 5 سبب ... مؤثر  
 است P I ایمانش نیست M - K / 5 مزمن شده M مزمن P 1 مردم K / 7 گردد P M I کم K /  
 8 بشنیدی P I بشنودی M K / قسم P M I - K / 8 - 10 حکم ... نبود P M I - K /  
 11 بد P M I هرگز بد K / 12 ازو P M I از آن M - K / ببدی P M I بدن K /  
 13 آنکہ P M I آنسبب کہ K / ارادت ... و بداند P I دانست M K / 13 - 14 کہ  
 بدست ... کند P M I رنی تو اند گریختن K / 15 اجتناب P M I احتیاط K /  
 فلان چیز خوردن P M I خوردن فلان چیز K / 16 النساء 4 : 2 م .



الى أموالكم إنه كان حُوباً كبيراً « أي إنما كثيراً » ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النارُ «، ولا تقرّبوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن «، ولا تقرّبوا الزنى إنّه كان فاحشةً وساء سبيلاً .

3

- ۴۳ - و تو از این همه پرهیز نکنی ، از بی ایمانی بود . این راست است که اگر بعضی قاطع یا بظنی غالب بدانستی که این راست است از این همه دست برداشتی ، که نهاد آدمی چنین است که از شقاوت ورنج پرهیز کند .
- ۱) و این نوشته تأملی خواهد که عادت ردی و اعتقادات فاسد ، مزاج دل آدمی بزیان آورده است ، تا هیچ چیز چنانکه باید ادراک نکند . چنانکه عمش ورمد دیده ظاهر را از ادراک بازدارد ، همچنین اخلاق و تعصبات موروث از آباء و اجداد و استادان ، دیده دل را از ادراک بازدارد . و اگر در کلّ عالم بگردی هیچ آدمی نیابی الا ما شاء الله که از تعصب موروث خود برخاسته بود ، بل کلّ فتاة بأبيها مُعجبة . « إنا وجدنا آباءنا على أمةٍ وإنا على آثارهم مُهتدون ، « كلُّ حزبٍ بما لدّئهم فرحون ، « ولا يزالون مُختلفين إلا من رحم ربك ولذلك خلقهم . . والسّلام .
- 12

1 - 2 هود 11 : 113 ك / 2 الانعام 6 : 151 م / 2 - 3 الاسراء 17 : 32 م / 7 بود K باشد که M بود که P I / 9 کند MK - P I / 10 تأمل MK تا نمی P I / آدمی P M I و آدمی را K / 12 موروث P I K مورث M / 15 بل M لا بل P I بل که ایستاده بود بر آن K / کل ... معجبة P M I - K / 15 - 16 الزخرف 43 : 23 ك / 16 الروم 30 : 32 ك / 16 - 17 هود 11 : 119 ك .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۴۴ - أطال الله بقاءك أيتها الاخ العزيز ! زبدهٔ این نوشته ها که در نیت
- 3 نوشته ام بشنو که همه تمهید است. و این مشتمل خواهد بود بر مقصود کلی. چون معلوم شد که افعال آدمی از جناب ازلی در قدرت او بستند ، و قدرت او را خادم إرادتش کردند ، و ارادتش مقهور علم کردند ؛ پس از این بدانکه ارادت اعنی نیت ، باختیار تو وابسته ، بل بعلم تو وابسته است ؛ و تا علم نبود که فلان چیز کردن به از ناکردنست یا ناکردن ، محالی بود که در تو ارادت کردن آن کار پیدا شود . اکنون بیشتر اعمال تو - والله اعلم - معاصی ظاهر است. 9 و اگر عبادتی کنی فی الاوقات ، باعث تو بر آن عبادت عادتت بود و آن بکار نخواهد آمدن در قیامت تا دانی . وفی مثله قال : « وقد منا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثوراً » . « فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون » . و رب صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش . و علی الجملة « فأولئك لم یؤمنوا فأحبب الله أعمالهم » ، « كان ذلك فی الکتاب مسطوراً » .
- 12
- ۴۵ - دانی چه بود سنتت ازل ؟ چنانست که ارادت تبع علم تواند بود ،
- 15 و چون علم نبود ، که آنرا ایمان خوانند ، اعمال بنده همه هباءً منثوراً بود که إن الله لا ینظر الی صورکم و الی اعمالکم ، ولكن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم .

1 بسم الله ... الرحیم اطال P I المکتوب السادس K بسم ... الرحیم و به نستعین اطال M /  
 3 هم P I آن هم M آن K / کلی P I انشاء الله تعالی MK / شد P I کردی M K / 4 بستند  
 P M I بسته K / 5 ارادتش P I ارادتش را M K / علم P I علمش M K / 6 تو ... است  
 P M I او بسته است K / 7 یا ناکردن P M I - K / 8 معاصی P M I خود معاصی K /  
 9 عبادتی M K عبادت P I / عادتت P M I عاریقی K / بود P I - M K / قال K قیل P M I /  
 10 - 11 الفرقان 25 : 23 ك / 11 - 12 الماعون 107 : 5 م / 12 ساهون P M I ساهون الذین هم  
 یراؤون و ینعون الماعون K / 13 الاحزاب 33 : 19 م / الاسراء 17 : 58 ك / 14 دانی ... ازل  
 P I بدانکه M دانی که چه بوده است آدمی K / ارادت P I K ارادت تو M / تواند بود K  
 تواند P I تو تواند بود M / 15 بنده P I - M K / منثوراً P I - M K / 16 نیاتکم P I - M K /  
 \* \* \* I6. K 6. M 15. P 6. نامه ششم \* \* \*



- ای دوست چون وقت نماز در آید برپای خیزی ؛ و چون رمضان در آید روزه گیری ، و در تو این طاعتها وادید آید . و چون فقیر را بینی نیت چیزی بوی دادن درون تو سر بزند این همه ارادت است و از علم خیزد . اما 3 کار در آنست که این علم کدامست ؟ و بقیامت آن علم را وزنی خواهد بود ؟ تا در میزان ثقلی وادید آید که « فإِذَا مَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ » . یا وزنش نخواهد بود که « فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » ؟ أمّا علم حقیقی را وزنی خواهد بود « وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » ، « وما يتَّبِعُ أَكْثَرَهُمْ إِلَّا ظَنًّا » .

- ۴۶ - اکنون چرا تأمل نکنی تا خود از این اکثری که حکم ایشان اینست که « وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » ؟ یا از آن قوم دیگر که « وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّكُورُ » . و چرا بحث نکنی تا خود ، کونوا مع السواد الاعظم ، چیست ؟ اگر کثرتست پس « وما يتَّبِعُ أَكْثَرَهُمْ إِلَّا ظَنًّا » چیست ؟ لا بل 12 همه چیزها چنین دانسته شهبست فاسد و ظن کاذب ، و پنداری مزور امروز مانع شده : فردات کند خمار کامشب مستی ! همه صحابه بر آن بودند که با اهل ردت صلح باید کرد ، ابو بکر صدیق - رضی عنه - مخالف ایشان بود . چه 15 گویی ! ابو بکر سواد اعظم است یا ایشان ؟ و ایکی گفتند : در سلف که از علماء سواد اعظم کیست ؟ گفت : محمد بن أسلم الطوسی « أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ » این بود که کونوا مع السواد الاعظم از این بدر آوردند که « ما يتَّبِعُ أَكْثَرَهُمْ إِلَّا ظَنًّا وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » ، « وَإِنَّ تَطَبُّعَ أَكْثَرِ مَنْ »

2 کبری ... آید P I در تو وادید آید K M / 3 درون ... 1 ...  
 همه ارادت P I همه ارادتها M ارادتها K / 4 علم کدامست P I علم کدامست ...  
 است K / 5 وادید آید P I کند M K / موازینه P I موازینه بود ... M K  
 القارعة 101 : 6 ك الكهف 18 : 105 ك / 7 - 8 یونس 10 - 36 ك / 9 تلمیح P I K M  
 اینست M K نست P I / 10 دیگر P I - M K و خود M P I K / 13 تلمیح M P I  
 شهبی K / و پنداری ... امروز M و پنداری مزور K - P I / 14 صحابه P I K صحابه M  
 15 صدیق P I - M K / 16 ایکی P I M ایکی از علماء سلف K / 17 - 18 کتب  
 5 : 82 م / 18 K - P I / 18 - 19 یونس 10 ، 36 ك / 19 التمام 6 : 116 ك



3 في الارض يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ . چون اكثر مُضِلٌّ است پس هادي اقلّ  
باشد بضرورت . پس كونوا مع السواد الاعظم چه معنى دارد ؟ مع الهداة بود  
يا مع المضلّين ؟ لا بد تا بدانی که « إن ابراهيم كان أمة » چیست ؟

- ۴۷ - پنداری قرآن دانسته‌ای؟ بدایت قرآن دانستن بنزدیک مردان آنست  
که تا « كهيعص » و « ألم » و « طه » و « يس » بدانی . چون بدایتش ندانی  
6 نهایتش چه دانی که چه بود ! بجلال و قدر لم يزل ولا يزال که این فصل که نوشتم  
ذوق است ؛ هر چه پیش از این حروف دانستن بود آن ندانستن بود ، و ترا  
خبر نه ! چگویی تا حروف بندانی کلمه چون بدانی ؟ اگر معلم او بود  
9 که « علّم بالقلم » ، « الرحمن » ، « علّم القرآن » ، « وعلمك ما لم تكن تعلم »  
ادبني ربي اول حروف که بر لوح نبشتند این حروفست که « يس وطسم »  
واگر نه چنین دانی با کافران برابری در فهم ، و کافرانرا با فهم قرآن کار نیست .  
12 « اموات غير احياء » ، « إنك لا تسمع الموتى » « إنما يستجيب الذين  
يسمعون والموتى يبعثهم الله » . مرده که نشنود اجابت نکند . « استجيبوا  
لله وللرسول إذا دعاكم » مقصود آنست که تو گویی قرآن دانم ، اگر قرآن  
15 دانستن این بود ، بو جهل هم قرآن دانست ؛ و خدای جلّ جلاله می گوید :  
« إنهم عن السمع لمعزولون » . نهایت قرآن در مقام موسی بدانی که « و كلم  
الله موسى تكليماً » . و در بدایتش حروف مقطعات بدانی و بینها درجات  
18 غير متناهية .

1 است P I باشد K M / 2 معنى دارد MPI - K / 3 لا بد K M لا بل P I ان . الحجر  
16 : 120 ك / 4 دانسته MPI دانستی K / بدایت . . . دانستن MPI - K / 4-5 مردان  
. . . تا K M مردان است که P I / 5 وصه MPI و المص وطه و طس K / 5-6 چون . . .  
دانی M نهایتش چه دانی K اما . . . ندانی P I / 6 این فصل که P I این چه K M / 7 این حروف  
P I این حرف K حروف M / دانستن MPI دانستی K / بود K M است P I / تود MPI  
است K / 9 النساء : 4 : 96 م / الرحمن : 55 : 2 م / النساء : 4 : 113 م / 10 نبشتند K نویسند  
/ P I K - M / که يس MPI يس K / 11 نه چنین دانی K نه در آن دیگر M نه ذکر P I /  
کار P I K راه M / 12 الحجر : 16 : 21 ك / النمل : 80 : 27 ك / 12 - 13 الانعام : 36 : 6 ك /  
13 نشنود K M نشنود و مرده که می نشنود اما P I / 13 - 14 الانفال : 24 : 8 م / 1 اگر  
. . . دانست P I اینکه تودانی بو جهل هم دانست M این که تو دانی بو جهل دانسته که تو  
مدانی K / 15 - 16 قرآن . . . بود P I من قرآن دانم این که تو دانی K M / 16 الشعراء  
26 : 212 ك / 16 - 17 النساء : 4 : 164 ك / 17 بدانی P M I بدانی که K /



- ۴۸ - از مقصود خود بعالمی افتادم که تو از آن دوری ! تو هنوز طفل رضیع باشی و ترا و اطعام مردان چکار؟ لابل طفل رضیع هم نیستی خود را کسی مپندار، و خود را تزکیت مکن که جنین را خود تزکیت نرسد «وإذ أنتم أجنته في بطون أمهاتكم ، فلا تزكوا أنفسكم .» از عیسی - صلعم - بشنو که « لا یلیج ملکوت السماء من لم یولد مرتین . » هر که ملکوت ندید ، خود را بچه هنر تزکیت کند؟ بچیزی فانی چه ناز توانی کرد « قل متاع الدنیا قليل والآخرة خیر » ولكن « للذین اتقوا . » اگر بتقوی رسی ، آخرت تراست ؛ پس ترا ناز رسد که چیزی باقی داری « وما عند الله باقی . » اگر خود را پس از این تزکیت کنی شاید « فلا تزكوا أنفسكم هو أعلم بمن اتقى . »

- ۴۹ - یا محمد ترا ناز می رسد « وأما بنعمة ربك فحدث » أنا سید ولد آدم . چگویی ! تزکیتی بیش از این خواهی ؟ لابل هزار نوشتم که تو قرآن ندانی و هنوز خفته ای و پنداری در این معنی هرگز هیچ تروی کرده ام ؟ لا ، والله العظیم وأما « وإنك لتلقی القرآن من لذن حکیم علیم » مرادست . فراخ می دارد تا هر چه خواهم در قرآن بیابم . جوا نمردا ! قرآن عظیم است : « ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم . » و عظیم را جای عظیم باید تا فرود آید و تو بس تنگی که « یجعل صدره ضیقاً حرجاً . » موسی - صلعم - گفت : بار خدایا بر قدر قوت حوصله بفرست « رب اشرح لی صدري . » ومصطفی را - صلعم - خود از این سؤال مستغنی کردند که : « ألم نشرح لك

1 طفل MPI طفلی K / 2 چکار MPI چکارات K / 2 - 3 که خود ... برسد PI  
 همچنین ترا تزکیت خود نرسد. خود کسی مپندار چنین را تزکیت نرسد M خود را ...  
 برکفت مکن که چندی را برکفت خود نرسد K / 3 - 4 الحجر 53 : 32 / م 8 / م 3 : 3  
 6 - 7 النساء 4 : 77 / م / آل عمران 3 : 15 / م / 8 النحل 16 : 96 / ك / والنجم 51 : 32 / م / 10 الضحی  
 33 : 11 / ك / 11 چگویی PI - KM / بل هزار PI بل هزار بار M بلکه هزار K /  
 12 در ... لا M هرگز در این معنی بی هیچ تزویر پیروی کسی نکرده ام بل PI درین معنی  
 هیچ تنبیهی نیست یا نکرده ام K / 13 اما MPI اما می دان که K / 14 النمل 27 : 6 / ك /  
 الحجر 15 : 87 / ك / 16 الانعام 6 : 125 / ك / 17 بفرست PI - MK طه 20 : 25 / 18 خود  
 PI - MK / الشرح 94 : 1 / ك /



3 « صدركَ » فراخی سینه کرا بود . هم از قرآن بشنو : « فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ » هدایت کرا بود از قرآن بشنو « وَإِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا » .

50 - جوانمردا ! این نه طاعت است که تو آنرا طاعت می دانی ، با سخن خود رسیدم چه بود ؟ جوانمردا ! گه طاعت خدای را باید داشتن !  
 6 تو چون نماز کنی و روزه داری و صدقه دهی ، طاعت مادرو پدر و اهل شهر خود و عادت خود و هوا و شهوت خود داشته باشی . خدای تعالی چنین می گوید : « وَإِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا » . نمی گوید : « تَطِيعُوا عَادَتَكُمْ وَهَوَاكُمْ تَهْتَدُوا » .  
 9 اکنون چه تدبیر است ؟ ترا غم خود گرفته نیست دیگران غم تو کی خورند ؟ و هرچه بفرمان صاحب دل کنی و تو قدر آن ندانی ؛ آن طاعت است و ثمره آن هدایت است که العلماءُ وَرِثَةُ الْاَنْبِيَاءِ و « مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله » . چندین گاه است تا می نویسم که بفرمان باشی و تو هر روز متخلف تری .

« إِنَّ بَنِيَّ لَيْسَ فِيهِمْ بَرٌّ وَأَمَّهُمْ مِثْلَهُمْ أَوْ شَرٌّ »

15 يك ركعت نماز که بفرمان صاحب دلی کنی به از هزار رکعت که باعث بر آن عادت است ، و يك دينار که بفرمان بصدقه دهی به از هزار دينار که باعث بر آن ریا و سمعت و هوای نفس بود سبق درهم مائة ألف درهم بسیار معنی دارد . 18

1 هم از قرآن M P I از قرآن مجید K / 1 - 2 بشنو . . . قرآن K P I - M / الانعام  
 6 : 125 ك / 2 - 8 النور 24 : 54 م / 4 این P I آن K - M / تو آنرا طاعت M تو طاعت  
 K - P I / 5 سخن K مسألة M P I / را K M - P I / باید داشتن P I باید داشت M داشتن  
 باید K / 6 خود P I K خود را طاعت M / 9 گرفته نیست P I نگرفته است M گرفته است  
 M / دیگران غم تو کی M غم دیگران غم . . . P I 5 دیگران ترا کی غمها / 10 و تو قدر آن  
 ندانی P I و تو قدر فدائی K - M / است K P I - M / 11-12 النساء 4: 80 م / 12 تا می نویسم  
 M P I که زمه نبشتم K / 13 مخالف تری K مختلف بری P I مختلف تر M / 14 ان . . . شر  
 K - M I / 15 دلی P I - K M / 15 - 16 هزار P I هزار K M /  
 15 عادت است P I هوا بود و عادت M هوا و عادت بود K / ریا . . . نفس P I هوا و عادت  
 K / 16 - 17 است . . . بود P K I / 17 معنی P I معانی MK /



- ۵۱ - یکی از جمله اینست که بفرمان بود، ویک روز که بفرمان حق روزه داری به از هزار روزه که برضای خود داری . اما ترا برگ آن نیست که بفرمان زندگانی کنی و هرچه ترا موافق آید بشنوی و هرچه با طبع تو نسازد نشنوی 3 این نه فرمان برداری بود « وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا » « وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ » . « وَلئن جَاءَ نصرٌ مِن رَّبِّكَ ليقولنَّ إِنَّا كنا معكم » .

تا باشدت روایی باشی برکسان

- ۹) آنکه بر من آبی جاناکه کم زنی

- مشاورت کنی و آنگاه هرچه خوش آیدت می کنی، و هرچه خوشت نیاید نکنی؛ پس آنچه کرده ای همه نه بفرمان کردی، و مطیع هوا بودی « أبا لله و آياته و رسله كنتم تستهزون ». هیهات ! « الله يستهزى بهم و يتداهم في طغيانهم يعمهون و ما يخذعون الا انفسهم و ما يشعرون » .
- 12

- ۵۲ - از بر که - قده - شنیدم که طاهر گفت که مردمان می آیند و بریش خود بافسوس ما فرا می دارند؛ پس افسوس می برند و بریش خود می دارند. 17 ناقد بصیر داند که ترا در هر کاری چه باعث است . آن طلب دین که چون بر سر عادت بر خیزی و دین را چون طلب کنی، هزار بار نوشته و سود نمی دارد.

1 جمله P M I جمله آن معانی K / بود ... بفرمان P M I = K - P M I ...  
 بفرمان M / برکت ... کنی M برکت زندگانی P I ...  
 K / 1 - 5 الحج 22 : 17 م / 5 - 6 العنكبوت 29 - 10 ...  
 خلق عالم تا ... زنی P - K / 10 خورشید نیاید M P I بیعت K - P ...  
 12 / 13 البقرة 2 : 15 م / 14 برکت M P I طاهر می P I ...  
 عادت P I از عادت خود K از عادت چون M /



3 واز عادت آنگاہ بر خاسته باشی کہ خدمت کفشی کنی . و خدمت کفش نہ آن باشد کہ کفش راست بنہی ، کہ ترا ہنوز این استحقاق نیست کہ شاید دست فراکش مردان کنی کہ ہفت سال کم یا بیش بر کہ را - قده - می دیدم و ہرگز زہرہ نداشتمی کہ دست فراکش او کم .

6 ۵۳ - پنداری مردان ندانند کہ نشان مردان چیست ؟ اگر صاحب دلی ترا برگیرد بدل ، پس اگر دست ، فراکش او کنی بدستوری دل او شاید ، یا نہ خودرا کسی دیدن و مستحق آن دانستن کہ دست فراکش کنی آن غرور شیطان بود . و اقل درجات آنکہ صاحب دلی ترا برگیرد ، آن بود کہ چندین سال در عشق او جانت میسوزد ؛ و پس چون خاکستری بماند ، ترا برگیرد « واتخذوا دینہم لہوا ولعباً » . رو بازی کن کہ عاشقی کار تو نیست . از راہ تماشای دل بر ما سلامی کنی ، پنداری کاری کردہ ای ؟ ما ہمہ دانیم کہ بر ما گذشتہ است . شعر :

دنیایانم و نرد بازی دانیم      ما عشق حقیقی و مجازی دانیم

15 ۵۴ - مصطفی - صلعم - یکی را دید ، و ربما یروی موقوفاً عن بعض الصحابة والشک منی ، کہ نماز می کرد و بمحاسن بازی می کرد . گفت : أمّا هذا لو خشع قلبه لخشعت جوارحہ . آنکسی کہ تعظیم دیدہ بود نشانی داند ، و آنکس کہ شاگردی کردہ بود شاگردان شناسد . منافقان دیگرند و عاشقان

2 - 3 کہ شاید ... کنی P M I کہ کفش مردان را راست فرا نہی قرب K / 3 کم یا P M I کا / K بر کہ P M I شیخ برکت K / قده P I رحمہ اللہ K رضی اللہ عنہ K / 4 نداشتمی P I نداشتم K نداشتمی M / 5 پنداری M P I نادانی K / 6 - 7 فرا ... دست K M - P I / 6 پس اگر M پس اگر P I / 9 سال K - M P I بماند K P I بمانی K / 10 الاعراف 7 : 51 م / 19 : 5 از راہ تماشا ... ایمانت P M K - I / 11 کہ بر ما گذشتہ است M P کہ بر ما گذشتہ ہم K / 13 دنیا ... بازی M P دیبا دانیم و برد رازی K / 14 دید K دید در نماز M P / 14 - 15 و ربما ... منی K - M P / 15 گفت K - M P / 16 نشانی M P نشانی K /



- دیگر ، تو از کدام قومی ؟ « مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء » .  
 جوانمردا ! اگر از سلطان بیشتر ترسی که از پیر ، هنوز منافقی . از قرآن  
 بشنو « لأنتم أشد رهبةً فی صدورهم من الله ، ذلك بائتهم قوم لا يفقهون » .  
 3 چون از پیر ترسی از خدا ترسی . « من يطع الرسول فقد اطاع الله » ، والعلماء ورثة  
 الانبياء . و چون در فرمان پیر تهاون کنی ، آن تهاون بفرمان خدا می‌کنی .  
 6 « انّ الذين ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون » . « ولا تجهروا له  
 بالقول کجهر بعضهم لبعض انّ تحبّط اعمالکم وانتم لا تشعرون » ، « فلیحذر  
 الذين یخالفون عن امره انّ تصیبهم فتنة ویصیبهم عذاب الیم » . پیران مریدی  
 کرده باشند ، مریدانرا نیکو شناسند . جهد کن تا نفس خود را در خدمت  
 4 کفش تهذیب کنی . از آنچه نمی باید تا این همه بدانی و نیت تو اندر کارها  
 پسندیده گردد ، و این جز در صحبت راست نیاید .

- ۵۵ - اکنون « فإن لم یصبها وابل فطل » اگر صحبت دائم دست نمیدهد  
 12 ترا باری از آن کم نبود که در هفته یک دونوبت چیزی بخوانی تا چیزی بدانی  
 و ایمانت وادید آید تا پاره کفر مگر رخت بر بندد که هنوز نا آفریده « والله  
 أنبتکم من الارض نباتاً » تا تابش آفتاب جان پیر بتابد که « وأشرق الارض  
 15 بنور ربّها » . تو زمین باش تا او آسمان باشد ؛ گاه بارانش بر تو میبارد و گاه  
 آفتابش بر تو میتابد ؛ گاه ابرش ترا در سایه خود می پروراند ؛ گاه نفحات  
 لطف او بر تو میوزد تا پخته گردی . اگر از دولتانی همه راست گردد ،  
 18 و اگر از بی دولتانی کس چیز نتواند کرد .

1 النساء : 4 : 143 م / 2 بیشتر ترمی M پیش ترمی P بترسی بیشتر K / 3 الحشر : 17 م / 4  
 5 چون ... پیر P M چون فرمان پیر بزی و در آن K / 4 النساء : 1 : 80 : 6 الحشر : 11 : 1 م /  
 6 - 7 الحجرات : 49 : 2 م / 7 - 8 النور : 24 : 03 م / تا نفس خود را P K 5 خود را چگونه M /  
 10 تهذیب کنی P M نهی K / 12 البقرة : 2 : 265 م / 13 کم P M مکر K / یک دونوبت P M  
 دوبار K / 14 وادید P بازدید M بدید K / تا ... مکر P M یا ... مکر K / 11-19 وادید  
 ... کرد P M K - I / 14 - 15 نوح : 17 : 17 : 15 : 16 الزمر : 39 : 09 ك / 16 جان پیر  
 P M / چنان نیز K / 18 لطف ... میوزد P M الطاف ... میزند K / همه P M خود همه K /  
 19 کرد P M کردن K /



۵۶ - چندانی که خدایرا بر گزفتی ترا بر گیرند و بقدر آنکه تو او را توانی بودن، او ترا خواهد بودن «ولن تجید لسنۃ الله تبدیلا». «فاذکرونی اذکرکم» نه بزبان بل «کذکرکم آبائکم أو اشد ذکراً». ذکر آنست که همگی درون تورا فرا گیرد. آنگاه ذکر زبان از توابع آن بود که من أحب شیئاً اکثر ذکره؛ إلا در بعضی مقامات که ذکر معشوق در آنجا حرام بود بر عاشق بلکه از فرق تا قدم او این بود که رباعی:

در راه تو من کیم که در منزل من از چهره تو گلی دمد بر گیل من  
این بس نکند ز عشق تو حاصل من  
کز عشق تو آراسته گردد دل من

۵۷ - دو صدقه را نیک بده، یکی شکر برای دفع بلا که گذشت و یکی دفع رنجی که خواهد بود، الصدقة ترد البلاء. و نیت این دارد در اول آن صدقه از مال بیرون کردن و چندانکه دفع این رنجها را ارزد در دل. صدقه ده، «و لکل درجات مّا عملوا وما ربک بغافل عما یعملون» والسلام.

9 کز ... گردد P I ... باشد M کز نقش تو آراسته باشد K / 10 شکر برای K را شکر M شکر بر P I / بلا که P I بلایی که M بلا در K / 11 خواهد P I - M / K 12 چندانکه M P I چنانکه K / 12 را ارزد در دل KM از رد P I / 13 والسلام P I والسلام. والحمد لله رب العالمین و صلوات الله علی محمد وآله اجمعین M - K /



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۸ - پندارم هنوز در نیت باقی است . بدان ای برادر عزیز - سلك الله سبيل رضاه في عافية - که از اعمال مُرائیان و منافقان ، راهست به نیت مخلصان ؛ و چون نیت مخلصان حاصل شد ، اعمال مقبول بی ریا و شرک با دید آید بضرورت . امثایك نکته بدان که از اعمال مرائی و منافق آنکه باخلاص راه بود که بفرمان پیری کند که او داند که شیاطین را از نهاد مرید بی علم مرید چون بر باید انگیزختن ! امثا چون اعمال از راه عادت بود نه بفرمان صاحب دل ، آنرا هیچ ثمره نبود جز زیادت نفاق و ریا و شرک و عجب و دیگر صفات مذموم . والحرب خدعة که شنیده‌ی نه همه در حرب ظاهر بود که « یجاهدون في سبيل الله » مع الكفار ، و در جهاد اکبر با نفس و شیطان همین حکم و بیشتر خدعه بود . از آنجا که علم او بود مرید را در خور او چیزی فرماید . و چون وقت آید کمین بکشاید و هر روز قومی از شیاطین بیرون کند ، تا آنکه لا إله إلا الله رخت خود در نهاد مرید بنهد که اگر سرور این کار با مرید گوید ، در روز اول مرید بگریزد . و اگر نداند که بر نباید گفتن مرید را ، این کس خود پیری را نشاید .

1 - 15 بسم ... P M K I / S - 1 بسم ... الرحيم P I انکتوب السابغ ... K ...  
 ... الرحيم و به ثقی M / 2 است M P I هست K / 3 اعمال P I از اعمال K M و ... M ...  
 ریا در P I / 4 از اعمال K M اعمال P I / منافق M K منافق P I - 5 اعمال P I ...  
 شیاطین را M K شیاطین P I / بی علم مرید M P I - 6 انگیزختن P I ... K M ...  
 7 ثمره K M قیمت بشمره P I / 9 المائدة 5: 51 / الكفار M P I ...  
 K / جهاد P I در جهاد M K / 10 بود P I او بود M K / 11 نفس بکشاید M P I - M ...  
 قومی P I قومی را K M / 12 مرید M K مردی P I / 12 - 14 که این ... P I M ...  
 این معنی با مرید در اول حالت نباید گفتن این کسی خود K / .



- ۵۹ - ای دوست پنداری از شرع چیزی دانسته‌ای؟ آن چیست که قسمی از زکوٰۃ مال بمؤلفه دهند ، کہ « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ » تا آنجا کہ گوید : « وَالْمَوْلُفَّةُ قُلُوبُهُمْ » ؛ زیرا کہ ملوک را در عرب رسمها بودی
- 3 لك المرباع منها والصفایا وحكك والنشيطه والفضول
- ۶ - حبّ مال ایشان را از مسلمانی باز میداشت کہ در اسلام این رسوم بدیشان نرسیدی ؛ پس خدای تعالی قسمی از زکوٰۃ مال ایشان را داد تا در دل ایشان الفتی وادید آید ، از برای حبّ مال در اسلام آیند . و چون کسی بدین نیت در اسلام آید ، اعمال او همه اعمال مرائی و منافق تواند بود ؛ أمّا چون بفرمان مصطفی - صلعم - بود ، در سایه دولت او بود . از آن اعمال نیت مخلصان وادید آید ، ونیت مخلصان او را خود گوید کہ این زکوٰۃ کہ می‌ستدی بر تو حرامست ، و دیگر نستاند ، و ستمه را به دل باز دهد بدرویشان . و شکر نعمت اسلام را دیگر زیادتی بدهد کہ « الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله » .
- 6 نرسیدی ؛ پس خدای تعالی قسمی از زکوٰۃ مال ایشان را داد تا در دل ایشان الفتی وادید آید ، از برای حبّ مال در اسلام آیند . و چون کسی بدین نیت در اسلام آید ، اعمال او همه اعمال مرائی و منافق تواند بود ؛ أمّا چون بفرمان مصطفی - صلعم - بود ، در سایه دولت او بود . از آن اعمال نیت مخلصان وادید آید ، ونیت مخلصان او را خود گوید کہ این زکوٰۃ کہ می‌ستدی بر تو حرامست ، و دیگر نستاند ، و ستمه را به دل باز دهد بدرویشان . و شکر نعمت اسلام را دیگر زیادتی بدهد کہ « الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله » .
- 9 مصطفی - صلعم - بود ، در سایه دولت او بود . از آن اعمال نیت مخلصان وادید آید ، ونیت مخلصان او را خود گوید کہ این زکوٰۃ کہ می‌ستدی بر تو حرامست ، و دیگر نستاند ، و ستمه را به دل باز دهد بدرویشان . و شکر نعمت اسلام را دیگر زیادتی بدهد کہ « الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله » .
- 12 لولا أن هدانا الله .

- ۶۰ - جوانمردا! و اگر نه آن بودی کہ اعمال و اریا و نفاق راه بودی به نیت ، مخلصان هرگز زکوٰۃ بدرویشان ندادندی بلکه بمحتشمان دادندی بسبب آنکہ تا مگر رغبتی در کفّار بادید آید ؛ لا بل همه مسلمانان تا اّلا ما شاء الله کہ بمصطفی - صلعم - ایمان آورده اند ، ایمان ایشان و اعمال ایشان آمیخته بودی
- 15 مخلصان هرگز زکوٰۃ بدرویشان ندادندی بلکه بمحتشمان دادندی بسبب آنکہ تا مگر رغبتی در کفّار بادید آید ؛ لا بل همه مسلمانان تا اّلا ما شاء الله کہ بمصطفی - صلعم - ایمان آورده اند ، ایمان ایشان و اعمال ایشان آمیخته بودی

1 - 17 ای ... بودی P M I K - S / 2 مال P I اموال M K / مؤلفه P I مرد مؤلفه M مؤلفه القلوب K / 2 - 3 التوبة 9 : 60 م / 2 - 3 تا ... گوید M I K والعاملین علیها P / 3 زیرا کہ P I - M K / بودی M K بودی کہ از مال P I / 5 از مسلمانی باز میداشت M وحب مال ایشان را واداشت K از مسلمانی ... و امیداشت P I / بدیشان M - P I K / 6 نرسیدی M K نرسیده بود P I / خدا M K حق P I / ایشانرا P I بدیشان M K / داد P I فرمود M K / 7 از برای P I تا مگر از راه M K / بدین P M I بی K / نیت در P I - K M / 8 آید M در آید P I - K / منافق K M منافقان P I / تواند P M I - K / 9 - 10 مخلصان ... خود M P I مخلصان او را خود K / 10 کہ M - P I K / 11 بذل ... بدرویشان M بذل باز بدرویشان دهد P I بذل کند با درویشان دهد K / 12 - 13 الاعراف 3 : 74 ك / 14 و اریا K با ریا M آن با ریا P I / راه بودی M بودی K راه P I / 15 - 16 کہ ... مگر K کہ از اعمال آن با ریا و نفاق راه به نیت مخلصان بودی بمحتشمان ندادندی بسبب آن بمؤلفه قلوب میدادند و ایشان محتشمان بودند تا مگر P I کہ از اعمال آن با ریا و نفاق راه بودی بنیت مخلصان هرگز زکوٰۃ محتشمان دادندی بسبب آنکہ تا مگر M / 16 مسلمانان M مسلمانان را P I K /



بصفتی نا پسندیده. پس در اسلام، آن بروز گار برخاستی، چون در اسلام آیند  
آنگاه صفت نا پسندیده از ایشان بآهستگی زایل شود. چگونگی! ابو بکر  
و عمر را - رضي الله عنهما - در آخر عمر هم بدان نیت نماز و روزه و صدقه بودی 3  
که در اول اسلام؟ هیات!

- ۶۱ - روز فتح مکه بوسفیان ایمان آورد بظاهر، و در سر هنوز کافر بود.  
چون روزی چند برآمد، روزی مصطفی - صلعم - کعبه را طواف می کرد، 6  
و بوسفیان آنجا حاضر بود و هیچ کس دیگر نه. در دل او بگذشت که این  
ساعت مقصود خود حاصل توأم کرد از این مرد و من یغلبنی إن فعلت کذا  
او کذا؟ مصطفی - صلعم - بتزدیک او آمد و پای بروزد و گفت: بالله أغلبك  
یا ابا حنظلة؟ ابوسفیان گفت: الآن أیقنت أنك رسول الله، و هر دو چشم  
بوسفیان در اسلام برفت. یکی روز تبوک با مصطفی - صلعم - و یکی روز  
یرموک در خلافت عمر - رضي الله عنه - و رواة مغازی چنین گفته اند که 12  
شکستی عظیم روز یرموک بر اسلام آمد و هیچکس را آواز نماند إلا بوسفیان  
که خفیت الاصوات یوم الیرموک إلا صوت ابي سفیان فانه کان ینادی  
بأعلى صوتیه ویقول: یا نصر الله اقترب، یا محمد یا منصور. این آن بوسفیان 15  
بود که «و بلفت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا. هنالك ابتلي  
المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شديداً»، از دست او بود. و همین بوسفیان بود که  
مصطفی - صلعم - روز أحد گفت: اللهم العن أبا سفیان، تا آیت آمد که 18

1 - 18 بصفتی ... که PMIK - S / I پس در M پس دولت K در PI / چون PI  
MK / 2 چگونگی MK چگونه PI / 3 نیت ... بودی MK گونه روزه داشتی ...  
گزاردندی و صدقه دادندی PI / 5 بظاهر MK - PI / 6 روزی MK - PI ...  
کرد PI طواف می کرد کعبه MK / 7 هیچ کس دیگر PMIK دیگر هیچکس نه MK / 8 خود  
PMIK خویش K / 10 حنظله MK خطه PI / 11 بوسفیان MK - PI / م برفت PI برفت  
M کور شد K / با مصطفی صلعم M در صحبت صلعم I در صحبت رسول صلعم P - K / 12 در  
خلافت ... اند PMIK - K / 13 شکستی PI شکستی M / 14 خفیت M خفیت K  
خفت PI / فانه PMK است فانه I / 15 یا محمد K - PMIK / 15 - 16 ... بود K  
بوسفیان بود K بوسفیان است PI / 16 - 17 الاحزاب 33 : 10 م / 18 MK - PI /



« لیس لك من الأمر شيء » کارش یجایی رسید کہ عمر - رضی اللہ عنہ -  
یک روز اورا در واقعہ بدرتہ میزد و بوس سفیان می گفت : الحمد لله الذی أعز  
الاسلام باین الخطّاب یحکم علی ابن حرب ببطن مکة فیطیعه . 3

۶۲ - جوا نمردا ! اگر کسی از منکران با من صحبت کند لا بدّ بود کہ  
بدہ روز انکارش برخیزد . و چون با مصطفی - صلعم - و صحابہ رضوان  
اللہ علیہم صحبت کردند بین تا حالشان چون بود . تو در این دو سال مگر  
بیست مجلس با من نبنشستی . می نگر کہ ایمانت اکنون چون ، و پیش چون  
بود ؟ پس بدانکہ با نجباء اصحاب هر کہ ده سال صحبت کند چون باشد .  
9 واول روز کہ اخی را رویت با من افتاد چنین نبود کہ امروز است ، و اگر ده  
سال با من صحبت کند حالش چنین نبود کہ اکنونست . همه جهان در این  
طلب اند کہ راه خدای را چون سر برند . اما بقدر صفائی کہ در درون  
ایشان است ، از صفات ذمیم ایشان را علمی بود ، و بقدر علم ایشان را ارادتی ،  
12 و بقدر ارادتی ایشان را طلبی و سلوکی بود .

۶۳ - جوا نمردا ! بلند بختان مریدان ، راه باهل کمال ببرند از پیران ؛ و بی  
دولتان مردم ، با مدبری بمانند چون خود ! جوا نمردا ! پیران چون گوهر  
ارادت در نهادی به بینند همه این گویند :

گر زانکہ شبی بیابم از وصل تو داد  
من بر لب تو چه بوسها خواهم داد 18

1 - 18 لیس ... داد S - P M I K / آل عمران 3 : 128 م / 4 با ... کند M من صحبت  
کند کہ با من P I بر من صحبت کند K / 5 و چون با P I چون وا M K / صحبت P K I  
- K / حالشان P I حال M K / تو P I K - M / 7 پیش P I پیش ازین M K / 8 هر کہ P I  
کہ M اگر K / کند ... باشد M کنند ... باشند P I K / 9 را رویت P I دون M K /  
10 صحبت کند P M I با ند K / در P I خود در M K / 11 چون P I چگونه M - K /  
صفائی کہ در K صفا M صفای P I / 12 است P M I - K / علمی ... ایشانرا P M I - K /  
12 - 13 ارادتی ... ایشانرا P I - M I K / 13 و سلوکی بود K و سلوکی M - P I / 14 از  
پیران M K / پیرا P I / 16 نهادی P M I نهاد مریدی K / 18 خواهم M K دانم P I / .



و چون مریدان دولتی راه واپیران برند همه این گویند :

از بخت بلند او فتادم بتو من ایزد داند که سخت شادم بتو من

- ۶۴ - کمال ارادت در حوصله ابو بکر صدیق - رضي الله عنه - گنجد ،  
 و تا با ابو بکر صدیق صفتی نبود مصطفی - صلعم - نگوید : لو كنت متخذاً  
 خلیلاً لاتخذت ابا بکر خلیلاً ولكن صاحبکم خلیل الله . زهی منقبت که می  
 گوید که آنجا که حب خداست اگر جای مانده بودی ابو بکر درو بودی .  
 مردان اینجا بدانند که ابو بکر که بود و بهتر از او در صحابه کس نبود .

- ۶۵ - و چون ابو بکر در وقت نزع گوید : ولیت علی خلقک خیر  
 خلقک ؛ از اینجا بدانند که بعد از ابو بکر به از عمر کس نبود در صحابه ؛  
 پس در وقت نزع ، مردمان در پیش ابو بکر رفتند و گفتند : یا خلیفة  
 رسول الله ، ولیت علینا فظاً غلیظاً فماذا تقول لربک ؟ ابو بکر گفت :  
 اقعِدونی اقعِدونی ، فلما اقعِدوه قال : اقول ولیت علی خلقک خیر  
 خلقک . زهی اشراف بر عالمیان و زهی دایری ! چون صحابه بیرون رفتند .  
 عمر را بخواند و او را گفت : چنین و چنین کردم . عمر گفت : نه کار منست .  
 ابو بکر گفت : کار تست . عمر گفت : نیست . او گفت : هست . عمر  
 گفت : نکم . ابو بکر گفت : بیاید کرد . عمر گفت : نکم . ابو بکر  
 گفت : یا غلام هات السیف . عمر گفت : ان کان یا غلام هات السیف .  
 فسمعاً و طاعة . و تو چه دانی ای برادر که مسلمانی چه بود ! طرفه است که  
 نامه مختوم از ابو بکر بیرون آوردند و بصحابه سپردند و رسولش گفت که

1 - 19 و چون ... که PMIK - S/4 و MKP - I/6 ابو بکر در PMIK  
 جایگاه ابو بکر K آنجا ابو بکر M/7 ابو بکر که بود KM - PI  
 9/M بعد از ابو بکر KM - PI / در صحابه PI - MK 10 / پس ... PMIK - K  
 12 اقعِدونی PMIK / 13 اشراف PMIK / 14 عمر PI / 15 غلام KM /  
 نه MPI خلافت نکم و نه K/15 ابو بکر PI و KM / 16 نکم MPI / 17 غلام  
 نیست PMIK / 18 نیست K / 19 هست KM / 20 نیست MPI / 21 و بکر K  
 ابو بکر MPI او K / بیاید کرد MK بکن PI / 22 نکم KPI / 23 غلام  
 ... گفت PMIK / ان ... السیف MPI / غلام ان ... ان ... السیف  
 از پیش MK / و رسولش گفت M و پیش گفت PI - K /



ابو بکر میگوید : یکی را در این جای نام بردہام و مسمی کردہام و گفتہ  
 ام کہ پس از من بدین کار قیام نماید . علی بن ابی طالب - کرّم اللہ وجہہ -  
 3 گفت : إنّ کان المسمی عمر فسمعا وطاعةً ، وإن کان غیر عمر فلا حتی  
 نتشاور . زہی علم علوی وزہی دین عمری وزہی کمال ابو بکری ! امّا تو  
 معذوری، کہ دل نداری کہ دریابی ، واگر نہ در این حکایت چندان علم است  
 6 کہ بہیچ دیگر حاجت نیست .

۶۶ - ای دوست از مقصود بیفتادم ، مقصود آن بود کہ عمل مرید چون  
 بفرمان پیر بود ، اگر چہ آمیختہ بود بریا و نفاق ، عاقبت آن باخلاص کشد .  
 9 و چون از راہ عادت بود از آن ہیچ نیاید ، و جز پندار حاصل آن نبود . ای  
 دوست از آنجا کہ قصور نظر تست این نکتہ بمثالی بہتر فہم کنی . نہ بینی کہ  
 چون کودک خطّ نوید ، در اول بد نوید ؛ امّا چون اوستاد حاذق اورا  
 12 ارشاد کند ، از بد نوشتن اورا بکمال خطّ رساند و جز از این ہیچ راہ نیست  
 کہ اگر بد نوید و گوید : قلم آن روز بر کاغذ نہم کہ بمقام ابن بوّاب رسم ،  
 این محالست . و همچنین کار دین و اسلام و بخدا رسیدن ، و کار و سعادت اخروی  
 15 بدست آوردن میدان ، بلا فرق ولا تفاوت ، لا قلیل ولا کثیر .

۶۷ - اگر اعمال آمیختہ بعبادت وریا و شرک و نفاق نکند ہرگز بکمال  
 18 اوّینس و جنید و شبلی - رضی اللہ عنہم - نرسد . چگویی اگر کودک ہفت

1 - 14 ابو ... و همچنین P M I K - S / 1 میگوید MK گفت P I / جای ... مسمی M  
 نامہ ... نامہ K نامزد و مسمی P I / و گفتہ ام P I - M K / 2 نماید P I کند M K / 4 علوی  
 P M I علی / اما تو P I تو M - K / 5 دریابی ... نہ M کہ دریابی یا نہ P I - K / 6 دیگر  
 P M I علم دیگر K / 7 عمل ... چون P I چون عمل مرید M K / 8 آمیختہ ... نفاق  
 P M I بنفاق آمیختہ بود و بریا ممزوج K / 9 از آن ... ای P I از آن ہیچ نبود جز پنداری  
 بی حاصل ثمرہ نبود آنرا ای K از آن پنداری بی حاصل ثمرہ آن نبود آری M / 10 قصور  
 P M I مقصود K / تست P M I است K / نکتہ بمثالی P I مثال K بمثال M / نہ بینی P I -  
 M K / 11 کودک ... بد نوید P I کودکی خطّ نوید لابد اول بد نوید M کودکی کہ  
 اول خطّ نوید فداند کہ بد می نوید K / 12 و جز ... راہ P M I بداند اول بد می  
 نوشت و جزین راہ خود K / 13 نوید تصحیح نوید P M I K / .



- ساله را گویند : روزه دار و نماز کن ، این بجز از راه عادت و بیم پدر نشود ؛ لیکن این راه بکمال بود ، بلی بیک شرط اگر پیری بود ، این کودک را بتدریج با خلاص رساند ، و اگر پیر نبود عادت درو مرض مزمن گردد و ازو هیچ نیاید 3  
 إلا ما شاء الله . نبینی اگر کسی خط بد نویسد از خود بی استادی ، اگر پنجاه سال نویسد ازو هیچ نیاید ؛ و این خط که من و تو می نویسیم ، اگر چه علی التعمین از استادی نیاموختیم اما خطهای بسیار دیده باشیم تا این قدر حاصل شده بود . و این هم آموختن بود . اگر قیاس کنی ، که اگر هرگز چشم بر هیچ کاتب نیفتادی ، و هیچ خط نیک ندیدی ، لا بد خط ما هم بدرجه اول بودی ؛ و نیز اگر بسیار ننوشتی از خط بد ، دست ما بدان راست نشدی . 9  
 چنانچه اگر پس از پنجاه سال خواستی که خط بیاموزی ، محال بودی و هذا حال اکثر الخلق فی عباداتهم .

- ۶۸ - جوانمردا ! نصر آبادی می گوید یا دگری که اهجموا علی الله 12  
 هجوم الكذابين فإن الصدق مقطعة . اگر تو گویی هیچ عبادت نکنم تا نیت ابو بکر و عمر بود ، این همچنانست که کسی گوید که من خط ننویسم تا قوت ابن مقله در خط نبود . الصدق مقطعة این بود یعنی اگر صدق طلب کنی 15  
 باول کار ، منقطع گردی و راه خدا بر تو بریده آید . اکنون بدانکه همچنانکه از خط بد نوشتن قوت خطاطان در تو وادید آید ، و چون قوت خطاطی کسب کردی از آن قوت ، خط نیکو توانی نوشتن . همچنین بدانکه اعمال مرآتیان 18

1 بجز از راه PI جز از SM جز راه K / پدر نشود PI پدر نکند M نبود K - S  
 2 این SMK از این PI / بلی SK - PMI / کودک PI کودکرا MK / بتدریج PI از این عمل SMK / 4 خط PI چیزی بد و خطا M - SK / 6 التعمین I التعمین PM اليقين SK / استادی PI خطاطی SMK / نیاموختیم PI نیاموخته باشیم M آموخته باشیم K ...  
 ... بود PIK باشد ... باشد M / 8 ندیدی PIK ندیدی بودی M / ما M - K - PI  
 9 ننوشتی PI ننوشتانی SMK / ما SK - PI / 10 پس از PI - SMK حال  
 PMI مثال SK / 12 یادگری SK - PI / 14 بود PMI مرا حاصل بود SK / من SPIK من هیچ M / 14 - 15 تا ... نبود PI تا آنکه خط من همچنان بود که ابن مقله M تا ... خط من پیدا نبود SK / 15 این بود SMK این PI / 16 بریده آید PI زده بود M بریده شود SK / 17 بد SK - M PI / آید PMI آورد SK / 18 آن قوت MK  
 PI / اعمال PIK از اعمال M .



3 و منافقان در تو کمال نیت مخلصان وادید آورد . و چون نیت مخلصان کسب کردی ، آن نیت بر تو عمل صالح مقبول آسان کند ، ولیکن بشرط آنکہ بفرمان کنی . همچنانکہ در خط نوشتن .

۶۹ - ای دوست عزیز، اگر عالمها بگردی، يك تن نیابی که مشکلات را چنین بیان کند، دریغا قدرش ندانی! و دریغا که چندین بار نوشتم کہ بفرمان باش و قدرش ندانی کہ بفرمان بودن چه خاصیت دارد . ای دوست عمل صالح سبب هدایت است « و إن تطيعوا تهتدوا » أمّا عادت نہ از طاعت بود . چون بفرمان بود کار او کند، و چون عادت بود ان ترا هیچ ثمری ندهد .  
9 پس میدان کہ چه فرق است ! ای دوست عزیز اگر دین جهودی و ترسایی نہ با عادت محض افتاده بودی ، آنرا منسوخ نکردندی ؛ أمّا راه همچنانست کہ بروزگار موسی - علیہ السلام - بود . ولیکن عادت دیگر است ،  
12 و راه موسی و عیسی دیگر . مصطفی - صلعم - می گوید : بُعِثْتُ لِرَفْضِ الْعَادَاتِ ، « كَمَثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً » آن تورات و انجیل بود کہ می خواندند بعاتد ، و لکن نمیدانستند « حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا » .

15 ۷۰ - جوانمردا ! قرآن نیز اکنون همچنانست، کہ نہ تو می دانی ونہ آنها کہ خود را عالم می دانند هیات ! حق - جلّ و علا - گفت : یا داود لا تسأل عني علماً أسكره حُبُّ الدنیا فيقطعك عن محبتي أولئك قطاعُ الطريق

1 - نیت مخلصان MPI مجاهدان K / آورد PIK آید M / 2 آن SPIK - M /  
4 اگر عالمها PMI عالی SK / 5 کند PMK کم I / 5-6 کہ بفرمان باش PI - SMK /  
6 بفرمان بودن SPIK فرمان بردن M / 7 النور 54 : 24 م / از M - SPIK / 8 چون ...  
ندهد SK باید بفرمان کار کند کہ چون از عادت بود آنرا هیچ ثمره نبود M و کار از آن کند کہ ثمره سعادت بد هد و اگر کار از عادت کند هیچ ثمره نبود PI / 9 - 17 کہ چه ...  
الطريق PI - PMI - S / 9 فرق MK ذوق PI / عزیز اگر دین PI اگر MK / 10 آنرا منسوخ PI خود نسخ M - K / اما PI آن M پس K / 11 - 12 بود ... عیسی PI - M /  
12 - 13 لرفض العادات PI لرفض الشهوات K لرفع العادات M / 13 - 14 الجمعة 62 : 5 م /  
13 آن ... بود کہ PI توریت و انجیل MK / 14 بعاتد M - PI / 15 دانی PI دانی کہ قرآن چیست MK / 16 میدا نند PMI میگویند و میدانند M / 17 فيقطعك M فيقطعك PI فيضلك K / عن PMI عن طريق K /



على عبادي . إن أشدَّ النَّاسِ عذاباً يومَ القيامةِ عالمٌ لم يَنْفَعَهُ اللهُ بعلمه . اللهم لا تجعلنا منهم يا مَنْ لا يخفى عليه خافيةٌ في الارض ولا في السماء .

- ۷۱ - جهد کن تا پیوسته از مال وجاه تو، راحتگی بمسئول برسد ؛ و اگر صاحب دل از تو آسایش یابد ، آن را عظیم دولتی دان . و هرگز ندانی که آن چیست ! ای دوست مَنْ سَرَّ مؤمناً فقد سرَّ الله . این نه اندک منقبتی است . اکنون آن کن که میتوانی چنانکه گفته اند :

ادا هبت رباحك فاغتنمها فإن لكل عاصفة سكونا

- امروز که توانی، می کن تا فردا نگوئی : « یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله » ای فی حقته . تو می گویی : « رب ارجعون » . و ایشان می گویند : « أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ ما يتذكر فيه من تذكر وجاءكم النذير فذوقوا فما للظالمين من نصير » ، « ما لكم من زوال » سبقت الكلمة وجف القلم بالسماعة والشقاوة ، و « لا تبدل لكلمات الله » ، و « لن تجد لسنة الله تبديلاً » ، « وأن ليس للانسان إلا ما سعى وأن سعيه سوف يری ثم يجزيه الجزاء الاوفى » ، و « ما ربك بظلام للعبيد » ، و « لكن كانوا أنفسهم يظلمون » ، « مَنْ عمل صالحاً فلنفسه و مَنْ أساءَ فاعلىها » و « من تركنى فإنا يتزكى لنفسه » « إن الله لغني عن العالمين » .

۱ - ۱۶ علی... العالمین P M I K - S / 3 کن P I کن ای برادر اعزك الله ص... M K پیوسته P M I - K / مستحق برسد P M I بمسئول برسد / K / و... ان... M K عصب P I 5 این نه P I نه M - K / 6 چنانکه گفته اند P I - M K / 7 عاصفة M K - 9 / P I نگوئی M باخترت نگوئی K فتوانی نگوئی P I / 3 - 9 الزمر : 39 : 56 ك / 9 المؤمنون : 23 : 99 ك / 10 - 11 فاطر : 35 : 37 ك / 11 ابراهیم : 14 : 44 ك / 12 یونس : 10 : 61 ك / الاحزاب : 33 : 62 ك / 13 - 14 النجم : 53 : 39 ك / 14 فصلت : 11 : 16 ك / التوبة : 9 : 20 . 15 فصلت : 41 : 46 ك / 15 - 16 فاطر : 35 : 18 ك / 16 العنكبوت : 29 : 6 ك / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۷۲ - هفت مکتوب تا این غایت نوشتم در نیت و همه شعب را بیان شافی  
 بکردم والله ینفعنی والأخ الأعزّ وسلک الله بی وبه وجمیع اخواننا فی سبیل  
 3 رضاه فی عافیة. واین مانده است که نیت المؤمن خیر من عمله. ودر قوت القلوب  
 واحیاء علوم این خبر را چندین وجه گفته اند. و امام غزالی - رضی الله عنه -  
 وجهی معین را نصرت داده است و دیگر وجوه را تزییف کرده است. و من  
 6 نقل أقاویل را دوست ندارم. و تزییف سخن مشایخ خود بی خردی تمام بود،  
 چه هرچه ایشان گویند جواب سایل بود. اگر کسی سرّ تعلیم و ارشاد  
 بداند حقیقت گردد او را که قول مشایخ همه مصیب بود، و جز چنان جواب  
 9 دادن خطا بود. اما شرط عالم که تصنیف سازد آنست که امام کرده است  
 و سخن انبیا و اولیا بر عادت محاورات خلق است، و جماعتی این ندانستند.

۷۳ - اکنون مصطفی - صلعم - گوید: إذا أحبّ الله عبداً ابتلاه،  
 12 فإنّ أحبّه الحبّ البالغ اقتناه. با مصطفی - صلعم - گفتند: اقتناه چه  
 بود؟ گفت: آنکه زن و فرزند و مالش همه واستانند. اکنون اگر ابلیس گوید:

1 - 14 بسم ... گوید P M I K - S / 1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثامن K بسم ...  
 الرحیم وبه نستعین M / 2 تا ... را P I چند مکتوب در ... نوشتم تا این غایت و همه در شعب  
 نیت K / این P I - M K / 4 چندین وجه P I چند وجه ... M وجهی K / غزالی P M I خواجه  
 K / 5 نصرت P M I تقریر K / 6 خردی P M I خردکی / 7 اگر P I و چون M K /  
 9 بود P I بوده است M K / خطا P I M محض خطا K / امام P I خواجه امام M K /  
 10 محاورات K و مجاوزت M مجاور است که عقل P I / 13 بود M P I باشد K / اکنون  
 . / K - P M I

\*\*\* نامه هشتم. S 8. P 8. M 17. K 8. I 18. \*\*\*



- مگر خدای را با مصطفی حب بالغ نبود؟ و این حدیث بدلیل کند در تفضیل اولیا بر انبیا . چه مصطفی را زن و فرزند بود ، و نشان حب از قول رسول آنست که نباشد . و در این مغلطه خلقی بسیار هلاک شده اند که ندانستند 3 که سخن گفتن در معقولات منهاجی دیگر است ، و قرآن و حدیث خود جهانی دیگر . جوآنمردا حکم مصطفی - صلعم - آنست که اغلب چنین بود ، نه آنکه جز چنین نبود هرگز . و خلق در محاورات گویند: فلانکس همه عالم را گشته است یعنی بیشتر ، و اگر کسی بر این اعتراض کند که چون جایی بود در عالم که ندیده بود ، این سخن خطا بود ؛ و مردم عاقل بر این معترض خندند که مخاطب و مخاطب را این معلوم است که حکم بر غالب می کنند؟ 9

- ۷۴ - و اگر در این آیم از مقصود باز مانم . حالی آنچه وقت املاء کند در این معنی که نیت المؤمن خیر من عمله بخوادم نوشتن . بدان ، ای دوست عزیز متع الله بك اخوانك روا بود که کسی را نیتی و ارادتی درست بود . 12 ولیکن بمراد خود نتواند رسیدن از مانعی ، چنانکه بیماری کسی را از حج و جهاد باز دارد و یا فقرش از صدقه . و این کس را چون نیت درست بود بضرورت در اجر با آن کس برابر بود که حج و جهاد و صدقه از او وجود آمده باشد ؛ و این در قرآن و اخبار بسیار آمده است که مصطفی - صلعم - در غزوة تبوك بود گفت : إن فی المدینة أقواماً ما وطننا موطناً یفیظ لكفر ولا أنفقنا نفقة ولا أصابتنا محمصة فی سبیل الله إلا وشاركونا فی ذلك . قیل 15

1- 10 مگر ... مانم PMIK - PI و MK - PI - PMIK تعلیل K  
 3 خلقی بسیار PK خلایق بسیار PI خلایقی K ، جوآنمردا MI بی جوآنمردا PIK  
 6 نبود هرگز M نبود K بوده اند آنکه چنین نبود PI ، فلانکس PMIK و K  
 M بر من K بر این بر من PI / 8 عالم PI همه جهان M همه عالم K همه عالم  
 چگونه باشد K / 9 خندند که PI می خندند زیرا که MK از معنی PMIK است  
 K / غالب PMIK عادت K / 10 اگر ... PMIK معنی ... PMIK  
 11 معنی که K که K / SPI - M / 12 روا SK که در M PI معنی SPMI  
 13 بمراد SMK جوآنمردا PI / 13 بیماری کسی را PI بیماری SMK  
 15 / S جهاد در ضرورت در اجر M در آخرت SK در اجر PI / صدقه PI در صدقه SK  
 15-16 صدقه ... باشد SK کرد و صدقه PI و صدقه ... وجود آن M / 17 در ... بود  
 M PI چون بغزوة تبوك می رفت SK / .



یا رسول اللہ کیف وہم بالمدينة؟ فقال: - صلعم - حبسهم العذر فشاركونا بحسن النية .

- 3 ۷۴ - واین در خبر است کہ الناس رجلان : رجل آتاه الله مالاً وعلماً فهو يتصرف بعلمه في ماله ، فيقول رجل آخر : لو آتاني الله مثل ما آتاه لعملت كما يعمل فهما في الاجر سواء . ورجل آتاه الله مالاً ولم يؤته علماً ، فهو يتخبطُ بجهله في ماله ، فيقول رجل آخر : لو آتاني الله كما آتاه لعملت كما يعمل فهما في الوزر سواء . ودر نیتِ شرّ آمده است کہ لو قتل رجل بالمشرق ورضي آخرُ بقتله في المغرب لكان شريكاً له فيه أو فيها، الشكّ مني أي في المصيبة أو في القتل . واین بسیار آمده است .

- ۷۵ - اکنون چون این بدانستی بدانکہ چون مؤمن را حقیقت ایمان روی نماید، ارادت کلّ خیرات عالم اورا بود . ودر این حدیث کہ نیتُ المؤمن خیرٌ من عملہ ، مؤمن محقق می‌خواهد همچنانکہ دیگر جای گفت : المؤمن لا يَغضبُ ، المؤمن لا يكذب ، المؤمن لا يكون حسوداً ، أي المؤمن الكامل ؛ وچون مرد مکمل ایمان شود ضرورت بود کہ ارادت همه طاعت اورا بود .
- 12 15 وچون ارادت بود هرچه نکند از مانعی ضروری بود . واین یقین است وپیش از این شرح حال نتوان گفت . اکنون مثلاً بچشم هزار گونه طاعت بود بزبان و گوش همچنین، و بدست و پا همچنین، ببال و جاه همچنین و عمل را حدّ پدید است کہ چند در وجود تواند آمد .

3 - این SK - PMI / 4 آخر SK - PMI / 5 ک PI مثلاً SK / PMI شر / 9 - 10 است اکنون SK - PMI / 11 عالم SK - PMI / بود MPI روی نمود و نماید SK / 12 مؤمن PI بمؤمن K بمؤمن مؤمن SK / 13 المؤمن لا يكذب SK - PMI / 14 مکمل ... شود PI بکمال ایمان رسید SK / 15 ارادت بود هرچه SK - PMI / ضروری SK - PMI / 15-16 واین ... گفت PI وآن حدیث نفس است وپیش ازین شرح نتوانم کرد حالی K واین ... نتوانم کرد حالی SM / 16 گونه SK - PMI / 17 و بدست و پا همچنین SK - PMI / عمل SK واین اعمال PI / 18 است کہ چند MPI نیست کہ حد SK /



- ۷۶- زیرا اگر مثلاً بیای خود زیارت دوستی رود از دوستان خدای تعالی، از تشییع جنازه بازماند، و از عیادت مریض باز ماند، و از زیارت قبور صالحان باز ماند، لابل از زیارت دیگر دوستان خدای بازماند که بیک دوست بیش نتواند رفت. و بپا و دست و چشم و گوش و زبان یک طاعت و یک عمل در یک حال بیش نتوان کرد. و چون بیک مشغول شد از دیگران همه و اماند. و محالست که جز چنین بود. و همچنان اگر صدقه دهد از یک نان دو گرسنه را سیر نتوان کرد، و یک درم بهزار درویش نتوان داد. و اگر روزه دارد افطار نتواند کرد برای دل مؤمن، و اگر افطار کند روزه نتواند داشت. و اگر بحجّ رود دل مادر و پدرنگه نتواند داشت. و اگر نرود بنیت طاعت مادر و پدر حجّ نتواند کرد.

- ۷۷- او یس قرن را - رضی الله عنه - گفتند: چرا زیارت مصطفی صلعم - زرفتی؟ گفت: دل مادر نگاه داشتم. و چنین تواند بود که مادرش صاحب دل بوده است یا جزوی متمهّدی نداشت، و گرنه زیارت سید صلعم - در باقی نکرده. و هر چه صاحب دل کند در خور نیت خود تواند کرد، و نیت او در خور ایمان او تواند بود. و چون می دانی که الایمان بضع و سبعون باباً، بود «ولکلّ درجات مما عملوا». و اعجاباً از کار ابوبکر صدیق که زن و فرزند بیکه گذاشت و در صحبت سید - صلوات الله علیه - هجرت کرد، و او یس قرن مادر را یحای نتوانست گذاشت باضافت نیت

I رود ... تعالی P M I شوی S K / 2 قبور P I - S M K / 3 دیگر P I - S M K / باز ماند P I - S M K / 4 دست و چشم P I - S M K / 5 هر P I - S M K / 6 باشد از آن S K / 7 همچنان P I / 8 همچنان M چنان S K / 6-7 از ... و P I / 9 دو نان جزیک گرسنه M از دو نان یک بیش K / 7 نتوان کرد P I / 8 نتوان کرد S / 8 دل P I و رضای S M K / 9 نگه P I نگاه S M / 10 نجات K / 11 داشت S M P I / 9-10 بنیت ... پدر M P I بنیت پدر S K / 11 دل مادر P I / 12 دارم S K / 13 نتواند S M P I قیاس تواند K / 14 مادرش S M K / 15 سید P I مصطفی S K M / 16 کرد P I M کردن S بود K / 17 نتواند M P I - S K / 18 بود S P I - M K / 17 المائدة 6 : 132 م / 18-19 و در ... کرد P I و هجرت کرده مصطفی S K M / 19 مادر ... گذاشت مادر P I ... نجات نکنداردی K M / 19-18 باضافت ... به S M K به نیت بایشان همه باضافت P I /



ایشان ہمہ راست بود و تو ندانی . و در سلف بسیار بوده است کہ طاعت نیکو بجای بگذاشتی، چون ایشان را در آن اخلاص نیت نبود . ابن سیرین نماز بر جنازہ حسن بصری نکردی و گفت : مرا نیتی نیست . 3

۷۸ - جو انمردا نبینی کہ 'یحشر الناس' يوم القيامة علی نیاتہم باشد کہ ناکردن او بہ از کردن دیگران بود در ثواب . بسیار کس انواع طاعت و خیرات می کنند و از آنجا کہ حقیقت است نمی کنند « و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناہ ہباءً منثوراً » . و بسیار کس بود کہ هیچ عمل نکند از آنجا کہ بطریق است اما او یک نفس خالی ننشیند از ذکر و فکر . يوم التغابن و ادید آید کہ ترا نماز فرا کردن چه آورد ، و منصور را از نماز کردن چه واداشت . 9

'یحشر الناس' علی نیاتہم اعتبار نہ بعمل است کہ بدل است . بس کس در خانہ خفته است و او را ثواب مجاہدان می نویسند، و بس کس کہ در قتال کفار کشته شود و او را از آن هیچ نصیب کفار کشته نبود کہ اکثر شہداء امتی أصحاب الفراعش ، و رب قتیل بین الصفین و اللہ اعلم بنیتہ . 12

۷۹ - محمد معتوق مردی بود کہ ہرگز نماز نکردی . یک روز او را بقہر گفتند : نماز کن ! چون در نماز شد و گفت : اللہ اکبر ، خون از وی جدا شد . 15

گفت : من می گویم حایض و شما باور نمی کنید . پنداری « الذین ہم علی صلواتہم دائمون » آن بود کہ علی الدوام می جنبند . پس الانبیاء یصلون فی قبورہم چیست ؟ ہمہ همچنین دانستہ ای . 18

جو انمردا محمد معتوق نماز نکردی . از خواجہ محمد حموی و از خواجہ

2 اخلاص نیت P I در نیت M نیت S K / 3 نیت P M I نیت S K / 4 نبینی کہ P I - S M K / 5 - 7 بسیار کس . . . منشوراً P M I - S K / 6 - 8 و قدمنا . . . اما او P I و بسیار کس هیچ نمی کنند از آنجا کہ تو می بینی S K از آنجا کہ تو می بینی M / 6 - 7 الفرقان 25 : 33 / 8 ننشیند . . . يوم P I نیستند يوم S M K / 11-12 در . . . شود P M I - S K / 12 کفار . . . نبود P I نیست M نبود K نہ S / الفراعش P M I الفراعش S K / 13 محمد معتوق P I - S M K / 15 در . . . شد و P I - S M K / 16 - 17 المعارج 70 : 23 / 17 می چنید M می چنید P I می خسید S K / 18 ہمہ P I - S M K / 19 از . . . حموی S P M I از K /



- أحمد غزالی شنیدم که روز قیامت صدیقان را این تمنا بود که کاشکی از خاک بودندی که محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی . این محمد معشوق ترکی قبایسته بود . يك روز در جامع طوس آمد ، ابو سعید ابی الخیر - قدس الله روحه - مجلس می داشت ، محمد بندی بر قبا زد . شیخ ابو سعید خاموش شد و زبانش بیست . چون ساعتی بر آمد شیخ ابو سعید گفت : ای سلطان عصر وای سرمه چشم وجود بند قبا و آگشا که بند بر هفت آسمان و زمین نهادی .
- چه گویی ! این حدیث را چه معنی است که اللهم أحیني مسکیناً و أمّتی مسکیناً و احشُرني في زمرة المساکین . آن کیست گویی که مصطفی - صلعم - فی حیوته و بعد مماته صحبت او آرزو کند و از خدای تعالی بخواهد ؛ لا بلکه تو هرگز قرآن نخوانده و حدیث نشنیده ای « اللهم آذان لا یسمعون بها » .
- ۸۰ - جوانمردا :

- چه سود کند جوانی و برنایی روزی به سرکوی عیاران نایی
- در راه خدای قدمی نزدی . چه دانی که مردان چرا نماز کنند و چرا نماز نکنند؟ و چه دانی که روزه ایشان چه بود یا افطار ایشان چه بود؟ و چه دانی که ابو بکر چرا با مصطفی - صلعم - هجرت کرد و چه دانی که عمر چرا نکرد؟ و او ایس چرا نکرد؟ و چه دانی که چرا قومی بحج روند و قومی چرا نروند؟ و چه دانی که قومی چرا شب خسبند و قومی چرا نخسبند؟ یا حیدانوم الا کیاس ببطرم کیف یغلبون سهر الحمقى و جهادهم . و لما قال ذرّة من صاحب تقوی و یقین أعظم عند الله من ملء الارض من المفترین . آن کیست که معصیتش

1 احمد SMK غزالی PI / صدیقان SM صدیقان همه PI / PI - SK - M

2 محمد SPMI محمدین K / معشوق PI - SMK / محمد PI / ابو محمد ترکی K / محمد ترکی PI

3-4 شیخ ... آمد SPIK - M / شیخ ابو سعید SK - PMI / شیخ PI

6 سرمه چشم PI / در SMK / نهادی PMI نزدی SK - B / سرمه چشم PI

PI گفت کو K / او PI - SMK / واز ... بخو PI / سرمه چشم PI

10 حدیث SPIK - M / شنیده PMI / شنیده لکن SK / واز ... بخو PI

PI با نهادی و قدمی نزدی SK / چرا PMI / چه دانی که چرا SK - PI

دانی که SMK / 15-16 چرا ... نکرد SPIK - M / او ایس چرا نکرد M / او ایس

PI نخسبند و قومی نخسبند SMK / SPIK - M / بطرم کیف یغلبون M

مطرم M نظرم PI / یغلبون SK / یغلبون PI / یغلبون M



بہتر از طاعت است کہ « اولئک ُیبدل اللہ سیئاتہم حسنات » با عشق در آی تا عجبہا بینی . إن اللہ لیحبُّ العبدَ حتی یبلغ من محبتہ أن یقولَ لہ : افعَل ما شئتُ فقد غفرتُ لک . سلطان محمود در مملکت خود منادی فرمود کہ ہر کہ یکی را بزند عقوبت کم ولکن ایاز خاص از آن میانہ مستثنی بود ، و ہمہ عالم دانند . و من این للوجه الملیح ذنوب !

- ۶ ۸۱ - از مقصود دور افتادم . عمل مؤمن یکی تواند بود در ہر حالی ، اما نیتش ہمہ خیرات و طاعات برسد . پس ثواب اعمال مؤمن محدود است کہ عملش محدود است ، و ثواب نیت اورا حدتی نیست کہ خیرات و طاعات در نیت او نا محصور است . نیت المؤمن خیر من عملہ این بود تا دانی ؛ و نیت الکافر والمنافق والفسق شر من عملہ بود کہ معاصی او محدود بود اما خواست او و ارادت و نیت او در بدی کردن از اندازہ بیرون بود . و فصل الخطاب اینست کہ یحشر الناس علی نیاتہم همانست کہ إن اللہ لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم . نیت و ارادت یکی بود . اگر در درون تو ارادت حق غالبست کہ « پریدون وجہہ » ، محرابا عاشقان حشر کنند و ثواب عاشقان آنست کہ یتجلی لنا ربنا ضاحکاً .

- ۸۲ و اگر در درون تو ارادت بہشت غالب است کہ « ومنکم من یرید الآخرة » ترا در زمرہ اہل صلاح حشر کنند ، و ثواب آنست کہ « سیجزیہم وصفہم » ، « إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس

۱ الفرقان 25 : 70 م / 1 - 2 باعشق ... عجبہا M باعشق ... عجایبہا P I K در عشق چنین بو العجبہا باشد با عشق ... تا عجبہا S / 3 خود P I - S M K / فرمود P K فریاد I کند M کرد / 4 بزند S P I بزند من اورا MI - K / 6 در ہر حالی S M P I - K / 7 خیرات ... برسد S M K / خیرات و طاعت باشد P I / 7 - 8 کہ ... است S M P I - K / 9 نا محصورست P I محصور نیست S M K / 9 - 10 این ... بود S M K باشد P I / 11 نیت او P I - S M K / 14 الانعام 6 : 52 ک / 16 بہشت P I - S M K / غالب S P M I - K / 16 - 17 آل عمران 3 : 152 م / 17 آنست P I تو مرادتست S M K / سیجزیہم وصفہم S M P I - K / 17 - 18 الانعام 6 : 139 ک / 18 - 1 الكہف 18 - 107 ک / .



- نزلًا . وليكن در این بهشت بمانند ، و در نهاد این قوم آرزوی اعلیٰ علیین نبود که « خالدین فیہا لا یبغون عنہا حِوَلًا » . و اگر آرزوی کاری دیگر بود از آن بهشت برهند و بآرزوی خود رسند کہ « وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خالدین فیہا ما دامت السموات والارض إِلَّا ما شاء ربُّك عطاءً غیر مجذوذ » .  
 3 تو چه دانی کہ قرآن چیست ! حبلُ الله المتین و نورہ المبین . اگر دست داری در این حبل زن کہ « واعتصموا بحبل الله جمیعاً » . پس اگر بتوانی دیدن کہ سر این حبل کجاست ، دست در آنجا زن کہ بر سر خاک از کوه مہین باید کرد کہ « واعتصموا بالله هو مولیکم » .

- 83 - جوانمردا ! اگر در درون تو نہ ارادت حق است ونہ ارادت بہشت بل از آن قومی کہ « کلاب یحبون العاجلة ویذرون الآخرة » . پس جزای تو اینست کہ « وحیلَ بینہم و بین ما یشتہون کما فعل بأشیاعہم من قبل انہم کانوا فی شكٍّ مریبٍ » . اگر « بالآخرة ہم یوقنون » بودی ، « وکانوا فی شكٍّ » نبودی ؛ و اگر « حتی یتبتین لهم أنه الحق » دست دادی ، نہ بدنی و اماندی ونہ بآخرت . اکنون می بین کہ درون تو حب دنیا غالبست یا عشق بہشت یا عشق خدای تعالی « کفی بنفسک الیوم عليك حسیباً » . میدان کہ ترا با کدام قوم حشر کنند کہ من أحب قوماً حشر معهم . اگر بر راه عاشقانی و محب عاشقانی ، ترا با ایشان حشر کنند ؛ و اگر بر راه صالحانی و محب

1 بہشت S M K - P I / 1 - 2 آرزوی ... نبود S M K از مقام ... حبل حبیب P I  
 2 الکہف 18 : 108 ک / . کو آرزوی S M K روز اکثر P I / 3 - 1 ہود 11 : 108 ک / 4 .  
 دامت ... مجذوذ S M K - P I / 6 در این حبل S M در این متین K حبل P I حبل P I  
 S M K / آل عمران 3 : 203 م / 6 - 7 پس ... کجا است P I پس ... حبل ...  
 دیدن کہ سرش کجا است S M K / 7 بر سر خاک از M بر سر خاک ...  
 از K بر سر خاک از P I / کوه مہین M کوه بر رت K کوه مہین S کوه مہین P I / 8  
 22 : 78 م / 10 القیامہ 75 : 20 ک / الاسراء 17 : 18 ک / 11 - 12 سبأ 31 : 51 ک /  
 12 آل عمران 3 : 4 م / 13 فصلت 41 : 53 ک / و اماندی P I از ممانندی S M K /  
 14 حب P I عشق S M K / 15 الاسراء 17 : 11 ک / 16 عاشقانی S M K محبان و عاشقانی  
 P و محبت و عاشقی / .



صادقانی ، ترا با ایشان در بهشت برند ؛ و اگر بر راه دنیا و اهل عادتی ، ترا با ایشان حشر کنند . و این هم یقین گردد ، ان شاء الله .

- ۳ - ۸۴ - جو انمردا ! إرحموا من تحتكم یرحمکم من فوقکم . از آنچه ترا داده اند بر اهل حاجت ، بذل میکن تا « و مما رزقناهم ینفقون » ترا خاصه یی شود تا آنچه ترا نداده بذل کنند که عبدي انفق أنفق عليك ، وأوسع اوسع عليك ، ولا تضیق فأضیق عليك . و مال و جاه چندانکه توانی بذل کن و بقدر آنکه تو بذل کنی بر تو بذل کنند که اگر بذل کنی بر خود بذل کنی و اگر دریغ داری از خود دریغ داری « و من تزکی فإنتا یرزکی لنفسه » . من کان لله کان الله له . از دست و زبان آنچه بدانی دریغ مدار که وقت آید که خواهی و نتوانی . تزود من غناک لیوم فقرک و من صحبتک لیوم مرضک و من شبابتک لیوم شیبک و من دنیاک علی الجملة لیوم آخرتک . و إیاک ان تکون من المسوفین فأكثر صیاح أهل النار من سوف . هر چه مشکل شود بر تو می اندیش و چون بشهر آیی چنان کن که چیزی از مکتوبات و اخود داری و بر خوانی والسلام .

17 - 1 و محب صادقانه S K و محب صالحانه P I - M بر راه P I بر راه انبیاء S M K / عادتی S P M I عادتی K / 2 هم S M I K هم P / 4 تا S M K - P I البقرة 2 : 3 م / ما ... ینفقون M - S P I K / ترا ... شود S P I - M K / 5 تا ... که S M K - P I / 6 ولا ... عليك P I - S M K / و جاه ... توانی S P M I خود K / 6 - 8 و بقدر ... داری P I - S M K / 8 فاطر 35 : 18 ك / 10 و نتوانی S M K و نتوانی و بقدر آنکه بذل کنی در تو بذل کنند و اگر بذل کنی و اخود کنی و اگر دریغ داری از خود دریغ داشته باشی P I / لیوم فقرک S M K لفقرک P I / 11 علی الجملة S P M I - K / 12 شود P I باشد K بود S M / می اندیش S میپرس P I می نویسد K می نویسند M / 13 و چون ... داری P I - S P K I / 13 والسلام P I و الحمد لله رب العالمین S K - M /



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۸۵ - أعزك الله لسلوك الصراط المستقيم أيها الاخ ، وأطال بقاءك في عافية .
- وعدة سابق است که در ارکان و شروط نماز چیزی بنویسم . و در بیان نیت 3 سخن دراز بکشید و چنین که بیان افتاد نتوانی دانستن مگر که نیت از شروط است نه از ارکانست ، و همه علماء الا ما شاء الله چنین گفته اند که نیت از ارکانست . و نیت در هر عملی چنان باید که در نماز . چه شرط صحت هر عملی 1) نیت دینی است . و فقهای ظاهر بصحت چیزی دیگر خواهند ، اما سالکان بنیت قبول خواهند و آنکه روز قیامت بسعادت رساند . و هر عملی که شمشیر پادشاه از تو باز دارد فقها آنرا صحیح خوانند ؛ چه نزدیک ایشان چون ارکان 1) نماز و شروط ظاهر آن بجای آورند آن نمازرا صحیح خوانند إلا که رکعی بجای بگذارد ، چون رکوع یا سجود ، پس آنرا فاسد خوانند . و اگر شرطی بجای بگذارند چون طهارت ، حدث هم صحیح نخوانند . اما چون ارکان 12 و شروط تمام بجای آورند ، گویند : نماز صحیح است .

۱ بسم ... الرحيم P I المكتوب التاسع K ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة بسم ... الرحيم S ومنها بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 4 بکشید ... افتاد S M K و چنین که ... P I / دانستن S M در یافتن و دانستن K دانست P I / مگر S P M I - K / 7 ظاهر S P M I ظاهر بین K هر S M K و نیت در م P I - / 6 چه S M K - P I / 7 ظاهر S P M I ظاهر بین K بصحت S P K I بنیت M / 9 - 10 چه ... خوانند S M K - P I / 11 بگذرد P M I نیاورد S K / پس آنرا S K پس M آنرا P I / 10 - 11 و اگر ... نخوانند S P K I - M / 11 حدث S K حدیث P I - M / 11 - 12 و اگر ... نخوانند S P K I - P I / 11 - S M K / آوردند S M آورد P K I / .

\*\*\* نامه نهم . 9. S . 6. K . 18. M . 19. \*\*\*



۸۶ - وبنزديك فقهای ظاهر حضور از ارکان نیت چون رکوع و سجود، چه اگر کسی نماز بی حضور بکند هم صحیح خوانند. و هر کتاب که در فقه ظاهر ساخته اند در آنجا بود که قراءت فاتحة الكتاب رکن است در صحت نماز. أمّا در هیچ کتاب نبود که حضور دل رکنی است، که حضور از باب تقوی است نه از فتوی. وبنزديك این قوم این آیت را ندانم که چه معنی بود 3

« فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون ». و همچنین ندانم که در این حدیث که گویند که لا صلوة لمن لا یحضر قلبه محضر البدن مگر که گویند: لا صلوة كاملة چنانکه گفته اند: لا سیف إلا ذو الفقار. پس چرا در لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب لا صلوة إلا بطهور این چنان نیست. و همچنین در فقه ظاهر، چون نیت روزه بکند و از خوردن و مباشرت دست بدارد از صبح تا شام، این روزه را صحیح خوانند. و ندانم که فقیه ظاهر این حدیث را چه معنی نهد که ربّ صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش. و در زکوة وحجّ و جهاد و هجرت، و همچنین حکم است که در فقه ظاهر؛ چون عمل در وجود آید آنرا صحیح خوانند.

۸۷ - و از این سبب است که نیت نماز از ارکان نهند چون او نیت نه باعث دینی خواهد بل چیزی دیگر خواهد که آن از نیت دور است بنزديك فقیه چون مرد برپای خیزد و معنی این، أودّی فریضة الظهر، در دل بگوید آن نیت بود. و چون گوید که نیت مقارن تکبیر، باید که بود، لا قبله ولا 15

2 چه اگر SMK و اگر PI / M SPI - MK / 10 بود که M منظور است که PI -  
 3 / SK فاتحة SPI - K / 4 نبود M بگوید SK نیست PI / دل SMK - PI /  
 4 - 5 حضور ... فتوی PI - SMK / 5 این PI - SMK / بود SPIK دارد M /  
 6 الماعون 107 : 4 ك / 6 - 7 که ... حدیث K تا این PI که در این SM / 7 مگر PI  
 اگر MK او S / 9 الكتاب SMK کتاب درست بر قانون مذهب امام الاثمة محمد بن ادریس  
 بخلاف امام ابو حنیفة PI / لا PIK لا بل M / این SMK و این PI / 10 بکند SPI  
 نکنند K / 12 نهد SPIK دهد M / 13 - 14 در ... خوانند MI این فقیه چون ظاهر  
 عمل در وجود آمد ... خوانند SK فقیه چون ظاهر هر عملی که در ... خوانند PI /  
 15 چون SK چه M و PI / نهد K نهد SPI / 16 بل ... دیگر SPI بل که چرا  
 دیگری K / خواهد PI بود M - SK / 18 که بود SMK - PI /



- بعده' ، و می داند که تکبیر از ارکانست پس هم از اینجا در خیال افتاد که هرچه بار کنی مقارن بود هم از ارکان بود . و معنی آنکه نیت مقارن تکبیر باید هم هر کسی نداند . و این را نیز شرحی باید که قومی از ابلهان در وسواس افتاده اند بدین سبب ؛ و می پندارند که معنی اُودّی فریضة الظهر من أوّله الی آخره ، در دل باید که آید چنانکه بر زبان . الله اکبر می گویی تا بألف الله أوّل معنی در دل ابتدا کنی ، پس آخر معنی او بارای اکبر رسد . و مقارنت این دانند ، خود را و دیگران را این تکلیف می کنند . و چون این پاره متعذر بود ، در وسوسه افتند و بنزدیک سالکان این نوعی است از جنون .

- ۸۸ - ای دوست بدانکه شرط هر عملی باعثی است ، و عمل خود هرگز بی باعث در وجود نیاید که افعال انسانی خود محالست که بی ارادت در وجود آید . و باعث و ارادت و نیت و قصد همه یک معنی دارد . اما چون گویند : هر عملی را باعثی باید یعنی باعثی دینی که بواعث بسیار است . و عادت و تعصب هم از بواعث است در نماز و روزه و صدقه ، ولیکن نه باعثی درست است . و اگر خواهی که بدانی که نیت اینست که سالکان گویند نه آنکه فقهای ظاهر ، در این حدیث تأمل کن که الاعمال بالنیات و لکل امریء ما نوى . اگر این مرد که باعثش بر هجرت از مکه بمدینه مال بود یا زن بود که و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها أو الی امرأة یتزوجها آن ساعت که از خانه

۱ خیال SMK این خیالش PI / 2 م ... بود SMK - PI / 3 باید PMI بود SK  
 این را نیز M و آن نیز PI و آنرا SMK / 5 تا SMK - PI / آید PMI تا SMK  
 اول PMI باول SK / ابتدا کنی PMI باید ابتدا کند K آید ابتدا کند K بد ابتدا کند  
 پس SMK - PI / او با M با K و PI / 7 را این SMK و PI / پاره M بر S معنی  
 و - SK / 8 بود SPIK گردد M / 9 خود SMK - PI / 10 باعث PMI باعث نبود  
 و - SK / 12 باعث دینی SMK دینی PI / بواعث S PMI باعث K / 15 حدیث SK - I  
 و - PM / 16 بود SMK - PI / 17 و من کانت هجرته S و من بهجرته K - PMI / از  
 خانه SM - PI .



بیرون خواست آمد دردل گفتی که نَوَيْتُ أَنْ تَكُونَ هَجْرَتِي اللَّهُ وَلرَسُولِهِ .  
چه گویی! این نیت اورا سود داشتی چون دردل اورا ارادت زن و مال بودی؟

3 ۸۹ - هم چنین میدان که چون مردی را عادت بر پای دارد و او دردل گوید  
أَعْبُدُ اللَّهَ بِأَدَاءِ فَرِيضَةِ الظَّهْرِ . این نه نیت بود چه تا طلب عبادَةِ اللَّهِ در  
درون نبود هرگز نیت نبود . و اگر کسی از همدان بمکه رود باعثش تجارت  
6 بود ؛ و آنکه دردل گوید معنی آنکه نَوَيْتُ أَنْ أَحْجَّ اللَّهَ تَعَالَى خَالِصًا ، این  
نیت نبود . أمّا این قوم که این گفتند ، دل از دماغ باز ندانستند . و دردل  
باعث بود که دل محل ارادات است ، أمّا معنی أَلْفَاظِ در دماغ بود ، اگر این معنی  
9 که نَوَيْتُ أَنْ أَهْجِرَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ دردل بود ، این خود باعث درست است  
که این معنی دردل آنگاه تواند بود که ارادت هجرت دردل بود بخدای . أمّا  
اگر در دل ارادت هجرت بمدینه از برای عشق زنی بود ، در دماغ این معنی  
12 نتوان نهاد که نَوَيْتُ أَنْ أَهْجِرَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ . و دل از دماغ وادانستن نه  
کار هر کسی بود ، و حالی مقصود آنست که چرا نیت مقارن تکبیر باید  
که بود .

15 ۹۰ - بدان ای دوست که هر عملی دینی را ضرورتست که ارادتی و نیتی  
دینی بباید چه اگر ارادت دینی نبود پس عمل از ارادت دنیاوی

2 اورا ارادت S M K نیت 3 / P I عادت ... دل M عادت بر پای گیرد او در درون P I  
بر عبادتی پای گیرد و او در دل K بر عادتتی در بارگیرد و او در دل S / 4 نه P I - S M K  
4 - 5 چه تا ... نبود و M تا ... نبود P I چه با دل طلب عبادَةِ اللَّهِ در دل نبود و هرگز نیت  
نبود S K / 6 بود P I است S M K / گوید S M K آورد P I / 7 باز S M K و P I /  
و در P I اندر S M K / 8 ارادت P I ارادات M K عبادات S / معنی P M I - S K /  
9 بود این S P I K این بود M / باعث P M I باعثی S K / 10 که این معنی P I چه این K  
چه ان S چه معنی این M / در دل بود P I بود در دل S K مانده بود M / بخدای S P I K  
- M / 11 ارادت S M K آن P I / برای S I - S M K / معنی P I - S M K / 12 و P I  
باز S M K / 13 بود P M I است S K / که چرا P I که بچه معنی باید که M چه معنی که S K /  
13 - 14 باید که بود P I باید که باشد S K بود M / 15 بدان ... که P M I که S K /  
ضرورتست که S M K ضرورت P I / 16 - 1 باید ... که بود S M K باید ... دینی P I /  
پس ... چنین بود P I - S M K .



- بود که وجود آمده باشد و چون چنین بود عمل نه دینی بود بل دنیاوی بود ،  
ولکل امریء ما نوى . و این نیت که هر عملی را می بایید ، مقارن باید با اول  
عمل ؛ چه اگر کسی را باعثی دنیوی فرا زکوة دادن آورد ، و چون شرم خلق  
یا بیم سلطان و زکوة بداد ؛ پس باعث دینی پس از آن او را بازدید آید زکوة .  
از ذمت نبیوفتد که چون باعث پس از عمل بود ، عمل از ذمت نبیوفتد .  
و اگر پیش از وجوب زکوة باعثی دینی می بود در زکوة دادن ، ولیکن چون  
وقت وجوب درآید آن باعث مانده نیست ، بل باعثی دیگر زکوة دهد ، هم  
زکوة داده نبود .

- ۹۱ - و این بداننی که مثال بهتر از این بگویم : اگر کسی را عزم حج  
باشد ، و نیت او در حج دین است نه دنیا . و این نیت دو ماه و سه ماه بود .  
و چون وقت حج درآید ، او را فرزندی عزیز بیمار گردد . و خدای تعالی  
از دل او آگاه است و می داند که این مرد را تا فرزند بیمار بود هرگز عزم  
حج نبود ولیکن آن مرد بحکم شرم از خلق پوشیده داشت که دو ماه بود که  
میگفت بحج روم ، یا از بیم سلطان مثلاً برود . اگر چه فرزندش بیمار است  
و خدای تعالی داند از او که اگر نه شرم از خلق یا بیم از سلطان بودی ، او را  
بیماری فرزند از حج بازداشتی . پس اگر چه در رجب باعثی دینی بود و در

1 نه دینی بود PI دینی نبود SMK / بل PI بلکه K بلك S - M / دنیاوی SPI  
2 / M - که ... عمل M که هر عملی را می باید که مقارن بود با اول عمل SK در مورد  
مقارنت باید بادل PI / 3 فرا PMI بود فرا SK / آورد و چون PMI - SK / ...  
آید PMI با دید آمد SK / 5 ذمت SMK ذهب PI / چون باعث PI باعث M ...  
چون SK / 7 مانده نیست PMI مانده است SK / 7 - 8 بل ... نبود M ... زکوة  
دم زکوة - PI بر زکوة دادن هم زکوة نداده باشد / 9 و این ... بکه PI ...  
که بر مثال گویم SM و این بدان بهتر بداننی که در مثال گویم K / کسی PI بود SMK /  
10 باشد PI درست میباشد SMK / ماه و SMK - PI / 11 او را PI این مرد SMK /  
12 آگاه است PI میداند SMK / 13 نبود SMK نکند PI / 13 - 11 پوشیده ...  
روم SMK که مدتی تا عزم کرده است که بحج رود PI / 13 شرم از خلق با PI - SMK /  
16 بیماری فرزند SMK بفرزندی بیمار PI / .



۳ باید ، في أوّله لا قبله ولا بعده .  
 رمضان آن باعث به بیماری فرزند باطل گشت و باعثی دیگر اورا بحدج میبرد ،  
 و چون نیت دینی پیش از عمل بود بکار نیاید . بل هر نیتی مقارن عمل می

- ۹۲ - اکنون چون بدانستی که هر عملی را باعثی دینی می باید ، و آن باعث نمی شاید که پیش از عمل بود یا پس از عمل بل باید که باوّل عمل مقارن باشد ؛ بدانکه نماز یکی از جمله افعال است و این عمل را هم باعثی دینی باید چون دیگر اعمال را . و باعث باید که باوّل عمل نماز مقارن بود ، چنانکه در دیگر اعمال . و اوّل نماز تکبیر است پس باید که نیت با تکبیر مقارن بود . اکنون اگر چه در معنی مقارن می باید ، أمّا شرط است که بیرون از نماز است ، اگر چه باوّل نماز مقارن است . و روا بود که چیزی با چیزی دیگر مقارن بود در زمان ، ولیکن بمعنی بر آن چیز دیگر سابق بود . و این سبقت معنوی بود نه سبقت زمانی . و سبقت زمانی چنان بود که موسی پیش از عیسی بود ؛ و سبقت معنوی تراز حرکت انگشتری بود چه سابق بمعنی بود نه بزمان ، و بزمان مقارن یگدیگر چه حرکت انگشتری با حرکت دست بهم بود ؛ مع هذا تا دست نجنبید انگشتری نجنبید ؛ پس سبقتی هست ولیکن نه بزمان .

۱ به ... گشت S M K باطل شد بیماری فرزند P I / دیگر S M K دیگر وادید آید وهو الحياء من الخلق و P I / اورا بحدج میبرد S M K - P I / 2 - 3 بل ... باید S K بل هر نیتی که مقارن عمل میباید که بود K / 3 في اوله S K - P M I / 4 شاید S M K - S P I / 5 یا پس از عمل S K - P M I / بل باید P I بل که میباید S M بل می باید K / 6 باشد P I بود S M K / افعالی است P I اعمال بود S K اعمال است M / 7 باید P I می باید S K است M / عمل M - S P I K / 7 - 8 را ... اعمال S M K - P I / 8 چنانکه M چون S P K I / با تکبیر P I و تکبیر بهم S M K / 9 در معنی S M K - P I / اما S M K - P I / 10 نماز P I عمل S M K اعمال S / 11 چیزی ... دیگر S M K در چیز P I / 13 تراز ... بود K بود S P M I / 14 چه ... انگشتری S M K - P I / 16 سبقتی هست S K سبقت نیست M سبقت است P I /







وقومی را فرمان خدای ، وقومی را اجلال واعظام ، وقومی را ہیبت ،  
 وقومی را طمع ، وقومی را ترس ؛ و آنها کہ از نماز ظاہر دست واداشتند  
 3 بسیار بودند . ہر قومی را مانعی دیگر فراپیش آمد و شرح آن موانع را علی  
 التفصیل ہم حرام بود . وبیشتر غالب بودند آنها کہ بتربك نماز بگفتند إلا قومی  
 کہ از مغلوبان بودند ، بتجلی وصفی قاہر از اوصاف حق بر عمل مواظبت  
 6 بنمودند . و خدای تعالی را ہزار ویک نام است ، وبہر نامی ہزار گونه بتجلی  
 کند ؛ و ہر نوعی از تجلی موجب حالی بود در سالک ، و ہر حالی در وی نکتہ  
 و کاری دیگر پیدا کند .

9 ۹۶ - ای دوست اندوہ وشادی این راہ دراز است ، و بنوشتن راست  
 نیاید . ہزار ہزار گونه شادی ، و ہزار ہزار گونه اندوہ ، و ہزار ہزار  
 گونه خوف ، و ہزار ہزار گونه رجا ، و همچنین زہد و توکل و رضا و تسلیم  
 12 و محبت چندین ہزار ہزار گونه بود ، و روز بود کہ ہزار رنگ گونه سالک را  
 بر آوردند ؛ و چون پیری بود ، ہمہ آسان بود ؛ و چون نبود خطر بود . لا دین  
 لمن لا شیخ له ، سخن مشایخ است .

15 ۹۷ - ای دوست ! آدمی کہ او را ارادت وادید آمد ، در مثال مورچہ  
 ماند کہ بکعبہ می رود از خراسان . چہ گویی ؟ ہرگز مورچہ بخودی خود

1 وقومی را ... خدای S M K - P I / وقومی را ہیبت S M K - P I / 2 وقومی را ترس  
 P I - S M K / 3 بسیار S M K اقسام بسیار P I / پیش آمد S K بود P M I / و شرح آن  
 موانع را M آن موانع را S K و شرح آن P I / 4 بگفتند S P M I نگفتند K / 5 کہ P I  
 را S M - K / بودند S M K - P I / 5 - 6 بر ... و خدای P I حق S M K / گونه P I  
 ہزار گونه S M K / 7 نکتہ و P M I - S K / 9 - 10 ای ... نیاید S P K I - M /  
 10 ہزار ... شادی و S M K - P I / 11 رجا P M I ہزار ہزار گونه شادی S K / 12 بود  
 ... را M بود و شب و روز بود کہ ہزار گونه یک شادی K بود ... سال را P I - S / بود  
 S M K - P I / 16 ہرگز مورچہ S K - P M I / .



- بکعبه تواند رفتن؟ هیئات! که اگر هزار سال جان کند که هم هیچ نبود؛  
 أمّا اگر خود را بر پر کبوتری یا بازی بندد، راه بروی آسان شود. أمّا کار  
 مورچه در آنست که خود را بر پر کبوتر بندد؛ و چون بر بست، راه او  
 3 بر سید راه کبوتر مانده بود، و بیک روز بکعبه توان رسید پیر کبوتر. و کار مرید  
 در آنست که خود را چون بر پر پیر بندد؛ و چون بر بست، راه مرید بر سید  
 6 و آن راه پیر است که مانده است. و عالمها بگردی که مرید را نیابی، تا دانی  
 شیخ ابو القاسم گر گانی میگویی: چندین سال است که می خواهم تا مریدی بیابم.

- ۹۸ - مرید ابلیس صفت باید که بود تا ازو چیزی آید. خود را در فرمان  
 9 تاختن دیگر است، و خود را ارادت معشوق باختن دیگر. بر فرمان معشوق  
 مطلع بودن دیگر است، و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر. جوانمردا!  
 فرمان بیرونست، و ارادت درون. اگر مثلاً پدری فرزند خود را گوید که  
 بسیار مرا نواز که از تو خجیل شدم، و آن پسر اکرام پدر زیادت کند.  
 12 مخالف او نیست لعمری مخالف فرمانست، ولیکن مخالف ارادت نیست.  
 اگر سلطان محمود و ایاز گفتی که برو، خدمت دیگری کن، و او برفتی.  
 15 خطا بودی آن کسی که در آن مقام فرمان برد نا پخته است.

۹۹ - جوانمردا! خدای تعالی گفت: «سارعوا الی مغفرة من ربکم  
 و الجنة عرضها السموات والارض، طامعان آنجا که فرموده بود دویندند،  
 لیکن بسیاری عاشقان گفتند: کجارویم؟»

1 رفتن PI وقت M رسیدن SK / م SK - PMI / 2 یا ... بندد PI ...  
 2 / SK - M / 3 راه ... بندد M - SK / 3 در آنست PMI ...  
 3 - 4 و چون ... کبوتر SPMI زود برسد K / 5 پیر SPMI که ...  
 که SK - SPMI / K / عالمها SPMI عالی و K / 7 میگویی SK قدس الله روحه میگویی M  
 رضی الله عنه PI / مریدی SK مریدی و PMI / 9 تاختن SK باختن PMI / 10 مطلع  
 PMI - SK / 11 مثلاً پدری SMK پدری مثلاً PI / 12 اکرام SK اکرام PI  
 نوازش M / 14 و ایاز PI ایاز را SMK / و اکرام M / 16 - 17 آل عمران  
 31 : 55 م / 18 لیکن بسیاری SK و دیدند I - PM /



گفتی دگری بین کنم ای بینایی گرتو دگری چو خویشان بنایی

بارخدایا! طالبان تو کجا بهشت قانع شوند؟

گفتی که برو حدیث ما کن کوتاه

3

ای دوست کجا روم کجا دانم راه

« إن أصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون » . یعقوب چون از کنعان

بصر آید ، بطلب یوسف آید ؛ اگر نه ، نان گوشت و حلوا بکنعان هم بود ؛ چه در دنیا خوردن و در آخرت هم خوردن ، حاشا و کلاً !

6

در عالم جان آب حیاتست غذای ما

نه ما چو تو در هر دو جهان عاشق نانیم

9

بهشت مایده ایست نهاده تا خود عاشقان بهشت کدام اند و عاشقان

خدا کدام .

۱۰۰ - جوانمردا! « لقد كان في قصصهم عبرة » مایده یوسفی محکی بود ،

12

تا یعقوب صنعتان را ظاهر و اکنند تا خود کدام انه . یعقوب و اصحاب یعقوب

در آمدند بر مایده یوسفی ، منادی که کردند که « الصلاة » . عاشقان نان

و حلوا آنجا رفتند ، یعقوب بماند . با جماعتی گفتند : شمارا چه می بود که

15

نزفتید ؟ گفتند : مارا حوالت رزق و ادر گاه غمزه یوسفی است . اگر هزار

سال بازی گرسنه بود هرگز حوصله او را آرزوی قوت مورچه و پشه نباشد

1 دگری کن کنم ای PI دگری گزین کن ای S بدگر کس تبع شو ای M - K / گفتی

... بینایی SPI - M / چو خویشان SK همچو خود M - PI / 2 شوند SPIK

آیند M / 5 لقمان 31 : 55 م / چون SMK چون صلی الله علیه PI / 6 آید PI

می آید M میآمد SK / اگر PMI یا SK / گوشت PI - SMK / چه PI -

SMK / هم خوردن PMI هم SK / 8 - 9 در ... نانیم SK - PMI / حیاتست غذای

PI و عنب دان غذای M / 10 بهشت ... نهاده PMI در بهشت مانده نهاده اند SK / کدام

PMI کجا SK / 12 یوسف 12 : 111 م / 13 را SK - PMI / 14 مایده یوسفی

SK - SPI - M / 15 - 16 که نزفتید SK - PMI / 17 هرگز M کی PIK که S / حوصله

./ K - SPI







## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۱ - آیها الاخ العزيز أعزنا الله وإياك بسلوك الصراط المستقيم . بدانکه این مکتوب از آنجا که ظنّ نیست مشتمل خواهد بود بر شرح رکن اول از ارکان نماز ، و آن رکن « الله اکبر » ست ، چه پیدا شد که نیت شرط است نه رکن . و تحقیق آنست که این رکن آنگاه بتوانی دانستن که معنی « الله » بداننی ، و معنی « اکبر » بداننی ، پس آنکه معنی اکبری که مر الله را موجود است بداننی ، و معنی الله، اولاً بیان کنم چنانکه وقت اقتضا کند ، و من الله التوفيق .

۱۰۲ - بدان ای دوست عزیز که بیان این چنانکه بتوان گفت و بتوان نوشت دو گونه است : یکی بیانست که عقلای سلیم فطرت را یا خواص را بکار آید ؛ و دوم بیانی است که مجانین فاسد مزاج را بکار آید . و در این شیوه عجایب علمهاست بنزدیک من و هرگز نگفته ام و ننوشته ام . أمّا در علم دیر است که هست ؛ و بیشتر خلق را بیان ثانی شافی تر آید ، که بیشتر خلق را مزاج فاسد است « وإن تطع أكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله » . و در قرآن از این شیوه ، اعنی از بیان ثانی ، سخن نیست ؛ چه قرآن

1 - 2 بسم ... اعزنا P I المکتوب العاشر اعزنا K و من کتبه رضي الله عنه الرسالة العاشرة بسم ... اعزنا S و منها بسم ... الرحيم و به نستعين اعزنا M / 2 بدانکه P I ايها الاخ العزيز SK - M | رکن اول P M I رکنی SK / 4 که نیت S M K نیت که / 5 - 6 معنی ... . آنکه PKI - M / 6 پس آنکه P I که SK / 6 - 7 موجود است S M K تو چه داشت P I / 7 بداننی SK - P M I / اقتضا P M I امضا SK / 7 - 8 و من الله التوفيق S M K انشاء الله P I / 9 این چنانکه M چنانکه SK این که P I / 10 نوشت P M I دانست S - K / بیانست S M K بیان آنست P I / یا خواص را SK - P M I / 13 که بیشتر P I و بیشتر M چه بیشتر SK / ثانی ... تر P M I شافی بر SK / 14 الانعام 6 : 116 ك / .

\*\*\* نامه دم . 10. S . 10. P . 19. M . 10. K . 10. I \*\*\*



خطابست با عاقلان « إنَّ في ذلك لآياتٍ لِّقومٍ يعقلون » نه خطابست با گاوخر  
 که « اولئك كالانعام بل هم أضلُّ. صمُّ بكم عمي فهم لا يعقلون ». صمّ پس چون  
 بشنوند؟ « إنهم عن السَّمع لمعلولون ». بکم پس « لا إله إلا الله » چون گویند ،  
 « شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولو العلم ». عمي ، پس جمال ازل چون  
 بینند که « وجعلنا من بين أيديهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشىناهم فهم لا  
 لا يبصرون » .

۱۰۳ - خواجه امام بو حامد غزالی - رحمة الله عليه - چنین می گوید  
 که قرآن از آن مشتمل است بر نوع اوّل از بیان که بفهم عموم نزدیک تر است ،  
 و این نوع دوم خصوص را بکار است و ایشان دانند و فهم همگنان آنجا نرسد .  
 پس از برای خوف فتنه این نوع را بیان نکردند . و از اینجا که من می گویم  
 تا آنجا که او گفته است تفاوت بسیار است و این دو دعوی متضاد است ، چه  
 اوراه خصوص آن می نهد که من می گویم علاج فاسد فراجانست . و راه عموم  
 آن می نهد که من می گویم مقتضی فطرت سلیم است « إلا من أتى الله بقلب  
 سلیم » . اکنون بشنو اوّل راه راست بیان کنم ، اگر چه ترا طریق دوم  
 خوشتر آید ، چه تو نیز از عمومی و عادت ترا همچنان بزبان آورده است چنانکه  
 دیگران را .

۱ با ... گار P I - S M K / الرعد 13 : 4 م / 2 الاعراف 7 : 179 م / 8 البقرة  
 2 : 171 م / 3 الشعراء 26 : 212 م / پس ... گویند S M K پس چون گویند لا ... الله P I  
 3-4 آل عمران 3 : 18 م / 5-6 یس 36 : 9 م / 7 امام P I - S M K / بو حامد P I - S M K  
 رحمة الله عليه P M I قدس الله سره S K / 8 از آن P I - S M K / 9 نوع P M K  
 است P I آید S M K / فهم S M K فهم ما P I / 10 پس ... نکردند S P M I - K . P I  
 خوف S M / می گویم S P K I گفته ام M / 11 بسیار است S K بسیار است P M I / 12  
 S K میخواهد P I میخواهد M / 13-14 الشعراء 26 : 89 ک / 11 اول S K و P M I  
 P M I - S K / 14-15 طریق ... چه S P M I ان طریق خواسته است K / 15 چه ...  
 آورده M که تورا نیز عادت همچنان آورده K چه وی را نیز عادت ... آورده S و عادت ترا  
 بزبان برده P I / 16 چنانکه P I که S M K / .



- ۱۰۴ - بدان ای دوست که این قضیه اولی است در عقل که کل حادث لابد له من سبب. زیرا که چون امروز مثلاً چیزی در وجود آید و دیروز موجود نبود، ضرورت بود که تخصیص وجود او را بوقت دون وقت مرجحی باید. 3  
چه اگر خود از خود پیدا می‌شد، چه معنی بود که پیش از این پیدا نشد؟ و آن ظاهر است و عموم متمیزان در ادراک این قضیه مشترك اند.
- ۱۰۵ - ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ ببیند، ضرورت بود که گوید این حروف را صانعی هست عالم بکتابت وقادر بر کتابت و مرید مرکتابت را. 6  
و ضرورت بود که او را حیاتی بوده است که از مرده کتابت نیاید. و اگر کسی گوید که من دیدم که این کاغذ جایی نهاده بود سپید، و آنکه علی التدریج والترتیب سیاه می‌شد، بی آنکه هیچ آدمی دست فراز آن می‌کرد. اینجا عموم خلق گویند که این نتواند بود که کاغذ از خود سیاه گردد. و خصوص آن روا دارند که کاغذ سپید جایی نهاده بود، و بی آنکه دست کسی فرا آن رسد، منقش شود. بدین حروف عموم و خصوص بدان متفق اند که حروف را بر کاغذ از کاتبی و صانعی ناگزیر باشد. 9
- ۱۰۶ - اما عموم پندارند که این کاتب واجبست که آدمی بود که بچشم سر، او را توان دید، و خصوص اینرا واجب ندانند. بل واجب دانند که سببی باید اگر بچشم سر نتوان دیدن هم شاید. نه بینی که در زمستان، روی زمین 12
- 1 در عقل SPMI - K / 2 سبب PMI محدث SK / امروز PI اکنون SK - M / در PMIK در تو S / 3 ضرورت بود PI - SMK / باید PI بود SMK / 4 شد PI شود SMK / بود PMI - SK / 5 متمیزان PMI متمردان SK / 6 حروف SMK - PI / 7 هست PI بوده است SMK / 8 بوده است PI بود SMK / نیاید SMK نمی آید PI / 9 جایی PMI بر جایی SK / سپید PMI - SK / 10 فراز SK فرا PMI / می کرد PI کردی M کند SK / 11 این SMK کیست I - P / 10 - 11 اینجا ... بود SPMIK - S / 11 - 12 که کاغذ ... بود PMI - SK / 12 - 13 و بی ... رسد PI - S و بی ... کنند K و بی ... می‌کرد M / 12 بی MK با PI / فرا PMI فراز K / 13 بدان PI در این SM در این باب K / 14 را بر کاغذ PMI این کاغذ را SK / ناگزیر باشد PI استغنا نبود و نتواند بود SMK / 15 - 16 بچشم سر او را بچشم سر PI / 16 اینرا K آن SPMI .



- وبالاءِ درختان ، برچه حال بود ؟ . و آنگاه بوقت بهار چگونه رنگها مختلف و ادید آید؛ سرخ و سبز و کبود و زرد و هزار گونه عجایب ، و هیچ دستی ندیدیم و هیچ صانعی ندیدیم از آنکه واجب نیست که حوادث را صانعی محسوس باشد که او را بچشم سر بتوان دیدن ؛ و اگر واجب بودی هرگز برگ درختی نبودى . لعمرى که همه حادث است و آنرا صانعى محسوس پیدا نیست .
- لعمرى واجبست که عجایب را در ربیع پیدا می شود ، و صانعى بود عالم بدانچه می کند و قادر بر آنچه میکند ، و مرید مر آن چیز را که می کند . واجبست که او را حیاتی بود . و وجوب این صانع همه از آنست که این همه آثار ربیعی حادث است ، و حادث از خود ، فی وقت دون وقت و فی حال دون حال ، در وجود نیاید .

۱۰۷ - اکنون همان فطرت سلیم است که در این حروف که بر کاغذ

- است ، اقتضاء حکمی قاطع می کند که این حروف را از صانعی استغناء نیست ۱۲ که عالم وقادر و مرید و حی بود . همچنین همان فطرت بید که در آثار ربیع حکم قاطع بکند که آثار را مؤثری باید که « فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلك لمنحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر » . ۱۵ لعمرى عادت بود که در آن حال کودکی که تمیزش نبود ، این حکم کند که کل

۱ بهار K ربیع I / SPMI / چگونه PI چون M چه SK / 2 سرخ ... هزار MK  
S - ازهر PI / سبز M - SPKI / 3 و هیچ صانعی ندیدیم M و هیچ صبغی ، چنانچه صبیغ  
ندیدیم PI ندیدیم و هیچ صبغی ندیده SK صانعی PI صانع S - K ...  
درختها M درختان SK / لعمرى که SK که PI چه M 6 لعمرى PM ...  
SK - I / پیدا SPMI حادث K / 7 قادر ... میکند M قدر S ... PI - K ...  
از SK از PMI / این همه SK همه M این PI 9 / خود SPMI - SK - PM ...  
PMI اگر SK / است که M که SPKI / 12 اقتضاء PI - SK - PM ...  
حکم K تکلم S / 14 - 15 الیوم 30 : 50 ك ... ان ... قسب PM - SK - 16 عادت  
... کند M در آن حال که تمیزش نبودى که این حکم کند SK کودکی که در آن حال تمیزش  
نبود بودند اهل عادت که این حکم کنند PI /



3 حادثہ فلہ سبب ؛ ایشان را حجابی عظیم است تا نگذارد که در آثار ربیعی  
صانع را فی اول النظر بدانند ، و در کتابت همیشه کاتب محسوس بوده است  
و اورا حجابی نمی بود . و عادت ، عظیم کمین گاهیست شیاطین را . و کم آدمی را  
بینی در وجود که از شیاطین عادت ، زخمی دو زخم وده زخم و هزار زخم  
ندارد ؛ لا بل خود اغلب خلق در زیر شیاطین عادت اند ، و افتاده ایشانند .

6 ۱۰۸ - اکنون اینجا در قرآن نیک تأمل کن که چگونه تعجب می کند  
از فساد مزاج عالمیان که در کتابت حکمی قاطع بر صانع کنند ، و در آثار  
ربیعی از این حکمی غافل باشند که « أولم یروا أننا نسوق الماء الى الارض  
9 الجرز فنخرج به زرعاً تأکل منه أنعامهم وأنفسهم » . دیگر بار در آخر  
آیت هم تعجب می کند « أفلا تبصرون » ! اکنون این زرع از کجا آمد؟  
« أفرأیتهم ما تحرثون . أنتم تزرعونه أم نحن الزارعون » . هیسات ! که بهمه  
12 عالم برگی نتوانند آفریدن بل ما آفریدیم « فأنبتنا به حدائق ذات بهجة  
ما کان لکم أن تنبتوا شجرها أله مع الله ! » .

15 ۱۰۹ - جو انتردا! صنع آیتی است که صانع را و اتومی نماید . اگر دیده داری ،  
در نگر « و آیه لهم الأرض المیتة أحيیناها وأخرجنا منها حباً فمنه یا کلون ،  
وجعلنا فیها جناتٍ من نخیل وأعناب وفجرنا فیها من العیون لیا کلوا من ثمره » .  
أمّا آنکه دیده ندارد ، اورا چه سود! عمی ظاهر نیست می بینی که « و أنبتنا

2 کاتب S M K کتابت P I / 3 - 4 را بینی در وجود S K بینی در وجود M را بینی P I /  
زخمی S M K در عالم وجود زخمی P I / وده زخم P I - S M K / 5 خلق S M K - P I /  
6 نیک P I - S M K / 7 عالمیان S M K علامت P I / کتابت P M I کتاب S K /  
8 - 9 السجدة 32 : 27 ک / 10 آیت P M I این آیت S K / القصص 28 : 72 ک / 11 الواقعة  
56 : 63 ک / هیسات P M K هیسات هیسات S / 12 برگی S M K بزرگی ورقی P I / بل  
P M I بلکه S K / 12 - 13 النمل 27 : 60 ک / 14 که P I - S M K / می M - S P K I /  
15 - 16 یس 36 : 33 - 35 ک / 17 سود P M I سود کند S K / عمی . . . بینی S K عمی  
ظاهر می بینی M عمی ظاهر می بین P I / 17 - 1 ق 50 : 7 - 8 ک / .



فیهما من کل زوج ھیج « ولیکن تبصرۃً و ذکرۃً لیکل عبد منیب ». واخلق گفتند : « وأنیبوا الی ربکم » ، نیامدند . کسی را چه توان عجبترا از این عجبی بود ، که چیزی بدین روشنی چنین مشکل بماند! « أنزل من السماء ماءً فسلکہ ینابیع فی الارض ثم ینخرج بہ زرعاً مختلفاً ألوانہ ثم ھیج فتریبہ مصفراً ثم یجعله حطاماً إن فی ذلک لذکرۃً » ولیکن « لاولی الالباب ». اگر ترا عقل بکمال بودی ، آخر از خدای تعالی چندان ترس بودی که از سلطان .

۱۱۰ - ای دوست نیک اندیشه کن در این عجایب که سر از دریبان خاک تیره برمی زند تاخود این حوادث از خود تواند بود؟! حاشا و کلا! « إنا صلبنا الماء صباً ثم شققنا الارض شقاً . فأنبتنا فیها حباً . وغنبا وقضباً . وزیتوناً ونخلأ . وحدائق غلباً . وفاکھة وابتاً . متاعاً لکم ولانعامکم . فأخرجنا أزواجاً من نبات شتی . کلوا وارعوا انعامکم ». ترا از این چه ؟  
 « إن فی ذلک لآیات » ولیکن « لاولی النهی ». ودر قرآن بسیار جای از این معنی تکرار می کند . ولیکن تو قرآن نمی دانی ، کنا نتعلم الایمان ثم نتعلم القرآن .

۱۵

۱۱۱ - اکنون اگر گویی این حوادث را سببی هست ولیکن ملایکه اند . ایدوست چون بدانستی که الحادث لا یتصور وجودہ فی ذاته در نکر که این کلمه خود گواهی می دهد بر قدیمی ؛ چه در وجود ، یا قدیم بود یا حادث ،

۱۶

۱ ولیکن PI - SMK / الرمز 39 : 51 م / 3 چنین مشکل SM م - 4  
 مشکل بود و مشکل K / 3 - 5 الرمز 39 : 21 م / 5 ولیکن M - PKI - M / 6  
 آخر PI - SMK / 8 کریبان PI - SMK / 9  
 کند M / 9 - 13 طه 20 : 53 - 54 ک / 13 PI ان M ایضا SK / 11 PI م  
 و SK / لیکن MPI و SK / فی دانی PI لدانی SMK / 17 بدوست SMK -  
 PI / چون بدانستی PMI بدانکه SK / 18 بر قدیمی SMK بر وجود صانعی قدیم PI /



یعنی آنکه وجودش را بدایت نبود یا آنکه بود . و حادث را وجود از خود نبود ، پس ضرورت گشت که اگر هیچ قدیمی نبودی هیچ حادثی نبودی ، پس خود موجودی اصلاً و البتّه نبودی . و قدیم را از وجود بدانستن مقتضی فطرت سلیم است ، أمّا فطرت تو سلیم نیست که « فی قلوبهم مرض » . علاجش طلب کن « قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء » . کجا جوییم ؟ در قرآن ! « أفی الله شك » ؟ کدامست « فاطر السموات والارض » ، « الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن » ؟

۱۱۲ - اگر خواهی که اورا بیابی ، قرآن خوان بتدبّر که إن الله قد تجلّی لعباده فی القرآن . می خوان تا بدانی که چکار داری « حتی یتبین لهم أنه الحق » اگر معرفت نبودی باری کم از تعریف . اگر حروف نه می بینی که از کاتب در وجود می آید و وجود الکاتب قبل وجود المکتوب نه بینی ، باری کم از آنکه کاتب را بعد وجود مکتوب بینی .

۱۱۳ - جوانمردا ! قومی کاتب را حاضر می بینند ، و قومی کاتب را نمی بینند ، أمّا بوجود مکتوب استدلال می کنند بر کاتب . باش تا بر اسامی گذر کنی آنگاه الظاهر الباطن ترا بگویند که کدام قوم را کاتب ظاهر است و حاضر « أو لم یکف ربّک » . و کدام قوم را کتابت ظاهر است و کاتب باطن . قومی صنع از صانع بینند چون شعاع از آفتاب . و قومی اول آفتاب

۱ وجود از خود P M I از خود وجود S K / حادثی S M K حادث P I / 4 است ...  
 سلیم S K - P I / البقرة 2 : 10 م / 5 فصلت 41 : 44 ك / 5 - 6 ابراهیم 9:14 ك / 6 کدامست  
 M - S P M I / 6 - 7 الطلاق 65 : 72 م / 8 بیانی S M K بدانی بیانی P I / بتدبر ...  
 P M I - S K / 11 می آید S P M I - K / وجود S P K I - M / نه بینی P M I  
 می بینی S K / 12 باری ... بینی S K - M P I / 13 نمی بینند S M K غایب P I / 14 وجود  
 S M K چون P I / 15 گذر کنی S M K دانی گذر کنی واقف شوی P I / ترا S M K ترا  
 اگر P I / 15 - 16 ظاهر است و حاضر S M K حاضر است و کتابت ظاهر P I / 16 کتابت  
 P I کاتب S K - M / فصلت 41 : 8 ك / ظاهر است P I ظاهر نیست S K - M / 17 قومی  
 S P M I - K / از آفتاب S M K آفتاب P I / 17 اول S P K I - M / 17 اول آفتاب  
 S P M I اول K / .



- بینند، پس از آن شعاع از آفتاب بینند. و قومی دیگر آفتاب خود نه بینند ،  
 أمّا گویند : این شعاع حادث را هم سببی باشد . پس آفتاب را پس از شعاع  
 3 بینند ، پس این قوم قاصر نظر اند ، چه اول را آخر می بینند و آخر را اول .  
 موجد اول است و عالم آخر است در ذات خود . فهو الاول جلّ جلاله . و عالم  
 اولست و موجد آخر است در نظر طالب فهو الآخر الابد . « هو الاول والآخر  
 والظاهر والباطن » . تا بر اسامی گذر نکنی بدو نرسی که من أحصاها دخل  
 الجنة . چه دانسته ما في الجنة إلا الله ؟ « الله نور السموات والارض » .

- ۱۱۴ - جوانمردا ! قومی صانع را در صنع یافته اند ، و قومی صنع را در  
 9 صانع گم کرده اند . در کوزه ترا بینم چون آب خورم ! ابلهان این قوم را  
 سوفسطائیان نام نهادند ، زیرا که در نظر ایشان نموده ، « وبقی وجه ربك ،  
 با ایشان غمزه بزد . یکی می گوید : ما في الدارين إلا الله . دیگری می گوید :  
 12 من خود خبر ندارم . این راه عاقلانست که بیان کردم ، و قرآن بدین  
 ناطق است .

- ۱۱۵ - قومی دیگر که خود را عاقل می دانند و ایشان را عقل نیست  
 15 گویند: المحال ما یکون عدمه ضروریا، والواجب ما یکون وجوده ضروریا،  
 والممكن ما لا ضرورة في وجوده وعدمه . پس گویند : الممكن لا یترجع  
 جانب وجوده علی جانب عدمه إلا بمرجع . والمرجع إن كان ممكناً فیحتاج

1 بینند ... قومی SPMI - K / پس از آن SPKI آنکه M / خود SMK - PI  
 2 باشد PI باید SMK / 3 چه SMK / PI 4 موجد SMK موجد PI 5  
 ... است SMK - PI / 5 - 6 الرعد 13 : 33 / م 6 PMK 6 / م 7  
 که M و SK / PI 7 ما SPKI از ینکه ما M / التور 24 : 35 / م 8  
 نیافتند S / 8 - 9 صنع را در صانع PMI صانع در صنع SK / 9 کوزه SPMI و بود  
 10 / K سوفسطائیان M سوفسطائی SPKI / نهادند PMI کرده اند SK / ایشان SPMI  
 آن K / الرحمن 55 : 27 / م 11 دیگری PI یکی SMK / 12 غیر PMI چیزی SK / 11  
 15 / SMK - IP والواجب ... ضروریا SMK - PI / 17 والمرجع SMK - PI .



وجوده أيضاً الى مرجح ، وهكذا يتسلسل كلامهم الى أن يقولوا بالآخر . فان لم يكن الواجب ضروري الوجود ، كان كلُّ ممكنٍ ضروري العدم . واذا كانت الممكنات ضرورية العدم ، لم يجوز أن يكون في الوجود شيء . والعيان يشهد بخلاف ذلك ؛ فالواجب بذاته إذا موجود . اين راستست ، وليكن نه راه انبيا واولياست رضي الله عنهم .

6 - ۱۱۶ - جوانمردا ! ألوان را بواسطه لمس نتوان دیدن بی چشم . لعمری چون دیده نبود ، مثلون خود درك نتوانند كرد بواسطه لمس ؛ چه حقیقت لون جز دیده ادراك نکند . پس واسطه لمس اینجا هیچ سود ندارد . و چون معنی الله از این مکتوب بدانستی اگر خواهی که بدانی که هیچ جسمی از آسمان وزمین وستاره و آفتاب و آتش و آب و خاک ممکن نبود که قدیم تواند بود . و این مسأله ایست که تطویلی خواهد . و این مکتوب بآخر رسیده است ، و در اینجا بیش از این نتوان نوشت . فردا انشاء الله در دگر مسأله خوض بکنم ، و از آنجا با معنی اکبر پردازم ، و بیان کنم که در وجود کبیر اوست و اکبر اوست و جز از او هیچ چیز خود کبیر نیست تا با کبر رسی ؛ أمّا خدای تعالی در دیده اهل کمال کبیر است ، و در دیده ناقصان اکبر نماید . و این مسأله را نیز بیانی باید تمام .

18 - ۱۱۷ - ای دوست اگر خواهی که بدین حقایق رسی ، سلوک باید کردو خود را بتمامی با سلوک باید داد . و تا آن دست دهد بحیلت جانی می کن ، و جهد

۱ هکذا P I - S M K / يتسلسل كلامهم P M I يلزم التسلسل S K / 2 - 3 واذا ... العدم P I - S M K / 6 لمس . . . چشم P M I چشم توان S K / 7 خود . . . کرد P M I را چگونه توان دید S K / چه P I اما S M K / 7 - 8 جز دیده S M K دیده جز P I / 8 نکند P M K I نتواند کرد S / پس P I و S M - K / هیچ M هیچ نبود P I - S K / ندارد P M I نکند S K / و چون P I - S M K / 9 از این مکتوب P I - S M K / 10 آتس و آب S K - P M I / 11 خواهد M انجامید S K دارد P I / رسیده است S M K رسید P I / اینجا P M I این مکتوب S K / 12 دگر S P K I این M / 13 کبیر اوست و P I - S M K / 14 چیز خود M خود S K چیزی P I / رسی P M I رسد S K / 15 کمال P M I کالت که S K / 16 باید S P K I نباید M / 17 باید کردو M باید و داد P I کن S K / 18 با سلوک باید دادو M درو ببايد دادو P I بسلوك ده S K / آن P I - S M K / جانی ... جهد P M I جهدي S K / .



می کن « وکلّ يعمل علی شاکلته »، چه « لا یُکلف الله نفساً إلا وسعها »  
 وحسنات الابرار سیئات المقرّبین . تا توانی در میان این ظلمات از قلم و دست  
 3 وزبان و مال و جاه راحتی بمحتاجی می رسان ، و « ارحموا من فی الارض یرحمکم  
 من فی السماء » فراموش مکن . و یقین دان که ترا هیچ کاری نیست الا راحت  
 رسانیدن چندانکه بتوانی « فیلانفسهم یمهدون » .

- ۱۱۸ - بشر حافی را گفتند که إن فلاناً الغنی یقومُ اللیلَ ویصومُ النهارَ .  
 6 گفت : مسکین ترک حال نفسه ودخل فی حال غیره . إنما کان ینبغی أن یطعم  
 الجیعیان ویکسو العراة . چیزی که بصدقه دهی آنچه اضطراری بود در حساب  
 9 نگیر ، چه آنکه بسؤال از تو چیزی خواهند و تو از شرم چیزی بایشان  
 بدهی آن بکار نیاید . نیت صادق باید . هر چند آنچه بیرون کنی عزیزتر بوده ،  
 راه تو گشاده تر گردد « لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون » و ما تنفقوا من  
 خیر تجدوه عند الله هو خیراً و أعظم أجراً . این که نوشتم اگر بعبادت کنی عظیم  
 12 دولتی بود ، و تو قدر آن ندانی . هر روز بر خود واجب دار ، که از مال چیزی  
 جدا کنی و بکس رسانی که سؤال نکند . و آنکه بعبادت بود از این نکیری .  
 15 اگر زر بود و اگر سیم و اگر جنسی دیگر تا یک تایی نان بود که نه از راه  
 عادت دهی ، هم از این حساب بود . این نگاه دار . والسلام ، والحمد لله رب العالمین .

1 الاسراء 17 : 84 / البقرة 2 : 286 / K 2 / دست 3 / S M K - P I / 3 / مال و حد SK -  
 P I / 4 / دان P M I با ترا S K / 5 / بتوانی P I توانی M میتوانی S K / 6 / 11 / 30 / 11 /  
 6 بشر P I و ابشر S K با بشر M / 7 / حال نفسه S M K شفه P I / 8 / الجیعیان S P K  
 الجایع M الطابع I / 9 - 10 / چه . . . باید S K - P M I / 10 / هر . . . کنی S M K  
 هر روز در اخراج چیزی از مال خود جدا کنی و بصدقه دهی P I / 11 / آل عمران 3 : 92 /  
 11 - 12 / مزمل 73 : 20 / 12 / بعبادت S P M K بعبادت I / 13 - 16 / هر . . . این S M K -  
 P I / 16 / حساب P M K I حسنات S / والسلام . . . العالمین M والسلام P I - S K /



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۱۹ - برادر اعزرا بقا باد وسعادت در رضاء ایزدی. دیروز وعده دادم که در نفی جسمیت از قدیم چیزی نویسم. و اگر نه: العدة دین، مرا دامن گرفتی، هرگز من این ننوشتمی که مرا شرم آید که صفتی که در کمترین سگ داری از آن سلطان موجود باشد. من سلطان را بدان صفت بستایم ولیکن الضرورات تبیح المحظورات؛

وَجَدَّكَ لَوْ شِئْتُ أَنَا رَسُولُهُ سَوَاكَ وَلَكِنْ لَمْ نَجِدْ لَكَ مَدْفَعًا

۱۲۰ - جوانمردا! هژده هزار عالم آفریده است، و کمترین همه عالمها عالم اجسام است، و آن دیگر عالمها هیچ جسم نیست. بجلال و قدر ازل که چندین گاه مرا این واقعه بود که جسم در وجود چون ثناید که بود؟ مردان از راهی دیگر آمده اند و تو دری دیگر می زنی. « وَأَتُوا الْبَيْوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا » نمی دانی. اَمَّا لَا بَأْسَ، آدمی و حیوانات عجب از راهی که ایشان ادراک کنند زبانی دارد، مثلاً چنانکه اسب را صغیر زنند تا آب باز خورد. تخلتقوا بأخلاق الله.

۱ بسم ... الرحيم P I المكتوب الحادي عشر K ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الحادية عشرة  
 بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 2 اعز SMK عزيز P I / ایزدی PMI  
 خدای SK / دادم PMI داده بودم SK / 3 نویسم PMI بنیسم SK / 4 شرم آید PMI  
 ازین شرم بود SK / 4 که PMI چه SK / آید P I بود SMK / 5 صفت PMI - SK /  
 1 - 5 در ... داری PMI کترین ... داری را SK / 7 اثنا SMK شیئا اثنا P I / 8  
 همه PMI - SMK / عالمها SMK عوالم P I / 10 واقعه P I M - SK / 11 آمده اند SK  
 آمدند P I در آمدند M / 11 البقرة 2 : 189 م / .

\*\*\* I 11. K 11. M 20. P 11. S 11. \*\*\*



جوانمردا! خدای تعالیٰ ہم زبان خلق نیست کہ از زبان او تا زبان خلایق  
 راه بیش از آنست، بسیاری، کہ از زبان ما تا زبان مورچہ . ولیکن بکرم  
 خود، از عرش عظمت و تعالیٰ خود نزول کند، و با عالمیان بزبان ایشان سخن  
 گوید کہ « وما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قومہ » .

۱۲۱ - أمّا اگر حقیقت صفات ازل بر هفت آسمان وزمین ثابت است، نیست  
 گردد، آدمی بیچاره کجا طاقت آن دارد « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل  
 لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله ». این مثال است ولیکن ترا بدان راه نیست  
 بتفکّر، محروم مانده از جمال آیت « تلك الامثال نضربها للناس لعلّهم  
 يتفکرون » .

جوانمردا! « علی جبل » دانی چرا گفت؟ از آنکہ تو ثابت تر از جبل  
 هیچ ندانی، و آنچه جبل را پاره پاره می کند ترا چه وزن نهد؟ اکنون و اما  
 گفته اند: تخلّقوا بأخلاق الله . چون مبتلا گشته ام بصحبت نا جنس، از  
 زبان او با او حدیث کنم تا خبر مصطفیٰ را - صلعم - کار بسته باشم کہ:  
 من کان له صبیّ فلیتصاب له . همانست کہ کتّموا الناس علی قدر عقولهم .

۱۲۲ - جوانمردا! بجلال و قدر خدای تعالیٰ کہ در این شیوه سخن گفتن  
 و نوشتن، بر من دشوارتر از آنست کہ کودکی را پیش من بنشانند و گویند:  
 این کودک را حروف هجا بیاموز، چه در این باری سوء الادبی ندانم. و در آنکہ  
 مرا باید گفت کہ صانع عالم جسم نیست مرا شرم می بود، هر چه تمامتر .

۱ م س م ک / P I - S M K / او S P M I تو K / خلایق S P M I خالق K / جو P M I  
 خویش K / نزول P M I تنزل S K / عالمیان S P M I خلق عالم K / ۶ صفات S P K I  
 صفت M / بر S P M I در K / ۶ کرد S M K شود P I / آن P M I او S K / ۶-۹ الحشر  
 59 : 21 م / 7 بدان P M I - S K / ترا P I - S M K / 11 هیچ P M I چیزی S K  
 باره P I - S M K / می S P K I - M / اکنون P M I - S K / 12-13 ام ... کم ...  
 باشم S P K I ام ... کنیم ... باشم M / 14 کلموا P M I کلم S K / 17 بیاموز S P K I در  
 آموز M / 18 بود P M I باشد S K / تمامتر S P M I عظیم تر K / .



جوانمردا ! چگویی ؟ از تو شاد گردد که گویی سلطان محمود را  
 مملکت فراخ تر از آن مورچه است ، و او بزرگتر از مورچه ایست ؟ و آنگاه  
 3 این را بهره‌ان عقل درست می باید کرد ؟ هیسات ! بینایی که با اکھی مناظره  
 کند ، در اثبات آفتاب ، این بینا در حقیقت هم اکمه است . یا نه هیچ عاقل  
 طمع محال نکند . اکنون و اتو اگرچه بطریق تعلیم و افادت رویم نه بطریق  
 6 جدال و مناظره ، هم دشوار بود . ای دوست عزیز ! « وأتوا البيوت من أبوابها »  
 راه مردان آنست که چندان سلوک کنند تا حجب ارضی از پیش ایشان بر  
 خیزد ، پس سلوک کند تا حجب سماوی از پیش بر خیزد . و این هنوز روشن  
 9 کردن بود در ملك . « تبارك الذي بیده الملك و هو على كل شيء قدير » .

۱۲۳ - چون باینجا برسد ، ولادت ثانی بداند که چبود که : لا یلج  
 ملکوت السماوات من لم یولد مرتین ، عیسی میگوید . چون این ولادت پیدا شد ،  
 12 قدم از ملك در ملکوت نهد ، و از هفت آسمان و زمین بیرون شود . و ترا این  
 عجب آید ، از قرآن بشنو ! « یا معشر الجن و الانس إن استطعتم أن تنفذوا  
 من أقطار السماوات و الارض فانفذوا » . پس استثنا میکند که « لا تنفذون  
 15 إلا بسطان » . جوانمردا ! چون مرد باینجا رسید ، نیز روی جسم نبیند ،  
 قدم در لامکان ملکوت نهد که « فسبحان الذي بیده ملکوت كل شيء  
 و الیه ترجعون » . جوانمردا ! از « سبحان » تا « تبارك » چندانست که از  
 18 ملکوت تا ملك . « تبارك » در ملك بینی که « تبارك الذي بیده الملك » .

۱ شاد PI متادبی M متانی SK / 2 آن SK - PMI / 3 بینائی SPKI هیچ بینا M /  
 4 هم SK - PMI / 5 و اتو اگر چه PI تا تو اگر چه M اگر چه با تو این سخن SK /  
 رویم PMI بود SK / 6 هم ... ابوابها PMI اما از سوء الادبی خالی نبود . جوانمردا SK /  
 البقرة 2 : 189 م / 7 مردان SPMI مرد M / 7 - 8 ارضی ... حجب SK - PMI /  
 8 از پیش SK - PMI / 9 کردن PMI گردد SK / الملك 67 : 1 ك / 10 - 11 لا ...  
 مرتین عیسی میگوید SK Eیسی گوید که لا یلج ... مرتین PI / یوحنا 3:3 / 11 - 18 السماوات  
 ... ملك SK - PMI / 11 این ... شد PM این گردد ... S پیدا K / 12 بیرون شود PM  
 برون رود SK / 15 الرحمن 55 : 33 م / 14 میکند SK M کرد P / 15 جوانمردا SK -  
 PM / 16 ملکوت PM لا ملکوت K و ملکوت S / 16 - 17 یس 36 : 83 ك / 18 الملك  
 . / 67 : 1 ك .







اگر تو نخوری آنها هستند که بخورند « فان يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين ». آنها کیستند؟ « اولئك الذين هدى الله » یا محمد « فبهداهم اقتده ». « فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل ». سافروا تصحوا وتغنموا .  
 3 « إني ذاهب إلى ربي سيهدين ». لا جرم « ساریکم آیاتی » و « كذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض » ، « سنريهم آياتنا في الآفاق ». در ملك شهادت « وفي انفسهم » در ملكوت غيب « حتى يتبين لهم انه الحق ». ع :  
 6 گر صبر کنی درم درم سود کنی . « فلا تستعجلون » یا محمد ، ولا تستعجل .  
 یا داود تخلق باخلاقى ، وإن من أخلاقى أنى أنا الصبور . رباعى :

9 نا چار زیاد ناز باید بردن      با ناز غم دراز باید بردن  
 چندان بر او نیاز باید بردن      تا بوزنه را نماز باید بردن

۱۲۶ - جوانمردا !

12 آنجا که توئی من آمدن نتوام      وانجا که منم تو خود نیایی دانم  
 میگوئی برهان عقلی معرفه الله ادراك میکنم ؟ جوانمردا ! آنکس که  
 اورا نشناسد ، عقل از کجا آورد ؟ وهیچ اورا نشناسد . ولا يبلغ الرجل  
 15 حقیقه الايمان حتى يرى الناس کلهم جمعی فی ذات الله . آن نه معرفه الله است  
 که تو می دانی . ادب نگاه دار ، معرفت آفتاب آنگاه حاصل کنی که بر  
 چهارم آسمان روی ، وبا آفتاب ترا آشنایی حاصل گردد ، معرفت این بود ،  
 18 أما آنکه خود هرگز قرص آفتاب ندیده باشد بل که شعاعی ببیند ، در

1 - 15 اگر... حتى S P M K - I / 1 آنها S M K - P / 1-2 الانعام 6 : 89 ك / 2-3 الانعام  
 6 : 90 ك / 3 الاحقاف 46 : 35 م / تصحوا S K - P M / 4 الصافات 37 : 99 ك / الانبياء  
 21 : 37 ك / الانعام 6 : 75 ك / 5 فصلت 41 : 53 ك / 5 - 6 در ... غيب P M در ملكوت  
 و غيب K در ملك شهادت ( نهادن ) وفي انفسهم در ملكوت غيب S / 6 فصلت 41 : 35 ك |  
 9 - 10 نا چار ... نماز باید بردن S P M - K / 11 جوانمردا S M - P K / 13 معرفه الله P M  
 به K نه S / 1 نشناسد P M بشناسد S K / وهیچ K هیچکس S P M / 15 معرفه الله  
 S P M I معرفت K / 16 دار S P M K - I / 18 خود S K - P M I / قرص P M K I -  
 S / که P M I - S K / ببیند P I بینی S K M . /



سرای خود که ساعتی پیدا می شود، ساعتی پنهان می گردد، پس با خود بگویند: این شعاع حادث است، و حادث را سببی باید. این از حقیقت معرفت آفتاب دور بود.

3

۱۲۷ - جوانمردا! در معرفت بود که مرد گویند: إلهی بحق من، و یجاء من، و یجما من و بروی نیکوی من، و بزلف مشکبوی من. سرّی سقطی با جنید گفت: إذا كانت لك الى الله حاجة فاقسم عليه بي. بیت

6

چندان ناز است ز عشق تو در سر من

کاندر غلطم که عاشقی تو بر من

9) أما آنجا که حقیقت است، غلط آنجا چکند! ابو الحسن خرقانی گفتی: ای من معشوقه تو!

عنبر زلفی که ماه در چنبر اوست

12

شیرین سخنی که شهد در شکر اوست

زان چندان بار نامه کاندر سر اوست

فرمانده روزگار فرمانبر اوست

۱۲۸ - یا محمد « ولسوف یعطیک ربّک فترضی ». جوانمردا! همه اهل همدان دانند که سلطانی هست محمود نام، این نه معرفت سلطان بود. معرفت آن بود که با سلطان نشیند و خسبد و خورد و خیزد. بدانکه اگر تو می دانی

۱ ساعتی پنهان می گردد / K - S P M I / بگوید P I / دومی S M K / ۱۱ / S P M I / K  
 که S P M I اینک / K / مرد P M I / مردی S K / ۵ / نیکوی S M K / نیکویی P I / ...  
 S P I / بار K / باز M / در S P M I / بر K / ۹ / است P I / در S M K / ...  
 کجا بود P I / گفت S P I / گفت K / گوید M / ۱۰ / ای ... / تو S P I / او معشوقه هست K -  
 ۱۲ / M / در P M I / از S K / ۱۳ / زان ... / باز M / زان ... / بار P I / باز آنچه بر S K / ۱۵ / الضحی  
 ۹۳ : ۵ / ک / همه S K / P M I - / ۱۶ / سلطان P I - S M K / ۱۷ / خسبد و خورد S K / و خورد  
 P I - M / بدانکه ... / میدانی P I / با آنکه تو بدانی M / بدانکه تو ندانی S K / .



که خدای هست این عالم را کار می دانی ، و آنکه اگر بدانی که جسم نیست چپود . این همچنان بود که اهل همدان گویند که سلطان محمود سنگ 3 نیست و مردم عاقل خود این نگویند . نه بینی که در همه قرآن و اقوال انبیا - عليهم السلام - نیست که خدای جسم نیست أمّا مشتی ابلهان که خدای را بنزدیک ایشان هیچ تعظیمی نیست ، این آوازه در عالم افکندند که او 6 جسم نیست .

۱۲۹ - ای دوست! نفي العيب عمن لا عيب له عيب . لعمری چون کسی ناشایستی گوید: آنگاه آن نفي باید کرد که « وقالوا اتخذ الرحمن ولداً، لقد جئتم شيئاً إداً . تكاد السماوات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدأ . أن دعوا للرحمن ولداً، وما ينبغي للرحمن أن يتخذ ولداً. إن كل من في السماوات والارض إلا أتى الرحمن عبداً » ، « لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله . حاشا و كلاً ! « إني عبد الله » . عيسى ابن الله ؟ ! « كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولوا إلا كذباً . أنتى يكون له ولد ولم تكن له صاحبة ، قدوسيان ملاء على ببندگی ما راضى اند ، عيسى چکند که نبود « ولا الملائكة المقرّبون بل عباد مكرمون » . 9 12 15

۱۳۰ - ای دوست بجلال وقدر او که چندین سال مرا این واقعه بود که چرا شاید که هیچ آفریده نام خدای برد ! ولیکن فرمان است . قومی را دیده بر ارادت او آمد ، بترك فرمان او بگفتند . چه می شنوی ؟ يك بار دیگر 18

1 عالم SPI عالم MK / این کار PMKI انکار S / 2 نیست . . . سنگ PI-SMK که سلطان SK سلطان M / 3 همه PI-SMK / اقوال M قول PI احادیث SK / 5 تعظیمی نیست SKI نبود M / آوازه PI سخن M-SK / 7 ای دوست SK-PMI لا عيب SPMK العيب I / 8 آن PI-SMK / 8-12 مریم 19 : 88-93 / وبتفطرن . . . الارض PMI الی قوله SK / 11 و 14 و 15 النساء 4 : 172 م / 12 مریم 19 : 30 ك / 12-13 الكهف 18 : 5 ك / 13 الانعام 6 : 101 ك / 14 که نبود I چگونه بنده نبود K چکند که نبود S چکند که نکند M / 16 ای دوست PMI ای K آری S / 17 چرا شاید SMK نشاید PI / است SMK اوست PI / بترك SMK بتبرك PI / بگفتند SMK گفت PI .







حدیث من کرده ام، یا نه، در خبر بیش از این نیاورده اند که اشر کنی فی بلال،  
واو گفت : لیس لله شریک .

۳ - ۱۳۲ - ندیدی ای دوست کسی که بر ارادت دوست و معشوق خود مطلع بود

خلاف فرمان او کند، در موافقت ارادت او. چه می شنوی؟ ابلیس بر ارادت  
خدا مطلع بود که او نمی خواهد که ابلیس سجود کند، چون گفت :

۶ « اسجدوا لآدم » . آن محکی بود تا خود کیست که بفرمان او سجود غیری

کند! همه سجود کردند إلا معلم فریشتگان. لا بد چنین بود، استاد از شاگرد  
پخته تر باید که بود . او گفت :

۹ فلو قطعنتني في الحب إرباً لما حنَّ الفؤادُ الى سواكا

گر بر سر من خاروخسک بارانی باران ترا دوخته ام بارانی

فراق معشوق اختیار کرده بر سجود غیری . زهی کمال عشق « ما زاغ

البصر وما طفی » . 12

۱۳۳ - جوانمردا ! اگر « وکلّم الله موسى تكليماً » کمال است ، پس

ابلیس را از این کمال هست . تو چه دانی که ابلیس کیست ! شحنة مملکت است که

۱5 صدوبیست و چهار هزار نبی زخم او خورده اند « وما أرسلنا من قبلك من

رسولٍ ولا نبیِّ إلا إذا تمّنى ألقى الشيطانُ في أمّنیته » . از شیخ بر که قدس

الله روحه - شنیدم که فتحه گفتی که ابلیس گفت : در عالم از من سیه گلیم تر

۱8 فتحه بود و بس . این سخن بگفت و بگریست و کسی نداند که چیست .

۱ یا PMI و اگر SK / نیاورده اند PMI نیست SK / او گفت PMI - SK /

۳ ندیدی SMK نبینی PI / کسی SMK کسی را PI / دوست و PMI - SK /

۳ - 18 معشوق ... چیست S - PMKI / خود PMI - K / بود PMI بود که K / 4 بر

PMI در K / 5 خدا MK حق تعالی PI / 6 البقرة 2 : 34 م / او M - PKI / 7 سجود

M - PKI / فریشتگان K فریشتگان PMI / 8 باید . . . گفت MK گردد بیت PI /

11 - 12 النجم 53 : 17 ك / 13 النساء 4 : 164 م / 15 - 16 الحج 22 : 52 م / 14 است که MK

است PI / 15 چهار MK اند PI / نبی MK نقطه نبوت همه PI / او خورده MK خورده

او PI / 17 گفتی که K گفتی PMI / 18 سخن M - PKI / نداند PMI ندانست K / .



جو انمردا! آنجا کہ ابلیس است، ترا راہ نیست و این دولت از کجا آوردی؟  
اگر وقتی برسی، نقش سراپردہ او اینست:

۳ ہم جور کشم بتاو ہم بستیزم      با مہر تو مہر دگری نا میزم  
جانی دارم کہ بار عشق تو کشد      تا در سر کارت نکنم نگریزم

۱۳۴ - صد ہزار ہزار چنین سلطانانی کہ تو از ایشان ترسی مہر خدمت  
او بر میان بستہ اند، لابل در گاہ اورا ہزار سکت دار ہستند کہ ہر سکت  
داری را چندان مملکت است کہ ترا فہم و وہم بدانجا نرسد. و اگر بگویند،  
تو بندانی شنود. جبرئیل صفتی باید کہ دزدیدہ در جمال ابلیس نظری کند.  
از خواجہ احمد غزالی شنیدم کہ: ہرگز شیخ ابو القاسم گرگانی نگفتی کہ  
ابلیس، بل چون نام او بردی گفتی: آن خواجہ خواجگان، و آن سرور  
مہجوران! چون این حکایت و ابرکہ بگفتم گفت: سرور مہجوران بہ است از  
خواجہ خواجگان. از جملہ غلطہائی کہ براہ سالک آید یکی آنست کہ بر ابلیس  
صلوات دہد. و این غلط است کہ تحفہ او از درست لعنت آمدہ است و آن  
دوست تر دارد.

۱۳۵ - چگونگی اکثر ترا معشوق بیادگار کلیمی سیاہ دہد، تر شیدا کہ  
این کسی از تو بستاند، و ترا نسیج و ممزوج عوض باز دہد! ہیہات ہیہات!

۱۰- جو انمردا... ہیہات PMKI - 2/S مہر پردہ MK - 3/ مہر پردہ PI - 4/ مہر پردہ  
PMI جانی است ترا / K / 5/ چنین سلطانانی K چون سہولت PI - 6/ مہر پردہ  
6 اند PMKI در وقت K / 7/ بدخوا PI - 8/ MK / 8/ تو بندانی شد PMKI - 9/ مہر پردہ  
/ M در PMKI - 10/ ابلیس نام ابلیس K - 11/ چہ چہ PMKI - 12/ چہ چہ  
بردی M پیش او بردندی K / خواجہ PMKI - 12/ مہر پردہ PI - 13/ مہر پردہ K  
براہ PMKI بر سر راہ K / سالک PI سالکان MK - 13/ مہر پردہ MK - 14/ مہر پردہ  
و او آن M / 15/ چگونگی PMKI چی K / اکثر ترا PMKI - 16/ مہر پردہ  
مزوج PMKI مزج K / عوض باز PI باز M - K /



عاشقان دانند کہ یادگار معشوق چہ بود ! آن عشق دنیوی بود کہ گوید :  
 نسیج و ممزوج بہتر کہ گلیم سیاہ . عاشقانرا لعنت و رحمت او برابر است ،  
 3: هذا کمال فی العشق ، ما وراءہ کمال . والله ینفعنی بما کتبتُ ولا یجعلہُ وبالاً علیَّ .  
 نخواستم کہ این مکتوب ، لوٹ کنم بدین کہ قدیم جسم نیست . فردا انشاء اللہ  
 در این معنی چیزی بنویسم از بہر آن دوست بریاضت تا داند والسلام .



1 - 5 عاشقان ... والسلام P M K I - S / 2 نسیج ... سیاہ P I نسیج و ممزوج بہتر است  
 کہ گلیم سیاہ M کہ از گلیم سیاہ بہتر است K / 4 کنم بدین P I کنم باین M بدین K / 5 چیزی  
 P I چیزی کی K - M / از بہر ... والسلام P M I - K / آن M او P I / تا داند M - P I /  
 والسلام P I بعون اللہ والسلام والحمد للہ رب العالمین M / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۳۶ - دیروز وعده داده بودم برادر اعز ترا، سلك الله به سبیل رضاه فی عافیة که از بهر او چیزی نویسم در این باب که صانع عالم جسم نیست . 3
- وخواص را معلوم است که از جسم خود هرگز روان بود که هیچ کاری در وجود آید، نه اندك و نه بسیار . چه هیچ حرفی که بر این کاغذ مکتوب است از قلم وانگشت در وجود نتواند آمدن . لعمری آلت باشد، أمّا تا قدرتی و ارادتی و علمی نبود، کاری در وجود نتواند آمدن . و هرگز جسم محل قدرت و ارادت و علم نبود و نتواند بود . و اشباع را بانان همین نسبت است که این حروف را و اقلم . چه قلم کاغذ را از حال سپیدی با حال سیاهی نتواند رسانیدن بی چیزی دیگر ، و نان کس را سیر نتواند کردن بی چیزی دیگر . پس چیزی دیگر مسخر آن بود و این مسخر را فریخته خوانند . و همچنین آتش آلت فریخته است در احراق ، و همچنین آب آلت فریخته است در اروا ، و آفتاب آلت فریخته است در تنویر عالم ، و خاك و هوا همچنین ، و آسمان و ستاره همچنین ، و هرگز هیچ جسمی را وجود نتواند بود بی چیزی دیگر که آن چیز نه جسم باشد . و تا کسی بذوق اینجا رسد راهی دراز بیاید رفت .
- 15

1 - 15 بسم . . . رفت S - PMKI / 1 بسم . . . الرحيم PI مکتوب الشافي عشر K بسم . . . الرحيم و به نستعين M / 2 بودم K م PMH / الله به PI م 4 / K از M - PI / خود PKI / M / روا . . . هیچ K - PMH / 5 هیچ PMH هر K / مکتوب PI - MK / 6 و ارادتی PI - MK / نتواند آمدن PMH / 7 K 8 نبود و K - PMH / 9 به حال K بحالت PI - M / رسانیدن PMH / 10 K . . . دیگر M - PKI / پس چیزی دیگر K م PMH / 11 مسخر . . . K مسخر آن بود در اشباع M مسخران بود همچنین نان در اشباع PI / 11 و PI آلت PMH / 12 احراق . . . است در K احراق چنانکه قه الت کتاب الت مرقم در تالی و . . . است در M / 13 عم K - PMH / همچنین و آسمان K - PMH / 14 وجود MK وجود PI / دیگری که PI دیگر که M دیگر K / باشد PMH بود K / 15 بذوق K - PMH

\*\*\* 1 12, K 12, M 21, P 12, S 12, \*\*\*



- ۱۳۷ - ودر قرآن کنایت از این نکته چنین آمده است که «سبحان الذي بیده ملکوت کل شیء وإلیه ترجعون» وآن قدر که در علم تو گنجد من نویسم.
- 3 چه اگر این مسأله تمامی معلوم نگردد، آنچه مقصود تست باری معلوم گردد که قدیم جسم نتواند بود. و مرا ای دوست شرم می آید که گویم: صانع عالم جسم نیست، و می ترسم که خوض کردن در این چنین معانی از این بود که
- 6 «اتخذوا دینهم لعباً ولهواً»، اما «یحادلون فی آیات الله بغير سلطان اُتاهم» باری مرا دلیر می دارد، زیرا که چون بی سلطان روا نیست مگر با سلطان روا بود، و نیز ازاله شکوک واجبست. ودر قرآن مجید می گوید: «لم یلد ولم یولد»، «ولم یکن له صاحبة»، ودر محاجه کفار بسیار آمده است این معنی.

- ۱۳۸ - و نیز اسپه که صفیرش نرنی، خوش نخورد آب؛ اکنون نه مردم کم از اسپ است و نه باده کم از آبست. اگر آدمی را بدایت ایمان بخدای تعالی از این شیوه خواهد بودن، چه عجب، اگر برای او این خوض کردن مستحب گردد. و اگر کسی سگی را راحتی می رساند، این کس بر آن مثاب است. و چون فی کل کبد حرّی رطبة، اجر راست بود. آخر از این جملت بود که یکی را شفاء الغلیل وادید آید، علی الخصوص در چیزی که بسعادت ابدی تعلق دارد. و با این همه عذرها هم شرم می دارم که گویم که خدای جلّ جلاله

1 - 17 ودر ... جلاله P M K - S / 1 چنین P M I چان K / 1 - 2 یس 36 : 83 ك / 3 تمامی P I بتامی M K / 4 آید P I بود M K / 7 باری مرا K باره M مرا باره I باز مرا P / مگر P M I باری K / 6 الاعراف 7 : 51 ك / 8 - 9 الغافر 40 : 45 ك / 11 نرنی P M نرنند K / مردم M مرد P I مردست K / است و نه M و نه P I - K / 13 اگر برای P I که از بهر M K / 14 گردد M K I باشد P / کسی P M I - K / بر آن M بدان K بر آن فعل P I / 15 است P M I میشود K / آخر از این P I آخر این هم در M این همه در آن K / 17 م P K I - M /



- وعظم کبریاؤه جسم نیست، چه در مملکت او عالم اجسام کم از آنست که صد بنسبت بالا یتناهی عدد. پس در مملکت او خود جسم هیچ نیست، و این الله تعالی لم ينظر الی الدنیا منذ خلقها بغضاً لها، تنبیهی تمام است بر خست عالم جسمانی. و در خبر است که روز قیامت خدای تعالی وا دنیا گوید: **3** أسکتی یا لا شیء؛ أمّا تو هنوز ابو جاد این راه نمی دانی! چه عجب بود که اگر بمعانی درجات راه نبری. تو چه دانی که أسکتی یا لا شیء چه بود! **4** و در نظر خواص هفت آسمان کم از دنیاست تا دانی.

- ۱۳۹ - و اینجا طریقی هست که مقصود تو حاصل کند، و شرم من پاره ووا کم کند. و این طریق آنست که نگویم که قدیم جسم نیست، بل اثبات آن بکنم که هیچ جسم قدیم نتواند بود چه هزار کال از ناقصی نفی کردن آسان تر بود که يك نقصان نفی کردن از کاملی. فرق است میان این که گویند: سلطان محمود حجام نیست که نفی العیب عن لا عیب له عیب؛ و میان آنکه گویند که حجام: سلطان نتواند بود. و چون درست شود که هیچ جسم قدیم نتوان بود، همچنان بود که درست شود که هیچ قدیم جسم نتواند بود؛ زیرا که چون چیزی را از کلیت چیزی نفی افتاد، این چیز از کلیت آن چیز منفی بود بضرورت. و مگر این معنی بمثال بهتر فهم کنی. چون هیچ آدمی سنگ نبود، لازم آید که هیچ سنگ آدمی نبود؛ زیرا که اگر يك سنگ آدمی

1 - 4 وعظم... قیامت S - PKMI / 1 وعظم کبریاؤه PKI - M / چه MK 4 چه PI  
 1 - 2 چه... نیست K - PMI / 2 در PI - M / هیچ PI - M / 1 چه...  
 SMK حق جل و علا PI / 5 که اگر K اگر SM که PI / 7 / PI - M SMK 9-B  
 من پاره و SM من بار PI راه باره K / و این SPKI و آن M / 10 چه SMK  
 PI / کال از SK - PMI / 11 يك نقصان PMI نقصان SK نفی...  
 از کامل نفی کنی SK / کاملی MK کامل PI / 12 محمود PI / SMK - PI / 13  
 نبود M / چون SPKI / M شود PMI شد SK / 16 این معنی PI - SMK / 17  
 SMK بود PI / آدمی... آدمی PI - SMK / اگر M اثر همه SK /



بودی ، پس آن آدمی سنگ بودی . پس آن دروغ بودی که در اول گفتم که هیچ آدمی سنگ نبود .

- 3 - ۱۴۰ - فقها این معنی را در علم کلام چنین آورده اند که النافیة العامة تنعکس مثل نفسها نافیة عامة . و عبارت منطقیان چنین بود که السالبة الكلية تنعکس سالبة كلية . فإذا صدق قولنا : لا واحد «أ» «ب» لزوم بالضرورة قولنا : لا واحد «ب» «أ» ، إذ لو كان في الوجود «ب» واحد «أ» لكان ذلك الـ «أ» «ب» ، هذا خلف . و این در نفی عام درست بود ، أمّا در اثبات از کل و جزو درست نبود . نه بینی که همه آدمی حیوانست ، ولیکن نه همه حیوانی آدمی است 9 بل بعضی از حیوان آدمی بود ؛ فالنافیة العامة تنعکس نافیة عامة ، لیکن المثبتة العامة لا تنعکس مثبتة عامة بل مثبتة خاصة . و معنی عکس آنست که موصوف و اصفت کنند ، و صفت و اموصوف ، چنانکه در اثبات ، کل آدمی حیوان آنست که بعکس گویند : کل حیوان آدمی . و در نفی کل آدمی فلیس بحجر ، و این معکوس کنند که کل حجر فلیس بآدمی . أمّا در نفی ، عکس عام راست بود ، چنانکه کل حجر فلیس بآدمی راست است . و در 15 اثبات عکس عام واجب نبود که صادق بود ، چنانکه کل حیوان آدمی راست نیست .

- 18 - ۱۴۱ - اکنون مقصود از تمهید این مقدمات آنست که چون درست گردد که کل جسم فلیس بقدم ، از اینجا خود بضرورت لازم آید که کل قدیم فلیس

1 بودی . . . آدمی PI-SMK / پس . . . بودی M پس اینک سنگ آدمی و سنگ بودی S و یک سنگ آدمی نبودی PI-K / 2 نبود SMK نبود لازم بود که هیچ سنگ آدمی نبود زیرا که PI / 3 این معنی را PI-SMK / چنین PI-SMK / آورده اند PMI آرند SK / 7 نبود SK نگردد PMI / 9 بل . . . بود PMI-SK / 11 و اصفت SPMI را و اصفت K / 11-12 اثبات . . . نفی SPMI-K / 12 آنست . . . گویند PI و این کنند SM / آدمی PMI انسان SK / 13 معکوس PI-SMK / 15 واجب نبود که PMI-SK / آدمی PMI انسان SK / 17 مقصود PMI مقصد و مقصود K عمده مقصود S / 18 فلیس PMI لیس SK / .



- بجسم . و چه واجب بود که بی هیچ ضرورتی سخن مردود گردد در چیزی که چون ارباب البصائر بشنوند از آن برنجند ، و این همچنانست که گویند: محال مقدور نیست . پس گویند که خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، چه خدای تعالی چون خودی را نتواند آفریدن . و این از آنست که چون بیافرینند مثلاً ، آفریده بود . پس حادث بود و او قدیم است . و محالست که او حادثی در وجود آورد که آن حادث قدیم بود ، چه ضدان لا یجتمعان .

- ۱۴۲ - و چون این محالست پس هم محالست که يك جسم بیافرینند که هم سیاه بود و هم سفید در يك حال و باضافت با يك ادراك . و این قوم چون گویند: خدای تعالی بر محالات قادر نیست ، در خاطر قومی آید که مکر این محالات چیزیست و خدای تعالی بر آن چیز قادر نیست . پس گویند : چون روا باشد که خدای تعالی بر چیزی قادر نبود که این نقصان بود در قدرت او . و اینجا خلل نیست در قدرت خدای تعالی که خلل در آنست که محال مقدور نیست ، و قدرت را تأثیر در مقدور بود .

- ۱۴۳ - و چون قوت بصر اصوات را ادراك نکند ، خلل نه در بصر بود ، خلل در آنست که اصوات نه از مبصرات است ، و قوت بصر جز مبصرات را ادراك نکند . و نقصان بصر آن بود که مبصرات حاضر را ادراك نتواند کرد . نه بینی که چون کسی بقوت باصره ادراك روایح و اصوات نکند ، هیچکس نکوید البته که بصر این کس ناقص است . و چنانکه بصر مبصرات را ادراك

۱ هیچ / PI - SMK / چون PMI - SK / ۳ چه SMK چه PI / ۴ PI / ۵ SMK / ۶ چه SMK و PI / ۸ سفید SMK زرد PI / و این SMK / ۹ PI / ۱۰ فرا / M / و PMI که SK / باشد PI / ۱۱ SMK / ۱۲ بود بر PMI / بود بر SK / او / SK - PI - MK / ۱۴ قوت PMI - SK / ۱۵ در آنست PI / آنست SM / از آن بود / K / ۱۶ را SMK بود PI / نتواند کرد PI نکند SMK / ۱۷ باصره PMI / بصر SK / البته که PMI - SK / مبصرات را SM مبصرات PI مبصرات K /



کند ، همچنین قدرت مقدورات را در وجود آورد نه محالات را که نامقدور است . اگر يك مقدور را در وجود نتواند آورد ، در این خلی بود قدرت را .  
3: أمّا چون همه مقدورات را در وجود تواند آورد ، اینجا قدرت بکمال بود ، اگر نامقدور در وجود نیامد قدرت از آن چه .

۱۴۴ - ومقصود از این آنست که اگر چه این معنی راست است ، أمّا  
6: هم نيك نیست که کسی گوید : خدای تعالی بر محالات قادر نیست . و این سخن را تہذیبی بتوان کرد ، چنانکه مقصود از آن حاصل گردد ، وایہام نقصان نبود در آن البتہ ، چنانکہ گویند : هر چه خواهد بیاشد بضرورت ،  
9: و هر چه نخواهد نباشد بضرورت ، پس اگر محالات را خواهد ہم بیاشد ؛ ولیکن محال است که محالات هرگز بیاشد ، پس محالست که هرگز محالات بخواهد .  
و این برهانی قاطع است بدین کہ خدای تعالی هرگز محالات نخواهد . و از  
12: ترتب محالی بر محالی هیچ خلی نخواهد بود کہ روا بود گویند : لو جاز أن یخلق الله مثل نفسه لجاز أن یکون الشیء الواحد قديماً وحادثاً .

۱۴۵ - وقرآن بدین معنی بسیار آمده است کہ « لو أراد الله أن يتخذ  
15: ولداً لاصطفى مما یخلق ما یشاء » ، « لو أردنا أن نتخذ لهواً - ای زوجاً - لاتخذناه من لدنا » ، « لو کان معہ آلهة كما تقولون اذآ لابتغوا الی ذی العرش سبیلاً » ، « لو کان فیہا آلهة إلاّ الله لفسدنا » . و این همه ترتیب است بر فرض  
18: محال . پس چون گویند : اگر خدای تعالی محالات خواستی ببودی ، ولیکن هرگز نباشد ، فاذن هرگز نخواهد . و این کمال ظاهر است کہ بودرا و نا بودرا

1 همچنین ... آورد M - SPKI / م / نا PI - SMK / 2 را PI - SMK / آورد K  
SM آوردن PI / در این ... را SK این ... را PMI / 6 نيك SMK نیکو PI /  
محالات SMK محال PI / 7 بتوان PMKI نتوان S / چنانکہ SMK چنانچه PI / گردد  
SPMI شود K / 8 گویند PMI گویند کہ SK / 9 و هر ... بضرورت SK - PMI /  
نباشد PI نبود نباشد M / را M - SPKI هم PI - SMK / 10 محالات بخواهد K بخواهد  
SPMI / 11 محالات PMI محال SK / 12 ترتب M ترتیب SK تربیت PI / کہ PMKI  
اینکہ S / 14 الزمر 39 : 4 / ک / 15 الانبیاء 21 : 17 / ک / 16 الاسراء 17 : 42 / ک / 17 الانبیاء  
21 : 22 / ک / 18 پس چون PI پس M چون SK / محالات SMK محال PI / ببودی KI  
PM نبود S / 19 نباشد ... نخواهد PMI نخواهد لا جرم هرگز نبود SK / .



حوالت وا وجود مشیت او وعدم مشیت او بود . أمّا چون گویند : اجتماع الضدین محال است ، و خدای تعالی بر مستحیلات قادر نیست . این چون نقصانی می نماید بنزدیک قاصر نظران که پندارند محال چیز است ، و او بر آن 3 قادر نیست .

۱۴۶ - ای دوست این کلمات را بریاضتی هر چه تمام تر می نویسم ، چه نام خدای تعالی بردن در این معرض دشوار متاتی می شود بر من . و در دل اهل معرفت او بیش از آنست که فلاسفه و متکلمان می پندارند که گویند که او عرض نیست ، و جوهر نیست ، و جسم نیست ، و آنکاه پندارند که این تنزیه است . 9

۱۴۷ - بسیار کس از مریدان بوده اند که هرگز نام پیران نبردندی تا دهن بکلاب نشستندی ، و جماعتی بوده اند که هرگز نام پیر خود نبرده اند :

12 قومی همه عمر خویش در روزه کنند  
قومی دگر از کلاه خود موزه کنند

قومی خدای تعالی را نام برند و ندانند که آن خود چه بود . و قومی پیر خود را نام نبرند که از خدای تعالی چیزی دانسته چه خبر دارند که پیرا این همه تعظیم از آنست که داش محل معرفت خدای بود . 15

15 شتان ما بینی و بین حماتی      تبدی الصبابة والحین واکتم  
ولقد بکیت فلورایت مدامعی      لعامت أي الباکین متین

1 مشیت SPMI مسب K/3 می نماید PI بود SMK /5 را SK - PMI  
2 SK - PMI /6 معرض SPMI موضع K متاتی می SMK - PI /7  
3 SK /7 می پندارند که گویند که SK میگویند و می پندارند که چون گویند M می پندارند  
4 PI /8 و آنکاه پندارند SPKI - M /ان SK - PMI /10 کس PI جماعتی SMK  
5 11 و جماعتی ... نبرده اند SPMI - K /12 خویش در SK در SPMI /13 در آن  
6 خود SK ز کلاه خود می M ز کلاه خود می PI /14 ان خود SMK - PI /15 چیزی  
7 دانسته PI چیزی دانستند M خبر داشت SK /خبر دارند که P چیز دارند SK - M  
8 SPMI است K /17 بینی ... الحین SK بین وجد و وجد حمامة ... فی الحین PMI /



أبعدُ الناسِ عن الله أكثرهم ذكرَ الله . لعمرى در بدایت ؛ همه نام او برند  
 که « اذکروا الله ذکراً کثیراً » اذکروا الله حتی یقال لکم إنکم مراؤون . أما  
 3 در نهایت این همه بر خیزد . جوانمردا ! « واذکر اسم ربک » دیگر است ،  
 و « اذکر ربک فی نفسک تضرعاً وخیفهً » دیگر . یا موسی قل للظلمة من  
 بنی اسرائیل لا تذکرونی فإن من ذکرنی منهم ذکرته باللعة .

۱۴۸ - جوانمردا ! پنداری که اهل معرفت خود را ظالم ندانند ؟ چندین  
 6 هزار هزار مقام است که در آنجا نام معشوق بردن حرام است ، و چندین  
 هزار هزار مقام هست که جز نام معشوق بر زبان نرود . از سوداهای عاشقان  
 9 هم عاشقان با خبراند ولیس المحبة من تعلیم الخلق إنما هی من تعلیم الحبيب الخالق  
 معروف کرخی می گوید . رزقنا الله وإیاک ایها الاخ طاعته ما أبقانا وأحسن  
 منقلبنا إنه ولی ذلك .

۱۴۹ - در این نوشته آنچه مقصود بود همه نوشته نیامد ، چه در تمهید  
 12 مقدمات از مقصود دور افتادم . فردا إنشاء الله که بنویسم که هیچ جسمی  
 قدیم نتواند بود . إنشاء الله این که نوشتم وبال نحو اهد بود ، و تو نیز دعا می کن  
 15 تا مگر عواقب محمود گردد . ای دوست وصیتی نوشته ام که هر روزه چیزی  
 بصدقه ده ، نه از راه عادت ، بل بجایی که سؤال نکنند و متوقع عطای  
 تو نباشند .

۱ الله S P M K - I / 2 الاحزاب 33 : 41 م / 3 المزمّل 73 : 8 ک والانسان 76 : 25 م /  
 4 الاعراف 7 : 205 ک / تضرعاً وخیفهً P M I انه لا یحب المعتدین K - S / 6 چندین P M I  
 - S K / 7 نام S P K I جز نام M / بردن حرامست S حرامست K نیست P I بر زبان  
 بردن حرامست M / 8 نام S M K یاد P I / سوداهای S M K سودای P I / 10 گوید  
 S P K I گویند M / 12 بود P I - S M K / چه S M K که P I / 13 دور افتادم M بیفتادم  
 P I بازماندم S K / که S K ونا فی تأخیر الاجل M وما فی الاجل P I / 13 - 14 که هیچ ...  
 که P M I - S K / 14 نوشتم P I می نویسم M / وبال P M I وفالی S K / 16 نیز S P M I  
 - K / عواقب P M I عاقبت S K / 17 وصیق S P M I قصی K / بصدقه S M K صدقه  
 P I / 17 نباشند S P K I نباشند والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله M / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۵۰ - عاقبت کار برادر اعزّ محمود باد انشاء الله تعالی. در این مکتوب نوشته شود که هیچ جسم قدیم نتواند بود. و لفظ قدیم بترك گوئیم که بی خردگی تمام است، و نفی قدم از جسم در باقی نهیم که طریقی دیگر هست بآدب نزدیک تر، و آن آنست که درست کنیم که کلّ جسم حادث. زیرا که چون اجسام حادث بود، قدیم نبود. و اینجا معنی جسم بدان، و معنی حادث. بدانکه 6 ضرورتست که هر موجود که وجودش را بدایت بود آنرا حادث خوانند، و چون بدایتش نبود قدیم خوانند. و هر موجودی که طول و عرض و عمق دارد آنرا جسم خوانند. اکنون نیک گوش دار تا این اشکال بر خیزد، بعون ملك 9 آسمان و زمین، و در این باب چون سه چهار تمهید بود. ادراکش آسان تر افتد.

- ۱۵۱ - تمهید اول: در تمییز صفات ذاتی و عرضی. بدان ای دوست که هر صفت که موصوف بی آن صفت موجود نبود، ما آنرا ذاتی خوانیم؛ و هر صفت که وجود موصوف تواند بود بی آن صفت، ما آنرا عارضی خوانیم. و این بمثالی دیگر بهتر فهم کنی، مثلاً آدمی موصوفست بتحرك و ادراك.

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب الثالث عشر K ومن كتبه رضی الله عنه رسالة السلام مشتملة  
بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين 2 / M کار SPKI - M / مکتوب مکتوب  
کنیم 4 / SPKI است در آنست M / نهیم SPMI کنیم K / P I چه MK  
بآدب PMI که بآدب SK / 5 تر P I تر باشد SMK / و آن آنست که PMI - K  
6 بدانکه SMK بدان. بدانکه 8 / P I که PMI در SMK - PMI - SK  
9 آنرا P I - SMK / نیکو P I / 10 افتد SMK - M / P I - M / عرضی  
SK عرضی عارض آن باشد P I و عوارض آن M - 12 ... جویم PMI - M / ذاتی خوانند  
13 / SK ما ... خوانیم PMI عرضی خوانند 11 / SK / P I - M / دیگر P I -  
14 / SMK بتحرك SMK بخرکت P I / .

\*\*\* 113. K 13. M 22. P 13. S 13. \*\*\*



اورا این دو صفت ذاتی بود کہ اورا اگر نہ تحرک بود نہ ادراک پس آدمی نبود . أمّا سپیدی و سیاہی و کوتاہی و درازی ، این ہمہ صفات عارضی بود ، 3  
عرض خوانیم . چه آدمی تواند بود بی آنکہ سیاہ باشد یا سپید ، و همچنین  
تواند بود ، بی آنکہ دراز باشد یا کوتاہ . و در تمیز صفات فرقی دیگر بود میان  
مقومات و لوازم ، و این از مقصود ما خارج است . و حصول مقصود ما ممکن  
است بی آنکہ لوازم و مقومات از ہم جدا کنیم . این تمہید فہم کن اولاً . 4

۱۵۲ - تمہید دوم : در حکم این اوصاف بدان ای دوست عزیز ، أعزنا الله  
وإياك بالاسلام کہ صفات ذاتی موصوفات خود را ضروری الوجود بود ، 9  
و صفات عارضی ممکن الوجود بود ، چه تواند کہ بود و تواند کہ نبود . أمّا  
ذاتیات علی کل حال نتواند بود کہ نبود ، الا کہ موصوفات نیز نبود ، و ما این  
حکم با وجود موصوفات می کنیم . هذا مضي .

۱۵۳ - تمہید سیوم : در حکم ممکن الوجود . بدان ای دوست کہ ہرچہ  
ممکن الوجود بود ، چون اورا موجود بینیم ضرورت دانیم کہ اورا سببی بودہ است  
کہ در وجودش آورد چه او از خود مستحق وجود نیست ؛ و چون اورا از  
ذات خود استحقاق وجود نبود ، لا بد وجودش را سببی باید کہ حوادث را  
اسباب ضروری بود . و من این تمہیدات را بس کودکانہ بیان می کنم ، تا بدانی .  
زیرا کہ تو چنین می خواهی ، و اگر نہ این مسألہ چندان دشوار نیست . 12

۱ - پس SK - PMI / 2 عرض خوانیم SK - PMI / چه SMK کہ PI / 3 همچنین  
تواند بود SK - PMI / تمیز SPMI بیشتر K / 4 از SPMI - K / 5 ما SPMI تا K /  
7 - 8 ای ... کہ PI - SMK / 9 عارضی PMI عوارض SK / چه SMK کہ PI /  
کہ بود و تواند M بود کہ بود و بود SK بود کہ نبود PI / 9 - 10 اما ... کہ نبود SPMI - K /  
10 الا کہ P - SMK I / موصوفات SMK موصوف PI / 12 ای دوست PI - SMK /  
13 اورا SK - PMI / 14 وجودش ... چه SMK وجود ... کہ PI / نیست PMI  
نبود SK / 11 - 15 و چون ... نبود SK - PMI / 15 حوادث SPKI حادث M / 16 می  
K - SPMI / 17 زیرا کہ PI زیرا M کہ SK / چندان دشوار K دشوار S چنان  
دشوار PMI / .



۱۵۴ - تمهید چهارم : بدان ای دوست که هر موصوف که بی صفات عارضی موجود نتواند بود ، بضرورت آن موصوف حادث بود . چه صفات عارضی را بچیزی حاجت بود که آن چیز سبب وجودش بود . و موصوف را بدین 3 صفات عارض حاجت بود تا در وجود آید . و وجود موصوف پس از وجود صفات عارض می بود . و وجود صفات عوارض موقوف بود بر وجود چیزی دیگر .

۱۵۵ - تمهید پنجم : بدان ای دوست که سکون و حرکت ، ولطافت و کثافت ، و تری و خشکی ، و شیرینی و ترشی ، و گرمی و سردی ، همه اوصاف عارضی اند در جسم که جسم تواند بود بی آنکه ساکن باشد و تواند بود که بی آنکه متحرک بود . و همچنین تواند بود که بی لطافت بود چون زمین ، و بی کثافت تواند بود چون هوا ، و بی تری تواند بود چون زروسیم ، و بی خشکی تواند بود چون آب ، و بی شیرینی تواند بود چون سرکه ، و بی ترشی تواند بود چون انگبین که این همه اجسام است و هر یکی علیحده می تواند بود ، بی آن 12 صفات اجسام دیگر . مضمی هذا ایضاً .

۱۵۶ - تمهید ششم : بدان ای دوست که هر گز جسم نتواند بود بی هیچ صفتی عارضی ، زیرا که محال بود که هر گز جسم در وجود آید بی حرکت و سکون . و این هر دو در اجسام عارض است ، و محال بود که در وجود آید بی لطافت و کثافت . و این همه از عوارض است . و هر یک از این تمهیدات را شرح از آن جدا دانه می نویسم ، تا تأمل در آن آسان تر بود چه اگر بهم در 15

۱ ای ... هر PI - SMK / بی SMK به PI ، 2 موجود نتواند SMK مضمی ... PI  
 چه صفات SMK به وصف PI ، 3 آن چیز PMKI - S و در صورت PMKI  
 4 وجود SK پس وجود PMKI / 7 مضمی PI ، 8 SK - M ، 9 SK - M ، 10  
 PI / مضمی PI بود SMK ، 11 مضمی PI بود SMK - S ، 12 مضمی PI بود SMK - M ، 13  
 10 - چون ... چون SPKI چنانکه ... چنانکه M ، 12 مضمی SPKI و M ، 13 مضمی  
 مضمی SMK ، مضمی PI / 11 دوست که هر گز SMK ، مضمی PI ، مضمی M  
 SPKI / 15 صفتی ... حرکت ، 16 SK - PMKI ، 17 SMK - PI ، 18 مضمی  
 وجود ... کثافت SMK بی لطافت و کثافت در وجود مضمی PI / 17 مضمی SMK مضمی  
 PI / 18 شرح از آن PI از آن SK ازین سبب M / چه SMK - PI ، K ...



بود فهم تو در آن مضطرب شود اما چون کسی بود که چیزی بتواند شنیدن، این مسأله را در يك سطر بتوان بیان کرد .

3 ۱۵۷ - تمهید هفتم : در لباب این مقدمات . بدان ای دوست که چون

جسم را وجود موقوف بود بر وجود اوصاف عارض ، و اوصاف عارض محال

الوجود بود بی چیزی که سبب وجود آن اوصاف بود ، پس اوصاف عارض را

6 وجود پس از وجود آن چیز بود و جسم را وجود پس از وجود آن اوصاف

بود . و هرچه وجودش پس از وجود چیزی بود ، این چیز لابد است که سابق

الوجود بود بر آن چیز ، پس آن چیز حادث بود بضرورت . و حال جسم

9 چنین است پس بضرورت جسم حادث بود . و چون حادث بود ، قدیم نبود .

و چون هیچ جسمی قدیم نبود ، هیچ قدیمی جسم نبود ، و صانع عالم لابد

قدیمست ، پس جسم نبود . و هذه كفاية .

12 ۱۵۸ - در این مسأله بیش ازین نتوان نوشت که مستحقّ این تطویل هم

نیست . اما بحکم آنکه تو عادت نکرده‌ئی در این شیوه بیشترك نوشتم که

لكلّ داخل دهشة . باید که در این نوشته پیوسته تأمل کنی تا ضرورت معلوم

15 شود که محال بود که هیچ جسم بود إلا که حادث بود . و این مسأله را هزار

گونه بیان توانم کردن . اما این ما حضروقتست ، و چنین دانم که کفایت

بود ، اما بتأمل مطالعه باید کرد و یقین بدان که معرفت خدای تعالی نه این

18 بود که معرفت از شنودن هرگز حاصل نشود . چه تحصیل معرفت خود راهی

دیگر است .

1 در آن SPI - MK / شود PMI گردد SK / 2 را SPI - M / 4 و اوصاف

عارض SPI - M / 4 - 5 محال ... پس اوصاف SK - PMI / 5 عارض SMK عارضی

PI / 7 است که SPI - M / 8 بود ... پس آن M بر آن چیز پس آن SPI بود

و آن چیز پس از آن K / 9 چنین PMI این PK / 10 جسمی SPI - M / K هیچ ... نبود

PI - M / K / 11 پس PMI لابد که SK / 12 بیش PMI

بیشتر SK / که PI چه SMK / 13 نیست SPI - M / K / بیشترك PMI روشن تر

SK / 14 در ... پیوسته M پیوسته درین باب SK درین نوشته PI / 15 را SPI - M /

16 توانم کردن SMK توان کرد PI / 18 از ... حاصل SPI - M آن شنودن هزار حاصلی

K / نشود PI نباید S نگردهد M بیاید K / چه SMK که PI / .



- ۱۵۹ - وابدایت آن راه طہارتست کہ بُسِنِي الدِّينُ عَلِي النِّظَافَةِ . وابدایت طہارت پاکی ظاہر است، وظاہر تن است وجامہ تن، وأخسِ دَرَجَاتِ طہارت اینست . وقومی از سالکان راه حقّ خود بدین طہارت ننگرند . واز غلط خالی نیند کہ این طہارت بآب حاصل شود . وحصول این طہارت بی حقیقت طہارت ، بہیچ کاری نیاید . واین معنی در قرآن چنین میگوید : « انما المشرکون نجسٌ » . ای دوست إنّ الله تعالى لا ينظر الى صورکم ولا الى اعمالکم 6 ولکن ينظر الى قلوبکم ونياتکم . چون دل نجس بود ، طہارت ظاہر بچکار آید . واین چنان بود کہ کسی تن جامہ پاکیزہ دارد، واز فرق تا بقدم بأنواع نجاسات آلودہ بود . ای دوست طہارت ظاہر مزیتی است در راه خدای 9 تعالی ، وطہارت دل رکنی است ، وچون رکن بخلل بود مزیت بچکار آید . واین چنان بود کہ کسی خواهد کہ خطّ آموزد . وآنکہ شب وروز در آن کند کہ کاغذ مہرہ زدہ طلب کند، وعمر در این بسر برد، وهرگز قلم بر کاغذ نهد ونداند کہ الف وبا چون نویسند . 12

- ۱۶۰ - دوم درجہ طہارت پاکی حواسّ است ، از آنچه قاطع راه خداست کہ « إنّ السَّمْعَ والبَصَرَ والفؤاد کلُّ اولئک کان عنه مسؤولاً » . 15
- سیوم درجہ در طہارت پاکی دماغ است ، از خیالات و اوہام ردی کہ مرد را از راه خدای تعالی باز دارد کہ اوہام وخیالات از جنود ابلیس اند .

2 وظاہر ... درجات PMI چون پاکی تن وجامہ و آخر درجات در SK - PI ...  
 - SMK / ننگرند PMI بنگویند SK / 1 نیند PMI بنسند SK بنسند PI بنسند  
 آید SK / 5 - 6 طہارت ... انشیرکون PI - SMK / 5 میگوید SM بنسند PI - K  
 5 - 6 التوبة 9 : 28 م / 7 ونياتکم M - SPKI / 9 است در PI در SK در M  
 12 کند SPKI کوشد S / مہرہ زدہ SK مرز PMI / 12 - 13 کہ ... چون SMK  
 - PI / 14 دوم درجہ SPKI درجہ اول در پاکی M / 15 PI - SMK  
 17 : 36 ك / 16 سوم درجہ SPKI درجہ دوم M / 17 مردرا PMKI مردم S / .



3 چہارم درجہ طہارت پاکی دل است از خواطر وقواطع در این راه دراز .  
و چون این طہارت دست داد ، روی در قبلہ باید آورد . و چون وقت احرام  
گرفتن آنگہ بود ، از ہمہ مخیّط بیرون آید .

۱۶۱ - جوانمردا ! ہر لباس کہ بر تو بود کہ شیطان دوختہ ، بیرون باید  
کرد ، اگر قصد کعبہ داری . « استجیبوا للہ ولرسولہ اذا دعاکم » . دعا شرط  
6 است ، کار اینست . اگر لبّیک اللہم لبّیک گویی در این حالت ، نامت در  
جریدہ است . انما استجیب « الذین یسمعون القول فیتبعون أحسنہ » . و نماز  
در این حال از مرد درست بود کہ مفتاح الصلاة الطہور ، و در بہشت در این  
9 حال بود کہ باز کنند کہ مفتاح الجنة الصلاة وقرۃ عینی الصلاة ، و « فصل لربک  
وانحر » ، الصلاة قربان کل تقیّ « لن ینال اللہ لحومہا ولا دماؤہا ولکن ینالہ  
التقویٰ منکم » . چون بتقوی رسیدی ، در نماز خود را قربان باید کرد کہ  
12 « فصل لربک وانحر » این بود کہ صل صلاة مودع ای مودع لنفسہ .

۱۶۲ - جوانمردا ! المصلی یناجی ربہ و تا تو باشی و نفس تو باشد ، راہ  
نیست بخدای تعالیٰ . اَبی اللہ ان یکون لصاحب النفس الیہ سبیلا . پس  
15 با نفس تو مناجات کی دست دہد ؟ و تا مناجات نبود نماز نیست . اکنون  
چون بناز رسی ، مناجات پدید آید . و چون خدمت بسیار کنی ، باشد کہ  
تورا معرفتی دست دہد . مصرع : چاکر چو قدیم گشت گستاخ شود .  
18 این معرفت بود ، باقی آنچه تو بچیزی آموزی ، آن از معرفت سخت دور است .  
عارفی باید تا داند کہ معرفت چیست ، من از معرفت نام دانم ، ترا خود نشناسم .

1 چہارم درجہ SPKI درجہ سوم M / دل SK - PMI / در SMK از PI / 2 و چون  
وقت M وقت SPKI / 3 آنگہ SK - PI / بود SMI بود کہ PK / 4 دوختہ PI  
دوخت M دوختہ باشد SK / 5 الانفال 8 : 24 م / 5 - 6 دعا ... انیست K شرط کار اینست  
M شرط کار است PI / 6 حالت PMI حال PK / 7 است SMK آنها نیست I ثبت کنند  
P / الزمر 39 : 18 / 7 - 19 انما ... نشنامم SK - PI / 9 بود SM - K / 9 - 10 الکوثر  
108 : 2 / ك / الحج 22 : 37 م / 11 رسیدی در نماز M K رسند S / 14 پس SK - M /  
15 - 17 و تا ... نماز نیست ... دہد مصرع M و چون ... دہد S - K / 18 آنچه M انکہ  
19 / SK - M / .



- ۱۶۳ -- ای دوست ! قومی از فلاسفہ و متکلمان خود را عارف خوانند  
 « ذلك مبلغهم من العلم » پندارند کہ از راه ہذیان کسی بمعرفت رسد ، حاشا  
 و کلاً ! ای دوست مارا با این چه کار ! اما ہم اولیتر آنست کہ بیان کردہ  
 3) شود تا در غلط نمائی . ہوا پرستانرا کجا رسد کہ حدیث مردانِ راہِ خدای  
 کنند ! آن کس کہ هنوز از خلق خدای ترسد و از خدای نترسد ، آنکس  
 4) بنزدیک اہل طریقت کافر است ، و هنوز بمقام مشرکان نرسیدہ است .  
 چگونه شاید کہ از اہل معرفت سخن گوید ! جوانمردا ! ہفت آسمان و زمین  
 در قبضۂ عارف کم بود . اگر انا الحق زند ، معذورش دار . گویی فلاسفہ را  
 5) این معنی بر خاطر گذرد . نمی توانم چیزی نبشتن ، و نمیدانم کہ چه بنویسم !  
 خدای تعالی عاقبتی محمود دہاد .

- ۱۶۴ -- ای دوست نصیحتی بشنو کہ بر ہر حال کہ باشی نو مید مگردد .  
 « لا تياسوا من روح الله انه لا يياس من روح الله إلا القوم الكافرون » . و بہر  
 12) کال کہ رمی از قطاع الطریق بر حذر باش کہ « فلا یأمن مکر الله إلا القوم  
 الخاسرون » . ای دوست ! چندان کہ خواہی جباری و قہاری هست .  
 و چندانکہ نتوانی دانستن ، کرم و رحمت هست . و در ہر مقام کہ باشی داد آن  
 15) مقام از خود میدہ ، و حالی در این مقام کہ هستی چندانکہ توانی خیر میکن  
 با مسلمانان ، و از دود دل بیچارگان و درماندگان بر حذر باش . و چندانکہ  
 18) توانی معصیت کم کن ، و اگر ہزار کبیرہ در روزی بکنی ، و یک صغیرہ دست

1 - 18 ای . . . دست SK - M / 2 النجم 53 : 30 ك / ہذیان M / زہد مگر K  
 3 اولیتر M / اولی SK / 4 راہ M - SK / 5 هنوز M - SK / 6 بنزدیک SK / 7 است M / 8 عارف کم بود SK / 9 خود کہ بپند M / 10 گویہ M  
 11 مگردد M / 12 یوسف SK / 13 قطاع . . . باش M / 14 اعراف 7 : 9 ك / 15 دانستن M / 16 - 17 چندانکہ . . . مسلمانان M / 18 حذر میکن SK



3 بتوانی داشتن بدار ، ونباید که شیطان ترا در این مغلطه افکند . واگر به پُری آسمان وزمین کبایر داری رحمت او بیشتر از آن است . واگر به پُری آسمان وزمین طاعت داری ، در جنب عدل او ذره یی مشناس .

- ۱۶۵ - وهر روز از مال خود چیزی جدا کن واز بهر خدای تعالی بده  
ومی دان که از بهر خداست وچندان که خواهی جدا کن . وبران مواظبت  
6 نمای ، وچنان پندار که هرگز این طاعت نکرده ای ، و بکس مده که بضرورت  
چیزی خواستی دادن . وعلی الحقیقة دانم که دشوار بتوانی دانستن که مصرف  
آن صدقت کیست . وبدانی که چون در روزی هزار دینار کم یا بیش خرج کنی  
9 از چه مایه است که بخدای میتوانی دادن لا بل بخود میتوانی دادن . وزنهار  
زنهار ! چون روزی دو وده بدهی ، نباید که دست از آن بداری که آفت آن  
ندانی ! تو چنان دان که فایده آن هم ندانی . اگر يك روز این وظیفه فراموش  
12 کنی ، روزی دیگر خودرا بران عقوبت کن ، وچیزی که در طبع تو بدان  
بخیلی باشد از خود جدا کن . واگر فراموش نکنی لیکن سببی بی تو براه آید  
که بدان کار نرسی ، هم این کار کن خودرا مواخذت کنی ، واین عظیم عظیم  
15 کاریست ، ارجو که این توفیق بیابی . واگر در اول روز جدا کنی وروز  
باخر آید ، وهنوز پیش تو باشد شاید ، مادام که تورا در امساک آن چیز غرض  
نباشد . واز این نصیحت بر خطری تادانی فایده این کار عظیم خواهد بود .
- 18 - ۱۶۶ - واول شب که میان ما ملاقات بود ، ترا نصیحت کردم ووردی

1 - 18 بتوانی . . . ووردی P I - S M K / 1 داشتن M داشت S K / ونباید S K که  
نباید M / مغلطه افکند S K مغالطه زند M / 2 بیشتر S K فراخ تر M / است S K دان M /  
5 ومی . . . کن S K - M / 6 پندار M انکار S K / مده M بده S K / 7 خواستی دادن  
M دادن نبود S K / 9 ازچه S K ز آنچه M / زنهار S K - M / 10 نباید M - S K / آفت  
S M - K / 11 دان S M - K / 12 کنی S K کنی با M / روزی S K روز M / 13 بخیلی  
S K بخلی M / اگر M اگرچه S K / سببی . . . براه S K شی بر تو بر M / 14 نرسی S K  
نرسی که خیر کنی M / عظیم S M - K / 16 باشد M بود S K / ما دام M - S K / چیز M -  
S K / 18 کردم M کرده ام S K /



- نهادم ، نمدانم که بدان ورد مواظبت می نمایی یانه ! واگر چنانچه مواظبت نموده ای غالب ظن آنست که از تو هیچ نیاید . تا دانی مرا از این کار اعلام کند که دیر گاه است تا میخوام که معلوم کنم ، فراموش میشد . وهان هان ! تا آن 3 صدقه را که معین کند بکاری از کارهای دنیوی صرف نکنند . واگر هر روز متفاوت بود زیان ندارد اگر باز معین کند . مثلاً این خاصیت باشد دراو .
- اما نشاید علی الدوام که مختصر بود ، و میخواستم که این نصیحت یاری علمی بود که ترا فرا آن آوردی . واگر يك سال بر آن مواظبت نمایی بدانی ؛ واگر ندانی ، منت باز نمایم ان أنسیء فی آجالنا . از تأثیر این مکتوبات پیوسته خبر میکند ، و نموده بود که اکنون می بدانم که این مکتوبات نخستین ، اگر چه بفهم نمی رسید در آن روزگار . اگر اکنون در آن مطالعت کنم ، سرد دارد . و این سخن را یکبار دیگر روشن ترک بنویسد ، تا مقصود ازین بدانم که چیست تا تدارك کرده اند . والسلام .

۱۲

1 - 12 نهادم . . . والسلام SK - M / PI - نهادم M نهادم SK - نهادم SK - نهادم  
 می نمایی SK نموده بی M / چنانچه M - SK / مواظبت نموده K نموده M / مواظبت  
 SK - M / نادانی M - SK / 4 از کارهای M - SK / نکند SK - M / 5 از این SK  
 اگر يك ثان M / 7 فرا آن M بدان SK / اوری و M اوری SK / بران M - SK  
 8-7 بدانی . . . بدانی M تا بدانی SK / 8 تأثیر این MK تأثیرات S / مکتوبات SK  
 مکتوب ، M / 9 می بدانم SK نمدانم M / نخستین M اول SK / 10 رسیدم SK رسیدم M  
 در آن مطالعت SK مطالعت M / 11 در SK - M / 12 تا تدارك کرده اند . والسلام SK - M / SK



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۶۷ - برادر اعز ترا سعادت ابدی نصیب باد. سه چهار مکتوب در شرح
- 3 الله اکبر نوشتم و هنوز کلمه اول تمام نکرده ام . و این قدر ضرورت است  
تکاپوی همه عالم و عالمیان از انبیا و اولیا علیهم السلام ، آنست که از کلمه الله  
اکبر چیزی بدانند ، و بیش ازین خود هیچکس را مطلوبی نیست . اما این قدر  
6 در بدایت عموم را ببايد دانست ، تا سلوکی توانند کرد . پس چون سلوک کنند ،  
هر کسی را نصیبی نهاده اند از معرفت این کلمه . و تخم سعادت خصوصی آنست  
تا دانی « و أن لیس للانسان إلا ما سعی » . و از ثمره این تخم خواهد خورد  
9 هر کسی ، « و أن سعیہ سوف یری » . و در هر لحظه آن سعادت در تضاعف  
بود الی ابد الابدین « ثم نُجزیه الجزاء الاوفی » . این بود « أجرأ غیر ممنون »  
و « عطاء غیر مجذوذ » . و این قدر بضرورتی هنوز ترا میباید دانست که در  
12 وجود قدیم یکی بیش نیست و نبود ، چه تو میگویی مرا ببهان بهتر بطبع میرسد ،  
و چون بدانستی که یکی بیش نیست « فإلهکم إله واحد » بدانی که چبود .  
و چون بدانستی که یکی بیش نتواند بودن « قُل هو الله أحد » . بدانی  
15 چیست .

1 بسم ... الرحيم M المکتوب الرابع عشر K ومن کتبه رضی الله عنه الرسالة الرابعة عشرة  
بسم ... الرحيم S / 2 در شرح S M از شرح تفسیر K / 3 نکرده ام S K نکردم M / 4  
تکاپوی همه S K تا بدانی که جمله M / آنست S K در آتند M / 6 توانند ... کنند S K  
بتوانند کرد چه M / 8 النجم 53 : 40 ك / واز S K این بود واز M / خورد S K خوردن M /  
9 النجم 53 : 40 ك / 10 ابد الابدین K الابد M / النجم 53 : 41 ك / القلم 68 : 3 ك / 11 هود  
11 : 108 ك / این قدر S K - M / هنوز S K - M / نیست و S K - M / تو میگویی مرا  
M گوئی ترا S K / 13 الحج 22 : 34 م / 14 التوحيد 112 : 1 ك /



- ۱۶۸ - جو انفراداً! میان واحد و أحد فرقی عظیم است؛ واحد یکی بود ولیکن احد یگانہ بود. آفتاب یکی است ولیکن یگانہ نیست. و تو هم يك آدمی از راه عدد، ولیکن چون تو بسیارند. و آفتاب یکی است بعدد 3 ولیکن اورا ثانی نیست. ولیکن ممکن است کہ چون او ہزار ہزار باشد، چون امکان آن نیز برخیزد کہ اورا ثانی بود، احدیت آنجا بود. جو انفراداً!
- 6 تو از راه عدد یکی توانی بودن، چہ تورا اگر از راه اجزاء تو ببینند کثیر باشی نہ واحد، زیرا کہ چشم تو دیگر است و گوش تو و دست تو و زبان تو دیگر و تو دیگر، و تو با این اجزاء متکثری. و آفتاب اگر چہ متشابه الاجزاء است، ہم متکثر است با اجزاء خود. پس از راه قسمت اجزاء خود کثیر است، 9 اگر چہ از راه جملہ اجزاء خود یکی است.

- ۱۶۹ - و همچنین تکثری دیگر بود معنوی، از راه تکثر اوصاف متغایر چنانکہ یکی علم فقہ و علم کلام و علم نحو و علم نجوم داند. پس او از راه 12 اوصاف متکثر بود. زیرا کہ چون گویند: او فقیہ است و متکلم است و نحوی است و منجم است، این چہار صفت باشد کہ جای دیگر نبود؛ ولیکن سہ صفت بود از این جملہ، و باشد کہ دو صفت بود و باشد کہ يك صفت بود. و قواء 15 ہر کلی با اجزاء خود بود، چنانکہ قوام آدمی بسروتن بود. اگر سر جدا کنند از تن، اسم آدمی بر خیزد، نہ بر سر افتد و نہ بر تن. و اگر بینی و چشم از سر جدا

2 / S K - M / 4 باشد M بود S K / 5 امکان آن نیز M از M S K / S K / ثانی نتواند M / 6 چہ تورا اگر M و اگر ترا S K / S K - M / 7 نہ واحد M - S K / 8 و تو دیگر M - S K / 9 است S M بود K / M / S K / کثیر M کثرت S K / 10 از راه جملہ M راه S K / 11 همچنین M M S K / دیگر M / S K / 12 علم ... داند M فقہ داند و کلام داند و نجوم داند S K / 13 - 14 / M - S K / 14 باشد S - M K / 15 دو صفت ... صفت بود M / S K / 16 کلی M یکی S K / آدمی M شخص آدمی S K / 17 بر خیزد M - S K /



کنند اسم سر بدان اجزا نیفتد . و اگر آفتاب را در وهم بچهار قسمت بنهند ،  
 اسم آفتاب بران چهار اجزا نتوان نهاد . و اینجا بدانکه قوام هر کل که مرکب  
 3 بود از اجزای جسمانی یا اجزای معنوی ، لا بد بود که قوام آن کل بدان  
 اجزاء بود ؛ و وجود اجزا مستغنی بود از وجود کل . اما وجود کل محتاج بود  
 بوجود اجزا ، زیرا که تا وجود اجزا نبود ، محال بود که کل را وجود بود . نه  
 6 بینی که تا وجود چشم و گوش و بینی و دهن و زبان نبود ، محال بود که سر تواند  
 بود . اما گوش و چشم را وجود تواند بود بی آنکه سر موجود بود . و اینجا  
 جرم گوش میخواهم که از سر جدا کنند نه شنوائی تا دانی .

9) ۱۷۰ - و چون معنی واحدا بدانستی ، اکنون بدانکه قدیم یکی بیش  
 نتواند بود . و این مسأله پاره غموضی دارد . و العلم يؤخذ من أفواه الرجال .  
 و غالب آنست که از نوشته فهم نکنی ؛ اما من بنویسم که اگر فهم افتاد  
 12 مبارك ، و اگر نه ، لا بد ببايد خواندن تا معلوم گردد . و از آن دو مسأله  
 سابق این غامض تراست ، أعنی اثبات قدیم و نفی جسمیت از قدیم . و من بقدر  
 وسع تقریر کنم نزدیک تر بفهم تو . و من الله التوفیق والعصمة من الزلل .

15) ۱۷۱ - بدان ای دوست عزیز ، أعزنا الله وإياك بسلوك الطريق المستقیم که  
 محال بود علی الاطلاق که دو موجود بود متغایر که این نه آن بود و آن نه این بود .  
 و آنکاه هر دو قدیم باشند . زیرا که اثبیت بتغایر و اختلاف اوصاف صورت بندد ؛

1 در وهم M - SK / 2 چهار M - SK / نتوان نهاد M نیفتد SK / 3 یا M و SK /  
 5 - 7 که کل . . . محال SK - M / 6 و بینی SK - M / دهن و زبان M و دیگر اجزا K /  
 تواند M - SK / 7 اما . . . موجود بود SK - M / 8 که . . . کنند M - SK / 9 چون SK  
 - M / را SK - M / 10 غموضی SK غموضی M / 11 من SK - M / که SK - M /  
 12 و اگر نه M والا SK / دو M دوسه SK / 13 سابق M - SK / 14 کم . . . تر SK این  
 معلوم کم M / و من الله M انشاء الله وحده وبالله SK / 15 الطريق M الصراط SK / 17 باشد  
 M بود SK / اثبیت M تثبیت SK / اختلاف SK - M / .



- و اختلاف در دو قدیم بذاتیات قدیم صورت نبندد . پس بعوارض بود .  
 و اوصاف عارض در قدیم محال بود که آنرا اسبابی خارج از ذات قدیم باید ،  
 و هر چه بدین صفت بود ، حادث بود نه قدیم . و اینجا چهارم علم بتفصیل بیاید 3  
 دانست ، تا این جمله که نوشتم ترا در طبع افتد . يك علم آنست که در دوی  
 اختلاف صفات ضرورت بیاید . دوم علم : آنست که اختلاف اوصاف یا  
 بذاتیات بود یا بعوارض . سوم علم آنست که اختلاف بصفات ذاتی نبود میان  
 دو قدیم . چهارم علم آنست که اختلاف باوصاف عارض هم محال بود که بود  
 در قدیم . و این چهار اصل است ، و هر یکی را بیان علی حده بکنم تا بفهم  
 مبتدیان نزدیک شود . 9

- ۱۷۲ - اصل اول: در بیان آنکه اختلاف اوصاف میان دو چیز ضرورتست .  
 بدان ای دوست عزیز ! سلك الله بك سبیل الحق که هرگز دو چیز نتواند  
 بود ، خواه حادث و خواه قدیم ، إلا که ضرورت بود که یکی را صفتی بود که  
 آن دیگری را آن صفت نبود . چه اگر در همه اوصاف مشترك باشند ، خود اسم  
 دو بر خیزد ، و لفظ فارغ بلا معنی بماند . اکنون اختلاف میان آدمی و اسب خود  
 ظاهر است . و اختلاف میان دو آدمی هم ضرورتست ، اما در لون و اما در طول  
 و اما در عرض و اما در مکان و اما در زمان . و اگر نیز هیچ صفتی مختلف نبود  
 که یکی را بود و یکی را نبود ، پس هر دو یکی بودند . و اگر این روا

۱ بذاتیات M K بر اثبات S / 3 و هر S K چه هر M / بیاید M میباید S K / ۴  
 M یکی S K / دوی S K اثنبیت M / 5 - 7 علم M - S K / 5 - 6 و بیاید S M / ۵  
 که اثبات کند K / 6 بصفات M صفات S K / ذاتی M ذات S K / 7 که بیاید M - S K  
 8 چهار اصل M اصلی S K / 9 شود S M باشد K / 10 میان K M در میان S / 11 بیاید M  
 طریق S K / 12 را M این S K / 12 - 13 که آن ... نبود S M / یکی را نبود K / 13 چه  
 M که S K / اوصاف M - S K / 14 بماند M نماید S K / آدمی و اسب S K است و هر M /  
 15 خود S K - M / 16 نیز S M - K / صفت مختلف M صفت S K / 17 هر دو S M - K .



3 بودی کہ بی اختلاف صفت دویی موجود بودی ، پس روا بودی کہ کسی اشارت بیک آدمی کردی وگفتی کہ این مشار الیہ دواست . أمّا میان این دو آدمی البتہ هیچ اختلاف نیست در هیچ صفت ، نہ در لون ونہ در شکل ونہ در مکان ونہ در زمان ونہ در غیر آن . واین محالست .

۱۷۳ - ونیک اندیشہ کن ! چون دو چیز بود ، ما گوئیم در یکی : هذا ودر یکی : ذاك . پس گوئیم : هذا عين ذاك أو غير ذاك . اگر گوید : عين ذاك پس دو نبود کہ یکی بود ؛ و اگر گوید : غير ذاك ، اینجا گوئیم : هذا ذاك ، در این یکی نتوانیم گفتن بل باید گفتن : هذا هذا ، ودر آن یکی نتوانیم گفتن : ذاك هذا بل باید گفتن کہ ذاك ذاك . و اگر اختلاف نیست ، پس چرا هذا برین می افتد ، و بر آن دیگر نمی افتد ؛ و ذاك بر آن می افتد ، و برین دیگر نمی افتد ؟ و این تأملی خواهد کہ شیطان اینجا هر ساعت پیش پای دیگر مینهد . و بیشتر عالمیان اینجا آفتادہ شیطانند . و کم کسی بود کہ اورا شیطان زیر پای نکیرد . و هر گاہ کہ کسی را در دار دنیا ، شیطان در زیر پای گیرد ، لا بد بود کہ فردا در عرصات گوید : « ربنا أرنا اللذين أضلانا من الجن والانس ، نجعلها تحت اقدامنا ، ليكونا من الاسفلين » . و غالب آنست کہ این از خواندن نتوانی دانستن .

۱۷۴ - أصل دوم . در اینکه اختلاف صفات یا بذاتیات باشد یا بعوارض . بدانکہ چون موصوف را صفتی بود ، اگر وجود موصوف صورت نپذیرد بی

1 کہ ... روا بودی / K - S M کسی / K - S M کہ 2 / K - S M کہ 3 البتہ / S K - M / 5 هذا S K کہ هذا / M / 6 ذاك S K گوئیم کہ ذاك / M / 6 - 7 دو نبود کہ یکی / K - S M / 7 - 8 ذاك در ... هذا هذا M در یکی توانیم گفت / S K / 9 بل M بلکه / S K / 10 نمی افتد M K نہ / S / و ذاك ... نمی افتد / M - S K / 11 اینجا / M - S K / 12 اورا شیطان S K شیطانرا / M / نگیرد S K آورد / M / 13 و هر ... را S K و هر کہ / M / در زیر S K را زیر / M / گیرد S K خود نیاورد / M / 14 - 15 فصلت 41 : 29 / ك / 15 و غالب S M و این عالم / K / 15 - 16 این ... نتوانی M ازین خواندن بتوانی / S K / 17 یا ... بعوارض M یا ذاتی یا عارضی بود / S K / 18 نپذیرد K نبندد / S M / .



- وجود آن صفت ، ما آن صفت را ذاتی گوئیم ؛ و اگر وجود موصوف صورت بپذیرد بی وجود آن صفت ، ما آن صفت را عارض گوئیم ، و در این اصطلاح مقومات صفات و لوازم صفات همه ذاتی میخوانیم ، تا غلطی بر کسی راه نهد .  
3 و در این باب خود نبشته‌ام پیش ازین .

- ۱۷۵ - اصل سوم : در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف ذاتی نبود. ای دوست چون معنی اوصاف ذاتی بدانستی ، ترا آسان بود که بدانی که 6 روا نبود که دو قدیم بود ؛ و در یکی صفتی ذاتی بود ، و در دیگر نبود ؛ زیرا که وجود موصوف محال بود بی وجود صفت ذاتی ، و چون این صفت ذاتی است ، وجود آن يك قدیم بی این صفت چون صورت توان بست ؟ و استحالت این خود 9 ظاهر است بغایت .

- ۱۷۶ - اصل چهارم : در بیان آنکه باوصاف عارض ، اختلاف میان دو قدیم هم نتواند بودن . بدانکه اوصاف عارض در قدیم خود محال بود ، 12 زیرا که اوصاف عارض در موصوفات خود ممکن الوجود باشند. و هر چه ممکن الوجود است ، وجود او را سببی باید . و سبب در حقیقت ذات موصوف نتواند بود ، زیرا که مقتضی آن صفت ذات موصوف بودی ، پس آن صفت ذاتی 15 بودی نه عارض ، بل هر صفت که عارض آمد مر موصوفات را سببی خارج باید از ذات موصوف . نه بینی که سمرت و بیاض در آدمی نه مقتضای ذات آدمی است ، چه اگر مقتضی ذات آدمی بودی ، همه آدمی را سمرت بودی . 18

1 و 2 گوئیم S K خوانیم / M / بپذیرد K ببندد S M / صفت را عارض M را عارض S K /  
3 همه ذاتی M هم ذات S K / 6 - 7 باوصاف ... قدیم S M - K / 7 زیرا M - S K / و توان  
S M - K / 11 - 16 عارض M عارضی S K / 12 بود M است S K / 13 خود M - S K /  
باشند M است S K / 14 است S K - M / 15 زیرا که مقتضی آن M که آنگاه مقتضی S K /  
ذات صفت ... S K - M / 18 آدمی S K آدمیت M / را سمرت S K سمر بودنی  
وابیض M / .



و چون ذات آدمی 'سمرت و بیاض اقتضا نکند ، این لونها را مقتضی دیگر می باید . و در قدیم چون صفات عارض بود مقتضی آن صفات نه ذات قدیم بود .  
 3 پس سببی خارج باید که مقتضی آن صفت بود در ذات قدیم . آنگاه قدیم محتاج بود بگیری ، و آن محال بود . چه قدیم باید بخود ایستاده بود ، و او را هیچ غیری حاجت نبود . چه اگر او را بگیری حاجت افتد ، پس وجودش در وجود او بسته باشد . و هر چه وجودش در وجود چیزی بسته باشد ، این چیز پس از آن توان بود . و هر چه پس از چیزی دیگر بود حادث بود نه قدیم .

۱۷۷ - و چون این چهار علم محقق شود ، بدانی که قدیم جز یکی صورت  
 9 نبندد ؛ زیرا که دوی را از اختلاف اوصاف استغنا نیست . و اختلاف یا بصفات ذاتی بود یا بصفات عارضی ، و این هر دو محالست ، پس محال بود که دو قدیم باشد . اگر فهم نکنی ای دوست ، آن از قلّت ممارست دان ؛ زیرا که عادت نکرده بی که جز مطنونات و مستحسنات و مشهورات دانی و شنوی ، و طبیعت  
 12 زبون شده است . چنانکه معده هر کسی را عادت شده باشد که جز گوشت مرغ هضم نتواند کرد . و چون گوشت گاو خورد ، این کس معده او بار آن نکشد ،  
 15 چه عادت ندارد بهضم طعام غلیظ . و تو خوی فرا کرده ای که هرگز چیزی نیاموزی ، إلا چیزی که زود ادراک کنی . و بار تأمل و تروی نتوانی کشیدن . و چون چیزی گویند که تأمل بسیار خواهد ، يك ساعت تأمل کنی پس طبیعت  
 18 ملول گردد ، و از آن اعراض کنی . و اگر خواهی که چیزی بدانی که در عالم

1 لونها SK سمرت و بیاض M / 3 خارج SM حادث K / ذات SK - M / آنگاه قدیم  
 M آنکه SK / 4 چه M زیرا که SK / 5 حاجت ... حاجت M محتاج ... احتیاجی SK /  
 6 او M آن غیر SK / باشد M بود SK / 11 ای دوست SK - M / زیرا M - SK /  
 12 دانی و SK - M / هر کسی SK - M / شده باشد SK بود M / 14 کرد M کردن  
 SK / کس M - SK / 15 فرا M و SK / 17 يك ... پس SK - M / .



کسی نداند الا تنی چند ، رنجگی بر خود باید نهادن . ولن یغلب عسر یسرین .  
این کار یک ساعت راست ، و راحت صد هزار ساله . چرا از این بیاید گریخت؟  
و با این همه میدان که این علم هنوز بوجاد کودکان است ، و راه بردان  
خود راه دیگرست . اگر رغبت کنی بدایت آن جان باختن است ، و اگر  
نکنی از باغ امیر گو خلالی کم باش .

۱۷۸ - ای دوست ! تو عاشق خودی ، و بازرگانی به بد دلی نتوان کرد .  
چون دخترکان در عالم عادت پرستان مقام کردن دیگر است ، و پای همت را  
بر عادت و عادت پرستی زدن دیگر . لا بأس إمتا هلك وإمتا ملك . رباعی :

ومن لم یزل یرمی به الدهر غربه      وبعد فجاج الارض أبعد أبعدا  
یُصب نشباً او یرمه الدهر بالتي      یصیب کرام الناس مثنی و موحددا

جو انمردا ! انکه از خود ترسد و از مخالفت عالمیان ترسد ، از و خود هیچ  
نیاید ، تا دانی مرد آنست که با خود گوید . رباعی :

12  
اعص العواذل وارم اللیل عن غرض      بذی نشب یقاسی لینه خبیبا  
کیا تصادف مالا او یقال فتی      لا فی الی تشعب الفتیان فانشعبا

15  
اگر مردی داری تا عجایب بینی ، و اگر نه چون نگاه کنی . همراهان تو  
به بالا ساغون رسیده باشند ، تو ایشان را کجا یابی و کی بینی ؟ « وقالوا مالک  
لا نری رجلاً کنا نعدم من الاشرار . اتخذناهم سخریاً أم زاغت عنهم الابصار .  
والسلام .

15

1 الاتنی چند M - S K / لن M ان S K / عسر M عشرين S K / 2 هـ - S M - K  
3 هنوز M - S K / وراه مردان M نه راه مردان که مردانرا S K / 4 مری S M - K  
6 کرد . در حاشیه S تاجر ترسنده طبع شیشه جان در طلب فی سود دارد فی زین / B ردعی  
MK - S / 9 غربه M K غرفة S / 10 نشبا M نشبا S K / 11 خود هیچ S K هیچ M /  
12 رباعی M K - S / 13 بذی نشب K / بذی سبب M ندی مثب S / بیلا ساغون S بیلا  
ساغون S M K فانشعبا وانشعبا S / 16 17 ص 38 : 62 ك / 18 والسلام S . الحمد لله رب  
العالمین M - K .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۷۹ - خدای تعالی برادر اعزرا در ضمان سعادت و سلامت بدارد . پنج
- 3 مکتوب در شرح الله اکبر نوشتم . و در مکتوبها جمله علوم نبشتم . انشاء الله
- که بروزگار بحقایق آن رمی . و حالی معلوم شد که قدیم ضروری میباشد که
- بود . و یکی میباشد که بود ، و دو قدیم محالست . و آن یکی بهیچ حال جسم
- 6 نمی تواند بود . و چون این علم معلوم شد ، بدانکه هر موجودی که می بینی ،
- از آسمانها و ستاره ها و ماه و آفتاب و عناصر و مرکبات ، جمله از معادن و نبات
- و حیوان همه حادث اند ؛ زیرا که همه اجسام اند . و ایمان بغیب درست دار که
- 9 چندین هزار هزار عالم هست که تو یکی نمی دانی و نمی بینی . و آن همه عالمها
- آفریده است ، و خلق را عجب آید که گویند : هژدم هزار عالم است ، و پندارند
- که این سخن مجاز است . لعمری مجاز است ، زیرا که چون صد هزار هزار عالم
- 12 بیش آفریده است ، و اَخْسَ آن عالمها ظاهراً و باطناً این عالم اجسام است ،
- و آنگاه ما گوئیم هژده هزار عالم آفریده است ، لا بد این سخن قاصر بود از
- آنکه آفریده است . و در حد کل عالم ، هژده هزار گفتن مجاز است نه حقیقت .
- 15 ۱۸۰ - و همانا که برادر اعزرا اعزه الله برضاه ، فرا خاطر آید که چون

۱ بسم ... الرحيم M المکتوب الخامس عشر K ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة  
عشرة بسم ... الرحيم S / 2 تعالی M عز وجل S K / 5 میباشد M میباشد S K / یکی S K -  
6 / M نمی تواند بود M نتواند بودن S K / علم M - S K / که می بینی M - S K / 8 حادث  
اند S K حادث است M و تو یکی M یکی از آن S K / 10 - 13 و خلق ... است S M - K /  
14 حد کل عالم M کل عالم K کل S / 15 فرا M به S K / .

\*\*\* نامه پانزدهم . S 15 . M 24 . K 15 .\*\*\*



- عوامل بدین وجه بسیار است و این عالم اجسام اخس آن همه عوالم است؛ چه معنی راست که در قرآن ذکر آن عوالم نیست، و ذکر آسمان و زمین هزار جای باز گوید! بدان ای دوست! که قرآن بر دو چیز مشتمل است. یکی آنکه 3  
 خلق را بکار میآید در سلوك. و این يك قسم را بیان مفصل است در قرآن. و این يك قسم مشتمل است بر ذکر صفات و ذات و افعال، و کیفیت سلوك و علامت وصول و احوال رسیدگان بخدمت تعالی، و احوال و اماندگان از خدای 6  
 تعالی، و شرح ضابطی کلی که نظام دنیا بدان تواند بود، و مجادله کافران و محاجه مبطلان تا تمام از اهل کتاب، چون جهودان و ترسایان و گبران. و علی بن ابی طالب - کرّم الله وجهه - چنین گوید: که گبران را کتابی بوده است در 9  
 قدیم. و کل آیات قرآن تفصیل این احوال است. ولیکن در قرآن بیش از تنبیهی نیست. این يك قسم را از قرآن، آیات مفصلات خوانند که «قد فصلنا الآيات لقوم يتذكرون». 12

- ۱۸۱ - و يك قسم دیگر هست در قرآن که خلق را حالی بکار نمی آید. چه این احوال نه گفتنی است و نه شنودنی و نه دیدنی. و این قسم را بیان کردن تطویلی بی فایده بود. و اما آیات مفصلات که ولقد فصلنا لهم القول همه 15  
 در این قسم است. اکنون میشنو تا من این انواع را در قرآن با تو نمایم. جایی میگوید: «فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون»، در «وما لا تبصرون» همه در آید، اگر صد هزار عالم بود و اگر بیش. و جایی دیگر گوید: ۱۸

1 وجه M - SK / عالم M - SK / 2 راست M - SK / 2 - 3 هر . . گوید M چندین  
 جای مکرر کرده است K چندین گفته است S / 5 يك M - SK / 6 و اماندگان M  
 بازماندگان SK / 8 علي SM امیر المؤمنین علي K / 11 - 12 الانعام 6 : 186 ك / 13 هست SK  
 - M / 16 انواع SK نوع M / 17 الحاقة 69 : 38 ك / .



- «وننشئکم فیما لا تعلمون» در این آیت هراحوال که خواهد بود در آید. وعواقب آدمیان همه در این آیت مندرج است. جایی دیگر میگوید: « سبحان الذی خلق الأزواج کلّها مما تُنبت الأرض ومن أنفسهم ومما لا يعلمون ». در این که « ومما لا يعلمون » هرچه آفریده است همه در آید. جایی دیگر گوید: « والحیل والبغال والحمیر لتركبوها وزینةً ویخلق ما لا تعلمون » در « ویخلق ما لا تعلمون » همه عوالم در آید. جایی دیگر میگوید: « جمعسق » « المص » « طسم » « الر » « ق » « ن » تو چه دانی که این چیست؟ بجلال وقدر خدای که روزگاری بر من گذر کرده است که اگر نه این حروف مقطع یافتمی در قرآن، مرا هیچ ایمان نبودى بقرآن « إن فی ذلك لذریرة لمن كان له قلب » ای عقل. بیت:

گردل نبدی مرا نبودى ز تو یاد دل دولت ما بُد آفرین بر دل باد

- 12 ۱۸۲ - جوانمردا! این حروف چه دانی؟ آنکه لا یتناهی کلام ازل از جمال بی همال این حروف بی معنی آمد، بنزدیک عموم که « لو كان البحر مداداً لكلمات ربی، لنتفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربی، ولو جئنا بمثله مدداً، توگوئی بیاره‌ای حبر یا مداد، همه قرآن بتوان نوشت، پس این چیست که « ولو أن ما فی الارض من شجرة أقلامٌ والبحر يمده من بعده سبعة أبحر، ما نفدت كلمات الله ». همه چنین دانسته از اینست که هیچ ندانسته بی.

- 18 ای دوست! آنچه بدریاها نتوان نوشت، همه در طی عز این حروف آمده است. آه اگر نه این حروف بودی در قرآن، با محمد «المص» تو نوش کن،

1 الواقعة 56 : 61 ك / آید. و K ابد الآباد از SM / 2 - 4 دیگر M - SK /  
 2 - 3 يس 26 : 26 ك / 3 - 4 در ... يعلمون SK - M / 4 هم SM - K / 5 النحل  
 16 : 8 ك / 7 « ن » SK - M / 9 ق 50 : 37 ك / عقل SM - K / بیت SM - K /  
 11 از ... ازل M آنکه ... را SK - M / 12 بی همال SM - K / بی معنی SM - K /  
 12 - 13 الكهف 18 : 109 ك / 14 قرآن SM - K / 15 - 16 لقمان 31 : 27 م / 18 است  
 SM - K / آه M - K .



و دیگران چون حلقه بر در میباشند « کتابٌ أنزل إليك ». جو انمردا ! آنچه با عموم است دیگر است که « واوحیَ اِلیّ هذا القرآن لانذرکم به ومن بَلَغَ ». و آنچه از بهر محمد است دیگر است « کتابٌ أنزل اِلیک » « قد علم کلُّ اُناس مشربهم ». « إنَّ هذا القرآن مائدة الله . مصطفی گوید : که چون خوان نهادیم « کلاوا و اشربوا من رزق الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین » .

- ۱۸۳ - جو انمردا ! متعرض رزق دیگران بودن غصب بود و سرقت. و « لا تعثوا فی الارض مفسدین » آنچه ترا نیست از آن دور باش . یا محمد ترا نوش باد « کتابٌ أنزل اِلیک ». بار خدایا من تنها نخورم . شرُّ الناس من اکل وحده و منع رفته . اگر در نبوت شرکت نیست ، مبارک باد . هر چه باقیست در میان نهادیم که سلام علينا و علی عباد الله الصالحین یا محمد « و انک اعلی خلق عظیم » مصرع : هر چه خواهی آن کنم فرمان همه فرمان تست . آنچه تورا نمودیم همرا و انما یم « فستبصر و تبصرون » . پنداری که تو قرآن خوانی ؟ یا دانی ؟ هیات ! یا محمد همرا در میان توان نهاد اِلا نبوت . اکنون صد « المص » که خصوص مشرب تو است ، تو تنها نوش کن که « و لسوف یعطیک ربک فترضی » . « عسی ان یمعک ربک مقاماً محموداً » . چون « ص » سر اسر نوش کردی « الم » بی « ص » در میان نه با برادران ، تا ما نیز توقیعش بر کنیم چون تو طغرا بر کشیدی ، و گوئیم « الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب » یا محمد ! چون « المص » بود « کتابٌ أنزل اِلیک »

1 و 3 و 8 و 18 الاعرف 7 : 2 ک / 2 الانعام 6 : 19 م و البقرة 2 : 104  
 مادة SK نهادیم M نهده SK / 1 - البقرة 2 : 100 م و البقرة 2 : 104 م  
 9 / K و منع رفته SM - K م / SK - M م / 10 - 11 م و البقرة 2 : 104 م  
 12 نمودیم . . . نمانیم M نمودیم همرا نمانیم SK / البقرة 2 : 104 م / SM م  
 / K و / SK - M صد م / SK / 11 م / MK م / 4 م / S / 11 م / البقرة 2 : 104 م  
 15 سر اسر SK م / م / 10 م / SK م / M / K م / M / 11 م / البقرة 2 : 104 م  
 الكشد / S / نو SK - M / 17 م / SK - M / 17 - 18 البقرة 2 : 104 م



میگفتیم . چون « الم » است « ہدی للمتقین » میگوئیم . سبحان من لا یخفی  
علیہ خافیۃ فی الملک والملكوت .

3 از عالم اگر عالمیان بی خبرند از عالم آن بس کہ تو عالم دانی  
آری ! بیت :

6 زلفش بکشم رہا کنم عمداً باز تا بر جہد و شود سوی جوزا باز  
عیبش نبود شدن سوی ماوی باز زیرا کہ بسوی کل شود اجزا باز

9 ۱۸۴ - جوانمردا ! از بیدلان چہ خبر داری ؟ دیوانہ کہ عاقلی کند کارش  
چون بود ؟ خامش دان . بیجان تو ساعتی همانجا کہ هستی می باش ! کہ من کارکی  
دارم . رباعی :

زلف ارچہ بریدہ بی دراز است ہنوز بازہرہ ومشتری براز است ہنوز  
چوگان صفت وکمندساز است ہنوز واندر سر او ہزار ناز است ہنوز

12 تسبیح روح اعظم است در سحر گاہ کہ مصطفی - صلعم - گفت : إن  
اللہ ینظر فی کل سحر الی العرش نظرة یزداد بہا ألف ألف توسعة ، یزداد بکل  
توسعة ألف ألف علم باللہ تعالی ، کل علم لا یقدر قدرہ اهل السماوات و اهل  
15 الارض . و با این ہمہ ہنوز می گوید . بیت :

من خود چکنم تازنم از نام تو لاف نام چو تو بی بمن رسد ؟ اینت گزاف  
رباعی :

18 زلف عنبر بوی یارم عالمی مشکین کند  
روی او روی زمین پر لالہ ونسیرین کند

1 ہدی للمتقین S K - M / جوز اباز S / حورآباد M K / 6 شدن S K شود M / 7 - 8  
کارش چون بود M - S K / 8 خامش دان S M - K / بیجان تو S - M K / کارکی K کاری  
12 / S M گفت S K میگوید M / 16 نام S K عشق M / 17 رباعی S بیت M - K /







۱۸۶ - « ص . والقرآن ذي الذكر ، بل الذين كفروا في غرّة وشقاق .  
 كم أهلكنا من قبلهم من قرن فنادوا » . زہی جنید: يقولون في خلواتهم أشياء  
 هي كفرٌ ولكن عند العامة ، وذاك لب الايمان عند الخاصة . قالت عائشة :  
 يا رسول الله ! إنّ العدو ليؤسوس إليّ أحياناً انك لست بنبي ! يا عائشة !  
 أو تجدين ذاك ؟ زود رسيدي اينجا ! ذاك مخّ الايمان . العصا من العنصية  
 والولد سرّ أبيه . يا عائشة شنشنة أعرفها من أخزم . يا ابا بكر ! تو چه گفتی ؟  
 يا رسول الله ! بيت :

از مکر سر زلف تو بیچاره شدم میدانم و می پرسى یارم میسند

وعليّ في بيته يسأل الناس ، ومن بيته مجيء الاخبار . يا رسول الله ! تا کی  
 ز مویز و جوز؟ فيك كل الاخلاق؟ لو وزن ايمان ابي بكر بايمان الثقلين لرجح .  
 ما اين نخوريم يا رسول الله ، ما الايمان يا ابا بكر ؟ أصبت فالزم . « ألم تر  
 أن الله أنزل من السماء ماءً فسلكه ينابيع في الارض ثم يخرج به زرعاً مختلفاً  
 ألوانه . ثم يهيج فتريه مصفراً ثم يجعله حطاباً إن في ذلك لذكرى لمن كان له  
 قلب ، اي عقل . يا ابا بكر بدانستی که چرا گویم : اللهم ارزقني ايماناً دائماً  
 و يقيناً صادقاً ليس بعده كفر ؟ بو جهل چه داند که كفر چه بود .

۱۸۷ - جوانمردا ! بجلال و قدر خدا تا مرد کاف « کهیعیص » نبیند هرگز  
 بكاف كفر نرسد . إن من الشعر لحكمة ! قطعة :

ای کفر ! دریغا که مغان از تو بلافند

اسم تو پرستندو زعین تو معافند

1 - 2 ص 38 : 1 ك / 3 ولكن SK - M / لب M لباب SK / قالت M - SK / عائشة  
 رضي الله عنها وعن أبيها M رضوان الله على عائشة والصلاة على بعلمها والسلام على أبيها SK /  
 4 يا عائشة M - SK / 6 يا ... بيت SM - K / 6 از M در SK / شدم M شدم  
 SK / 8 - 9 وعلي ... كل SM - K / مجيء MS مجيء SK / الاخلاق S الاخبار M  
 - K / 10 ما ... الايمان SM - K / 10 - 11 الزمر 39 : 21 ك / 12 - 13 لمن ... عقل K -  
 SM / 13 گویم M گفتم SK / 14 صادقاً MS - K / 15 كاف SK - M / 16 قطعة M - SK .



- در صورت حرف تو دو صد میل برفتند  
 چون نيك نگه کردند در ششدر کافند  
 يك ذره ز وصل تو اگر روی نماید  
 در عالم ، سجاده و زنار نبافند

- صدیق گفت: یا رسول الله! مرا دعائی بیاموز که در نماز میخوانم. گفت:  
 میگوید: اللهم إني ظلمت نفسي ظملاً كثيراً. ولا يغفر الذنوب إلا أنت. عجبا  
 از این حدیث! بو بکر میگوید: لو وزن ایمان ابی بکر. آنکاه اورا  
 میگوید: در دعا میگوید: اللهم إني ظلمت نفسي ظملاً كثيراً. ودر حق  
 خود که أنا أعلمكم بالله وأخشاكم لله.

- ۱۸۸ - یا محمد! چه فهم کردی؟ مردانرا ازان کاس ده که تو خوری.  
 «وانذر عشيرتك الاقربين». واهل بدایت را شیر لطف میده «واخفض  
 جناحك لمن اتبعك من المؤمنين». اونیز با عموم گفت: إنما أنا لكم مثل الوالد  
 لولده، شفاعتی لاهل الكبائر من امتی. فاطمه را از آن چه! انقذني نفسك من  
 النار فأني لا أملك لك من الله شيئاً. اهل کبائررا بشفاعت محمد حاجت بود.  
 اگر نه انکه کبائر ندارد، صفایرش خود محو کنند بضرورت که «إن تجتنبوا  
 کبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم». أترونها للمطيعين؟ لا بل هي  
 للمتولين الخاطئين. یا فاطمة! ترا با کبائر چه کار؟ و ترا بشفاعت من چه  
 حاجت؟ انقذني نفسك من النار، واجتنب الكبائر. والسلام.

۱ حرف MK جرف S / 3 وصل ... نماید SK اقبال تو کر رخ یزید M / ۲ حرف M  
 صدیق رضی الله عنه SK / که M تا SK / اللهم SK - M / ۹ که SK میگوید M /  
 SM منه K / ۱۰ چه فهم کردی SK - M / ۱۱ الشعراء 26 : 211 ك / 11 - 12 الشعر 26 :  
 215 ك / 14 محمد SM محمد علیه الصلاة والسلام K / 15 اثر M یا SK / خود محو کنند M  
 محو شود SK / 15 - 16 النساء 4 : 31 م / 16 - 17 ... خاطئين SM - K / 17 الخاطئين  
 S الخاطئين الخاطئين M - K / 18 واجتنب الكبائر SM - K / والسلام SK والسلام و محمد لله  
 رب العالمين M / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۸۹ - این هفتم نوشته است در شرح الله أكبر، و هنوز برادر أعزرا، أطال  
 3 الله بقاه في رضاه، دانستنی است که چون قدیم بیش از یکی نیست، هر چه غیر آن  
 یکی است حادث است. و قومی از اهل معرفت گویند: ما في الوجود إلا الله.  
 و قومی دیگر هم از اهل معرفت گویند: ما في الوجود إلا الله وأفعاله. و قومی  
 6 دیگر هم از عارفان گویند: ما في الوجود إلا الله وصفاته وأفعاله. و این همه  
 نظرها راست است، اما چون معنی هر یکی علی حده ندانی، در غلط  
 بسیار افتی چنانکه دیگران افتادند. و هر نظری را بشرحی حاجت است.  
 9 و در سه اصل بیان این سه نظر بکنیم؛ إن شاء الله تعالى، و به الاستعانة علی  
 العدو و جنوده.

- ۱۹۰ - اصل اول: در شرح این نظر که ما في الوجود إلا الله. بدان ای  
 12 دوست عزیز! أعزنا الله وإياه برضاه که این جز بمثال ادراك نکنی «وله المثل  
 الاعلی فی السماوات والارض». و این جز بآفتاب تشبیه نتوان کرد و «من آیاته  
 الشمس». اکنون همه سمع باش. اجسام ارچه بشب موجود بوند، لیکن همه  
 15 مظلم بود، و ألوان البته پیدا نباشد. چون روز آید، همه روشن گردد،

1 - 15 بسم . . . گردد P I - S M K / 1 بسم . . . الرحيم M المکتوب السادس عشر K  
 و من کتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة عشرة بسم . . . الرحيم و به استعين S / 2 اعز S K -  
 / M 3 في رضاه S K - M / چه غير آن M چیز آن غير S K / 4 یکی است M یکی بود S K /  
 4 - 5 ما . . . گویند S M - K / 7 غلط M اغلاط S اغاليط K / 12 وإياه S K - M /  
 12 - 13 الروم 30 : 27 ك / 13 - 14 فصلت 41 : 37 ك / 14 ارچه S K ارضی M / 15 گردد  
 M شود S K / .

\*\*\* نامه شانزدهم S 16 . P 13 b . M 25 . K 16 . I 13 b \*\*\*



- وألوان پیدا گردد ، ونوری بر هر جسمی ظاهر شود وهر ذره ممتزج شود به ذره نور امتزاجی عجیب که اگر همه عالم خواهند که ذرات هوارا که بشب موجود بود، از این شعاع که بروز ممتزج گشت جدا کنند ، عاجز آیند ؛ چون 3 آبی سرد که گرم شود ، همه اجزای آب ممزوج گردند بجرارتی که اگر کسی خواهد که انگشت بر حرارت نهد بی آن نتواند ، واگر خواهد که آب سرد را انگشتی بر نهد بی حرارت هم نتواند ، وتمییز این در اشارت حسی دشوار است ، 6 یا نه ، در اشارت عقلی این تمییز آسان است .

- ۱۹۱ - اکنون هم آن اجسام که بشب موجود بود ، بروز موجود است .  
 9 و هیچ زیادت و نقصان نیست البته ، الا جرم آفتاب . پس اگر کسی گوید : جز جرم آفتاب نیست البته که بروز موجود است زیادت از آن که در شب موجود بود . این کس راست گوید . همچنین اینجا بدانکه وجود از خود جز قدیم را نتواند بود . و هر چه غیر او است ، از خود جز معدوم نتواند بود . واگر قدیم را بی او در ازل الی الابد فرض کنی ، جز معدوم نبود اصلاً و البته . و چون بی قدیم اندیشه کنی جز مشمول عدم نتواند بود . اکنون از این حال استحقاق عدم هیچ نگشته است البته إلا وجود قدیم ، چه اگر نه قدیم بودی ، إلا عدم 15 صرف نبودی اکنون ، بر آن حال که بوده است و خواهد بود . از این حالت عدم تا این حالت وجود هیچ تفاوتی نیست إلا وجود قدیم . پس اگر کسی این نظر کند ، و گوید : هیچ نیست إلا وجود قدیم ، این کس راست گفته باشد 18 زیرا که « کل من علیها فان ، ظاهر گشت . » و ببقی وجه ربك ، بمانده و بس .

1 - 19 والوان ... گشت SK - PI / 1 شود SK کردد M / 2 عالم SM K  
 3 بروز SM شب K / 4 ممزوج SK / 5 - 6 بی ... نهد SK - M / 6 حسی M  
 SK / 7 عقلی این M عقل آن SK / 8 بود M باشند SK / است M اند SK و نقصان  
 SK - M / 10 البته SK - M / نتواند بود M نبود SK / 12 خود SK وجود خود M /  
 15 حال K حال وجود M اینجا S / 17 نگشته است SK کشته نیست M / البته SK - M /  
 چه M که SK / 19 آن حال M جای SK / بوده M نبوده K / حالت SK حال M /  
 17 حالت SK - M / قدیم SK قدیمی M / 18 وجود SK - M / 19 الرحمن 55 : 27 م /  
 بمانده SMK بمانده است PI / .



ما في الوجود إلا الله ، وليس في الدارين غير الله . واین سخت بلمعجب چیزی است و تأمل صافی خواهد ، و اگر اشکالی بماند جز بمشافهت برنخیزد . و در آن حال این بیت گفته اند :

بنينا في الريق فيما بيننا زق امات القطا زغب القطا

در نوشته‌ای بیش از این نگنجد . و العلم يؤخذ من أفواه الرجال .

۱۹۲ - اصل دوّم : در بیان این نظر که ما في الوجود إلا الله و أفعاله .

بدان ای دوست که این نظر بهشیاری نزدیکتر است و نظر دنیا است از راه عقل . و نظر اول نظر آخرتست و قومی بآخرت نزدیکتر از آن باشند که بدنیا ،

۹ اگر چه هنوز در قفص بشریت ببندند اجل بسته باشند . پس بر ایشان این نظر غالب گردد . و نظر دوم هم در مثال آفتاب بگویم .

۱۹۳ - ای دوست ! بدانکه چون شب روی زمین از شعاع خالی

۱۲ می شود ، و آنکه بروز آن همه شعاع پیدا می شود ، و در هر سرای و بسر

هر کویی و بهر زیر و بالایی شعاعی بود ، هیچ عاقل شك نکند که این شعاعات موجوداتی است که بروز می بود و بشب نمی بود . و اگر فرض کنی که کسی

۱۵ بود که هرگز قرص آفتاب ندیده بود و نبیند ، و این کس هر روز شعاعات ببند

که بوقت طلوع ظاهر می شود و بوقت غروب ناپدید گردد ، لا بد بود که

یقین داند که بروز و بشب این شعاعات را وجودی و عدمی بود . ما نیز که

۱۸ قرص آفتاب می بینیم ، یقین دانیم که شعاعات بر روی زمین است . و این يك

مقدمه دان .

۱ چیزی SK - PI / 2 اگر SK - PI / 3 این بیت SK - PI / 4 بیننا ...  
 القطا M بنينا في الريق فيما يتشارك امات القطا رعب القطار S بينا في الدهر فيما بينا رق يقاب  
 القارغب لفظا PI / 5 در SPKI در این M / 7 نزدیکتر PMI نزدیک SK / 8 عقل SK - PI /  
 از آن SK - PI / 9 این SK - PI / 10 هم SK - PI / 11 ای دوست SK - PI / چون شب  
 PI بشب چون M بشب SK / 11 و شعاع SK شعاعات PMI / 12 شود M باشد SK بود  
 M / بسر SK - PI / 13 زیر و بالایی SK نشیب و فراز PI / 14 میبود PMI میباشد SK /  
 نمی بود PMI نمی باشد SK / 15 ندیده بود SK - PI / کس هر روز M کسی هرگز SK -  
 PI / ببند PMI نبیند SK / 16 میشود SK - PI / 18 می بینم M K نبینم PI / بر ... است  
 PMI بشب بر ... نیست SK / .



۱۹۴ - همچنین یقین دانیم که قرص آفتاب نه بر روی زمین است و این مقدمه دیگر دان . و این هردو مقدمه بواجب موجب اند حکمی یقینی را ، اعنی نتیجه ضروری را . و آن حکم آنست که گوئیم : شعاعات نه آفتابست ، 3 و آفتاب نه شعاعاتست . پس گوئیم در این نظر که آن اجسام که بروز موجود است همانست که بشب می بود ، و دو چیز زیاده می گردد ، یکی آفتاب و دوم شعاعات که بر روی زمین است . در این نظر ، میان مؤثر و اثر تمیز می کنیم 4 و تغایر و اختلاف بدان می بینیم . و در نظر اول اثر از لوازم مؤثر بود ، و از ذات او بود ، پس خود همه او بود .

۱۹۵ - چون این مثال معلوم گشت ، بدانکه خالق دیگر است ، 5 و مخلوقات دیگر . و هرچه تو بینی از اجساد و تو دانی از معلومات ملکوتی همه حادث و نه خالق است ، بل همه اثر خالق است . و ذات خالق علی حده خود موجودیست ، و ذوات مخلوقات خود موجودی دیگر است . و نه این 12 ذوات از ذات او چیزی کم کند اصلاً و البتّه ، و نه شبهی از این ذوات مخلوقات در ذات او هست هیچ گونه . بل همچنانکه تفاوت ذاتی میان حروف که برین کاغذ است و میان کاتب ، همچنین تفاوت دان میان هفت آسمان و هفت زمین و میان صانع . لا بل این حروف و ا کاتب در حقیقت حدوث اشتراکی دارند ، و آسمان و زمین با صانع هیچ اشتراک ندارد . و اگر ترا در خیال آید که در وجود اشتراک دارند ، بدانکه این سهوی عظیم است . 18

1 روی SMK - PI / 1 - 2 همچنین ... دان SPMT - K / موجب SMK ...  
 2 / PI یقینی PMT نفسی SK / 3 ضروری را SMK ضروری PI / 4 ...  
 5 / K - 1 / 5 موجود است SMK - PMT / 6 ...  
 7 - 6 نظر ... و در SMK - PI / 10 ، نتیجه ، SK / 11 ملکوتی SMK ...  
 12 این SPKI ازین M / 13 که SK بود PMT / 14 - 15 میان ... SMK - PI  
 15 هفت PI و SMK / 17 دارند SMK هست PI / 18 آید SMK اقتضا PI ...



۱۹۶ - زیرا کہ قدیم را وجود از خودست ، و دیگران را از خود جز عدم نیست . و تو حساب از این کن کہ ذات قدیم را وجود از خودست ، و موجودات را از خود نیست . و چون حساب بانگشت بر گیریم ، اورا بود می باید بضرورت ، و دیگران را نا بود ضرورت است . و از بودن بضرورت تا نا بودن بضرورت نہ راہی محدود است ، یا تفاوتی محدود ہیہات !

۱۹۷ - پس میان این حروف کہ در کاغذ است ؛ و میان کاتب در بسیار حقایق و معانی اشتراک است ، و میان حادث و قدیم البتہ ہیچ اشتراکی نیست . چہ اگر در وجود گیری ، کاتب را وجود نیست من حیث ذاتہ ، و این حروف را نیز از ذات خود وجودی نیست . و اگر گوئی وجود این حروف در کاتب بستہ است ، وجود کاتب در حروف بستہ نیست ، این غلط است کہ وجود کاتب و حروف در ذات قدیم بستہ است در ازل . و اگر کاتب بمیرد حروف بماند . پس چون وجود حروف در کاتب بستہ بود ! و اگر کاتب را فضیلتی هست بدین کہ وجودش بیش از وجود این حروف بود . پس باید کہ مداد شریفتر از خطّ ابن مقلہ بود . زیرا کہ وجود مدادی کہ او بدان چیزی نوشت ، سابق بر خطّ او بود . و باید کہ آزر بہ از ابراہیم بود و عبد اللہ بہ از مصطفی - صلعم - بود .

۱۹۸ - ای دوست سبق موجودات نہ از این راہ کنند کہ این سبق زمانی است ، و حقیقت سبقیت آنست کہ در لازم است . و این شاعات کہ امروز

3 و موجودات ... نیست P I و دیگران را از خود جز عدم نیست . و ذات قدیم را وجود از خود است و ذوات حوادث را S M K / با P M I بدین S K / 4 ضرورت است K بضرورت P M I / 7 البتہ P I - S M K / 8 گیری S K - P M I / 9 و اگر S P K I و اگر گوئی وجود کاتب از غیر است پس وجود این حروف از آن غیر است و اگر M / 9 - 10 وجود ... است S K - P M I / 10 وجود ... کہ S M K - P I / 11 وجود ... است S P K I - M / ازل S P K I اول M / 13 باید کہ P I اندکی M باندکی S K / 15 - 16 بہ از مصطفی M از از مصطفی بہ S K از محمد رسول اللہ بہ P I / 17 نہ ... راہ P M I نہ از راہ قدیم تصور . / S K



- و ادید آید مثلاً بر آن شاعات که فردا و ادید خواهد آمد هیچ سبقیتی ندارد ، چه همه شاعات را وجود در آفتاب بسته است . اما هر شعاعی را وقتی معلوم است . همچنین می دان که وجود همه حوادث بدو باز بسته است ، و هیچ موجودی را بر هیچ موجودی سبق نیست بنسبت با آفرینش ، اما بنسبت و امکالاتی که هر کس دارد سبقی هست . و حکم آن سبقت باضافت بالازمان نتوانی دانست ، چه هر چیزی نزدیکترست بذات اول ، در معنی نه در زمان آن سبق دارد . رباعی :

- پیش نه آنست کز تو پیش تر آید      پیش نه آن کت بچشم بیشتر آید  
پیشی و پیشی بدانش است و توانش      از دل پاک آید این نه از پدر آید

- ۱۹۹- اکنون بدانکه میان هیچ دو حادث هر گز آن سبق نتواند بود که میان حادث و قدیم است . و چون چنین بود ، قدیم از حادث نچندان دوری دارد که در هیچ تشبیهی و اتوان نمود . چون این حقیقت بتامی معلوم شود « أفمن یخلق کمن لا یخلق » خود را جلوه دهد ، و « لیس کمثله شیء » ببینی . قرآن در پرده است ، و تو نا محرم ، هر گز تا جان خود در طلب او نبازی ، او خود را و اتونناید ؛ زیرا که تا خدمت او نکنی چندین سال ، محرم نکردی . گفتند : نتعلم الایمان ثم نتعلم القرآن . بچه کار آید که تر هر روز ختمی بکنی ! ربّ تال للقرآن والقرآن یلعنه . قرآن جمال از لست . اول دیده طلب

- 2 وجود PI - SMK / 3 / PI - M / 4 نیست SPKI / 5 / M / 6 سبق PMI / 7 آن سبق دارد PMI آن سبق است S / 8 رباعی S بیت PI - M / 8 - 9 پیش . . . پدر آید SPMI - K / 10 از PI / پیش تر PPMI پیش بر S / است SPKI ، نکس M / 11 پیش و بعد SM پیش و پس PI / 10 هیچ دو M دو SK / PI / 11 دارد PMI بود SK / 12 شود SPKI شد M / 12 - 13 النحل 16 : 17 ك / 13 الشوری 43 : 11 ك / 14 پیشی SM ماهر کرد PI - K / 14 پرده SPMI این پرده K / هر SMK و هر PI / او خود PMI خود SK / 16 بچه SPKI آن M / .



کن ، آنگه طمع کن که قرآن خوانی یا دانی که از « صُمُّ بکم عَمی » هیچ نیاید . ونباید که سخن دراز بکشد واز مهم خود باز مانم .

۲۰۰ - اصل سوم : در بیان آن نظر که گویند : ما فی الوجود إلا الله و صفاته و افعاله . و در نظر این قوم آفتاب دیگر است ، و تنویر آفتاب صفتی دیگر ، و شعاعات خود موجوداتی دیگر است . و در این نظر جبروت نه از ملکوت بود که معانی متصل بذات اینجا جبروتی توان خواند . و در این نظر قدرت ازل و یمین ازل که « و السماوات مطویات بیمینه » ، و رحمت ازل که سبقت رحمتی غضبی ، همه از جبروت بود نه از ملکوت . و در این جای اسراری مشکل است ، و عالمیان را در این مقام راه نیست « إلا من شاء الله » .

۲۰۱ - اما از ابن عباس یا از غیر او منقول است که اینته لیس شیء اقرب الی الله فیما خلق من اسرافیل . و این دلیل است که این راوی اسرافیل را آخر ملکوت دانست ، و آنگه آمده است که لیس بعد اسرافیل شیء اقرب الی الله إلا ثلاثة : الرحمة و أم الكتاب و الحکمة . و شك نیست که قدرت بالای حکمت است . و این معانی همه جبروتی است . و ابو حامد غزالی در اصطلاح خویش جبروت را زیر ملکوت می نهد . و ابو طالب مکی جبروت را بالای ملکوت می نهد . و هذا هو الحق . و آن اصطلاح محض است .

۲۰۲ - و جبروت عبارت است از معانی که بذات متصل است . و بیش

۱ یا دانی S M K - P I / البقرة 2 : 18 / 2 نباید S M K ترسم P I / مهم P M I مقصود S K / خود S P I - M K / 3 که گویند S K گویند که P I که M / 4 تنویر آفتاب S M K تنویر او P I / 5 موجوداتی S M K - P I / 6 بذات S M K بذات است P I / اینجا S P K I - M / 7 الزمر 39 : 67 / 10 الزمر 39 : 68 / 11 اما P M I و S K / 12 فیما S K م P I - M / 15 بالای S M K و رای P I / معانی S M K معنی P I / غزالی S P M I غزالی حجة الاسلام صاحب احیاء العلوم K / 16 خویش S K خود P M I / را P M I - S K / 18 که . . . است S P K I متصل بذات M /



از این نتوانم نوشت، و ممکن نیست، و بیش از این خود ما را یارای آن نبود که یاد کنیم. و حقیقت این جبروت که متصل است بذات قدیم نتوان گفتن. اما ابو طالب مکی این قدر گوید که انوار و اسماء و اوصاف غیر مخلوقه اند. و این که زاید بود بر ذات یا عین ذات بود، در این هیچ نکوید البتہ، و در صحابه و سلف صالح این نگفته اند.

۲۰۳ - اکنون جبروت را تقدم هست بلا شك، و زمان را خود آنجا راه نیست. و قدم جز لم یزل را نیست. و ازل دیگر است و آن نه بدایت لازم است. و ازل آزال دیگر است و آن نهایت جبروت است. و لم یزل دیگر است، و آن حقیقت ذات اوست. و أحدیت جز در لم یزل نیابند. و از اسماء عظام اینست که أهیا شراهیا سبحان من لم یزل ولا یزال. و این اسرار کس چنین بر صحرا ننهاد است که هو «الظاهر والباطن» بطن فی ظهوره و ظهر لبطونه و لولا شدة ظهوره فی اشراق سبحات نوره، لم یکن له بطون. و لولا بطونه فی حجه، لم یکن له ظهور. و لو ظهر لانعدم الوجود. و الشمس لا یتصور ادراکها إلا عند استتارها فی حجاب غمام. فلو لا بطونه لم یکن له ظهور، و لولا ظهوره لم یکن له بطون. و لو ظهر لانعدم الوجود، و انهدم الملکوت. فله یکن له ظهور إلا لنفسه. و لم یبق للغير وجود حتی یكون له منه ظهور. « إن هذا حق یقین. فسبح باسم ربك العظیم ».

۲۰۴ - ای برادر! أوصلنا الله وإیالك الی حقایق هذه المقامات. چند نکته

۱ یارای آن SMK بد PI بود / SPMI باشد K / 1 - 2 که یاد کنیم PI = SMK جبروت... است SK و حقیقت این اتصال که جبروت را هست SPMI. 3 نتوانم M / 3 اند K / SPMI ذات بود SK او M - PI / 5 - 6 SMK PI 6 جبروت را M - SPMI / تقدم SPMI در تقدم دلیل K / 7 - 8 م / PI و م / K S M / 7 - 8 و آن... و آن SK و ازل آزال دیگر ازل بدایت لازم است. و ازل آزال دیگر است / 9 آن SPMI - K / اوست PI است SMK / نیابند PMI باشد SK 10 اسرار M اسرار سخن / 11 الرعد 13 : 33 م / لبطونه M فی بطونه SPMI / 12 سبحات PMKI مجل S / 13 ولو... الوجود M - SPMI / 14 PMKI 11 / 15 غمامه K / 16 - 17 الواقعة 56 : 96 ك / 18 برادر SMK دوست PI /



بتوانی راحتی می رسان . و اگر همه دنیا ترا بود بکسی دمی هم هیچ نبود « قل  
 متاع الدنيا قليل » « ولا تمنن تستكثر ولربك فاصبر » . ولیکن « وما أوتيتم  
 3 من العلم إلا قليلاً » . از این است که قلیل کثیر دانی ، و کثیر ندانی ،  
 از آنکه ندیدی . اگر کثیر به بینی ، قلیل بدان ، چندانکه می گوئیم که  
 ترا نصیحتی کنم و آن نویسم که بکار تو باز آید . هر بار در میان کاری آید « والله  
 4 غالب على أمره » . چندانکه بتوانی می رسان « فلأنفسهم يهدون » یقین  
 دان . او از آنچه ترا داده است ، از تو خواهد . تو نیز سودایی بکن « من ذا  
 الذي يقرض الله قرضاً حسناً » ترا خود چیزی نیست . او بکرم و عواطف  
 5 و رحمت خود ترا مالک می نهد ، و از تو قرض می خواهد . تو نیز تقصیر مکن .  
 والسلام . والحمد لله رب العالمين .



1 بکسی S M K بیکی P I / هم M هم S - P K I / 1 - 2 النساء : 4 : 77 م / 2 المدثر  
 74 : 6 ك / 2 - 3 الاسراء : 17 : 85 ك / 5 کم و آن S P K I - M / بار . . . آید S K  
 ساعت درکاری دیگر اقم P I ساعت درسیان کارم M / 5 - 6 يوسف : 12 : 21 ك / 6 می رسان  
 S M K راحتی می رسان P I / الروم : 30 : 44 ك / 7 او S P K I - M / تو . . . بکن P I  
 سردی مکن K - M رفتن در مگیر S / 7 - 8 البقرة : 2 : 245 م / 8 چیری P M I - K /  
 8 و عواطف و رحمت S M K - P I / 9 - 10 مکن . . . العالمين M مکن S K مکن . . .  
 العالمين و صلواته و سلامه علی نبیه P I /



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۰۵ - برادر عزیز! سلك الله به سبیل رضاه . بدانکه چون وجود قدیم علی الضرورة معلوم گشت ، از اوصاف او هم چیزی معلوم باید کردن ، آن قدر که اعتقاد آن بر عموم فرض بود . اگر چه بروز گار دراز بحقائق آن توان رسیدن . و آن قدر که ضرورت بود در چند اصل بیان کنم انشاء الله .

- ۲۰۶ - اصل اول : در علم ازل ، بدان ای دوست که جمله موجودات که بوده است و هست و خواهد بودن در علم ازل حاضر است ، همچنانکه در ازل آزال بود . و چنانکه بوجود حوادث و عدم حوادث ، آن علم زیادت و نقصان نپذیرد . و جز بمثالی فهم نکنی : « وفي الارض آيات للموقنین » . همچنانکه این مکتوب از اول بسم الله تا آخر این مکتوب ، بیش از آنکه ابتدا کرده بنوشتن ، همه در علم من بود ، همچنین می دان که علم ازل بکمال موجودات محیط است . و علم من بدانچه نوشتم از این مکتوب و بدانچه ننوشتم هنوز و آنچه مینویسم علی التساوی محیط است ، همچنین علم ازل هر چه بود و هست و خواهد بود علی التساوی محیط است ، و همچنانکه در علم من « ص » و « ج » و « ه » هست ، ولیکن نه چنانکه بر کاغذ است ، همچنین می دان که در

۱ بسم . . . الرحيم P I المکتوب السابع عشر من مکتوب ثامن عشر من رسالة  
 در آن K و من کتبه رضى الله عنه الرسالة السابعة عشر بسم . . . الرحيم . . .  
 در شرح الله امره ان S و منها بسم . . . الرحيم و ما نستعمله . . .  
 در شرح الله امره مکتوبه از هر M / بدانکه P I می نویسد ، K ، M ، S ، P M I  
 نتوان / K بود P I است S K بیاید دانست M / 6 / P I - S M K - P M I  
 جز S K / مثالی SK مثالی P M I / 10 / از . . . مکتوب . . . P M I - S P M I - P M I  
 مینویسم S M K و آنچه خواهد نوشتن P I / 11 - 12 / هر چه هست S و هر چه  
 هست و جیم هست و قاف هست M ص و ج هست K صاد است و . . . P I . . .  
 \* \* \* نامه هفتم P 11 , S 17 , M 26 , K 17 , P 11 . . .



- علم ازل آسمان هست وزمین هست و آدمی و آفتاب و همه چیزی هست، ولیکن نه چنانکه در خود موجود است. و همچنانکه هرچه در علم من از کتابت نیست محال بود که بقلم نوشته شود، همچنین محال بود که آنچه در علم ازل نیست در وجود تواند آمدن پس « لا يعزب عن علمه مثقال ذرة في السماوات والارض ». و همچنانکه علم من بدین حروف قبل وجود الحروف است، همچنین علم ازل بوجود ملك و ملكوت قبل وجودها بوده است. و این غایتی از بیانست که هیچکس بدین نیکویی نکرده است. و قدر این کس داند که پنجاه سال جان کنده باشد، و هزار ورق در این مسأله دیده و از هزار معلم انواع بیان شنوده بود، و هنوز او را هیچ حاصلی نباشد جز تشبیهی. و هذه كفاية.

- ۲۰۷ - اصل دوم: در ارادت ازل. بدانکه همچنانکه هیچ حرفی بر این کاغذ از ارادت من بهیچ حال مستغنی نتواند بود، و بی ارادت من يك نقطه را وجود محال است؛ همچنین می دان که در ملك و ملكوت يك ذره از ارادت خدای تعالی مستغنی نتواند بود، و بی ارادت او يك موجود را البته وجود نتواند بود. و همچنانکه ارادت اول که مرا دن آید در این مکتوب نوشتن، ارادتی بود کلتی که در آن هیچ انقسامی نبود، همچنین می دان که « وما أمرنا إلا واحدة كلمح البصر » ارادتی سابق بود بر وجود همه مرادات، چنانچه هیچ انقسام را بدان راه نبود. و چنانکه هر حرفی آنجا در وجود آید که در ارادت اول بود، و تقدیم و تأخیر را آنجا راه نیست، همچنین

۱ هست SK - PMI / و آفتاب و همه چیزی SK - PMI / ۲ خود SK وجود PMI /  
 همچنانکه M - SPKI / ۳ محال . . . شود PI - SMK / ۴ تواند آمدن PMI آید  
 SK / پس PI - SMK / ۴ - ۵ یونس ۱۰ : ۶۱ ك / ۵ الحروف SMK هذه الحرف PI /  
 همچنین M همچنانکه SK - PI / ۶ از بیانست PI است از بیان M است در بیان SK /  
 ۷ و قدر PMI البته و SK / ۸ باشد SPKI بود M / ۸ - ۹ هزار . . . تشبیهی SMK  
 و در فنون علم خوض کرده و هنوز او را جز تشبیهی حاصل نباشد PI / ۱۰ بدانکه PMI  
 بدان ای دوست که SK / بر SMK که بد PI / ۱۳ خدای تعالی SMK حق جل و علا PI /  
 ۱۴ اول که M من اول که PI اول SK / ۱۵ - ۱۶ القمر ۵۴ : ۵۰ ك / ۱۷ حرفی SMK  
 حرفی را PI / ۱۸ همچنین SK - PMI /



می دان هر حادثه را آن ساعت حدوث بود که در ارادت ازل بوده است ،  
 بی هیچ تقدیمی و تأخیری . و همچنانکه قلم بر وفق ارادت من میجنبد ، گاه  
 کافی می نویسد گاه قافی و گاه جیم ، چنانکه ارادت من گوید کند ؛ همچنین  
 3) می دانکه روح اعظم بر وفق ارادت ازل فرمان می دهد ، گاه آسمان جنبد  
 و گاه ابری بارد ، گاه رعدی غرّدد ، گاه برقی فروزد ، و ذره یی بر خلاف  
 ارادت نکند البته . رباعی :

6)

بی آنکه ترا زجای بر باید خاست

کار تو همی کنند چون تیر تو راست

9)

زین روی که جز کام تو نتواند خواست

گردون ز نهاد خویش در چون و چراست

۲۰۸ - اصل سوم : در قدرت ازل . بدانکه همچنانکه هیچ حرفی نیست  
 در این مکتوب إلا که از قدرت من در وجود می آید ، همچنین می دانکه هیچ  
 12) ذره نیست از موجودات ، از آسمان و ستاره و باران و رعد و برق و نباتات  
 و حیوان و معادن ، که در وجود آید إلا بقدرت ازل . و هیچ چیز از قدرت  
 مستغنی نیست « والله علی کل شیء قدير » . و اینجا يك نکته بدان که در  
 15) عالمها بگردی و از هیچکس نشنوی ؛ این مکتوب از ارادت من و علم من در  
 وجود آمد . و ارادت من بی قدرت من بسکار نیاید ، زیرا که ارادت من ناقص  
 است ، بی قدرت . و اگر خواهم که مرده زنده شود نشود که قدرت نیست ،  
 18)

1 حدوث بود که PMI که حدوث بود SK / 2 هیچ SMK - PI / 3 گاه قومی MK  
 PI - S / من ... کند PI میکند M میگوید میکند SK / 3 - 1 همچنین ...  
 میدانکه SK همچنانکه میداند PI / 1 جنبد SK را جنباند PI چنانکه M ... SMK  
 باراند PI / 6 البته SMK - PI / رباعی S رباعیه 1 بیت M - PK - 9 - 10 در ...  
 است PMI - S / K - 11 ازل ... هیچ SMK ازل هیچ PI / 12 میدانکه M میدان PI  
 SM / 13 از موجودات PMI - SK / 13 - 14 از آسمان ... معادن SMK - PI /  
 13 و SMK چنانکه PI / 15 بدان SMK مانده است PI / 15 - 16 در عالمها M عالمها  
 SK در عالم PI / 16 من PMI - SK / 18 نشود PMI نتوانم زیرا SK / .



3 واگرچہ ارادت هست . همچنین ارادت بی علم بکار نیاید چه مرا ارادت بود کہ چون بیمار شوم کہ تن درست گردد . ولیکن چون علم من بدارو محیط نبود ارادتم معطل بود . و این از نقصان ارادت من بود کہ تا علمی سابق نبود و قدرتی لاحق ، هیچ مرادی از ارادت من در وجود نیاید . و صفات حق سبحانہ و تعالی چنین نیست ، بل چنانست کہ گفت :

6 کلُّ آیاتِ ربِّنا محکماتٌ لا یاری فیہنَّ إلاَّ الکفورُ

۲۰۹ - ارادت او در وجود مرادات بس بود ، و قدرت او در ایجاد مقدورات بس بود ، و علم او در حدوث معلومات بس بود . چه صفات او ہمہ نام هست . و سمعش و بصرش و قدرتش و ارادتش و علمش ہمہ کامل است بذات خود . و اگر ارادت خوانی ہمہ ارادتست ، و اگر قدرت خوانی ہمہ قدرت است ، و اگر سمع خوانی ہمہ سمع است . و همچنانکہ ہمگی عشرۃ نصف بود باضافت و ابیست ، و ہمگی ثلث بود باضافت و اسی . و ہمگی ربع بود باضافت و اچہل ، همچنین می دان کہ ہمگی او قدرتست ، اگر موجودات را مقدورات خوانی . و ہمگی او ارادتست ، اگر موجودات را مرادات خوانی . و ہمگی او علم است ، اگر موجودات را معلومات خوانی . و جبروت ذات او نتوانی دیدن ، اگر عالم بینی . پس اگر « کلُّ مَنْ علیہا فانٍ » نقدوقت او گردد ، ذات جبار جبروت را بخورد . و بیش از این نیارم نوشتن . بیت :

18 بترسم از این بی کرانہ سپاہ کہ شان گوش کرتست و دیدہ تباہ

1 همچنین P M I و همچنانکہ S M / بود کہ S M K هست P I / شوم S M K شود P I / کہ تن S M K - P I / گردد P I / گردم S M K / بدارد S M K ندارد P I / 3 من بود P I است S K بود M / 4 ارادت من P I او S M K / 5 چنین نیست بل S P M I - K / گفت S P K I گفت شعر M / 6 محکمات S M K مکلمات P I / 7 او S M K - P I / وجود S P M I خود K / اورد S M K او را P I / 8 مقدورات S M K مقدرات P I / 12-13 و ہمگی ... چہل S M K - P I / 16 نتوانی دیدن S M K بدانی P I / عالم S M K علم او P I / الرحمن 55 : 36 ك / 17 بیت S - P M K I / .



- ۲۱۰ - اصل چهارم : در حقایق سمع و بصر و کلام ازل . بدانکه این صفات در حقّ اواز آدمی اثبات کرده اند . و آدمی را سمعی و بصری و کلامی هست . و هر یکی را از این صفات در حقّ آدمی حاجتی هست بآلتی . سمعش 3) هست ، ولیکن ناقص الا بآلت گوش مرکّب از اعصاب و غضاريف و عروق که اگر این آلت مختل گردد ، هرگز آدمی ادراک مسموعات نکند . و بصرش هست ، ولیکن هم ناقص و محتاج بآلتی متمّم که اگر طبقات چشم ظاهر 4) نبود ، ادراک مبصرات نتواند کردن . و کلامش هست ، ولیکن هم ناقص و محتاج بآلت زبان و هوا ، و واسطه حلق که مخرج اصوات است و بآلتی دیگر از شفت و حنک و دندان که مخرج حروف است ، و اگر اختلاف مخرج نبودی در 5) حروف اختلاف نبودی ، و در اسامی تغایر نبودی ، و مسمیات بسیار را نام نبودی . و از این راه بر آدمی منت نهاد که « ألم نجعل له عینین و لساناً و شفّین » .

۱۴

- ۲۱۱ - و این از نقصان آدمی است که سمع و بصر و کلامش را بآلت حاجت افتاد ، و حقّ تعالی کامل الذّات و قامّ الصفات است ، و ذو الصفات التاماتست . سمعش از آلت مستغنی است که اگر بآلتش حاجت بودی ناقص 15) بودی . و بصرش همچنین از آلت حدقه و اجفان مستغنی است که خود همه ألوان در علم او بوده است در ازل ، چنانکه همه اصوات در سمع او بوده است در ازل . و کلامش همچنین از آلت زبان و حلق و شفه و حنک که مخرج حروف 16)

1 ازل PI - SMK / 3 - 4 در ... الا PMI بآلت آن حاجتی هست از بهر نبودن SK

6 هست ... متمم PMI بالقی متمم محتاج است SK / هم PI - M / بالقی PI - M / 57

کردن PMI نکند SK / هست ... ناقص و PMI - SK / 8 و هوا PI - SMK / اصوات PMI

صوت SK / بالقی SPMI بالقی K / 9 شفت SMK شفق PI / مخرج PMI محتاج - SK / است SMK

اند PI / نبودی SK - PMI / 10 تغایر SMK تغییر PI / بسیار را نام PMI بر همه بسیار SK /

11 بر آدمی منت PMI منت بر آدمی SK / 11 - 12 البلد 90 : 9 ك / 13 نقصان آدمی PMI

آدمی نقصان SK / 13 - 14 حاجت افتاد PMI محتاج آمد SK / 14 الذات ... است PMI است

بذات و صفات SK / 14 - 15 و ذو ... تست SK - PI / 15 - 16 سمعش ... اجفان PMI و حق

تعالی ازین آلات SK / 16 ألوان PMI ألوان لحنها K ألوان سخنها S / 17 علم او PMI علم او

موجود است و SK / 17 - 18 چنانکه ... حروف PI - SK / .



- مختلف است مستغنی است. و مرا چون مرادی بود، و خواهم کہ کسی را چیزی معلوم کنم بزبان و حروف و اصوات محتاج باشم تا مراد خود را بفہم او رسانم .
- 3 وحق سبحانہ و تعالیٰ از این صفات منزہ است ، چہ ہر علم کہ خواہد بی رقم حروف و اصوات و آلت ، و ہر کسی را آنچه خواہد، در دل حاصل کند « کتب فی قلوبہم الایمان » و « علم بالقلم » و « الرحمن علم القرآن » در ہر دلی آن قدر کہ خواہد از علم خود حاصل کند . بعلم قدیم « ولا یحیطون بشیء من علمہ الا بما شاء » . و چون من خواہم کہ از علم خود چیزی در کسی حاصل کنم ، جز بواسطہ زبان و حلق و اصوات و حروف حاصل نتوانم کرد . و اگر مرا این آلات نبود ، از تعلم و تعلیم باز مانم ، و از تحصیل مقاصد خود عاجز گردم .
- 9 ۲۱۲ - وحق تعالیٰ کامل است ، و او را ہیچ آلت حاجت نیست . و ہر تعلیم کہ خواہد بکند بی آلتی . و ہر مرادی کہ او را بود حاصل شود بی ہیچ آلت و این کمال است ، و وجود آلت و حاجت بدان نقصان . پس کلام من چیز است کہ از علم من کسی را حاصل میکنم بواسطہ زبان و حروف . و منبع کلام من علم من است زیرا کہ ہر چہ در علم من نبود زبان بآن ناطق نیاید .
- 12 اکنون میدان کہ ہر چہ از علم ازل نصیب دل آید ، کلام ازل است ؛ و منبع آن علم ازل است ، و ہرگز تنہای را بعلم ازل راہ نیست . « قل لو کان البحر مداداً لکلّمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً » .
- 15

۱ مختلف ... مستغنی است SK - PMI / بود K باشد PMI / چیزی SK - PMI / 2 کم PKI گردانم SM / محتاج باشم SMK حاجت بود PI / خود را PMI خویش SK / 3 از ... است PI بدین حاجت نیست M بدان آلت احتیاجی نیست SK / رقم SMK واسطہ PI / 4 و آلت ... دل دردی M دوری SK / 4-6 کتب ... کند M - SPKI / 4-5 المجادلة 58 : 22 م / 5 العلم 96 : 4 ک / الرحمن 55 : 1 ک / 6 بعلم قدیم PI - SMK / 6-7 البقرة 2 : 255 م / 7 خود PI-SMK در کسی کسی را SK / 8 اصوات SMK-PI / حاصل SK - PI / و تعلم و SK - PMI / باز مانم و از PI مثل خود M و SK / 10 او را SK - PMI / حاجت نیست PMI محتاج نہ SK / 11 التی SMK لکنی PI / او را بود PMI خواہد SK / ہیچ SK - PI / 13 کہ ... حروف SMK کش بواسطہ این آلت حاجت است PI / 14 نیاید PMK نیست و نباشد PI / 15 میدانکہ SMK بدانکہ PI / ازل PI - SMK / 16 نیست PMI تواند بود SK / 16-17 الکہف 18 : 109 ک / ولو ... مددا PI - SMK / .



۲۱۳ - و یقین دان که هر چه بزبان بتوان گفت جز محصور نبود ، و این معلوم است علی القطع . زیرا که مخارج حروف محصور است ، و کلمات مرکبات این حروف بود که مخارجش محصور است . و از محصور جز محصور ؛ مرکب نگردد . و لا یترکب من المتناهی إلا المتناهی ولا ینحل ما لا یتناهی الی المتناهی . و این از عجایب علوم است . و اگر مخارج حروف محصور شود ، مرا قدرت بود که کلمات مرکب را از این مخارج مختلف در عدد آورم . و هر طبعی را در این شیوه راه نیست و این معنی در حوصله هر کسی نکنجد . و مرا این یقین است که چون مخارج محصور گشت ، ترکیب از آن جز محصور صورت نیندد .

۲۱۴ - اکنون هر چه از علم ازل نصیب کسی آید ، خواه ملک و خواه آدمی آن قدر را کلام خوانند . و اگر این نسبت منقطع شود ، علم نماند . اکنون سمع و بصر و کلام را معنی بگفتم ، أرجوا که بدانم . در کلام چیزی گفتم که هرگز پیش از این هیچکس بیان نکرده است . و باز آن کس که چندین هزار ورق در این معنی سیاه گرداند ، هم نداند . و در اسرار اوصاف ازل ، هرگز این بیان از کس نشنوی و هیچ جای نبشته نیابی . و اگر از خود جهد کنی که بدانی صد هزار کس ، چون تو در آیند و بگذرند ، و از این معانی يك نکته ندانند ، و در دریای تعصب و تقلید و تشبیه و تعطیل غرق شوند . والسلام .

۲۱۵ - خاتمة هذا الكتاب فی شرح الاول و الآخر . بدان ای دوست که حق تعالی اول است که بدایت را به اولیت او راه نیست . و آخر است که بهایت را

2- 3 و کلمات ... است SPMI - K / این SMK در PPI مکتوب است .  
نیاید K / 7 در این شیوه PI اینجا SK / نیست PI نبود SMK / معنی ...  
در هر حوصله M در حوصلهها SK / این SPKI - M / گشت SMK - PI / 16  
SPKI ملک کبر M / شود PI گردد SMK / 11 / SPKI - M / 16  
من SMK / و باز SK - PMI / کس PI - SMK - 11 / گردد PMI / 16  
صفات SMK اوصاف PI / ازل SMK اول این نیافته شد PI / 16 / SPKI - K  
17 والسلام PMI - SK / 18 خاتمه ... الآخر SPMI بسم الله الرحمن الرحیم PI / الکتاب  
SK المکتوب ، M / .



۳ باخریت او راہ نیست . چون گویم اولست ، در اولیت او آخریت بود تا دانی . و چون گویم آخر است ، در آخریت او اولیت در آید . اولیت و آخریت او ، در معنی متغایرنیست البتہ واصلاً ، کہ او را زمان نیست تا او را ماضی و مستقبل بود . اما چون آدمی در مضیق زمان بود ، او را چیزی از زمان ماضی بود و چیزی مستقبل . و وجود باری تعالی ، چون در ذہن آدمی و ماضی اضافت کنند ، اول نماید . و چون با مستقبل اضافت کنند ، آخر نماید . و چون زمان را اثبات کنند اولیت و آخریت ظاہر شود .

۹ ۲۱۶ - وحقّ تعالی را هیچ گذشتہ نیست . و هیچ آیندہ نیست در معنی ماضی و مستقبل . و در علم او چہ روزگار آدم و چہ منقرض عالم ہر دو یکسان است ، و علم او را روزگار آدم گذشتہ نیست و روز قیامت آیندہ نیست . و این همچنان دان کہ مکتوبی کہ دی نوشتم ، ویکی کہ امروز و فردا خواہم نوشتن کہ نسبت علم من با ہمہ برابر است . و این مثال ہم قاصر است کہ اورا جز بوی تشبیہ نتوان کرد . و اگر یجزوی تشبیہ کنند آن محض تشبیہ بود . و اگر اورا جز از او طلب کنی ، تعطیل بود کہ در عالم عموم او را باو توان یافت ، و ہر چہ آدمی آن را بخود یا بد آدمی بود نہ او .

۲۱۷ - ولیکن ما خلق اللہ شیئاً أشبہ بہ من آدم ، وخلق آدم علی صورتہ ، عذر می خواہد . و اگر نہ سمع و بصر و قدرت و ارادت و علم آدمی بودی ،

5 از زمان S M K - P I / چیزی S M K - P I / 7 اثبات K پی S P M I / ظاہر شود P I حاضر گردد S M K / 8 - 9 در ... مستقل S M K - P I / 9 و در ... عالم M I / S P / 9 - 10 ہر ... است S M - P K I / 11 این S K - P M I / امروز S M K - P I / 12 علم من با P M I یا علم من با S K / 13 فتوان ... محض P I کردن S M K / 14 جز S M K - P I / عالم عموم P I علم عموم M عالم علوم S K / با و S P M I نام K / 15 آن را S M K - P I / او S M K باری P I .



- هرگز این صفات ولا القدر القليل ادراك نبودی آدمی را . « وجعل لكم السمع والابصار والأفئدة قليلاً ما تشكرون » . تا در رضای او بکار توان داشت یا در سخط او . وسمع وبصر واعضای تو از معاصی ظاهر خود وارست نیست ،  
 3 و تورا از معاصی باطن وارست نیست ، تو چه دانی کرد ! .. با تو می گویند :  
 « وذرُوا ظاهر الاثم وباطنه » . و تو هر روز از این کار دور تری . سمع را  
 6 وبصر را از نا شایست پاک دار ! تا کلام ازل بشنوی ، و جمال ازل ببینی .  
 و زبان را از معاصی پاک دار ، تا قرآن توانی خواندن . و دل را از معاصی باطن پاک دار ، تا معنی کلام قدیم فهم کنی که استاد چنین گوید :

- لب را بلب آب برو و پاک بشو  
 9 آن لب چه کنم بوی کسان آید از او  
 ز نهار از آن لب که مرا بوسه دهی  
 آن لب بلب کسی دگر تو ننهی  
 12

- ۲۱۸ - تا بتوانی راحتی می رسان ، یکی از مال و جاه و قلم و زبان .  
 و دیگران را فرا خیر کردن می دار . والدال علی الخیر کفاعله فراموش  
 مکن . ومن لا یرحم لا یرحم ، نصب العین دار . و این مکتوب هارا بتأمل  
 15 می خوان ، و هر چه مشکلی بود می پرس . والسلام .

1 - 2 السجدة 32 : 9 م / 1 آدمی را 1 SK - PM / 2 بکار PMI نکاد SK / 3 و 1 وارست ... وارست PM بر سر ... بر سر S بر سر وارست ... بر سر وارست I بر سر ...  
 بر تر K / 6-7 تا ... دار SK - PM / 7-8 و دل ... استاد PI که او SK / 11-12  
 ز نهار ... ننهی PI - SK / 14 فرا خیر کردن M فرا خیر PI بر خیر کردن SK /  
 15 مکن SPKI نکفی M / مکتوب هارا SK مکتوبها PI مکتوبات M / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۱۹ - چون در شرح صفات ابتدا کردم، فرض اعتقاد را تمام بنویسم. چه  
 3 من هرگز واسر این معنی نیفتم. و برادر اعزّرا سلك الله به سبیل رضاه، این  
 معنی دانم که هرگز نشنوده باشد. و علم ازل و احاطه آن بهمة ملك و ملكوت،  
 پاره‌ای دشوارتر ادراك تواند کردن. و از این سبب خلق بسیار در ضلال افتاده  
 6 اند، تا قومی گفتند: علم ازل بر جزویات عالم محیط نیست. و قومی گفتند:  
 خدای تعالی جز خود را نداند. و قومی گفتند: علم او حادث است و او را محلّ  
 حوادث نهادند. تعالی الله عن قول الزائفین علواً کبیراً.

۲۲۰ - بدان ای دوست عزیز! أعزنا الله وإياك به که علم دو گونه بود:  
 9 یکی علم مستفاد از وجود معلوم، و یکی علم موجد معلوم بود. و این علم پیش  
 از وجود معلوم بود. و این بمثال بهتر فهم کنی، مگر علم من بدین مکتوب پیش  
 12 از وجود این مکتوب بود. و علم من، سبب وجود این مکتوب بود. و اگر علم  
 من نبود، این مکتوب نتوانست می نوشتن. اما علم تو باین پس از وجود این  
 مکتوب حاصل گردد. و این مکتوب سبب وجود علم تو بود. و علم خدای

۱ بسم ... الرحيم P I بسم ... الرحيم وبه نستعين M المکتوب الثامن عشر K ومن کتبه  
 رضي الله عنه الرسالة الثامنة عشرة بسم ... الرحيم S / 2 فرض P K I - S M / 3 واسر این  
 P I باسر این M بدین S K / نیفتم S P M I نیفتم K / 5 بسیار در ضلال P I در ضلال  
 بسیار K در ضلال بسیار M / 6 علم S P M I - K / 7 نداند P M I نشناسد S K / گفتند  
 S M K گویند S / P I الزائفین S P M I الظالمین K / 9 عزیز ... به P I - S M K / 10 از  
 S K که از P I بود M / 11 - 12 و این ... و علم S M K و علم P I / 11 مگر S K مگر  
 اکنون P I - M / 12 - 14 بود و اگر ... مکتوب P I - S M K /

\*\*\* نامه مجدم، S 18، P 16، M 27، K 18، I 16. \*\*\*



- تعالی البتہ بعد وجود العالم نتواند بود ، چه که در ذات قدیم محال بود چیزی حاصل شود پس از آنکه نبوده باشد . و قدیم البتہ محلّ حوادث نبود . پس علم خدای تعالی عبارتست از چیزی که با او بوده است همیشه . و چون معلوم شد که قدیم جز یکی نتواند بود ، ضرورت باشد که همه حوادث از او در وجود آمده باشد . و آن نقطه که ایجاد می کند ، علم ازلیست . و در مکتوبی که پیش از این نوشته ام ، تکلمه این معلوم کرده و تکرار نمی کنم .

- ۲۲۱ - اکنون چون علم او بهمة موجودات پیش از همه موجودات بوده است ، و از جمله موجودات اصوات است ، و اصوات در علم او بوده است . پس سمع او قدیم بود . و در علم او ألوان بوده است ، پس بصر او قدیم بوده است . و خلق ، ألوان و اصوات را بدو آلت ادراک کنند ، و در حقّ خدای تعالی آلت محالست . و آن دو آلت را سمع و بصر خوانند . پس چون در حقّ او ، ألوان و اصوات معلوم بود ، هم سمع و هم بصر اثبات کردند . چه اگر بصر اثبات کردند تنها ، عموم را خیال افتادی که اصوات را مگر ادراک نتواند کرد . همچنین اگر سمع تنها اثبات کردند ، ایشان را خیال افتادی که مگر ألوان را ادراک نتواند . و همچنین اگر علم تنها اثبات کردند ، ایشان را خیال افتادی که مگر ایجاد موجودات نه او می کند . چه در میان خلق فعل را با قدرت و ارادت حوالت کنند نه با علم تنها ، پس قدرت و ارادت را در حقّ او اثبات کردند . و قرآن بر قدر افهام خلق و اصطلاح خلق آمده است .

۱ العالم S M K المعلوم P I / 4 جز یکی P I بیش از یکی S K یکی بیش M / 5 ...  
 بود S M K / کند S M K کم P I / 7 همه موجودات P I همه S K این نوشته M / 8 ...  
 P M I باشد S K / 10 و P M I - S K / آلت S M K البتہ P I / ادراک ...  
 بود S K / خدای تعالی P I او S M K / 11 و بصر P I - S M K / 12 - 13 چه ...  
 P I - S M K / 13 نتوان کرد P I نکند S M K / 14 و همچنین P M I - S K /  
 14 تنها P M I - S K / ایشانرا P M I - S K / افتادی S P M I آمدی K / 14 - 16 ألوان  
 ... که مگر P M I - S K / 15 تنها S K تنها باشد P I / .



۲۲۲ - نه بینی که چون در میان خلق زمین را ارض خوانند، و شب را لیل و روز را نهار، در قرآن ذکر این مسمیات هم بدین اسامی کرد. و آنجا که 3  
 قدر جلال ازل است، این اسامی نتواند بود. ولیکن «وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه». و همچنین چون در میان خلق فعل را با قدرت و ارادت حوالت کنند، او نیز در حق خویشتن گفت: «إنه علی کل شیء قدیر». 6  
 «وانما أمرنا لشیء إذا أردناه أن نقول له کن فیکون».

۲۲۳ - و در میان خلق اگر کسی بحثی شافی بکند، قدرت و ارادت هم چیزی در وجود نیاورد تا علم نبود بدان چیز. اما وجود علم بس نمی بود بی 9  
 قدرت و ارادت، و این از نقصان خلق است. و در حق او قدرت بکمال است، و ارادت بکمال است، و علم بکمال است. پس قادر بود بعلم، و عالم بود بقدرت و مرید بود بعلم، و عالم بود بارادت. و صفات او همه تام است. و آنوار ذات 12  
 و ارادت او همه بر کمال است. و این اسامی در حق او اثبات کردن، و اصلان دانند که اصطلاح خلق بود که قدرت چیزی را هانستندی، و ارادت چیزی دیگر و علم چیزی دیگر. و هیچ فعلی از آدمی در وجود نیاید بی این سه صفت. 15  
 و چون از خدای تعالی افعال در وجود می آید، این هر سه صفت در حق او اثبات کردند، و گفتندی: قدرتش هست و ارادت نه، خلق پنداشتندی که افعال از وی در وجود نیامد. و اگر ارادت اثبات کردند و قدرت نه،

1 در میان خلق SK - PMI / 2 این ... بدین PMI آن ... بدان SK / 3 قدر SK -  
 PMI / 3 - 4 ابراهیم 14 : 4 ک / 4 ارادت PMI ربا اوادت SK / 5 خویشتن PI خود  
 SMK / 6 یس 36 : 82 ک / 7 خلق SK - PI / قدرت SPKI و گوید قدرت M /  
 8 - 9 اما ... ارادت SK - PMI / 9 - 10 قدرت ... پس M قدرت بکالست و علم ...  
 پس PI قدرت و علم ... پس SK / 10 بعلم و عالم بود SK - PMI / 12 ارادت SK - PI /  
 13 دانستندی PI دانسته M دانند SK / 14 دیگر و PMI راو SK / نیاید SMK نیامد  
 PI / 15 آید SMK آمد PI / او M او عز و علا SK - PI / 16 پنداشتندی PMI  
 داشق SK / 17 و قدرت نه SK - PMI / .



همچنین خیال خطابودی . و اگر قدرت و ارادت اثبات کردند بی علم ، هم خیال خطابودی . و چون سه لفظ مختلف اثبات کردند سه معنی متغایر در افهام افتاد .

3

- ۲۲۴ - پس اگر اعتقاد کند که این اوصاف قدیم است ، چند قدیم ثابت می شود ، و در شرع و عقل نیست که دو قدیم تواند بود « وما من إله إلا إله واحد » . و اگر اعتقاد کنند که این اوصاف حادث است ، پس او محال<sup>6</sup> حوادث بود و این محال است . و اگر نفی صفات کنند ، موصوف بلا صفت فهم نتوانند کرد ، و صورت نه بنده ؛ و حقیقت حق و معرفت ظاهر گردد ، و او را بعقل مختصر آدمی بر نتوان سنجید ، اگر چه عقل آدمی میزان راستست .<sup>9</sup> چنانکه کوهی به قبان بر نتوان سنجید ، اگر چه قبان راستست . و هر موزونی را میزانی دیگر بود که بار ثقل او بکشد . و شعر موزون را میزان ذوق آدمی تواند بود . و اگر بقپان و طیار خواهند که بر سنجند محال بود . و اوصاف<sup>12</sup> حق جز باوصاف حق نتوان سنجید که رستم را هم رخس رستم کشد .

- ۲۲۵ - شرح صدر باید تا « فهو علی نور من ربه » دست دهد . « و ایدهم بروح منه ، چون روح منه یافتی ، حقیقت او را ادراک توانی کردن . و هر که<sup>15</sup> نپندارد که او را بتوان یافت جز بوی ، مگورست که من ظن انه یصل الی الله بغير الله فقد مکر به . و او را آنگه توانی یافت که خود را درو بازی . و از مصطفی - صلعم - بشنو که ازو حکایت میکند که لا یزال العبد یتقرب<sup>18</sup> .

1 همچنین ... خطا P I مین خیال M همچنان خطا K م خیال خطا S / 1 - 2 و ... بودی P M I - S K / 5 و عقل P M I - S K / 5 - 6 المائدة : 5 / 72 - 7 صفت S M K صفت P I / 8 نتواند P M I نفی نتواند S K / و صورت نه بنده P I - S M K / 9 و 10 و 12 و 13 سنجید S K صفت P M I / 9 آدمی P M I او S K / 10 کوهی S P M I کوهی K / 11 دیگر P I - S M K / 11 - 12 و شعر ... و محال بود S P M I - K / 12 طیار خواهند P M I عطار S / 13 که S P K I مصرع که M / 14 شرح S M K انشراح P انشراح I / 14 الزمر : 39 : 22 / ك / 14 - 15 المائدة : 58 : 22 / م / 15 چون روح منه P I - S M K / او را P I - S M K / 18 که از ... میکند S M K حکایت از حق جل و علا میگفتند P I / .



۳ إلى بالنوافل حتى أحبته ، فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به ، وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به . چون بدین مقام رسید ، مقام محبوبان بدانند که چون بود فاذا أحببته .

۲۲۶ - اكنون محبوب کیست ؟ درجات ایشان بسیار است « إن الله يحب الصابرين إن الله يحب التوابين . ويحب المطهرين . ويحب المتقين » . ويحب كل قلب حزين . وبهيج حال ظالم محبوب نیست « إن الله لا يحب الظالمين » . ظالم کیست ؟ « ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون » . يحب التوابين چون توبت نباشد ، ظلم بود « يا بني لا تشرك بالله إن الشرك لظلم عظيم » . توبت بر عموم واجب است « وتوبوا الى الله جميعاً » . توبت چون بود ؟ « وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن » . « إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب » .

۱۲ ۲۲۷ - جوانمردا ! از مقصود دور افتادم . چون همه او گردی كنت سمعه وبصره ویده « فهو على نور من ربه » ، نه بینی که مصطفی - صلعم - در دعای نماز بامداد ، قبل از ادای فریضه فرموده است . « اللهم اجعل لي نوراً في قلبي ، ونوراً في سمعي ، ونوراً في بصري ، ونوراً في شعري ، ونوراً في بشرتي ، ونوراً في لحمي ، ونوراً في دمي ، ونوراً في عظامي ، ونوراً من بين يدي ، ونوراً من خلفي ، ونوراً من تحتي ، ونوراً من فوقي ، ونوراً عن يميني ، ونوراً عن شمالي . اللهم زدني نوراً ، واعطني نوراً ، واجعل لي نوراً .

3 - 4 بدانند ... کیست S P M I است بدانند محبوب کیست و چون محبوب گشت / K  
 3 فاذا احبته S K - P M I / 4 - 5 آل عمران 3 : 146 م / 15 البقرة 2 : 232 م / التوبة  
 9 : 108 م / آل عمران 3 : 76 / 6 آل عمران 3 : 57 م / 7 الحجرات 49 : 11 م / 8 لقمان  
 31 : 13 ك / 9 النور 24 : 3i م / 9 - 10 النساء 4 : 18 / 10 - 11 النساء 4 : 17 م /  
 12 جوانمردا S P K I ای جوانمرد M / نماز S K - P M I / فرموده P I گفته S M K /  
 16 آدمی S P M I رحمی K / .



- ۲۲۸ - جوانمردا؟ سر تا پایم فدای سر تا پایت ، هر عشقی که در خون و پوست و گوشت و رگ و پی نبود ، ناقص است . جنید - رحمة الله عليه -  
گفت : قاروره سری سقطی - رحمة الله عليه - بطیب بر دم گفت : آراه ؟  
بول عاشق . عجباً از این حدیث !

گر رای کنم که برگشایم رگِ خویش

- ۱۰ ترسم که بعشقت اندر آید سر نیش  
چون این انوار پدید آید « فهو علی نورٍ من ربه » باشد . « ومن لم يجعل  
الله له نوراً فما له من نورٍ » چنین تواند بود که نور اوست . وحدثان همه  
ظلمت عدم که « کلُّ من علیها فان » . « الله النور السماوات والارض » آفتاب  
پرستان دور افتاده بودند از راه مردان . للمتنبي :

وكم من عایب قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم

- ۲۲۹ - اگر کسی ازینزل الله کل لیلة ، ورأیت ربی فی صورة امرء در  
ضلالت افتاد ، مصطفی را - صلعم - از آن چه ؟ و اگر کسی این مذاهب  
فاسده که از این احادیث بازدید آمده است ، و ادهد عوام ابلهرا و داده  
بود ، نه خبر مصطفی - صلعم - بل چیزی خطارا و اداده بود . آفتاب مردان  
پرستند ، و آتش مردان پرستند ، آن آتش که مطلوب موسی « ع » بود که  
« لعلی آتیکم منها بقبس او أجد علی النار هدی » . مصطفی - صلعم - ذرّه  
ایست از آن آتش که « سراجاً منیراً » .

۱ سر PI میگوید مصرع : سر SMK / 1 - 2 در ... پی PI و 2 و 3 و 4 و 5 و 6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11 و 12 و 13 و 14 و 15 و 16 و 17 و 18 و 19 و 20 و 21 و 22 و 23 و 24 و 25 و 26 و 27 و 28 و 29 و 30 و 31 و 32 و 33 و 34 و 35 و 36 و 37 و 38 و 39 و 40 و 41 و 42 و 43 و 44 و 45 و 46 و 47 و 48 و 49 و 50 و 51 و 52 و 53 و 54 و 55 و 56 و 57 و 58 و 59 و 60 و 61 و 62 و 63 و 64 و 65 و 66 و 67 و 68 و 69 و 70 و 71 و 72 و 73 و 74 و 75 و 76 و 77 و 78 و 79 و 80 و 81 و 82 و 83 و 84 و 85 و 86 و 87 و 88 و 89 و 90 و 91 و 92 و 93 و 94 و 95 و 96 و 97 و 98 و 99 و 100 و 101 و 102 و 103 و 104 و 105 و 106 و 107 و 108 و 109 و 110 و 111 و 112 و 113 و 114 و 115 و 116 و 117 و 118 و 119 و 120 و 121 و 122 و 123 و 124 و 125 و 126 و 127 و 128 و 129 و 130 و 131 و 132 و 133 و 134 و 135 و 136 و 137 و 138 و 139 و 140 و 141 و 142 و 143 و 144 و 145 و 146 و 147 و 148 و 149 و 150 و 151 و 152 و 153 و 154 و 155 و 156 و 157 و 158 و 159 و 160 و 161 و 162 و 163 و 164 و 165 و 166 و 167 و 168 و 169 و 170 و 171 و 172 و 173 و 174 و 175 و 176 و 177 و 178 و 179 و 180 و 181 و 182 و 183 و 184 و 185 و 186 و 187 و 188 و 189 و 190 و 191 و 192 و 193 و 194 و 195 و 196 و 197 و 198 و 199 و 200 و 201 و 202 و 203 و 204 و 205 و 206 و 207 و 208 و 209 و 210 و 211 و 212 و 213 و 214 و 215 و 216 و 217 و 218 و 219 و 220 و 221 و 222 و 223 و 224 و 225 و 226 و 227 و 228 و 229 و 230 و 231 و 232 و 233 و 234 و 235 و 236 و 237 و 238 و 239 و 240 و 241 و 242 و 243 و 244 و 245 و 246 و 247 و 248 و 249 و 250 و 251 و 252 و 253 و 254 و 255 و 256 و 257 و 258 و 259 و 260 و 261 و 262 و 263 و 264 و 265 و 266 و 267 و 268 و 269 و 270 و 271 و 272 و 273 و 274 و 275 و 276 و 277 و 278 و 279 و 280 و 281 و 282 و 283 و 284 و 285 و 286 و 287 و 288 و 289 و 290 و 291 و 292 و 293 و 294 و 295 و 296 و 297 و 298 و 299 و 300 و 301 و 302 و 303 و 304 و 305 و 306 و 307 و 308 و 309 و 310 و 311 و 312 و 313 و 314 و 315 و 316 و 317 و 318 و 319 و 320 و 321 و 322 و 323 و 324 و 325 و 326 و 327 و 328 و 329 و 330 و 331 و 332 و 333 و 334 و 335 و 336 و 337 و 338 و 339 و 340 و 341 و 342 و 343 و 344 و 345 و 346 و 347 و 348 و 349 و 350 و 351 و 352 و 353 و 354 و 355 و 356 و 357 و 358 و 359 و 360 و 361 و 362 و 363 و 364 و 365 و 366 و 367 و 368 و 369 و 370 و 371 و 372 و 373 و 374 و 375 و 376 و 377 و 378 و 379 و 380 و 381 و 382 و 383 و 384 و 385 و 386 و 387 و 388 و 389 و 390 و 391 و 392 و 393 و 394 و 395 و 396 و 397 و 398 و 399 و 400 و 401 و 402 و 403 و 404 و 405 و 406 و 407 و 408 و 409 و 410 و 411 و 412 و 413 و 414 و 415 و 416 و 417 و 418 و 419 و 420 و 421 و 422 و 423 و 424 و 425 و 426 و 427 و 428 و 429 و 430 و 431 و 432 و 433 و 434 و 435 و 436 و 437 و 438 و 439 و 440 و 441 و 442 و 443 و 444 و 445 و 446 و 447 و 448 و 449 و 450 و 451 و 452 و 453 و 454 و 455 و 456 و 457 و 458 و 459 و 460 و 461 و 462 و 463 و 464 و 465 و 466 و 467 و 468 و 469 و 470 و 471 و 472 و 473 و 474 و 475 و 476 و 477 و 478 و 479 و 480 و 481 و 482 و 483 و 484 و 485 و 486 و 487 و 488 و 489 و 490 و 491 و 492 و 493 و 494 و 495 و 496 و 497 و 498 و 499 و 500 و 501 و 502 و 503 و 504 و 505 و 506 و 507 و 508 و 509 و 510 و 511 و 512 و 513 و 514 و 515 و 516 و 517 و 518 و 519 و 520 و 521 و 522 و 523 و 524 و 525 و 526 و 527 و 528 و 529 و 530 و 531 و 532 و 533 و 534 و 535 و 536 و 537 و 538 و 539 و 540 و 541 و 542 و 543 و 544 و 545 و 546 و 547 و 548 و 549 و 550 و 551 و 552 و 553 و 554 و 555 و 556 و 557 و 558 و 559 و 560 و 561 و 562 و 563 و 564 و 565 و 566 و 567 و 568 و 569 و 570 و 571 و 572 و 573 و 574 و 575 و 576 و 577 و 578 و 579 و 580 و 581 و 582 و 583 و 584 و 585 و 586 و 587 و 588 و 589 و 590 و 591 و 592 و 593 و 594 و 595 و 596 و 597 و 598 و 599 و 600 و 601 و 602 و 603 و 604 و 605 و 606 و 607 و 608 و 609 و 610 و 611 و 612 و 613 و 614 و 615 و 616 و 617 و 618 و 619 و 620 و 621 و 622 و 623 و 624 و 625 و 626 و 627 و 628 و 629 و 630 و 631 و 632 و 633 و 634 و 635 و 636 و 637 و 638 و 639 و 640 و 641 و 642 و 643 و 644 و 645 و 646 و 647 و 648 و 649 و 650 و 651 و 652 و 653 و 654 و 655 و 656 و 657 و 658 و 659 و 660 و 661 و 662 و 663 و 664 و 665 و 666 و 667 و 668 و 669 و 670 و 671 و 672 و 673 و 674 و 675 و 676 و 677 و 678 و 679 و 680 و 681 و 682 و 683 و 684 و 685 و 686 و 687 و 688 و 689 و 690 و 691 و 692 و 693 و 694 و 695 و 696 و 697 و 698 و 699 و 700 و 701 و 702 و 703 و 704 و 705 و 706 و 707 و 708 و 709 و 710 و 711 و 712 و 713 و 714 و 715 و 716 و 717 و 718 و 719 و 720 و 721 و 722 و 723 و 724 و 725 و 726 و 727 و 728 و 729 و 730 و 731 و 732 و 733 و 734 و 735 و 736 و 737 و 738 و 739 و 740 و 741 و 742 و 743 و 744 و 745 و 746 و 747 و 748 و 749 و 750 و 751 و 752 و 753 و 754 و 755 و 756 و 757 و 758 و 759 و 760 و 761 و 762 و 763 و 764 و 765 و 766 و 767 و 768 و 769 و 770 و 771 و 772 و 773 و 774 و 775 و 776 و 777 و 778 و 779 و 780 و 781 و 782 و 783 و 784 و 785 و 786 و 787 و 788 و 789 و 790 و 791 و 792 و 793 و 794 و 795 و 796 و 797 و 798 و 799 و 800 و 801 و 802 و 803 و 804 و 805 و 806 و 807 و 808 و 809 و 810 و 811 و 812 و 813 و 814 و 815 و 816 و 817 و 818 و 819 و 820 و 821 و 822 و 823 و 824 و 825 و 826 و 827 و 828 و 829 و 830 و 831 و 832 و 833 و 834 و 835 و 836 و 837 و 838 و 839 و 840 و 841 و 842 و 843 و 844 و 845 و 846 و 847 و 848 و 849 و 850 و 851 و 852 و 853 و 854 و 855 و 856 و 857 و 858 و 859 و 860 و 861 و 862 و 863 و 864 و 865 و 866 و 867 و 868 و 869 و 870 و 871 و 872 و 873 و 874 و 875 و 876 و 877 و 878 و 879 و 880 و 881 و 882 و 883 و 884 و 885 و 886 و 887 و 888 و 889 و 890 و 891 و 892 و 893 و 894 و 895 و 896 و 897 و 898 و 899 و 900 و 901 و 902 و 903 و 904 و 905 و 906 و 907 و 908 و 909 و 910 و 911 و 912 و 913 و 914 و 915 و 916 و 917 و 918 و 919 و 920 و 921 و 922 و 923 و 924 و 925 و 926 و 927 و 928 و 929 و 930 و 931 و 932 و 933 و 934 و 935 و 936 و 937 و 938 و 939 و 940 و 941 و 942 و 943 و 944 و 945 و 946 و 947 و 948 و 949 و 950 و 951 و 952 و 953 و 954 و 955 و 956 و 957 و 958 و 959 و 960 و 961 و 962 و 963 و 964 و 965 و 966 و 967 و 968 و 969 و 970 و 971 و 972 و 973 و 974 و 975 و 976 و 977 و 978 و 979 و 980 و 981 و 982 و 983 و 984 و 985 و 986 و 987 و 988 و 989 و 990 و 991 و 992 و 993 و 994 و 995 و 996 و 997 و 998 و 999 و 1000



- ۲۳۰ - جوانمردا! تو چه دانی که این چیست؟ ز ناز داشتن راه مردانست  
 که تا خود را در بندگی او درست نکردند، کمر بندگی بر میان نبستند. و تادر  
 3 بندگی باشی، آزاد نباشی. و چون آزاد گشتی از اُغیار، بنده او توانی  
 بودن که أنا أغنی الاغنیاء عن الشّرك. چون کمر خدمت بر میان بستی، نماز  
 کردن ترا مسلم شد که شرط صحّت نماز استقبال قبله بود. ز ناز داشتن در  
 6 ترسائی همچنانست که تشبیه کردن خدای بآدمی در اسلام. از این که رأیت  
 ربی الله فی أحسن صورة أمری قومی با دید آمده اند که جمال می پرستند.  
 و پندارم که مذهب این قوم باصفهان شنیده باشی. چه گویی! اگر کسی مذهب  
 9 ایشان و ادهد رأیت ربی فی أحسن صورة أمری واداده بود.

- ۲۳۱ - هیات! مصطفی - صلعم - مذهب عیسی را چون و ادهد؟ راه  
 عادت پرستان بی معنی واداده بود؟ مارا همان مذهب است که همه انبیاء را  
 12 بوده. از قرآن بشنو که ترا خبر دهد « شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا  
 وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى، وَصَّيْنَا صِدْقًا  
 وَبَيِّنَاتٍ وَچهار هزار پیغمبر همه یکی بود « وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ  
 15 قَبْلِكَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ ». « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا  
 وَبَيْنَكُمْ أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا نَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا  
 دُونَ اللَّهِ ».

- ۲۳۲ - پنداری ترا مسلمان توان خواند؟ یا تو دانی که قرآن چیست!  
 18 تو از عادت پرستانی. چون جهودان و ترسایان می گویی: چنین شنیدم، « إنا

1 جوانمردا PKI-SM / داشتن PMI بستن SK / 1 - راه ... رادر PI مردانست که تا SK  
 که تا M / 2 بندگی بر میان M خدمت PKI M / 3 آزاد نباشی PI آزادی نیست SMK / بنده  
 PMI بندگی SK / 4 بودن PMI کرد SK / 5 شد PI است M بود SK / 6 خدای PMI  
 خدایرا SK / 7 الله... امری PI فی احسن صورة M فی صورة امری SK / جمال SK خیال PMI می  
 پرستند PI پرستیدند M / 8 - 9 مذهب ایشان PMI این مذهب SK / 9 و ادهد SPKI بازدهد  
 M / واداده بود SK بازدهد M و ادهد PI / هیات PMI - SK / 10 چون SPMI - K /  
 12 که ... دهد SK-PMI / 12-13 الشوری 42 : 13 ك / 14 پیغمبر PMI بنی SK / 14 - 15  
 النساء 4 : 131 م / 15 - 17 آل عمران 3 : 64 م / پرستانی SK پرستان M - PI / .



- وجدنا آباءنا على أمة وإنا على آثارهم مقتدون . مصطفى - صلعم - شنیده تی  
از راه تقلید و عادت چنین می گوید : بثس مطیة الرجل زعمه . ترا از آن  
چه که دیگران گفته اند ! تو چه دیدی و چه دانستی ؟ طلب العلم فریضة علی  
3 کل مسلم و مسلمة . چندین هزار فر سنگگ رفته تی در خدمت سلطان . آنگه گویی  
بقول محمد - صلعم - ایمان دارم که اطلبوا العلم ولو بالصین . الحیاء من الایمان ا  
شرم دار که تو متابع آن کسی که می گوید که اطلبوا الدنیا ولو بالصین .  
6 اگر هم امروز سلطان ترا گوید : بمرور ، و یا فلان کار بکن هم در روز زهره  
نداری که هیچ عذر آوری .

- ۲۳۳ - باش تا جمال معشوق مردان را ببینی ، آنگه بدانی که بت پرستی  
9 چه بود ، و حال مردان چگونه بود . رباعی :

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد

- 12 بگرفت مرا و حلقه در گوشم کرد  
گفتم صنایع عشق تو بخروشم  
لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد

- از مذهب بت پرستان تشبیهی مانده است تا روزگار حال مذهب محمدی  
15 بکجا رساند ، و در غضب الله چه ماند . و مرضت فلم تعدنی و جعت فلم تطعمنی  
با خلق چه کند ؟ « وهو الذي يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات »  
و من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً . اکنون هنوز اسلام تازه است ،  
1۶

1 زخرف 43 : 23 ك / مصطفى SMK سخن مصطفى PI / 3 گفته SMK چه گفته  
PI / 4 و مسلمة SK - PMI / 5 بقول ... دارم PI که ایمان دارم بقول محمد SMK  
6 متابع PI متبع SMK / 7 یا ... روز PI - SMK / 8 آوری SMK کی PI  
9 - 10 که ... چه بود SK - PMI / 10 و حال ... بود PI - SMK / داعی S بت  
PKI - M / 12 مرا SMK بفرود PI / 15 بت پرستان SPKI ترسانان M / حال مذهب  
K حال PI - M / 7 چه PMI که SK / 17 التوبة 9 : 104 م / 18 البقرة 2 : 245 م /  
تازه PMI پاره SK / .



3 ودانند کہ « والله الغنیُّ وأنتم الفقراء ». پس « ویقرضُ اللهُ » ضلالی نمی آورد .  
 باش کہ روزگار آید کہ صفت جوع ومرض و فقر دروی اعتقاد کنند ، و کس  
 نبود کہ داند کہ این از کجا خاسته است .

6 ۲۳۴ - جوانمردا! مرایقین شده است در سلوک کہ اصولِ همهٔ مذاهبِ راست  
 بوده است ، و در روزگار دراز روات آن مذهب را تحریف کرده اند و ما آفة  
 الاخبارِ اِلَّا رواتها . از مقصود باز افتادم . چون نور « الله نور السماوات »  
 پیدا گردد معرفت او بنور او حاصل گردد . یا نہ قدم را بعقل مزور آدمی  
 کی ادراک توان کرد؟ و اوصاف او بدو ادراک توان کردن . و تا ترا حُجُبِ تویی  
 9 در پیش بود از تو چیزی نیاید ، مصراع : « اندر ره عشق یا تو گنجی یا من » .

12 ۲۳۵ - چون جلال ازل بتابد ترا رخت بر باید بست . « وقلْ جاء الحقُّ  
 وزهق الباطلُ » . بدانی . « إنَّ الملوك إذا دخلوا قريةً أفسدوها » بینی .  
 « بل نقدِفُ بالحقِّ علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهقٌ » ترا حقیقت گردد .  
 « إذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلاً » خود را و اتو نمساید . « وأخرجتِ الارضُ  
 أثقالها » نقدوقت تو گردد . حُجُبِ سماوات بر خیزد . و آنچه درو بست  
 15 آشکارا گردد . « إذا السماء انشقت » ظاهر شود . و هذه أسرارٌ غامضةٌ .  
 تا توانی راحتی می رسان از آنچه ترا داده است . « مما رزقناهم ینفقون »  
 نصب عین دار . والسلام .

1 محمد 47 : 38 م / 2 آید کہ S P M I اندک / K 5 روات ... را P I آن مذهب را روات  
 M مذاهب روات / S K 6 النور 24 : 25 م / نور السماوات S K - P M I 7 را S K اورا  
 / M - P I 8 حجب P K I حجت S M 9 / مصراع P K I - S M / ره P I - S M K  
 10 - 11 الاسراء 17 : 81 م / بدانی P M K I بدانکہ S / النمل 27 : 34 ك / 12 الانبياء  
 21 : 18 ك / 13 الانسان 76 : 82 م / 13 - 14 الزلزلة 99 : 3 م / 14 درو بست S K درونست  
 P M I / الانفطار 84 : 1 ك / ظاهر شود S K - P M I / البقرة 2 : 3 م / 17 والسلام  
 P I والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین S K - M /



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۳۶ - دانم ، برادر اعزّ را ! سلك الله به سبيل رضاه في عافية ، در شرح صفات چیزی نخوانده است و نشنیده ، و اگر خوانده است و یا شنیده دانم که حدّ آن تا کجا تواند بود . و چون من خوض کردم چنان اولیتر می دانم که بیان شافی بکنم . و این دهم مکتوب است در شرح الله اکبر که می نویسم .

- بدان ای دوست عزیز اعزنا الله وایاک برضاه که هر معنی که دیده عموم بر آن نیفتاد ، آنرا در لغات اسمی نیست . و اوصاف ازل ، لا بل جملة عالم ملکوت ، لا بل بسیاری از امور دنیاوی ، از دیده عموم پوشیده بود . پس واضعان لغات آنرا چون ندیده اند ، هیچ نامی خاص آنرا وضع نکرده اند .
- و چون قومی علی الخصوص در کاری از کارها که پوشیده بود از عموم ، خوض کردند ، ایشان را لا بد حاجت افتاد که وضع اسامی کنند بر بی مسمیاتی که ایشان می دیدند ، و از دیگران پوشیده بود . و هیچ قومی نیستند که ایشان را بوضع اسامی مخصوص که بصناعت ایشان تعلق دارد حاجت نیفتاد .

۲۳۷ - پس هر قومی در عالم ، بوضع اسامی چند مخصوص اند که دیگران از آن مستغنی اند . ادیب را بسیار معانی در صنعت خویش است .

۱ بسم ... الرحيم P I بسم ... الرحيم و بسم استغنی M و من الله و علی الله و ...  
 التاسعة عشرة بسم ... الرحيم S المکتوب التاسع عشر K / لا بسم ... الرحيم P I  
 3 / SMK چیزی P M I - P K / است و P I - S M K / و ... M  
 S K باشد P I / چنان ... دانم S P M I اول میدانم K / S M K / S M K  
 اند S K نکرده اند M نکتند P I / 10 که پوشیده ... P I پوشیده S M K / M I  
 بنهند P I / 12 میدیدند S M K دانستند P I / 11 نیفتاد S M K / P I / S M K  
 اند که P I / خویش P M I خود S K .



۳ و فقیه را نیست ، و متکلم و نحوی و منجم را همچنین ؛ و طبیب و محاسب و کاتب و عروضی را همچنین ؛ و جولاه و حلاج و کناس را همچنین . و در میان یوزداران و بازداران و سگداران اصطلاحی هست که ایشان از آن مستغنی نیستند ، ولیکن شطرنج باز و نرد باز از آن مستغنی باشند . و علی الجملة هیچ قومی را نیابی تا وادزدان و طرّاران رسی الا هر قومی که اصطلاحی دارند که دیگران را آن اصطلاحات معلوم نیست . زیرا که اسامی بر معانی توان نهاد . و هر قومی را حاجت است بنظر کردن بمعانی ، که دیگران را حاجت نیست .

۹ ۲۳۸ - بدان شطرنج باز ، اگر معنی جبر و مقابله نداند اورا شاید ، و محاسب اگر معنی وتد و فاصله نداند روا بود . و عروضی اگر معنی جوهر و عرض نداند اورا شاید ، متکلم اگر معنی لفیف و مهموز نداند شاید ، و تصریفی اگر معنی موضوع و محمول نداند شاید ، و منطقی اگر معنی فرع و اصل و علت و حکم نداند شاید ، و اصولی اگر معنی جوزا و سرطان نداند شاید ، و از اسامی آنچه عموم را بدان حاجت افتد در سخن گفتن ، در همه لغات آن اسامی را وضع کرده اند ، چنانکه هر آدمی در دانستن آن مشترك باشد .

۱۸ ۲۳۹ - اکنون هر جا که آدمی هست نام آسمان و زمین و آفتاب و ستاره و چشم و گوش و آب و آتش و دیگر ادوات و آلات علی القطع باید که همه را معلوم بود . واضعان لغات در بدو کار این اسامی را وضع کرده اند که علی العموم

2 جولاه S M K جولاهه P I / 4 شطرنج باز M شطرنجی SK شطرنج P I / باشد SK اند  
 M است P I / 5 تا و P I تا به M که تا بجد K / هر قومی S M K - P I / اصطلاحی S P K I  
 اصطلاحاتی M / 6 اصطلاحات S K - P M I / 7 است S K - P M I / 8 بدان M بدانچه  
 S K - P I / شطرنج باز S P M I شطرنجی K / عروض S M K طبیب P - I / 10 اورا شاید  
 M شاید S K باکی نیست اورا P I / 11 نداند S M K نشاند P I / 13 افتد S M K افتاد  
 P I / 14 هر آدمی S M K خلق هر آدمی عالم P I / 15 باشند M باشند SK اند P I /  
 17 و دیگر ادوات و آلات S M K - P I / 18 در ... را P I در اول این اسامی را M این  
 اسامی را در اول S K / .



همه خلق را بدان حاجت بود . پس از آن چون صناعات مختلف ظاهر می شد ، هر قومی از آن اسامی موضوع وضع دیگر می کردند بطریق الاستعارة او بطریق المجاز والاشتقاق . چنانکه جوهر و عرض و مبتدا و خبر و غیر آن که 3 می بینی .

۲۴۰ - و چون این مقدمه معلوم شد بدانکه قومی بودند از آدمیان که ایشان راه خدای سلوک کردند ، و ایشان را از عالم ملکوت و اوصاف ازل لابل ۱) از عجایب راه خدای - تعالی و تقدس - چیزها معلوم شد که دیگران از ادراک آن دور بودند . و این قوم را نیز بیکدیگر حاجت بود تا از علم خود سخن گویند . و بر بعضی از ایشان خود واجب کردند این سخن گفتن چون انبیا ۲) - صلعم - پس این قوم را نیز حاجت افتاد وضع اسامی کنند که دیگران از ادراک مسمیات آن اسامی دور باشند .

۲۴۱ - و هر اسامی که در قرآن و حدیث هست از این باب بود ، إلا ماشاء الله . و چون چنین بود ، اهل عادت سخن ایشان نتوانستند شنید که « و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » . 12 چون این معانی ندیدند ، ایشان را کور خواند . و چون نشنیدند ، ایشان را کر خواند . و چون زبان نداشتند که بدان معانی ناطق توانند بود ، ایشان را گنگ خواند و لال « صمٌ بکم عمی فهم لا یعقلون » اینجا بدانمی که چه 15

۱ می شد PMI میشود SK / 2 از آن PMI را از SK / می کردند PMI میکنند  
 SK / 6 خدای PMI خدای SK / 7 لابل PMI بلکه SK / 8 بیکدیگر PMI S  
 - PI K / که SK / 12 هست K است PMI / 13 نتوانستند شنید PMI ندانستند  
 شوند SK / 13 - 14 الامراء 17 : 45 ك / 15 یس 36 : 9 / 16 خواند SK خواند PMI /  
 18 البقرة 2 : 18 م / .



بود . چون ایشان را هیچ نوع از ادراك نبود ، و نه نیز بوی آن بمشام ایشان می رسید ، ایشان را مرده خواند ؛ لا بل چون از خود خبری نمی داشتند ، ایشان را « أمواتٌ غیر اَحیاءِ » خواند . 3

۲۴۲ - و چون در اسفل السَّافِلین ظلمت بشریت و اماندند ، ایشان را جای جز دوزخ نیامد که دوزخ در هفتم طبقه زمین است « ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجنِّ والانس لهم قلوبٌ لا یفقهون بها ولهم أعینٌ لا یبصرون بها ولهم آذانٌ لا یسمعون بها اولئک هم الغافلون » . جز فرا دنیا راه نبرند « یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الآخرة غافلون » ، از آنست که فرادنیا ساخته اند « ورضوا بالحیاة الدنیا واطمأنوا بها » . چون با ایشان گویند : 9  
 بیروا ، سبق المفردون ، قیود أهواء و سلاسل شهوات و اوصاف ایشان را نگذارد که حرکت کنند « ما لکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اناقلتم الی الأرض ، أرضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة ؟ » . با ایشان گفتند : « استجبوا لله وللرسول » . 12

۲۴۳ - چون سَمَعشان نبود ، اجابت نکردند « إنما یستجیب الذین یسمعون والموتی یتبعهم الله » . و اگر شان دیده بودی بدیدندی ، و اگر شان سمعی بودی بشنیدندی ، و اگر زبان داشتندی ایمان آوردندی ، و اگر دل داشتندی فهم کردندی « ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی ولذلك خلقهم » ، 15  
 و اگر دل بودی همه عالم را خود عالم در جهان نبودی . 18

1 آن M - S P K I / 2 می رسید S M K می رسد P I / خواند SK خواندند P M I / خبری S M K چیزی P I / 3 النحل 16 : 21 ك / غیر... خواند M K غیر اَحیاءِ خواند و نام نهاد S نام نهادند P I / 4 و P I با S M K / 5 طبقه S K - P M I / 5 - 7 الاعراف : 7 : 179 ك / 7 فرا P M I با S K / 7 - 8 الروم 30 : 7 ك / 9 یونس 10 : 7 ك / 10 أهواء P I - S M K / و اوصاف S M K و اوصاف ذمیمه P I / 11 التوبة 9 : 38 م / 12 - 13 الانفال : 8 : 24 م / 14 سَمَعشان K سمع S P M I / اجابت S M K استجابت P I / 14 - 15 الانعام : 6 : 36 ك / 15 اگر شان دیده P I اگر دیده S K / 16 و اگر ... آوردندی S P M I - K / 17 داشتندی P I بودی S M K / الانعام 6 : 25 ك / 18 عالم ... نبودی K عالم را عالم خود نبودی S همه عالم بودندی P I - M / .



۲۴۴ - از مقصود خود بیفتادم ، و در ما قبل بیان کردم که هر قومی را بالفاظی حاجت افتاد و انبیا و اولیا - علیهم السلام - از آن جملت بودند که همه محتاج بودند بالفاظی موضوع . پس از جمله آن معانی که دیدند اوصاف 3 ازل بود . چه جمال و جلال ازل را اوصافی دیدند که آن اوصاف را نام در میان خلق نبود پس اگر سمع اثبات کردند یا بصر یا کلام معذور بودند که او را صفتی دیدند که ادراك الوان میگرد پیش از وجود الوان . و در عالم این صفت را 6 هیچ نامی نبود ، زیرا که این صفت خود هرگز نبود در همه عالم که ادراك الوان کند پیش از وجود الوان .

۲۴۵ - پس چون محتاج بودند که این صفت را با خلق بگویند از اسماء 9 موضوع در میان خلق بصر را او لیت می دیدند که خبر و زاج و مجر را . پس گفتند : خدای تعالی بصیر است . و او را همچنین صفتی می دیدند که ادراك اصوات می کرد پیش از وجود اصوات ، و این صفت را هیچ نامی نبود بنزدیک عموم ، 12 پس سمع را اثبات کردند . چون دیدند که هیچکس را سمعی و بصری نیست که ادراك مسموعات و مبصرات کند پیش از وجود مسموعات و مبصرات الا جلال ازل را ، پس گفتند : « لیس کمله شیء وهو السميع البصیر » . و چون 15 جلال ازل را در علم خود معلوم بود که هر کسی راه فرامر این معانی نتواند برد ، الا قومی که دیده اند و دانسته ، و این در قرآن بگفت « وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون » . العلماء ورثة الانبياء - صلعم - آنها 15

2 بالفاظی M الفاظ SK لفظی PI / 3 که ... بودند SKM - PI / 1 چه جمال و جلال PI که جلال SK چه جمال M / 6 - 8 و در ... الوان SKM - PI / 10 ه ... را PMI که جر و سراج و مجره را S - K / 12 و این ... عموم SKM - PI / 14 ... مبصرات MI SP وجود آن K / 15 و 16 ازل PI لم یزل SKM / 15 الشوری 42 : 11 ك / 16 فرا PMI به SK / بگفت PMI گفت S گفت وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون K / 17 - 18 العنكبوت 29 : 43 ك / .



دیدند ، و اینها شنیدند « شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » . منقبتی از این بزرگتر می خواهی ؟

3 ۲۴۶ - جوانمردا ! قرآن آن کس داند که از او آموزد ، و از او یاد گیرد « بَمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ » شهداء دانی که چیست ؟ « شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ » و « الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ » ، « إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ » مشرفان مملکت اند که « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ » . ومصطفی - صلعم - مشرف همه که « لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا » . ودعای مؤمنانست که « فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ » . پنداری که شاهد یکی است که « إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا » ؟ حاشا و کلاً! « وَشَهِدُوا وَمَشْهُودٌ » .

۱۲ ۲۴۷ - ایشان هر یکی شاهی است ، و قرآن مشهود همه که « إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا » . دانی که چرا « قرآن الفجر » گفت ؟ زیرا که تا صبح سعادت سر بر نزند ، قرآن مشهود مرد نگردد . « وَالصَّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ » قسم یاد می کند بیدایت دولت عاشقان خود .

15 ۲۴۸ - جوانمردا ! از مقصود خود دور افتادم دیگر بار ، ولیکن « وما تشاؤون إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ » عذر می خواهد . مردان جلال ازلی را صفتی دیدند که ایجاد می کرد ، چنانکه از محض عدم وجود ظاهر می کرد . و این صفت در خلق ندیدند و نامش نبود در میان خلق . زیرا که هر چه از خلق وادید آید آن را اصلی باید که موجود بود ، چنانکه حبر از زاج و مازو وادید آورند .

۱ شنیدند SK-PMI / 1-2 و 5 آل عمران 8 : 18 م / 4 المائدة 5 : 44 م / شهداء دانی MK  
 S دانی PI / 5 - 6 الماعارج 70 : 33 ك / الزخرف 43 : 86 ك / 9 - 7 الحج 22 : 78 م /  
 7 که SK-PMI / 7 - 8 الحج 22 : 78 م / 8 آل عمران 3 : 53 م / 9 الفتح 48 : 8 م / البروج  
 85 : 3 ك / 10 است SK-PMI / همه SPMI - K / 10 - 11 الامراء 17 : 78 م / 12 التکویر  
 81 : 18 ك / 15 یاد S P M I بآن یاد K / 14 خود PI - SMK / دیگران بار ولیکن SMI  
 دیگر ولیکن K - P / 14 - 15 الانسان 76 : 30 م / 17 میان خلق SPMI میان K / و PI  
 باز M فرا SK / 18 موجود بود PMI موجد شود SK / حبر... مازو M حبر از مواد حبر S  
 چیزی از مواد چیزی PKI / آورند SPKI آید M / .



وهر صانعی از آدمیان چیزی وادید آورد اما از چیزی دیگر ، چون بنا از گل ونساج از ابریشم ، ونجار از چوب وصایغ از زر وکاتب ونداف وخیاط همچنین . وخدای تعالی می دیدند که از هیچ چیز بی آلت وعلت ، چیزی 3 می آفریند . پس بضرورت این صفت را نامی طلب می کردند ، بهترین نامها قدرت دیدند زیرا که این لفظ مناسبی داشت که خبز ولحم نداشت .

۲۴۹ - و همچنین او را صفتی میدیدند که همه موجودات را میدانست پیش از وجود موجودات ، ودر میان خلق چنین صفتی را نام نبود . زیرا که در میان خلق هیچ علم نتواند بود پیش از وجود موجودات که شرط علم وجود معلوم است . و چون هیچ نامی نبود آنرا ، این صفت را علم خواندند . زیرا که با علم 9 مناسبت بیش داشت که بادوات وقلم نداشت . و چون دیده این قوم بر معانی آمد که هیچ نامی نداشت ، و با هیچ معنی قلیل و کثیر مناسبت نداشت ، از آن معانی چنین خبر دادند از جناب غیب که « حم عسق . طسم . یس . 12 ق . ن . » .

۲۵۰ - ومقصود از این اخبار آن بود که تا غافل نمانند از طلب چیزی دیگر ، ونپندارند که بر همه محیط شدند . پس کرم مفرط ازلی چنان اقتضا کرد که « یس » بگوید ، و « طس » بگوید ، و « حم » بگوید . و چون خواهد که از معنی خبر دهد که در آن بقلیل و کثیر هیچ ترکیبی نبود چنین گوید که « ص . ق . ن . » . و چون از آن معنی که ترکیبی دارد خبر دهد 1۵

1 اما ... دیگر SPMI از ماده چاره نبود SK / 2 از کل SK - PI / 3 ...  
 SK - PI / از چوب SK - PI / از زر SK - PI / 2 - 3 ... همچنین  
 SK - PI / 3 چیزی SPKI موجودات M / 4 آفریند SK - PI / 6 و همچنین  
 ... پیش SK - PI / 7 موجودات SPMI ایشان K / 8 موجودات SK معلومات PM /  
 9 آن را SK - PI / 10 نداشت SK - PI / 11 مناسبت نداشت PM مناسبتش  
 نبود SK / 17 - 18 خواهد ... دهد SPKI خواهند ... دهند M / 18 ترکیبی SK  
 ترکیب PI / .



- گوید : « طه . يس . » . و چون بر ترکیب يك معنی زیادت گردد ، گوید :  
 « طسم ، الم ، الر » و چون ترکیب بعض معانی زیادت گردد گوید : « المص .  
 3 المر » . و چون ترکیب زیادہ گردد گوید : « حم عسق . کھبص » . و چون  
 در اسمای عربی هیچ اسمی نبود بیش از پنج حرف اصلی ، از هیچ معنی اخبار  
 نکرد بشش حرف کہ « وما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قومہ » . و در اسمای  
 6 عربی سداسی نبود ، و اکثر الاسامی حروفاً ، فرزدق بود .

- ۲۵۱ - و اسرار این حروف را نہایت نیست . و معانی کلام ازل را نہایت  
 نی ، و اوصاف ازل بہیچ حال خود متناہی نبود . و متناہی جز حادث  
 9 نبود . « ما فرطنا فی الكتاب من شیء » از حروف مقطع درست می شود  
 یا نہ پدید بود کہ ظاہر کلمات قرآن چنداست . و قرآن فہرست علم از لست ،  
 و علم ازل ینبوع وجود است . و کلّ موجودات ملکی و ملکوتی بہ نسبت  
 12 با سعت علم ازلی چنانست کہ يك حرف از این مکتوب و اسعت علم و قدرت  
 من . و این مثال از مقصود من سخت قاصر است . و حالی بہ از این مثالی نیافتم .

- ۲۵۲ - و مثال صفات ازل جز بصفات ازل نیست . قدرت او را علم او داند ،  
 15 و علم او را قدرت او کشد . و ارادت او را علم و قدرت او بیند و داند . و کلام  
 او را سمع او شنود . و رسم او را بصر او بیند . و چون ملک و ملکوت برسد ،  
 قدم صفات جبروتی بود . و صفات او قائم بذات اوست . و ذات او یگانہ است

1 بر PI-SMK / 2 الم . الر MI الر SK الم P / 2-3 و چون ... المر PI-SMK /  
 3 و چون SPMK و اگر چون I / 4 نبود SMK نبود کہ PI / از هیچ SMK نباشد  
 PI / 5 ابراہیم 14 : 4 ك / 6 الاسامی PMI الاسماء SK / 8 نی SK نیست PMI / نبود  
 SMK نیست و نبود PI / 9 الانعام 6 : 38 ك / درست SMK پدید PI / 11 و علم ازل  
 K - SPMI / ملکی SPMI ملکی و فلکی K / 12 با سعت . . . مکتوب SPMI - K /  
 M بنسبت و اسعت S و سعت PI بنسبت با شعب K / 14 علم SMK علم و قدرت PI /  
 15 کشد SMK بیند PI / 16 برسد PI برسد M برسد SK / 17 قائم PI واقوام SMK /  
 و ذات ... است PI-SMK .



- « قل هو الله احد » . وصفات او ایستاده بذات او است . و تا او بوده است ، صفات او بوده است . و تا ذات را بودن بوده است ، جبروت ذات را بودن بوده است . و قوام جبروت بقیومیت او بوده است . و چون حقیقت قیامیت بتابد ، قیومیت در آن منظوی گردد . و چون کینان آمد ، کان بر خاست . و در دعا آمده است ؛ یا کان یا کینان . أرجو که بروز گار بحقیقت این بینا گردی ! حالی می خوان و می بین . و تا توانی راحق میرسان ! والله یرزقنا وإیّاك بغير حساب ، فضلاً منه و کرماً لا استحقاقاً ولا استیجاباً . والسلام .



1 التوحید 112 : ك / قل . . . او است SK - PI / 2 صفات او M اوصاف او  
SK صفات او صفات PI / جبروت . . . بودن M جبروت ذات او SK قیومی او PI /  
3 بوده SK - PI / 5 بحقیقت PI بحقایق SK / گردی SK بینائی یاسی PM /  
7 والسلام PI والحمد لله رب العالمین SK - M .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۲۵۳ - برادر اعزرا بقا باد وسعادت در رضای ایزدی . چند روز است  
 3 تادر شرح صفات ازل چیزی می نویسم ، و هنوز آنچه مهم تراست تمام ننوشتم .  
 بدان ای دوست عزیز که چشم را صورتی هست ، و حقیقتی هست . صورتش  
 این مرکبست که می بینی ، مشتمل بر حدقه و اجفان ؛ و حقیقتش قوت ابصار  
 6 است . و خاصیت چشم ، این معنی است . و چون صورت چشم بود و ابصار  
 نبود ، از آنجا که حقیقت است چشم نیست . و اگر مقصود چشم از انگشت  
 یا از عضوی دیگر حاصل شود ، صورت چشم را وجود و عدم یکی بود . و اگر  
 9 در صورت چشم این معنی بسته نبودی ، همچون عضوی دیگر بودی .

- ۲۵۴ - و اگر در اعضای آدمی مقاصد او بسته نبودی ، وجود و عدم اعضا  
 باضافت و آدمی یکی بودی . و اگر مقصود حاصل شود ، وجود و عدم صورت  
 12 چشم یکسان بود . و در حق باری تعالی معنی چشم بود . و اگر صورت چشم  
 نبودی هیچ زیان ندارد ، لابل که صورت چشم دلالت بر حدوث می کند ،  
 و آن در حق باری تعالی محال بود . چه همه جسمی حادث بود . و قدیم هرگز

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم و به نستعين M و من كتبه رضي الله عنه الرسالة  
 العشرون بسم . . . الرحيم S المكتوب العشرون K / 2 باد وسعادت . . . ایزدی P M I وسعادت  
 . . . ایزدی باد SK / 3 ازل K - S P M I / تر SK - P I / تمام S M K می P I /  
 4 چشم S M K هر چشمی P I / هست SK - P M I / 8 از SK - P I - S M K / شود P M I  
 گردد SK / یکی P I برابر SK / 9 بسته SK - P M I / نبودی S P K I نیوفتدی M /  
 11 اگر مقصود P I چون مقصود M مقصود چون SK / 12 چشم یکسان SK - P I /  
 13 که SK چون P I - M / چشم SK - P M I / 14 و آن P I آن صورت SK /  
 بود چه S M K است که P I / .

\* \* \* نامه بیستم . S 20 . P 18 . M 29 . K 20 . I 18 . \* \* \*



حادث نتواند بود . پس هرچه دلیل حدثان بود ، آن چیز در حقّ قدیم محال الوجود است . و ظاهر صورت آدمی جسم است . و اجسام همه حادث بود . پس در حقّ قدیم محال بود . لعمری حقیقت چشم او را اثبات توان کرد که آن حقیقت دلیل کمال بود نه دلیل نقصان .

۲۵۵ - و همچنین سمع را صورتی هست و حقیقتی هست . صورتش جسمانی است ، و این در حقّ خدای محال بود ، و حقیقتش نوع ادراک است . و اثبات این در حقّ قدیم واجبست که هیچ موجودی از علم او بیرون نیست ، و هیچ مدرکی از ادراک او بیرون نیست . زیرا که علم او بهمه موجودات پیش از وجود ایشان محیط بوده است . و همچنین کلام را صورتی هست ، و حقیقتی هست . صورتش در حقّ قدیم اثبات نتوان کرد ، اما حقیقتش خود او را ثابت است . و صورت کلام چیزیست مرکب از اصوات و حروف که آنرا وجودی ثابت نیست . و در حقّ قدیم هرچه آنرا ثباتی نباشد اثبات نتوان کرد که زوال چیزها که زایل گشت سببی مزیل باید . همچنانکه حدوث چیزها را سببی محدث باید .

۲۵۶ - و در حقّ قدیم هم حدوث صفات محال بود و هم روالش . زیرا که همه زوالی و حدوثی در محدثی و مزیلی بسته است ، و هرچه در غیر بی بسته بود . قدیم نباشد . و قدیم را هرچه بود با او باید که بوده باشد همیشه ، چنانکه روی هیچ حال زوال و انتقال نپذیرد . و صورت کلام چیزیست که تا بعضی را باید .

2 الوجود است PMI بود SK / صورت آدمی SK چشم و صورت - PI  
 SMK جسم لا بد PI / 3 محال بود PI - SMK / 5 همچنین PMI  
 حق SK باری عز اسمه PI / 8 - 9 پیش . . . ایشان SMK پس وجود - PI  
 و همچنین PI و همچنان M - SK / 11 صورت PI - SMK / 12 حق PMI - SK  
 SM اثباتی PKI / اثبات SMK او را اثبات PI / 13 گشت PI ثابت گشت SM  
 ظاهر گشت K / 13 و 14 باید PMI بود SK / 17 چه . . . وی SMK صفات بسته بود  
 همیشه با او باید که بود زیرا که از او PI / 18 حال SPKI گونه M / انتقال PMI - SK



نشود ، بعضی حادث نگردد . زیرا که نطق آدمی بحروف هجا چنین تواند بود که تا از حرفی فارغ نشود ، بحرفی دیگر ناطق نگردد .

3 ۲۵۷ - نه بینی که چون خواهی که « قل هو الله أحد » بگوئی ، تا قاف نگوئی ، لام نتوانی گفتن ، و تا « هو » می نگوئی ، « الله » نتوانی گفتن و تا « الله » نگوئی ، « أحد » نتوانی گفتن ؛ محال بود که « هو » در نطق آید 6 إلا آنکه « قل » برسد . و هر چه برسد و فرارسد « لم یزال » را نزبید . و کلام ظاهر جز چنین نیست . پس صورت کلام در حق قدیم محال الوجود بود .

9 ۲۵۸ - بماند اینجا حقیقت کلام ، و این در حق قدیم استخالت ندارد البته زیرا که مقصود از این کلام ظاهر تحصیل مقاصد و مراداتی است که آدمی را بود . اگر آن مرادات و مقاصد بی این حروف سیاه و سپید حاصل شدی وجود حروف و عدمش یکسان بودی . و اگر از این حروف و کلمات آن مقاصد و مرادات حاصل نشدی وجود و عدم کلام یکی بودی و گویا ولال هر دو برابر بودندی . پس اگر گویا را کالی هست که لال را نیست ، آن کال بسبب آنست که گویا بواسطه نطق ظاهر بحصول مقاصد خود تواند رسیدن ، و لال نتواند رسیدن ؛ و اگر مقاصد لال از طریق دیگر حاصل شدی گویا را بروی هیچ فضیلت نبودی . و گویا را نیز اگر مقاصدش حاصل نشدی از نطق با لال هم برابر بودی .

18 ۲۵۹ - و چون این مقدمه معلوم گشت که مقصود از هر صورتی حقیقی

1 چنین SPMI - K / 2 دیگر SMK - PI / 3 التوحید 112 : 1 ك / بگوئی SMK بخوانی PI / 4 گفتن PI گفت SMK / 5 الله ... گفتن PI - SMK / قل SMK حرف قل PI / 7 جز چنین نیست PMI چنین است SK / بود PI است M نماید SK / 9 این SK - PMI / تحصیل ... مراداتی SMK تحقیق اراداتی PI / 10 سیاه و سپید PI - K SM / حاصل SK حاصل و ظاهر PMI / شدی PMI شود SK / 11 حروف SMK - PI عدم SMK / 12 مقاصد و SMK - PI / گویا ولال SMK گویائی ولالی PI / بودندی SMK بودی PI / 14 تواند رسیدن PMI میرسد SK / 15 نتواند رسید PI نتوان M نه SK / بروی SMK برلال P بروی لال I / 16 و گویا رانیز SK و در حق گویا PMI / 18 مقدمه SMK مقصد PI /



- می بود که بی این حقیقت صورت را هیچ قدری نیست ، و با وجود حقیقت ، صورت را وجود و عدم یکسان بود . اینجا عجایب اسرار قرآن پرده بردارد از صفات ازلی و امور اخروی . و حالی غرض از این مقدمه آنست که چون 3 حقیقت کلام حصول مرادات است پس در حق خدای تعالی همه مراد حاصل است که « انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون » اورا صفتی است که ایجاد مرادات او کند . اگر حرف « کن » در میان نبود روا بود که 1) مقصود او از « کن » ایجاد مرادات است . و چون مراد موجود می گردد ، « کاف و نون » را چه تأثیر بود ؟ و در حق آنکه مرادش موجود نمی شود « کاف و نون » گفتن را چه تأثیر بود ؟ 4)

- ۲۶۰ - و چون سالك ببدايت اين صفت رسد عجایب معجزات و کرامات و آیات قضا و قدر بر او مکشوف شود ، و کاف « کهیصص » کنایت دان از بدایت آن که سالك را مبذول گردد از « کن » که اسم اعظم است . و چون بنهایت 12 « کن » رسد نون بیند که « ن . والقلم وما یسطرون » پیوندد . و اینجا اگر « ما زاغ البصر » صفت او بود حقیقت کمال زهد درست شود . و دوستی خدای تعالی در این مقام است . و اگر « ن . والقلم » راه بروی بزند از دوستی خدای تعالی او را نصیب نیست . مصطفی - صلعم - چون اینجا رسید گفت : أعوذ بك من القدر . چون در این مقام قدم درست کرده بود گفت : اللهم ارزقني حبك .

1 می S M K - P I / 2 بود P I است S M K / اینجا عجایب ... در P I اینجا اسرار قرآن روی نماید و عجایب ... دارد از M اینجا عجایب بیشتر از قرآن روی نماید در S K / 3 و حالی S K و M روی بناید در صفات ازلی و امور اخروی P I / 4 حقیقت S M K - S M K - / 5 النحل 16 : 40 ك / 5 - 6 فیکون ... کن S M K - / P I / 6 بود S K - P M I / 8 شود P M I گردد S K / 9 را S M K - / P I این S K - P M I / 13 القلم 68 : 1 ك / 14 النجم 53 : 17 ك / .



۲۶۱ - جو انمردا ! آخرین فتنہ کہ در راہ خدای است در نون « کن » بود . اگر این نون اورا مفتون کند از خدای عزّوجلّ باز مانده بود . واگر در گذرد بحقیقت کار رسد و از اولوا الالباب پای نتوان نہاد آن را کہ بنون « کن » رسیدہ بود و در گذشتہ یا محمد تو دیوانہ عشق ما آمدی ، و دیگران دیوانہ نون آمدند . ہمہ در نعمت ما واماندند ، ترا جز بمنعم قناعت نیفتاد ؛

(۶) یا محمد « ما انت بنعمة ربك بمجنون » « ما زاغ البصر وما طغى » زہی کمال دولت ، زہی خوی نیکو « وانك لعلی خلق عظیم » یا محمد اکنون معلوم گردد کہ عاشقان نعمت کیستند و عاشقان ما کدام اند « فستبصر و يبصرون بأبکم المفتون » ما دانیم کہ بما کدام قوم راہ یافتند و کدام قوم از ما واماندند « إن ربك هو أعلم بمن ضلّ عن سبيله وهو أعلم بالمهتدين » .

۲۶۲ - جو انمردا ! از مقصود خود بیفتادم . و کلام ازلی بہ « کن » ہمہ

۱۲ مرادی در وجود آورد « وتمتّ کلمة ربك » و هیچ کس چون او گفت تبدیل « کن » نکند « لا مبدل لکلمات الله » اکنون اہل سعادت را « کن » سعید گردانید کہ « ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین » و اہل شقاوت را ہم « کن » شقی گردانید کہ « ولکنّ حقّ القول منی لأملأنّ جہنم من الجنة والناس اجمعین »

۱۵ چون « کن » کلام اوست ہر مرادی را « کن » موجود کرد . از آنجا کہ مرادات بسیار است او گفت : « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی » و از آنجا کہ حقیقت است کلام او منقسم نیست

۱۸

۲ این نون P M I نون کن K نون S / 3 از S P K I اورا از M / پای P M I - S K /  
آن را S P K I زیرا M / 4 بود S M K نبود P I / یا محمد S M K محمد P I / 6 القلم : 2 ك /  
النجم 52 : 17 ك / 7 خوی P I روی S M K / القلم 68 : 4 ك / 8 - 9 القلم 68 : 5 ك / 9 و بما  
P M I بر ما S K / 9 - 10 القلم 68 : 7 ك / 11 بیفتادم P M I باز ماندم S K / ہمہ S P K I  
هر M / 12 الاعراف 7 : 137 ك / کس . . . گفت S P I کس چون K چیز M / 12 - 13  
تبدیل کن S M K کن تبدیل P I / 13 الانعام 6 : 34 ك / 14 گردانید P I گرداند S M K /  
14 - 15 ولقد . . . گردانید P I - S M K / 14 الصافات 37 : 171 ك / 15 السجدة 32 : 13  
ك / 16 کرد S M I گردد P I کند K / 17 - 18 الکہف 18 : 109 ك / .







- 3 نہاد ، در « لم یلد ولم یولد » کافر گشت .
- 365 - جوانمردا ! میگوید : « والله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه » وهر که وا او قدیمی دیگر اثبات کرد « الواحد الاحد » واداده است . وهر که صفات از او نفی کرد شریعت واداده بود . وهر که صفات او جادث نہاد « لیس کمثلہ شیء » واداده بود و تا « نور اللہ » در سینہ تو نبود صفات او در نتوانی یافت ؛ و تا ظلمت بشریت بود « نور اللہ » نیست و تا 9 « تولج اللیل فی النهار » آشکارا نگردد ، ظلمت بشریت خواهد بود . و تا ظلمت بشریت خواهد بود « ظلمات بعضها فوق بعض » هست و تا بدین صفتی هنوز « فی ظلمات ثلاث » مانده ، و ترا هنوز بخودی خود بینایی نیست کہ « اذا اخرج یدہ لم یکد یراها » و کسی کہ هنوز بخود بینا نبود اورا بصفات لم یزل بینایی کی توان بودن !
- 366 - جوانمردا ! بولادت اوّل بعالم ملک رسند . و بولادت دوم بعالم 15 ملکوت رسند . و بولادت سوم بعالم جبروت رسند . و بولادت چهارم حقیقت احدیت ایشان را بخورد کہ « کم اهلکنا قبلهم من قرن » از ایشان نہ نام ماند و نہ نشان کہ « هل تحسّ منهم من أحد وتسمع لهم ركزاً » اگر در این حال 18 حقیقت کار از نیدیستی ایشان و اهستی ایشان چیزی گوید ، همه این تواند بود کہ بیت :

1 ایت S P M I - K / 1 - 2 سیاء 34 : 3 ک / 3 التوحید 112 : 3 ک / 4 میگوید SMK  
گفت P I / 6 واداده S P K I باز داده M / وهر کہ ... بود S K - P M I / 6 - 7 هر کہ ...  
بود S P M I - K / 7 الشوری 42 : 11 ک / بود P I است S M / در سینہ تو S M K - P I /  
8 صفات P M I صفت K حقیقت صفت S / تا P M I یا S K / 9 بود P I خواهد بود M -  
S K / نیست P M I نبود S K / 9 آل عمران 3 : 37 م / خواهد بود P M I باشد S K /  
النور 24 : 20 م / تا بدین P I تا برین M تو چنین S K / 11 نیست P M I نبود S K / مانده  
... خود S P M I و ترا هنوز بخودی خود K / 11 - 12 النور 24 : 40 م / 14 و بولادت S P M I  
- K / 15 رسند S K - P M I / 16 - 17 مریم 19 : 98 ک / 18 از P M I را S K / ایشان  
S K - P M I / تواند S M K - P I / 19 بیت S P شعر K I - M .



ظہرت لمن احببت بعد فناہ فکان بلا کونٍ لأنّک کنتہ

- ۲۶۷ - واگر وقتی در سخن مشایخ بینی : فتحسبه فی کنه الآیة . می دان  
 3 کہ این معنی را می خواهد و لیس وراء عبادان قریة . اینجا اسم نبود همه مسمی  
 بود . و این و آن بر خیزد . همه جلالت و عظمت هویت بود و چون بطون رسد  
 همه ظهور بود . و اوّل و آخر یک نقطه حاضر گردد . همه وجود بود عدم  
 نبود . همه بقا بود فناہ . همه روز بود شب نہ ، همه « الله نور السماوات والارض »  
 1) بود غیری آنجا چه کند کہ زحمت اغیار در آن بقعه نگنجد « والنهار اذا  
 تجلی » خود را از پرده « واللّیل اذا یغشی » جلوه دهد . اینجا نہ فوق بود  
 1) ونہ تحت ، نہ بین بود ونہ یسار ، نہ قدام بود نہ خلف ، نہ قبل بود نہ بعد .  
 همه قدم بود ، و حدثان نماید . « کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربّک » . « کلّ  
 شیء هالک إلاّ وجهه » . سبحان الباقی بعد فناء الخلق . اوصلنا الله وایاک  
 12 ایها الاخ الأعزّ الی عذب مشاربه .

- ۲۶۸ - ای دوست در میان ظلماتی بی سر و بن منغمسی ! خدای تعالی ترا  
 بفضل خویش فرجی بدهاد علی أحسن حال ، تا می توانی از هر نوع کہ توانی  
 15 چیزی می رسان « و خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً » نصب العین می دار و بر هر  
 حال کہ هستی نومید مباش کہ کرم اواز همه گناہان بیش است و صلی الله  
 علی محمد و آلہ .

1 احببت بعد فناہ S / افیت بعد بقائه S M K I / فکان S M K و صار P I / MK  
 کائف P I / 2 فتحسبه P I فتحسبه M / فتحسبه S - K / 4 - 5 همه . . . . . SEMI K  
 عظمت P I - S M K / 5 حاضر S P M I - K / 6 النور 24 : 35 / 7 . . . . .  
 P I آنجا چه کار کند S K آنجا نگنجد M / 7 - 8 اللیل 92 : 2 / 8 اللیل 92 : 1 /  
 9 یسار S P K I شمال M / 10 الرحمن 55 : 26 م / 11 - 10 القصص 28 : 88 ک / 14 فرجی  
 بدهاد P I فرجی بدهاد S K برهاند M / توانی P M I دان S K / 15 چیزی P I چیزی S M K /  
 التوبة 9 : 102 م / برهر S P K I بر M / 16 گناہان P I گناہان S M K / 16 - 17 و صلی  
 ... آلہ P I و الحمد لله رب العالمین M والسلام S - K / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۶۹ - چون در شرح صفات آدمم پشت در آن نمی کنم ، داد آن تمام ناداده اگرچه داد آن خود هیچ آفریده نتواند داد . اما آنقدر که فرض اعتقاد است تمام بنویسم که دانم که برادرم در این چیزی ، چنانکه واجب کند ، نخوانده است و نشنیده باشد .

6 بدان ای دوست! ایتدك الله بالتوفیق که صفات خدای تعالی از صفات خلق اثبات کرده اند . و از این سبب است که بیشتر عالمیان در آن غلط کردند که فرق ادراك نکردند میان صفاتی که لم یزل را واجب بود و میان صفاتی که محال بوده وی را . و چون این فرق ندانستند لا جرم آنچه اثبات نبود اثبات کردند و هیچ صفت نیست که خلق بدان موصوف اند إلا که در حق باری تعالی و تقدس این صفت را اثبات نتوان کرد علی الاطلاق . چنانکه در حق خلق بود مگر که چیزی زیادت شود یا چیزی از آن ناقص گردد .

۲۷۰ - اکنون در حق خلق علم صفتی است که چون چیزی موجود گردد، پس از وجود آن چون آدمی آن چیز را ادراك کند چنانکه هست ،

1 بسم ... الرحيم P I بسم ... الرحيم و به نستعين M و من كتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية والعشرون بسم ... الرحيم S المكتوب الحادي والعشرون K / 2 چون P M I - S K / 3 اگر چه P I - S M K / خود P I - S M K / آفریده P M I کس S K / 4 چیزی P I معی S M K / 4 - 5 کند ... باشد S K کند ... نشنیده P I بود ... بود M / 7 ازین S K این P I - M / است S K اینست P M I / آن غلط کردند P M I غلط افتادند S K / 9 فرق ... نبود اثبات S M K بود انکار P I / 12 بود P I - S M K / که S K - P M I / شود P M I نبود S K / گردد S P M I نگردد K / 14 آن ... آن چیز S M K آن چیزی ... آن P I / .

\*\*\* نامه بیست و یکم . S 21 . P 19 a . K 21 M 30 . I 19 a . \*\*\*



این ادراک را علم خواند؛ و جز چنین صورت نبندد در حق خلق و این در حق خدای تعالی بدین وجه اثبات نتوان کرد زیرا که چون در او چیزی پیدا گردد پس از وجود چیزی دیگر، صفات او حادث بود، و لا بد است که علم او متغایر بود با علم خلق.

۲۷۱ - چه خلق را علم پس از وجود معلوم می تواند بود، و خدای تعالی را هیچ صفتی پس از وجود چیزی دیگر نتواند بود؛ زیرا که این صفت اگر نقصانی بود پس وجودش محال بود، و اگر کمالی بود وجود این کمال از غیری مستفاد بود؛ و پیش از وجود این غیر باید که قدیم ناقص بوده باشد، و نقصان قدیم محال است. و چون او را صفت علم پس از وجود معلوم اثبات شاید کرد، چیزی دیگر باید که باشد از معنی علم با ما تا آن چیز را در حق او اثبات کنیم. و آن علمی است که وجود معلوم از او مستفاد بوده نه او مستفاد بود از وجود معلوم.

۱۲

۲۷۲ - و شك نیست که این علم شریفتر است که آن دیگر. چه فرق عظیم بود میان علمی که شعر متنبی مثلاً از آن در وجود آید، و میان علمی که پس از آموختن شعر متنبی حاصل گردد که وجود این علم در وجود غیری بسته است، و وجود آن علم دیگر در وجود غیری بسته نیست. و چون می بینیم که خدای تعالی قدیم است و دیگر موجودات همه حادث اند، و می دانیم که حادث را غیری باید که در وجود آرد، یقین می گردد که همه

۱۳

۱ این SK - PI / 2 نتوان کرد M کردن خطا بود PI کردند خطا بود SK / 3 دیگر SK - PMI / علم او SK - PMI / 5 می تواند SK - PMI / خدای تعالی PI و SK / 6 دیگر SK - PI / 7 پس SK خود PI - M / 8 بود PI - SMK / 9 شاید کرد M شاید SK کرد PI / 10 باشد SK بماند PI - M / با ما تا آن M که آن SK و احداثان P و اماکان I / I معلوم از SK / علم و معلوم I علم P / او مستفاد بود PMI او K - S / 13 این علم PMI علم این SK / 17 می بینیم S P K I میدانیم M / تعالی SK M عز وجل PI / اند PI است M - SK / 18 حادث SMK حادثان PI / .



موجودات از او در وجود آمده است . و علم ایزدی چون از قسم اوّل نبود ، ضرورت این علم است ؛ زیرا که علم دو قسم است ، و یک قسم در حق او محال است . پس قسم دوم او را واجب شود . 3

۲۷۳ - اینجا يك نکته بدان که در حق خلق علم و قدرت دو صفت بود متغایر و مختلف در معنی ؛ زیرا که علم ادراکی بود پس از وجود مدرکی ، و قدرت سبب وجود چیزی می بود . پس فرقی عظیم بود میان علم و قدرت که علم پس از وجود چیزی بود و قدرت سبب وجود چیزی بود . و در حق خدای تعالی علم نه این معنی دارد که پس از وجود چیزی می بود بلکه معنی علم آنست که همه چیزها از وی در وجود آید . و قدرت را همین معنی بود که چیزی از وی در وجود آید . پس تفاوتی میان این دو صفت نیست . و خلق این از راه عادت فهم کرده اند . و در اوّل عادت ایشان را در دماغ ثابت شده است که قدرت چیزی دیگر است و علم چیزی دیگر . پس تشبیه هنوز بر ایشان غالب می بود . 12

۲۷۴ - و تا مرد صفات خدای تعالی نشناسد ، از ناشایست او را منزّه نکند . هنوز در دایره اهل تشبیه است و مشبه را از خدای تعالی خبر نیست که اگر از وی خبر بودی در اوّل نظر این معنی معلوم کردی که « لیس کمله شیء وهو السّمیع البصیر » و هر صفت که می بینی در حقّ خدای تعالی اثبات کردند و در حقّ خلق ثابت نمی کنند ، در آن غلط بسیار بمانده است که هر کسی راه بر آن نبرد . 18

1 موجودات... است PMI حوادث از بود و SK / قسم SMK این قسم در PI / 3 او را SK - PMI / شود PMI بود SK / 4 دو SMK را در PI / صفت SMK وصف PI / 6 وجود SK - PMI / 7-8 و در ... بود MSK - PI / 9 - 10 و قدرت ... آید SPMI - K / 10 پس ... نیست PMI پس تفاوتی نبود میان این دو صفت SK / 11 در دماغ PI-SMK / 11 - 12 قدرت ... علم SMK علم ... قدرت PI / 12 هنوز PI-SMK / غالب SPMI عادت K / بود PMI باشد SK / 13 نشاند SK - PMI / او را SK - PMI / 15 بودی SK یا فاق P یافتندی I - M / 15 - 16 الشوری 42 : 11 ك / 16 خدای M باری PI حق SK / 17 ثابت نمیکنند M ثابت نکردند S نکردند K کنند PI / غلط SPKI اغالیط M / بمانده SK-PMI / 18 راه بران K راه بدان M راه بسر آن S را بران PI / .



۲۷۵ - اکنون در حقّ خدای تعالی محبت و رضا و سخط و ضحك اثبات کنند و اگر دل عموم واجوبند، معتقد اغلاطی باشند در حقّ خدای تعالی بسبب اثبات این صفات. و در حقّ خلق این صفات را معنی دیگر است و در حقّ خدای تعالی دیگر. و محبت خلق خالی نتواند بود از میلی که باشد بچیزی که ادراك آن چیز ایشان را موافق آید و خدای تعالی از این منزّه است که او را چیزی موافق یا در وجودش او را میلی بود، و در عدمش او را نفرتی بود. و چون این معنی را اثبات نتوانیم کرد، ضرورت را باید که محبت را در حق او مفهومی دیگر بود، و این جز بمثالی فهم نیفتد.

۲۷۶ - بدان ای دوست که در همه زبانها عادت رفته است که لفظ ملزوم بگویند و لازم خواهند، چنانکه گویند فلان کس خفته و مست است، اگر چه خفته و مست نبود. ولیکن از لوازم خواب و مستی غفلت است. پس ملزوم را لفظ بگویند و معنی لازم خواهند. و دانم که در تازی این خواننده باشی که العرب تسمى الشيء باسم الشيء اذا كان قريباً منه. و لازم را قرب بملزوم بغایت است و همچنین غضب در حق خلق عبارت است از صفتی حادث که در آدمی وادید آید و چون آن صفت وادید آید خون دل بر جوشد. و چون خون دل بر جوشید اگر قدرت تشفی در دشمن بود آن خود منبسط گردد و روی ظاهر آدمی سرخ گردد. و اگر قدرت تشفی نبود آن، خون منقبض گردد و روی ظاهر آدمی زرد گردد.

۱ سخط PI غضب SK - M / کنند PMI کردند SK / 3 صفات ... صفت SM صفت ...  
 ... صفت PI صفت ... صفات K / باشد PMI دارد SK / 5 چه SK - SMK - PI ...  
 SK - PMI / 5 - 6 موافق ... چیزی SK - SPMI / 6 و در ... نفرتی SPMI ...  
 بگیری K / 7 ضرورت در M ضرورت SK / 8 PMI حق SK ... مفهومی SPMI ...  
 معهودی K / بود و SMK بوده اند PI / 10 کس SK - PMI / 10 ... صفت ... PMI ...  
 است و مست گرچه خفته نباشد و مست نبود SK / 12 یا SMK - PI / 11 و غیر ...  
 SK / 14 همچنین SK - PMI / عبارت SMK عبارت SK - PI / 15 ...  
 حادث شود در آدمی SK / 15 - 16 چون ... جوشید SMK - PI / 16 ... PMI ... SK /  
 17 آدمی PMI مردم SK / تشفی SK - PMI / 18 آدمی SK - PI /



۲۷۷ - ودر حق خدای تعالیٰ نہ خون دل ونہ سرخی روی ونہ زردی آن تواند بود . نہ اورا خونی هست کہ برجوشد ، نہ اورا صفتی حادث تواند بود 3  
« تعالیٰ اللہ عما یصفون » . وھر کہ پندارد کہ چون آدمی گناھی کند در خدای تعالیٰ صفت غضب آن ساعت وادید آید ، آن کس از معرفت خدای تعالیٰ سخت دور است . وچون غضب او اورا چیزی حادث نیست لا بل عبارت است از 6  
معنی کہ در ازل باو بہم بوده است واین آنست کہ معلوم گشت در این چند مکتوب کہ نوشتم کہ ہرچہ در وجود می آید از ارادت ازل در وجود می آید .

۲۷۸ - اکنون از موجودات یکی سعادت آدمی است و یکی شقاوت اوست . 9  
وچون ہمہ موجودات از ارادت ازل در وجود می آیند ، لا بد سعادت و شقاوت ہم از آن ارادت در وجود آورند . و ارادت او منقسم نیست تا گویند کہ ارادت اسعاد دیگر است و ارادت اشقا دیگر . اما چون این دو معنی کہ او در وجود می آورد مختلف است ، دو نام بروی افتاد و هو المسعد والمشقی . 12  
وہمان نقطہ کہ اسعاد کرد بعینہا همانست کہ اشقاء کرد ؛ زیرا کہ کل موجودات عالم از آن يك نقطہ کہ در وی است موجود شد .

۲۷۹ - و آفتاب جامہ گازر سپید کند و رویش سیاه کند . و این دواثر 15  
مختلف است و مؤثر یکیست زیرا کہ همان چیز کہ روی گازر سیاه کند همان چیز است کہ جامہ گازر را سپید کند . اکنون آفتاب را اگر از این دواثر مختلف دو نام برنہند و گویند « الشمس تسود وتبیض » ابلہان پندارند کہ مبیض غیر 18  
مسود است و این خطاست . و اختلاف اسامی در خدای تعالیٰ از آن بود کہ

1 خون ... بود SK روی سرخ تواند بود ونہ زرد PMI / 2 نہ اورا خونی ... جوشد  
PMI - SK / 2-3 تواند ... یصفون PI تواند بود M شاید SK / 5 اورا SMK-PI / بل  
SK بد PMI / 6 و این SPMI و از K / 7 ارادت ازل PMI او SK / 9-10 لا بد ... آورند  
SPMI - K / 11 اسعاد ... اشقا M سعاد ... اشقیا PI سعادت ... شقاوت K اسعاد ... شقاوت S /  
12 افتاد SPKI نہادند M / ہو SPMK هو الذي PI / 14 وی SM او K دین PI / 15 گازر SMK  
PI- / کند SPKI کرد M / رویش SK روی او M روی گازر PI / 16-17 است ... مختلف  
SPMI - K / 16-17 همان چیز است کہ SM - PI / 17 از M بسبب SPMI - K / 17-18  
پندارند ... است SMK - PI / .



آثار مختلف و متضاد از وی ظاهر می شود، و از علم و قدرت و ارادت او موجود می شود. پس گفتند: الضار النافع المشقي المسعد الهادي المضل الخافض الرافع المعزّ المذلّ القابض الباسط . لا بـل همان دو صفت که در آفتاب اثبات کردیم اورا هست که در خبر از مصطفی - صلعم - که میگفت : اللهم بیض بنور وجهك وجهي يوم تُبیض وجوه اولیائك . ولا تُسود وجهی يوم تُسود وجوه اعدائك .

۲۸۰ - اکنون در خدای تعالی يك ارادتست که تسوید روی دشمنان کند و همان يك ارادتست که تَبیيض روی دوستان کند . و این يك معنی را دو نام از دو اثر مختلف بر خاست . و اسم دشمنی بر قومی و اسم دوستی بر قومی از آن افتاد که آنچه با قوم اوّل بود چیز است که با دشمنان کنند ، و آنچه با قوم دوم بود چیزی است که با دوستان کنند . پس ارادت او باضافت با دوستان محبت و رضا بود و باضافت با دشمنان غضب و مقت بود . چنانکه گویند بیت :

ای نوش لباً چو زهر نابی با من / وای راحت دیگران عذابی با من

و چون در قومی حرکتی مذموم نبود و همه حرکات محمود باشد ، گویند خدای تعالی از این قوم راضی است ؛ زیرا که در ایشان نشان رضای است . اکنون اگر خواهی که بدانی که خدا از تو خشنود است یا ناخشنود ، در افعال خود نگاه کن ، تا همه طاعت است یا همه معصیت و یا آمیخته . پس اگر چنانکه همه طاعت است ، او از تو خشنود است . و اگر همه معصیت بود

۱ مختلف و SMK - PI / شود SK شد PI / 2 شود SK کشت PMI / 3 الرافع SMK - PI / 3 اثبات SPMI - K / 4 که میگفت K که S - PMI / 5 الرافع PMI / 6 SK - 8 و همان ... دوستان SPKI - M / 12 محبت SK - PMI / 13 چو M ز چو SK چون PI / راحت SI رحمت SMK / 11 همه حرکات SMK - هم حرکت PI / 16 اکنون PMK - PI / خدا K - SPMI / 17 و 18 معصیت SPKI - معاصی M / 17 و یا آمیخته SPMI - K / 17 - 18 پس اگر چنانکه SM اگر چنانکه K اگر PI / 18 او از تو SMK - PI / و اگر ... بود SMK - PI .



بدانکه او از تو نا خوشنود است . واگر آمیخته بود حکم غالب را خواهد بود  
از آن هر دو . ولیکن غایت رضا و غایت غضب آنگاه بود که همه طاعت بود  
3 یا همه معصیت .

۲۸۱ - و تا از او نترسی هرگز شهوات خود بجا رها نکنی ، ورنج آن  
بر خود ننهی . از قرآن بشنو « رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه » .  
6 و تا اورا ندانی و نشناسی از او چون ترسی ؟ « انما يخشى الله من عباده العلماء » .  
عالم کیست ؟ آن کس که بتوحید رسیده است و بدانسته که بدست هیچ کس  
جزوی نفعی و ضرری نیست که « شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا  
7 العلم » . عالم آنست که شهادت « لا اله الا الله » می گوید ، بدان قیام می نماید  
« الذين هم بشهاداتهم قائمون » .

جوانمردا ! از غیر خدای آن ترسد که پندارد که غیر خدای کسی را نفعی  
12 و ضرری هست . چون بحقیقت « لا اله الا الله » رسید ، بدانست که « ما يفتح  
الله للناس من رحمته فلا يسك لها وما يسك فلا مرسل له من بعده » . و چون این  
بدانست از خدا ترسد و بس . و این شرط ایمانست که « فلا تخافوهم و خافون ان  
15 كنتم مؤمنين » بقدر آنکه از خلق می ترسی ، از معرفت خدای دوری . و کمال  
ایمان حقیقت معرفت است ما آمن بالقرآن من استحل محارمه . تا چند نو یسم  
و تا کی تکرار کنم که ایمان تو از راه عادتست !

۲۸۲ - جوانمردا ! ایمان در دل باید ، یا نه « يقولون بالسنتهم ما ليس في  
18

1 - 2 بدانکه . . . در P I - S M K / 1 خواهد M - S K / 2 غایت غضب P M I  
غضب S K / 4 رنج آن P I رنج S M تاریخ K / 5 المائدة 5 : 119 م / 6 الفاطر 35 : 28 ك /  
7 نفعی و ضرری S P M I خیری و ضرری و نفعی K / 8-9 آل عمران 3 : 18 م / 10 المعارج  
70 : 33 ك / 11 کسی P I - S M K / 12 رسید بدانست P M I برسی بدانی K بدانستی S /  
12 - 13 الفاطر 35 : 2 ك / 13 این P I - S M K / 14 بدانست . . . ترسد P M I بدانستی  
ترسی S K / و بس و این S P M I فرض K / 14 - 15 آل عمران 3 : 175 م / 15 خلق . . .  
دوری S K خدای میترسی از معرفت خدای دور نه بی M خدای مترسی و از موافقت او دور  
نه و کمال ایمان حقیقت است P I / 18 باید M بود S P K I / الفتح 48 : 11 م / .



قلوبهم « تو « لا إله إلا الله » بزبان می گویی و بدل از خدای نترسی و از غیر خدا ترسی . این کفر دل است و ایمان زبانت « کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » .

3

جوانمردا ! منافقی بتر از کافر نیست « إن المنافقين في الدرك الاسفل من النار » بقدر آنکه بزبان گویی و در دل نبود تو منافقی، و نفاق را در جانتست .  
و حسن بصری رضی الله عنه می گوید : لو خرج المنافقون من البصرة لاستوحش الباقون .

۲۸۳ - جوانمردا ! راه یقین دراز راه است و راهبران روی در کشیده اند

لا بد تو خود دیده نداری و اگر نه همه عالم ایشان دارند و جاده راه گمشده است . و مردان از هر بیراهی راهی بر ساخته اند ، تا از زحمت نا مردان و مخنشان برسته اند . تو پنداری که ایشان نه براهند . و این غلط است که پنداری .  
شعر :

12

سوف تری وینجلی الغبار أفرس تحتك ام حمار

ایشانرا راههای بسیار است ، و بیش از بسیار است . اما تا از راه شیطان باز گردی که « لاتتبعوا خطوات الشيطان » و قدم بر قدم محمد نهی . « فاتبعوني يحببكم الله » . و چون از راه شیطان باز گردی آنکه توبه بود . « والله يحب التوابين » . و فقنا الله وایاکم ایها الاخ الاعز لطلب رضاه . والسلام والمحمد لله رب العالمین .

2-3 الصف 61 : 3 م / 4-9 جوانمردا ... دارند SK - PMI / 4-5 الصف 115 : 5 م / 5 تا 8 یقین PI دین M / 9 لا بد M بلکه PI / همه PI - M : 9-11 حده ... العالمین SK - M / مثلا که کسی را دوست دارد که تیرنیک اندازد ، از کسی که نیکو داند و نزد بازو به از آن نکرد که نحوی را . و هر کس آنچه ادراک آن چیز او را ندید آید لابد است که آن چیز را دوست دارد PI / 11 اند (تصحیح) است M / 12 وینجلی (جمع لامثال میباید) اذا انجلی M / 15 النور 24:21 م / 15-16 آل عمران 3:31 م / 16-17 البقرة 2 : 222 م /



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۲۸۴ - سیزدهم مکتوبست که در شرح « الله اکبر » می نویسم .
- 3 ضرورتست که فرض اعتقاد عموم در صفت قدیم بنویسم. و در نوشته ای که پیش ازین نوشته ام سخن راندم در محبت و غضب و رضا . و دانم که آن قدر برادر اعزرا ، سلك الله به سبیل رضاه فی عافیة مقنع نیامد . و بیان این محتاج الیه است ، که بر اکثر علماء ظاهر تا بعوام رسی ، این مشکل بود ، اگر چه بزبان تشبیه از خود نفی میکنند ، و مشبه را لعنت کنند ، دل ایشان آکنده بود بتشبیه و ایشان از آن بی خبر باشند .
- 9 ۲۸۵ - اکنون بدان ای دوست که پیش ازین نوشتم که اوصاف در حق خلق اولاً وضع کردند و آنکه در حق خدای تعالی بوصفی ثانی اثبات کردند ، و حقایق این اوصاف را باید که در حق خلق اولاً فهم کنند . پس از آن هر چه دلیل حدثان بود ، آن قدر حذف کنند ، و باقی را در حق قدیم اثبات کنند . و اینجانیز محبت در حق خلق فهم باید کرد که چیست ، آنگاه هر چه او را نشاید اعنی قدیم را از آن حذف کنند . و هر چه قدیم را شاید آن اثبات کنند .
- 15 چنانکه در صفت سمع آلت جسمانی را حذف کردیم و علم باصوات اثبات کردیم .

1 - 12 بسم . . . کنند S P I - M المکتوب الثاني والعشرون K / 11 - 15 پس . . .  
 کردیم P I - S M K / 13 آنگاه هر چه M آنگگ K آنگه هر چه S / 14 آن S K - M /  
 12 را M - S K .

\*\*\* نامه بیست و دوم S 22 . P 19 b . M 31 . K 22 . I 19 b \*\*\*



وچنانکه در بصر حدقه حذف کردیم ، وادراك بألوان اثبات کردیم .  
 وچنانکه ادراك که بعد وجود المدركات بود نفی کردیم . واین نوع از ادراك  
 که وجود مدركات از آن واز دید آید اثبات کردیم . واین نوع از ادراك 3  
 شریف تر از نوع دیگر است . وهرچه حدثان از آن لازم آید آن چیز درحق  
 قدیم بهیچ حال اثبات نتوان کرد .

۲۸۶ - اکنون بدانکه محبت نزدیک خلق عبارت است از میلی که آدمی را  
 بود بادراك چیزی که طبع او را موافق آید . اکنون جمال صورت محبوب  
 آدمیست که ادراك بصری را موافق آید ، و نغمات موزون و ألحان خوش محبوب  
 آدمی است که ادراك سمع را موافق آید . و مطعومات لذیذ محبوب آدمی است ۹  
 که ادراك ذوق را موافق آید . و صفات نیکو محبوب آدمی است که ادراك  
 دل را موافق آید . و از این سبب است که چون از کسی هنری بدانی ، او را  
 محبتی دردل تو پیدا شود . و از این طریق است که شاگرد استاد را دوست دارد ،  
 و مرید پیر را دوست دارد ، و چون نام حاتم طائی بشنوی و صفت سخاوت وی  
 او را محبتی دردل تو پیدا شود . و همچنین چون نام نو شروان عادل و صفت عدل  
 او بشنوی از طبع تو حبی ظاهر گردد در حق او . لا یسل خلق جهان برین  
 ۱۲ مجبولند که چون بشنوند که فلان شطرنج نیک میبازد یا شعبده نیکوداند یا  
 ۱۵ شعر نیکوداند ، یا خط نیکو نویسد او را دوست دار شوند .

۲۸۷ - اما این محبت تبع اعتقاد است . اگر کسی خط نوشتن را کمال داند ، این ۱۸

1 - I8 وچنانکه ... این P I - S M K / 1 وچنانکه ... حذف کردیم M - S K /  
 2 وچنانکه ... کردیم M - S K / این نوع M نوعی S K / 3 نوع از M - S K / 6 بدانکه  
 M - S K / 7 بادراك ... آید S M - / آید M بود S / 8 - 9 که ... است که S M / که K /  
 8 و 9 آید M است S K / 10 - 11 و صفات ... آید M - S K / 11 از کسی هنری M هنری  
 در کسی S K / 13 دوست دارد M - S K / 13 - 15 و صفت ... بشنوی S M - K / 15 - 16  
 برین مجبولند S K را این محبوب آید M / 16 یا ... داند M - S K / 17 یا شعر نیکوداند  
 M / S K - 18 است M میشود S K / خط M - S K / را کمال M بکمال S K / .



کس خطاطان را دوست دارد و اگر شطرنج باختن بکمال داند این قوم را دوست دارد نہ خطاطانرا . و از این سبب است کہ سلطان مثلا کسی را دوست تر دارد کہ تیر اندازی نیکو داند ، از کسی کہ علم نیکو داند . و ترا در انیکو تر دارد کہ نحوی را . و هر کسی آنچه ادراک کند و ادراک آن چیز او را لذیذ آید لابد است کہ آن ادراک را دوست دارد ، و آن مدرک را دوست دارد . و اگر کسی بداند کہ هنر در ابو بکر بیش از آن بود کہ در عمر لا بد است کہ ابو بکر را دوست دارد از عمر . اما اگر کسی علوم نجوم داند و او را از کمال ابو بکر و عمر خیر نباشد این کس بو معشر منجم را دوست دارد زیرا کہ از کمال ابو بکر و عمر بی خبر است . و اگر کسی طب داند و نجوم نداند طبیب را دوست دارد از منجم .

۲۸۸ - علی الجملة ادراک همه علوم لذیذ است و هر کس يك نوع ادراک کرده است و دیگر نہ . و مدرکات خود را دوست دارند ، نہ مدرکات دیگران را ، چنانکہ عرب ضب و یربوع خوردند و هر گز ایشان را آرزوی خبیص اللوز و صابونی نباشد کہ محبت پس از ادراک بود . و چون لذت چیزی از ادراک نیابد ، او را میل بدان چیزی چون بود ؟ و محبت عبارتست از میلی کہ بچیزی بود کہ ادراک آن لذیذ است . و چون ترا ادراکی هست کہ برادرانت را نیست ، و بسبب آن ادراک ترا بعلمای دین میلی می بود کہ ایشان را نیست ، و نشان میل تو آنست کہ ایشان را طلب می کنی ، و چون می یابی ایشان را بقدر میل خود

۱ - ۵ کس . . . ادراک PI - SMK / ۱ باختن SK - M / بکمال SK کالی M / ۱ - ۲ این قوم . . . دارد نہ SM این کس جماعتی را دوست دارد کہ ایشان شطرنج باز باشند نہ K / ۳ اندازی نیکو داند M انداز باشد SK / ۳ - ۴ و نراد . . . نحوی را SK و به نزد بازان به از آن نگردد کہ بنجومی M / ۴ و ادراک SK - M / ۴ - ۵ لابد است SK - M / ۵ مدرک را دوست دارد PMI مدرک را SK / ۶ کہ ابو SMK ابو PI / ۷ - ۸ و او را . . . نباشد PI - SMK / ۸ - ۹ زیرا . . . است SK و او را از ابو بکر و عمر و کالات ایشان را چه خبر ؟ PI / ۱۰ - ۱۲ از . . . دیگران را SPI - K / ۱۳ خبیص اللوز SM ( حاشیه S حلوی لوزینه ) خبیص مع اللوز K خبیص النور PI / صابونی SPI و اشتهای حلواهای صابونی K / ۱۴ - ۱۵ لذت . . . بود PI و چون این لذت چیزی ادراک نکرده باشی ترا بدان چیز میل چگونه بود ؟ SK لذت چیزی ادراک نکردی ترا بدان چیز میل نبود M / ۱۸ خود S کہ داری PI - K / .



می نوازی و صالح و عالم را دوست داری از فاسق و جاهل ؛ زیرا که صلاح و علم بنزد تو هنر است ، و هنر محبوب همه عالم است .

- ۲۸۹ - اکنون هر آدمی که نظرش راست است و بر انواع هنرها افتاده است ، نظر او خود هنر حقیقی دوست دارد . و هر آدمی که او را نظری راست نیست ، او را آنچه کمال نیست کمال نماید و او را میلی و ادید بر آن چیز که آن نه کمال است ولیکن او را کمال نماید چنانکه یکی شطرنج بازی یا تیراندازی را دوست دارد از علم . و اینجا بر عاقل واجب است که انواع کمالات حقیقی و انواع کمالات موهوم را بداند ، و از یکدیگر تمیز کند ، تا میل او بکمال حقیقی محقق بود نه بکمال موهوم که من حیث التحقيق نقصان است و من حیث ظنه الفاسد کمال می نماید . و اهل عالم بیشتر اینجا افتاده اند ، إلا من شاء الله . و شرح این در مجلدات بیان نتوان کرد علی التفصیل . و اگر علی الاجمال این را شرحی کنم از مقصود باز می مانم . و غرض آن بود که معنی محبت بدانی و در حق خلق معلوم شد که محبت چیست .

- ۲۹۰ - و آنجا بماند که « بن الله یحب التوابین » چه معنی دارد ؟ که او را میلی نبود بچیزی ، و نفرتی نبود از چیزی که همه موجودات در عهد او بیکرکت دارند . چنانکه این حروف که بر کاغذ است در عهد من ، و دور از هیچ چیز احق نبود تا محبت آن چیز آید . و از هیچ چیزش نفرت نبود یا رنجی ، تا آن چیز را دوست ندارد . بل جلال او از آن منزّه است که چیزی در او

۱ و ... علم PI-SMK / داری SK-M / زیر M-SK / ۲ و ... ۳ و ... ۴ است ... راست SK-PMI / ۵ بر آن PI-SMK / ۶ یا تیراندازی SK-PMI / ۷ بازی ... علم SMK / ۸ دوست دارد ... علم PI-SMK / ۹ حقیقی ... کمال SK-PMI / ۱۰ کمال SK-PMI / ۱۱ کمال SK-PMI / ۱۲ آن SMK از این آن PI / ۱۳ البقرة ۲ : ۲۲۲ / ۱۴ و ... ۱۵ حق SMK هیچ چیز راضی PI / ۱۶ - ۱۷ نبود یا ... بل PMI نبود که دوستی دشمنی بدان چیز نسبت توان کرد بسبب آن راحت و رنج که SK / ۱۸ جلال او M جناب عزت او PI داری حق حلاله SK / چیزی SK غیری را PI از غیری M /



تأثیری تواند کرد، واگر از موجودی دروی اثری پیدا شدی، خواه رنج خواه راحت، او محل حوادث بودی. وغیری در او مؤثر بودی. وهرصفت که از غیری پیدا آید جلال لم یزل را نبود. وجناب قدم او از آن منزّه است. 3  
جلّ و تعالیٰ آن یتأثر بغیره. واینجا لابد است که بداننی که معنی محبت در حقّ او چیست.

۲۹۱ - بدان ای دوست که محبت دوروی دارد: یکی در محبت، و یکی در محبوب. آن روی که در محبت دارد آنرا بیان کردم. و آن روی که در محبوب دارد آنست که چندان که تواند بدو راحتی می رساند. و اینرا بیانی 9  
بباید تا بفهم تو رسد.

بدان ای دوست که تو دوست داری که همه خلق ترا دوست دارند. ونخواهی که کسی ترا دشمن دارد. وسبب این آنست که از دوست بتو همه راحت برسد و از دشمن همه رنج. و تو راحت از رنج دوستر داری. پس دوسترا که سبب راحت بود، دوستر داری از دشمن که سبب رنج بود. 12  
واگر نه آن بودی که از دوست راحت رسد بتو و از دشمن رنج، تورا دوست و دشمن یکسان بودی. پس مقصود تو از دوستی دوستان آنست که محبت روی در تو دارد نه آنکه روی در ایشان دارد. و چون کسی را بتو میلی بود ولیکن تو از او همه رنج بینی ترا از دوستی او چه سود که در حقّ تو دشمن است. 15  
واگر کسی را از تو کراهیتی بود ولیکن از او بتو راحت می رسد، ترا از دشمنی او چه زیان که در حقّ تو دوست است. 18

1 تأثیری PMI مؤثر SK / تواند کرد M تواند بود SK نیست PI / 1 - 2 خواه رنج خواه راحت SK - PMI / 2 وغیری ... بودی SK - PMI / 3 وجناب ... است PI - SMK / 4 معنی SK - PMI / 7 آنرا M - SPKI / 8 راحتی PI چیزی SMK / 13 باید SK باید PMI / 13 بود ... بود PMI است ... است SK / 14 بتو SK - PMI / تورا SK - PMI / 15 - 16 محبت ... تو دارد SMK رو بتو در آنست PI / 16 در ایشان SMK ایشان در آن PI / 17 سود PI - SMK / .



۲۹۲ - وپنداری محبت را نشانی است و مقصود تواز دوست و دشمن آنست که روی در تو دارد . و اگر آنچه روی در تو دارد حاصل میگردد در حق تو، دوستی و دشمنی حاصل است. و اگر آن رکنی که بدوست و دشمن تعلق دارد 3 مختل بود، ترا از آن چه؟ و در حقّ خدای تعالی میل بچیزی و نفرت از چیزی محال است، چنانکه بیان کردم. اما آثار متضادّ را از روی در وجود آمدن هیچ استحالت نیست. پس چون از او بآدمی سعادت ابدی رسید، 6 دوستی او در حق این آدمی حاصل آید؛ و اگر او را میلی نمی بود، آدمی را از آن چه زیان. و چون از ارادت او آدمی بشقاوت ابدی رسید، در حق این آدمی آنچه از دشمن بود حاصل شد، اگر از خدای تعالی کراهیتی و نفرتی نبود، آن 9 شقی را از آن چه سود؟ و چون مقصود غضب و رضی در حقّ دو آدمی از او حاصل شد، اگر حقیقت آن غضب و رضا در حق خدا موجود نبود گومباش.

۲۹۳ - پس ارادت خیر و شر در او يك نقطه بود. اما در حق سعید ابدی 12 و شقی ابدی، خواه يك نقطه گیر و خواه دو نقطه که آنچه از دو نقطه مختلف خیزد در حق ایشان حاصل است. و چون آفتاب روی گازر سیاه کرد و جامه او را سپید کرد گازر را از آن چه سود که گویند: این نقطه که تسوید کرد همان 15 بود که تبیض کرد! کاشکی روی گازر سیاه نکردی و دو نقطه بودی. گازر را با يك نقطی و دو نقطی چه کار. اکنون ابراهیم خلیل پدر خود را گفت: «إني اخاف ان يمستك عذاب من الرحمن» در حقّ آزر چون عذاب آمد خواه 18 از رحمان گیر خواه از غضبان؛ آزر را چه سود از آنکه گویند همان نقطه که

2 در SMK و در PI / 3 آن SMK آنکه PI / 4 میل بچیزی SMK حری PI / 6 از او SP MI - K / 7 این SMK - PI / 8 آید و SMK ابدی PI / 9 بشقاوت... رسیدگی  
PMI شقاوت ابدی یافت SK / 10 غضب SMK - PI / 11 خدا SMK باری تعالی  
PI / 12 او SMK - PI / 13 نقطه PMI نقط SK / 14 او را SK - PMI / 15 - 16  
گازر... روی SMK - PI / 18 بریم 19 : 45 ك / 19 چه ... آنکه PMI / 19 چه  
کند که SK / .



3 خلت خلیل از آن خاست بعینہ همان نقطہ است کہ عذاب ترا اقتضا کرد . اگر دو نقطہ بودی و او را نیز خلت بودی ، او دو نقطہ دوستر داشتی از يك نقطہ و « عذاب من الرحمن » کاشکی او را رحمتی من الغضبان بودی کہ او را شایستی .

6 ۲۹۴ - اکنون می دان کہ غضب و رضای ایزدی يك چیز است . و این دو اسم از دواثر مختلف خاست . و همچنین معزّ و مذلّ یکی است ، ولیکن چون آدمیان در دنیا و آخرت بعضی عزیز اند و بعضی ذلیل ، و عزّ و ذلّ همه از ارادت او بود ، لا جرم او را دو نام مختلف اثبات کردند کہ اگر گفتندی 9 معزّ است در اوہام عموم افتادی کہ مگر مذلّ نہ اوست و کسی دیگر است .

12 ۲۹۵ - و این از عجایب اسرار است . و هر کسی اینجا راہ نہرد . خافض و رافع اوست قابض و باسط اوست و معزّ و مذلّ او ، مضعف و مقوی اوست . او را ہزار و يك نام است . و این بر قدر عقل عموم است و اگر نہ او را نامہا از حدود حصر بیرونست . و از آنجا کہ نظر عارف است او خود اوست و او را خود اسم حجابت از حجب . و تا حجاب اسم بنرسد سالک او را نیابد . 15 و از این است کہ حسین بن منصور حلاج در کتابی آورده است « الحمد لله اهو » . و از این است کہ در دعا گویند : یا هو ! و چون ہاء و واو برسد « هو » ہم برسد . پس دیگر بار اگر خواهد کہ در نطق آورد یا هو ! مکرر واکند . 18 و چون بذوق اینجا رسی بدانی کہ چرا درد دعا آمدہ است یا هو هو ! دو بار ، و چون از این در گذری ، جز این نتوانی گفت کہ یا من لا هو إلا هو . و چون

1 خاست SMK است P - I / عذاب ترا SMK در حق تو عذاب P I / 2 و او P M I و آزر S K / 2 - 3 از يك نقطہ P I - S M K / 3 و S M K و از P I / 6 از S M K و از او P I / خاست SMK است P I / و همچنین P M I - S K / 7 آدمیان P M I آدمی P I / اند S K بودند P M I / 8 بود P M I باشد S K / در P M I - S K / اثبات S M K اشارت P I / 9 اوست P M I - S K / 12 عقل عموم P M I عقول مردم S K / و اگر P M I با S K / 13 عارف است P I عارفانست M عارف بود S K / 14 بنرسد M نرسد P K نپرسد P I / 16 - 17 هو ہم برسد پس P M I - S K / 17 نطق P M I لفظ S K / واکند P I باز کند M شود S K / 18 رسی بدانی S M K رسد بدانند P I / 19 و P M I باز S K / .



پای همت بر قفای علم و معرفت خود زنی ، گویی : یا من لا یعلم ما هو إلا هو .  
و چون در لم یزل اورا تنها بینی ، گویی : یا کان ! و چون ماضی و مستقبل از  
پیش خود برداری ، گویی یا کینان ! .

3

- ۲۹۶ - جوانمردا ! دعا که گویند دیگر است ، و آنکه حکایت از دیگران  
و اگویند دیگر . چون تو حکایت الفاظ دیگران کنی ترا از آن چه ؟ خود را  
در میان باید نهاد که « إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بأن لهم  
الجنة » تا اگر او خواهد ترا و اتو دهد بدهد ، و اگر خواهد ندهد . و اگر ترا  
او و اتو دهد از او در خود نگری که الفقیر اولی بخرقه اینجا بتوانی دانستن  
که چه بود . اگر ترا و اتو ندهد بدانی که چرا خرقه پاره کنند ؟ چون خود  
در میان بود خواهد خرقه پاره کند و خواهد و اتو دهد . « یمحو الله ما یشاء »  
خرقه پاره کردن بود . و « یتبیت » و اتو دادن بود ، مقام انبیا و صدیقان بود که  
خرقه ایشان و ایشان دهند . و این مقتضی حکمت ازل است تا خلق عالم را از  
ایشان رنگی بود .

- ۲۹۷ - کلمینی یا عائشة ! یا محمد اگر ترانه زن بود ، نشاید که آن زبیر  
ابو بکر است یا عیسی ترا اگر یکی بود نشاید ، مردان اینجا دانستند که عیسی که  
بود و محمد که ؟ تو خفته ای ، پنداری همه عالم خفته اند ! ترا از محمد و عیسی چه  
خبر است ؟ پنداری که من از مقتضی وقت با تو چیزی گویم . آن هم هیبت !  
این بقدر عقل تست بل در خور بی عقل تو . ترا از من چندانی خبر است  
که کودکی که ابو جاد آموزد . بلوغ و الحمد لله و صلوات الله و سبحانه و تعالی علی  
حبیبه و صفیه محمد النبی و آله و صحبه و جمیع اولیاء الله من التابیین .

۱ عدد SMK عالم PI / ۳ بودی SMK بکپی PI / ۴ عدد SMK  
چون SMK - PMI / 6 - 7 النوبة 9 : III / 7 / خواهد SPKI / ۸  
PMI - SK / و اگر خواهد ندهد . SK - PMI / 8 / ۳ / SMK - PMI / ۹  
PMI - SK / 10 الرعد 12 : 29 م / 9 و 10 پاره SMK - PMI / 11  
PMI - SK / مقتضی SMK - PMI / 13 / SMK نوبه PMI / 14 چیزی PMI - SK  
م SMK - PMI / 18 بل PI و SMK / 19 - 20 / ۳ عدد PI / ۲۱  
والسلام و الحمد لله رب العالمین / M .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۹۸ - برادر اعزّرا سعادت دینی و دنیاوی مبذول باد . چند مکتوب  
 3 نوشتم در شرح صفات و قدری که فرض اعتقاد است بیان کردم . و برادر  
 اعزّرا دانستنی است که هرچه نوشتم ابو جاد کودکانست . و اگر نه اخوتی  
 بودی که میان ما متأكد شده است ، من هرگز درین معنی چیزی ننوشتمی که  
 6 قرب ده سال تا مرا معلوم شده است که صفات ازل بیش از آنست که بتوان  
 گفت یا بتوان نوشت . و چون این قدر که نوشته ام معلوم گردد باید که این  
 مکتوب را بتأمل بخواند و بداند .

۲۹۹ - بدان ای دوست عزیز ، اعزّك الله وایانا بطلب رضاه که ذات  
 9 خدای تعالی و صفات او در دل اهل معرفت عظیم تر از آنست که در خاطر  
 ایشان بگذرد که تصرف در آن توان کرد بعقل مختصر آدمی . و هم چنانکه  
 12 مورچه و پشه را بهیچ حال قوت آن نتوان بود که در کمال انبیا و اولیا - صلعم -  
 رسند و در آن تصرف کنند همچنین در وجود هیچ آفریده نیست که شاید که  
 در کمال اوصاف ازل تصرف کند ، نه فرشته و نه آدمی . و هرچه در طبع مورچه

---

I بسم ... الرحيم P I المکتوب الثالث والعشرون K ومن کتبه قدس الله سره العزيز الرسالة  
 الثالثة والعشرون بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 3 فرض P M I - S K /  
 5 شده P M I - S K / معنی P M I - S K / 9 بدان P M I - S K / ذات P M I - S K /  
 10 صفات S M K صفت P I / 11 هم P M I - S K / 12 نتوان P M I نه S K / 13 رسند  
 و در آن P I - S M K / همچنین P M I - S K .

\* \* \* نامه بیست سوم . S 23 . P 20 . M 32 . K 23 . I 20 . \* \* \*



گنجد ، آدمی بیش از آنست و پدید است کہ در طبع مورچہ خود چہ گنجد.

- ۳۰۰ - اکنون همچنین می دان کہ ہرچہ در فہم اسرافیل و روح اعظم و ابراہیم خلیل و محمد مصطفی - صلعم - تواند گنجد، آنرا بر قدر حوصلہ ایشان تواند بود . صفات خدای تعالی بیش از آنست کہ در حوصلہ خلق بگنجد. پس چون گوئی عالم و قادر از آن علم و قدرت چیزی فہم کنی، و ہرچہ در فہم تو آید آن علم و قدرت تو بود . و اگر ہیچ فہم نکنی پس چہ اثبات می کنی ؟ و مردان اولاً باثبات رسیدند پس بنفی رسیدند . پس باثبات دوم رسیدند .

- ۳۰۱ - و چون اینجا رسند بدانند کہ معرفت را یک حد و تعطیل است و دیگر حد با تشبیہ . و حقیقت آنست کہ گفت ، رباعی :

وہم ارچہ بالماس خورد باشد جفت

- ۱۲ در اثر وصف تو نتواند سفت  
وصاف چواز وصف تو گوید ز نہفت  
در وصف تو بی چگونگی داند گفت

- ۱۵ اگر از علم و قدرت ازل چیزی فہم کردی بعینہ تشبیہ آمد ، و اگر ہیچ فہم نکردی تعطیل آمد . بیت :

ہست در وصف تو بوقت دلیل نطق تشبیہ و خامشی تعطیل

- ۱۸ و اینجا نظر مردان می باید کہ دست دہد تا در میان نفی و اثبات اورا نہ نکند . و علی الجملہ ترا دو مقدمہ محقق می باید کہ باشد تا تخم معرفت مگر

۱ پدید PMI - پیدا SK / در ... چہ PMI او خود چہ تواند SK ۱ / تواند تشبیہ  
PMI گنجد SK / صفات PMI - SK ۱ - ۵ ... بگنجد PI - SMK /  
۵ چون PMI - SK / از آن M و اگر از آن PI اگر چہ از SK / ۶ در فہم تو آید PMI  
فہم دوم تو بدان راہ برد SK / ۱۰ رباعی SP بیت MI - K / ۱۱ - ۱۲ و ہم ... سفت MI  
SP - K / ۱۶ بیت MI - P / ۱۷ هست ... تعطیل PI - SMK / .



ثمره بی بر آورد .

۳۰۲ - يك مقدمه آنست که بدانی که میان جبرئیل علیه السلام وحقّ  
 3 تعالی در اوصاف کمال چندان تفاوت است که پشه وپیل لا بل چندانکه میان  
 سنگ و آدمی لا بل این تفاوت که میان سنگ و آدمی بود متناهی بود، و تفاوتی  
 که میان جبرئیل و خداست نهایت را آنجا راه نیست که تفاوت میان قدیم  
 6 و حادث بیش از آن بود که میان حادثی و حادثی . و این يك مقدمه را بتأمل  
 خود معلوم کن .

۳۰۳ - مقدمه دوم آنست که بدانی که هرگز پشه و مورچه و سنگ را  
 9 ممکن نیست که کمال آدمی در علم و قدرت ادراک کنند. و هرچه مورچه ادراک  
 کند در خور حوصله او تواند بود ، لا بل سنگ را خود ادراک نیست که از  
 عالم جمادات نه از عالم نامی . و تفاوت میان خدای تعالی و آدمی در علم بیش  
 12 از آنست که میان سنگ و آدمی ، چنانکه آدمی را ادراکی هست که سنگ را  
 البتّه و اصلاً آن ادراک نیست . همچنین خدای تعالی را ادراکی هست که  
 آدمی را اصلاً و البتّه آن ادراک نیست. و اگر آدمی را ادراکی هست آن صفت البتّه  
 15 و صفت ازل هیچ مناسبت ندارد . و همچنانست که سنگ را نیز صفتی هست از  
 جسمیت ولیکن با ادراک آدمی مناسبتی ندارد .

۳۰۴ - و تفاوت میان علم ازلی و علم انسانی بیش از آنست که میان ادراک  
 18 آدمی و جسمیت سنگ . و از جسمیت سنگ تا ادراک آدمی راه کم تر از آنست

2 بر آورد PI بار آورد M بار دهد SK / 3-4 پشه ... آدمی لا SK میان آدمی و سنگ لا  
 بلکه میان مورچه و پشه و آدمی و جبرئیل و پشه لا PMI / 5 را انجاراه نیست SK را بدان راه  
 نیست M ندارد PI / 6 حادثی و حادثی S M K دو حادث PI / 8 دوم PMI دیگر SK /  
 هرگز SPMI هرچه K / 6 آدمی ... قدرت PMI قدرت آدمی را SK / 10-11 که ... نامی  
 SK-PI / 11 در علم K-SPMI / 13-14 که ... هست PI-SMK / 14 اصلاً و البتّه K-SMP /  
 15-16 و همچنانست ... ندارد K-SPMI / 17 علم ... انسانی SPMI خدا و آدمی K / 18  
 آدمی و PI انسانی و S M جسمانی و M / تا ... از SK با ادراک آدمی راه کم از M راه با ادراک  
 انسانی کم از PI / .



که ادراك آدمی با ادراك حق تعالی یعنی بعلم ازل . واگر دانی که در حوصله سنگ تواند آمد که علم آدمی چنداست ، می دانکه در حوصله بشر تواند آمد که علم خدای تعالی چنداست که محصور نیست و از فهم انسان دوراست .  
3 و این بنزدیک عموم علما تعطیل نماید ، اما بنزدیک خصوص علما این عین معرفت است . در میان چنین نفی مردی می باید که اثبات کند ، و از صدف تعطیل در ثمین معرفت بدر آورد .  
6

۳۰۵ -- و اینجاست که مردان را راه نیست . و از سمعی که تو دانی منزه است ، چنانکه از صم منزه است . و از بصری که تو حقیقت آن در یابی منزه است ، همچنانکه از کوری منزه است . و از علمی که ترا در خاطر تواند آمدن منزه است ، چنانکه از جهل منزه است . و از قدرتی که علم تو بدان محیط گردد منزه است ، چنانکه از عجز منزه است . و از وجودی که تو بکنه آن توانی رسیدن منزه است ، چنانکه از عدم منزه است . « سبحان ربك رب العزة عما يصفون » ، « سبحان رب السماوات والارض ، رب العرش عما يصفون » .  
12 والله ما عرف الله غير الله ، ولا قال الله إلا الله .

۳۰۶ - نام او را زبان او باید . و جمال او را چشم او باید . و کلام او را سمع او باید . و قدرت او را علم او باید . و علم او را حوصله ذات او باید . لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك . و از این گفت : كنت له سمعاً وبصراً ولساناً . بي يسمع وبي يبصر وبي يتكلم . جو انمردا ! مردان شرم دارند که نام خدای تعالی برند و تسبیح جان ایشان این است . رباعی :

2 آمد ... SMK آمدن ... آمد PI / 2 و 3 چند است PI چه بود SMK / 2-3  
می ... چند است SPKI - M / 3 که محصور ... است SMK - PI / 4 و این SMK  
و این معنی PI / عین SPKI - M / 5 تعطیل SMK - PI / 7 تا مردان PI مختار SMK / سمعی  
SMK این معنی PI / 8 و 9 و 11 منزه است و از M و از SK - PI / 8 یابی SMK پایبی که از PI /  
10 جهل SMK عدم PI / 11 - 12 است و از ... عدم منزه است SMK - PI / 12-13 الصافات  
37 : 180 ك / 13 الزخرف 82:43 ك / 14 الله PMKI در حاشیه S : چون روح در نظاره  
فناگشت این بگفت : نظاره جمال خدا جز خدا نکرد / 16 ذات او باید M او SK او باید PI /  
17 - 18 و از ... يتكلم SMK - PI / 18 جان SMK و غذای PI / رباعی SMK - PI .



گر عاقلی حدیث تو کم کنمی      راه سر کوی گفت محکم کنمی  
دل سوخته یی چند فرا هم کنمی      بر گفته بگریمی و ماتم کنمی

3 - ۳۰۷ - هر ثنای که مورچه بر من بتواند کرد، من از آن ثنا ننگ دارم.  
واگر ثنا چنین کند که صفت تو بیش از آنست که من بدانم ، هم ننگ دارم  
از این ثنا که آدمیان از ادراك کمال من بیشتر قاصر اند . چگونه  
6 شاید که موری دعوی قصور کند در حق من ! و در دعوی قصور هم درست  
نباشد .

9 - ۳۰۸ - جوانمردا! پنداری چون آدمی خدای تعالی را ثنا گوید که: ای آنکه  
بیش از عقل و وهم و فهم منی! این روا بود؟ هیهات! قدسیان ملاء اعلی را از این  
غیرت آید زیرا که خود را از ملاحظه جمال آن جناب بزرگوار عاجز می بینند  
و آدمی خود را می بیند که از ادراك کمال ایشان هم قاصر است . پس چگونه  
12 شاید که این دعوی درست باشد که خصوص قدم قدسیان را دعوی کند .

۳۰۹ - واگر مثلاً کودکی ده ساله گوید که من از ادراك کمال محمدی  
- صلعم - قاصر م . مرا غیرت آید که این کودک ده ساله خود از ادراك کمال  
15 من قاصر است ، و من از ادراك کمال صدیقان قاصر م و صدیقان از ادراك کمال  
محمدی - صلعم - قاصرند . پس این دعوی بزرگ است که این کودک ده  
ساله می کند که من از ادراك کمال محمدی قاصر م . باش تا کمال صدیقان

1 عاقلی SMK عاقل بودی P عاقل I / 3 کرد SMK گفت PI / 5 بیشتر SM نیست PI-K /  
9 موری SK مورچه P M I / 9 هیهات S K هیهات هیهات M که هیهات PI / 10 جمال PMI  
- SK / 11 را می بیند که PI-SMK / کمال PI-SMK / هم PI-SMK / 12 شاید SMK بود PI /  
که . . . باشد S P M K I / را P I ملاء اعلا را S M K / 14 مرا P I - S M K / کمال  
P M I - S P M I / 15 قاصر م PI - S M K / 16 پس S K - P M I / است PI - S M K /  
این S M K - P I .



بیابد ، آنگه اورا این دعوی درست گردد و مسلم شود که گوید : از ادراک کمال محمدی - صلعم - قاصر و عاجز .

- ۳۱۰ - چه گویی مثلاً اگر غلامت بزغش گوید : من از آن عاجزم که کمال قاضی در علم بدانم ، مرا از این شادی آید ؟ کسی که چندین سال جانت کنده باشد و از هر علمی طرفی حاصل کرده اگر آنگاه گوید که من از ادراک کمال قاضی در علم عاجزم شاید والا فلا ، هرگز روح اعظم را کجا مسلم شود که لاف از دعوی عجز از معرفت خدای تعالی زند . باش تا کسی بود که از او چیزی داند و چیزی نداند ، آنگه دعوی عجز کردن اورا مسلم شود . روح از کجا و این دعوی از کجا که گوید : من حق تعالی را بحقیقت نمی شناسم !
- ۹ هر شب سحر گاه روح اعظم گوید : سبحانک الله اینا کنت و اینا تکون .

۳۱۱ - جو انمردا ! می گوید که : هرگز ترا ندانستم ، و نخواهم دانستن بار خدایا ! تو از کجا و من از کجا ! بیت :

۱۲

آنجا که تویی من آمدن نتوانم و اینجا که منم تو خود نیایی دانم

- سبحانک اینا کنت و اینا تکون . از آن پاک تری که من ترا چنانکه هستی بشناسم ، و بدانم که کجایی ! بار خدایا ! مرا خود در وجود جایی نبود ، و اگر نه کمال جود تو بودی جای تراست و بس . هیچ دیگر را جای نیست . بود تراست و بس ، وجود تراست ، و هستی تراست و بس . و چون با بود تو هیچ

۱ بیابد PMKI بتاند S / دوست ... شود PI گردد SMK / 2 و عاجز SMK-PI / 3  
PMKI نیاید S / کسی SM کسی باید PI - K / 5 آنگاه SPMI - M / 6 قاضی ... شاید  
SMK علم قاضی قاصر و مسلم بود که PI / و الا فلا SPMI-K / شد PI است SMK /  
7 لاف از PI - SMK / زند PI کند SMK / باش SMK-PI / کسی بود SMK کی باشد PI /  
8 نداند PMI نماید SK / 9 که PI-SMK / بحقیقت SMK-PI / 10 سحر SMK و سحر PI /  
10 و اینا P M I این SK / 12 بیت SP - MKI / 13 و اینجا SK آنجا PMI / 14 از آن پاک  
تری PI تو از آن پاکی M پاکتر از آنی SK / چنانکه هستی SMK-PI / 15 و بدانم PMI یا  
دانم SK / 16 کمال جود SPMI کی خود K / و بس PI-SMK / 17 هستی ... بس MK-SPI /



چیزی را بودی نیست ، تا بود کہ را سزد کہ آفرین بود تو گوید۔ اما نیستی من  
ہمہ این گوید بزبان حال : سبحانک اینما کنت واینما تکون ۔

- 3 ۳۱۲ - جوانمردا ! مریدان زھرہ آن ندارند کہ بر پیران ثنا گویند۔ زھرہ  
ندارند کہ گویند در معرض ثنا کہ : ما را از ایشان خبر نیست۔ واگروقتی در  
درون ایشان بگذرد کہ بہیچ گونه ایشان را از پیران خبری هست ، آنرا  
6 از کبایر گناہ دانند ، چون مریدان را در حق پیران چندین اجلال و تعظیم بود  
در حق خدای تعالی حال دل ایشان چون بود ! و تو عالمیان را بترازوی عقل  
مختصر خود بر مَسَنج ترا هنوز آگاہی نیست آنگاہ کہ از بندگی سلطان محمود  
9 خلاص یا بی ، چندین سال دیگر ترا خدمت کفش مردان باید کردن تا بود کہ  
ترا بر گیرند یا بر نگیرند آنگاہ چون ترا بر گرفتند بکتاب ادب برند؛ و آنگاہ  
ترا از خواست و در خواست و بایست و نا بایست پاک گردانند ، آنگاہ شادی  
12 واندوہ مریدان بدانی کہ چون بود ۔

- ۳۱۳ - ترا با حدیث ارادت چکار ؟ شادی وصال پیر ناچشیدہ ، و درد  
فراق او نادیدہ ، و بر ہیبت و اعظام او گذر ناکردہ ، ہر روز ہزار بار آرزوی  
15 مرگ ناکردہ ، و بار آسمان و زمین ناکشیدہ ، و تکلیف ما لا یطاق از دست  
جور وقت نادیدہ ، و زھر روزگار نوش ناکردہ ، و روی حسرت بی نہایت  
نادیدہ ، و درد ریای حیرت غرق ناشدہ ، و در وادی خونخوار عشق خود را  
18 ہزار بار گم ناکردہ ، و از دست دل خود ہزار بار خاک بر سر ناکردہ ، و از

1 چیزی SPKI بود دیگر M / را بودی PI / ؟ تا ... سزد SPKI تا بودا کی رسد  
M / بود تو SMK - PI / 2 تکون SPKI تکون تواز آن پاکی کہ من ترا شناسم M /  
3-4 زھرہ ... ثنا SK - PMI / 4 کہ ... نیست SPKI - M / 4 - 5 در درون SPKI  
بر خاطر M / 5 هست SPKI نیست M / 6 کبایر گناہ SMK گناہ کبایر PI / مریدان  
PMI فرزندان SK / 7 حال SPKI - K / عالمیان SMK علان PI / 8 هنوز SMKI  
هنوز هیچ P / 9 دیگر ترا I - SMKP / کفش مردان PMI کفی SK / 10 بر نگیرند  
PMI نی K / 12 کہ چون بود SPKI کہ چون بود حال ایشان M / 18 پیر SPKI را  
تو K / 15 تکلیف SPKI بدایت K / 17 حیرت SMK - PI / خود را SPKI - K /  
18 دل SK - PMI / ۔



دست بی مساحتی پیر هر روز در میان خاکستر نانشسته ، و خود را بفریاد آمده نا دیده و هزار هزار ز تار بر میان ، گاه از دست خود و گاه از دست پیر نا بسته ، و در میان خاك و خون مراغه نازده ، و نیشك نهنك نا کلمی در صمیم 3 جگر خود نا کرده ، و کوه را بناخن ناکنده . ترا باین حدیث چه حساب ؟ .

۳۱۴ - جوانمردا ! بر من و تو و امثال ما ، قلم تکلیف مردان روا نیست . تا غلطی نه پنداری ، ارجو که مارا نیز این سعادت مساعدت کند ، و این 6 توفیق رفیق راه آید ، که رنج و راحت مردان بدانیم و ببینیم . حالی جز خاکی بر سر و بادی در دست مارا نیست . خدای تعالی عاقبتی محمود بدهاد . جوانمردا ! استغفارها بسیار بر من واجب میآید از این معانی نوشتن که در این 9 مکتوبست و در مکتوبهای دیگر . ارجو که بر من وبال نباشد .

۳۱۵ - جوانمردا ! چندان که خواهی عنایت و الطاف هست . و چندانکه خواهی ناپاکی و مکرو استدراج هست ، چون او می گوید : « والله خیر 12 الماکرین » . کس چه تواند کرد چون با کسی مکر کند ؟ بسر رشته او چون توان افتاد ؟ و چون صیاد او بود جز در دام افتادن روی نیست . و چون مکر او کند جز بطریق استدراج رفتن محال بود . « والله غالب علی امره و لکن 15 اکثر الناس لا یعلمون » .

۳۱۶ - جوانمردا ! سرگشته این راه همه این گوید . رباعی : 1۸

۱ پیر هر روز S M K سر هر روز I هزار بار بر P / 2 ز تار بر میان P I ز تار M - ۱۸  
تلخی S / نا بسته PMI نادیده S فریاد و عویل نا کرده K / 3 نازده SPMI نازده K - نیشك  
PI نیشك MK یسك S / 4 کرده P I دیده M خورده SK / حدیث PMI - SK / ۵ و مثال  
ما قلم SPMI - K / 6 این SMK - PI / 8 مارا SMK-PI / و ما SMK - PI / میباید SMK  
شد PI / 11 الطاف SPKI الطاف الهی M / 12 ناپاکی PI-SMK / او PI-SMK / 12-13  
عمران 3 : 54 م / 13 بسر SM بر K پس PI / 14 بود SMK - PI / دام M دام وی SK  
دام او P I / روی نیست SPI نیست K چه تدبیر M / 15-16 یوسف 21: 12 / 17 سرگشته  
SK گشته PI / سرگشته کان M / گوید SK گویند PMI / رباعی S بیت M - P K I / .



دلتنگ تر از دهان تنگ تو شدم      باریکتر از فسون ورنگ تو شدم  
بیمار من از بیهده جنگ تو شدم      در یاب مرا که نام ورنگ تو شدم

- 3 جوانمردا ! مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند ، چون بدر گاه او رسیدند ساهای بسیار بار می خواستند و بار نبود . وبعد اللتیا والتي جواب ایشان دادند که « ان الله لغني عن العالمين » . همرا نیست وقت کردند « وكم اهلکنا قبلهم من قرن » والسلام .
- 6





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۱۷ - برادر اعزرا در رضای ایزدی بقا و سعادت باد . در مکتوبی که دیروز نوشتم یاد کردم که تفاوت میان علم ازل و آدمی بیش از آنست که تفاوت میان آدمی و سنگ ، و تفاوت میان قدرت ازل و قدرت آدمی بیش از آنست که میان قدرت آدمی و سنگ . و این سخن غموضی دارد و بنزدیک اهل معرفت یقین است . و پندارم که آن برادر پنداشته بود که این سخن مجاز است و بطریق مبالغت نوشته ام . چنانکه در مبالغت گویند : فلان سخنی تر از آفتاب است . و در نظم شعر گویند ، همه بطریق مجاز بیت :

تعود بسط الكف حتى لو أنه دعاها لقبض لم تجبه أنامله

۳۱۸ - این مکتوب مشتمل خواهد بود بر بیان آنکه این سخن حقیقت است نه مجاز و اشکال در این سخن از آنجا افتاده بود که گویند آدمی را علمی و قدرتی هست و خدای تعالی را علمی و قدرتی هست . و اگر چه علم آدمی از علم ازل بعید است و علم و قدرت ازل هزار هزار درجه بالاتر است از علم و قدرت آدمی ، آخر هم از مناسبت خالی نبود . در سنگ خود بقلیل و کثیر علم و قدرت نیست پس میان قدرت خدای و قدرت آدمی هم تناسبی هست . و چون سنگ را

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب الرابع والعشرون K ومن شبهه رضى الله عنه ...  
 الرابعة والعشرون بسم ... الرحيم S بسم ... الرحيم و به استغین M از وسعتان PL-SMK  
 در مکتوبی که P I - S M K 3 نوشتم یاد کردم S M K نوشته بود P I 7 که ...  
 آدمی و حق تعالی در علم و قدرت P M I / بیش از S P M I هزار چندان K ...  
 سنگ P M I - S K / 6 پنداشته بود P M I که آن بوده شد S K ...  
 7 ام P M I است S K / 7 - 8 سخنی ... است و S K ...  
 است و روان تر از آب و شعر P M I / شعر P I - S M K / P I - S M K ...  
 شعر P K - I M / 9 تجیه S M K قطعه S I / 10 حقه بود S M K ... P I ...  
 هست P I - S M K / 12-13 علم آدمی ... بعید است P I - S M K / P I ... S M K  
 14 - 15 م ... تناسبی K - S P M I /

\*\*\* نامه بیست و چهارم S 21, P 21, M 32, K 21, I 11 \*\*\*



اصلا والبتّه قدرت نیست ، آن قدر تناسب میان سنگ و آدمی هم نیست .  
و این توجیه اعتراضی است که بر سخن خود کرده ام . و جواب این اعتراض  
3 ظاهر است . اما بشرح حاجت هست .

۳۱۹ - بدان ای دوست عزیز ! اعزنا الله وایاک بطلب رضاه که تفاوت  
میان آدمی و حیوانات عجم کم از آنست که میان آدمی و نبات که نشو و نما پذیر  
6 است که حیوانات عجم را با آدمی در حرکت اختیاری و در انواعی چند از  
ادراک ، اشتراکی هست که آن اشتراک نبات را نیست با آدمی . و تفاوت میان  
آدمی و نبات کم از آنست که میان آدمی و سنگ که نبات را آخر با آدمی در  
9 نشو و نما و اغتذا اشتراکی هست و سنگ را با آدمی این اشتراک نیست .

۳۲۰ - و تفاوت میان آدمی و سنگ کم از آنست که میان آدمی و آب  
زیرا که آدمی را و سنگ اشتراکی هست که هر دو مرکب اند از چهار عنصر  
12 و آدمی را با آب این اشتراک نیست زیرا که آدمی مرکب است و آب بسیط ،  
و دو مرکب بایکدیگر در حد مرکبی مشترک باشند ، و این اشتراک میان  
مرکب و بسیط نتوان بود . و تفاوت میان آدمی و آب کم از آنست که میان  
15 آدمی و آسمان ؛ زیرا که آدمی را و آب اشتراکی بود که هر دو را کون و فساد  
بود و انواع تغییرات بهر دو راه یا بد که آدمی و آب گاه سرد بوند و گاه گرم .  
میان آدمی و آسمان این اشتراک نیست که آسمان از انواع تغییرات

4 ای ... رضاه S M K - P I / 5 آدمی ... عجم S M K دو آدمی P I / و نبات S M K  
و حیوانات عجم P I / 5 - 6 که نشو ... است S P M I بسبب نشو و نمو و بدین سبب K /  
G با آدمی S K و آدمی را M آدمی P I / و در M و P I بود SK / چند SK - P I / 7 آن اشتراک  
M از اشتراک SK - P I / با آدمی SK - P M I / 8 کم S M K نامی کم P I / آخر با آدمی SK - P M I /  
9 اشتراکی P K I شرکتی SK / با ... اشتراک SK - P M I / 12 آدمی را SK - P M I / زیرا  
SK - P M I / و آب S M K و P I / 15 بود که P I دار که S M هست تا K / 16 بهر ... یا بد  
S P M I لازم ذات ایشان K / و آب S P I و آب هر دو K - M / 16 که ... گرم S P M I - K / 17  
میان ... نیست SK - P M I / انواع S P M I - K / .



دور است . و چون از تغییر دور بود اشتراك نبود . در قرآن مجید از این معنی چنین کنایت کردند که « وجعلنا السماء سقفا محفوظا » .

- ۳۲۱ - جوانمردا! صورت آدمی بر او محفوظ نیست، زیرا که صورت آدمی تغییر پذیر است . و صورت آب بر آب محفوظ نیست ، زیرا که تغییر را بآب راه هست اما صورت آسمان بر آسمان محفوظ است الی ان « يبلغ الكتاب اجله » . پس میان آدمی و آب تناسبی هست که آدمی را با آسمان نیست . و همچنین ثابت است که تفاوت میان آدمی و آسمان کم از آنست که میان آدمی و عرض زیرا که میان آدمی و آسمان در حد جسمیت اشتراکی هست ، و عرض را با آدمی این اشتراك نیست . و همچنین آدمی با عرض در حد حدوث اشتراك دارد . پس تفاوت میان آدمی و عرض کم از آنست که میان آدمی و قدیم . جلّ الواحد الأحد و تعالی عما يقول الظالمون .

- ۳۲۲ - پس میان هیچ دو حادث هرگز آن تفاوت نتواند بود که میان قدیم است و حادث که هر کدام از دو حادث که تو خواهی در حد حدوث مشترك باشند ، و قدیم را با حادث البته بقلیل و کثیر هیچ اشتراکی نیست . و اگر گویی قدیم و حادث در معنی وجود اشتراکی دارد این غلطی بزرگ است و سهوی عظیم و خطای فاحش .

۳۲۳ - جوانمردا! قدیم را وجود ضرورت است بخود و حادث را عدم

- ۱۸ ضرورت است بخود . پس چگونه مشترك باشند در وجود؟ لعمری اگر حادث را

۱ اشتراك نبود SK - PI / 2 کنایت SK یا PI / که SK در حد وجود است .  
 5 - البقرة 2 : 235 م / 3 آدمی SK بر PI / نیست SK است PI / 4 ...  
 است و SK که تغییر پذیر نیست آدمی بدو محفوظ نیست PI / 4 بر آب SK - PI / 5 ...  
 زیرا ... راه PI که تغییر پذیر SK / 5 هست SK چیست PI / بر آسمان SK - PI /  
 6 تناسبی SK مناسبتی PI / آدمی را SK - PI / 6 - 7 و همچنین ... است که SK - PI /  
 8 هست SK دارند PI / 9 با آدمی این اشتراك SK - PI / و همچنین SK - PI / 10 در ...  
 کم PI در حد حدوث کثیر SK / 11 الاحد SK - PI / 14 بقلیل ... نیست PI /  
 هیچ اشتراکی نیست بقلیل و کثیر و محالست SK / باشد PI بود SK / .



وجودی بود، آن نه اوراست که آن از دیگر است. و حساب از آن توان کرد در وجود هر چیزی که از ذات آن چیز بود. و چون حادث را از وجود قدیم نصیبی می بود از وجود، آن نه بکمال حادث است، بل که کمال قدیم است، که او با موجودی موجود است! اما حادث بخود جز معدوم نبود، و جز معدوم نیست، و جز معدوم نتواند بود هرگز. و اشتراك در وجود آنکه بودی که دو چیز را وجود بودی. پس در وجود شريك يكد يگر بودندی، چون یکی را وجود ضرورت است و یکی را عدم ضروری، این معنی چون اشتراك بود؟ که این غایت دوری است.

۳۲۴ - و چون این مقدمه محقق گردد یقین بدانی که آدمی و سنگ هر دو حادث اند. و تفاوت میان ایشان در هر صفتی که خواهی کم از آن است که تفاوت میان آدمی و قدیم. تعالی الله عن ان یکون له مثل. و اگر نه آن بودی که ضرورت است با تو در خور عقل تو سخن راندن، هرگز من این کی روا داشت می که در این معنی این همه تطویل کنم.

۳۲۵ - جوانمردا! بر این برهانی می باید که او را با هیچ چیز مناسبتی نیست؟ هیئات! چون با او وجود دیگری نمی تواند بودن، چه جای تناسب بود اینجا؟ « کل شيء هالك إلا وجهه ». هر چه در وجود آید از او، از ملك و ملکوت، باضافت باجلال او کم از آن است که يك نقطه بر این کاغذ باضافت واکمال علم من. و این مثال هم بغایت دور است از مقصود من.

1 که PMI بلکه SK / 2 وجود هر K هم SPMI / 3 که SK - PMI / 4 او PI - SMK / است PI بود SMK / 8 غایت SPMI بغایت K / دوری SPMI دور K / 9 مقدمه SMK معنی PI / 10 اند PMI است SK / و تفاوت SMK تفاوتی PI / در ... خواهی SMK - PI / 11 تفاوت SMK - PI / 12 یا SMK و از PI / هرگز من این PMI من این هرگز SK / 14 با SMK - PI / 16 القصص 28 : 88 ك / 16 هر چه SK - SPMI / 17 يك SK - PMI / علم SK - PMI .



۳۲۶ - واگر حقیقت خواهی مثال این که در « زبدة الحقایق » گفته ام ، یاد گیر ، باشد که بروز گار ادراک توانی کرد . در آن رسالت گفته ام که :  
 كل ما في الوجود فنسبته من سعة العلم الازلي نسبة لا شيء الى شيء لا يتناهي .  
 واین مثال مطابق مقصود من است . اکنون در این مثال بحال سخن نیست خود . اما در مثال اول ، اگر چه قاصر است از مقصود من ، ترا آنچه غرض است مرا در این سخن باز نمایم .

۳۲۷ - بدان ای دوست ! در این مکتوب جیمی بود ، وقافی و دو نقطه بر بالای قاف بود . اکنون میان این دو نقطه تفاوت کم از آنست که میان یث نقطه وقاف منقوط به دو نقطه . و میان قاف و جیم در صفت حرفیت تناسبی هست که میان جیم و نقطه قاف آن تناسب نیست . اکنون اگر کسی گوید که جیم بکاتب جیم به از آن ماند که بنقطه قاف ، آنکس بغایت دور افتاده است ؛ زیرا که میان کاتب و جیم مکتوب ، تفاوت بی نهایت است . و تفاوت میان جیم و نقطه قاف پدید بود که چندانست که جیمی بتقریب چند بیست و یک نقطه قاف بود . اکنون بدان که و الله « المثل الاعلی فی السموات و الارض » . تعالی کاتبی است ، و همه عالم مکتوب اوست . و آدمی در آن مکتوب جیمی است ، و سنک در آن مکتوب نقطه ایست . و پدید بود که میان آدمی و سنک تفاوت چند تواند بود ، و این تفاوت را چگونه قیاس بدان تفاوت تعالی که میان آدمی و خدای تعالی بود .

۱ - SMK شد PI / 3 من سعة العلم PMK الى سعة العلم SK

نویسند / PI در این سخن SK - PMK ، در SMK ، PI ،

8 / K - S بود SMK / PI ، PMK ، SK ، K ،

S تناسبی PI / 10 جیم SK - PI / 11 - 13 بکاتب جیم SK ،

PMK بیت 1 کتابت S / 11 که و الله در SK ،

30 : 27 ك / 15 اوست SK - PI ، جیمی در PMK ،

16 آدمی SMK این نقطه PI / 17 ، SK ، PI ،

تعالی .



۳۲۸ - در این مثال نیک اندیشہ کن ، و یقین دان کہ اہل معرفت از این سخن راندن در حقّ خدای تعالی شرم دارند ؛ و چنانکہ ترا شرم آید کہ گوئی : مملکت سلطان سنجر فراخ تر از آن مورچہ است . و اگر از کسی بشنوی ، ترا ازین خندہ آید . همچنین میدان کہ ارباب بصایر را از این خندہ آید کہ گویند : علم خدای نہ چون علم دیگرہ است ، یا وجود او نہ چون وجود دیگرہ است . و همچنینکہ روا نداری کہ گوئی : فلان سلطان کورو کر و لال نیست ، همچنین عارفان شرم دارند کہ گویند خدای تعالی جوہر و عرض نیست . امّا چون بصحبت کسی مبتلا گردی کہ او را در کری و کوری سلطان شک بود ، او را اگر باز نمایی از طریق شفقت و مرحمت کہ سلطان کور نیست و کرنیست ، و بدین اوصاف موصوف نیست ، این از شفقت بود کہ بیغامبر - صلعم - گوید : **أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ أَعْوَرُ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرُ .**

۲۲۹ - جوانمردا ! ایمان را دو رکن است : یکی التعظیم لامر اللہ ، دوم الشفقة علی خلق اللہ . آنجا کہ تعظیم است ، حرام بود کہ در خاطر گذرد کہ خدای تعالی جسم نیست و عرض نیست و گنگ و مکر و کور نیست . امّا آنجا کہ الشفقة علی خلق اللہ می باید ، این ہمہ بزبان گفتن مباح است کہ « **وَيُنذِرُ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كِبُرَاتٌ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا .** »

۳۳۰ - ای دوست الشفقة علی خلق اللہ بر من این معنی نوشتن در چند

۱ اندیشہ PMI تا مل SK / 2 دارند SMK دارم PI / در حق خدا PMI بحق SK /  
 و چنانکہ ... آید SK - PMI / 2 - 6 کہ ... نداری M - SPKI / 6 - 7 کہ ...  
 دارند SK - PMI / 7 و لال نیست PI نیست و لال SK / 9 و مرحمت SK - PI /  
 10 کور ... نیست و SK - PI / موصوف PMI مخصوص SK / 14 عرض ... کور  
 SK عرض و گنگ و لال و کور و کر PMI / 15 - 17 الکہف 18 : 4-5 ک / 18 در چند KI  
 . / S - PM



- مکتوب آسان کرده است . یازده سال است تا « علیکم بدین العجائز » روی  
 وامن نموده است. و مرا در حق خدای تعالی همان ایمان است که پیرزنی را و کودکی را  
 در کتاب . و بهیچ حال روا ندارم که در این باب سخن گویم و یا چیزی نویسم.  
 3 واگر بدین مبتلا گردم که کودکی را ابو جاد آموزم ، دوستر دارم از آنکه  
 بکسی مبتلا گردم که از بهر او مرا قلم بر کاغذ باید نهادن ، و اینچنین معانی  
 نوشتن . و این قدر که در این باب چند مکتوب نوشتم ، اگر چه سخت کودکانه  
 6 است ، عالم ها بگردی و از هیچکس يك کلمه از این نشنوی ؛ و تجربت از  
 این نیز می کن که زیانی ندارد .

- ۳۳۱ - و از معرفت معانی صفات ازل هر جا که دعوی بی بی چیزی می  
 پرس ، و این نوشته ها پیوسته می خوان . و چنان مکن که یکبار فرو می  
 خوانی سر سری و از دست بدهی . و بترس از این مکتوبها در دست نامستعدان  
 نهادن مگر کسی که او را از این نصیبی بود . و بترس از آنکه این مکتوبها  
 12 هم دیگران را بود . و ترا از آن هیچ نصیب نباشد . و تا چندین سال که این  
 مکتوب ها بخواد ماند ، از این عالمی گشاده خواهد شد انشاء الله . و من  
 که کاتبم نیز این را مزدی یا بزم ، و از این جمله بود که « أو علم ینتفع به بعد  
 15 موته . و تو نیز امید می دار که از این قوم باشی که الدال علی الخیر  
 کفاعله که مرا باین کار تو آوردی ، و در این روزها نوشته بودی که در امور  
 اخروی چیزی می نویس ، چنانکه مرا بفهم رسد .  
 18

1 مکتوب PMKI - S / یازده PI یانه ده S پانزده K یانه چند M / 2 همان ایمان PI  
 آن اعتقاد SMK / 2 - 3 زنی ... کتاب SPI زنان و کودکان کتابرا M زنی در کتاب  
 در کتاب K / 3 و یا چیزی نویسم PMI-SK / 4 کودکی SMK کودکان PI / 6 برب PI  
 SMK - / سخت M - SPKI / 7 - 8 ازین SMK - PI / 9 معرفت SPMI - K /  
 11 بدهی PMI بنهی S بدهی از خری K / 11-12 و بترس ... بود SK - PMI / 12 کسی  
 M دانی SK - PI / بود M است SK - PI / 13 که PI - SMK / 14 از SMK و از  
 PI / 15 نیز ... بود PMI انشاء الله که در بایم مثل این SK / 16 تو SMK - PI / دار  
 SMK دارد PI / 17 که ... آوردی SK چه تو مرا فرا این کار میداری M چه چرا  
 اذا کلوی میآوری PI / .



۳۳۲ - ای دوست بیان امور اخروی اگر چنان می خواهی که فرض افتاد است ، تا بنویسم . و گر بر گونه ، دیگر تمنایی هست ، امور آخرت جز از راه رفتن معلوم نگردد . نوشتن آن بطریقی که همگان را بفهم رسد 3 حرامست ، واضطراب در عالم افکندن . دیوانگان را سلسله جنبانیدن هم نوعی از دیوانگی است . و من بگونه‌یی توانم که تنبیه‌کی بکنم بر آن معنی ، تا ارباب بصایر را بکار آید و بفهم تو رسد . 6

۳۳۳ - و حال می خواهم که در ارکان نماز چند مکتوب بنویسم . و اگر چنانکه مرا در دلست نوشته شود ، بسیار اجتهاد از آن پیوندد ، علی الله اتمامه . 9  
 اما جزر و مد دریا با اختیار من نیست . گاه گاه چندان بنویسم ، و بگویم که خود را بر آن ملامت کنم ، و از خدای تعالی استغفار خواهم . و گاه گاه چنان بسته شوم که يك حرف ننویسم ، و نگویم و زندگانی خود را هیچ راحت و مزه نیابم . و ندانم که این کثرت بکجا رسد ، و چه در وجود آرد . 12

۳۳۴ - و حالی بیست و چهار مکتوب نوشتم ، نه آندر شرح نیت ، و آن بغایت مفید است تا اندک نداند و پانزدهم مکتوب است اینکه در شرح « الله اکبر » می نویسم . چنانکه بر قدر ضرورت اختصار می کنم . اگر وقت بودی ، و مستمع یافتنی عالمی از اسرار بر صحرا نهادمی . اما پدید بود که با توجه توان گفت . و اگر چه تو همه مقصود نیستی نه از جانب من و نه از 15

4 نوعی S P M I - K / 5 تنبیه‌کی بکنم M تنبیهی کنم S P I تنبیهی کردن K / معنی P M I  
 معانی S K / 6 رسد S نرسد P M K I / 8 اجتهاد S P K I راحتها M / 10 خواهم P M I  
 لازم دانم S K / جنان S M K حندان P I / 11 شوم P K I شود S M / ننویسم S P M I  
 نتوانم نبشت K / نگویم S P M I يك کله نتوانم گفت K / و زندگانی S M K از زندگانی  
 P I / را هیچ S M K هیچ P I / 13 و حالی S K - P M I / آن P I و آن مکتوباتی S M K /  
 14 است S P I - M K / 16 عالی از S K علمهایی P M I / نهادمی ... بود S M K نهاد . میآمد  
 P I / 17 همه S M K هم P I .



جهت تقدیر ، امّا حالی نشانگاه تویی ، و ندانم که کار تو بکجا رسد ، و کار خودم ندانم تا دانی . بیت :

3 بر من زدلم نماند جز نام دلم تا خود بکجا رسد سرانجام دلم

۳۳۵ - اگر کار بر مراد من بودی ، و قلم بمراد خود بر کاغذ نهادمی ؛ جز

تعزیت نامه ها ننوشتمی امّا تو صاحب مصیبت نیستی ، و مرا از آن غیرت آید

6 که هر کسی در احوال مصیبت زدگان نگاه کند از راه تماشا . مصیبت زده ای بایستی تا اندوه خود با او بگفتی . ترا هنوز بوی شیر از دهان می آید ، با تو چه توان گفت ! رباعی :

9 و كنتُ إذا ما حدثت الناس بالهوى ضحكتُ وهم يبكون بالعبرات  
فصرتُ إذا ما قيل هذا متيماً اجبتهم بالنوح والزفرات

۳۳۶ - کاغذ برسد ، و شب بآخر آمد ، و سودا در دماغ می پیچد . و دع

12 الشریعبر . ای برادر اعزّنا الله وایاک برضاه و جعلنا من اخوان الدین برحمته .

تا توانی خیری می کن . و چندان محنت دنیاوی بر خود گرد آورده ، بیشتر

باختیار و تکلف و شهوت نفس چنان مشغول شده ای که لحظه ای باخود نه

15 پردازی . تا توانی راحتی می رسان که روزگاری آید که خواهی و نتوانی . مال

و جاه و قلم و زبان خود را چندانکه توانی بخرج آخرت می کن والسلام .

1 جهت SMK جانب PI / نو SK - PMI / 2 بیت SP - MKI / 3 بیت ه PI  
بنامه ها M نامه خود SK / 6 در M را در SK - PI / 7 از دهان SMK - PI / 8 توان  
گفت PI گویم SMK / رباعی S شعر M - PKI / 11 برسد PMK رسید S پایان رسید  
K / 11 - 12 امثال میدانی چ . محمد محیی الدین ج ا ص ۲۷۰ / 12 اخوان SMK الاخرین فی PI /  
13 کن PMI رسان SK / محنت PI زحمت SMK / 14 چنان ... لحظة M - SPKI /  
16 قلم SMK علم PI / را PI - SMK / والسلام SPKI والحمد لله رب  
العالمین M / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۳۷ - روز گار برادر اعز بخوبی و خرمی و خیرات دو جهانی آراسته  
 3 باد . چند مکتوب نوشتم در شرح صفات ؛ و اگر چه آنچه نوشتم بنسبت و  
 اهل عصر و مترسمان علما غامض است ، اما اهل معرفت را این بس کودکانه  
 نماید ؛ و معرفت چون بکمال رسید ، و ادین پیرزنان برابر بود ؛ و از این جا بود  
 6 که علیکم بدین العجائز ، خود را بر دیده عارف جلوه دهد . اینجا معلوم  
 گردد که « أحسنُ من عالمٍ يتجاهلُ بين يدي ربِّه » چیست ! و این مقام  
 است که کم کسی اینجا رسد . و عموم علما پندارند که علیکم بدین العجائز  
 9 خطابست با عوام . و اهل معرفت را محقق است که چون عارف بکمال معرفت  
 رسد ، دین او و ادین پیرزنان گردد ، و با کودکان کتاب یکی بود .

۳۳۸ - و سلف این چنین گفته اند که دیننا دین العجائز و صبیان  
 12 المکاتب . و همانا برادر اعز را سلك الله به و بنا سبیل رضاه ، در خاطر آید  
 که کمال معرفت چگونه برابر بود با عقیدت پیرزنان و کودکان ؛ و هرگز تقلید  
 چون متساوی بود با حقیقت معرفت ! و این اعتراضی است موجه . و اگر  
 15 خواهی که جوابش بشنوی ، محتاج باشی بسلوکی که ترا حقیقت این کار باز

I بسم ... الرحيم P I المکتوب الخامس والعشرون K بسم ... الرحيم و به نستعين M و من  
 کتبه قدس الله روحه الرسالة الخامسة والعشرون بسم ... الرحيم S / 2 و خیرات دو جهانی P M I  
 - S K / 5 جا K مقام P M I / 6 دهد P I میدهد M کند S K / 8 علما S M K - P I /  
 9 با عوام و P M I و عوام S K / 10 - 15 گردد ... باز S P M K - I / 10 گردد و با P M  
 و S K / بود P M شود S K / 11 این M - S P K / 18 پیرزنان P M - S K / 14 این P M  
 این را S K / .

\*\*\* نامه بیست و پنجم . S 25 . P 22 . M 34 . K 25 . I 22 \*\*\*



- نماید . واگر حالی بما حَضَرَ قناعت کنی من بنویسم . ومگر شنیده باشی که با یزید بسطامی - رضي الله عنه - وقتی گفت : سبحاني ما أعظم شاني . وبوقتی که کارش بکمال رسیده بود میگفت : إن قلت يوماً سبحاني ، فأنا اليوم 3 مجوسي أقطع زناري ؛ أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله . واین آن معنی است که من بدان اشارت میکنم وعلى الله التوفيق وبه العصمة من الزلل . واگر بدانی که هیچ آفریده بکمال معرفت راه نیابد ، ونه بعشر 1) معشاری از کمال معرفت ، باشد که ادراك این مسأله بر تو آسان شود .

۳۳۹ - اکنون بدان ای دوست عزیز که چون مرد را حوصله فراخ گردد

- بداند که هرچه او میداند ، بنسبت با آنچه باید دانست هیچ نیست ؛ پس خود را مزیدی نداند ونشناسد بر کودکان کتاب . واگر زیادتی داند در خود ، آن زیادت محو گردد در نظر او . والبتة آنرا حکمی نماند . واین چنین مرد در وجود عزیز بود . واین جز بمثالی فهم نکنی . 12

۳۴۰ - بدان ای دوست عزیز ، اگر کسی حروف هجا در کتاب بیاموزد ،

- وهیچ دیگری نیاموزد ؛ ویکی دیگر بود که حروف هجا هم نیاموزد . کسی که بدرجه کمال بود در علم ، آنرا که هجا آموخته بود و آنرا که نیاموخته بود در یک 13) درجه داند ؛ وآن زیادت بنسبت با کمال علم حکمی ندارد ، لابل وجود وعدمش یکی داند . وچون صدیقی را کمال معرفت که در حق آدمی ممکن است حاصل شود ، بتحقیق داند که آنچه مانده است هنوز بی نهایت است ؛ 15

1 - 18 نماید . . . است SPMK - 1 / 2 سبحانی PM سبحانی

سبحانك K / شانی SPM شانك K / 3 بوقتی M وقت ، وقتش SPMK / 4 سبحانی SPMK

سبحانك ما اعظم شانك K / اليوم SPM - K ، شهره SK PM - SK

PM / 7 معشاری از SPM ی از معشار K ، ابرار SK PM - SK / 8 معشار SPM - PM

11 او PMK اول S / این SK - PM / 13 عزم PM - SK / 14 معرفت و ابرار PMK

آموخته باشد SK / 14 بود PM باشد SK / 16 ندارد PM شد SK



۳ همچنان کہ در حق آنکہ هیچ حاصل ندارد . و چون در حق ہر دو آنچه حاصل نیست بی نہایت است ، پس آنقدر حاصل در حق یکی دون یکی پدید بود کہ چہ سود بخواد کرد . واگر چہ صد بیش از یکی بود ، چون نظر در لا تنامی عدد کنی ، از صد راہ در باقی لا تنامی همچنانست کہ از یکی .

۳۴۱ - و این نظر عارف را باید کہ چنین بود . اما عامی را حرامست کہ خود را با عارف برابر کند ، بلکہ شرط عامی آنست کہ اورا کمال کاری حاصل داند کہ عامی را از آن بقلیل و کثیر خبری نیست . و چون سلطانرا مثلاً بخروارہا زروسیم بود ، وترہ فروش را درمی سیاه نبود ، ونشاید کہ ترہ فروش خود را با سلطان برابر داند . اما اگر سلطانرا ہمہ نظر بر آنست کہ هنوز چقدر مانده است از آنچه حاصل نیست ، و در وہم ممکن الحصول است ؛ ازین نظر ضرورت بود کہ خود را با ترہ فروش برابر داند کہ ہر دو بغایت دورند از آنچه در وہم ممکن الحصول است ، و ہر کہ بر گردد بکمال ، ہر کدام کالی کہ خواہی گیر ، این کس هنوز تنگ حوصلہ است . والبتہ اورا صاحب ہمت نتوان نہاد .

۳۴۲ - نشان ہمت آنست کہ ہرگز در حاصل و حاضر نگاہ نکنند ، بل ہمہ نظر او مقصور بود بر آنچه ندارد . و آتش جز در قناعت نیست . و صاحب ہمت را درد ابدیست چنانکہ ابو الحسن خرقانی گفتہ کہ بلسنورا دردیست کہ تا خدا برجا خواهد بود ، این درد برجا خواهد بود . و تا علم

۱ - 18 همچنان ... علم SPMK - 1 / 2 - 3 دون ... کہ SPM کہ هیچ حاصل ندارد چہ باشد و K / 3 بود PM است S / 5 باید کہ چنین SPM - K / 6 بلکہ SK بل PM / اورا M عارف کامل P - SK / 9 سیاه SPM - K / 9 داند PM کند SK / 10 در وہم SPMK - M / 11 - 12 ازین ... است SPM - K / 14 صاحب SPM عالی K / PM / خواند SK / 15 نشان SPM پس آن K / 16 آتش M انس SK آسایش P / 17 بلسنورا S بلسنوا K تلبسوار M بی دوا P / 18 برجا SPM - K / .



- تمیزی هست که ادراکش ، محصور و محدود است ، این درد بر نخواهد خاست . و تا عظمت بود این درد بر نخواهد خاست . چون کمال کبریا از پردهٔ عظمت خود را جلوه دهد ، این درد بشادی بدل افتد . و در قرآن از 3 این حال چنین خبر داد که « وسقاهم ربهم شراباً طهوراً » . و مصطفی - صلعم - از تنگی علم تمیزی و فراخی درون حقیقت آدمی چنین خبر داد که أُدخِلُ یومَ القيامةِ علی ربي وأحمده بحامد لا أقدر علیها الآن . هان وهان تا نپنداری 6 که تو وامثال تو بتوانند دانستن که این چه معنی دارد که همین معنی است که در قرآن گفتند : « وننشکم فیما لا تعلمون » .

- 343 - جوانمردا ! همچنانکه محالست که علم انبیا و اولیا در حوصلهٔ جنین 9 گنجد ، همچنین میدان که محالست که علم آن جهان در حوصلهٔ عقل و تمیزی گنجد . و این را ایمان بقیب خوانند . چون دیدهٔ دل باز شود ، یقین بداند که آدمی را چیزی در راه است که هنوز از آن دور است ، ولیکن بعاقبت بدان 12 خواهد رسیدن . و در این مقام بود که آدمی را معلوم گردد که کدام عالم است که در آنجا آحاد نامتناهی را نهایت نبود ، و نامتناهی عالم واپس کرده در نظر او متناهی گردد . و اینجا عجایی معلومست مرا که در عبارت نتوانم آورد . 15

344 - جوانمردا ! آدمی تا در ادراك حسی بود ، ادراكش خود متناهی صفت تواند بود . و چون با ادراك عقلی رسد ، آحاد مدرکات او نامتناهی گردد ، و چون بمعرفت رسد ، او را مدرکاتی بود که آحاد آنرا نهایت نبود .

1 - 18 تمیزی ... و تا SPMK - I / 1 نخواهد PM خواهد SK / 2 بر نخواهد خاست  
PM بود SK / 3 افتد SPM کرد K / 4 داد PM دادند SK / الانسان 70 : 21 م  
6 بحامد SPM حمداً K / 7 نور PM - SK / 8 الواقعة 56 : 67 ك / 10 همچنین PM -  
SK / 14 واپس کرده SPM را نهایت بود و پس آمده K / 15 عجایی PM عجیبی PK /  
16 آدمی تا در PM تا PK / 17 - 18 او ... و تا SK - PM .



متناهی عالم عقلی در ادراك او متناهی گردد . و همچنین دیگر بار پای در عالم دیگر نهد که آحاد این عالم نو چون لا تناهی عالم گذشته بود و من درین عالمها گذر کرده ام . اما در عالم شما و اندانم گفتن که از آن عاجزم ، تا دانی و دانم که برادر اعز اکرمه الله از این معنی که نوشته ام هیچ بفهم نرسد . و توانم کرد که بروجهی دیگر بنویسم ، تا از فهمش بیکبارگی محروم نمائند . اگر چه از وجود این معانی محروم است . تا بدانای ای دوست که مردان کجایند و تو کجایی .

۳۴۵ - اکنون بشنو آنکه نوشته ام که ادراك حسی متناهی صفت است  
 9 خود ظاهر است ، چه حواس پنجگانه يك يك مدرك ادراك تواند کرد ؛ سمع يك صوت ادراك تواند کرد ، و بصر يك لون و يك مقدار . و نتواند آدمی که در يك نظرت ، هزار آدمی را رنگ و شکل بیند . و همچنین نتواند که در يك استماع ، هزار آواز بشنود . و در عالم عقل این تنگی بر خیزد . بيك علم چندین هزار علوم نا متناهی او را حاصل گردد .

۳۴۶ - مثلا علم ضرب در حساب بیاموزد از آنکه علم او را علوم نامتناهی حاصل گردد . و معنی ضرب آنستکه دو عدد باشند ، و بعدد هریکی از عدد کل آن عدد دیگر بر گیرد . و چون کیفیت این ضرب در ادراك عقلی افتاد ، ازین يك ادراك عام نا متناهی در خزینه دل خود جمع کرد تا هر وقت که خواهد از آن خرج کند . اکنون اگر عامی را که علم ضرب نداند گویند :

1 متناهی ... ادراك / S K I - P M / 1 - 18 او ... گویند S P M K - I / 2 تناهی  
 M یتناهی S P K / 3 ندانم S M K نتوانم P / گفتن M گفت S P K / 4 اعز P M عزیز را  
 / S K 5 تا از P M که S K / 6 معانی S P M مقام K / 6 تا P M اکنون بشنو تا S K /  
 ای دوست S M K - P / 8 اکنون ... ام P M گفته ام S K / صفت S P M - K / 10 لون  
 S M K لون ادراك کند P / مقدار S P M مقدار تواند دید K / نتواند S P M - K /  
 11 همچنین P M - S K / 13 گردد P M شود S K / 14 - 15 مثلا ... گردد P M - S K /  
 15 - 16 عدد ... عدد P M کل عدد آن K از يك عدد عدد آن S / 16 در S P M ازین  
 در K / .



- بعد از آحاد هفتصد و چهل و شش در کل نهصد و سی و پنج چگونه جمع کنند؟
- پندارد که این از وسع آدمی دور است از آنکه او را فرا خاطر تواند آمدن
- 3 که مجموع این اعداد را با هم آوردن سخت دشوار بود . و این کار نسبت باو دشوار است . و الا محاسب آنرا بیک ساعت ادراک کند ، و مجموع این اعداد بگوید که چند است . و انکس که این علم ضرب ادراک کند هر کدام دو عدد را که خواهی در یکدیگر ضرب کند و بداند . و چون اعداد متنهای
- 6 نیست در وهم آدمی بیک علم که بدانست همه اعداد را در یک دیگر ضرب تواند کرد پنداری که او را علوم بی نهایت از ادراک یک چیز حاصل شد . و عموم علمارا تا اینجا راه است .
- 9

- ۳۴۷ - پس ازین عالمی باشد که در آن عالم یک ادراک مشتمل بود بر مدرکات نامتنهای . و هر یک از آن مدرکات چون ادراک عالم عقل بود که مشتمل بود بر علمی که نهایت را بدان راه نبود . پس ازین عالم عالمی دیگر هست که آحاد مدرکات در آن عالم مشتمل باشد بر علمی نامتنهای چنانکه هر یک ازین آحاد چون مدرکات عالمی باشد که پس از عقل باشد و این چهارم عالم است از ادراک حسی ؛ چنانکه وهم و خیال که از حواس باطن است .
- 12
- 15

۳۴۸ - همه از عالم اول گیریم و معقولات از عالم دوم گیریم . و من تا چهارم عالم رسیده ام و این مدرکات مراست ، و ایمان دارم از راه یقین علمی نه از راه

1 - 15 بعد ... عالم است S P M K - I / 1 کل نهصد P M هشتصد S K ... / K  
 S P است چه M / آمدن S M آوردن K بود S / 3 را با هم S K فرام P M / بود P M  
 است S K / 3 - 4 نسبت ... و الا S K بدین دشواری نیست و عموم طریقی هست که P M /  
 5 که چند است P M - S K / 6 - 7 متنهای نیست P M متنهای K / 9 علما P M عالم S K /  
 11 - 12 مدرکات نامتنهای ... بود P M - S K / 15 چنانکه S M K همچنین P I /  
 16 درم گیریم P M I درم S K / .



ذوق که پس از این ، چندین دزار عالم است که وهم و فهم آدمی آنجا نرسد .  
و این همه عالم در علم ازلی ذره یی ننماید . علم ازل چون دریایی دان « و الله  
المثل الاعلی » . عوالم را کم از قطره یی دان در آن دریا . و این علم در صفات  
می باید که پخته گردد ، تا روزی مگر همت روی خود را واتو نماید .

۳۴۹ - پس بدانی که مردان ، مرد را در این راه چگونه دیده ، و دیدنی  
از دست فرا نهاده اند ؛ چنانکه یکی از این معنی خبر داد ! رباعی :

در دیده دیده ، دیده یی بنهادم      و آنرا بجمال او خلا می دادم  
تا گه بسر کوی کمال افتادم      از دیده و دیدنی کنون آزادم

وهم از این معنی بود که دیگری در شعر گفت : رباعی :

گفتم سر زلفین بتم بشمارم      تا جمله بتفصیل بیرون آرم  
مویی ز سر زلف تو ای دل دارم      يك پیچ بیچید و تبه شد کارم

۳۵۰ - جوانمردا ! این شعرها را چون آینه دان ! آخر دانی که آینه را صورتی

نیست در خود ؛ اما هر که در او نگه کند ، صورت خود تواند دید . همچنین می

دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست ؛ اما هر کسی از او آن تواند دیدن که نقد

روزگار او بود و کمال کار اوست . و اگر گویی شعر را معنی آنست که قایلش

خواست ، و دیگران معنی دیگر وضع می کنند از خود ، این هم چنانست که کسی

گوید : صورت آینه صورت روی صیقل است که اوّل آن صورت نمود . و این

معنی را تحقیق و غموضی هست که اگر در شرح آن آویزم از مقصود بازمانم .

۱ این SK این علما PI - M / 6 نهاده PMI گرفته SK / رباعی SP - PKI /  
7 آنرا PMI آنکه K / 9 وهم ... گفت PI وهم درین معنی دیگری میگوید M همین معنی  
دیگری در شعر خود از آن خبر داد و گفت SK / رباعی SP - MKI / 10 بتم PMI  
تورا S تو من K / بیرون SPMI و بیان می K / 11 تبه شد کارم SK غلط شد کارم M غلط  
گشت شمارم PI / 12 - 13 آینه را ... در خود اما PMI در آینه ... اما SK / 13 همچنین  
PMI - SK / 14 در خود SK - PMI / هیچ PI - SMK / از SMK از PI /  
15 او بود SK اوست PI - M / معنی PI معانی SMK / 16 م PMI فهم SK / 17  
صورت SMK صورت را PI / 18 معنی SK - PMI .



- ۳۵۱ - جوانمردا ! اگر وقتی از خدای تعالی چیزی خواهی ، همت خواه که تو با همت آن خواهی بودن تا دانی ، و در همت بت پرستی نرسد و تا مرد صاحب نقد است ، هنوز بت پرست بود . چون ابو بکر صدیق نقد وقت بغارت عنایت ازل بدهد گوید : یا رسول الله ما الایمان ؟ ای دوست ! لو کُشِفَ الغطاء ما ازددت یقینا ، دیگر است ، و آنکه ابو بکر گوید : ما الایمان ؟ دیگر . تو از منازل مردان نام شنودی . از شنودن نامها تنها چه خیزد ! کار آن دارد که تو نیز سلوک بکنی ، و قدم در بادیه خونخوار نهی ، تا چندین هزار هزار کشته و مرده بینی ، بر سر یکدیگر افتاده آنکه خود را فراموش کنی .

9

- ۳۵۲ - ای دوست عزیز ! أعزک الله وایانا برضاه . خدای تعالی ما را توفیق طاعت ارزانی دارد . طاعت دانی که چه بود ؟ آنکه بفرمان او باشی . چون چنین باشی ، روز قیامت با مطیعان باشی ، « و من یطع الله و الرسول فأولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً ، ذلك الفضل من الله » و « و لكل درجات مما عملوا » و « یؤتی كل ذی فضل فضله » . هر طاعتی را جزایی هست ، و در هر درجه طبقه از مطیعان خواهند بودن « ما ربك بغافل عما تعملون » . « و لا تحسبن الله غافلاً » .

15

- ۳۵۳ - و تا یقین نبود ، دوزخ ضرورت است که السخاء من الیقین و لا یدخل النار موقن . و البخیل لا یدخل الجنة . و إن لله ثلاثاً یخلق من

15

1 چیزی PI حاجق SMK / 2 آن PI خود SK - M / بیت پرستی PMT / بیت پرستی نرمی K / 4 بدهد گوید SK بدادند کویند M بدهد PI / 6 شومی SK شنوی / نامها تنها K - SPMI / 8 هزار SK - PMI / 11 چه SK چه PMT / 12 روز ... باشی SK - PMI / 14 - 12 النساء : 4 : 69 / 11 ذلك SPMI ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم . ذلك K / 14 الانعام : 6 : 132 / 14 - 15 هود : 11 : 3 / 14 - 15 من ... فضل SK - PMI / 15 از SK - PMT / 16 الانعام : 6 : 132 / ابراهیم : 14 : 42 / .



- تَخَلَّقَ بِوَاحِدٍ مِنْهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ السَّخَاءُ . جَوَانِمْرِدَا ! سَخَاوَتِ  
 دِيْغَرِ اسْت . وَتَبْذِيرِ دِيْغَرِ وَامْسَاكِ بَشْرَطِ دِيْغَرِ اسْت وَبِجَلِّ دِيْغَرِ . وَچُونِ  
 3 مَالِ نَهْ دَرِ وَجُوهِ خُودِ خَرَجِ كُنِي ، تَبْذِيرِ اسْت « إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ  
 الشَّيَاطِينِ » . وَچُونِ ازِ وَجُوهِ خُودِ بَازِ گِیرِی ، بِجَلِّ اسْت . وَالبَخِيلُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ .  
 وَچُونِ بَذَلِ وَامْسَاكِ بِجَايِ خُودِ بُوْد ، سَخَاوَتِ اسْت . وَچُونِ ازِ حَاجَتِ خُودِ  
 6 وَاگِیرِی بَرَايِ حَاجَتِ دُوسْتَانِ وَدُرُویشَانِ ، اِيْنِ رَا اِيْثَارِ خُوانَدِ كِه « وَيُؤَثِّرُونَ  
 عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانُ بِهِنَّ خِصَاصَةٌ » . وَچُونِ ازِ خُودِ وَدِيْغَرَانِ وَاگِیرِی ،  
 اِيْنِ رَا شَحِّ مَطَاعِ خُوانَدِ . وَثَلَاثُ مَهْلَكَاتٌ ، فَتَوٰى مُصْطَفٰى اسْت - صَلَعْمُ -  
 9 شَحِّ مُطَاعِ ، وَهَوٰى مُتَّبِعٌ ، وَاعْجَابِ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ .

- ۳۵۴ - جَوَانِمْرِدَا ! چندان که توانی از مال وجاه و از قلم و زبان از هیچ  
 کس دریغ مدار که وقت آید که خواهی خیری کنی و نتوانی . اِنْتُمْ الْيَوْمَ  
 12 فِيْ يَوْمِ عَمَلٍ لَا حِسَابَ فِيْهِ . وَسَيَأْتِيْ يَوْمٌ حِسَابٌ لَا عَمَلَ فِيْهِ . عَمْرُ خَطَابِ مِي  
 گوید - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - : حَاسِبُوا اَنْفُسَكُمْ قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوا ، وَزَنُوْهَا قَبْلَ اَنْ  
 تُوزَنُوْا ، وَتَهَيَّؤُوا لِلْعَرْضِ الْاَكْبَرِ . خَنِكَ اَنْ رَا كِه دَر دَارِ دُنْيَا حِسَابِ وَاخُودِ  
 15 كَرْدِه اسْت . وَوَايِ بَرِ اَهْلِ غَفْلَتِ ! اَللّٰهُمَّ اَيُّقِظْنَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِيْنَ . مِي تَرَسْمِ كِه اِيْنِ مَكْتُوبَاتِ مَنْقُوعِ كَرْدِدِ . وَاللهُ يَخْتَارُ لَنَا مَا فِيْهِ  
 الْخَيْرَةُ وَالسَّلَامُ .

2 بشرط PI - SMK / است PMI - SK / 3 خود PI - SMK / 3 - 4 الامراء  
 17 : 27 ك / 4 - 6 بجل . . . واگیری SPI - K / را ايثار خوانند PI ايثار بود M  
 ايثار است SK / 6 - 7 الحشر 59 : 9 م / 8 خوانند SPI گویند M / 11 خیری PMI  
 چنین S - K / 14 و اخود PI - SMK / 15 اهل غفلت PMI انکه اهل غفلت است SK /  
 16 مکتوبات SPI مکتوب MK / 17 والسلام SPI والحمد لله رب العالمين M - K / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۳۵۵ - دیروز پنداشتم کہ برادر اعزّٰ بشر خواهد آمدن ، و نیامد و نامہ از این سبب اینجا بماند . و مرا ملالتی براہ می آید ، و غالب آنست کہ منقطع شود . و اللہ یختار لنا ما فیہ الخیرة فی الدارین بفضلہ و سعة جودہ و رحمته .

۳۵۶ - بدان ای دوست کہ در شرح « اللہ اکبر » چندین مکتوب نوشتم . و خلاصه مقصود اینجا گوش دار ، و در معنی « اللہ » ہر جا کہ واقف آمدی منقطع شدی کہ دروی ہرگز راہ بنرسد . و مرد باید کہ اگر در روزی ہزار بار بگوید « اللہ » ، ہر بار اورا مزیدی بود ، و این نہ کارست . تو مکر آنچه خواہم نوشتن یادگیری کہ ترا این ہم بسیار بود .

۳۵۷ - بدان ای برادر رضی اللہ عننا و عنک ، کہ این عالم کہ تو بینی ، و بسی عالم های دیگر کہ نمی بینی ، و در قدرت هیچ بشر نتواند آمدن کہ آنرا ببیند ، ہمہ آفریدہ است . و آفریدگار ہمہ عالمہا ، یکی است . و از آنچه آفریدہ است ، هیچ نیست کہ بدو ماند البتہ . و ہمہ بغایت غایت از او دور است ، در ہر معنی کہ خواہی . دوری خالق از مخلوقات بحدتی است کہ

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب السادس والعشرون K بسم ... الرحيم و ...  
کتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والعشرون بسم ... الرحيم 37 S ملائق M و ... P I ملائق  
K ملائق 4 / S لنا PMI - SK / جوده و ... S PMI - K / اینجا PMI بن مکتوب K  
/ S الله S PMI الله اكبر K / 8 الله S M K الله اكبر P I / هر روز M بودی SK هر روز  
/ P I آنچه S M K اینکه P I / این ... بود S هم بسیار بود M این هم بسیار است K این  
بسیار بودی M / P I 11 بسی S M K پس P I / بشر نتواند آمدن P I بشر هیچ نتواند بودن  
M هیچ کس نیست SK / 12 ببیند S PMI بنویسد K / علما PMI - SK /

\*\*\* نامه بیست و ششم . S 26 . P 23 . M 35 . K 26 . I 23 . \*\*\*



3 آن دوری در وہم و عقل هیچ آدمی نیامد و نتواند آمدن . و بہر مثالی کہ آنرا و انڈیند قاصر بود بضرورت . و بہر نام کہ اورا بخوانند هیچ آفریدہ بکمال آن نام نرسد . و اورا نامہای بسیار است . و اندکی از این نامہا خلق دانند ، و بیشتر آنست کہ ار داند ، و نظر هیچ مخلوق از ملایکہ و انبیا بر آن نیامدہ است ، و نتواند آمدن .

6 ۳۵۸ - از این معنی مصطفی - صلعم - چنین خبر داد : أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك وأنزلته في كتابك او علمته احداً من خلقك او استأثرت به في علم الغيب عندك . و همچنین در دعا گوید : أسألك باسمك المكنون المخزون . و اگر در نامہا او بسیار پوشیدہ نبودی ، ہرگز حروف مقطوع نبودی در قرآن کہ « المص ، طسم ، یس ، ق ، ن » .

12 ۳۵۹ - و اگر ہمہ نامہای او معلوم بودی ، پس او محاط بہ بودی . و ہر چہ محاط بہ بود مقہور در تحت قاهر . و ہر چہ بعلم بر آن استیلا توان یافت ، آن بر اندازہ علم حادث بود . و باری - جلّ جلالہ و تقدّس کبریاؤہ - قاهر است و بالای ہمہ است . و فوقیت او بنسبت و افوق و تحت و بین و یسار و قدام و خلف برابر است کہ در آن مثقال ذرّہ هیچ تفاوت نیست . و بدل مؤمنان همان قرب دارد کہ بعرش . و او بہمہ نزدیک ، و ہمہ چیز از او دور . و نزدیکی او بہمہ چیز بغایتی است کہ از ہر دوری کہ ترا در خاطر آید ، دور تر بود . و نسبت قرب او و اتحت الثرتی همانست کہ واکرسی و عرش .

۳۶۰ - جلال کبریاء او بیش از آنست کہ هیچ پیغامبری و هیچ مقرّبی از قدسیان ملاء اعلیٰ شاید کہ اورا بستایند . و اگر نہ فرمان او بودی کہ

2 نمایند SMK نامیم PI / 2 و 3 اورا SMK - PI / 6 چنین خبر SMK خبر چنین  
PI / 8 گوید PMI گویند SK / 12 قاهر SPMI دیگری K / 15 مثقال SMK مثل  
PI / 16 همان SMK - PI / دور SMK دور دور PI / 18 او SMK تعالی او / 19 او  
SPMK سبحانہ او PI / و هیچ SMK و PI / .



« فاذکرونی » ، هرگز اهل معرفت ، الله بر زبان نراندندی ؛ چه همه را معلوم است که نام او جزوی هیچکس نبرده است و نتواند بردن و نخواهد بردن .  
 و هر ثنایی که بروی گویند ، آن دون حقّ جلال او بود بصد هزار هزار  
 ۱۰) درجه . و اگر همه علم کرّوبیان و روحانیان و پیغمبران در حقّ وی فراهم  
 آرند ، هنوز از صد هزار هزار نامتناهی جزوی نبود از آن علم که او را  
 است بجمال و جلال خود .

۳۶۱ - اوست که اوست . و هر چه هست بدو هست ، یا نه .  
 همه بخود نیست است . و نیستی غیر او ضروری است . چنانکه هستی او  
 ضروری است . و او را در قدم او ، شریک نیست . و با او هیچ آفریده نیست .  
 ۱۱) و آنجا که اوست ، کسی نیست و نتواند بودن . او را هیچ برسیده نیست ،  
 و در حق او هیچ فرارسیده نیست و نخواهد رسیدن . و دی و امروز و فردا ،  
 همه در علم او یک رنگ دارد که البته بقلیل و کثیر در آن تفاوت نیست .

۳۶۲ - و در ذات خود یگانه است . و اوصاف او خود یکی است . و همه  
 صفات او تام است . و صفات او متصل است بذات او . و علم اوست که او را  
 در یابد . و زبان اوست که نام او تواند برد . و سمع اوست که کلام او تواند  
 ۱۲) شنود . و بصر اوست که او را تواند دید . و کمال او کس نداند ، و کس نیابد ،  
 و کس نبیند .

۱ البقرة 2 : 152 / نراندندی SMK تراندی PI / 2 نخواهد بردن PI - SMK  
 5 آرند SK آورند که M آوردن I آید P / 5 - 6 او را است SMK وی را PI / 6  
 و جلال PKI بجلال SK / خود SMK خود اوست و PI / 7 یا نه SM  
 باقی PI / 8 نیست است SMK نیست اند PI / 8 - 9 چنانکه ... است SM - SK  
 10 - 11 او را ... فرا SPMI - K / 10 برسیده M پوشیده S برسیده PI - K / 11  
 ... دی M نخواهد رسید وی SPI - K / علم SMK - عالم PI / 12 قابل و شایع PMI  
 تقلیل و تکثیر SK / تفاوت SPMI - K / 13 و در PMI و او در SK / 15 زبان و  
 بنطق خود SK / او PMI خود SK / سمع او PMI سمع خود SK / کلام او PMI  
 کلام خود SK / 16 بصر PMI او SK / 16 - 17 نداند ... نبیند SK نداند و نیابد  
 M نتواند رسید PI / .



۳۶۳ - همه عارفان در دار بقا ، اورا بخوانند دیدن بنور او . پس هم او بود که خود را دیده بود ؛ چنانکه مصطفی - صلعم - گوید : اللهم بیض وجهی بنور وجهك . و تا عکس نور وی نباشد ، هیچکس روی او نیابد .  
 3 و بنور او اورا ادراک توان کرد . و نضارت و بیاض دل عارفان از جمال روی اوست « وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة » . « وأما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله » ، « وجوه یومئذ ناعمة » ، « ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور » ، « فهو علی تور من ربه » . آنجا که خلقت است همه ظلمت است . و آنجا که اوست همه نور است . و نور او بآفتاب و ماه و چراغ و هیچ نوری نمائند .  
 9 و هر که نه بدو موجود است ، وجودش خود نیست .

۳۶۴ - و هر چه بنور روی او روشن نشد ، خود همچنان مظلم است که در عدم بود . و هر صفت او را هست ، هیچ متناهی نیست . و تنگی خلق را بادراک فراخی حقیقت او راه نیست . « إن الله واسعٌ علیم » ، « وسیع ربنا کل شیء علماً » و رحمت اوست که همه عالم را روشن می دارد ، و گرنه همه تاریک و نا پدید بودی . و هیچ تاریکی تا ریکتر از عدم نیست . و اگر نه کرم او بودی ، همه عالم معدوم و تاریک بودی . پس هر چه روشن است ، و وجودش پیدا است از جمال روی او است . پس « الله نور السموات والارض » .

1 عارفان S M K عاقلان / P I - S M K را / P I - S M K 2 دیده بود P M I بیند / S K 3 / وی S K در روی او P I روی او / M 4 / دل S K روی دل P M I / جمال روی P M I نضارت و بیاض / S K 5 / القيامة 75 : 22 / آل عمران 3 : 107 / م / 6 / الغاشية 188 : 8 / النور 24 : 40 / م / 7 / الزمر 39 : 22 / ك / 7 آنجا ... است و S M K و P I / 8 / همه نور S M K همه نوریت P I / 9 / وجودش خود P I خود وجودش M وجودش S K / 10 / بنور روی P I بنور جمال M نه بنور S K / نشد P M I است S K / خود همچنان P M I همه S K / که P M I چنانکه S K / 12 / فراخی حقیقت S K حقیقت فراخی P I حقیقی فراخی M / البقرة 2 : 115 / م / 12 - 13 الاعراف 7 : 89 / ك / 13 علما ( قرآن ) رحمة و علما S P M K I / همه P M I - S K / عالم S P M I - K / 16 / روی P I - S M K - P I / النور 24 : 25 / م .







ہمہ ایجاد. اوست کہ قہرش ہمہ لطف است، واوست کہ غضبش ہمہ راحت است.

- ۳۶۷۔ الف الہیت او ہمہ وجود را پاس دار است. ولام لطف او ہمہ ملک  
 3 و ملکوت را حمایت دار است. و رای ربوبیت او ہمہ عالم را پروردگار است.  
 هیچ آفریده نبود و نخواهد بود بودن کہ از الف «الله» بلام رسید. و هیچکس  
 نبود کہ از لام لطف او بطاء رسید. و هیچکس نبود کہ از راء ربوبیت او  
 6 بیا رسید. الف «الله» متصل است بخلق در نظر سالک. ولام از نظر او  
 در پردہ عزت خود محتجب شدہ. ولام لطف او و راء ربوبیت او متصل  
 بخلق. و باقی حروف نا پیدا، استاثرت به فی علم الغیب عندک. الف الله ولام  
 9 لطف و راء «رب العالمین» بدایت ذات او در نظر او، و سالک را از آن بقلیل  
 و کثیر هیچ نصیب نہ. و در این مقام «ہاء» «الله» «وفاء» لطیف و باء  
 «رب العالمین» و اسالک آشنا، و باقی حروف بیگانه.

- ۲۶۸۔ جوانمردا! از قرآن بشنو: «الر، حم، ن» این حروف در اوّل  
 12 سہ سورت گفته است، و ہمہ حروف «الرحمن» است. اگر «ن» شاهد  
 سالک است، «الر» مشہود جلال لم یزل است. و اگر الف «الر» شاهد وصل  
 15 است. «ن» شہود غیب است. و «حم» علی الحالین جبروت ذات است.  
 و اوصاف او متصل بہ لم یزل.

- ۳۶۹۔ جوانمردا! تو چه دانی کہ شاهد و مشہود چیست؟ ہرچہ سالک  
 18 بدو رسیدہ شاهد اوست. و ہرچہ هنوز از او در پردہ است غایب اوست.

2 لطف او SK لطفش M لطف PI / 4-5 رسید... بطاء رسید SK لطف رسید... بطاء M  
 لطف او خطا رسد PI / 5 بطاء SK بہ ط M / راء SK رای PI را M / 6 بباء SPKI  
 بہ ب M / 9 بدایت SMK برایت PI / را SMK - PI / 11 آشنا و باقی SMK و استاربابی  
 PI / 13 سہ SPKI - M است PI SMK / اگر «ن» PMI اکنون SK / 15 غیب  
 SMK غیب غیب PI / ذات SMK او PI / 16 او SK - PMI / .



کہ « فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین » . مصطفیٰ - صلعم - از این دو نقطہ چنین خبر داد کہ در دعای پیش از نماز بامداد : اللهم انی اسألك رحمة من عندک تہدی بہا قلبي ، تا آنجا کہ گوید : وترفع بہا شہدی وتحفظ بہا غائبی . جو انمردا ! شہدی نقد وقت او است . « وإما نرینک بعض الذی نعدہم » . وغائبی مدّخر اوست در خزاین غیب « وننشئکم فیما لا تعلمون » .

۳۷۰ - جو انمردا ! پنداری ہرگز حرفی از قرآن خواندہ بی ؟ ہیہات ! 6  
بعادتی مزور قناعت کردہ ای . راہ مردان کہ اصنام عادت را پارہ پارہ کردند دیگر است ، و راہ مخنثان و نامردان و مدعیان کہ صنم عادت را معبود خود کردند دیگر کہ « قالوا نعبدُ أصناماً فنظّلُ لها عاکفین . إنا وجدنا آباءنا علی امةٍ وانا علی آثارہم لمہتدون » . اگر بر راہ پدر بودن واجب بودی و راست بودی ، ابراہیم خلیل براہ آذر بودی . ہیہات ہیہات ! نادان را بر ملت دانا باید بودن ، و خاکیان را قدم بر قدم آسمانیان باید نہاد ، چنانکہ ابراہیم خلیل با پدر خود گفت : « یا ابتِ انی قد جاءنی من العلم ما لم یأتک فاتبعنی اهدک صراطاً سوياً » .

۳۷۱ - جو انمردا ! علم میراث سلوک است نہ میراث مادر و پدر « ومن 15  
یتق الله یجعل لہ مخرجاً فی رزقہ من حیث لا یحتسب » . اگر « ویرزقہ » رزق معدہ بودی ، بر تقوی معلق نبودی . رزق معدہ ابو جہل را بیش بودی کہ مصطفیٰ را - صلعم - آن رزق سماوی بود نہ ارضی ، وهو الذی « یرزقکم 18  
من السماء والارض » . رزق سماوی علوم است ، و علم از تقوی وادید آید کہ

1 السجدة 32 : 17 م / 2 پیش از نماز PI نماز SK - M / 1 او SK - PMI - 1 یونس  
10 : 46 ک / 5 الواقعة 56 : 61 ک / 6 ہیہات SK - PMI / 7 را پارہ پارہ 8 پیورہ مقہور PI  
مقہور I تازہ K / 8 مخنثان SK - PMI / 9-10 دیگر کہ ... مہتدون SMK کہ ... مہتدون  
دیگر PI / 9-10 الشعراء 26 : 71 ک / 11 براہ K بر ملت SPMI / ہیہات SPMI - K /  
13-14 بریم 19 - 43 ک / 15 میراث سلوک SPMI سلوک میراث K / 15-16 الطلاق 65 :  
37 م / 17 بر SMK معدہ در PI / 18 را SMK - PI / 18-19 یونس 10 : 31 ک وغل  
27 : 34 ک / 19 سماوی SMK - PI .



« واتقوا الله وبعلمكم الله » ، لو اتهم « آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء والارض ولكن کذبوا » .

- 3 ۳۷۲ - برکات آسمانی ، علم لدنی بود که اگر لوح دل از نا شایستهها پاک بشوی ، ترا بکتاب ادبنی ربی راه دهند ، و هر روز ترا لوحی از نو در نویسند : « کتب فی قلوبهم الايمان » ابن عباس می گوید : « فی لوح محفوظ »
- 6 أي فی قلب المؤمن . در لوح دل چه نویسند ؟ : « کتب فی قلوبهم الايمان » . کنا نتعلم الايمان ثم نتعلم القرآن . « الرحمن علم القرآن » . بچه نویسند؟ بقلم « علم بالقلم » . هر روز در لوح دل در نویسند تا نبوعی گردد از ینابیع قدم .
- 9 اینجا نشاید که هیچکس بر این مرد حکم کند البته که بمقام امامت رسیده است « واجعلنا للمتقين إماماً » الائمة من قریش . تا رابطه دل تو مفتی تو بود . استفت قلبك وإن افتاك المفتون . اینجا کس را نرسد که بر این مرد حکم کند . قدموا قریشاً ولا تقدموها ، وتعلموا من قریش ولا تعلموها .

- ۳۷۳ - جوانمردا! مرا دوستی بود وامن حکایت کرده گفت : در راه خدای تعالی منزلی عرض کردند بر من و گفتند : هذا منزل یسمی محرّم الحلال ومحلل الحرام . پنداری « ذات عرق » دیده بی؟ هیئات! آن ذات عرق که تو دیده بی شتر و اتو همراه بوده است در قطع آن منازل . چون به « ذات عرق » رسیدی مخیّط پوشیدن حرام گردد ، واستعمال طیب که سنت رسول است - صلعم - حرام شود . و عقد نکاح که سنتی مؤکد است و فرضی بر کفایت ، حرام گردد . و بسیاری محرمات آنجا حلال گردد . اگر رسی ، بینی . أما در ظاهر

1 البقرة 2 : 282 م / 1 - 2 الاعراف 7 : 96 ک / 3 علم S P M I عوم K / بود P M I باشد SK / از P I - S M K / 5 و 6 المجادلة 58 : 22 م / 5 البروج 85 : 22 ک / 6 و درر P M I بر SK / دل P M I محفوظ SK / چه S M K تو P I / 7 الرحمن 55 : 1 م / 8 العلق 96 : 4 ک / روز در S P M I دو روی K / دل S K - P M I / 8 - 10 رسیده است M رسید SK رسد P I / 10 الفرقان 25 : 74 ک / تا رابطه SK یا وابصه M تا وابصه P I / 11 بود SK بس باشد P M I / 12 من قریش S P M I - K / تعلموا من S P K I تعلمون من M / مرا S P M I - K .



شرع شنوده باشی که وقت بود که روزه ماه رمضان داشتن حرام بود ، و وقت که شراب خوردن و مال دیگری خوردن بی رضای او ، لابل مردار خوردن حلال گردد .

3

- ۳۷۴ - و این قدر نبشته بس بود ، چون سالک آنجا رسد خود همه بداند . آن ساعت که احرام گیرد تجرید شرط است ، و آن نه احرام است و نه تجرید که تو دانی . پس اگر سالک را نهاده اند که راه حج بسر برد ، و شروط (۱) وارکان یجای آرد ، و از مفسدات حج و محظوراتش اجتناب کند ، چون فارغ شود ، علیکم بدین العجائز ، پیدا گردد . و هرچه حرام شده بود در حق دیگران ، او را مباح گردد . و هرچه حلال شده بود بعارضی ، دیگر بار حرام گردد . در آن مقام است که زلیخارا حلال بود که گوید : « ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم يفعل ما أمره لیسجنن ولیکونن من الصاغرين » . این حرامی است که شریعت عشق این را ایجاب کند . و محک عاشق است تا خود (۱۲) خلق در نظرش مانده اند . اگر نه « لقد کان فی قصصهم عبرة » . در بدایت زلیخا می گفت : « ما جزاء من أراد باهلك سوء » ، در نهایت گفت : « الآن حصص الحق أنا راودته عن نفسه وإنه لمن الصادقین » ، « ان ضللت فإنما اضل علی نفسي » . مقام صدیق و عمر خطاب از آنجا دور بود . تو چه دانی که این چیست ، جنین فی بطن امه ، مصراع : رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست .

2 دیگری... او S دیگران بردن بی رضای او K بی رضایت صاحب مال را خوردن M -  
 3 / P I گردد S M K بود P I / 4 نبشته K تنبیه S P M I / 5 که S M K که P I /  
 9 دیگران او را P I دیگری K دیگران M او دیگر باره S / 9 - 10 و هر ... گردد S M K -  
 10 / P I - 11 یوسف 12 : 32 کم / 12 عاشق S P M I فاسق K / 13 خلق S P I خلق را  
 K - M / اند S M K نداند P I / یوسف 12 : 111 ك / 14 می S P M I - K / 14 - 15  
 یوسف 12 : 51 ك / 15 - 16 سبا 34 : 50 ك / 16 خطاب S M K رضی الله عنها P I / 16 - 17  
 جنین فی بطن امه S K - P M I / 17 مصراع S ع M K I - P / .



۳۷۵ - اگر خواہی کہ بروز گار بحقایق آن برسی ، خدمت کفش مردان کن کہ ضرورت است تا ترا در دل جای کنند، و حالی هنوز دوری . و من کان له صبی<sup>۳</sup> فلیتصاب<sup>۳</sup> له . مارا می گوید کہ نہ وقت است ، یانی اگر شرط کار از تو در خواهند ، تو از این حدیث چه آگہ باشی ؟ « اتخذ إلهه هواه » . اللهم ارحمني یا ارحم الراحمین .



2 است تا PI-SMK / دل SMK دلی PI / 3 می SK-PMI / یانی فی اگر PI اگر  
 نہ SK کہ اگر M / 4 چه آگہ PI کہ SMK الفرزان 25 : 43 ك / 5 یا ارحم الراحمین PI  
 واغفر لي برحمتك SK یا ارحم الراحمین واکرم الاکرمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين /M .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳۷۶ - ایزد تعالی آن دوست و برادر مخلص را در ضمان خود بدارد . در اول که این نوشته ها ابتدا کردم در بیان ارکان و شروط نماز ، در دل چنان بود که غایتش ده نوشته بود . اکنون این بیست و هفتم است ، و هنوز از بیان رکن اول نپرداختم . غالب آنست که این منقطع گردد . « والله غالب علی امره » . و چون منقطع شود باری کم از آن نبود که شرح « الله اکبر » ولو علی الاختصار فراهم گیرم که پیدا نبود که من دیگر بار اینجا باز رسم . و کم از آن نبود که این مبتر بنگذارم . اکنون چون شرح « الله » چنانکه فرض اعتقاد است ، بدانستی ، شرح « اکبر » نیز بیاید دانستن ، و نوشتن .

- ۳۷۷ - بدان ای دوست عزیز أعزنا الله وإياك برضاه که اینجا نظرها بسیار است . اگر شرح نویسم روزگاری باید ، و غالب آنست که چون این مکتوب نوشته باشم یکچندی هیچ ننویسم . و در معنی اکبر خلافت . و از عالمی پرسیدند که « الله اعظم » بجای « الله اکبر » شاید ؟ گفت : اگر ازار بجای رداء روا بود پس « اعظم » بجای « اکبر » روا بود . و این استنباط از اینجا کرده اند که العظمة ازاری والکبرياء ردائی . و از آنجا که تازی است ،

۱ بسم ... الرحيم P I المکتوب السابع والعشرون وعليه اتوکل K بسم ... الرحيم وبسنة نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والعشرون بسم ... الرحيم S / 2 دوست و M - SPKI / مخلص PKI اعز S - M / دو PI - SMK / 3 که PMI این مکتوب که SK / 4 - 5 شروط PMI شرط SK / 4 نوشته بود SPMI نوشته شود K بیست و SPMI K - S / 5 این M - SPKI / 5 - 6 يوسف 12 : 21 ك / 6 اکبر PKI 3 الکرئیراً M / 7 گیرم SMK کیرد PI / پید MI پدید SK دیدار PI / اینجا SPKI کی اینجا M / 8 مبتر SMK بیشتر PI / بنگذارم SK نگذارم M بنگذارم PI / چنانکه SMK چنانچه PI / 9 نیز PI - SMK / دانستن و PI - SK / II روزگاری K درز کارها S روزگار M روزگارش PI / .

\*\*\* نامه بیست و هفتم S 27 . P 24 . M 36 . K 27 . I 24 . \*\*\*



این نیک نیست ؛ زیرا که اکبر از تکبر است نه از کبر که در مقابله صغر بود . و در تازی گویند : فلان اکبر من فلان ، از کبریا نبود ؛ زیرا که اشد تکبراً باید گفت . 3

۳۷۸ - و نیز خلافت که « اکبر » مبالغت است یا نه . قومی گفته اند . اکبر بمعنی کبیر است ، چنانکه در قرآن بیاید « وهو اهلون علیه » ای هین علیه . و چنانکه در شعر جاهلیت آمده است که :

هی اهلهم لو أن المني أسبقت بها ولكن في كرمي ركوبة أعسر<sup>۱</sup>  
 ای عسیر . و رکوبه پشته است که عبد الله بن عبد تیم بر آنجا حادی مصطفی بود . صلی الله علیه وسلم . و رضی عن الحادی به و می گفت ، مخاطباً لناقته :

تعرضي مدارجا رسومي تعرض الجوزاء للنجوم هذا ابو القاسم فاستقيمي  
 تعرض ای خذ عرض الجبل . و اگر گویم اکبر بمعنی کبیر است مختل بود ، از آنکه می گویند : الله اکبر کبیراً . 12

۳۷۹ - و من نقل اقاویل دوست ندارم ، و تکثیر الجوز بالعض ، نه بس کاریست ، صاحب قوت القلوب می گوید : که راه « اکبر » مجذوم می باید گفت لا غیر . و وجه آنچه گفته است ندانم که چیست . اکنون بدان که صغر و کبر دو معنی دارد : يك معنی در حق باری ثابت و دیگر معنی در حق او محالست زیرا که صفات اجسام است و موجب حدثان . اما این يك معنی که در حق او محالست آنست که دو جسم بود یکی بطول و عرض و عمق بزرگتر بود ؛ چنانکه پیل از پشه ، و اسب از مورچه ، و آدمی از قلم . و این معنی در چیزی اثبات توان کرد که طول

2 من فلان PI-SMK / 3 تکبراً SPMK کبر تکبراً I/4 یا SK اگر PI که اگر M / 5 الروم 30 : 27 ك / 6 چنانکه PI-SMK / شعر PMI اشعار K شعرها S / که PI شعر M بیت S-K / 7 هی ... اعسر PI هی اللهم لو ان تمی اصفت بها و لكن كدی فی ركوتی اعسر SK هنی بهم لو ان اعنی اصبقت بها و لكن لون ركته اعسر M / 8 پشته S نبشته PI تثنية MK / 8-11 عبدتم ... الجبل SPMI-K / 9 ورضي ... به SM PI- / PKI 15 ندانم PI ندانم SMK / 16 باری ... حق PI-SMK است SMK / PI- اما این معنی که SPKI وانکه M / .



و عرض و عمق دارد . و چون جسمیت را حدوث ضروریست ، در حق قدیم هیچ حال اثبات نتوان کرد . هذا مضمی .

- ۳۸۰ - دوم معنی در بزرگی آنست که هر که از صفات کمال نصیب بیش دارد ، اوبزرگتر است . و صفات کمال ، علم بود و قدرت و استیلا بر اغیار و نفاذ حکم ، چنانکه گویند : فلان عالم بزرگتر است که فلان دیگر ، و سلطان بزرگتر است که رئیس شهر ، و خلیفه بزرگتر است که سلطان . و معلوم است بدین نه جثه و بزرگی اندام می خواهد که رئیس شهر ما بقالب ، از سلطان بزرگتر است . و بسیار کس بقالب از خلیفه بزرگتر باشند ، و این معنی ظاهر است در میان خلق . و این معنی است که عباس بن عبد المطلب گفت و رسول - صلعم - چون مصطفی گفت : یا عمّ أنا اکبر ام انت ؟ عباس گفت : یا رسول الله انت اکبر و أجل و أعظم و أنا ولدت قبلك .

- ۳۸۱ - و کمال در این بزرگی است که بصفات تعلق دارد . و در آن بزرگی که اجسام را بود هیچ کمال نیست . و چون بزرگی معنی آمد ، بزرگی جسم را هیچ قدری و محلی نبود . و اگر بزرگی معنی نبود ، جسم خواه بزرگ و خواه کوچک باش . نه بینی که بازی سفید بیخته کم از گاوی بود ، ولیکن در این هیچ اعتباری نیست . و یا قوت در جسمیت با سنگ برابر است ، ولیکن در آن معنی هست که در سنگ نیست . اکنون شك و شبهت نیست که هر چه در وجود است همه ناقص است ، زیرا که وجودش بخود نیست ، و محتاجست بگیری که ویرا وجود آورد ، و حاجت باغیار عین نقصانست ، و کمال در استعداد

4 / SMK و PI / نفاذ SMK نقاط PI / که SMK در صفات از PI ...  
 ... که MK که ... از S از ... از PI / 7 بدین PI - SMK / اندام PI - M -  
 9 / S این ... است PI - M / 10 مصطفی SMK رسول PI / 12 صفات SMK  
 بصفات کمال PI / بزرگی SPI اول K که M / 13 هیچ PMI هیچ وجه SK و علی  
 15 / SPI - K / کوچک باش PI مباش SM بزرگ مباش K / نه بینی SM - K در  
 PI به SMK / 16 و یا قوت در SK و یا قوت در حقیقت PI - M / 16 - 17 جسمیت ...  
 شك PI - SMK / 17 و شبهت SPI - MK / نیست که SMK و PI .



بود از اغیار . و این کالی است که جز لم یزل را نیست . و وجود او بهیچ چیز  
محتاج نیست؛ زیرا که او بخود ایستاده است و همه موجودات از او موجود شده  
3 و بدو ایستاده . و او از همه مستغنی ، و همه بدو محتاج . و هذا هو الملك تحقیقاً .

۳۸۲ - جوانمردا ! هر که او را بغیری حاجت افتاد در کاری ، او ناقص  
است ، و کالش از بیرون بدیگران تعلق دارد . توانگر علی الاطلاق آنست که  
6 همه از خود است ، و از بیرونش هیچ در نیاید . و این صفت جز جلال ازل را  
نیست . پس « والله الغنی و أنتم الفقراء » میدان که راست است ، و راستی  
همه قرآن چنین طلب کن تا بدانی . پس موقن باش بصدق قول خدا و بقول  
9 رسول - صلعم - نه از راه تصدیق و تقلید اهل عادت ، بلکه از راه حقیقت  
و بصیرت و معرفت مردان . و چون یقین حاصل میگردد ، از سوء الخاتمه امن  
حاصل می شود . اما هرگز یقین به سعادت و شقاوت در علم تمیزی حاصل  
12 نگردد . پس هرگز مرد از سوء الخاتمه ایمن نباشد .

۳۸۳ - و نباید که از مقصود و امانم ، کمال صفت جز لم یزل را نیست .  
پس اکبر بحقیقت ، اوست . و چون او را وجود از ذات اوست ، و غیر او را  
15 خود البته و اصلاً وجود نیست ، اکبر در حق او گفتن مجاز بود نه حقیقت ،  
زیرا که اکبر آنجا توان گفت که دو چیز باشد ، و هر دو را صفات کمال باشد ،  
و آنکه در یکی بیش از آن باشد که در آن دیگر . آنکه اکبر توان گفت  
18 اما چون یکی همه کمال موصوف باشد ، و دیگری را خود البته و اصلاً نبود ،  
اکبر چون توان گفت ؟ و در دیده اهل معرفت در وجود ، غیر او خود

1 نیست SPMI نبود K / چیز SK - PMI / 2 زیرا SK - PMI / 3 و بدو ...  
تحقیقاً SK - SPMI / 4 در کاری SK - PI / 5 بیرون SPMI بیرون آوردن K /  
تعلق دارد SK - PI / 6 از SK - PMI / 7 محمد 38 : 47 م / 8 چنین PMI برین  
صفت SK / بصدق ... بقول SKM بقول خدا و PI / 11 می شود PKI شد SM / به  
PI در SKM / 12 مرد SPI مردان K مرد را M / ایمن SPI امن MK / نباشد SPMI  
نباشند K / 13 صفت SKM صفات PI / نیست SPMI نبود K / 15 خود البته و اصلاً  
PMI البته و اصلاً خود SK / مجاز PMI خود مجاز است SK / 17 آن دیگر PI دیگری  
18 / SMK / یکی PMI الله K-S / را SK-PMI / 19 خود PMI خود کمال K را کمال S / .



نیست. پس اکبر در حقّ ایشان نه این بود که عموم پندارند، یعنی که او بزرگتر از آنست که غیری او را تواند ستود، و بزرگتر از آنست که او را غیری تواند دانستن. و اینجا الله اکبر بگردان بگردد، و در هر مقامی رنگی دیگر بود. و شرح این مقامات را در حق عموم هیچ فایده نباشد.

۳۸۴ - اکنون آنچه ترا و امثال ترا بکار آید بشنو: «وان لم یصبها و ابل فطلّ». در دیده عموم پنداره و وجود زمین و آسمان هست، پس بر وفق پندار ایشان فرموده اند ایشانرا الله اکبر بگویند؛ زیرا که چون غیری او را وجود می بینند، و در هر موجودی نوعی از کمال میدانند، ایشانرا فرمودند که در باری - جل جلاله - اعتقاد آن دارند که از هر چه دیده اند و دانسته اند، او بزرگتر است در اوصاف کمال. پس فرموده اند که چون الله اکبر بگویند، پس از آن کبیراً بگویند؛ زیرا که چون در وجود دیگری نیست تا او بزرگتر از او بود. پس خود بزرگ علی الاطلاق اوست، بزرگتر نیست. پس کبیراً، پس از اکبر باید گفت که زیادت ثنا بود. و این معنی سخت لطیف است، و هیچ جای ندیده ام، و از هیچ کس نشنیده ام که خود بر من گذر کرده است.

۳۸۵ - و در قرآن از همه مقامات خبر داده اند: «ما فرطنا فی الكتاب من شیء». «الملك لله الواحد القهار» دیگر است، و «من ذا الذي یقرض الله قرضاً حسناً» دیگر. جوانمردا! ترا پندار است که تو مالک توانی بود.

1 نه SMK نه از PI / 2 ستود PMI ستودن S - K / 2 - 3 و بزرگتر ... نه SPMI - K / 3 هر SPMI هیچ K / 4 رادر PMI - SM / هیچ ... نباشد SM قائم باشد PI / 5 نهد K / 5 تراو PMI تو و آنچه SK / 5 - 6 البقرة 2 : 265 م 6 در SK - PMI - SK / 6 پنداره وجود SK را پندارد و چون PI پندارند که وجود M / پس SMK - PI / 7 ایشانرا PMI-SK / 8 او PMI-SK / موجودی SMK وجودی PI / 8 - 9 م 9 ... اعتقاد PKI-SM / 9 اند SPMI شود K / 10 او PI-SMK / 11 کبیراً بگویند SPKI کس را نگویند K / 12 - 13 بزرگتر نیست SPMI بزرگی نیست تا او بزرگتر از او بود K / 13 گفت SK گفتن باید M گفته اند PI / 16 - 17 الانعام 6 : 38 ك / 17 الغافر 10 : 16 ك / 17 - 18 البقرة 2 : 245 م / .



3 و ترا ملك تواند بودن ، و ترا منع و عطا تواند بودن ! پس از آنجا که پندارتست با تو گفت : « من ذا الذي يقرض الله » . و این پندار بنزدیک عارف همه شرك است ؛ زیرا که معطی اوست و بس ، و مانع اوست و بس ، و موجود اوست و بس . و از این سبب در قرآن گوید : « وما يؤمن اكثرهم بالله إلا وهم مشركون » .

6 ۳۸۶ - جوانمردا ! ایمان بر همه درجات و مقامات افتد . اما یقین جز بر کمال اطلاق نکنند که الایمان بضع و سبعون باباً ، أدناها إمباطة الاذی عن الطریق ، وأعلاها شهادة أن لا إله إلا الله . أعلاها یقین است که أفضل ما قلتُهُ أنا والنبیون من قبلی ، لا إله إلا الله . اگر فاضلتر از این چیزی بودی ، پس اعلا درجات ایمان نبودی . پس یقین افضل و اعلاست ، و بالای یقین هیچ نیست . و همین است که گوید مصطفی - صلعم - الرضا بالقضاء باب الله الاعظم . چون خدایی او بدیدی و بندگی فرا پیش گرفتی ، الرضا بالقضاء بود ولا إله إلا الله . اکنون می گویی : باقی دروغ گفتن بود ، و دروغ گفتن نه ایمانست .

15 ۳۸۷ - اگر تره فروشی گوید: من سلطانم؛ دروغ می گوید، اگر چه این لفظ چون سلطان گوید راست بود . و چون تو « لا إله إلا الله » می گویی ، در حق تو دروغ است اگر چه در حق موقنان راست است . تو می گویی که 18 من جز يك خدای نمی دانم و نمی بینم و نمی پرستم . آنکه بدست سلطان و وزیر نفسع و ضرّ دانی ، و عطا و منع شناسی . این دروغ بود . تا تو خود را پرستی ،

۱ و ترا ... بودن و SPMI و K / 2 البقرة 2 : 245 م / 3 معطی SMK متصل PI / و مانع ... بس و S در حاشیه - P M K I / 4 - 5 يوسف 12 : 106 ك / 6 افتد اما یقین SPMI - / K 7 که SMK - PI / باباً SMK شعبة PI / 8 یقین PMI بس SK / 10 هیچ SMK - PI / 12 او SPMI خود K / فرا SMK او PI / 13 و دروغ گفتن PI - SMK / 17 موقنان SPKI مؤمنان M / 18 سلطان و وزیر PMI وزیر سلطان SK / 19 دانی و عطا PMI عطا دانی SK / و منع SPKI منع دانی و M / .



« لا إله إلا الله » نيست . « اتخذ الله هواه » . پس بنده نيستی ، دعوی بندگی چرا کنی ؟

- ۳۸۸ - جوانمردا! در اين مقام بود که سالك اگر مست بود، زتار در بندد 3 که مقتضى شريعت عشق در حقّ مستان اينست . اينجا بود که حرام ، حلال گردد ؛ أمّا اگر سالك هشیار بود ، نشايد که زتار در بندد ، زیرا که چون زتار در بندد او را بکشند و هشیار می داند که « لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة » چه بود . و چون روا بود که کاری بکند که او را بکشند . مستان در اين مقام نماز نکند ، و نام خدای نیز نبرند ، و روزه ماه رمضان ندارند . و تامست باشند چنين باشند ؛ زیرا که مست را مرگ و زندگانی یکی نماید . و اگر فرقی داند 4 هشیار است ، نشايد که از نماز دست بدارد . پس اگر دست از نماز بدارد مخطی است .

- ۳۸۹ - جوانمردا ! سالك چون بدانست که او را نمی شناسد ، داند که 12 او را نمی پرستد . « إياك نعبد وإياك نستعين » افسوس داشتن داند ؛ چون خدای را نمی پرستد ، باری افسوس داشتن در باقی کند . اينجا طلب معرفت کند ، نان بر خود حرام داند إلا بقدر ضرورت . و خفتن حرام داند و سخن 17 نگوید ، و با خلق آشنا نباشد . و اگر با خلق اين کس را انسی بود یا دن بشهوت خورد ، هشیار است ؛ و نشايد که « إياك نعبد ، نگوید ، بل واجب است که بگوید ، و داند که دروغ می گوید . بقدر وسع خود طلب کند 14

1 الصافات 37 : 35 ك / الفرقان 25 : 43 ك / 3 در بندد SMK چون PI / 4 در بندد SPKI بندد M / 6 البقرة 2 : 195 م / 7 و چون SMK چون و چون PI / 8 بقره 8 / SPKI / ماه PMI - SK / 9 چنين باشند PI - SMK / 10 از نماز بدارد SPKI بدارد PI / K / 11 مخطی SMK محفل PI / 12 شناسد PI / 13 الفاتحة 1 : 5 م / داند SPKI بود K / 14 اينجا SPKI اينجا سالك K / 15 نان PMI آن SK / 16 بقره 16 / SK / 17



تا خود را بشوید پاک از نجاست شرك و كفر ، و تا آب نیست تیمم می کند ،  
و نماز می گزارد و از نماز دست ندارد .

- 3 - ۳۹۰ - و در این مقام بود که جریر صحابی فرمان مصطفی را - صلعم -  
خلاف کرد ، و مصطفی - صلعم - بر او انکار نکرد . و اگر ذره بی هشیار  
بودی ، هرگز خلاف فرمان نکردی ، و بی زاد و توشه در بیابان شدی و می  
6 گفتی : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر و کفی به زاداً . مصطفی  
- صلعم - کسی از دنبال او بفرستاد ، و بدو چیزی داد و گفت : إذا رأيت فقل  
إن رسول الله يأمرک أن تأخذ هذا . جریر گوش و این سخن نکرد ، و آنچه  
9 رسول - صلعم - فرستاده بود ، قبول نکرد . پس مصطفی - صلعم - آن  
کس را که فرستاده بود ، پرسید : هل رأيت حين كان يقول لا إله إلا الله و کفی  
به زاداً ؟ گفت : یا رسول الله ! نه . مصطفی - صلعم - گفت : أما إنک لو  
12 رأيت لرأيت النور يخرج من فيه .

- ۳۹۱ - جوانمردا ! چگویی ! « ما آتاکم الرسول فخذوه » واجب است .  
جریر خلاف کرد ؟ تو از دین محمد - صلعم - عادتی دانی . باش تا قدم در وادی  
15 بی نهایت مردان نهی . آنگاه عجایب بینی . تو هنوز در نظر مردان نا آفریده یی ،  
ترا و خدمت مردان چه کار ؟ جوانمردا ! اولاً باید که از پیری بارگیری .  
پس چون بار بنهی ، ولادت خود بدانی . آنگه شیر لطف خوری . آنگه  
18 براه سکنتات قهرو مساحت روی . آنگه لوحات در نویسند . اینجا کلام الله

1 نیست PMI نبود SK / میکند SMK مکنند PI / 2 و نماز می گزارد PI - SMK /  
2 و از ... ندارد M و نماز را دست ندارد S و نماز را دست ندارد PI /  
3 را SK - PMI / 4 نکرد SM کرد PKI / 5 خلاف فرمان PMI فرمانش را خلاف  
SK / توشه K - SPMI / شد و گفت SMK / 6 والله أكبر PMI -  
SK / 7 دنبال SMK پی PI / 8 سخن K - SPMI / 9 - 10 آن ... پرسید PI رسول را  
پرسید SK پرسید رسول را M / 11 نه SPMI نعم K / مصطفی گفت SK - PMI /  
6 آفریده SMK آوریده PI / 18 براه ... قهرو SK بکتاب قریب PMI / .



بدانی کہ چه بود . آنگہ چون میراث مردان یافتی کہ « ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا » ، نامت در جریدہ مشرفان مملکت نویسند کہ « لتکونوا شهداء علی الناس » .

3

۳۹۲ - اینجا ترا پیری رسد ، وحکم تو در مملکت نافذ گردد . بدانی کہ اجتهاد چیست ، وقرشی کیست ، والأئمة من قریش چه معنی دارد ؟ وناسخ و منسوخ بشناسی ، مقام علما بدانی « وما ننزله الا بقدر معلوم » . خازن الله فی الارض ترا نام بود . ومقامات انبیا واولیا - علیهم الصلاة والسلام والرضوان - به بینی . « واجعلنا للمتقین إماما » بگویی . « هب لنا من أزواجنا وذریاتنا قرّة أعین » بشناسی . مقامت این بود کہ یکی می گوید بیت :

6

مارا جز از این جهان جهانی دگر است

جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است

والسلام .

12



1 چون میراث مردان SM چون میراث PI میراث K - 1 - 2 - 3 - 4 - 5 - 6 - 7 - 8 - 9 - 10 - 11 - 12 - 13 - 14 - 15 - 16 - 17 - 18 - 19 - 20 - 21 - 22 - 23 - 24 - 25 - 26 - 27 - 28 - 29 - 30 - 31 - 32 - 33 - 34 - 35 - 36 - 37 - 38 - 39 - 40 - 41 - 42 - 43 - 44 - 45 - 46 - 47 - 48 - 49 - 50 - 51 - 52 - 53 - 54 - 55 - 56 - 57 - 58 - 59 - 60 - 61 - 62 - 63 - 64 - 65 - 66 - 67 - 68 - 69 - 70 - 71 - 72 - 73 - 74 - 75 - 76 - 77 - 78 - 79 - 80 - 81 - 82 - 83 - 84 - 85 - 86 - 87 - 88 - 89 - 90 - 91 - 92 - 93 - 94 - 95 - 96 - 97 - 98 - 99 - 100 - 101 - 102 - 103 - 104 - 105 - 106 - 107 - 108 - 109 - 110 - 111 - 112 - 113 - 114 - 115 - 116 - 117 - 118 - 119 - 120 - 121 - 122 - 123 - 124 - 125 - 126 - 127 - 128 - 129 - 130 - 131 - 132 - 133 - 134 - 135 - 136 - 137 - 138 - 139 - 140 - 141 - 142 - 143 - 144 - 145 - 146 - 147 - 148 - 149 - 150 - 151 - 152 - 153 - 154 - 155 - 156 - 157 - 158 - 159 - 160 - 161 - 162 - 163 - 164 - 165 - 166 - 167 - 168 - 169 - 170 - 171 - 172 - 173 - 174 - 175 - 176 - 177 - 178 - 179 - 180 - 181 - 182 - 183 - 184 - 185 - 186 - 187 - 188 - 189 - 190 - 191 - 192 - 193 - 194 - 195 - 196 - 197 - 198 - 199 - 200 - 201 - 202 - 203 - 204 - 205 - 206 - 207 - 208 - 209 - 210 - 211 - 212 - 213 - 214 - 215 - 216 - 217 - 218 - 219 - 220 - 221 - 222 - 223 - 224 - 225 - 226 - 227 - 228 - 229 - 230 - 231 - 232 - 233 - 234 - 235 - 236 - 237 - 238 - 239 - 240 - 241 - 242 - 243 - 244 - 245 - 246 - 247 - 248 - 249 - 250 - 251 - 252 - 253 - 254 - 255 - 256 - 257 - 258 - 259 - 260 - 261 - 262 - 263 - 264 - 265 - 266 - 267 - 268 - 269 - 270 - 271 - 272 - 273 - 274 - 275 - 276 - 277 - 278 - 279 - 280 - 281 - 282 - 283 - 284 - 285 - 286 - 287 - 288 - 289 - 290 - 291 - 292 - 293 - 294 - 295 - 296 - 297 - 298 - 299 - 300 - 301 - 302 - 303 - 304 - 305 - 306 - 307 - 308 - 309 - 310 - 311 - 312 - 313 - 314 - 315 - 316 - 317 - 318 - 319 - 320 - 321 - 322 - 323 - 324 - 325 - 326 - 327 - 328 - 329 - 330 - 331 - 332 - 333 - 334 - 335 - 336 - 337 - 338 - 339 - 340 - 341 - 342 - 343 - 344 - 345 - 346 - 347 - 348 - 349 - 350 - 351 - 352 - 353 - 354 - 355 - 356 - 357 - 358 - 359 - 360 - 361 - 362 - 363 - 364 - 365 - 366 - 367 - 368 - 369 - 370 - 371 - 372 - 373 - 374 - 375 - 376 - 377 - 378 - 379 - 380 - 381 - 382 - 383 - 384 - 385 - 386 - 387 - 388 - 389 - 390 - 391 - 392 - 393 - 394 - 395 - 396 - 397 - 398 - 399 - 400 - 401 - 402 - 403 - 404 - 405 - 406 - 407 - 408 - 409 - 410 - 411 - 412 - 413 - 414 - 415 - 416 - 417 - 418 - 419 - 420 - 421 - 422 - 423 - 424 - 425 - 426 - 427 - 428 - 429 - 430 - 431 - 432 - 433 - 434 - 435 - 436 - 437 - 438 - 439 - 440 - 441 - 442 - 443 - 444 - 445 - 446 - 447 - 448 - 449 - 450 - 451 - 452 - 453 - 454 - 455 - 456 - 457 - 458 - 459 - 460 - 461 - 462 - 463 - 464 - 465 - 466 - 467 - 468 - 469 - 470 - 471 - 472 - 473 - 474 - 475 - 476 - 477 - 478 - 479 - 480 - 481 - 482 - 483 - 484 - 485 - 486 - 487 - 488 - 489 - 490 - 491 - 492 - 493 - 494 - 495 - 496 - 497 - 498 - 499 - 500 - 501 - 502 - 503 - 504 - 505 - 506 - 507 - 508 - 509 - 510 - 511 - 512 - 513 - 514 - 515 - 516 - 517 - 518 - 519 - 520 - 521 - 522 - 523 - 524 - 525 - 526 - 527 - 528 - 529 - 530 - 531 - 532 - 533 - 534 - 535 - 536 - 537 - 538 - 539 - 540 - 541 - 542 - 543 - 544 - 545 - 546 - 547 - 548 - 549 - 550 - 551 - 552 - 553 - 554 - 555 - 556 - 557 - 558 - 559 - 560 - 561 - 562 - 563 - 564 - 565 - 566 - 567 - 568 - 569 - 570 - 571 - 572 - 573 - 574 - 575 - 576 - 577 - 578 - 579 - 580 - 581 - 582 - 583 - 584 - 585 - 586 - 587 - 588 - 589 - 590 - 591 - 592 - 593 - 594 - 595 - 596 - 597 - 598 - 599 - 600 - 601 - 602 - 603 - 604 - 605 - 606 - 607 - 608 - 609 - 610 - 611 - 612 - 613 - 614 - 615 - 616 - 617 - 618 - 619 - 620 - 621 - 622 - 623 - 624 - 625 - 626 - 627 - 628 - 629 - 630 - 631 - 632 - 633 - 634 - 635 - 636 - 637 - 638 - 639 - 640 - 641 - 642 - 643 - 644 - 645 - 646 - 647 - 648 - 649 - 650 - 651 - 652 - 653 - 654 - 655 - 656 - 657 - 658 - 659 - 660 - 661 - 662 - 663 - 664 - 665 - 666 - 667 - 668 - 669 - 670 - 671 - 672 - 673 - 674 - 675 - 676 - 677 - 678 - 679 - 680 - 681 - 682 - 683 - 684 - 685 - 686 - 687 - 688 - 689 - 690 - 691 - 692 - 693 - 694 - 695 - 696 - 697 - 698 - 699 - 700 - 701 - 702 - 703 - 704 - 705 - 706 - 707 - 708 - 709 - 710 - 711 - 712 - 713 - 714 - 715 - 716 - 717 - 718 - 719 - 720 - 721 - 722 - 723 - 724 - 725 - 726 - 727 - 728 - 729 - 730 - 731 - 732 - 733 - 734 - 735 - 736 - 737 - 738 - 739 - 740 - 741 - 742 - 743 - 744 - 745 - 746 - 747 - 748 - 749 - 750 - 751 - 752 - 753 - 754 - 755 - 756 - 757 - 758 - 759 - 760 - 761 - 762 - 763 - 764 - 765 - 766 - 767 - 768 - 769 - 770 - 771 - 772 - 773 - 774 - 775 - 776 - 777 - 778 - 779 - 780 - 781 - 782 - 783 - 784 - 785 - 786 - 787 - 788 - 789 - 790 - 791 - 792 - 793 - 794 - 795 - 796 - 797 - 798 - 799 - 800 - 801 - 802 - 803 - 804 - 805 - 806 - 807 - 808 - 809 - 810 - 811 - 812 - 813 - 814 - 815 - 816 - 817 - 818 - 819 - 820 - 821 - 822 - 823 - 824 - 825 - 826 - 827 - 828 - 829 - 830 - 831 - 832 - 833 - 834 - 835 - 836 - 837 - 838 - 839 - 840 - 841 - 842 - 843 - 844 - 845 - 846 - 847 - 848 - 849 - 850 - 851 - 852 - 853 - 854 - 855 - 856 - 857 - 858 - 859 - 860 - 861 - 862 - 863 - 864 - 865 - 866 - 867 - 868 - 869 - 870 - 871 - 872 - 873 - 874 - 875 - 876 - 877 - 878 - 879 - 880 - 881 - 882 - 883 - 884 - 885 - 886 - 887 - 888 - 889 - 890 - 891 - 892 - 893 - 894 - 895 - 896 - 897 - 898 - 899 - 900 - 901 - 902 - 903 - 904 - 905 - 906 - 907 - 908 - 909 - 910 - 911 - 912 - 913 - 914 - 915 - 916 - 917 - 918 - 919 - 920 - 921 - 922 - 923 - 924 - 925 - 926 - 927 - 928 - 929 - 930 - 931 - 932 - 933 - 934 - 935 - 936 - 937 - 938 - 939 - 940 - 941 - 942 - 943 - 944 - 945 - 946 - 947 - 948 - 949 - 950 - 951 - 952 - 953 - 954 - 955 - 956 - 957 - 958 - 959 - 960 - 961 - 962 - 963 - 964 - 965 - 966 - 967 - 968 - 969 - 970 - 971 - 972 - 973 - 974 - 975 - 976 - 977 - 978 - 979 - 980 - 981 - 982 - 983 - 984 - 985 - 986 - 987 - 988 - 989 - 990 - 991 - 992 - 993 - 994 - 995 - 996 - 997 - 998 - 999 - 1000



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۹۳ - خدای تعالی برادر اعزّرا نگاه دارد ، و توفیق طاعتش دهد ،  
 3 و نارسیده برضای او از دنیاش مبراد ! دیروز آدینه بود سابع عشر محرم ،  
 چیزی کی می نوشتم ببرادرم . متعنا الله به وجعلنا أخوين في دينة و متحابين فيه .  
 9 و در آنجا اشارتی کرده ام که علم دیگر است ، و فهم و حفظ دیگر . و علما دیگر  
 اند ، و حفاظ دیگر . و این از علوم مندرس است و بروز گار دراز این حدیث را  
 تحریف کرده اند تا بر خلق ، إلا من وفقه الله منهم ، پوشیده مانده است . و در  
 سلف این ظاهر بودی که گفته اند : فلان من العلماء . و در حق حفاظ ألقاظ  
 9 گفتندی : فلان من أوعية العلم . و عنایت نمودن به بیان این مسأله من المهمات  
 است که بدان عموم را انتفاعی عظیم بود ، إنشاء الله تعالی .

۳۹۴ - بدان ای دوست که معنی دیگر است ، و لفظ که دلالت کند  
 12 بر معنی دیگر . این نامه مثلاً و عاء ألقاظ است ؛ أمّا حمّال علوم نتواند بودن .  
 چه کاغذ جسم است ، و علوم از حقایق ملکوتند . و هرگز ملك حمّال ملکوت  
 نیابد بذات خود ، بل بطریق استدلال یا اصطلاح ؛ و بطریق استدلال آنست  
 15 که این حروف مکتوب بطریق استدلال بر قدرت و ارادت و علم کاتب

1 بسم ... الرحيم P I المکتوب الثامن والعشرون / K / بسم ... الرحيم و به نستعين M و من  
 کتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والعشرون بسم ... الرحيم S / نگاه دارد و P I - S M K /  
 طاعتش S M K طاعت P I / 3 نارسیده برضا P M I نارسیده با رضا S K / او ... مبراد  
 P M I خود او را از دنیا ببراد S K / 4 متعنا S K متعني P M I / 6 حفاظ K حفظة P M I /  
 10 که P I چه S M K / 13 چه S M K که P I / ملکوتند M ملکوتست S P K I / 14 یا  
 S او بطریق K و P M I / و بطریق استدلال P I - S M K / 15 مکتوب S K - P M I /  
 بطریق S M K بر طریق P I .

\*\*\* نامه بیست و هشتم . S 28 . P 25 . M 50 . K 28 . I 25 . \*\*\*



- دلالیت می کند . و قدرت و ارادت و علم از ملکوتست ، و حروف از ملک است . و حتمال صفات کاتب است بطریق استدلال ، یعنی این صفات را از این حروف و اتوان یافت . أمّا حتمال این صفات بطریق ذات ، جز حقیقت جان کاتب نیست که این صفات و آن موصوف هر دو ملکوتی است .

- ۳۹۵ - و طرین اصطلاح آنست که لفظ عسل ، یعنی عین و سین و لام ، بر حقیقت عسل یعنی ما یخرج من بطون النحل ، دلالت کند . پس لفظ حتمال معنی است ، ولیکن بطریق اصطلاح . پس حتمال معنی جز گوهری ملکوتی نتواند بودن ، چنانکه در شرح و صفت این گوهر کسی می گوید ! بیت :

- ۱) ای گوهر خوب و روشنایی      نَزَّ عالم مایی از کجایی ؟  
در عالم ما آمده غریبی      دائم بیقین که نه خدایی !

- ۳۹۶ - اکنون کاغذ حتمال حروفست ، و هرگز بار معانی بقوت کاغذ نتوان کشیدن . و زبان حتمال ألفاظ است ، و هرگز معنی در وجود نیاورد .  
۱۲ و گوش مستمع ادراک الفاظ کند ، و هرگز معانی را ادراک نکند . و دماغ حافظ حتمال ألفاظ است ، و هرگز حتمال معانی نبود ، و نتواندن بودن . و دل  
۱۵ عالم حتمال معانی است ، و هرگز لفظ را در دل او جای نبود که نتواند بود که صف النعال دیگر است ، و صدر مجلس دیگر .

- ۳۹۷ - اکنون اینجا حقایق بسیار معلوم گردد . و قرآن ابو جهل و ابولهب می شنیدند بظاهر سمع ، امّا چون دل نداشتند خدای تعالی

2 بطریق PMI و نظر K / 5 عین . . . لام PI العین و السین و اللام SMK . . .  
SPKI معانی M / 8 - 10 چنانکه . . . خدائی SPMI - K / 8 کسی PMKI - S  
11 - 12 حتمال . . . زبان SPMI - K / 12 معنی PMI - SK / 13 گوش SMK دو گوش  
PI / 14 هرگز PMKI ادراک نکند و سرد جاهل S / 14 - 15 و دل . . . بود PMI  
S - K / 15 نبود و S - PMI / .



- گفت : « إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ » ، « إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى » ، « صَمُّكُمْ عَمِيٌّ » ، « وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ » ، « لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا » .
- 3 وهمچنین بوجہل و بولہب بزبان ظاہر قرآن توانستندی خواندن ، ولیکن قرآن می گوید : « بُّسْكُمْ » ، « لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا » . وهمچنین بوجہل و بولہب را چشم ظاہر بود ، وقرآن در مصحف نوشته بدیدندی ، ولیکن قرآن می گوید : « عَمِيٌّ » ، « لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا » ، و « إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا » ، « فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ » .

- 9 ۳۹۸ - و بیار زبانی دارد کہ لفظِ عسل بدان بگوید ، و چشمی دارد کہ لفظِ عسل نوشته بر کاغذ ببیند ، أمّا ذوقش بخلل است کہ حقیقتِ عسل را طعم نداند . تودانی ای دوست قرآن را ! مصحف دل انبیا و اولیا است
- 12 - عليهم الصلوات والرضوان - « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ » ، « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » ، « كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ » . حقیقت ایمان درد دل بود ، أمّا لقلقة لسان نہ ایمان است . « قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » ، « وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ » . محلُّ الْإِيمَانِ لَا يَأْكُلُهُ التُّرَابُ .
- 15 زبان و دماغ ، کرم و مار و خاک بخورد ، دل را نخورد .

۱ الشعراء 36 : 212 م / النمل 27 : 80 / 1 - 2 البقرة 2 : 18 و 171 م / 2 الانفال  
8 : 23 م / الاعراف 7 : 179 م / بها P M I شینا S K / 4 بکم S K - P M I / الاعراف  
7 : 179 م / 6 عمي S K - P M I / الاعراف 7 : 179 م / 6 - 7 الاسراء 17 : 45 م / 7 - 8  
یس 36 : 9 / 9 - 11 و بیار ... نداند S P M I - K / 11 تودانی ای دوست S K ای دوست  
12 الشعراء 26 : 193 م / 12 - 13 ق 50 : 37 / 12 المجادلة 58 : 22 ك / 14 - 15  
الحجرات 49 : 14 / 15 - 16 البقرة 2 : 8 / 16 - 17 محل . . . نخورد S P M I - K / 17  
زبان P M I ن S / و خاک S M - P I / .



- ۳۹۹ - اکنون مگر ترا فرا خاطر آید که لفظ ، حتمال معانی است .  
 و این بزرگ غلطی است که دلالت الفاظ بر معانی اصطلاحی است ، یا نه  
 لفظِ عسل حتمال معانی عسل نیست ، حتمالش معده آدمی است مثلاً بذات 3  
 خود . و چون این حقایق بکمال کشف برسد « حمسق و کهیصص » ، خود را  
 به سالک نمودن گیرد . و بدایت قرآن دانستن از اینجا در پیوندد . و تا بدین  
 مقصود و مقام نرسد ، هنوز پوست گوز می بیند ، لا بلکه پوست گوز حتمال 6  
 گوز است باری ، و هرگز 'ملك حتمال ملکوت نیاید . و چون ملکوت آشکار  
 شود ، ملك محو شود « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من  
 خشية الله » کوه پاره گردد ؛ اما دل آدمی پاره نگردد که : رستم راهم 9  
 رخس رستم کشد . « إن الله خلق آدم علی صورته . » یثبت الله الذین آمنوا  
 بالقول الثابت .

- ۴۰۰ - و چون این مقدمات تمهید افتاد ، بدانکه داننده دیگر است .  
 و یاد گیرنده دیگر . و ببايد دانستن که صانع علم یکی است ، دیگر است و  
 « قل هو الله احد » یاد گرفتن دیگر . فلان عالم دیگر است ، و فلان من أوعیه  
 العلم دیگر . اینجا بدانی که کاغذ و عاء علم است و عالم نبود ، و زبان و گوش و دماغ  
 همه اوعیه العلم اند ، و هیچ يك عالم نیستند . و جز دل آدمی عالم نتواند بودن .  
 و چون در مثال « قل هو الله احد » یاد گرفتن و حقیقت « قل هو الله احد »  
 دانستن ، مقصود من فهم کردی می دان که همه قرآن را همین حکم است ؛ 1۲

1 فرا P M I در K به S / لفظ S M K الفاظ P I / 2 - 3 پانه ... نیست S P M I  
 K / 2 پانه P M I چنانکه S / 3 - 4 حمالش ... بذات خود P M I - S K / 3  
 P I بود M / 4 و چون این S M K چون P I / برسد P I کشت S M K / 4  
 پیوندد S P M I رسد از اینجا بمقصود دور نبود K / 6 مقصود و S K - P M I / P I  
 جوز S M K / بلکه S M K بل P I / 7 باری P I - S M K / 8 - 9 الحشر 27 : 29  
 9 آدمی S P M I او K / 9 - 10 پاره ... کشد S M - P K I / 10 ان ... صورته  
 S M K - P I / 10 - 11 ابراهیم 14 : 27 م / 13 ببايد S K به M K I / 14 و 17 التوحید  
 101 : 1 م / 14 دیگر است P I - S M K / 15 دیگر P I - S M K / و عالم نبود S K نه  
 عالم P M I / 16 يك P I یکی S M - K / نیستند P I نیست S M K .



چہ روا بود کہ کسی قرآن بچندین قراءت بخواند و از قرآن هیچ نداند کہ جہودان و ترسایان قرآن یاد توانند گرفتن ، اما دانستن نتوانند .

- 3 ۴۰۱ - وروا بود کہ کسی را ہمہ حقایق ذات قدیم و اوصاف او در علم سلوک در وصول معلوم بود ، و حرفی از قرآن راست نتواند گفتن ، پنداری کہ ترکی یا عجمی بود ، و از مصحف نیز هیچ نداند خواند ، و الف از جیم نہ بشناسد لا بلکہ بیشتر صحابہ - رضی اللہ عنہم - ہرگز الف و جیم نشناختند و ہمہ علما بودہ اند . و این کتب ہم نبودہ است کہ ہمہ محدث است ، و پس از صد سال از ہجرت پدید آمد . چہ گویی ایشانرا ایمان نبود ؟
- 9 ہیہات ! ایمان خود ایشان داشتند . و ما نام ایمان دانیم ، و ایشان حقیقت ایمان دانستند ؛ زیرا کہ ما اہل زبا نیم و ایشان اہل دل بودند .

- ۴۰۲ - چہ گویی او یس قرنی - رضی اللہ عنہ - چیزی ہرگز خواندی یا نوشتی ؟ آن ہمہ دولت از کجا آورد ؟ اما لا بارک اللہ فی علماء السوء . دین محمدرا - صلعم - یک یک تحریف می کنند . و قد نبت فی طریق اللہ العوسج ، چنانکہ استاد ابو علی دقاق - رحمۃ اللہ علیہ - می گوید ، واللہ المستعان .
- 15 در این عالم پوشیدہ کردہ اند مشتی خران کہ کارہا چون بودہ است ، و می گویند : العلماء ورثۃ الانبیاء ، پندارند عالم آنست کہ چیزی خواند یا نویسد ، و ہر کہ چیزی نداند خواندن و نوشتن نہ عالم است . و این غلطی عظیم است .
- 18 و دین محمد - صلعم - دیگر است ، و ایمان ابوبکر و عمر دیگر ، و خواندن

4 - 5 پنداری . . . یا SK ہمہ کہ ترکی M کہ ترکی PI / 5 خواند PK - PMI /  
 6 ہرگز SK - PMI / 8 از SK - PMI / 9 داشتند PI را بود SMK / دانیم SK  
 داریم PMI / 10 دانستند SK - PMI / 11 ہرگز K - SPMI / 12 آورد SMK بود  
 PI / 13 می کنند PMI کر دند SK / نبت PMI شب SK / 16 این SK - PMI /  
 چون SK ندانند کہ چون PMI / 16 پندارند عالم PI و این را سبب آنست کہ میگوید عالم  
 آنست M دین راست آنست SK / 17 خواندن و نوشتن PI - SMK / 18 و عمر  
 . / PMI - SK



ونوشتن خود صفتی دیگر است . کتاب و حفاظ و روایات و نقلہ و ثقات دیگرند ، و علما و مؤمنان و اهل یقین و ارباب سلوک و اصحاب قلوب دیگر .

۴۰۳ - این معنی هنوز صحابہ - رضی اللہ عنہم - ماندہ بودند کہ محرف شد . اکنون بعد از پانصد سال حالش چون بود ؟ صفت مؤمنان اینست کہ کہمس بن المنہال در مزبلہ خفتی برهنہ ، و گرسنہ روز گذاشتی . و چون شب در آمدی می گفتی در مناجات خویش : إلهي أجمعني وأعربيتني وعلى المزابيل أجلسني (۱) أفهكذا تفعل بأوليائك ! فبأي وسيلة بلغتني ما أبلغتني ؟ . وعيسى - صلوات الله عليه - می گوید : أجيءوا بطونكم واعطشوا أكبادكم وأعروا أجسادكم ! لعل قلوبكم تری الله .

۴۰۴ - اکنون علمارا بہ طیلسان و آستین فراخ شناسند . کاشکی بر این اختصار کردندہی کہ انگشتی زرین دارند ، و لباس حرام و مراکب محظور و آنکہ گویند : عزّ اسلام می کنیم ! اگر این عزّ اسلام است ؛ پس عمر چرا چندین روز مرقع می دوخت ؟ مگر ذلّ اسلام می طلبید ؟ معاویہ با او این عذر آورد بشام . پس عمر گفت : نحن قوم اعزنا الله بالاسلام فلا نطلب العز في غيره . و سلمان فارسی گفت :

۱۵ أبي الاسلام لا اب لي سواه اذا افتخروا بقريس او تميم

۴۰۵ - اکنون اگر کسی دعوی علم کند ، در نوشته و خوانندہ او نگاہ نکنند ؛ و نطق او بہ بینند ہر کہ فصیح تر زبان بود بہذیات ، محدث اورا علم تر

1 خود PI - SMK / وروایات PMI آورده اند S - K / ثقات M - PKI - S  
2 علما و مؤمنان SPMI خود علما K / 4 از PMI - SK / چون SMK چہ PI  
3 المنہال PMI المنہاد SK / در مزبلہ PMI رفیق و بر مؤلہ SK / خفتی برهنہ  
4 گرسنہ و برهنہ خفتی PI خفتی و برهنہ روز گذاشتی K / چون شب در آمدی  
5 می گفتی در مناجات خویش : إلهي أجمعني وأعربيتني وعلى المزابيل أجلسني  
6 أفهكذا تفعل بأوليائك S بأوليائك PMI ك / 8 أجيءوا M أجمعني PI خود SMK  
7 اختصار PMKI اقتصار S / 11 کردندہی PI افتادی SMK 12 - 13 چندین روز  
8 می دوخت S چندین سال مرقع می فرودخت K چندین روز در زانو او کتفہ و کتفہ بارہ مرقعہ  
9 می دوخت I چندین کود زکوی کتفہ بر مرقع میدوخت M چندین زکوی کتفہ و کتفہ بارہ بر  
10 مرقعہ میدوخت P / 13 یا او SMK - PI / 15 فارسی PI - SMK / 16 گفت PI میگوید  
17 M گوید SK / 17 او PMI سلمان SK / 18 بزبان SK زبان تر PMI



نهد . و در سلف صالح در اخلاق و اوصاف مرد نگاه کردند ، هر که از دنیا دور تر بودی ، اورا عالم تر نهادندی . و چون این نبودی ، هر که طلب دنیاش کمتر بودی و قانع تر بودی و قیام اللیل و صیام النهار اورا بیش بودی ، اورا بصلاح نزدیکتر دانستندی . ولیکن کا انا کا انت کا الموضع کا الدر . اکنون دینی دیگر است در روزگار ما . فاسقان کمال الدین ، عماد الدین ، تاج الدین ، ظهیر الدین و جمال الدین باشند پس دین شیاطین است . و چون دین ، دین شیاطین بود ، علما قومی باشند که راه شیاطین دارند ، و راه خدای تعالی زنند . یا داود لا تسأل عني عالماً أسكره حب الدنيا فيقطعك عن طريق محبي أولئك قطاع الطريق على عبادي .

۴۰۶ - در روزگار گذشته خلفای اسلام علمای دین را طلب کردند ، و ایشان می گریختند . اکنون از بهر صد دنیار ادرار و پنجاه دینار حرام ، شب و روز با پادشاهان فاسق نشینند . ده بار بسلام ایشان روند . و هرده بار باشد که مست و جنب خفته باشند . پس اگر يك بار بار یا بند از شادی بیم بود که هلاک شوند . و اگر تمکین یا بند که بوسی بردست فاسقی دهند آنرا به تبجح باز گویند ، و شرم ندارند « و ذلك مبلغهم من العلم » . و اگر محتشمی در دنیا ایشان را نصف القیامی کند ، پندارند که بهشت به اقطاع به ایشان داده اند . در نطق نزدیک بدیشان در معامله دور از ایشان بیت :

2 بودی P M K I بودی و از بخل و غضب و حقد و حسد و ریا و عجب و وقاحت دور تر بودی به توبه و اخلاص و فقر و زهد و توکل و رضا و شرف نزدیک تر بودی S / 3 قانع تر بودی S M K عالم تر و قانع تر P I / 4 و ایکن . . . الدر M ولیکن کا انا کانت کا الموضع کا الدرهم S K - P I / 5 دین دیگر است P M I اکنون دنیا دیگر دین دیگر است S - K / کمال الدین S P M I - M / عماد S P K I - M / 5 - 6 تاج الدین ظهیر الدین K - S P M I / 6 جمال الدین S P K I - M / باشند P M I نام می نهند S K / دین ، دین S دین P M I در دین K / 7 بود S M K باشد و I P / 8 طریق S M K - P I / 12 ده S P M I صد K / 13 جنب P M I یا S K / بار بار یا بند M بار بار دهند P I بارش بیدار یا بند S K / 14 بومی S M K بوسه P I / به تبجح M K بحج P بتح I نه بتجع S / 15 النجم 53 : 30 / در دنیا P M I - S K / 17 نطق S M K طریق P I / بیت S شعر P K I - M .



امّا الخيام فإِنَّهَا كخيّامهم واری نساء الحيّ غیر نساءها

أشدّ الناس عذاباً يوم القيامة عالمٌ لم ينفعه الله بعلمه . خدای تعالی مارا خلاصی بدهاد ، ورسوایی قیامت وفضیحت آن از ما بگر داناد . 3

۴۰۷ - جوانمردا ! علماء السوء دیگرند وجهال السوء دیگر . هر که بوی

علم هنوز نشنیده ، اورا از علماء السوء نتوان نهاد . ائمة مظلون چون بدانند که راه خدای چیست ، پس بحقوق آن قیام ننمایند . این مرد را از علماء السوء توان نهاد . امّا آنکه از خدای تعالی نام شنیده بود ، و از دین خدای تعالی نام شنیده بود ، کجا عالم بود ! ثبت العرش ثمّ انقش علیه . اول عالم باید تا پس بد بود . صدق رسول الله - صلعم - أشدّ الناس عذاباً يوم القيامة جاهلٌ فاسقٌ ضالٌ مضلٌ ، ثمّ يزعم بجهله وحمقه إنّه عزیزٌ عند الله ومن ورثة أنبيائه . أى داءٍ أدوی من هذا ؟ وأیة حماقةٍ أعظم من هذه ؟ « ذلك هو الخسران المبين » ، لا دنیا ولا آخرة . « يدعو لمن ضرّه اقرب می نفعه ، لبئس المولى ولبئس العشير » . 12

۴۰۸ - پیوسته چندانکه توانی راحتی بمستحقان می رسان . مگر خدای

تعالی از این ظلمات ترا خلاصی بدهد . ویقین دان که اگر در این حال رحیل کنی از دنیا ، سخت بد بود ، إلا أن يعفو الکریم بفضله . وپیوسته در دعا گوید « اللهم توفني مسلماً وألحقني بالصالحين » . وروز آدینه را بغنیمت دار وقت غروب را ومارا نیز به دعا یاد می دار والسلام . 15

2 / PM لا SMK / 3 خلاصی SMK خلاص PI / از ما بگر داناد PMI  
 مکناد SK / 4 وجهال السوء دیگر SK - SPI / 5 بدانند PMI بخوانند SK  
 خدا PMI خدا طلبی را راه SK / 7 آنکه PMI آنکس S تو K / بود PMI - SK  
 7-8 شنیده بود PMI دانسته SK / 8 اول PI اول SMK / تا ... بود M ، PI به بود  
 SK / 11 الحج 22 : 11 م / 12 الحج 22 : 13 م / 13 پیوسته SK - PI / بمستحقان PI مستحق  
 SK / 14 دان SMK دانند PI / 14-15 رجل کنی K رحیل کند S رحلت کند M جهل  
 کند PI / 15 بود SMK بود حالش PI / بفضله SPI بفضله وطوله K / 16 و SPI - MK /  
 17 غروب را و K وقت الغروب و SM غروب PI / دار PI دارد SMK / والسلام PI  
 والسلام والمهد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله اجمعين SK - M / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۴۰۹ - برادر اعزّی رابقا باد در سعادت ابدی ، نوشته عزیز او رسید .  
 و در ضمن نوشته ، تفسیر سورة الفاتحه خواسته . پیش از این نوشته در نامه بی  
 3 دراز نوشته بودم ، ولیکن بس غامض بود . ندانم او را فهم افتاد یا نه  
 بدانکه خلق جهان در قرآن خواندن بر سه قسم اند ؛ قومی از صفت موصوف  
 بینند ، و در خواندن ایشان را مشاهده نقد بود . جعفر صادق ازین نکته  
 6 چنین تنبیه کند : *والله لقد تجلّی الله لعباده فی القرآن ولکنهم لا یعلمون .*  
 اگر خواهی که بویی از این بمشام تو رسد ، بدانکه چون کسی خواند « *إنّا  
 نحن* » اگر در مشاهده معنی غرق شود ، متکلم را یافته بود از کلام .  
 9 قومی دیگر درجه ایشان باین نرسد ، متکلم را نیابند از کلام ، ولیکن  
 از اوشنوند . او « *بسم الله الرحمن الرحیم* » تلقین می کند . چون معلم ، کودک  
 کتاب را ، و ایشان بعد از تلقین وی می خوانند ، و از وی می شنوند . این  
 12 درجه وسط است .

۴۱۰ - درجه ناز لترین ، سیوم قوم را بود که وازو می گویند : *والمصلتی  
 یناجی ربّه .* و این عموم را نشاید . این قوم را مقام در بدایت کارها آن بود

۱ بسم . . . الرحیم P I المکتوب التاسع والعشرون K بسم . . . الرحیم و به نستعین M ومن  
 کتبه قدس الله سره العزیز الرسالة التاسعة والعشرون بسم . . . الرحیم S / 2 را . . . رسید P I  
 اطال الله بقاه وسلک به سبیل السعادة الابدیة نبشته بود S M K / 3 این نوشته S M K این  
 P I / 3 - 4 در نامه . . . بود P M I نبشته شده بود S بود در نامه K / 4 ندانم P M I -  
 S K / 6 نقد S P M I بعد K / 7 تنبیه کند P M I گوید K اخبار کند S / تجلی الله P M I  
 تجلی S K / 8 انا P M I انا S K / 9 از P M I در S K / 10 درجه . . . نرسد P M I  
 بدرجه ثانی وسند S K / 12 کتاب را P M I در کتاب S K / 14 وازو I I با او M  
 از و P بازو S - K / .

\*\*\* نامه بیست و نهم . S 29 . P 26 . M 55 . K 29 . I 26 \*\*\*



- که بسم الله گویند . مثلاً قلم در دست نگیرند جز بنام او . و همچنین هیچ کار نکنند تا ابتدا بنام معشوق نکنند . و این کسی فهم کند که بذوق بدین مقام رسیده بود . ارجو که برسی که در کار « بسم الله » گویی نه از راه عادت . این قوم چون « بسم الله » ابتدا کنند از فاتحه لا بد بود که چیزی از جناب ازل، بدل ایشان رسد، از الطاف بقدر حوصله ایشان هر یکی، شعر :
- 6) علی قدر اهل العزم تأتي العزائم وتأتي على قدر الكرام المكارم  
« قد عَلِمَ كَلُّ اناس مشربهم » .

- ۴۱۱ - اینجا « الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » که گوید در مشاهده آن لطیفه که بدل او رسد ، مقتضی مقام هر کسی بود . پس چون او را بمنعمی بدانست ، و در هر ذره از وجود ملك و ملكوت چندین هزار هزار نعم نامتناهی بدید ، و منعم در همه او ، لا شريك له في الملك ولا في الحمد . چون له « له الملك » بود، و همه نعمت لا بد « له الحمد » بود . پس « الحمد لله » در این مقام گفتن پاره بی بمشاهده کشد . و چون این نعم نامتناهی بنسبت و اعموم بیند ، اینجا « رب العالمين » توان گفت . چون « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت معلوم شود ، و « وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ، آشکارا گردد ؛ بدانند که « الرحمن الرحيم » در عقب « رب العالمين » چرا گویند . پس چون داند که از آنجا که حقیقت کار است « له الحمد في الاولى والاخرة » چرا ؟ زیرا که له الملك في الدنيا والاخرة . ولكن « فاغشينا هم فهم لا يبصرون ، دیده 15

1 بسم الله گویند SK چون بسم الله نویسند PMI / در PMI به SK / 2 PMI  
این معنی K / 5 شعر I بیت SP - MK / 6 کرام SMK الكلام PI / 7 البقرة : 60 /  
8 گوید SMK گویند PI / 9 پس چون او را PI چون او را M چون SK / 10 هزار  
11 / PMI - SK / 11 ولا في SK ولا في الملكوت وله الملك و M وله PI / 11 تغان 64 : 1 ك /  
11 - 12 چون ... له الحمد PI - SMK / 12 تغان 64 : 1 ك / پاره بی PI - SMK /  
13 و اعموم PMI عموم را عموم S عموم را عام K / 14 الملك 67 : 3 ك / 15 الانعام  
6 : 80 ك / علما SK رحمة M رحمة و علما PI / بدانند SMK بدانی PI / 16 - 17 که از ...  
است SMK از ... است که PI / 17 القصص 28 : 70 م / 18 يس 36 : 9 م / .



عموم بردوخت ، تا پنداشتند که کسی را در « له الملكُ وله الحمدُ » شرکتی هست که گوید : « من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً » . ترا ملکی اثبات می کند ، و می گوید . من لم يشكر الناس لم يشكر الله ، ترانیز در حمد دخلی دهد این از آنجا ست که نقصان تست ، و گرنه « هل من خالق غير الله » ، و « قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك » .

6 ۱۲ - چون از نقصان تو ترا این پندار کور کرد ، غشاوة این پندار ، از دیده تو بردارند آنجا گوید : « فكشفنا عنك غطاءك » . پس « مالك يوم الدين » مکشوف گردد که چیست « والامر يومئذ لله » . آنجا که تحقیق است « لله الامر من قبل ومن بعد » . و « جاء ربك » بدانی بیقین . « وياتهم الله » خود را بر دیده عموم جلوه دهد پس تا در نقصان « مالك يوم الدين » خود ملازم حال تو بود . هذا مضي . وهذا غموض العلم . وعز على الارض البسيطة من يحيط بحقائق علومه علماً .

13 - چون عالم باینجا رسید ، از ثناء ملك جل جلاله واپرداخت که إني قسّمتُ الفاتحة بيني وبين عبدي نصفين ؛ تا اینجا جلالت بار خدا را ثنا می گفت بدستوری او که « فاذكروني » باقی نصیب بنده مهم ترین کاری است سلوك طریق ، از « إياك نعبد » این بود . چون بداند که سلوك این راه جز بعنایت او نتوان کرد که من زعم أنه يصل الى الله بغير الله فقد مكر به . « إياك نستعين » خود امین تو باشد و « إياك نعبد » . پس « ادعوني

1 التغابن 64 : 1 ك / 2 البقرة 2 : 245 م / 4 الفاطر 25 : 2 ك / 5 الاسراء 17 : 111 ك / 6 غشاة PMI فاغشينا غشاوة SK / 7 از SMK تواز PI / ق 50 : 22 ك / 8 الانطار 82 : 19 ك / 9 الروم 30 : 4 ك / الفجر 89 : 23 ك / 9 - 10 البقرة 2 : 210 م / 10 الفاتحة I : 3 ك / 11 عز SK - PMI / 12 يحيط PMKI يحفظ S / بحقائق PMI به حقائق الله S بحقائق الله K / 13 عالم SK - PI / 15 البقرة 2 : 153 م / 15 - 16 باقی . . . بود SK - PI / 16 الفاتحة 1 : 4 م / 17 الى الله PMI اليه SK / 18 اياك . . . تعبد M اياك نستعين خود امان تو باشد و اياك نعبد امين تو باشد PI اياك نعبد و اياك نستعين خود امين تو باشد SK / .



استجب لکم « اورا دلیری دھد تا » إهدنا الصراط المستقیم « بگوید

- ۴۱۴ - صراط مستقیم راہ راست اوست، باقی ہمہ راہها معوج است « قل هذه سبيلي » . و « إن هذه صراطی مستقیماً فاتبعوه » کدام راہ است؟ راہ تقوی لا غیر راہ کیست؟ راہ ہمہ انبیا و اولیا است « صراط الذین أنعمت علیهم » آن راہ تقویست کہ اولین و آخرین را ، سلوك آن راہ وصیت کرده اند از جناب ازل کہ « ولقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم وإیتاکم ان اتقوا الله » .

- ۴۱۵ - « ولا تتبعوا السبیل » طرق الشیاطین . و « والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت » چه کنند و ایشان؟ « یخرجونهم من النور الی الظلمات » در راہ درکات دوزخ ایشان را بزیر می اندازند، چنان کہ او دوستان خود را از این درکات ترقی می دھد تا اعلی علیتین کہ « الله ولی الذین آمنوا » چه کند و ایشان « یخرجهم من الظلمات الی النور » چون کند؟ « یصلی علیکم وملائکتہ » تا چه بود؟ « لیخرجکم من الظلمات الی النور » . ظلمات و دنیا، دوزخ و نفس، شہوت و شیطان ہمہ یکی بود تا دانی . و نور و آخرت ، بہشت و عالم و ملائکہ ، تقوی و روح همچنین . « یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده » ، « و كذلك أوحینا الیک روحاً من أمرنا » ، « ینزل الملائکة بالروح من امره » ہماست کہ « یصلی علیکم وملائکتہ » . تو گوی در تفسیر « من الظلمات الی النور » من الجہل الی العلم ، ہمین نقطہ است ، ولیکن تو ندانی .
- ۴۱۶ - اکنون « یخرجهم من الظلمات الی النور » کی بود؟ آنکہ کہ خود را

۱ الغافر 40 - 60 ك / الفاتحة 1 : 5 ك / 2 صراط / SMK - PI / راست SK - PMI / وایها  
SPKI / 2 - 3 یوسف 12 : 108 ك / الانعام 6 : 153 ك / 4 است SK - PMI /  
الفاتحة 1 : 7 ك / 5 کرده اند PI کردند / SMK / 6 - 7 النساء 4 : 131 م / 8 الفاتحة  
6 : 153 ك / ولا ... طرق PI واتبعو سبیل SK / 8 - 9 البقرة 2 : 257 . / 9 البقرة  
2 : 259 م / 10 بزیر SK نقر نقر PMI / 11 تا PMI با SK / البقرة 2 : 256 م / 12 البقرة  
2 : 256 م / 12 - 13 الاحزاب 33 : 43 ك / 13 الاحزاب 33 : 43 م / 14 وشہوت ... بہشت  
/ PI - SMK / عالم SPKI علم M / ملائکہ PMI ملکوت SK / همچنین SK - PMI /  
14 - 15 الغافر 40 : 15 ك / 15 - 16 الشوری 42 : 52 ك / 16 النحل 16 : 3 ك / 16 - 17  
ینزل ... من امره SPKI تنزل الملائکة والروح M / 16 - 17 النحل 16 : 2 ك / 17 الاحزاب  
33 : 43 ك / 18 و 19 البقرة 2 : 256 م / آنکہ / PI - SMK .



از دست شیطان بستانی و برهانی ، راه تقوی روی . فایده « ومن يتقي الله » چه بود ؟ آنکه « يجعل له مخرجاً » . از کجا بکجا ؟ « من الظلمات الى النور » ، « يا أيها الذين آمنوا إن تتقوا الله » چه کند ؟ « يجعل لكم فرقاناً » . چه معنی ؟ آیا نوراً یفرقون به بین الحق والباطل .

۱۷ - اکنون این مردوا آن ، چون برابر بود که پی در پی ابلیس دارد و هو « یخرجه من النور الى الظلمات » . « أو من كان ميتاً فأحييناه وجعلنا له نوراً یشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها » ؟ چون بد را آید که شیطان او را رهائی کند . در تفسیر نخوانده ای که موت و حیات ، علم و جهل بود چنانکه نور و ظلمات . « إنک لا تسمع الموتی » کرا تواند ؟ زندگانرا ، که « لینذر من کان حیاً » . همه یکی است . « وإذا بدلنا آية مكان آية « والله اعلم بما ينزل » خلق چه دانند که در این معانی چیست ؟ « قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » ؟ کفر و ایمان جهل و علم ، ظلمت و نور ، موت و حیات ، دوزخ و بهشت ، شیطان و ملک ، نفس و روح ، تقوی و هوی ، باطل و حق ، طاعت و معصیت ، همه در مقابل یکدیگر اند .

۱۸ - اکنون تو کار را باش ! سر اعظم نماز در خضوع و خشوع دل است « الذین هم فی صلواتهم خاشعون » . اگر قالبی بی جان بکار آید هرگز ، میدان که نماز بی خشوع و خضوع نیز بکار آید . و خلق جهان از نماز ، بدان محجوب مانده اند که « حب دنیا در درون ایشان رخت بنهاده است . حب الله می باید

۱ فائدة M چه فائده زاد PI - SK / 1 - 2 الطلاق 65 : 12 م / 2 انکه PI و SK - M / 2-3 و 6 للبقرة 2 : 256 م / 3 الانفال 8 : 29 م / 5 مرد و آن چون M مراد و آن چون I مراد و آن جوان P مردوزن SK / پی در PI بر SK - M / 6-7 الانعام 6 : 122 ك / 7 بدر آید SMK بدارید PI / 8 نخوانده PI بخوان SK خوانده M / 9 الروم 30 : 52 م / 10 زندگانی را PI بود زندگان را M زندگانی را S زندگانی دارد K / یس 36 : 70 ك / 10 - 11 النحل 16 : 101 ك / 12 الزمر 39 : 9 ك / 4 مقابل PKI مقابله SM / 15 اکنون تو M - SPKI / نماز SK - PI / دل SK - PI است / PI - SMK / 16 المؤمنون 23 : 2 ك / 17 نیز SM م PI - K / جهان SK - PM / 18 حب الله SK یحب الله M به حب الله PI / .



- که بدل افتد « والذین آمنوا أشدُّ حُباً لله ». ذکر معشوق بر دل غالب تواند بود . ولکن « أشدُّ حُباً لله ». باید که غالب بود . نشانش خضوع القلب مع الله علی الدوام بود . و چون مرد ذا کر است ، هم مصلی است و « ذکر اسم ربّه فصلی » و « والذین هم علی صلواتهم دائمون ». و اگر العیاذ بالله ، حبّ الشهوات غالب بود در نماز ، دل در وادیهای دنیا جولان می کند و من تشعبت به هموم الدنیا لم یبال الله فی آی وادیها ینک . أعاذک الله ایها الاخ واینانا من حبّ الدنیا ووفقک لما یرضاه ورضی عنا وعنک .

۴۱۹ - نوشته بودی که چرا ننوشتی ؟ که چرا مسلول و مفلول نبودی ؟

- نقادی نیز می کنی تا دانی . اگر می خواهی که از تو چیزی آید ، همه تسلیم باش . ترا و تصرف چکار ؟ . اگر گویند : شب است ، و تو آفتاب بچشم می بینی ، بگو من خطا می بینم . « فلا تسألنی عن شیء » شرط کار است « حتی أحدث لك منه ذکراً ». « ولو أنهم صبروا حتی ینخرج الیهم لکان خیراً لهم » همان معنی است که بی وقت در می زدند چون موسی گفت صلوات الله علیه : « هل اتبعک علی ان تعلمن ». خضر علیه السلام گفت : مصراع : عشق آمدنی بود نه آموختنی . یا موسی لا تعجبک « جداراً یرید ان ینقض فاقامه » پینه بر نهادن موسی - علیه الصلوات والسلام - گفت : چون و چرا ؟ گفت : « وکان تحته کنزاً لهما . فاراد ربک ان ینلغا أشدهما ، ویستخرجها

I البقرة 2 : 165 م / I - 3 ذکر ... ولکن ... باید که ... خضوع ... بود M ذکر ...  
 اگر ... ذکر معشوق ... حضور ... بود P I عالم بود کشاکش حضور القلب مع الله علی  
 الدوام بود K غالب بود کشاکش حضور القلب متقی الله علی الدوام بود S / 3 - 4 الاعین  
 87 : 15 ك / 4 المارج 70 : 29 ك / علی ( قرآن ) فی S P M K I / 6 تشعب M I تشعبت  
 S P K / یهك P I یهك S M K / 7 ووفقك P K وفضلک وفق I و من وفق M ووفقک لما  
 یحب و S / عنا P I - S M K / 8 که چرا ننوشتی P I که چرا نوشتی M - S K / مفلول  
 P M I مفلول S K / مفلول S M K مفلول P I / 10 چکار S M K چکار کند P I / تو آفتاب  
 بچشم P I آفتاب S M K / 11 الکهف 18 : 70 ك / II - 12 الکهف 18 : 70 ك / 12 الحجرات  
 49 : 5 م / 14 الکهف 18 : 66 ك / مصراع S - P M K I / 15 تعجبک S تعجب M عمل  
 P P I / الکهف 18 : 77 ك / 16 پینه S K تنبیه P I / کفت S K بود کفت P I / 17 الکهف  
 18 : 82 ك / .



کنزهما، رحمة من ربك»، «حقی احدث» این جا تواند بود که «ولما بلغ أشده واستوی آتیناه حکماً وعلماً». تنبیهی تمام کردم، لقد اسمعتُ لو نادیت حیا.

- ۳- ۴۲۰- ترا و اتصرف چکار که گویی چرا اینچنین بود و اوّل چنین و چنین بایستی؟ پس اگر چنین بودی چنان شدی. به ادب باش، و نصیحت گوش دار. نه همه چیزی و او تو بیان توان کرد. و اگر چیزی توان کرد، مبارك، و اگر نه، ترا بافضول چکار؟ ومع هذا كله «ثم عفونا عنكم من بعد ذلك لعلکم تشکرون» بجلال و قدر او که و اخو است خواستم کرد، ولیکن گناه سخت عظیم بود. و طاقت آن و اخو است نداشتی، و تو احتمال نتوانستی کرد. من کردم، ولیکن این تنبیه است نه و اخو است تا دانی. والسلام والحمد لله رب العالمین وصلواته و سلامه علی محمد وآله اجمعین.

ع

۱ بود SPI - MK / که SPI - M و لا / (قرآن) حق اذا SPI - M / 1 - 2  
الكهف 18 : I4 / ك 2 تمام SMK تمامت PI / 3 این چنین PI چنین M چنین کردی و چرا  
چنین SK / چنین و SM چنان بود PI - K / 4 شدی SPI آمدی M / 6 فضول  
PMKI فضولی S / چکار PMKI چکار تا دانی S / کله ثم PMI الجملة ثم S کله K /  
6 - 7 البقرة 2 : 52 م / 7 و قدر PMI قدر SK / 8 بود SPI - M / آن PI -  
SMK / نو SK - PMI / 9 تا دانی SK - PMI / 9 - 10 والسلام... اجمعین PMI  
فصل . و اسفاه علی الغایب فی ذکرك الحاضر . آه من سطوات محبتك علی نفوس اهل  
الشقاء . آه من خفقان قلوب اهل مودتك عند الالتقاء . آه من كشف حجابك علی يوم  
یطوی السماء کطی السجل للکتب و الصلاة علی نبیه محمد وآله اجمعین . SK /



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۴۲۱ - برادر اعز سلك الله بك سبيل رضاه في عافية . بدانكه شب پا نزد هم  
 3 رمضان بود - عرفنا الله قدره : بر كته - كه اين نبشته نبشتم . در عالم ملكوت ،  
 در درون پرده های غیب در رفتم ، اين منادی ميگردند كه من النقيض  
 فاعتبر يا ذا البصر ! شعر سياه و مرد كي مطلق ، و در مقابلة آن خري بغايت  
 6 بياض حيوة طيب در شترى بسته كه مَثَلُ المؤمن كمثل الجمل ، . هيچ داني  
 كه چه ميشنوي ؟ لا والله ! « هو الذي خلقكم فمنكم كافرٌ ومنكم مؤمنٌ » .  
 مرد بايد كه در نگرد ، و اختلاف وجود بيند : سياهي و سپيدى ، و سرخى  
 9 و زردى زهره اش آبي گردد . اختلاف الوان موجودات نه اندك دردى دارد  
 باخود « ومن آياته خلقُ السماوات والارض و اختلاف السننكم والوانكم » .

- ۴۲۲ - بدایت مردان آنست كه دیده ایشان چون تطلعی كند بدان  
 12 جناب عظيم كه مصدر اين اختلاف بود ، همه شراب كافورى نوش كنند « إن  
 الابرار يشربون من كأسٍ كان مزاجها كافوراً » شراب كافورى داني كه چه  
 بود ؟ تابش آتشی بود كه از دور واپروانه گوید : « قوموا لله » ، « له المثل  
 15 الاعلى في السماوات والارض » ، « يومَ يكون الناسُ كالفراش المبثوث » . باش

1 بسم ... الرحيم P M I ومن رسالته رحمه الله ۳۵ بسم ... الرحيم N ومن كتبه رضى الله  
 عنه الرسالة الثلاثون بسم ... الرحيم S / 2 برادر ... عافية S وبه نستعين برادر كامل الدولة  
 اطال الله بقاءه ويسر له الوصول الى مقصد عباده الصالحين P M I برادر أجل كامل الدولة رحمه  
 الله N / پانزدهم S N M پانزدهم P I / 3 بود ... بر كته S عرفنا الله بر كته P M I - N /  
 4 در رفتم N - S P M I / منادی ميگردند S P M I ندا شنيدم N / 4 - 5 من ... البصر  
 S P M I فاعتبروا يا اولى البصائر N / 5 شعر S P M I شعري N / مردكي S P M I مردى  
 N / مطلق S P M I . ظلم N / خري S N آجرى M چیزی P I / 5 - 6 بغايت ... غيبت  
 S P I بغايت بياض چبود ؟ حيايت طيب N - M / در N / S P M I / N / 7 النعماء انوار من  
 8 - 15 وجود ... باش S P N M - I / 9 آي S M آميخته P آب N / 10 ... ك  
 11 مردان P M مرد S N / ايشان P N M او S / چون P M - S N / 12 خلاف S N خلاف  
 P M / كند S N كند M كني P / 12 - 13 الانسان 76 : 5 م / 12 - 13 كافورى S N M - P /  
 14 آتشی ... پروانه N حرارت آتش بنده بود كه از دور واپروانه S آتشی بود كه از آن  
 دريا پروانه M آتشی بود كه از آن دريا برون آيد P / البقرة 2 : 238 م / له (قرآن) لله  
 S P N M / 11 - 15 الروم 30 : 37 م / 15 القارعة 101 : 4 ك / .

\* \* \* نامه سى ام S 30 . P 65 . N 35 . M 95 . I 54 . \* \* \*



۳ تا خلق را بینی همچون فراش می گویند : « استجیبوا لله وللرسول ». چون پروانه از احرامگاہ طلب ، لبیک اجابت بزند ، این را شراب کافوری نوش کردن خوانند .

- ۴۲۳ - دریغا ! دریغا ! که ندانستند و « تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون » ، « ان الله لا يستحي ان يضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها . فاما الذين آمنوا فيعملون انه الحق من ربهم وأما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلاً ، يُضِلُّ به كثيراً ويهدي به كثيراً » . جوا نمردا ! یضل به كثيراً یعنی بالقرآن . وَمِنَ النقيض فاعتبر يا ذا البصر ، این بود . آن شراب کافوری را در عالم « يولج النهار في الليل » نوش کنند . وچون ببا دیه « يولج الليل في النهار » رسند ، شراب زنجبیلی از چشمه سلسبیل نوش کنند . « ويسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلاً » ، « عيناً فيها تسمى سلسبيلاً » این آنکه بود که پروانه در میان آتش سوخته گردد . وچون سالك بوادی « الله نور السماوات والارض » رسد ، جلالت « كلُّ من عليها فان » دستی برتخته پندار او زند ، جمال « ويبقى وجه ربك » او را همه شراب ظهور دهد . اینجا نه « يولج الليل في النهار » بود ، ونه « يولج النهار في الليل » آن نقطه که آخر عشق است آتش است . پروانه که عاشق آتش است از آتش قوت خود خوردن گیرد بلا زحمت اغیار . وجود پروانه همه غیریت است تا دانی « ابی الله ان يكون لصاحب النفس اليه سبيلاً . حديث پیری و مریدی از اینجا

۱ - 18 تا . . . آنجا SPNM - I / 1 همچون M همه چون S همچون PN / می گویند  
 SN میگوید PM / الأنفال 8 : 24 م / 2 احرامگاہ SPM احرام غاز N / بزند SPN  
 کند / M را / SPNM - N / 3 خوانند PNم گوید S / 4 دریغا SPNM - N / که ندانستند  
 SPNM - N / العنكبوت 29 : 43 ك / 5 - 7 البقرة 2 : 26 م / 7 - 8 جوا نمردا . . . كثرة  
 SPNM - M / 8 ومن PNم و ب S / 9 را SN که PM / 9 - 10 و 15 النهار في الليل . . .  
 الليل في النهار SM الليل في النهار . . . النهار في الليل PN این آیت در عمران ، حج ،  
 لقمان ، فاطر ، حدید در نخست به الليل آغاز شده ودومین عکس آنت / 9 - 10 نوش . . .  
 سلسبیل SPNM و يولج النهار في الليل N / 11 الانسان 76 : 17 و 18 م / 12 در میان N  
 برعین PM در وغین در S / چون SNM - S / 13 النور 24 : 35 م / الرحمن 55 : 26 م /  
 14 الرحمن 55 : 26 م / همه SN - PM / 15 آن نقطه که NM آن لفظ که P این S / 16  
 آخر . . . است آتش است SN - PM / پروانه SPN پروانه ها M / که از S که پروانه  
 عاشق آتش است این است جان پروانه وعاشق آتش که گفتیم N از آتش PM / قوت  
 SPNM - S / 17 غیریت است N غیر است SM غیریت P / 18 از SPNM - S .



برخیزد . در عالم عشق این را وصول خوانند ؛ زیرا که راه عاشق بسر آمد .

۴۲۴ - أما هنوز روش معشوق در عاشق بدایت ازینجا خواهد بود .

- شعر سیاه در خواب اندوه بود . اللهم لك الحمد . قال رسول الله - صلعم - 3  
تخلّقوا باخلاق الله . درین دو کلمه ، نویسنده و شنونده چون حلقه بر درند ،  
آدم و اسر حدیث خود « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » عبرت بشریت  
برسد . « لا يرهق وجوههم قتر ولا ذلة » چرا ؟ زیرا که آن عبرت جز بر روی  
نارسیدگان نبود که « وجوه يومئذ عليها غبرة ترهقها قتره اولئك هم الكفرة  
الفجرة » . سیاهی روی در قیامت این بود که « وتسوّد وجوه » ، « ويوم  
القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة » . آن سیاهی حجابست  
« كلا إنهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون » .

۴۲۵ - اگر بدست سلوک این حجاب را برداشته بودی ، نور الله آخر روی

- 12 اورا سپید کردی که « يوم تبيض وجوه » . این بیاض الوجه از يك روی  
حجابی بود میان دل آدمی و میان خدا . چون عکس نور الله نصیب روی دل  
آدمی آید ، گوید که « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة » . نضارت و بیاض  
هر دو یکی بود اینجا . اکنون « ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور »  
15 مصطفى را - صلعم - نگر که این سرّ چگونه بر صحرا می نهد ، میگوید :  
اللهم ببيض وجهي بنور وجهك الكريم . هر روز چند بار در وضو میگوید ،  
و ترسم که هرگز نکفته بی : إن الله لا ينظر الى صوركم ولا الى أعمالكم  
16 ولكن ينظر الى قلوبكم و نياتكم .

1- II بر . . . نضارت S N M - I / I بر خیزد S N در خور P M / خورند N .  
کوبند M کوبند S و منال کوبند P / بسر آمد S N براند P M / 2 عاشق S P M .  
3 شعر S N M حدیث P / رسول الله صلعم P M الله تعالی S N - 4 برسد S N M .  
5 آدمه N آمدن S P M / الفاطر 35 : 34 ك / 5 - 6 غدت . . .  
M غیر البشر در آمد P غده البشرية ترسد S / 6 بواس 10 : 20 . S P M - N .  
80 : 41 ك / 8 عمران 3 : 106 م / 8 - 9 لامر 99 : 100 .  
آخر S P M - N / 12 عمران 3 : 106 م / از يك روی S روی P روی S N M - 13  
و میان . . . آدمی S N M و زبان P / القیامة 75 : 22 ك / 14 P .  
S P M - N / 15 النور 21 : 40 م / 16 و P N M - M / 17 P M .  
چنان N / 18 نياتكم P M احوالكم N .



- ۴۲۶ - جو انمردا ! دل طلب کن کہ سر مایہ درین راہ دل است ثبت  
 العرش ثم انقش علیہ ، دانی کہ دل از کجا بدست آرند ؟ از سلوک . گواہی  
 3 خواہی از قرآن بشنو « افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب » می گوید :  
 چرا از خود روشی نکنید تا دلی بدست آرید ؟ این روش را نمی خواهد کہ از  
 همدان بہ تبریز روند ، این روش میخو اهد کہ مصطفی - صلعم - می گوید :  
 6 سیروا سبق المفردون . « چه گویی ؟ سیروا ، سیرِ قالب می خواهد از شهری  
 بشهری ؟ حاشا وکلاً ! » أولم یسیروا فی الارض « همین بود . » السابقون  
 السابقون « همین بود . » إني ذاهبٌ الی ربی « همین بود . » ففرّوا الی الله « همین  
 9 بود . » ألم تکن أرضُ الله واسعة فتهاجروا فیها « همین بود . چه گویی !  
 « أرضُ الله » این خاک بود کہ بوجہل با مصطفی - صلعم - قدم بر آنجا نهاد ؟  
 ہیہات . « ذلك ظنُّ الذین کفروا » أرض الله نہ این بود لا بل « أن الارض لله  
 12 یورثها من یشاء من عباده » . جز بندگان خدا ہرگز قدم بر آن ارض ننہادہ  
 باورت نبود از قرآن شنو : « ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض  
 یرثها عبادی الصالحون » . بوجہل کہ ارض مکہ در زیر فرمان او بود ،  
 15 « عبادی الصالحون » بود ؟ ہمہ در قرآن است ، ولیکن قرآن خوانی وقرآن  
 دانی باید . اهل القرآن ، اهل الله وخاصتہ . در بغداد اگر جهودان و ترسایان  
 قرآن یاد گیرند برای فصاحت ، چه گویی ، اهل قرآن باشند ؟ حاشا وکلاً .  
 18 فریاد از غفلتِ خلق !

1 جو انمردا . . . است S I - P N M / درین راہ P M راہ دین N / 18 ثبت . . . خلق  
 S - P N M / 3 الحج 22 : 46 م / 4 چرا P I آخر N M / 4 - 6 این . . . روند ، این . . .  
 المفردون P M I این . . . المفردون نہ آن . . . روند N / 7 الروم 30 . 9 ک / 7 - 8 الواقعة  
 56 : 10 ک / 8 - 9 السابقون . . . چه P M I کہ ففرّوا الی الله ارض الله واسعة فتهاجروا  
 فیها همین را دان چه N / 8 - 9 الذاریات 31 - 50 ک / 9 النساء 4 : 97 م / 10 این P M I همین  
 N / مصطفی P M I سید N / نہاد P I تہادند M داشت N / 11 ص 38 : 27 ک / 11 - 12  
 الاعراف 7 : 27 / 12 - 13 یورثها . . . الارض P I - N M / 12 ارض N M اهل P I / نہادہ  
 M تہد N / 13 - 14 و 15 الانبیاء 21 : 105 ک / 14 - 15 بوجہل . . . بود N - P M I /  
 16 و ترسایان N M یا ترسایان P I / 17 فصاحت N فصاحتش را P M I / 18 خلق  
 . / P I - N M



۴۲۷ — جوا نمردا! در جوال غرور مباح . نوشته بودی که پیران در حق مریدان . ندانم آنچه نوشته بودی! شرم دار! الحیاء من الایمان . « ما یلفظ من قول إلا ولدیة رقیب عتید » . مرا و ترا کجا رسد که حدیث ارادت کنیم؟ 3  
بلی خلیل صالح انشاء الله . این نه بس بود که تمنای دیگر کنی؟ ارادت بزبان در ست می کنی! جوا نمردا! جان باختن دیگر است ، و حدیث کردن دیگر . نشاید که سخن تو موزون نبود . و امری « ولا تیاسوا من روح الله » . ارادت طلب کن ، ارجو که بدان برسی ، و ما را نیز بطفیل تودر آنجاریه دهند که « وما ذلک علی الله بعزیز » .

۴۲۸ — من که هرگز در همه عمر خود یک نفس روی ارادت ندیدم ، حدیث پیری و مریدی چون کنم؟ و انگار که من بگویم ، الناقد بصیر لا بروج علیه الزیف . شعر :

12 آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ، ای نداشت این رنگ همه هوس بود یا پنداشت او بی رنگ است رنگ او باید داشت

استغفاری بکن در درون ، و بگو که : اللهم لا تؤاخذنی بسوء اعمالی

15 و خواطری ، واجعلنی من عبادک الصالحین . « اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه » . پیش از آنکه یک قدم در وادی طلب برگیری ، دعوی و اصلی می کنی؟ و اصلان را خود هرگز زهره آن نبود که این معنی در خاطر ایشان

1 - 5 جوا نمردا . . . جوا نمردا S - P N M I / 1 در . . . مباح S - P M I / 2 آنچه N آنکه S - P M I / 2 - 3 ق 50 : 18 ک / 4 - 5 بلی . . . کنی S - P M I / 5 برین . . . می کنی M پیر بان . . . نمی کنی S - P M I / 6 نبود S N M باشد S - P M I / 6 - 7 یوسف 12 : 87 ک / 8 آنجا P I آن عالم S N M / راه دهند N راهی دهند S M راهی بود P I / الفاطر 35 : 17 ک / 9 که S N - P M I / ندیدم P M I ندیده باشم S N / 11 شعر S بیت N M رباعی I - P / 15 - 16 یوسف 12 : 87 ک / 17 می S N M - P I / این معنی S P M I - N .

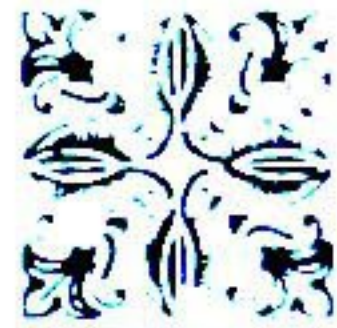


بگذرد، مخلصان را چه قدر بود! فتحه می گوید - رحمة الله عليه - : هفتاد سال است تا می کوشم ، مگر ارادت در حق طاهر درست کنم ، نمی توانم .

3 ۴۲۹ - ای دوست نشنیده یی این در بیت ؟ :

نا دیده رخ تیره نا کامانرا نا دیده زدور دوزخ آسامانرا  
دعوی چه کنی عشق دل آرامانرا باعشق چکارست نکو نامانرا؟

6 این مکتوب شب پانزدهم نوشتم نیمه شب در خانه ارد شیر حفظه الله .  
و شب چهاردهم دو نوشته او رسید ، و پیوسته مینویسد . روز چهاردهم خود  
جوابی نوشته بودم ، ولیکن این نیز در راه بود . والسلام والحمد لله رب  
9 العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .



1 مخلصان S N M نامردان P I / 2 مگر N M مگر S که P I / طاهر درست کنم  
S M پیر درست کنم P I خود طاهر N / 3-5 ای . . . نامانرا P I - S N M / 6-8 این  
. . . السلام S P N I - M / 8-9 والحمد . . . العالمین S P M I - N / 9 وصلواته . . .  
اجمعین M وصلی الله علی محمد وآله N I والسلام علی محمد وآله الطاهرين S P / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۳۰ - « إِنَّمَا طَفَى الْمَاءَ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ . لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ » تلاطم امواج بحار تقدیر خو است که ترا ای عزیز از پای درآرد،  
 3 ولیکن کشتی عنایت از جناب لطف و کرم باستقبال فرستا دند . ارجو که دانی  
 که چه نوشتم . دو نامه که پیش از این نوشتم با تو نمایند که من چه گفتم ،  
 6 فتأملها بتدبر .

۴۳۱ - بظاهر دوری! و دوری ظاهر ارباب البدايات را خلی عظیم آورد،  
 ولیکن در حقّ ارباب نهايات آن همه خلل نبود در و . اگرچه هم حضور  
 از غیبت او لیتر بود تا آنکه که جان بعالم خود باز رسد ، از جناب لم یزل  
 این ندا بشنود که « إرجعي الی ربك راضية مرضية . فادخلي فی عبادی »  
 حقّ تعالی سمع ظاهر را برای حضور پیران آفرید تا هر چه گویند ایشان  
 مریدان بشنوند و بصر ظاهر را برای غیبت آفرید تا هر چه بزبان قلم پیر در هوای  
 12 کاغذ اثبات کند بصر ظاهر مرید به بیند . در حضور ، زبان پیر و گوش  
 مرید و واسطه هوا که حمال آواز بود تا به گوش مرید برساند ، همه بیاید . اما

۱ بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم و به نستعين M ومن رسالته رحمه الله : بسم . . .  
 الرحيم N ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الحادية والثلاثون بسم . . . الرحيم نستعين الله واهت  
 الحياة عز سلطانه S / 2 - 3 الحاقة 69 : 11 و 12 ك / 3 تقدیر S P M I - N / ی عرب  
 4 / P M I - S N و کرم / 5 / S P M I - N چه S N M چون P I ، نمایند P M I نمایند  
 6 / S N فتأملها S N / 7 بظاهر S N ظاهر P M I / آورد S N M و P I  
 نهايات P N M I نهایت S / دور P N M I / S / 9 / P I - S N M و P I  
 جان P N M I - S / خود P N M I خویش S / 10 / S P M I خود S N العجر 89 :  
 28 ك / 11 و S M I از P I - N / حضور S P M I - N / 12 / P N M I مرید S /  
 12 وبصر . . . هرچه P N M I - S / پیر در N پیر S M I در P I - S / 13 بصر S گوش  
 P N M I / به بیند S بشنود P N M I / دور M و N و دور S P I / 14 حمال S P M I بال  
 / N همه P M I همه S N / .

\*\*\* نامه سی و یکم . S 31 . 27 + P 55 . N 46 . M 54 . 27 + I 44 \*\*\*



در غیبت قلم کار زبان می کند در حق پیر ، وبصر کار گوش می کند در حق مرید ، و کاغذ کار هوا می کند در حثالی ، تا کار تمام شود . « وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً » . 3

۴۳۲ - اگر در حضور و غیبت این اسباب و آلات ، قیوم وجود ، نیا فریده بودی مسکین آدمی چه کردی ؟ منت از این نهد بر آدمی در این آلات چون گوید « وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ » . و از غافل بودن او از این نعم چنین شکایت کند که « قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ » . و از راه کرم او را تنبیه چنین کند که « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ » . اگر نعمت یاد آوری ، شکر کنی . پس « اذْكُرْكُمْ » در مقابله « اذکرونی » بود . 9  
و اشکرکم در مقابله « اشکروالی » بود .

۴۳۳ - آخر از اسماء او یکی « شکور » است ، ترا شکر کند بر نعمتی که او بتو داده است ، و گوید : نعم العبدُ إنَّه أوَّاب . لابل خود شکر کند بنیابت تو که قدر نعمت او ، تو ندانی تا شکر کنی . شکر نفسه بنفسه فهو الشکور . از عالم غیب با دوستی گفتند از آن تو که : شکور بحقیقت او است ؛ زیرا که نعمت او جز او کس نداند ؛ پس که شکور تواند بود ؟ این 15

1 - 2 در حق . . . کند S P M I - N / 2 - 3 لقمان 31 : 20 ك / 4 آلات S N M آلت  
P I / 6 السجده 32 : 9 ك / او P N I - S M / 7 چنین S P M I این چنین N / کند که  
S M کند P I - N / السجده 32 : 9 ك / را P I - S N M / 8 چنین P I - S N M / الفاطر  
35 : 3 ك / 9 کنی S N M بود P I / 9 - 10 البقرة 2 : 152 م / 11 - 12 بر . . . کند N M  
والسلام . بسم الله الرحمن الرحيم ۲۷ حق تعالی شکر کند S - P I ( در نسخه I اینجا پایان  
نامه ۴ ؛ و آغاز ۲۷ و در نسخه P پایان نامه ۵ ه و آغاز ۲۷ میباشد ) / 12 بتوداده است M  
ترا داد P N I / شکر کند M و اشکر گوید N را شکر کند P I / 13 ندانی M چه دانی  
S P N I / 13 - 15 تا . . . P I - S N M / 14 که S N - M / 15 کس M - S N / پس  
که S N پس M / .



مایه شکر که بدست تو بود، عزیزا خود هست، و تو در آن قدر نیز مقصری .  
شکر آدمی بر نعم او بر اقسام است : شکر دل ، آن بود که او را به منعمی  
بداند ، هر که نداند کافر است . و شکر جوارح آن بود که در رضای او  
3 بکار داری ، تا ترا بکمال دولت رساند در دین . و شکر مال همچنین است که  
در رضای او هم خرج کنی .

۳۴ - ارکان دین پنج است : نماز ، شکر دلست و شکر جوارح ، و زکاة  
شکر مال ، و صوم شکر شهوتِ بطن و فرج است که دو نعمت عظیم است .  
اگر شهوتِ بطن نبود ، بقای آدمی نبود . بیت :

9 چو بر گیزی از کوه و نهی بجای سر انجم کوه اندر آید زپای

12 هوا بدن را تحلیل کردی بده روز ، اگر غذا در مقابل نبود . و شهوتِ  
فرج بقای نسل را است که چون وجود دایم ممکن نبود ، دوام وجود او  
در دوام وجود نوع او بستند . چه دانی که چه میشنوی ؟ « ومن آیاته أن خلقکم  
من تراب » ، « وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله سبأ و صهراً » . زهی قدرت !  
« وکان ربک قدیراً » . شهوتِ بطن و فرج دو نعمت عظیم است و روزه شکر  
15 آنست ، و حج هم شکر بدن است و هم شکر دل است .

۱ مایه . . . خود P I - S N M / هست M چیست P I - S N / 2 او S حق P I -  
/ N M / او را S - P N M I / 4 همچنین است S همچنین آن بود N آن بود P M I / 5 م  
/ P N M I - S / 7 صوم S M صدقه N روزه P I / بطن و فرج M البطن و الفرج S P N I /  
12 - 13 الروم 30 : 20 ک / 13 الفرقان 25 : 24 ک / 14 الفرقان 25 : 24 ک / 15 و م . . .  
است P M I و م شکر دل S - N / .



۳۵ - لا إله الا الله لفظش شکر زبان است ، و حقیقتش در علم شکر دل ، و بودنش شکر جان . لا إله الا الله را بمعنی چنین دان ، نه کار تو است این ورق . لا إله الا الله گفتن دیگر است ، و لا إله الا الله بودن دیگر ، اگر از جمال لا إله الا الله ذره‌یی در ملك و ملکوت تابد ، بجلال و قدر لم یزل که همه نیست گردد .

۳۶ - اما نماز ، بعد ازین رکن ، اعظم الارکان است ، که لیس بین الایمان و الکفر الا ترک الصلاة . و الصلاة عمادُ الدین و من ترکها فقد کفر . جهد کن تا ترا در جریده ارباب الصلاة نام بود . و اگر همه بر حاشیه بود که هم خیر کثیر بود . چه پنداری ، نماز کاری آسان است : قیامی بعبادت ، و رکوعی بعبادت ، و سجودی بعبادت ؟ هر گز ، در استقبال قبله « إني ذاهب الى ربي » دیدی ؟ هر گز ، در « الله اکبر » که گفتی ، وجود ملك و ملکوت را محو دیدی ؟ هر گز ، در « کبیراً » اثبات بعد المحو ، دیدی ؟ هر گز ، در « الحمد لله کثیراً » ، شکر کردی بر نعمت اثبات بعد المحو ؟ هر گز ، در سبحان الله ، منزهی او ، دیدی از شکر تو ؟ هر گز ، در « بکرة » بدایت آدمیان ، دیدی ؟ هر گز ، در « واصیلاً » نهایت مردان دیدی ؟ « فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون » با تو گفت که

۱ است و SPNI - M / در علم S - PNM I / 2 لا . . . دان SN - PMI /  
 3 SN - PMI / 4 در M بر SPNI / 5 گردد SPNI گردند M / 6 که SPMI  
 - N / 8 الصلاة SPNI البصائر M / کاری آسان است M آسان کاریست SPNI /  
 9 و رکوعی بعبادت M رکوعی SPNI / 10 در SPMI تو N / الصافات 37 : 99 ك /  
 12 کبیراً SPMI تکبیر الله اکبر کبیراً N / 17 الاحزاب 33 : 42 م / 18 الروم  
 . / 30 : 17 ك /



- « یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل » چپود . هرگز ، بعد ازین ، احرام گرفتی که « وجّهت وجهی » ؟ هرگز ، یای « وجهی » را ، دیدی ؟ در میان دریای « للذی » غرق شدی ؟ . هرگز ، در « فطّر » خود را گم ، دیدی ؟ . هرگز ، در « فطر السماوات والارض » « فلا اقسام بما تبصرون وما لا تبصرون » ، دیدی ؟ . هرگز ، در « حنیفا » ملت خلیل دیدی که گفت : « وانا اول المسلمین » ؟ دانی که مصطفی را - صلعم - چرا گفتند : « ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا » ؟ هرگز ، در « مسلماً » استغفار از قول خود ، کردی ؟ و این دیدی که بیت :

9 یارم خواهم که با نثار آید زود      خیزم بروم تا بقرار آید زود

- ۴۳۷ - هرگز ، در « وما انا من المشرکین » خود را ، دیدی که دست بر تخته وجود خستگان خود زد تا فانی شدند ؟ پس در « من المشرکین » صادق بود که آنرا که نه بینی ای صنم چند زنی ؟ . چون در « وما انا » نیست شد ، مشرک اینجا چه کند ؟ « کل من علیها فان » مشرک چه بود ؟ . پس دیدی که « ان صلاتی و نسکی و حیای و مماتی لله » پیش از تو ناطق وقت آمد ، و دل تو زبون او آمد . پس زبان تو مستنطق و گویا آمد . پس چون گفتی : « رب العالمین »

1 القرآن 22 : 61 و 31 : 29 و 35 : 12 و 57 : 6 / الانعام 6 : 79 / م 2 / بای S P M I  
 بای یا ، N / 3 شدی M شده S P N I / گم S P N I - M / 3 - 4 / الانعام 6 : 79 / م 4 / حوة  
 69 : 98 ك / الانعام 6 : 79 و 162 / م / وانا اول المسلمین P N M I وما انا من المشرکین S  
 دانی N دانستی S P I گفتی M / 6 النحل 16 : 123 ك / 7 مسلماً S P N M I - م  
 قرآن عمران 3 : 67 / م 8 بیت S M - P N I / 9 یار . . . زود P M I  
 اندر زد خیزم بروم تا بقرار اندر زد S N / 10 الانعام 6 : 79 ك / 11 وجود S - P N M I  
 خستگان خود N حسابان خرد P M I حسابان تو S / فانی S N M نیست P I / شدند N  
 شد P M I شدی S / من S P N I وما انا من M / 11 بود که P N M I شدی S / 13 الرحمن  
 55 : 26 م / چه بود S P M I - N / 16 - 17 الانعام 6 : 162 ك / 18 او . . . N M  
 او . . . او S - P I / و گویا آمد S - P N M I / .



بی تقلید ، دیدی که « لا شریک له » معنی این حدیث خود و اتو گوید ، اگر گوش داری . و تتمه این در « وبذلك أمرت » هرگز ، دیدی ؟ « وانا من المسلمین » ، علیکم بدین العجایز . پس « اعوذ بالله » درین مقام درست بود .

۴۳۸ - در این بدایت بسم الله گفتن ضرورت بود ، « الرحمن الرحیم » مهر صفات اوست که بر ذات نهادند که چون نگین بی نقش بود . کارتو نکنند در مهر نهادن . پس « الحمد لله » شکر است بر ثبت « الرحمن الرحیم » بر الله اعنی صفات بر ذات . « رب العالمین » مهر دیگر که بالله زیبد . چنانکه الرحمان الرحیم را الله زیبا بود . پس « الله » از « بسم الله » و « الله » از « الحمد لله » یکی گردد . و « الرحمن الرحیم » را اینجا تکرار ضرورت بود .

۴۳۹ - در یفا که هیچ فهم نخواهی کردن ازین معانی ، و بترسم که اگر نویسنده وقتی دیگر مطالعه کند با تو برابر بود ، چرا ؟ زیرا که « مالک یوم الدین » و « الأمر یومئذ لله » آخر ترا در دنیا جای نیست . نویسنده چون در حال نوشتن بآخرت بود که و قلبه بین یدی الله . و در حال مطالعه در دنیا بود ، چندان فهم کند که دیگران . وقتی کسی شرابی از قدحی نوش کرد ، و مست وقت گشت . اگر بعد آن قدح را بروی عرضه کنند ، چگویی هیچ مستی کند ؟ حاشا و کلاً ! والله اگر هرگز از سورة الفاتحة « شراباً

۱ بی روی SPI - N / و اتو S با تو PMI و N / 2 الانعام 6 : 163 ك / هرگز دیدی SPI - SNM / 2 - 3 یونس 10 : 90 ك / 3 علیکم SNM ترا معلوم شود علیکم PI / پس PNMI دیدی پس S / بود SNM شود PI / 4 این SNM این مقام PI / 5 او SPI - PNMI / 6 ثبت S تربیت PNMI - M / 7 بر SNM و راه PI / بالله زیبد NM بر الله زیبد S الله زنتند PI - 8 - 9 را الله . . . الرحیم SNM - PI / 9 را SPI - PNMI / 11 دیگر SNM - PI / 11 - 12 الفاتحة 1 : 3 ك / 12 الانقطار 82 : 19 ك / 14 کسی PNMI - M / 15 مست PNMI و نیست M مست S / گشت PNMI شد S / بروی PNMI برو S / هرگز SNM - PI .



طهوراً» نوش کرده‌یی از دست ساقی، «وسقیهم رُبهم» ، ممکن بود که آنچه نوشته فهم کنی ، وارجو که به بینی پس چون هشیار گردی «إيَّاكَ نَعْبُد» کهربندگی را بر میان بندی . و اگر حال گذشته یاد آوری «وإيَّاكَ نَسْتَعِين» خود گفته آید . پس طمع ترا در یابد که روی فضل و کرم دیده باشی «إهدنا الصراط المستقیم» بگوئی . پس از رفیقان تو که واتو آن شراب می خوردند ، یاد کنی گویی : «صراط الذين أنعمت عليهم» . پس محرومان بینی بر در بمانده . چون حلقه و تو در درون خانه نشسته «غير المغضوب عليهم ولا الضالين» بگوئی . در دریای خوف و خشیت و هیبت غرق گردی .

۴۴۰ - جوانمردا ! شرح «الحمد لله» شنیدی که لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب . چه معنی دارد ، و نماز بی فاتحه درست نباشد . دوستی حاضر بود در خواست . خواستم که مفهوم ترا از این بود ولیکن چنین آمد . ارجو که وقتی مفهوم ترا از این بنویسم . و خوض نمی کنم در شرح رکوع و سجود و تشهد و ارکان دیگر که بس تنگم از وقت :

ترسم که اگر گرم شوم در کارت کارم دهد آن کرشمه بسیار

چون بسعادت و اهدان رسمی ، شرح این نام . بشافه بشنوی اگر من دانم ، و اگر نه این را نیز در کیسه «حم عسق» نگاه می دارم «كذلك يوحى اليك والى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم» .

1 نوش / M - SPNI / ساقی / SNMI - PI / داستان 76 : 61 / 2 نوش / M - SPNI / ساقی / SNMI - PI / داستان 76 : 61 / 3 بر SNMI در PI / گذشته SNMI گذشته و PI / 4 / 5 / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100 / 101 / 102 / 103 / 104 / 105 / 106 / 107 / 108 / 109 / 110 / 111 / 112 / 113 / 114 / 115 / 116 / 117 / 118 / 119 / 120 / 121 / 122 / 123 / 124 / 125 / 126 / 127 / 128 / 129 / 130 / 131 / 132 / 133 / 134 / 135 / 136 / 137 / 138 / 139 / 140 / 141 / 142 / 143 / 144 / 145 / 146 / 147 / 148 / 149 / 150 / 151 / 152 / 153 / 154 / 155 / 156 / 157 / 158 / 159 / 160 / 161 / 162 / 163 / 164 / 165 / 166 / 167 / 168 / 169 / 170 / 171 / 172 / 173 / 174 / 175 / 176 / 177 / 178 / 179 / 180 / 181 / 182 / 183 / 184 / 185 / 186 / 187 / 188 / 189 / 190 / 191 / 192 / 193 / 194 / 195 / 196 / 197 / 198 / 199 / 200 / 201 / 202 / 203 / 204 / 205 / 206 / 207 / 208 / 209 / 210 / 211 / 212 / 213 / 214 / 215 / 216 / 217 / 218 / 219 / 220 / 221 / 222 / 223 / 224 / 225 / 226 / 227 / 228 / 229 / 230 / 231 / 232 / 233 / 234 / 235 / 236 / 237 / 238 / 239 / 240 / 241 / 242 / 243 / 244 / 245 / 246 / 247 / 248 / 249 / 250 / 251 / 252 / 253 / 254 / 255 / 256 / 257 / 258 / 259 / 260 / 261 / 262 / 263 / 264 / 265 / 266 / 267 / 268 / 269 / 270 / 271 / 272 / 273 / 274 / 275 / 276 / 277 / 278 / 279 / 280 / 281 / 282 / 283 / 284 / 285 / 286 / 287 / 288 / 289 / 290 / 291 / 292 / 293 / 294 / 295 / 296 / 297 / 298 / 299 / 300 / 301 / 302 / 303 / 304 / 305 / 306 / 307 / 308 / 309 / 310 / 311 / 312 / 313 / 314 / 315 / 316 / 317 / 318 / 319 / 320 / 321 / 322 / 323 / 324 / 325 / 326 / 327 / 328 / 329 / 330 / 331 / 332 / 333 / 334 / 335 / 336 / 337 / 338 / 339 / 340 / 341 / 342 / 343 / 344 / 345 / 346 / 347 / 348 / 349 / 350 / 351 / 352 / 353 / 354 / 355 / 356 / 357 / 358 / 359 / 360 / 361 / 362 / 363 / 364 / 365 / 366 / 367 / 368 / 369 / 370 / 371 / 372 / 373 / 374 / 375 / 376 / 377 / 378 / 379 / 380 / 381 / 382 / 383 / 384 / 385 / 386 / 387 / 388 / 389 / 390 / 391 / 392 / 393 / 394 / 395 / 396 / 397 / 398 / 399 / 400 / 401 / 402 / 403 / 404 / 405 / 406 / 407 / 408 / 409 / 410 / 411 / 412 / 413 / 414 / 415 / 416 / 417 / 418 / 419 / 420 / 421 / 422 / 423 / 424 / 425 / 426 / 427 / 428 / 429 / 430 / 431 / 432 / 433 / 434 / 435 / 436 / 437 / 438 / 439 / 440 / 441 / 442 / 443 / 444 / 445 / 446 / 447 / 448 / 449 / 450 / 451 / 452 / 453 / 454 / 455 / 456 / 457 / 458 / 459 / 460 / 461 / 462 / 463 / 464 / 465 / 466 / 467 / 468 / 469 / 470 / 471 / 472 / 473 / 474 / 475 / 476 / 477 / 478 / 479 / 480 / 481 / 482 / 483 / 484 / 485 / 486 / 487 / 488 / 489 / 490 / 491 / 492 / 493 / 494 / 495 / 496 / 497 / 498 / 499 / 500 / 501 / 502 / 503 / 504 / 505 / 506 / 507 / 508 / 509 / 510 / 511 / 512 / 513 / 514 / 515 / 516 / 517 / 518 / 519 / 520 / 521 / 522 / 523 / 524 / 525 / 526 / 527 / 528 / 529 / 530 / 531 / 532 / 533 / 534 / 535 / 536 / 537 / 538 / 539 / 540 / 541 / 542 / 543 / 544 / 545 / 546 / 547 / 548 / 549 / 550 / 551 / 552 / 553 / 554 / 555 / 556 / 557 / 558 / 559 / 560 / 561 / 562 / 563 / 564 / 565 / 566 / 567 / 568 / 569 / 570 / 571 / 572 / 573 / 574 / 575 / 576 / 577 / 578 / 579 / 580 / 581 / 582 / 583 / 584 / 585 / 586 / 587 / 588 / 589 / 590 / 591 / 592 / 593 / 594 / 595 / 596 / 597 / 598 / 599 / 600 / 601 / 602 / 603 / 604 / 605 / 606 / 607 / 608 / 609 / 610 / 611 / 612 / 613 / 614 / 615 / 616 / 617 / 618 / 619 / 620 / 621 / 622 / 623 / 624 / 625 / 626 / 627 / 628 / 629 / 630 / 631 / 632 / 633 / 634 / 635 / 636 / 637 / 638 / 639 / 640 / 641 / 642 / 643 / 644 / 645 / 646 / 647 / 648 / 649 / 650 / 651 / 652 / 653 / 654 / 655 / 656 / 657 / 658 / 659 / 660 / 661 / 662 / 663 / 664 / 665 / 666 / 667 / 668 / 669 / 670 / 671 / 672 / 673 / 674 / 675 / 676 / 677 / 678 / 679 / 680 / 681 / 682 / 683 / 684 / 685 / 686 / 687 / 688 / 689 / 690 / 691 / 692 / 693 / 694 / 695 / 696 / 697 / 698 / 699 / 700 / 701 / 702 / 703 / 704 / 705 / 706 / 707 / 708 / 709 / 710 / 711 / 712 / 713 / 714 / 715 / 716 / 717 / 718 / 719 / 720 / 721 / 722 / 723 / 724 / 725 / 726 / 727 / 728 / 729 / 730 / 731 / 732 / 733 / 734 / 735 / 736 / 737 / 738 / 739 / 740 / 741 / 742 / 743 / 744 / 745 / 746 / 747 / 748 / 749 / 750 / 751 / 752 / 753 / 754 / 755 / 756 / 757 / 758 / 759 / 760 / 761 / 762 / 763 / 764 / 765 / 766 / 767 / 768 / 769 / 770 / 771 / 772 / 773 / 774 / 775 / 776 / 777 / 778 / 779 / 780 / 781 / 782 / 783 / 784 / 785 / 786 / 787 / 788 / 789 / 790 / 791 / 792 / 793 / 794 / 795 / 796 / 797 / 798 / 799 / 800 / 801 / 802 / 803 / 804 / 805 / 806 / 807 / 808 / 809 / 810 / 811 / 812 / 813 / 814 / 815 / 816 / 817 / 818 / 819 / 820 / 821 / 822 / 823 / 824 / 825 / 826 / 827 / 828 / 829 / 830 / 831 / 832 / 833 / 834 / 835 / 836 / 837 / 838 / 839 / 840 / 841 / 842 / 843 / 844 / 845 / 846 / 847 / 848 / 849 / 850 / 851 / 852 / 853 / 854 / 855 / 856 / 857 / 858 / 859 / 860 / 861 / 862 / 863 / 864 / 865 / 866 / 867 / 868 / 869 / 870 / 871 / 872 / 873 / 874 / 875 / 876 / 877 / 878 / 879 / 880 / 881 / 882 / 883 / 884 / 885 / 886 / 887 / 888 / 889 / 890 / 891 / 892 / 893 / 894 / 895 / 896 / 897 / 898 / 899 / 900 / 901 / 902 / 903 / 904 / 905 / 906 / 907 / 908 / 909 / 910 / 911 / 912 / 913 / 914 / 915 / 916 / 917 / 918 / 919 / 920 / 921 / 922 / 923 / 924 / 925 / 926 / 927 / 928 / 929 / 930 / 931 / 932 / 933 / 934 / 935 / 936 / 937 / 938 / 939 / 940 / 941 / 942 / 943 / 944 / 945 / 946 / 947 / 948 / 949 / 950 / 951 / 952 / 953 / 954 / 955 / 956 / 957 / 958 / 959 / 960 / 961 / 962 / 963 / 964 / 965 / 966 / 967 / 968 / 969 / 970 / 971 / 972 / 973 / 974 / 975 / 976 / 977 / 978 / 979 / 980 / 981 / 982 / 983 / 984 / 985 / 986 / 987 / 988 / 989 / 990 / 991 / 992 / 993 / 994 / 995 / 996 / 997 / 998 / 999 / 1000



۴۴۱ - سلام عليك ايها الاخ ورحمة الله وبركاته . فرزند احمد را ، حفظه  
 الله وجعله من عباده الصالحين ، باری دوسه دیدم ، وزین الشرف مواظبت می  
 نماید . اگر « قوت القلوب » نسخه درست یا بد بخرد . وبرکه را سلام کند ،  
 و او پیوسته می نویسد ، وما را بدعا یاد دارد که دعاء المؤمن لأخيه على ظهر  
 الغيب لا يُردُّ ، نطق نبوت است ، که « وما ينطقُ عنِ الهوى » صفتِ  
 او است . دوستان همه سلامت اند و می پرسند . والسلامُ والحمدُ لله ربِ  
 العالمينَ وَصلى اللهُ على سيد المرسلينَ محمدٍ وآله الطاهرينَ .





## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۴۴۲ - ای برادر عزیز بدان و آگاه باش که خلق جهان دو قسم اند :
- 3 قسمی بصورت آدمی اند ، و قرآن در حق ایشان چنین می گوید : « اولئك كالانعام بل هم اضل » ایشان کدامند ؟ بیانش در تمامی آیت گوش کن :
- « اولئك هم الغافلون » . از این قوم حدیث کردن بس مهمی نیست . ذکر ایشان در قرآن برای دوستان کرد ، تا شب و روز لرزان و ترسان باشند که مبادا آن قوم ما ئیم . و الا ایشان را کجا این قدر بود که در مصحف مجید نام ایشان برند . آن علم لا ابالی است که خود بر دیده دوستان خود عرض دهد تا بینا باشند بکمال استغنائی ازل « ويحذركم الله نفسه » این معنی بود .
- 9

- ۴۴۳ - قسم دوم کسانی باشند که بمعنی و صورت نسبت آدم دارند . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که « ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی الابر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً » . بوجاهل و بولهب که « اولئك كالانعام بل هم اضل » در حق ایشان بود . در « کرّمت
- 12

1 بسم . . . الرحیم P M I ومن رسالته رحمه الله . . . بسم . . . الرحیم N . . . رضی الله عنه الرسالة الثانية والثلاثون بسم . . . الرحیم S . . . فی الابر والبحر P I . . . نستعین M استعین الله عز سلطانه S - N / 3 قسمی S P M I . . . بعض N . . . S P M I . . . N / 3 - 4 و 5 و 13 الاعراف 7 : 17 ک / 4 ایشان کرمنا SP M I . . . P N M I دار S / 7 مبادا P M I نیادا N . . . سنجید S . . . سنجید S N M . . . P I . . . S P M I عالم N / دوستان S P M I انسان N . . . 9 عمری 1 . . . 13 . . . S P M I . . . 10 قسم دوم S P M I - N / یعنی S N M معنی P I / نسبت P M I . . . S . . . S P M I . . . آدمی M / 11 قدیم S N M مجید P I . . . S M . . . S M . . . P N I . . . P N I . . . 13 . . . 17 : 70 م / 13 که S P M I که از N / بل . . . S M . . . S . . . N . . . S . . . S . . . ایشان P I / .

\* \* \* نامه سی و دوم . . . S 32 . . . P 19 . . . N 25 . . . M 32 . . . I 33 . . . \* \* \*



بنی آدم « نباشند . پس حقیقت نسبت آدم ندارند . « یا نوحُ إنه لیس من أهلك » . آن فرزند ظاهر است ، از حقیقت بتوهیج پیوند ندارد .

3 ۴۴۴ - اکنون بدانکه این قسم دوم سه گروه اند : رسیدگان اند بلجۀ کار و بلبّ دین ، از ایشان حدیث کردن ممکن نیست ؛ زیرا که افهام خلق آنرا احتمال نکند ، و جز در پرده نتواند گفت و نصیب خلق از شنودن حدیث ایشان جز تشبیهی نبود . این قوم را در قرآن ذکر چنین کند که « رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه » . از آن عهد چه توان گفت که چبود ؟ و اگر گویند که فهم کند ؟ « ألسنتُ بریکم ؟ قالوا بلی ! » کنایت از آن عهد است ، ولیکن خلق را از این جز حدیثی نصیب نیست . این فرقت و اصلان اند و رسیدگان .

12 ۴۴۵ - فرقه دوم مریدان اند که جان ایشان را قوت از عکس جان های فرقت اول بود . جان در بازیدن کار ایشان شد . و قوت ایشان خود از جان در بازیدن بود و تسبیح جان ایشان جز این نبود .

جز با تو خطاست عشق آغازیدن جان یافتن است با تو جان بازیدن

15 در درون این قوم جز ذکر خدای تعالی و تقدّس را جای نبود . ابو بکر صدیق سر جریده این قوم است . در قرآن قدیم ذکر ایشان چنین کند که

1 - 2 هود 11 : 46 ك / 2 آن SNM انکه PI / از SN در PMI / بتو SPMI بوی N / ندارد SPI ندارند NM / 3 قسم دوم SPMI دو قسم N / رسیدگان PNMI گروه اول رسیدگان S / 5 آنرا SPMI - N / 6 کند N کنند S کرد PMI / 7 الاحزاب 33 : 23 م / 8 که فهم کند PNI که فهم کنند S چه فهم کنند M / الاعراف 7 : 172 ك / 9 جز حدیث SM حدیث N جز در حدیث PI / فرقت PNI آن فرقت SM / 12 شد PMI بود S است N / 13 جان ایشان جز N ایشان جز SM جانسان PI / 14 خطا . . . آغازیدن SN خطاست عشق جان بازیدن PI خطاب عشق آغازند M / 15 در . . . نبود SPMI - N / جز PMI - S / 16 است SPMI - N / قدیم SM کریم N مجید PI / .



«ولو انّا كتبنا عليهم أن يقتلوا انفسكم او اخرجوا من دياركم ما فعلوه الا قليل منهم». این قلیل، ایشان اند. فرقه اول این تمنا کنند که کاشکی از ایشان بودندی، زیرا که انها آئینہ ایشانند. جمال خود را جز در آئینہ ایشان نتوانند دید. خود را بخود نتوانند دید. لا جرم در حق ایشان این گویند که ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة. و در حق خود گوید: لیت رب محمد لم یخلق محمداً. والله لا أدري من اهل الجنة أنا، أم من اهل النار.

۴۴۶ - هیچ دانی که ارادت چه بود؟ خدای را در آئینہ جان پیر دیدن بود.

لا بل جرم آفتاب را در آئینہ توان دید؛ زیرا که بی آئینہ آفتاب نتوان دید که دیده بسوزد. بواسطہ آئینہ مطالعت جمال آفتاب علی الدوام توان کرد. و بی واسطہ نقشی نتوان دید. از اینجا بود که پیرا مریدی آرزو کند و نتواند که اگر آئینہ خواهد که مطالعه جمال آفتاب کند، او را دیده نیست که در آفتاب نکه کند. او را قوت از خود باید خورد. پیر آئینہ مرید است که در او خدا را بیند، مرید آئینہ پیر است که در او خود را بیند. هرگز ابو بکر صدیق نگفت که «لا إله إلا الله» إلا با «محمد رسول الله» زیرا که می دید که «من یطع الرسول فقد اطاع الله» چیست.

۴۴۷ - جوانمردا! هیچ عاشق بوده بی که در همه عمر خود در وصل

1 النساء: 4 / 06 / 2 این تمنا PE همین تمنا N این هم SP MI است. 2 ح. 111 / 1  
 6 / S الجنة . . . النار SP MI السعادة . . . الشقاء N الشقاء . . . السعادة  
 بیرون PI / 8 / لا . . . دید PM I لا بل آفتاب و نور آفتاب در آفتاب  
 SN نتوان PM I / 9 / دیده بسوزد SN MI بسوزد PM I / 10 / نتوان SN  
 SN MI اما PM I / نقشی نتوان دید S نقشی در PM I / 11 / نتوان SN  
 12 / PI - SN MI آفتاب PM I بیند SN قوت N SP MI - نتوان SN MI  
 13 / PI او خدا را S در آفتاب PM I / 14 / مرید SP MI / 15 / مطالعه  
 4 : (8 م) / چیست SP MI - S 16 / N - SP MI



3 باشی با معشوق، خاموشی او چون دانی، و حدیث کردنش بزبان چون دانی؟  
 چون ترا قوت<sup>w</sup> آن نبود کہ از حقیقت او قوتی خوری کہ این محال بود کہ  
 تو با او بتوانی بودن. بنظارگی دل خودرا بر بام گوش خود آری، تا از  
 حدیث کردن او بزبان قوتی خوری. چون معشوق را بی پرده دیدن محال  
 بود، در پرده دیدن ضرورت بود. پس بر قومی بی حجاب تجلی کند ایشان را  
 6 از ان چه قوت تواند بودن؟ در عالم علم وتمیز، این حدیث کم شنوده کہ ما بینهم  
 وبين أن ينظروا الى ربهم في الجنة إلا رداء الكبرياء على وجهه.

۴۴۸ هر چند در این ورق بیش نویسم اشکال بیش بود، اما علی الجمله  
 9 بدانکہ مریدی، آن بود کہ خودرا در پیر بازد. اول دین در بازد، پس  
 خودرا در بازد. دین باختن دانی چون بود؟ آن بود کہ اگر پیر خلاف دین  
 اورا کاری فرماید، آنرا باشد؛ زیرا کہ اگر در موافقت پیر راه مخالفت  
 12 دین خود نرود، پس او هنوز مرید دین خود است نہ مرید پیر. این متعلمی  
 بود کہ دین خود می آموزد از غیری. اگر راه پیر رود، مرید بود. پس  
 اگر راه مراد خود می رود، او خود پرست بود. مریدی پیر پرستی بود، و زنا  
 15 داشتن در حقّ خدای تعالی و رسول - صلعم - .

۴۴۹ - چه می شنوی؟ دریغا کہ نہ قوت تو است! ندانم کہ قوت کہ

1 بزبان SPMI - N / 2 او PMI آن N ش S / 5 بود SPI است N M / 6 از آنچه  
 SPMI هیچ PI / کم شنوده PMI مگر نشنوده S مگر شنوده N / 9 بازد SPMI  
 در بازد N / 10 در بازد PNM بازد PI / چون PMI کہ چون N کدام S / 11 باشد  
 SPMI منقاد شود N / زیرا SPMI - N / راه مخالفت SM مخالفت N خلاف راه PI /  
 12 است SNM بود PI / پیر SPMI پیر مرد N / 13 پس SPMI و N / 14 مراد  
 SPMI مراد N / 16 چه میشنوی SPMI - N / نہ قوت تو است SPMI قوت  
 تو نیست N / .



- خواهد بود! از همدان تا بغداد قرب صد فرسنگ است. این سهل است لیک از تو تا این حدیث هزار هزار فرسنگ است. این کسی اقتراح کرده است که در این، فصولی چند التماس می‌کرد از بهر خود نه از بهر تو. قرآن گوید 3 «یا ایها الکافرون» اما از این کافر هیچ قوتی نخورد که از غمزه جمال معشوقان عاشقان سوخته قوت خورند، کوران را از آن چه؟ «یا ایها الکافرون» ظاهرش خطاب است با کافران، اما حقیقتش نهنگی است که چندین هزار ابو بکر و عمر در دم قهر خود کشد، و هنوز «وا جوعاه!» فریاد می‌کند. چه گویی؟ از قرآن کافران را نصیبی بود؟ «إنهم عن السمع لمعزلون». عاشقی نامہ معشوق خواند، حاضری را که هنوز آتش عشق او را نسوخته 9 است، از آن چه خبر؟ الایمان ذوق این حدیث دراز بکشید. فرقت دوم که مریدانند صفت ایشان اینست.

- ۴۵۰ - فرقت سوم را محبان گویند. صفت ایشان، مال در باختن است 12 «یجاهدون بأموالهم» اینها باشند، «وانفسهم» آنها باشند. وروا باشد که کسی جان و مال در بازد «واولئک یؤتون أجرهم مرتین»، «إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم». پس چندین هزار هزار مقام بود در تفاوت 15 هر فرقی؛ زیرا که مال در باختن همه یکسان نبود. بهترین درجات در اینجا آن بود که همه در بازد. چون ابو بکر را مصطفی - صلعم - گوید: ماذا

1 قرب PNMI / S / صد PNMI - S / سهل N سلامت SPMI / لیک N  
 3 / SPMI - فصولی چند SN / فصول چند کله PM / 4 الکافرون 100 : I / ک / هیچ قوتی  
 نخورد S / آنرا هیچ قوتی نخواهد بود N / هیچ قوت نخورد PI / معشوقان SPMI  
 معشوق N / 5 قوت PNMI - S / آن SNM - PI / 6 خطاب SNM خطابی PI  
 چندین SNM چند PI / 7 کشد PI کشد N کشیدو SM / فریاد می SPMI - N  
 8 الشعراء 26 : 212 / ک / 9 عاشقی SPMI عاشق N / معشوق PNMI معشوقی M معشوق  
 / S / هنوز SPMI - N / 10 خبر SNM - PI / الایمان PNMI / 11 اینست SPMI اینست که بیان کرده شد N / 12 محبان SNM عشقان PI در  
 PI - SNM / است SPMI بود N / 13 التوبة 9 : 41 / اینها... اینها SPMI  
 وانفسهم. با موالم محبان باشند بانفسهم مریدان N / باشد PM بود SN / 14 القصص  
 28 : 54 / م / مرتین PNMI مرتین باشد S / 14 - 15 التوبة 9 : III م / 15 هزار SPMI - N /  
 در تفاوت SPMI به تفاوت در N / 16 زیرا SPMI - N / همه SPMI در کسی N /  
 در اینجا SN در N - M / 17 / که SNM - PI / .



ترکت لعیالك او گوید : الله ورسوله . باز کمترین درجات آن بود که از بذل مال اختصار کند بر زکوة دادن که فرض است . اگر کم از این بود خود در حساب نیست . 3

۴۵۱ - وهم چنین در جان باختن ، و مال باختن ، و خود باختن ، و دین باختن و خدا و رسول باختن بسیار تفاوت بود . و أعلى الدرجات آن بود که خود را نبود ، معشوق را بود . مثلاً چون دست تو که خود را هیچ گونه نتواند بود ، و جز ترا نتواند بود ، بفرمان تو ساکن و متحرک تواند بود . و او را جز ساکن و متحرک بودن کاری دیگر نتواند بود . بالاترین درجات ارادت آن بود که جان مرید چنان مسخر بود جان پیرا که انگشت و زبان و گوش تو ترا . و کمترین درجه در ارادت آن بود که بفرمان او بود بی کراهتی . پس اگر این نبود ، در حساب نیست . اما تا در راه ارادت بود ، هنوز مرید نبود . و اگر عنایت پیر مدارا ، و را کند ، بارادت رسد بروز گار . 12

۴۵۲ - و کمال ارادت که صفتش می کنم ، چیز بعد مرگ ممکن نیست ؛ تا در دنیا بود مدخول بود ! مصطفی - صلعم - چون در یک حرکت یجنبد ، ابو بکر که بخلاف او کند همه نطقش آن بود که الصدیقین و العابدین سه بار بگویند تا ابو بکر عذر خواهد . خلق را از این اسرار چه خبر ! از دین بهیچ 15

1 باز SPMI - N / درجات SN درجانی PMI / 2 مال SNM - PI / اختصار  
 PNM I اقتصار S / بر SN به PMI / که فرض است SPMI - N / اگر SNM  
 که اگر PI / خود SN - PMI / 4 چنین SNM - PI / و مال باختن SPMI - N /  
 4 - 5 و خود ... بسیار S و دین خدا و رسول در باختن بسیار و خود باختن و دین خدا و رسول در  
 باختن بسیار : P م N / 5 بود SNM - PI / 7 تواند SNM - PI / 7 - 8 و او را ...  
 بود SPMI - N / 8 ارادت SNM مرید PI / 8 - 10 که جان ... آن بود PNM I -  
 S / 9 جان مرید PMI - N / 10 - 11 این نبود PMI نه این بود SN / 11 تا PMI هر که  
 S - N / بود PNM I خود بود S / 12 مدار S را می PNM I / 13 صفتش SPMI  
 صفت او N / بعد PNM I بعد از S / نیست PNM I نیست که موقوا قبل ان تموتوا S /  
 14 یجنبد S - PNM I / 15 و العابدین P و ا خائفین S العابدین NM I / .



چیز اقتصار کرده اند، و در جوال غرور بمانده اند. « فستذکرون ما اقول  
 لكم وأفوضُ امری الى الله » و « سيعلمُ الذين ظلموا أيَّ منقلبٍ ينقلبون ».  
 3 صیاد چون دام به بغداد فرستد، دام صید نکند، مگر صیاد بنفسه جمالی را  
 بخواستاری صید فرستد تا با آواز و اسبابی فرار دهد. از جناب لم یزل ولا یزال  
 دام قرآن باین عالم حکم فرستادند، ولیکن در هر حرفی هزار هزار غمزه  
 6 جان ربای تعبیه کردند « و ذکر فإِنَّ الذکری تنفع المؤمنین » گفت آنکه  
 صید ماست، دام ما داند. و در بیگانگان مارا خود هیچ طمعی نیست.  
 « إِنَّ الذین کفروا سواء علیهم أن نذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون ».

403 - برادر أجلّ کامل الدتولة سلام بخواند، و این مکتوب را بتبرک  
 هر روز فروخواند. إنشاء الله که بوقت خود هر کلمه کار خود بکند. مارا  
 بر سر تربتهای بزرگان یاد دارد، و خود را این دعا کند، که اللهم ارزقني ایماناً  
 صادقاً. و مادرو پدر را در دعا یاد دارد که او را در آن منفعتی بزرگوار  
 12 بود. و در آن کوشد که خود را از دست مشغله دنیای شوم و استاند که آنرا  
 آخری نخواهد بود إلا حسرت بی نهایت و ندامت بکمال. نعوذ بالله من ذلك.  
 مشرف را سلام کند و با او بگوید که قاضی می گوید:  
 15

ای دوست ره عشق برفتی و ببود راز دل خود ز ما نهفتی و ببود  
 بی مستی و بی شراب خفتی و ببود کبار بتبرک ما بگفتی و ببود

1 چیز S N M - P I / 1 - 2 الفافر 40 : 44 ک / 2 الشعراء 26 : 227 ک / 3 بنفسه جمالی  
 S N بتعبیه جهانی P M I / 4 بخواستاری S N M / 5 خواه داری P I / 6 با آواز و اسباب  
 یا او روشنالی S تا با او آشنائی P M I / 5 باین S M بدین P I / 6 سبب و سبب 70 ک  
 7 خود S P M I - N / 8 البقرة 2 : 6 م / 9 - 11 برادر . . . دلت S N - P M I / 10 نه  
 P I - M / در آن P I - M / 13 شوم P I - M / 14 آخری M آخری P I / 15 مشرف را  
 سلام S - P N M I / کند . . . گوید P M I و ساند و از او گوید رباعیه S - N / 16 - 17  
 ای . . . بگفتی و ببود S - P N M I / 16 ببود . . . ببود P I نبود . . . نبود N M /  
 خود ز ما P M I / 17 خود N / 17 ببود . . . ببود P I نبود . . . نبود N M /



۴۵۴ - العزّة لله وحده این نوشته بغایت مشکل است و کسی که در جهان از این خبر دارد بغایت عزیز است ، چه از میان چندین هزار سالک که راه خدا روند ، بدل و جان یکی را در مضیق ارادت نکشند . و راهها بحق بسیار است . و این راه غریب تر از همه راهها است و عزیزتر و بی خطرتر . و تمامترین خاصیتی درو اینست که شیخ ابوبکر عبدالله الطوسی - رحمه الله علیه - در پیش شیخ ابوالقاسم گرگانی بود . و چنین گویند که شیخ ابوالقاسم پیر جنّ و انس بود . با شیخ بو علی فارمدی گفت : بنزدیک من آبی و خوابی باز گویی ، یعنی خوابی و یادی گویی . و آنکه حدیث ارادت کنی ، در همه جهان مریدی را می جویم که پوستش پرکاه کنم ، و از قرص آفتاب در آویزم تا جهانیان از او عبرت گیرند . و این شیخ ابوالقاسم را چندین هزار مرید بودند ، همه صاحب روزگار و کرامتهای عظیم و فراستهای ظاهر ، و در طلب مریدی بود . تا نه پنداری که مریدی آسان کار است . این فصلک از بهر آن نوشتم که در نوشته من ، بسی سخن های غامض باریک مشکل در است ، و هر رونده ادراک نکند ، پس غافلان کی ادراک توانند کرد ؟

۴۵۵ - و از آنجا که منم ، بایستی که این مکتوبات ظاهرتر از این بودی ؛ ولیکن چنین آمد . و چون نوشته بودم بنام تو ، نتوانستم گردانید . همچنین بنام تو بگذاشتم . ارجو که مطالعتش وبال نبود بر تو و بر ما و بر دیگران ؛ امّا از دیگران پنهان باید داشت . اگر کسی را چنانکه دل من خواهد ،

1 العزّة لله وحده PMI و تحقیق دان که N-S / 1 - 14 این . . . کرد PMI - S / N  
 و SM چه PI / 2 بغایت PMI بکمال S / چه SM که PI / راه PMI در راه خدا  
 خیزند و راه S / 4 از همه . . . خطرتر SM عزیزتر از همه راهها است PI / 5 ترین SM  
 تر PI / درو SM - PI / 7 پیر SM شیخ PI / 7 - 8 آبی . . . گویی SM آی . . .  
 گوی PI / 8 یادی SM یاد گری باز PI / کنی SM گوی PI / 9 جویم SPI خواهم M /  
 10 گیرند PMI می گیرند S / 11 گار SM گار بودند PI / 13 بسی SM بس PI /  
 15 - 18 و از آنجا . . . خواهد PMI و الله اعلم بالصواب والبیان S - N / .







## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۵۷ - ای برادر عزیز! اطلال الله عمرک فی طاعتہ و سلك بك الصراط  
 3 المستقیم. بدانکه پیوسته مینویسم و ارجو که میرسد. و امید می‌دارم که  
 بتو می‌نویسم. و تو در میان چون حلقه بر در نیستی که تقدیر، بلعجبی چنین  
 بسیار یاد دارد. از یکی کاتب سازد، و از یکی مکتوب الیه سازد. و نه کاتب  
 6 را خبر از حقیقت کار، و نه مکتوب الیه را.

۴۵۸ - نه بینی که دست را و قلم را تهمت کاتبی هست و از مقصود خبر نه؟  
 و کاغذ را تهمت مکتوب فیهی و علیهی نصیب باشد ولیکن هیئات هیئات!  
 9 العقیق و اهله! هر کاتب که نه دل بود بی خبر است. و هر مکتوب الیه که  
 نه دل است همچنین. مصرع: و کم سترت حباً علی الناس زینب. لا بل فلا  
 بل هر کاتب که نه حق بود، و هر مکتوب الیه که نه دل بود بکار نیاید.  
 12 کاتب و مکتوب الیه فی قلوبهم باید.

۴۵۹ - و چنانکه دست و قلم من در این میان کاتب نتوان نهاد، سمع ظاهر  
 تو و بصر ظاهر تو مکتوب الیه نتوان نهاد. و وهم و دماغ تو همچنین، و علم

۱ بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم و به نستعین M و من رائله رحمه الله ۲۹ بسم . . .  
 الرحیم N و من کتبه رضی الله عنه الرسالة الثالثة والثلاثون بسم . . . الرحیم و علی الله التکلان  
 الحمد لله رب العالمین و صلواته علی محمد و آله اجمعین S / 2 - 3 اطلال . . . المستقیم S P M I - N /  
 3 میرسد S P N I میرسد M / 4 بر در P N M I / S / بلعجبی چنین P M I این چنین  
 بلعجبی S N / 5 الیه سازد S N الیه P M I / 7 مقصود S N M کاتب P - I / 8 فیهی و علیهی  
 S / 9 العقیق و اهله P N M I / نصیب باشد S P M I هست و اوبی نصیب N / 9 العقیق و اهله S  
 العقیق و أصله N الیقین و اهله P I للتعین الیه M / دل . . . است S در دل بود بی خبر است و هر  
 مکتوب الیه که نه خبر داشت M حق بود و هر مکتوب الیه که نه دل بود بی خبر است و هر  
 مکتوب الیه که نه خرد است P I / 10 - 11 همچنین . . . دل S P M I - N / 10 مصرع  
 M - S P N I / 12 و مکتوب . . . باید S P I کتب را مکتوب الیه فی قلوبهم باید M چیست  
 کتب مکتوب الیه چیست فی قلوبهم N / 13 من P I - S N M / 14 ظاهر تو S N تو M ت  
 P I / وهم S N - P M I .

\* \* \* نامه سی و سوم . S 33 . P 48 . N 29 . M 51 . I 37 \* \* \*



مزور تو همچنین ، و عقل مختصر تو همچنین . اگر دل داری ، دل را مکتوب الیه توان نهاد « **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ** » و حقیقت دان که اگر دل تو مکتوب الیه بحقیقت و استحقاق بود ، مرا در میان هم کاتب نهد . 3

۴۶۰ - کاتب حق را داند ، تعالی و تقدس عما یتخیلُه و یتوهمُه العیابان . چون کاتب بحقیقت حق را داند ، دل مرا کاغذ داند که بجرای معانی است و محل حقایق ، و عقل مرا مترجم شناسد از آن حقایق ، زیرا که در عالم ملک ۱) زبان اهل ملکوت کسی فهم نتواند کرد ، اگر ترجمان جبروتی نبود . آخر دیده باشی که عجمی زبان عربی فهم نکند إلا بوسطه ترجمانی که هم عربیت داند و هم عجمیت . تحقیق دان که در دریا عموم را راه نبود الا 9) بواسطه کشتی .

۴۶۱ - اکنون بدانکه دماغ من سخنان دل من فهم نکند ، اگر عقل من در میان نبود . دماغ ملکی ست ، و دل ملکوتی ، و عقل جبروتی . عقل را 12) ترجمانی دان که هم زبان دل ملکوتی داند ، و هم زبان دماغ ملکی . و مگر بمثالی بهتر فهم کنی . این همچنان است که زبان و دماغ و عقل و دل . دماغ ترجمانست میان عقل و زبان ، چنانکه عقل ترجمانست میان دل و دماغ . اگر 15) روشن تر از این مثالی خواهی ، این همچنانست که زبان و دماغ و سمع ظاهر ، زبان ترجمان است میان دماغ و سمع ظاهر . اگر تو در دماغ چیزی منظوم

1 مزور تو همچنین S N M / مزور P I / و S N M - P I / 2 توان نهاد S M / نتوان نهاد N / توان نهاد اما P I / ق 50 : 37 ک / 3 تو S P M I - N / 4 - 5 داند . . . که S P M I داند دل مرا کاغذ که N / 4 یتخیله و یتوهمه P N M / تخيله و توهمه S / العیابان S N M و العیابان P I / 6 زیرا که در عالم N که در S P M I / 7 ملکوت S N M / و سمع P I / ترجمان S N M / ترا جمال P I / 8 نکند S P M I / نتواند کرد N / هم S P M I - N / 9 S N M دارد P I / تحقیق S N M / حقیقت P I / دریا S N M / دل P I / 10 کشتی S N M / که P I / 11 من . . . دل من S N M / را دل P I / 13 - 14 دل . . . کتی S N M / و دماغ و دل ملکوتی و دل داند پس عقل ترجمان است میان دل و دماغ اگر روشن . . . S N M / 14 / P I / و عقل P N M - S / دل S P M I - N / 15 - 14 دل . . . دماغ . . . دل S N M / دل . دماغ ترجمان و زبان چنانکه ترجمانست معانی P I / دل ترجمانست میان عقل چنانکه عدد ترجمانست میان دل S / 15 / دماغ S M - P N I / 15 - 16 اگر . . . از S P M I - N / 16 مثالی S M - P N I / خواهی این همچنانست S P M I - N / که زبان S M / و دل P I - N / 17 تو در M در S در N / ترا در P I / چیزی P M I / حدیثی S N / .



و معنوی بگویی هرگز سمع ظاهر هیچ از آن برنشود . چرا ؟ زیرا که سمع زبان دماغ نداند ، ولیکن نطق زبان را فهم کند . و زبان ترجمان دماغ است .  
 3 تا هرچه در دماغ تو منقش شود ، زبان از آن عبارت کند . پس بسمع آن نطق را در یابد . چون دل ترا این حقایق مکشوف گردد بکمال ، دل مرا هم ترجمان نهد .

6 ۴۶۲ - اکنون این حقایق را مجال و مجاری بسیار است . قلم الله و لوحه دو مجری است . سهل عبدالله تستری می گوید : القلب هو العرش والصدر هو الكرسي . باش تا بدانی که عرش را باقلم چه مناسبت است ، آنگاه بدانی که 9 کرسی را بالوح چه مناسبت است . پس تفسیر ابن عباس فهم کنی که « فی لوح محفوظ » أي فی قلب المؤمن . و این بدانی که با مصطفی - صلعم - گفتند که این الله ؟ فقال - صلعم - : فی قلوب عباده . و بدانی که قلوب العباد و عرش 12 الله ، چه بود ! پس بدانی که حق تعالی چرا گوید که لَنْ تَسْعَى اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِن .

۴۶۳ - جوا نمردا ۱ در صحرای عظیم دل غرق است ، مرا معذور دار 15 آمدم باسر سخن تو « من يُطعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ » . هرچه از زبان من شنوی هم از دل من شنوده باشی که زبان را ممکن نیست که نه بفرمان دل جنبد . بر لوح دل مصطفی - صلعم - کلام الله منقش دان ، و همچنان که زبان

۱ و معنوی بگویی S N M ظاهر شود و معنوی بگویی P I / هیچ از آن بر P I هیچ باز آن M هیچ حاضر S این حدیث N / 2 نداند S N M نداند P I / نطق P M I سمع نطق S قوت نطق N / فهم S P M I تفهیم N / 3 تا S P M I که N / شود P M I گردد S N / پس S N M - P I / 4 مرا M را هم P I مرا S N / 5 نهد P N M داند S / 6 قلم الله و لوحه N M قلم الله و اوحد S قل الله الواحد P I / 8 مناسبت S P M I نسبت N / 9 کنی که S N M کن P I / 9 - 10 البروج 85 : 22 ك / 10 یا مصطفی S N M I مصطفی را P / 10 - 11 که این S N M این P I / 11 الله S P M I الله فی الارض N / 11 - 12 و بدانی . . . بود N - S P M I / 12 لن M لم P I لا S N / 12 - 13 ارضی و لا سمائی P N M I علی الارض و السماء S / 13 عبدی P M I عبد S N / 14 صحرای S P M I این دریا N / دل P M I صد هزاران هزار دل N دلم S / 15 سر S N M - P I نو S N M - P I / النساء 4 : 8 م / 16 م S N M - P I / 17 مصطفی S P M I سید عالم N / الله S N M - P I / دان S P M I بود N / .



مسخرِ دل است و در زیر فرمان او مقهور است، تا جز بفرمان دل هیچ حرکتی نکند . دل مصطفی - صلعم - مقهور فرمان حقّ دانست . پس « من یطع الرسول فقد أطاع الله » فہم می کن . از این میان ، و این را می بین کہ « إنّ الذین یبایعونک إنما یبایعون الله . یدالله فوق ایدیہم » .

۶۶۴ - مقصود از این آنست کہ دلِ کاتب را نیز در میان جز محلتی و مجرای نداند . آنگہ کاتب حقّ را داند . مرید را شرط آن است کہ منتظر فرمان دل پیر بود کہ اورا هنوز استعداد آن نیست کہ از دل او لوحی کنند تا « و ربّک الاکرم الذی علم بالقلم » بلا واسطه قلبِ شیخِ خود در او می نویسد . اما اگر زبان را در فرمان دادن شریکِ دل دانی مشرکی بتحقیق . و اگر اورا مقهور و مسخر دانی ، در زیر قهرِ دل و فرمان او ، تو موحدی .

۶۶۵ - از محمد رسول الله - صلعم - چه می دانی ؟ اگر لا إله إلا الله ظاهر گردد ، و اورا شریک می بینی این را شرک گویند « لئن أشرکت لیحبطن عملک » خود معلوم است . اما اگر از محمد رسول الله صلعم - مقهوری می بینی در زیر قهرِ لا إله إلا الله ، ترا مسلمان توان گفت . کال آدمی در آن است کہ نور محمد رسول الله - صلعم - در نور لا إله إلا الله چنان بیند کہ نور کوکب را در نور آفتاب بہ بیند ، لا بل چنانکہ نور ماه را در نور آفتاب ، تا جاہلی اعتراضی فاسد نکند .

3 رami بینی کہ S M / N می بینی کہ P I / 3 - 4 الفتح 48 : 10 .  
 6 / N - S P M I / 6 انگہ S - P N M I / 6 داند S P M I داند و S N / 6  
 مرید را یکی P I بلی مرید را S / 7 لوحی S N M / 7 لوح P I / 8 العلق 90 : 1 ک / 7 در  
 S P M I بر 9 / N نویسد S P N I نویسند 10 / M / 10 / P I - S N M ظاهر آورد و  
 S P M I - N / S P M I / 13 - 12 / P I - S N M / 13 الزمر 39 : 65 ک / 13 از محمد P M I محمد را  
 / S N / 14 - 17 ترا . . . نکند S P M I - N / 16 کوکب S P I کوکب M / به بیند  
 / S - P M I / 12 / M - S P I .



۴۶۶ - و کمال ارادت آن بود که نور لا إله إلا الله در پرده محمد رسول الله صلعم - به بیند ، و بی حجاب نتواند دید که دیده او هنوز خام است 3 تا پخته گردد . و چون پخته گشت محمد رسول الله - صلعم - از میان بر نخیزد ! حاشا و کلاً ! این ظن غلط است ، ولیکن مقهوری او در زیر قهر لا إله إلا الله ظاهر گردد . منتهی را چنین بود و مبتدی را چنانکه گفتیم که جمال لا إله إلا الله جز در پرده محمد رسول الله - صلعم - نه بیند . هر چند پیش نویسم 6 تا محرمان را اشکال پیش بود . اکنون تو کجایی ! لا إله إلا الله در چندین هزار هزار حجاب است قومی را . و قومی را جز در پرده محمد رسول الله نیست . 9

۴۶۷ - تو ندانم که چند پرده می بینی ! باری دانم که در طلب بس مقصری ، و اگر نه سلوک چندان می باید کرد که ملکوت اسفل را بر دیده 12 سالك عرض کنند . پس چندان سلوک کند که ملکوت اعلی را به بیند . پس اگر سعادت مساعدت کند ، خالق الملك و الملكوت ، و الاسفل و الاعلی را به بیند . پس چندان سلوک کند که پرده عزت برسد . و تا از پرده عزت 15 به نهد ، به پرده جبروت نرسد . و تا قدم از جبروت بیرون نهد ، پرده عظمت را نه بیند . و تا در پرده عظمت بود ، از حقیقت کار محجوب است . چون پرده عظمت را بسوزد ، دنیا و آخرت را بیند محوشده که « كل من علیها 18 فان » و ازو بگویند . و انظر الی إلهك که « و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام » .

1 - 5 و کمال ... الله S P M I - N / 1 در S P I و ادر M / 2 و بی S که بی P I بی M /  
 5 منتهی S N M و منتهی P I / 8 هزار S P M I - N / 10 چند S N M چندین P I /  
 11 مقصری S N مختصری P M I / ملکوت S N M ملوک P I / 12 کنند که S N M باید  
 کرد که P I / 13 پس S P M I - N / مساعدت P M I مساعدتی S N / 13 - 14 خالق ...  
 به بیند S P M I - N / 14 پس ... برسد S پرده عزت بیند N - P M I / 16 در S N -  
 P M I / بود S است N را به بیند P M I / 17 را بسوزد P M I بسوزد S N / بیند P P M I  
 بسوزد به بیند S / 17 - 18 الرحمن 55 : 25 ك / 18 و ازو S N با او به M I / طه 20 : 97 ك /  
 18 - 19 الرحمن 55 : 26 ك /



۴۶۸ - هنوز يك قدم باخلاص بر نگرفتی ، دعوی اصلی کنی ؟ این حدیث را کی باشی ؟ اگر از عموم مسلمانانی ، حرکات و سکنات موافق شرع کو ؟ کہ « ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها » . و اگر بحقیقت شرع بینا گشته و از خصوص مؤمنانی ، دلی پرورده طریقت کو ؟ و ظہرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه کو ؟ کہ « وألّو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماءً غدقاً » . و اگر از اهل معرفتی و از خصوص خصوصی ، داغ صدیقانت کو ؟ و نشان بر بستن از « لنفتنهم فیہ » ترا کو ؟ کہ « الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن » .

۴۶۹ - پنداری کہ همه ضال هداہ اللہ بود ؟ حاشا و کلا . این طریقت بود کہ « لنفتنهم فیہ » کار آن دارد . کہ هاد أضلته اللہ . اللهم ارزقنی . تو دعای دیگر میکن ! کہ این مراسم نہ ترا . فریاد ! فریاد ! بیت :

۱۲ گم شدن در گم شدن دین من است نیستی در هستی آئین منست رباعی :

از بس کہ کشیده ام ز زلف توستم مویی شدہ ام از آن دو زلفین بجم  
۱۵ زین پس نہ شگفت اگر بوم باتو بهم در زلف تو یک موی چه افزون و چه کم  
گفت : چه بود ؟ گفت : « امة یهدون بالحق » را در پرده « کھیمص » بردند .  
کس راہ بدر نیاورد هاد أضلته اللہ ، و « کم اھلکنا من قبلہم من قرن هل  
تخس منهم من احدی ؟ » لا باللہ چندین ہزار ہزار مرید سوخته را بینی کہ بیرون  
۱۸ پرده جان می کنند و می گویند . بیت :

۱ دعوی اصلی کنی M دعوی اصلی کنی P N M I / S حرکات و سکنات P N M I  
حرکاتی و سکناتی S / موافق S P M I خود موافق N / 3 الجائیه 45 : 18 ک / 4 کشته M  
S N کشتی P I / مؤمنانی S N M مؤمنان P I / کو و S N M کوید P I / 5 ک / 6 ک  
72 : 16 ک / 7 برستن از P N I برستن S M / 7 و 10 طه 131:20 ک / 7 - 8 دعاء 82:16 ک /  
10 الجائیه 45 : 23 ک / 11 این P M I این دعا S N / 11 - 13 بیت ... دعوی S - P N M I /  
14 ام ... ام P M I ایم ... ایم S N / 15 پس نہ P N M I نیست S / بوم S N شوم P M I /  
16 بود P N M I - S / گفت S P M I - N / المائدة 7 : 181 ک / را S P M I - N / بردند  
S N آمد M است کسی P I / 17 راہ S و P M I - N / 17 - 18 مریم 98 : 19 ک / 18 ہزار  
P I - S N M / مرید P M I مریدان S N / 19 بیت P M تار اللہ الموقدة التي تطلع علی  
الافئدة ( قرآن 104 : 7 شعر S - N I / .



- یارما در خانه پنهان گشت و در محکم بیست  
 خانه پر غلغل شود گر حلقہ یی بر در زنی
- 3 ۴۷۰ - هر چند می کوشم که خود را با ساحل آورم تا چیزی نویسم که  
 ترا بکار آید ، خود را در میان لجنه می بینم . « والله غالب علی امره » . گوی  
 آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود . « هو الذي يُسيِّرکم فی البرِّ والبحر » .  
 6 جوا نمردا ! مگر خود را گویی توانی کرد ! و تا خود را بخرط مجاهدت  
 و تقوی بر نیآوری ، هرگز از تو گویی نکنند . مگر این بیت نشنوده بی ؟  
 ارجو که بشنوی از انجا که گفت همه تلوین نشود بلا شك :
- 9 فرمان نبری زلف بمیدان ببری چوگان نکنی گوی زشاهان ببری  
 چوگان زلفا ! اگر تو فرمان ببری چیزی که بگفته یی پایان ببری  
 وقت را بدین دو بیت تسبیح میکن :
- 12 گری پای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست  
 نی زان نام که دل خریدار تو نیست خود دیده من محرم دیدار تو نیست  
 ینفعه الله بهذا المكتوب و یجمع ما کتبه و ما اکتب بفضله و رحمته . جهد آن  
 15 کن که خود را از خدمت مخلوقان و ارهانی که « إنکم وما تعبدون من دون  
 الله حسب جهنم » نه اندک تهدیدی دارد باخود . والسلام .

۱ پنهان گشت P M I تنهارفت S بنشستند N / 2 در زنی P M I در زنی S سندان  
 زنی N / 4 یوسف 12 : 21 ك / 5 یونس 10 : 22 ك / 7 بیت P M I شعر S N / 7 - 3 ارجو  
 که بشنوی P M I - S N / 8 از . . . بلا شك P M I از . . . بلا ابتلا S - N / 9 و 10  
 ببری . . . ببری S I نبری P M برمی N / 9 چوگان P N M I کوگان S / نکنی P M I  
 کنی و S کشی و N / 10 زلفا P N M I زنی و S / بگفته S M نگفته P N I / پایان  
 S P N I بفرمان M / 11 در بیت P I بیت S - N M / تسبیح P M I تسبیح S N / 12 گری پای  
 S N ارپای M I از پای P / 13 نی زان نام که دل خریدار تو نیست M نه از آن نام که دل  
 خریدار تو نیست N نه زانا نم که دل خریدار تو نیست S وین سینه من موضع امرار تو نیست  
 I - P / من S P N I ما M / 14 ینفعه P M I یفعل S N / ورحمه P N M I و کرمه S /  
 14 - 16 جهد . . . والسلام S P M I - N / 15 کن . . . رهانی S P I کند . . . رهاند M /  
 15 - 16 الانبیاء ، 21 : 98 م / 16 والسلام P I والسلام والمحمد لله رب العالمین S M / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۴۷۱ - الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله اجمعين .

3 تغییر حالی واللیالی بحالها و شبت وما شاب الزمان الغرائق

برادر اجلّ أطال الله بقاءه بداند که این ساعت که این نوشته می نوشتم در دیه نبودم ، اما می خواستم که در کاری گریزم که از آن راحتی پدید آید اکنون ندانم تاوقت چه بلا خواهد کرد . بامداد پگاه سماع این دوبیت درون رابکلیت بکار داشت که شعر :

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم  
از ناباکی بطبع خونخواره شدی ما نیز کمون بطبع غمخواره شدیم  
9 اگر وقتی در خلوتی این برادر را دعایی گوید ، یا بر سر تربت عزیزی یا غریبی فتوحی تمام بود چنین گوید : اللهم استقبله بعزائتک .

۴۷۲ - عزیزا! اگر سعادتى ترا مساعدت کند ، بلعجبها بسی خواهد

بود که آنرا زمان تا زمان اثر پدید آید . تو نیز همتی می دار . ندانم که چه خواهد بود ! اما گوی شدن به فرمائش چو لای سلطان لابد است . رجو  
زود بود که بود . اما گوی اگر چه مسخر است در زیر قهر چو کان سلطان ،  
15

1 بسم . . . الرحيم M ومن كتبه رضی الله عنه رسالة الزاامة واللائون بسم . . . الرحيم  
S - TPI / 2 - 3 الحمد . . . اجمعين . تغییر . . . العرائق S تغییر . . . الغرائق بسم . . . الرحيم M  
تغیر . . . العرائق TPI / این شعر در نسخه M در پایان نامه پیش از آن جاد رد 6 بر م  
SM نوشته TPI / 5 دیه TSPI ده M / 6 اکنون ندانم TPI-SM / خواهد کرد TPI-SM  
پگاه S - TPI / 6 - 7 درون را S باطن مرا TPI / 7 تکلیب TPI-SM /  
شعر S بیت TPI - 8 / 9 - 8 شدم . . . شدم TPI شدم M / 9 ما TPI-SM  
من M / غمخواره S خونخواره TPI / 12 سعادتى ترا TPI-SM سعادت S / بسی TPI  
بسیار M بی S / 13 آنرا . . . آید TPI که آنرا اثر زمان زمان بود که بود S / 14 شدن  
S شفقت TPI / ارجو TPI ارجو که SM / 15 اما TPI اما هنوز S /

\*\*\* نامه سی و چهارم . TPI b . S 34 . P 29 b . M 106 . I 29 b \*\*\*



در خودش و با خودش بسی حساب ها است . الرضا بالقضاءِ باب الله الاعظم .  
اگر دست دهد بدایت بندگی اینجا خواهد بودن و اگر نه بیت :

3 چون من دو هزار عاشق اندر ما می

می کشته شود که بر نیاید آمی

6 لا بد اگر سمع داری از وقت بشنو که من فم الاعرابی أفصح ، در بغداد  
و همدان برابر انشاد می کند که بیت :

چون تو دو هزار عاشق از غم کشتم کز خون کس آلوده نشد انگشتم

9 ۴۷۳ - جوانمردا ! جایی که سجل مکاری بر خود بندد که « والله خیر  
الماکرین » حال چگونه بود ، آنجا که بود ! گوی که آنچه نمی باید ، برسد .  
رباعی :

12 در خواب همه به نزد دلبر باشم لب بر لب و بر نهاده بر بر باشم  
بادل گویم ، همیشه ایدر باشم بیدار شوم چو حلقه بر در باشم

15 از هر مویی هزار هزار فریاد بر آید که آوه ! دردا که بخواب آمده بود .  
چه نویسم ؟ که نوشتنی نیست ! چه گویم ؟ که گفتنی نیست ! چه بشنوی ؟  
که شنودنی نیست .

18 ۴۷۴ - تا کی از طمع ؟ که آن حدیث از طمع دور است ، و بر طامعان حرون !  
اگر طمع بیبری کافری مطلق ! و اگر طمع کنی حماقتی و غروری تمام باشد .  
اگر وقت را قرار گیری متقاضی قهار صفت دلربائی بطمعی بیاید ، و جمال

1 و با خودش TPMI - S / 2 بودن . . . بیت M بودن و اگر نه TPI بود S / 3 من  
SM ما TPI / 5 از وقت TPMI - S / برابر . . . کند TPMI ترا برین شاد می  
کنند S / 6 بیت SP نظم M - TI / 8 که . . . که PMI که بر خود سجل مکاری خود  
بندد که S / 8 - 9 آل عمران 3 : 54 م . والانفال 8 : 30 ك / 9 انجا . . . برسد S - TPI /  
10 رباعی P بیت S - TMI / 11 و بر SM او TPI / 13 آید SM خیزد و TPI /  
14 - 15 چه بشنوی . . . نیست TSPM - M / 16 حرون SPI حرام M / 17 طمع M  
طمع در TPI طمعی S / باشد TSPM - S / 18 وقت را TPMI - S / دلربائی SM  
زمانی TPI / بطمعی TSMI تمنی P / جمال TS حال PMI / .



عرض کند ، وغادت بر غارت بینی پنهان هزار هزار زبان لطف ترا بخود دعوت می کند که باری بنگر که از که میانی باز . واگر نروی ، بجذبات قهرت برد . ابو الحسن خرقانی وازو گفت : هر روز هزار هزار بار از توبه گریزم ،  
 3 وهر بار بلعجبی نو می سازی واز دنبالم بیایی : فریاد از تو ، درد فراوان از تو ! . چون تن در کار دهی ، بار دگر واطمع خام بفارقتد ، واتو گوید :  
 6 ترا چه گویند ؟ و ترا که گویند ؟ ما از کجا ، وتواز کجا ؟

۴۷۵ - بآب سیاه دودو کبودت فرو دهد ، وفضیحت دوجہانی ترا بناید . وبا این همه نخواهد که جبرئیل ومیکائیل را خبر بود . رویت سیاه کند ،  
 9 ودر گاه بی نیاز ترا بباد ابالی برده شد . پس اگر خاموشت بیند ، گوید :  
 فریادت کو ؟ خاک بر سر کردنت کو ؟ واگر بهیچ گونه بر تن تو موی بود ،  
 ناطق شود ، گوید چه جای هذیان تست ؟ اگر متحیر بمانی ، عتاب بیایی ،  
 12 واگر در خود نگری زخم ها پیایی خوری . واگر با کرم او نظر کنی در دیده  
 میت در کشد . « ولا تمدن عینیک » در کسان منکر ، ودر چیز کسان  
 طمع مکن .

۴۷۶ - تماشای این آدمی در عرصه عرصات کاری عظیم است . درینا !  
 15 درینا ! اگر ترا وقتی در سر عشقی مزور بوده بودی ، ترا درین حدیث راهی  
 بودی . سخت بوالعجب کاری است ، وتو غافل بکمال ، جنین فی رحمہ ،  
 18 لابل نطفة « بین الصلب والترائب » ، لابل دورتر و دورتر ، چه گویم ؟

۱ غادت TPI عادت M غارت S / زبان TPMI - S / 2 که S مصراع PSM  
 2 / TPI نروی TPI نه روی S نوری M / بجزبات TPMI بجدنان S / 3 قهرت TPI  
 قهر وقت S قهر M / هزار بار از SM بار از P از TI / 4 هر . . . سازی TPMI  
 تو هزار بازی بلعجب بیاری S / بیایی TSI میایی M بیایی . ع P / 5 بار . . . بفارقتد  
 SM وطمع خام کنی دیگر بار بفارقتد TPI / 6 ترا SM و ترا TPMI / 8 شد TPMI  
 9 / M - خاموشت SM خاموش TPI / 10 بر تن TPMI در S / 11 شود TPMI - S /  
 12 پیایی خوری TPMI سوسو S / 13 الحجر 15 : 88 ك / کسان TPMI چیز  
 کسان S / 13 - 14 ودر . . . مکن TPMI - S / 15 در . . . است TPMI عرضه  
 کاریت عظیم S / 16 درینا - SM TPMI / مر M سفر TPI مر روی S / 16 - 17  
 ترادر . . . بودی S - TPMI / 18 ودر تر TPMI - P .



3 واگر گویم کی بشنود؟ کہ تو هنوز روی دل ندیدی « إن فی ذلك لذكری لمن کان له قلبٌ » لعمری « لهم قلوب » ولیکن « لا یفقهون بها » « ولهم اعین » ولیکن « لا یبصرون بها » « ولهم آذان » ولیکن « لا یسمعون بها » .

نہ مہرہی تو مرا ، راہ خویش گبرو برو  
ترا سلامت بادو مرا شکیبائی

6 زہی واعظ سرخس خاکت خوش باد ! کہ خوب میگوید کہ شعر :

گر بہ رہ عاشقیت ہیچ نیاز است  
راہ دراز است وبانشیب و فراز است

9 بار خدای است عشق ، سرکش و ناباک  
بندہ کش است ای عجب ، نہ بندہ نواز است

12 ۷۷ - فرعون صفتی نمرود نعقی ، لابل او داند کہ چون فرعون و نمرود اگر غاشیہ داری او کنند بزبودش ، قارون دوم در نقد خود . « فسبحان من لا یخفی

علیہ خافیة فی الارض ولا فی السماء » . تو کورو کر باش وقت را کہ ترا از آن نصیبی نیست : مصراع با دوست چنین کنی ، بد شمن چه کنی ؟ « ق !

15 والقرآن المجید » ، « ص ! والقرآن ذی الذکر » ، « ن ! والقلم وما یسطرون » ، « حم

عسق . کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلك اللہ العزیز الحکیم » ، « طسم تلك آیات الكتاب المبین » ، « طه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی » ، « المر

1 واگر T P M I وانگار کہ S / 1 - 2 ق 50 : 37 ک / 2 - 3 الاعراف 7 : 179 ک /

5 سلامت T S P I سعادت M / شکیبائی P I نگونساری T S M / 6 کہ . . . شعر T S

PMI - / 11 نعقی S P M I معنی T / چون S P M I چون و چون T / 12 بزبودش T S

بزبودش P I زبیدش M / در P M I بر T S / نقد S P M I تقدیر T / 14 از آن S P M I

این T / مصراع T S - P M I / 14 - 15 ق 50 : 1 ک / 15 ص 38 : 1 ک / القلم 68 : 1 ک /

15 - 16 الثوری 42 : 1 ک / 17 - 18 القصص 28 : 1 ک / 18 طاما 20 : 1 ک / .



المص . کهیصص . یا کافی المهمّات یا هو یا من هو هو . یا من لا هو إلا هو  
یا من لا يعرفُ کیف هو الا هو . أنت أنت هو هذا . شعر :

3 أرب ، یبول الثعلبان برأسه  
لقد ذلّ من بالث غلیه الثعالب

۴۷۸ - عزیزا! بهر گونه که هست کس ازو نکریزد، و آن خدای است که  
هر کس گوید او مراست ، و او هیچ کس را نه ، لابل همه راهست ولیکن  
با چونست « الله نورُ السموات والارض » . در جیب خود نگر تا ازو چه نقد  
داری؟ الناسُ كأَسنان المشط . ما الناس الا کابلِ تائهة لا تکاد تجد فیها راحلة .  
همه همه هست شعر :

9 ای کاش دیده در رخ او ننگریستی تادل به جرم دیده گرفتار نیستی .

۴۷۹ - اگر « لا یشفعون الا لمن ارتضى » این است که من می دانم ،  
وای بر من! لابل و لابل مصطفی مودّبی بود از آن او که ادبني ربني فأحسن  
تأدیبی . یکی را می گفت : أسرقت : چنانچه همه صحابه می شنیدند و در  
سر او را تلقینی می کرد که قل : لا . یا داود! اسمع مني وحقا أقول : أحبُّ  
عبادي الی من حببني الی عبادي . قال داود : أي رب کیف أحببت الی  
العباد؟ [فقال] : ذکرهم آلائی عند کل صباح و مساء . بر خدایا! این مقدمه  
دارد؛ تو بفرست . مصراع : مارا از آن چه که تو دل و بد دمی .

1 / لا هو T S P I / 2 / شعر M بیت P - S T I / 3 / تکریم T S P I /  
4 / M / 6 / نه T S M نیست P I / 7 / چو نیست P M I / 8 / خدایا S / 9 / همه همه هست S P I / 10 / شعر T / SP M I - T / 11 / تلقینی . . . قل S P M I S تلقین . . . قل T / 12 / SP M I / 13 / SP M I / 14 / تلقینی . . . قل S P M I S تلقین . . . قل T / 15 / حبیبی T S M I / 16 / فقل ( تصحیح ) T S P M I / 17 / مصراع M - S P I / 18 / T S / 19 / M از آن چه P I / یا دمی T S M I / یا دمی بیت P .



ہر کس ہر اد خویش یاری دارد و اندر خور خویش روز گاری دارد

۴۸۰ - چه توان کرد! لا مانع لما اعطيت، ولا مُعطي لما منعت. خليل  
3 - صلعم - چنين گفت: « ولا تخزني يوم يبعثون ». گاه سم قاتل و گاه پازهر

محيي بود. بار خدايا كريم هر چه اول گوید آن کند، و دوم کند، وليکن  
آنچه اول بود هم اول بود، هم دوم. دوم دعای موسی است - صلعم - آن  
6 روز که در پيش فرعون می رفت: اللهم بديع السموات والارض وما بينهما،

فواصيهم بيدك وأنت تصرف القلوب كيف ما شئت. اللهم إني اعوذ بخيرك من  
شره، وأسألك من خيرك لا من خيره. عزّ جارُك وجلّ ثناؤك ولا إله غيرك.  
9 كن لي جاراً من فرعون وجنوده. تودانی علم من، وقت را در میان نبود،

بندیش کردم نظر ناحرمان را و نفع عموم را. إلهي لك الحمد الذي انت أهلته  
على نعمٍ ما كنت منك لها اهلاً. ما از خود توانم گفت، تو توانی بود. بيت:

12 ترسم بروم سرو روان نادیده بیرون شوم از جهان، جهان نادیده

یا رب تو میدانی. بيت:

درمیدانت همی زند هر کس گام تا خودمگه رسد کرا کند کار نظام

۴۸۱ - این حدیث مع لا بد است که سیاه کنم، زهر را بتر اینست که  
15 اندک و بسیارش بکشد، آن ببايد که یا رب لا تؤاخذني بسوء اعمالي همین

است. بيت:

I و اندر... دارد T S - P M I / روز M ساز P I / 3 الشعراء 26 : 87 ك / گاه سم  
قاتل و M سم قاتل گاه T S گاه سم قاتل بود P I / 4 کریم T S P I گیرم M / 5 آنچه M -  
T S P I / هم اول P M I هم اول اول S هم اول T / هم دوم P I دوم T S M / دعای M P I  
کاشکی موسی - صلعم - چه دعای T چه دعای S / 7 بخیرك T S M بك بخیرك P I / 10 تند  
یش S تندیش T بتدریش M بتدمیس I تبدیش P / 11 اهلا T S M هذا P I / 11 و 13 بيت  
S P نظم M - T I / 12 بروم M رخ آن T S P I / 14 رسد P M I رهد T S / کند T S M  
بود P I / 15 این... را T S - P M I / 16 ببايد که یا رب T S نباید P M I / 16-17 همین  
است بيت T S بيت M نظم P - I / .







## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۴۸۲ - خدای تعالی برادر اجل کامل الدوله در ضمان سلامت و سعادت  
 3 بداراد و توفیق خیرها دهد نوشته آن عزیز رسید ، و شاد شدم که آن خواب  
 دیده بود ما را خبر کرده . نفعه الله بما اراه فی رؤیاه . بزرگان را در خواب دیدن  
 نه اندك منقبتی بود تاداند . و ایشان را دیدن در خواب نه چنان بود که در  
 6 بیداری دیدن تاداند که در بیداری دیده ظاهر از ایشان گوشت و پوست بیند ،  
 و حقیقت آدمی گوشت و پوست نیست . بوجهل و عتبه ظاهر مصطفی - صلعم -  
 همچنان می دیدند که ابو بکر و عمر ، ولیکن قرآن می گوید : « و تراهم  
 9 ينظرون إليك وهم لا يبصرون » . ظاهر ترا یا محمد می بینند ولیکن محبوب لم یزل  
 ولا یزال را نمی بینند .

۴۸۳ - اکنون بعد تمهید هذا الاصل بدانکه هر که پیغمبری یا بزرگی را  
 12 از اولیاء در بیداری به بیند ازو بدیده ظاهر جز ظاهرش نه بیند ، و علمش  
 از اندرون او قوتی خورد . چنانکه ابو بکر را از پیغمبر - صلعم - قوتی  
 بود از درون در عالم تمیز که مریدان دانند که آن چه قوت بود . ولیکن این هم  
 15 نقصان است باضافت و از آن قوت که نفس پاک مریدان را بود از جانهای  
 پیران . و این قوت بحضور و غیبت بنگردد . البته ما صب الله فی صدري شیئا

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم رب يسر ولا تعسر M ومن رسالته رحمة الله عليه  
 31 بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضی الله عنه الرسالة الخامسة والثلاثون بسم . . . الرحيم  
 وما توفيقی إلا بالله الكبير T S / 2 خدای . . . دهد M - T S P N I / 4 کرده T S N  
 کرد P M I / بما T S P M I م M ا / اراه فی T S N راه فی M راه الی P I / بزرگان  
 T S P M I بندگان مقبل N / 5 - 6 دیدن . . . بیداری T S P M I - N / 6 دزد  
 P I - T S P M / 7 بوجهل و عتبه S N M عتبه و شبیه و بوجهل P I / مصطفی S M مهر عالم N  
 پیغمبر P I / 8 همچنان . . . که T S P M I میدیدند همچون N / ولیکن T S P M I دیدند اما N /  
 9-8 الاعراف 198 ك / 11 بدانکه T S P M I - N / هر که T S N M هرگز P I / یا M را یا T S P N I /  
 بزرگی T S P M I بزرگ N / 12 ازو N M او T S و P I / ظاهر T S N M - P I / علمش T S N M  
 علمش P I / 13 قوتی T S P M I قوت N / پیغمبر P I مصطفی T S M مائده سید N / 14 از درون  
 T S N - P M I / در T S N M از P I / که مریدان T S P M I مریدان N / 15 نقصان T S P M I نقص  
 N / و از ان P N I بآن M و تشبیه بآن T S / پاک مریدان T S N M مریدان پاک P I / .  
 \* \* \* نامی وینجم T 2 . S 35 . P 30 . N 31 . M 133 . I 30 . \* \* \*



إلا وَصَبَّتُهُ فِي صدر ابي بكر . از سينه به سينه ، زبان را در میان مجال نه .  
 اگر مریدی در آن ورق بماند که حضور پیرش به می آید که غیبت ، و در این  
 3 ورق فرو رود ناپخته بود ، و از بدایت ارادت هنوز در نگذشته بود . بدایت  
 ارادت چنان اقتضا کند که شنیده باشی که بوهریره بسی پیش سید آمدی تا که  
 مصطفی - صلعم - وازو گفت : یا ابا هریره ، زُرْغَبًا تَزِدُّ حُبًّا . او این می  
 6 گفت ، و بوهریره پیش آمدی هر روز ، چه کند؟ چون جواذب شوق  
 و سلاسل قهرا بخواستاری فرستادی ، و آنکه گوید : زرغبًا . این طرفه نگر  
 که مرا با تو فتاد ، بس باعجب کاریست ای پسر .

9 آتش بدلم در زدی و فقط یحجان و آنکه گوئی که راز ما دار نهان

۴۸۴ - همین نطق بود که صحابه پیش مصطفی رفتندی ، و ممکن نبود که  
 برخاستندی تا آن حدی که او را بسی تقصیر بودی . از ضرورات و شرم داشتی که  
 ایشان را برانگیزاند ، تاحق تعالی آیت فرستاده «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مَسْتَأْذِنِينَ  
 12 لِحَدِيثِ . إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَجِیْ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَجِیْ مِنْ الْحَقِّ .»

۴۸۵ - عبدالله ابن زید از انصار بود ، و عشقی بلعجب بود او را با مصطفی  
 - صلعم - شب در بستر بیمارمید و در این اندیشه بودی که روز قیامت  
 15 مصطفی را - صلعم - بر معارج و معالی درجات جانی کنند که «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ

2 بماند P N M I مانند T S / 2 حضور ... غیبت T S N M حضورش به از غیبت می آید P I /  
 3 تا T N M کی P I تا S / بود T N M بود P I شود S بود P N M باشد T S / 4 کند که  
 P M I کند چنانکه T S N / باشی P I ای T S N M / 4-5 بسی ... وازو M بسی آمدی  
 بحضرت مصطفی و ملازمت خدمت تمام نمودی N بسیار پیش سید آمدی تا سید او را P I بسو  
 آمدی تا مصطفی وازو T S / 6 بوهریره P I او T S N M / 7 قهر M - T S P N I / فرستادی  
 N فرستاد P I فرستد T S M / این T S N I ع این P M / 8 بس ... کاریست T S N M -  
 P I / ای پسر N - T S M I بیت P / 9 نطق T S N M نقطه P I / دار T S P M I دان N  
 نهان T S P M I نهان : آتش بیان نمی نماند پنهان . بادش بزود پهن کند کرد جهان (حاشیه N)  
 10 همین T S P N I م M / نقطه T S N نقطه P M I / 11 تا آن ... هدی M ... بودی  
 T S P I تا آن حد که او را ملالت بودی و N / ضرورات T S M ضرورت N ضرورت P I /  
 12 ایشان ... تعالی T S P M I نیاد که خدا ایشان را بدان بگیرد این N / فرستاد T S N  
 فرستاد قوله سبحانه P I فرستاد والله لا يستجی من الحق M / 12-13 الاحزاب 33 : 53 ك /  
 14 این T S P M I - N / از انصار بود T S N M الانصاری P I / عشقی T S P M I سق  
 N / بود او را T S P M I داشتی N بیمارمید P I خواب برسیده بودی M خواب ازو بیمارمیده  
 بودی T S خواب ازوی رسیده بود N / ودر ... بودی T S P M I - N / 16 مصطفی را T S N M  
 سید P I / معارج و T S N M - P I / کنند T S N M سازند P I / الامراء 17 : 79 ك / .



3 رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» او را چون توان دیدن! و در این حسرت بودی پیوسته تا روزی مصطفی را - صلعم - خبر داد از این حال که ما ترا در آخرت چون توانیم دید؟ آیت آمد « وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا » .

6 486 - و آن روز که جان پاک مصطفی را وعده رسید که از در این جهان انتقال کند، و بجانب قدم رسد، این عبد الله زید الانصاری را فرزندى بود، بنزدیک اورفت و از بیرون شدن مصطفی ازین جهان اورا خبر داد، گفت: نخواهم که بعد مصطفی - صلعم - این دیده من در کسی نگردد، و کسی را بیند، و گفت: اللهم اعم عيني! فعصيت عيناه .

12 487 - آنکه گفتم فرق میان حضور و غیبت پیر، مریدان را در بدایت بود، در پختگی این فرق برخیزد. اینجا یقین بدانی که چرا این انصاری گفت: اللهم اعم عيني، و نخواست که کسی را بیند. و ابو بکر را هزار هزار چندان عشق با مصطفی بود که زید انصاری را، چرا این در خاطرش گذر نکرد؟ برای آنکه انصاری هنوز قوت علم می خورد از مشاهده ظاهر او، و درون پرده راهش گشاده نبود، چنانکه ابو بکر را بود. ابو بکر بعد از مرگ از او همچنان قوت علم می خورد که پیش از آن.

18 488 - و مصطفی - صلعم - آن روز که از دنیا بیرون خواست رفت. اشارتی لطیف کرده بدین معنی و می گفت: اليوم ليسد كل فرجة الا فرجة

1 توان TSNM توانم / PI حسرت TSNM حیرت / PI 2 مصطفی TSNM / PI سید / PI دارد TSNM کرد / PI حال N معنی TSM - PI / ما ترا TSNM یا رسول الله ترا / PI 3 آیت PNM I پس آیت TS / 3 - 4 النساء : 66 م / 5 را . . . که TSNM - PNM I / 5 - 6 از . . . انتقال TS و او را از پیش N که با پیش حق M از دنیا رحلت / PI 6 کند PI برند NM کرد TS / و بجانب قدم رسد PI - TSNM / 6 - 7 این . . . رفت TSNM - PNM I / 7 از . . . مصطفی ازین جهان M از دنیا . . . مصطفی PI از وفات سید N - TS / اورا خبر داد PNI پدر را خبر کرد M زید را خبر کردند او TS / 8 بعد TSNM بعد از PI / من . . . و TSNM - PI / کسی را TSPMI دیگری و N / 12 هزار TSPNI - M / 13 که . . . را PI - TSNM / چرا TSM و N - PI / 14 برای آنکه PI - TSNM / او TSNM - PMI / 15 بود TSNM - PMI / 16 از مرگ ازو PI مرگ ازو TS وفات N موت او M / علم TSNM - PI / 17 از دنیا TSNM - PMI / بیرون . . . رفت TSPMI برفت N / 18 کرده بدین معنی TSNM کرده بود بدین PI / و می PI و N که M - TS / فرجة الا فرجة TSNM خوخة الا خوخة / PMI .



- ابی بکر . سدوا هذه الابواب الشوارع الى المسجد الا باب أبي بكر .  
 ظاهرش اهل ظاهر می شنود ، و حقیقتش دلخوشی ابو بکر بود . او می دانست  
 که چه می رود ، و دیگران را از این حدیث حسابی نبود . 3
- ۴۸۹ - و هذا تمهید اصل ثان . دیگر بدانکه هر که بزرگی از انبیا یا اولیا  
 در خواب ببیند ، حقیقت جان پاک او را دیده بود در عالم ملکوت ، همچنان  
 بود که ظاهر او را ببیند در عالم ملک در بیداری . و چنانکه میوه در مقابله  
 آفتاب می پزد ، این جان در مشاهده جمال جان آن بزرگ کمال می یابد .  
 و این که در نقاب دید او را نشان سعادت بزرگ بود ، و علامت عنایت  
 است در حق آن عزیز که آفتاب را بی نقاب دیدن دیده سوختن اقتضا کند ،  
 9 هم در نقاب دیدن اولیتر بود که ببیند ، چون دیدن ضرورت بود ، و بی حجاب  
 سوختن دیده می بود .

- ۴۹۰ - در نقاب عین شفقت بود که نمایند . آن ندیده می که میوه را سرما  
 و گرما و ابرو باران ببارد آن اوقات مختلف پخته گردد ؟ اگر همه سرما  
 بود نشاید ، و اگر همه گرما بود هم نشاید . هر یکی را حدی محدود است  
 که بیش نشاید و کم نشاید . سبحان من دبر الاشياء و قدرها تقدیراً . و آن در  
 12 نقاب دیدن نشان عنایت است دادند . و آنکه خود حدیث ها میان ایشان می  
 رفت بدانند که حدیث کردن آفتاب بامیوه نه چنان بود که خلق در ظاهر  
 15 دانند . چنانکه معلم بزبان ظاهر با متعلم حدیث کند تا پخته گردد ، و در علم ،  
 18

1 الشوارع الى المسجد TSPMI - N / 2 ظاهر M - TSPNI / دلخوشی NMI  
 TS دلخوشی P / بود PI - TSNM / 4 هذا . . . دیگر TSNM قول ثان مر قه PI  
 که PI - TSNM / از TSPMI از بزرگات از N / M در TSNM  
 و PI - 5 / 6 و PI - TSNM / 6 در عالم ملک M در عالم کون و فسد PI - TSNM /  
 8 که TSNM که آفتاب را PMI / او را نشان N این او را نشان PI بود M - TSNM /  
 و علامت TSNM علامت PI / 9 دیدن PI - TSNM / 10 و PI - TSNM / 11 بود  
 TSM آرد N آورد PI / 12 نمایند آن ندیده می TSNM نماید نبیی PI / 11 هم TSM  
 15 / PNI و کم نشاید N - TSPMI / سبحان . . . تقدیراً PI - TSNM / 15 - 17  
 و آن . . . آفتاب N - TSPMI / 16 تا داند TSM - PNI / 17 بدانند TSNM  
 بدان PI / نه PI - TSNM .



همچنین بدانکه آفتاب را بزبان تابش خود بانهاد میوه عجایب حدیث بود  
تابخته گردد.

- 3 ۴۹۱ - ومنتھیان تفصیل آن احادیث دانند ، ولیکن اهل بدایت را از  
آن جز تشبیهی نصیب نباشد . جان هر بزرگی در آن عالم آفتابی است یا  
ماهی یا ستاره ای . نشنیده ای اصحابی کالنجوم نشنیده ای . « وبالنجم هم یهتدون » .  
6 بلی شنیده ای ولیکن ندانسته ای . این جانها که در این عالم است پرورش از آن  
جانها می یابد که « ویستغفرون لمن فی الارض » این بود .
- 9 ۴۹۲ - دریغا ! که این سخنان چنانکه باید فهم نکنی . أرجو که بروزگار  
این دولت بیابایی که فهم کنی ، پس در خواب دیدن ایشان پختگی عظیم است ،  
وجان را پرورشی عظیم دهد که چندین سال عبادت را این تأثیر نبود .
- 12 ۴۹۳ - وهذا تمهید اصل ثالث : آنکه گفته بود چون بیدار شدم ، آن  
حدیث هارا فراموش کرده بودم ، چنان بهتر که هرچه از آن عالم باین عالم توان  
آورد ، در مثالی چنان عظمت ندارد که بیشتر خلق پندارند . لعمری  
« وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون » اما چون بکمال نزدیک تر  
15 بود ، در مثال نیز نگنجد جز چنین نگویند که « طه » « یس » « المر » این  
از فهم دور تراست که این « ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر علی شیء »  
الآیة . اگرچه این مثال هم از آن امثال است که « وما يعقلها الا العالمون » .

1 / M - T S P N I / حدیث بود P N I احادیث کند M احادیث بود T S / 3 و . . .  
دانند T S P M I / چو منتهی رسید آن حدیث دانند N / 4 نصیب T S P M I / N نباشد  
P N I نیاید T S M / 5 نشنیده ای و T S N M و P I / النحل 16: 16 ك / 6 بلی S N M  
T / P I - T / این P M I - T S N / 7 جانها N P M I عالم T S / که S که در آن عالم است نه بینی  
قرآن میگوید T P M I - N / الشوری 42 : 5 ك / 9 این دولت T S P M I دولتی N /  
10-9 است و P I باشد و M است N دهند T S / 10 پرورشی عظیم دهد P I پرورش عظیم بود M  
T S N - / نبود T S N M بود P I / 11 تمهید اصل ثالث T S N M - P I / شدم  
T S N M شوم P I / 12 چنان بهتر P I چنان به M آن به بود N چنان نبود T S با  
P N M I بود یا T S / 13 در مثالی N M همه در مثالی T S در مثال P I / 14 العنكبوت  
29 : 29 ك / اما . . . نزدیک تر T S N M - P I / 15-17 بود . . . العالمون T S N M -  
P I / المر T S M الم N / این T S - N M / 16 این T S اینک N M / النحل 16 : 76  
ك / 17 م T S - N M / العنكبوت 29 : 43 ك / .



- ۴۹۴ - ودر قرآن مشکلتر از این حروف مقطع بسیاری عجایب است ،  
 اما کی خبر دارد از آن ! . لا بل بدایت فهم قرآن مردان را آن بود که این  
 حروف مقطع با ایشان حدیث کند ، وجمال خویش بر دیده ایشان عرض دهد . 3  
 ونعوذُ بالله من تحريك سلاسل شياطين الانس . این کی باور کند که هرچه  
 آدمیان فهم کنند از قرآن ، پیش از آنکه حروف مقطع فهم کرده  
 باشند ، آن این جهان را بکار آید ، واحکام این جهان بوده واز احکام آن جهان 6  
 دور بود که بدایت آن جهان چون بر کسی عرض خواهند کرد ، آن بود که  
 هر روز چندین بار باقداح این حروف از دست عنایت ساقی « وسقهم رهیم  
 شراباً طهوراً » نوش کند . مستی ، این مرد داند که چه بود « لا یصدعون  
 عنها ولا ینزفون » مستی ایشان این بود . وقلم تکلیف از ایشان برخاسته بود .  
 ۴۹۵ - در این حال گوئی هشیاری ایشان چه بود . نطق ایشان در هشیاری ،  
 همه این بود که بیت : 12

ای خوب تراز دیده و دین و هو شم کو حلقه بندگیت ، اینک گو شم

- هر یر که با خرت نرسید ، قرآن نشنید . باورت نبود ؟ از قرآن بشنو !  
 « و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً  
 مستوراً » چه گوئی ؟ ابو جهل قرآن شنیدی ؟ « إنهم عن السمع لمعزولون » .  
 پس در حق کیست « إنک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء » . قرآن  
 را بسمعی تو ان شنید که ابو بکر را بود ، و ابو جهل را نبود . 15

۱ بسیاری عجایب P N M I نیست عجب T S / ۲ لا بل بدایت فهم N M / ۳  
 همه T S عجایب دلایل فهم P I / ۴ آن NM را T S P I / این P I - T S N M / ۵  
 P N M I کنند T S / ۴ من T S N M منها P I / این کی باور T S M این معنی که  
 الجن این کی فهم P I / ۵ فهم S P N I از آن فهم T S / آن این P M I - T S N  
 P I بود و M - T S N / ۷ دور بود P N M I دور نبود T S / دور بود P M I - T S  
 ای عزیز چون N / چون T S P M I - N / ۸ باقداح T S M باقداح P I / ۹  
 ساقی P N I - T S M / ۸ - ۶ الانسان 76 : 21 / 9 الواقعة 56 : 19 / 10  
 T S / I - T S اینک P N M I که اینک T S / 10 نبود T S N نکند P M I  
 بشنو P N I - T S M / 15 - 16 الاسراء 17 : 45 / 16 الشعراء 26 : 12 / 17  
 30 : 52 / .



۴۹۶ - واگر نه چنین بودی . پس این آیت را چه معنی بودی که « إذا قرأت القرآن » الآية ، لا بل خلق بظاهر قرآن قناعت کرده اند . مصطفی - صلعم -  
 3 از ایشان چنین شکایت می کند که « یارب إن قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً . انزل القرآن ليعمل به فاتخذتم دراسته عملاً . رب تال للقرآن والقرآن يلغنه . صم ، گوش ندارند ، قرآن چون شنوند ؟ بنکم ، زبان ندارند ، قرآن چون خوانند ؟ عمی ، دیده ندارند ، آیات جمال قرآن چون توانند دید ؟ » سترهیم آیاتنا فی الآفاق وفي أنفسهم . ما می نمائیم ، اما صاحب دیده تواند دیدن .

۴۹۷ - درینجا که خلق از حقیقت خود خبر ندارند ، و قرآن را بایشان هیچ پیوندی نیست ! « أم على قلوب أقبالها » ، « إذا جاء نصر الله والفتح » می باید که در رسد ، و جز از خدا در نرسد که « نصر من الله وفتح قریب » . فتح آن بود که قفل از دل بردارند .

۴۹۸ - « والله أنبتکم من الأرض نباتاً » پیدا گردد ، و ملکوت آسمان را بیند که لا یدخل ملکوت السماء من لم یولد مرتین ، عیسی - صلعم - می گوید . از شکم مادر بدر آید ، این جهان را بیند ؛ وان خود بدر آید ، آن جهان را بیند . پس دنیا و آخرت هر دو حاضر بیند . أبدانهم فی الدنیا وقلوبهم فی الآخرة . لا بل آخرت را سر دنیا داند و بیند « ثقلت فی السماوات والأرض » .

1 پس PI - T S N M / الاسراء 17 : 45 ك / 3 از ایشان M - T S P N I / چنین  
 T S - P N M I / الفرقان 25 : 30 ك / 5 قرآن M - T S P N I / 5 - 6 ندارد . . .  
 T S N M دارد . . . شود . . . دارد . . . خواند . . . ندارد . . . تواند PI /  
 6 دیده T S P N I چشم M / قرآن . . . دید T S P M I چگونه مطالبه کنند که N /  
 6 - 7 فصلت 41 : 53 ك / 7 ما می نمائیم N - T S P M I / 8 درینجا T S P N I درینجا  
 درینجا M / خود T S M - P N I / 9 محمد 24 : 47 ك / 9 - 10 الفتح 110 : 1 ك /  
 10 وجز از خدا N وجز ازو T S چرازود M جزاو PI / 10 - 11 الصف 61 : 13 م /  
 11 فتح . . . که N تا آن T S P M I / 12 نوح 71 : 17 ك / پیدا گردد T S M پیدا آید  
 PI وادید آید N / 13 لا یدخل T S P N M I لن یلج ن . ل . N / 14 مادر بدر آید T S M  
 ما درید آید لحت N بیرون آید PI / را . . . را T S P I - N M / خود بدر آید T S P N I  
 خود بزاید M / 15 پس . . . بیند T S - P N M I / 16 الاعراف 7 : 187 ك / .



سرّ آسمان و زمین آخرت است که « يعلمُ السّرّ فی السماوات و الأرض » ، « إنّ الله عنده علمُ الساعة » . من عرف نفسه ، بدایت این خوانند « یوم تبدل الأرض غیر الأرض » . تا اکنون زمین ظاهر دیدی ، اکنون سرّ زمین بیند . 3 « یوم تبدل الأرض » آن بود .

۴۹۹ - ندیده بی که کودکی قرآن از مصحف خواند : سیاهی بیش ندیند تا روزی که خواند و دانسد و معلم و ازو گوید : بدلت اوراق المصحف . تا اکنون از این قوم بود که « یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون » . در پیش « يعلم السّرّ فی السماوات و الأرض » رخت بنهاده است . 8  
 9 « أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی » . « و عنده علم الساعة » لا حرد بدتھم فی الدنیا و قلوبھم فی الآخرة . بس بود که هر چه پس از این نوشته شود مشکل بود . و خلق بس ضعیف دل اند ، و بنده اعتقاد فاسد خودند . روی شک ندیدند .  
 12 و قدم در وادی حیرت طلب نهادند ، و سلوک نکردند : از سخن و صلان ایشان را چه خبر ؟ کلموا الناس علی قدر عقولھم . دست و قدم مسافرو بسته است ، معذور دار ، و اگر نه :

بدان می آورد این پرده کبود مرا که هر چه پردہ را از است پرده پرده کنم 15

1 الحجر 15 : 6 ک / 1 - 2 لقمان 31 : 34 ک / 2 بدایت بر TSN / 3 بدایت بر TSN / 4 ابراهیم 14 : 48 ک / 5 زمین صخر TSN / 6 ابراهیم 14 : 48 ک / 7 زمین صخر TSN / 8 الفرقان 25 : 6 ک / 9 زمین صخر TSN / 10 نوشته شود TSPMI / 11 زمین صخر TSN / 12 در . . . طلب TSPMI / 13 چه غیر TSNM / 14 نه TSPNI / 15 بدان میاید و پرده . . . کلم TSN بدان مه کشد . . . کلم M این پرده . . . که بود مرایدان میاید و پرده که هر چه پرده ازل است پاره پاره کلم PI / .



- ۵۰۰ - ما را بدعا یاد دارد . و روز آدینه و شب آدینه را غنیمت دارد .
- ۳ ما در و پدر خود را در اوقات شریف بدعا یاد دارد که آنرا عظیم ثمره است .  
و درویشان و خلق را بمال و جاه و دست و زبان دستگیری کند . وزیر دستان را  
هم حکم خشم مکن که مصطفی - صلعم - چنین گفته است ، یکی را از بزرگان  
صحابه که لا تغضب ولك الجنة ، والغضب شعله من نار جهنم . والسلام والحمد  
۶ لله رب العالمین والصلاة علی رسوله محمد وآله الابرار .



۱ - ۶ ما . . . الابرار T S P I - N M / 3 وخلق N - M / دستگیری کند M نیکی  
می کن و راحق می رسان N / زیر M بزیر N / 4 م N - M / حکم خشم مکن M - N /  
۶ رسوله . . . الابرار N والسلام علی محمد المصطفی وآله واصحابه وذریاته وسلم تسلیماً کثیراً  
/ M ( این نامه آخرین نامه نسخه M میباشد ) .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۵۰۱ - سلام به برکت می رسانم . واو وصیت میکند پیوسته که چون چیزی می نویسی سلام می رسان ! هذا یتّم مندوبه . دیگر نوشته های عزیز برادر عزیز اجل کامل الدوله اطال الله بقاه و یسر له الوصول الی جناب السعادة القصوی می رسد ، و در رسیدنش بسیار شادی و انس حاصل میشود :

۱) وافی کتابک وهو مختصر      کلماً یزددن معاطفی جذاً  
فملاّت منه مسامعی فقراً      حتی ملات سطورہ قبلاً

و نچندان عربده می کند که می باید . ای جوانمرد ! تو خود معذوری در همه ، لیکن بس معربدی خود . این انت من ادب العشاق ! بار آسمان و زمین بر آن جوانمرد نهند و او می گوید :

شاید که مرا زخم پراکنده زند      رفتی که چو من بگرم او خنده زند

۱۲ طمع داشتن عاشق بندز کردن معشوق از تردامنی بود . بتزدیک مردان . تو کجایی ؟

۱ بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم و به استعین M و من رسالتہ رحمه الله S بسم . . . الرحیم N و من کتبہ رضی الله عنه الرسالة السادسة والثلاثون اسم . . . الرحیم و به استعین و عبیہ اتوکل S و من رسالتہ رضی الله عنه و ارضاه بسم . . . الرحیم و به استعین و عبیہ . . . الله رب العالمین و الصلاة علی سیدنا محمد و آله الطاهرين ا . . . السلام و به استعین و عبیہ . . . الله P N I / هذا یتّم مندوبه S - P N M I - T - E عزیز . . . میشود S M I . . . N - P I / 6 - 7 وافی . . . قبلاً S N M I - P I - B ای جو بزه P N M I - T / 9 این انت T P N M I اینت S / در ISN اثر در P I اثر M 10 . . . کجائی T S P N I - M / 10 او می T S او N - P I - T 11 کلمه یزددن S N - T . . . / P I رفتی P N I یعنی S - T / 11 - 12 رفتی . . . S P N I - T - 12 به شوق SPI کردن N - T / کردن P S N - P I / عاشق . . . معشوق S S P I عاشق . . . معشوقان N / تردامنی N تری T S پری P I / .

\*\*\* نامه می و ششم . T 3 . S 36 . P 70 . N 33 . M 102 . T 99 . . .



نزیاد شود نہ مر مرا آرد یاد      هر چند مرا بیش کُشد، بیش! زیاد!

۵۰۲ - وهان وهان! تا نپنداری که این مقام منتہیان بود در عشق . این  
3 هنوز در خسامی بدایت عشق بود . أما بدایت نہایتِ عشق آن بود کہ عاشق  
معشوق را فراموش کند. عاشق را با معشوق چه حساب؟ عاشق را کار و عاشق  
است ، و ا درد و واحسرت . نشنیده پی :

6 چون از تو یجز عشق نجویم بجهان      ہجران و وصال تو مرا شد یکسان  
بی عشق تو نبودم ندارد سامان  
خواهی تو وصال جوی و خواهی ہجران

9 ۵۰۳ - این بدایت منتہیان است در عشق کہ می رود. نہایتش کہ گوید ،  
و کہ تواند شنید؟ این را تنبہی دان، و اگر نہ تو در آن کہ نوشتی خود معذوری ،  
والمشتاق مرفوع عنہ القلم ، خود عذری سست است . اما اگر آنکہ تو مستی  
12 مستحق آنی بنویسم کی طاقت داری ؟ ہزار ہزار چندین عربده بر من خوار  
تر بود . احتمال کردن از تو کہ يك ذرہ جواب بی مساحت نوشتن . بس  
زود ترا ملال بگرفت زمن . مصراع : تا باد صبا بر تو وزد باش هنوز . بیت :

15 نہ خورده می ونہ در خرابات شدہ      بر خواندہ قبالة رزی مست شدہ

۵۰۴ - در فراق ظاہر بوی ، از آنچه بتو رسد چندین فریاد کنی کہ نتوان

1 - 16 نر ... نتوان M - TSPNI / 1 هر چند TSPNI چندانہ N / 2 وهان و  
TSN / 3 بدایت TPI - SN / 4 و 5 و TS با PNI / 10 نہ TS چہ N  
- PI / 11 سست N سرہ TSPI / مسقی TSN - PI / 12 کی طاقت داری TS - PNI  
12 - 13 خوار تر بود TS آسان تر بود هنوز PI چواز تو بود هنوز N / 13 از تو PI -  
TSN / کہ يك ذرہ PNI از TS / 14 مصراع SN بیت TPI / بیت TPI - SN  
15 خورده می PNI می خورده TS / بر SNI هنوز بر T / بر . . . شدہ PI - TSN  
16 بودی از آنچه TS اگر بودی از آنچه N از مومنی رنج PI / کہ نتوان N کہ TS - PI /



گفت. اگر در وصال ظاہر فراق درون را بینی کی طاقت داری؟ فراق درون دانی کہ چه بود؟ آنکہ تو از معشوق روی بگردانی، او خود تو را با تو نماید چه جای اینست هنوز. می باید کہ مردچنان پرورده وصال و فراق دانی 3 گردد کہ از وصالش شادمانی نیفزاید و از فراق رنج. این را نہایت عشق مبتدیان خوانند.

- ۵۰۵ - و بدایتِ منتہیان هنوز از صلب پدر بدر نیامدی، و روی « فی قرارِ مکینِ الی قدرِ معلوم » ندیدی، احوالِ بدایتِ ولادتِ ندیدی، و شیرِ لطفِ نخوردی، ترا کی حدیثِ رسد؟ این نہ قہر است، ونہ جواب تا دانی. این ہمہ را تنبیہ دان ترا کہ هنوز چندان عشق روی ننمودہ باشد کہ فراقِ بختیار، اختیار بکنی. تو این حدیث را کہ باشی و چہ باشی؟ آخر نہ در طلبِ دنیا فراق ما اختیار کردی؟ آخر دانی کہ ترا مسلسلاً و مغلولاً نبردند؟ تو چنین باید کہ دانی! اما من دانم کہ مسلسل و مغلول بودی. ارجو کہ بجایی رسی 12 کہ عربده کنی چنانکہ باستحقاق بود و زبان وقت می گوید شعر:

مست گوید ہمہ بیہودہ سخن      سخن بیہودہ بر مست مگیر  
15      ہر کہ او گیرد بر دست شراب      ہر چہ او گوید بر دست مگیر

۵۰۶ - لعمری تو خود معذوری، فوالله العظیم! کہ ظہر این کلمات

1 - 16 گفت ... کلمات TSPNI - M / 1 گفت TSPNI - N ، 2 ، 3 ، 4 ، 5 ، 6 ، 7 ، 8 ، 9 ، 10 ، 11 ، 12 ، 13 ، 14 ، 15 ، 16 ، 17 ، 18 ، 19 ، 20 ، 21 ، 22 ، 23 ، 24 ، 25 ، 26 ، 27 ، 28 ، 29 ، 30 ، 31 ، 32 ، 33 ، 34 ، 35 ، 36 ، 37 ، 38 ، 39 ، 40 ، 41 ، 42 ، 43 ، 44 ، 45 ، 46 ، 47 ، 48 ، 49 ، 50 ، 51 ، 52 ، 53 ، 54 ، 55 ، 56 ، 57 ، 58 ، 59 ، 60 ، 61 ، 62 ، 63 ، 64 ، 65 ، 66 ، 67 ، 68 ، 69 ، 70 ، 71 ، 72 ، 73 ، 74 ، 75 ، 76 ، 77 ، 78 ، 79 ، 80 ، 81 ، 82 ، 83 ، 84 ، 85 ، 86 ، 87 ، 88 ، 89 ، 90 ، 91 ، 92 ، 93 ، 94 ، 95 ، 96 ، 97 ، 98 ، 99 ، 100 ، 101 ، 102 ، 103 ، 104 ، 105 ، 106 ، 107 ، 108 ، 109 ، 110 ، 111 ، 112 ، 113 ، 114 ، 115 ، 116 ، 117 ، 118 ، 119 ، 120 ، 121 ، 122 ، 123 ، 124 ، 125 ، 126 ، 127 ، 128 ، 129 ، 130 ، 131 ، 132 ، 133 ، 134 ، 135 ، 136 ، 137 ، 138 ، 139 ، 140 ، 141 ، 142 ، 143 ، 144 ، 145 ، 146 ، 147 ، 148 ، 149 ، 150 ، 151 ، 152 ، 153 ، 154 ، 155 ، 156 ، 157 ، 158 ، 159 ، 160 ، 161 ، 162 ، 163 ، 164 ، 165 ، 166 ، 167 ، 168 ، 169 ، 170 ، 171 ، 172 ، 173 ، 174 ، 175 ، 176 ، 177 ، 178 ، 179 ، 180 ، 181 ، 182 ، 183 ، 184 ، 185 ، 186 ، 187 ، 188 ، 189 ، 190 ، 191 ، 192 ، 193 ، 194 ، 195 ، 196 ، 197 ، 198 ، 199 ، 200 ، 201 ، 202 ، 203 ، 204 ، 205 ، 206 ، 207 ، 208 ، 209 ، 210 ، 211 ، 212 ، 213 ، 214 ، 215 ، 216 ، 217 ، 218 ، 219 ، 220 ، 221 ، 222 ، 223 ، 224 ، 225 ، 226 ، 227 ، 228 ، 229 ، 230 ، 231 ، 232 ، 233 ، 234 ، 235 ، 236 ، 237 ، 238 ، 239 ، 240 ، 241 ، 242 ، 243 ، 244 ، 245 ، 246 ، 247 ، 248 ، 249 ، 250 ، 251 ، 252 ، 253 ، 254 ، 255 ، 256 ، 257 ، 258 ، 259 ، 260 ، 261 ، 262 ، 263 ، 264 ، 265 ، 266 ، 267 ، 268 ، 269 ، 270 ، 271 ، 272 ، 273 ، 274 ، 275 ، 276 ، 277 ، 278 ، 279 ، 280 ، 281 ، 282 ، 283 ، 284 ، 285 ، 286 ، 287 ، 288 ، 289 ، 290 ، 291 ، 292 ، 293 ، 294 ، 295 ، 296 ، 297 ، 298 ، 299 ، 300 ، 301 ، 302 ، 303 ، 304 ، 305 ، 306 ، 307 ، 308 ، 309 ، 310 ، 311 ، 312 ، 313 ، 314 ، 315 ، 316 ، 317 ، 318 ، 319 ، 320 ، 321 ، 322 ، 323 ، 324 ، 325 ، 326 ، 327 ، 328 ، 329 ، 330 ، 331 ، 332 ، 333 ، 334 ، 335 ، 336 ، 337 ، 338 ، 339 ، 340 ، 341 ، 342 ، 343 ، 344 ، 345 ، 346 ، 347 ، 348 ، 349 ، 350 ، 351 ، 352 ، 353 ، 354 ، 355 ، 356 ، 357 ، 358 ، 359 ، 360 ، 361 ، 362 ، 363 ، 364 ، 365 ، 366 ، 367 ، 368 ، 369 ، 370 ، 371 ، 372 ، 373 ، 374 ، 375 ، 376 ، 377 ، 378 ، 379 ، 380 ، 381 ، 382 ، 383 ، 384 ، 385 ، 386 ، 387 ، 388 ، 389 ، 390 ، 391 ، 392 ، 393 ، 394 ، 395 ، 396 ، 397 ، 398 ، 399 ، 400 ، 401 ، 402 ، 403 ، 404 ، 405 ، 406 ، 407 ، 408 ، 409 ، 410 ، 411 ، 412 ، 413 ، 414 ، 415 ، 416 ، 417 ، 418 ، 419 ، 420 ، 421 ، 422 ، 423 ، 424 ، 425 ، 426 ، 427 ، 428 ، 429 ، 430 ، 431 ، 432 ، 433 ، 434 ، 435 ، 436 ، 437 ، 438 ، 439 ، 440 ، 441 ، 442 ، 443 ، 444 ، 445 ، 446 ، 447 ، 448 ، 449 ، 450 ، 451 ، 452 ، 453 ، 454 ، 455 ، 456 ، 457 ، 458 ، 459 ، 460 ، 461 ، 462 ، 463 ، 464 ، 465 ، 466 ، 467 ، 468 ، 469 ، 470 ، 471 ، 472 ، 473 ، 474 ، 475 ، 476 ، 477 ، 478 ، 479 ، 480 ، 481 ، 482 ، 483 ، 484 ، 485 ، 486 ، 487 ، 488 ، 489 ، 490 ، 491 ، 492 ، 493 ، 494 ، 495 ، 496 ، 497 ، 498 ، 499 ، 500 ، 501 ، 502 ، 503 ، 504 ، 505 ، 506 ، 507 ، 508 ، 509 ، 510 ، 511 ، 512 ، 513 ، 514 ، 515 ، 516 ، 517 ، 518 ، 519 ، 520 ، 521 ، 522 ، 523 ، 524 ، 525 ، 526 ، 527 ، 528 ، 529 ، 530 ، 531 ، 532 ، 533 ، 534 ، 535 ، 536 ، 537 ، 538 ، 539 ، 540 ، 541 ، 542 ، 543 ، 544 ، 545 ، 546 ، 547 ، 548 ، 549 ، 550 ، 551 ، 552 ، 553 ، 554 ، 555 ، 556 ، 557 ، 558 ، 559 ، 560 ، 561 ، 562 ، 563 ، 564 ، 565 ، 566 ، 567 ، 568 ، 569 ، 570 ، 571 ، 572 ، 573 ، 574 ، 575 ، 576 ، 577 ، 578 ، 579 ، 580 ، 581 ، 582 ، 583 ، 584 ، 585 ، 586 ، 587 ، 588 ، 589 ، 590 ، 591 ، 592 ، 593 ، 594 ، 595 ، 596 ، 597 ، 598 ، 599 ، 600 ، 601 ، 602 ، 603 ، 604 ، 605 ، 606 ، 607 ، 608 ، 609 ، 610 ، 611 ، 612 ، 613 ، 614 ، 615 ، 616 ، 617 ، 618 ، 619 ، 620 ، 621 ، 622 ، 623 ، 624 ، 625 ، 626 ، 627 ، 628 ، 629 ، 630 ، 631 ، 632 ، 633 ، 634 ، 635 ، 636 ، 637 ، 638 ، 639 ، 640 ، 641 ، 642 ، 643 ، 644 ، 645 ، 646 ، 647 ، 648 ، 649 ، 650 ، 651 ، 652 ، 653 ، 654 ، 655 ، 656 ، 657 ، 658 ، 659 ، 660 ، 661 ، 662 ، 663 ، 664 ، 665 ، 666 ، 667 ، 668 ، 669 ، 670 ، 671 ، 672 ، 673 ، 674 ، 675 ، 676 ، 677 ، 678 ، 679 ، 680 ، 681 ، 682 ، 683 ، 684 ، 685 ، 686 ، 687 ، 688 ، 689 ، 690 ، 691 ، 692 ، 693 ، 694 ، 695 ، 696 ، 697 ، 698 ، 699 ، 700 ، 701 ، 702 ، 703 ، 704 ، 705 ، 706 ، 707 ، 708 ، 709 ، 710 ، 711 ، 712 ، 713 ، 714 ، 715 ، 716 ، 717 ، 718 ، 719 ، 720 ، 721 ، 722 ، 723 ، 724 ، 725 ، 726 ، 727 ، 728 ، 729 ، 730 ، 731 ، 732 ، 733 ، 734 ، 735 ، 736 ، 737 ، 738 ، 739 ، 740 ، 741 ، 742 ، 743 ، 744 ، 745 ، 746 ، 747 ، 748 ، 749 ، 750 ، 751 ، 752 ، 753 ، 754 ، 755 ، 756 ، 757 ، 758 ، 759 ، 760 ، 761 ، 762 ، 763 ، 764 ، 765 ، 766 ، 767 ، 768 ، 769 ، 770 ، 771 ، 772 ، 773 ، 774 ، 775 ، 776 ، 777 ، 778 ، 779 ، 780 ، 781 ، 782 ، 783 ، 784 ، 785 ، 786 ، 787 ، 788 ، 789 ، 790 ، 791 ، 792 ، 793 ، 794 ، 795 ، 796 ، 797 ، 798 ، 799 ، 800 ، 801 ، 802 ، 803 ، 804 ، 805 ، 806 ، 807 ، 808 ، 809 ، 810 ، 811 ، 812 ، 813 ، 814 ، 815 ، 816 ، 817 ، 818 ، 819 ، 820 ، 821 ، 822 ، 823 ، 824 ، 825 ، 826 ، 827 ، 828 ، 829 ، 830 ، 831 ، 832 ، 833 ، 834 ، 835 ، 836 ، 837 ، 838 ، 839 ، 840 ، 841 ، 842 ، 843 ، 844 ، 845 ، 846 ، 847 ، 848 ، 849 ، 850 ، 851 ، 852 ، 853 ، 854 ، 855 ، 856 ، 857 ، 858 ، 859 ، 860 ، 861 ، 862 ، 863 ، 864 ، 865 ، 866 ، 867 ، 868 ، 869 ، 870 ، 871 ، 872 ، 873 ، 874 ، 875 ، 876 ، 877 ، 878 ، 879 ، 880 ، 881 ، 882 ، 883 ، 884 ، 885 ، 886 ، 887 ، 888 ، 889 ، 890 ، 891 ، 892 ، 893 ، 894 ، 895 ، 896 ، 897 ، 898 ، 899 ، 900 ، 901 ، 902 ، 903 ، 904 ، 905 ، 906 ، 907 ، 908 ، 909 ، 910 ، 911 ، 912 ، 913 ، 914 ، 915 ، 916 ، 917 ، 918 ، 919 ، 920 ، 921 ، 922 ، 923 ، 924 ، 925 ، 926 ، 927 ، 928 ، 929 ، 930 ، 931 ، 932 ، 933 ، 934 ، 935 ، 936 ، 937 ، 938 ، 939 ، 940 ، 941 ، 942 ، 943 ، 944 ، 945 ، 946 ، 947 ، 948 ، 949 ، 950 ، 951 ، 952 ، 953 ، 954 ، 955 ، 956 ، 957 ، 958 ، 959 ، 960 ، 961 ، 962 ، 963 ، 964 ، 965 ، 966 ، 967 ، 968 ، 969 ، 970 ، 971 ، 972 ، 973 ، 974 ، 975 ، 976 ، 977 ، 978 ، 979 ، 980 ، 981 ، 982 ، 983 ، 984 ، 985 ، 986 ، 987 ، 988 ، 989 ، 990 ، 991 ، 992 ، 993 ، 994 ، 995 ، 996 ، 997 ، 998 ، 999 ، 1000



- اگر چه قهراست حقیقتش همه لطف است . این لم تبکوا فتباکوا و این لم تحزنوا فتحازنوا ، خود شرط است در مقام تو ؛ ولیکن از اینجا که منم این تنبیه واجب دانم ، شفقت اخوتِ دینی را ، هرگز مبادا که قناعت بر ما راه بزند .
- 3 باش تا ترا بدایتِ عشق روی بنماید . پس نه عزل ترا یاد بود ، نه سلطان . پس در بدایت عشق از احوالِ مبتدیان قوت خوری . پس اگر از وصال و فراق
- 6 حدیث کنی ترا مسلم دارد . ای عزیز! می نویسی که نسیتَ بمرّة! حاشا و کلاً! مصرع : یادت نکنم که نه فراموش منی . بجلال و قدرِ لم یزل ولا یزال که اگر نه یاد کردنِ من بودی ترا اگر ترا هرگز از من یاد آمدی . خرده نگه دار .
- 9 بوالعجبی تقدیر چه دانی که چه بود « فعیسی أن تکرهوا شیئاً ویجعل الله فیہ خیراً کثیراً » . دلیران را خطاب با او همه این است .

ای بوالعجب از بس که ترا بوالعجبی است  
12 و هم همه عشاق جهان از تو غمی است

۵۰۷ - مشتاق را وازو همه این نطق بود .

- در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم      وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم  
15 از نا باکی بطبع خونخواره شدی      ما نیز کز غلام میخواره شدیم
- هشیاران همه این گویند :

یارم نکند غلط ، شماری که کند      جویری نکند در اختیاری که کند

1 - 17 اگر ... کند NSPNI - M / 1 حقیقتش TPNI با طنش S / 2 از TSN  
- PI / 4 عزل TS قول N قول PI / بود TS آید PNI / 5 اگر TSPI - N / 6 ترا  
مسلم دارد TSN - PI / می TN من S - PI / نسیت بمرّة T نسیت S نسیت مبر PI /  
7 مصرع S ع PNI - T / 8 ترا اگر ترا هرگز TS ترا اگر هرگز ترا N ترا PI / آمدی TSN  
نیامدی PI / 9 - 10 النساء : 4 : 19 م / 13 مشتاق را وازو TSN مستان را با او PI / 14 در  
TSPI از N / وز ... شدیم TSN - PI / 15 از ... میخواره شدیم S - PI / .



عاشقِ بلا با او این گوید :

گر بر سر من خار و خشک بارانی بارانِ ترا دوخته ام بارانی

عاقل همه این گوید :

3

من خود چه کسم تا ز نام تو لاف ؟

نام تو بچون منی رسد ؟ اینت گزاف

6 واورا خود از کس یاد نمی کند؛ از باغ امیر گو خلابی کم گیر . منادی قهر در آن حضرت همه این گوید :

گویند به بلا ساغون مردی دو کمان دارد

9 گرزان دو یکی بشکست ما را چه زیان دارد

هان وهان تا ترا « ففروا الی الله » نفریبید که خواندن ایشان هم از برای راندن بود .

۵۰۸ - اهل طمع را همه این گویند :

12

من بر سر کوی آستین جنبانم تو پنداری که من ترا می خوانم  
نی نی ! رورو ! که من ترا کی خوانم خود رسم من است کاستین جنبانم

15 اگر ساعتی دیگر طمع او را بدارد همه این گویند : مصراع : دور از در

1 - 15 عاشق ... در TSPNI - M / 1 بلا ... گوید TSPI عاشق با معشوق همه  
این نطق زند N / گوید TNI گوید بیت SP / 2-3 گر ... گوید NSN - PI  
3 گوید TNI گوید بیت SP / 5 تو بچون منی PNI چو نویی بن TS / 6 را خود N  
خود PI را TS / کند PI گوید TN آید S / گیر PNI باش TS / 8 مردی SN ترکی  
PI کردی T / 10 هان و SPI وهان و TN / الذاریات 51 : 50 ك / هم از TS همه از  
N - PI / راندن TS براندن PNI / 12 گویند PNI گوید که ففروا الی الله T ففروا  
الله S / 13 کوی تو PI / 14 خود TSN این PI / 15 دیگر TS دگر N - PI / مصراع  
/ TPI - SN .



خانه ، خانه تاريك مدار ! فاعتبروا يا اولي الابصار .

۵۰۹ - دانی که ابلیس کیست ؟ داعی است در راه او ، ولیکن دعوت می کند از او . ومصطفی - صلعم - دعوت می کند با او . وجلالت لم یزل ولا یزال ابلیس را بدین کار فرا داشت که خلق را بگوید که

خواهی که همه کار سلیمت باشد پا چندان کش که بر گلیمت باشد

۶ ای عزیز ! در وادی دیگر افتادم ، ونمی یارم خوض کردن که مبادا که عنان قلم از دست اختیار ما بستانند ، و آنچه نوشتنی نیست نا نوشته به ، دَعِ الشَّرَّ یَعْبُر .

۹ ۵۱۰ - آمدم با حدیث تو ! یقین دان که وقت را صلاح بود این مفارقت ، هم ترا وهم قومی دیگر را . وارجو که این بار که بسعادت ، ملاقات بیشتر افتد ، کار بگونه دیگر بود .

۱۲ عسی الهمّ الذي اصبحت فيه یكون وراءه فرج قريب

۱۵ لن یغلبَ عسرٌ یسرین . قال الله تعالی وهو الصادق فیما یقول « ومن اصدق من الله قیلاً » ، « سیجعل الله بعد عسرٍ یسراً » . دل خوش دار « لعل الله یحدث بعد ذلك امرأ » . درویشان را نیکودار . « لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبّون » فراموش مکن . « انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من

۱ - ۱۶ خانه . . . من TSPNI - M / 4 - 6 بگوید . . . عزیز TSPI از راه راست فرو گرداند N / 5 سلیمت TS سلامت PI / پا چندان S تا چندان آنجا T پا تا آنجا PI / 6 مبادا PI نبادا N نباید TS / 7 اختیار ما TSN - PI / نوشتنی نیست TSPI تا نوشتنی N / 8 الشر SPNI السر T / یقین دان TSPI دانی N / 10 بسعادت TSN - PI / بیشتر T تیسیر ST میسر PI / 11 بود TSN بود بیت P / 12 الهم SPNI الهم S / اصبحت PN اسبت TS / 13 لن . . . یسرین N ان . . . یسرین TS ان بعد العسر یسراً PI / هو . . . یقول SPI وهو اصدق القائلین N / 13 - 14 النساء : 4 : 123 م / 14 الطلاق : 65 : 7 م / 14 - 15 الطلاق : 65 : 1 م / 15 را TPNI را نیزم S / 15 - 16 آل عمران : 3 : 92 م / 16 البقرة : 2 : 267 م / .



الارض ولا تيمّموا الخبيث منه تنفقون . وآن ساعت که چیزی بحتاج رسد از تو ، می دان که يقع بيد الله قبل ان يقع بيد السائل ، فهو الذي يأخذ الصدقات .

3

۵۱۱ - آن ساعت هر حاجت که داری عرض کن ، و عربده آنجا کن . و چون در نماز گویی : « اهدنا الصراط المستقيم » دل حاضر دار تو چه دانی که چه می گویی ؟ و مرا بدعا یاد دار علی الخصوص روز آدینه ، وقت الطلوع والزوال والاقامة وعند قيام الناس الى الصلاة وعند الغروب . در سجود نماز آدینه اهمّ الحاجات عرض کن بعد تسبیح سجود . و پیوسته می نویس و عربده می کن که :

۹

إذا ذهب العتاب فليس ودٌ و يبقى الودُّ ما بقي العتاب

و بدین بیتها ترغمی می کن که :

12 كفى حزنًا أنى مقيمٌ ببلدة وأنت بأخرى ما اليك وصول  
إذا لم يكن بيني وبينك مرسل فريح الصبا مني إليك رسول

من نیز می گویم :

15 سقى الله أيامنا باللوى وأيامنا بدوى الاخضر

۵۱۲ - جهد کن که چون بسعادت اینجار رسد خود را از میان اشغال دنیوی چون

1 - 16 الارض . . . چون TSPNI - M / 2 فهو TSPI و N / الفاعلة 1 : 7 ك /  
تو PNI که تو TS / 7 الناس TPNI الثانی S / عند PI وقت TSNI / 8 کن TSNI  
- PI / 9 که TS - PNI / II ترغمی TSNI ترغم PI / که TS - NPI / II من ترغ  
می گویم TS - PNI / 15 - 16 مسق . . . چون TSPI - N / 15 الاخضر PI الاقمر TS /  
16 چون . . . رسد TS - PI / میان اشغال TS اشغال PI / چون TS - PI .



بدر آورد، و از اکنون تدبیر آن کند۔ و ترا ای عزیز در خواب بسیار می بینم۔  
 ندانم تو چرا نمی بینی۔ اگر گویم از آنست که بمن مشغول نیستی بنیاید که رنجت  
 کند کہ آخر مارا کلمتی عربده رسد۔ و ہرجا کہ زیارتی نشان دهند میرو،  
 گذشتگان و ماندگان را و مارا نیز یاد می آور، و دلخوش دار کہ امید می بود۔  
 کہ بزودی ہرچہ صلاح بود بدو رسد۔ والسلام۔



۱ بدر آورد از TS برون آری ہم PI - NM / 1 - 5 اکنون . . . والسلام TSPI -  
 NM / آن کند TS کن PI / 1 - 3 و ترا . . . رسد TS - PI / 4 آور . . . بود TS  
 دارد امیدی دار PI / 5 ہرچہ TS آنچه PI / بدو TS - PI / والسلام PI والحمد لله رب  
 العالمین S + والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين وحسبنا الله ونعم النصير / T .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۱۳ - برادر اجل کامل الدولة اطال الله بقاءه ويسر له الى اعذب المشارب ورزقه ما يأمله في دينه ودنياه . نبشتهها متواتر میرسد ، وشاد میشود .
- 3) وارجو الالتقاء عن قريب والله الميسر لكل عسير . ای عزیز ! ترسم که چو بیدار شوی روز بود ! « أفأمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا بياتاً وهم نائمون » ، « أو أمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا ضحى وهم يلعبون » . در خواب غفلت بودن ، وان تهدید فراموش کردن که « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » نه کار مردان است . « واتقوا الله واعلموا انكم ملاقوه » ، پنبه از گوش عقلاں بر گرفت . « وخافون ان كنتم مؤمنين » اولو الابصار را تنبيه تمام بکرد .
- 4) آخر بسد الآباد را چندان استعداد ببايد كردن كه زمستان را كنى بخريف . « يا أيها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم » نهایت كرم بی علت همرا على التساوى تنبيه ميكند . آذنتكم على سواء ، همانست كه « اعبدوا ربكم » نهایت كرم بی علت لا بلافرق تا بشنوى تنبيه برابر كرد . أما آلت تنبيه همرا نداد .
- 12) « والله يدعو الى دار السلام » دعوت عموم را بود ، ولكن هدايت ، خصوصاً

1) بسم . . . الرحيم M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والثلاثون اسم . . . رضي الله التكلان 8 ومن رسالته رضي الله عنه ، رضاد ايضاً الى الصبر وهو التواضع مضجعه بسم . . . الرحيم و على الله التكلان T / 4 متواتر M كه منه التواضع T / 97 ك / 6 الاعرف 7 : 98 ك / 7 الاعرف 7 : 182 ك و رقمه 08 ، 11 ، 12 ، 13 ، 14 ، 15 ، 16 ، 17 ، 18 ، 19 ، 20 ، 21 ، 22 ، 23 ، 24 ، 25 ، 26 ، 27 ، 28 ، 29 ، 30 ، 31 ، 32 ، 33 ، 34 ، 35 ، 36 ، 37 ، 38 ، 39 ، 40 ، 41 ، 42 ، 43 ، 44 ، 45 ، 46 ، 47 ، 48 ، 49 ، 50 ، 51 ، 52 ، 53 ، 54 ، 55 ، 56 ، 57 ، 58 ، 59 ، 60 ، 61 ، 62 ، 63 ، 64 ، 65 ، 66 ، 67 ، 68 ، 69 ، 70 ، 71 ، 72 ، 73 ، 74 ، 75 ، 76 ، 77 ، 78 ، 79 ، 80 ، 81 ، 82 ، 83 ، 84 ، 85 ، 86 ، 87 ، 88 ، 89 ، 90 ، 91 ، 92 ، 93 ، 94 ، 95 ، 96 ، 97 ، 98 ، 99 ، 100 ، 101 ، 102 ، 103 ، 104 ، 105 ، 106 ، 107 ، 108 ، 109 ، 110 ، 111 ، 112 ، 113 ، 114 ، 115 ، 116 ، 117 ، 118 ، 119 ، 120 ، 121 ، 122 ، 123 ، 124 ، 125 ، 126 ، 127 ، 128 ، 129 ، 130 ، 131 ، 132 ، 133 ، 134 ، 135 ، 136 ، 137 ، 138 ، 139 ، 140 ، 141 ، 142 ، 143 ، 144 ، 145 ، 146 ، 147 ، 148 ، 149 ، 150 ، 151 ، 152 ، 153 ، 154 ، 155 ، 156 ، 157 ، 158 ، 159 ، 160 ، 161 ، 162 ، 163 ، 164 ، 165 ، 166 ، 167 ، 168 ، 169 ، 170 ، 171 ، 172 ، 173 ، 174 ، 175 ، 176 ، 177 ، 178 ، 179 ، 180 ، 181 ، 182 ، 183 ، 184 ، 185 ، 186 ، 187 ، 188 ، 189 ، 190 ، 191 ، 192 ، 193 ، 194 ، 195 ، 196 ، 197 ، 198 ، 199 ، 200 ، 201 ، 202 ، 203 ، 204 ، 205 ، 206 ، 207 ، 208 ، 209 ، 210 ، 211 ، 212 ، 213 ، 214 ، 215 ، 216 ، 217 ، 218 ، 219 ، 220 ، 221 ، 222 ، 223 ، 224 ، 225 ، 226 ، 227 ، 228 ، 229 ، 230 ، 231 ، 232 ، 233 ، 234 ، 235 ، 236 ، 237 ، 238 ، 239 ، 240 ، 241 ، 242 ، 243 ، 244 ، 245 ، 246 ، 247 ، 248 ، 249 ، 250 ، 251 ، 252 ، 253 ، 254 ، 255 ، 256 ، 257 ، 258 ، 259 ، 260 ، 261 ، 262 ، 263 ، 264 ، 265 ، 266 ، 267 ، 268 ، 269 ، 270 ، 271 ، 272 ، 273 ، 274 ، 275 ، 276 ، 277 ، 278 ، 279 ، 280 ، 281 ، 282 ، 283 ، 284 ، 285 ، 286 ، 287 ، 288 ، 289 ، 290 ، 291 ، 292 ، 293 ، 294 ، 295 ، 296 ، 297 ، 298 ، 299 ، 300 ، 301 ، 302 ، 303 ، 304 ، 305 ، 306 ، 307 ، 308 ، 309 ، 310 ، 311 ، 312 ، 313 ، 314 ، 315 ، 316 ، 317 ، 318 ، 319 ، 320 ، 321 ، 322 ، 323 ، 324 ، 325 ، 326 ، 327 ، 328 ، 329 ، 330 ، 331 ، 332 ، 333 ، 334 ، 335 ، 336 ، 337 ، 338 ، 339 ، 340 ، 341 ، 342 ، 343 ، 344 ، 345 ، 346 ، 347 ، 348 ، 349 ، 350 ، 351 ، 352 ، 353 ، 354 ، 355 ، 356 ، 357 ، 358 ، 359 ، 360 ، 361 ، 362 ، 363 ، 364 ، 365 ، 366 ، 367 ، 368 ، 369 ، 370 ، 371 ، 372 ، 373 ، 374 ، 375 ، 376 ، 377 ، 378 ، 379 ، 380 ، 381 ، 382 ، 383 ، 384 ، 385 ، 386 ، 387 ، 388 ، 389 ، 390 ، 391 ، 392 ، 393 ، 394 ، 395 ، 396 ، 397 ، 398 ، 399 ، 400 ، 401 ، 402 ، 403 ، 404 ، 405 ، 406 ، 407 ، 408 ، 409 ، 410 ، 411 ، 412 ، 413 ، 414 ، 415 ، 416 ، 417 ، 418 ، 419 ، 420 ، 421 ، 422 ، 423 ، 424 ، 425 ، 426 ، 427 ، 428 ، 429 ، 430 ، 431 ، 432 ، 433 ، 434 ، 435 ، 436 ، 437 ، 438 ، 439 ، 440 ، 441 ، 442 ، 443 ، 444 ، 445 ، 446 ، 447 ، 448 ، 449 ، 450 ، 451 ، 452 ، 453 ، 454 ، 455 ، 456 ، 457 ، 458 ، 459 ، 460 ، 461 ، 462 ، 463 ، 464 ، 465 ، 466 ، 467 ، 468 ، 469 ، 470 ، 471 ، 472 ، 473 ، 474 ، 475 ، 476 ، 477 ، 478 ، 479 ، 480 ، 481 ، 482 ، 483 ، 484 ، 485 ، 486 ، 487 ، 488 ، 489 ، 490 ، 491 ، 492 ، 493 ، 494 ، 495 ، 496 ، 497 ، 498 ، 499 ، 500 ، 501 ، 502 ، 503 ، 504 ، 505 ، 506 ، 507 ، 508 ، 509 ، 510 ، 511 ، 512 ، 513 ، 514 ، 515 ، 516 ، 517 ، 518 ، 519 ، 520 ، 521 ، 522 ، 523 ، 524 ، 525 ، 526 ، 527 ، 528 ، 529 ، 530 ، 531 ، 532 ، 533 ، 534 ، 535 ، 536 ، 537 ، 538 ، 539 ، 540 ، 541 ، 542 ، 543 ، 544 ، 545 ، 546 ، 547 ، 548 ، 549 ، 550 ، 551 ، 552 ، 553 ، 554 ، 555 ، 556 ، 557 ، 558 ، 559 ، 560 ، 561 ، 562 ، 563 ، 564 ، 565 ، 566 ، 567 ، 568 ، 569 ، 570 ، 571 ، 572 ، 573 ، 574 ، 575 ، 576 ، 577 ، 578 ، 579 ، 580 ، 581 ، 582 ، 583 ، 584 ، 585 ، 586 ، 587 ، 588 ، 589 ، 590 ، 591 ، 592 ، 593 ، 594 ، 595 ، 596 ، 597 ، 598 ، 599 ، 600 ، 601 ، 602 ، 603 ، 604 ، 605 ، 606 ، 607 ، 608 ، 609 ، 610 ، 611 ، 612 ، 613 ، 614 ، 615 ، 616 ، 617 ، 618 ، 619 ، 620 ، 621 ، 622 ، 623 ، 624 ، 625 ، 626 ، 627 ، 628 ، 629 ، 630 ، 631 ، 632 ، 633 ، 634 ، 635 ، 636 ، 637 ، 638 ، 639 ، 640 ، 641 ، 642 ، 643 ، 644 ، 645 ، 646 ، 647 ، 648 ، 649 ، 650 ، 651 ، 652 ، 653 ، 654 ، 655 ، 656 ، 657 ، 658 ، 659 ، 660 ، 661 ، 662 ، 663 ، 664 ، 665 ، 666 ، 667 ، 668 ، 669 ، 670 ، 671 ، 672 ، 673 ، 674 ، 675 ، 676 ، 677 ، 678 ، 679 ، 680 ، 681 ، 682 ، 683 ، 684 ، 685 ، 686 ، 687 ، 688 ، 689 ، 690 ، 691 ، 692 ، 693 ، 694 ، 695 ، 696 ، 697 ، 698 ، 699 ، 700 ، 701 ، 702 ، 703 ، 704 ، 705 ، 706 ، 707 ، 708 ، 709 ، 710 ، 711 ، 712 ، 713 ، 714 ، 715 ، 716 ، 717 ، 718 ، 719 ، 720 ، 721 ، 722 ، 723 ، 724 ، 725 ، 726 ، 727 ، 728 ، 729 ، 730 ، 731 ، 732 ، 733 ، 734 ، 735 ، 736 ، 737 ، 738 ، 739 ، 740 ، 741 ، 742 ، 743 ، 744 ، 745 ، 746 ، 747 ، 748 ، 749 ، 750 ، 751 ، 752 ، 753 ، 754 ، 755 ، 756 ، 757 ، 758 ، 759 ، 760 ، 761 ، 762 ، 763 ، 764 ، 765 ، 766 ، 767 ، 768 ، 769 ، 770 ، 771 ، 772 ، 773 ، 774 ، 775 ، 776 ، 777 ، 778 ، 779 ، 780 ، 781 ، 782 ، 783 ، 784 ، 785 ، 786 ، 787 ، 788 ، 789 ، 790 ، 791 ، 792 ، 793 ، 794 ، 795 ، 796 ، 797 ، 798 ، 799 ، 800 ، 801 ، 802 ، 803 ، 804 ، 805 ، 806 ، 807 ، 808 ، 809 ، 810 ، 811 ، 812 ، 813 ، 814 ، 815 ، 816 ، 817 ، 818 ، 819 ، 820 ، 821 ، 822 ، 823 ، 824 ، 825 ، 826 ، 827 ، 828 ، 829 ، 830 ، 831 ، 832 ، 833 ، 834 ، 835 ، 836 ، 837 ، 838 ، 839 ، 840 ، 841 ، 842 ، 843 ، 844 ، 845 ، 846 ، 847 ، 848 ، 849 ، 850 ، 851 ، 852 ، 853 ، 854 ، 855 ، 856 ، 857 ، 858 ، 859 ، 860 ، 861 ، 862 ، 863 ، 864 ، 865 ، 866 ، 867 ، 868 ، 869 ، 870 ، 871 ، 872 ، 873 ، 874 ، 875 ، 876 ، 877 ، 878 ، 879 ، 880 ، 881 ، 882 ، 883 ، 884 ، 885 ، 886 ، 887 ، 888 ، 889 ، 890 ، 891 ، 892 ، 893 ، 894 ، 895 ، 896 ، 897 ، 898 ، 899 ، 900 ، 901 ، 902 ، 903 ، 904 ، 905 ، 906 ، 907 ، 908 ، 909 ، 910 ، 911 ، 912 ، 913 ، 914 ، 915 ، 916 ، 917 ، 918 ، 919 ، 920 ، 921 ، 922 ، 923 ، 924 ، 925 ، 926 ، 927 ، 928 ، 929 ، 930 ، 931 ، 932 ، 933 ، 934 ، 935 ، 936 ، 937 ، 938 ، 939 ، 940 ، 941 ، 942 ، 943 ، 944 ، 945 ، 946 ، 947 ، 948 ، 949 ، 950 ، 951 ، 952 ، 953 ، 954 ، 955 ، 956 ، 957 ، 958 ، 959 ، 960 ، 961 ، 962 ، 963 ، 964 ، 965 ، 966 ، 967 ، 968 ، 969 ، 970 ، 971 ، 972 ، 973 ، 974 ، 975 ، 976 ، 977 ، 978 ، 979 ، 980 ، 981 ، 982 ، 983 ، 984 ، 985 ، 986 ، 987 ، 988 ، 989 ، 990 ، 991 ، 992 ، 993 ، 994 ، 995 ، 996 ، 997 ، 998 ، 999 ، 1000 .

• • • • • دعه سنى وهتم . T / 1 . S / 37 . M / 99 . • • • • •



بود « ویهدي من يشاء ». جلال آفتاب همه جهان را نور مبذول داشت از جهت خود ، اما اختلاف و تفاوت از اختلاف محال خاست ، بسبب موانع حجب . 3

۵۱۴ - خلق جهان از صفات ازل به تشبیهی قناعت کرده اند. نمی دانند که اختلاف در آفرینش از کجا خاست . از قدرت و ارادت او چه دانند ! 6  
 ازدهای اعتقادات فاسد بظنون کاذب راه برایشان بزد. « ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت » چه دانند که چیست ! پندارند که این مناقض است و ازین که « والله فضل بعضکم علی بعض » . اگر بصیرت داشتندی « یسقی بماء واحد » و « نفضل بعضها علی بعض فی الاکل » و ایشان بگفتی که حقیقت کار چو نیست . القدر سر الله فلا تفشوه ، خطابست و عموم خلق . بخود طلب نتوان کرد . اما چون وانمایند چه توان کرد ؟ التعامی من اهل البصيرة صعب . 12

۵۱۵ - جوانمردا ! سلطانرا از اسرار مملکت نتوان پرسید . اما اگر بگویند نتوان گفت : که چرا ؟ « لا یسأل عما یفعل وهم یسألون » . واقومی گویند : سر الله فلا تفشوه ، وقومی دیگررا مینمایند ، اما طوعاً واما کرها « نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة » . واموسی گوید : « فلا تسألنی عن شیء » . چون وقت بود خود گویم « حتی أحدث لك منه ذکراً » . خلق جهان راه گم کردند ، اگر نه درسنت ازلی واجب است که 18

I جلال T S جلال M / 5 از قدرت . . . دانند M - T S / 6 ازدهای اعتقاداتی T S  
 اوهم M / بظنون T S و ظنون M / 6 - 7 الملك 67 . 3 ك / 7 و از T از S با M / 8 النحل  
 16 : 71 ك / داشتندی T S داشتند M / الرعد 13:4 ك / 9 الرعد 13 : 4 ك / 10 خلق بخود T  
 خلق بخود است S سر خلق M / 11 التعامی M العامی T S / 14 الانبیاء 21:23 ك / 16 الزخرف  
 43 : 32 ك / 17 الكهف 13 : 70 : 17 ك / 18 الكهف 18:70 ك / 18 اگر T S و اگر M / .



- من طلب شيئاً وجدته وجد، ومن قرع ولجّ ولج، ومن أدمن قرع الباب يوشك ان يفتح له . در اخبار داود خوانده ام : يا داود اسمع مني ، وحقاً أقول : من طلبني وجدني، ومن طلب غيري لم يجدني. طلبی باید. خلق جهان هنوز در جوال 3 غروراند ، می پندارند که دارند . باش تا موفقى را بشك راه دهند ، وبداند که ندارد . بافلاس خود بينا گردد . ابن مسعود گوید : انتم في زمان خيركم فيه المسارع، وسيأتي زمان خيركم فيه المثبت . در آن روز كان خود مكشوف 6 بود ، مسارعت می بایست . در این روز گار علما قطاع الطريق اند .

- ۵۱۶ - پس اهل شك عزيزند . يا داود لا تسأل عني عالماً اسكره حب الدنيا ، فيقطعك عن محبتي . اولئك قطاع الطريق على عبادي . چون مرد را دیده دهند در نگرد، ببینند، داند که ندارد . شك اینجا پیدا گردد . شك اول مقام سالکان است ، و تا بشك نرسد طلب نبود . پس در حق ایشان : الشك والطلب توأمان بود . چونکه بدانند که ندارد ، طلب کند . اول راه طلب 12 کند از راه بران ، پس راه رود . پس چون برسد دیگر بار جلال ازل کمین قدر برو بگشاید ، او را وازو نماید . اینجا مرد بکفر بينا گردد که « ان الانسان لربه لکفور » . من عرف نفسه فقد عرف ربه ، اینجا پیدا بود . 15 ببوقلمون وقت او را بينا کنند که مثل قلب المؤمن كمثل ريشة في فلاة يقلبها الريح مرة هكذا ومرة هكذا . زبانش بر دوام این نطق گوید : که يا منقلب القلوب ثبتت قلبي على دينك . 18

۵۱۷ - سيد الاولين والآخرين - صلعم - پیوسته ازینجا کفتی : اللهم

1 طلب شيئاً طلب و T - M / ومن قرع ولجّ ولج S - T M / 1 - 2 / 3 طلبني طلبني T S / 3 طلبني طلبني T S / 4 موفقى T موفقى S M / 6 المسارع المسارع T S / 10 داند T S / 11 برسد S M / 12 چونکه T S / 13 برسد S M / 15 بر شد T / 15 فقد T S - M / پیدا بود T پیدا شود S بود M / 16 کنند M کند T S / از T S - M .



انی أعوذ بك من الكفر . تا نہ پنداری کہ بکفر بینا شدن اندک  
کاریست . من عرف نفسه عرف ربه ، اینست کہ إذا أراد الله بعبد خيراً  
3 بصّره بعبوب نفسه ، چنین بود بلا فرق . تا رسی و بینی کہ إن من الشعر لحكمة .

کفر اندر خود قاعدہ ایمانست آسان آسان بکافری نتوان رفت

با یزیدرا گفتند : متى يبلغ الرجل في هذا الأمر حد الرجال ؟ فقال : إذا  
6 عرف عبوب نفسه . مرد زنار کفر بہ بندد کہ قدرت ازلی بر میان او بسته بود .  
چشمہ ایست نامش لطف ، ینبوع قہرست . چه میشنوی ؟ آنجا تقریر کردہ  
اند این حدیث بر اہل روم و زنار ، ایشان خندند . ایشان در دیدہ او عادت  
9 پرست باشند . متبوع ایشانرا کہ این دین زنار داشتن از او آموختہ اند ، در اول  
رسیدہ داند بحقیقت نہاد آدمی . این بدانند کہ :

ملکت آل بنی آدم ندارد قیمتی بندگی باید نمودن ملت پرویز را

12 وقت خودرا بدین تسبیح می گذرانند کہ :

ای کفر دریغا کہ مغان از تو بلافند اسم تو عجزستند و ز عین تو معافند

در صورت حرف تو دوصد میل برفتند

15 چون نیک نگہ کردند در ششدر کافند

یک ذرہ زوصل تو اگر روی نماید در عالم سجادہ و زنار نبافند

518 - اگر اورا نہادہ اند کہ تمام راہ برود ، راہ ایمانرا بدایت ازینجا  
15 سلوک توان کرد ، باقی چیزی دیگر بود ؟ ابو بکر صدیق چون بدین مقام

2 الله S M الله الحكمة T / 3 تارسی بینی T M بینی تارسی S / الشعر لحكمة S M الحكمة  
لکفرأ T / 6 - 12 چشمہ . . . کہ T M - S / 8 خندند M حد T / 11 ملت پرویز T  
ملکت پرویز M / 12 کہ T کہ نظم M / 13 وز عین M وز غیر T ودر غیر S / 16 یک . . .  
نبافند S - T M / 18 توان T S تواند M / .



- رسد ، بحقیقت نهاد خود بینا گردد . خجل و شرمسار در پیش مصطفی آید و گوید : یا رسول الله ما الايمان ؟ خلق این شنوده اند ، ولیکن ندانسته اند . چون رسند بدین مقام ، خود به بینند . مصطفی گفت : یا ابا بکر ان تؤمن بالله . ابو بکر بر خاست و بیرون آمد . سر بسر اهل غفلت چه دانند که سؤال چه بود و جواب چه بود ! ابو بکر میباید که در حق او گویند : لو وزن ایمان ابو بکر بایمان الثقلین غیر الانبیاء والمرسلین لرجح تا گوید که ما الايمان ؟
- 3) که رستم را هم رخش رستم کشد . بوقت نزع با یزید زناری بخواست و در میان بست و گفت : إلهي إن قلت يوماً ، سبحاني ما أعظم شأنی ، فأنا اليوم مجوسي أقطع زناري ، أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله . ما الايمان ؟
- 9) گفتن ابو بکر دیگرست ، و اینکه عایشه از شك خود نشان دهد دیگر .

- ۵۱۹ - يك روز عایشه گفت : یا رسول الله إن العدو ليسوس إليّ أحياناً انك لست بنبي ، المعنى لها واللفظ لي ، مصطفی گفت : يا عایشة ! اوتجدین ذلك ؟ این شك قبل الطلب بود . شك ابو بکر بعد طول السلوك بود . و هر کسی اینجا نرسد ، « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون » . بیشتر جنازه ها که بگورستان برند این بود که « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون » . بمقام
- 12) ابو بکر يك کس رسد و بس . که در گذرد ؟
- 15)

- ۵۲۰ - چه دانسته یی تو از این حدیث که الايمان نيف وسبعون باباً ، أدناها إمارة الأذى عن الطريق ، وأعلاها شهادة أن لا إله إلا الله . ادناها ترك الدنيا ، اعلاها چیست ؟ کویی تو از لا إله إلا الله حرفی و صوتی شنوی ، کویی باش تا لا إله إلا الله را راه روی . پس لا إله إلا الله بینی . « هل من حالق إلا

1 خجل T S - M / 5 و جواب چه بود T - S M / حق T M - S / 6 لرجح S M ان حج T / 10 گفتن T S - M / نشان M خبر T S / 14 و 15 يوسف 12 : 106 ك / 16 يك ... و بس T S کم . . . پس M / 17 این T S این که M / 20 را راه روی T S از آن روی بینی M / الفاطر 25 : 3 م / .



الله « نصب العین تو بود ، پس لا إله إلا الله گردی ! » اولئك هم المؤمنون حقا» اینجا بود که بود . گفت سهل کاریست ، کار آن دارد که أفضل ما قلته أنا والنبيون من قبلي لا إله إلا الله . چه گوئی ! اینست که تو گوئی بزبان ملوث بغیبت و نسیبت و کذب ؟ حاشا ! در گفتن ، عموم اهل سلام برابرند . در دیدن ، لو وزن ایمان ابي بکر بايمان الثقليين غير الانبياء والمرسلين لرجح . در بودن کار بر گونه دیگر بود . 6

۵۲۱ - وها هنا تُسكب العبرات . یا رسول الله ! بس مفلسم . ما الايمان ؟ اللهم ارزقنا شهادة أن لا إله إلا الله میگوئی در حق خود و در حق من که من نیز میگویم هذا الدعاء وعليه الاجابة . در آن کوشد که خود را از دست علایق برهاند که دنیا را آن قدر نیست که کرا کند که سعادت آن جهان را از بهر او تقویت کنند بر خود . « لا تفرنئکم الحیاة الدنیا ولا یفرنکم بالله الغرور » . دوستان را سلام برساند . والحمد لله رب العالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآله اجمعین . 12



۱ الانفال 8 : 74 ك / 2 بود گفت T S گوید گفتن M / 4 عموم T S م عموم M / برابرند S M را بر آید T / 5 غیر الانبیاء والمرسلین لرجح ( تصحیح ) لرجح غیر الانبیاء والمرسلین T S M / 7 وها هنا S وها هنا T ما هنا M / 10 جهان M حقیقت T S / 11 تقویت M تقویت T S / 11 لقمان 31 : 33 ك / 12 دوستان . . . برساند T S والسلام M / 12 - 13 والسلام . . . اجمعین T M والعاقبة للمتقين S / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۵۲۲ - ومن ظنَّ جهلاً ان للعلم غایة فقد نجس العلم الثناء وقصراً

- مردانی باشند که در بُعد راه قرب روند . و راه قرب رفتن خود ایشان را  
 3 ممکن نبود هیچ وجه الادب بعد . إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی لَیَنْفَعُ الْعَبْدَ بِالذَّنْبِ نَصِیْبَهُ کَمَا  
 فَتَوَى جَنَابِ نُبُوْتِ اِسْتِ ، اِن نَقْطَهُ اِسْتِ . خَلْقَ بَیْشَرِ اَزَّانِ غَافِلَانَ اِنْدِ .  
 ابلیس یکی ازین مردان است ، و در جهان کم کس این فهم تواند کردن ؛  
 6 زیرا که بدین مقام کم کس رسد ، و تا نرسد چون فهم کند ؟ که فهم این در عالم  
 روش و کوشش تواند بود لا غیر . چون عاشق در دریای کرم معشوق غرق  
 شود ، و ازو گویند : خود را فراموش کردن شرط نیست ، تکلیف ما لا یطاق  
 9 اینجا بود . هر چند که در نگرده کرم معشوق بیند ، و خود را در میان کم  
 کرده ، و ازو می در خواهد که خود را بی کرم ما بین . این جور نگر که بر من  
 مسکین کرد ! . عاشق عاجز و معشوق ازو عاجز تر . بسیار این همه در قرآن  
 12 یاد کرده اند . نشنیده ئی « حم عشق » ؟ مقتضی کرم نبود که راه قرب  
 ورو در بندد . و ممکن نیست این حدیث الادب پرده معرفت بکمال ، نتیجه  
 غرق شدن بود در دریای معشوق ، و ازو گویند : « اَخْرَجَ مِنْهَا فَاَنْتَکَ رَجِیْمٌ .  
 15 وَاِنْ عَلَیْکَ لَعْنَتِی » اینت بلعجب حدیثی ، ندانم تا که ازو قوت خواهد خورد !  
 تسبیح عاشق اینجا این بود که گفته اند :

ا بسم ... الرحیم ( تصحیح بمنظورهما نگی با دیگر نامه ها ) ومن کتبه رضی اللّٰه عنه الرسالة  
 الثامنة والثلاثون بسم ... الرحیم S ومن رسائله رضوان اللّٰه علیه و قدس روحه T / 4 نبود  
 ( تصحیح ) بود T S / هیچ ... تعالی T در بعد ان لله تعالی عباداً S / 11 می در T درمی S /  
 ما T - 14 / S - T 15 - 16 / S - 38 : 77 م / .

• • • نامه می و هشتم . 38 . S . T • • •



آن معرفتی کہ از تو آموخته ام در دل دارم و گر چه دل سوخته ام

- ۵۲۳ - بدین تسبیح راه قرب رود در پردہ فراق . فقر کہ شنیدہ بی این بود .  
 3 هر که را برو گذر بود از سالکان حضرت الہیت ، وازیشان گوید و سو گند خورد ، و راست خورد ، « وقاسمہا إني لکما لمن الناصحين » و اشما گفته اند :  
 6 راه قرب روید ! « ففرّوا الى الله » . و راه بُعد مروید ! « ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين » . از من بشنوید . راه قرب رفتن رنج ضایع است ،  
 و بُعدِ بَعْدِ القربِ ضرورتِ سنتِ لم یزل ولا یزالست . نشنیدہ ئی : تخلقوا باخلاق الله . از کرم معشوق کہ جانش بدان پیرو رده اند ، رنگ دارد  
 9 « کہیصص » این بود . اگر فہم نکردی « ذکرُ رحمةِ رَبِّکَ » دارد ، « عبده زکریا » این بود ، تا بود کہ فہم کنی . کرم ہمہ جوانمردی اقتضا کند .  
 الدين النصیحة .

- ۵۲۴ - ابلیس کہ پرورده کرم بود ، و مقرب حضرت بود ، و معلم فریشتگان بود ، و زاویہ او برابر ساق عرش خدا بود ، و کلمہ الله تکلیما بی واسطہ از خواص قدم او بود ، چون تواند کہ نصیحت نکند « إني لکما لمن الناصحين »  
 15 کجا روید ؟ شعر :

دل بروسہ داتا ان کل وان کونہ دیم  
 نموی ارتو نخواستی کہ دلت وساریو  
 کار واسان ادر کس را ہخہ چشم نکند  
 18 نہ بمن درد دل باشد نہ تو در دامان نو

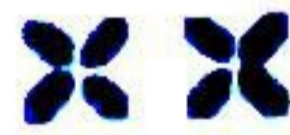
- اگر سالک گوش و احدیث او کند « فدلتیہا بفرور » نقد کشد ؛ زیرا کہ  
 21 ابلیس راہ قرب خود می رود درین نصیحت ، اما اورا راہ قرب حالی در آنست

4 و 5 الاعراف 7 : 21 ك / الذاریات 51 : 50 ك / 5 - 6 البقرة 2 : 35 م والاعراف 7 :  
 19 ك / 6 رفتن ( تصحیح ) رفتن T S / 9 - 10 مریم 19 : 2 ك / 10 کنی T نکنی S / 12 معلم  
 S بعلم T / 13 برابر S سر T / کلمہ S کلمہ T / 15 - 19 شعر . . . نو T - S / 20 الاعراف  
 7 : 22 ك / کشد S گست T / .



کہ گوش واسخن او نکند، کہ اگر گوش واسخن او کند راه ورونیز  
ببندند از جناب ازلِ « يُضِلُّ مِنْ يَشَاءُ » ، « رَبَّنَا ظَلَمْنَا » حاجت افتد کہ  
و از راه آید . پس چون او را در حال صدق دارد ، او را غول ببردہ بود .  
باید کہ او را تکذیب کند ، و مردوار بر گذرد .

- ۵۲۵ - چون بمقام ابلیس رسد ، و زاویہ او در ساق عرش بنهند . اگر  
از راه ابلیس او را نہادہ اند کہ برود ، چون و از ان مقام رسد ، تصدیق اینجا  
شاید کہ کند بقول ابلیس ؛ زیرا کہ اکنون صاحب ذوق است . آنکاه مقلند  
بود . ولیکن غالب آن بود کہ ابلیس را اینجا نیاورد ؛ زیرا کہ او راہ بُعد  
می رود « فخشفنا به و بداره الارض » . و از آنجا کہ حقیقت کار است او راہ  
قرب رفتہ بود در بُعد . ولیکن محال بود کہ سالک این فہم کند در عالم علم  
و تمیز . پس اگر چنانکہ سالکی گرمرو بود کہ روش او گرمتر از روش  
ابلیس بود ، این سالک ابلیس را لا محالہ در راہ و از بیند ، و از او در گذرد .  
و ابلیس گوید : این مرد از من سیہ کلیم تراست . فتحہ سر قوی لفته است :  
کہ ابلیس گاہ گاہی گوید کہ در جہان از من سیہ کلیم تر آن مرد آمد .  
والحمد لله رب العالمین ، والصلاة على سيدنا محمد المصطفى وصحبه الطاهرين .



2 بندند S بندد T / 3 دارد . . . ببردہ T ندادہ . . . ببردہ S / 6 و S در T /  
9 القصص 28 : SI ك / 11 او S - T / 13 و از S / 14 / T - S / 15 والصلاة  
. . . الطاهرين T - S / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۲۶

3 بی دیده ره قلندری نتوان رفت دز دیده بکوی مدبری نتوان رفت  
کفر اندر خود قاعده ایمانست آسان آسان بکافری نتوان رفت

6 اکنون او بیش از ماضی چیزی زمانی است بچندین هزار هزار سال  
نامتناهی . اینجا بدانی بیقین که میان او و عقل اول که مخلوق اولست ،  
زمان نامتناهی است . و قلیل فی الخلق من يفهم ذلك . چون سبق رتبتی را  
تفاوت است آن تفاوت را میزانی هست از زمان ، چنانکه گفت : إن الله خلق  
9 الارواح قبل الاجساد بألفي ألف عام .

۵۲۷ - این مایه رتبت را چندین تقدیر کرد ، در روز گار زمان . وهم ازین  
عالم است « وإن يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون » . واینکه « لیسلة »  
12 القدر خیر من ألف شهر . و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة . وهان  
وهان تا ظن نبوی که این گزافست یا تقریب مثلاً ، لا بلکه این در دیده نبوی  
همچنانست که جوهری داند که مثقالی زر به از پنج مثقال نقره ، و به  
15 از صد مثقال مس ، و به از چندین هزار هزار من سنگ . و مثقالی یاقوت به  
از چندین مثقال زر . و داند که هر مثقالی را از آن جوهر چون خواهد که تقدیر  
کند بزر یا بیاقوت مثلاً چون باید کرد . و خباز داند مثلاً که چندین من نان  
18 بمثقالی زر چون تقدیر باید کرد . و قصاب داند که گوشت بزر چون تقدیر

ابسم . . . الرحيم ( تصحيح برای هما هنگی آغازنامه ها ) ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة  
التاسعة والثلاثون بسم . . . الرحيم و به استعين S ومن رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . .  
الرحيم و به استعين T / 11 الحج 22 . 47 ك / 11 - 12 القدر 97 : 2 ك / 14 جوهری T  
فرمود جوهری S / 17 وخباز T وچون خباز S / .

\* \* \* نامه سی ونهم . S 39 . T 6 \* \* \*



می باید کرد . و همچنین هر چیز در اینجا بزر تقدیر توان کرد نه از گزاف  
 ۵۲۸- پس همچنین که بایع نان و گوشت و جامه و دیگر ماکولات و ملبوسات  
 و مسمومات پیدا است در این جهان ، و آنرا بر این منهاج مقدر الثمن بکرده  
 3 اند ، بصیرت نه از گزاف . پیغمبر داند که چندین رکعت نماز را ثواب چه بود ،  
 و چه ارزد ، و چندین روز روزه ، تفاوت روزه در روزها ، و تفاوت صلاة  
 6 و زکات در اوقات مختلف ، تا گوید که رکعتان فی جوف اللیل کنز من کنوز  
 الجنة ، و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة ، و جذبة من جذبات الحق  
 یوازی عمل الثقلین . و در قرآن مجید گوید : « لیلۃ القدر خیر من ألف شهر »  
 9 و « إن یوماً عند ربك کألف سنة مما تعدون » . و اینجا بسیاری اسرار پیدا گردد ،  
 و بسیار مشکل حل شود . و الله یزیدنا علما بقصورنا فضلاً منه ، و ینفعنا بما رزقنا  
 من العلم بکرمه و جوده إنه ولی ذلك .

۵۲۹ - پس غرض از این همه بیان آنست که بدانی که چون آن رتبت که  
 12 روح راست بر غیری چون خواهند که سبق زمانی تقدیر کنند ، کنایت از آن  
 این بود که بألفی الف عام بود ، و روا نبود که این رتبت نامتناهی بود  
 بضرورت ، بحکم آنکه کالی که روح را است و غیری را نیست . راه ازین غیر  
 15 بدان کال روح متناهی است . و روا نبود که نامتناهی بود اصلاً و البتہ که  
 ما به یقین دانیم که ما یتناهی لایکون أكثر مما لا یتناهی . و راه از ناقص  
 بکمال مطلق ، و آن کال که حق را است ، نامتناهی است . پس اگر ازین ناقص  
 18 راه بکمال روح مثلاً که دون کال حق است هم نامتناهی بودی ، لازم بودی ما  
 یتناهی اکثر مما لا یتناهی باشد . و از آنجا که ظاهر است ؛ تناهی و لا تناهی  
 بر کم افتد . و اینجا نه کم متصل است که بر اجسام افتد و نه کم منفصل که در  
 21 اعداد بود .

۵۳۰ - ولیکن علی الجملة ما به یقین دانیم که از حیوانیت راه بآدمیت ، کم از

3 مقدر T مقدار S / 4 پیغمبر T پیغامبر S / 8 الذمدر 97 : 2 ک / 9 الحج 22 : 47 ک /  
 10 T S - / با T S / 13 کند S / کند T / 16 متناهی ( تصحیح ) نامتناهی T S /  
 20 لا تناهی T لا یتناهی S / .



- آنست که از جمادیت مثلاً بآدمیت . پس راه از هرچه در وجود بود بهرچه  
 در وجود بود متناهی باید که بود ، الا آن راه که بکمال حق است عزّ اسمہ .  
 3 پس چون چنین بود ، راه میان او و عقل اول که شریفتر موجوداتست  
 و قریبتر بکمال او ، راه نامتناهی باید که بود ؛ زیرا که حق واجب است ،  
 و عقل اول ممکن ، و واجب بذات خود حق بود و ممکن باطل ، و از  
 6 باطل بحق راه نامتناهی بود . و در جهان کسی که این سخن را چنانکه باید  
 فهم کند عزیز بود . پس پدیدار آمد که چون خواهم که رتبتی را که میان حق  
 است و عقل اول بزمان تقدیر کنیم صورت نبندد و محال بود ، الا که گوئیم  
 9 میان حق و او زمان نامتناهی بود . و تقدیر رتبت روح بدو هزار هزار سال ،  
 از آن جهت توانست کردن که آن متناهی بود و این بضرورت نامتناهی .

- ۵۳۱ - پس اکنون در حق حق تعالی بیش از هزار بار و دو هزار بار بود مثلاً  
 12 بزمان نامتناهی ، و این بر قدر عقل تو است ، و الا اکنون و فردا و دی در حق  
 او هم یکی بود که این تعدد در حق چیزی بود که قوامش بزمان بود ، و حق  
 تعالی و تقدس قیوم زمان است . و از قیوم هرچه در وجود آید حق بود . و روا  
 15 نبود که ازین معانی عبارت بود اصلاً ، إلا متشابه و مستعار . پس اگر کس را  
 غلطی افتد ، اینجا باید که بر آن اعتماد نکند که این از تنگی عبارتست ،  
 و الا حدیث این معانی چون راه دل گشاده گردد ، ادراک ازین چیزها کار  
 18 اوست و طبیعت او ، و آن راه هرگز از علم و از نطق گشاده نگردد که  
 روا بود که علم را و نطق را در آن گشایش مدخلی بود ، چنانکه سنگ را  
 مدخلی بود در آنکه آتش بیرون آرد از آهن مثلاً . والسلام والحمد لله رب  
 21 العالمین ، والصلوة علی محمد وآله .

1 راه . . . . . / S / 3 پس . . . . . / S - T / 4 او / S - T / 5 حق / S - T /  
 بود و S / 6 برهان / T / 10 متناهی T نامتناهی S / 11 حق / T - S / از هزار بار  
 S از بار . . . . . بزمان S بزبان / T / 13 یکی بود T S / 14 از / T - S /  
 هر چاریکی . . . . . ( حاشیة S ) / قوامش بزمان S فراموش بزبان / T / 14 از / T - S /  
 آید حق بود . . . . . 16 نکند S کند / T / 18 که T بلی / S / 21 والصلوة . . . . . آله / S - T .







اختلافُ ألسنتِكم وألوانِكم . إنَّ في ذلك لآياتٍ . ما دام کہ حوصلہ را قوت می در باید ، درو انزعاجی واضطرابی می بود ، این حالت را شوق گویند .  
3 چون قوت بیافت ، و آن انزعاج طلب بسکونت وجدان بدل افتاد ، آن حالت شوق بحالتی بدل افتد کہ آنرا بسط گویند . اگر قوت متعذر بود پیش از طلب یا پس از طلب ، حالتی دیگر اقتضا کند کہ آنرا قبض گویند .

6 ۵۳۴ - فصل : والله يقبض ويبسط ، هر کہ صاحب دلست ، اورا نقدی هست کہ قوتِ حوصله اوست . چون آن نقد ازو واپوشید طالبِ قوت آید .  
9 « وإذا أظلم عليهم قاموا » أظلم عليهم کنایت است از واپوشیدن . « قاموا » کنایت است از برخاستن در طلبِ قوت . و نقد واپوشیدن ضرورت است در سنتِ ازل . و محل صاحب نقداست تا عشقش و نقدِ دلش تا چه حداست ؟ « ولقد فتنا الذين من قبلهم » کنایت است از آن کہ نقد واپوشیدن ضرورتِ سنت است تا دانی « فليعلمنَّ الله الذين صدقوا وليعلمنَّ الكاذبين » کنایت است از آنکہ نقد واپوشیدن محک است .

15 ۵۳۵ - فصل : چون طالب بود اگر نقد وازو دهند ، بسط اینجا پیدا گردد کہ معشوق او روی وازو کرد . و اگر سالک را در درون پرده قرآن راه بود بداند کہ آن چه بود . اگر هنوز بیرون پرده است « ن . والقلم وما يسطرون . ما أنت بنعمت ربك بمجنون » . این حدیث اورا بیان کند تا همگی درون او ازین قوت میخورد ، و سکونت می بود ، و طلب زیادتی تقاضا نمی کند،  
18

1 اختلاف T S خلق السموات والارض واختلاف M الروم 30 : 22 م / 3 طلب TM - S /  
6 فصل T S فصل قال الله تعالى M / 7 حوصله ... قوت T S - M / 8 البقرة 2 : 20 م /  
8 - II ازوا . . . است T S - M / 10 - 11 العنكبوت 29 : 3 م / 11 ضرورت سنت TS -  
M / 12 العنكبوت 29 : 3 م / 12 - 13 است ... پوشیدن T S - M / 14 بود T S آمد M /  
16 - 17 القلم 68 : 1 ك / 17 تا T S فصل تا M / 18 کند بود T S / .



و بسط حال می بود . اگر آن حال دراز و اکشد حال نگویند ، مقام گویند که مردم مقیم است ، و روش ازو منقطع . « ما کثین فیه ابدأ » این بود .

- ۵۳۶ - فصل : اگر نقد رو و ازو کرد ، ولیکن صدمه « ولئن شئنا لنذهبنّ بالذی اوحینا الیک » ، و ازان مقارن می بود . این حالتی بود که قبض و بسط ممزوج بود درو . و این را بوقلمون وقت توارن گفت . گریه و خنده بر ظاهر اینجا جمع گردد . این آنگه بود که قبض و بسط رو در باطن او دارد . اگر بسط رو در ظاهرش دارد ، و قبض رو در باطن دارد ، پنهان گریه با آشکارا خندم ، اینجا بود . مصطفی - صلعم - از این قوم چنین خبر می دهد که إن لله عباداً یضحکون جهراً من سعة رحمة ربهم ویبکون سرّاً من خشية عذاب ربهم .

- ۵۳۷ - مگر حال داود پیغامبر چنین بوده است که و ازو می گفتند : خفنی کما تخاف السبع الضاری . این روی اگر در خلق داشت ، زمان چنان بود که چنین دارد که حبیبی الی عبادی . فقال : أي رب و کیف أحببک الی عبادک ؟ فقال ذکرهم آلائی عند کل صباح و مساء . بیرون همه رجاء ، و درون همه خوف . پس اگر چنانکه همگی دل روی در کرم معشوق دارد ، اگرچه نقد هنوز در پرده تمیز خود بود ، طمع رو و اکردنش سخت غالب باشد ؛ اینجا گریه آشکارا شود و خنده پنهان . وقتی حاشیه این پرده برگرفتند ، دیده داود بر نقطی ازین کرم افتاد ، شادیش رخت و ادرون برد ، و رنج خیمه بیرون زد ، گفت : إلهی لا ینبغی لمن عرفک أن یقطع رجاء عنک .

۱ حال TM کار S / 2 مردم S مرد TM / ازو TS او از قد او M / الکاهن 13 : ۴ ک .  
 3 - 4 الاسراء 17 : 86 ک / 5 دروه و M - TS / 7 باطن دارد M باطن TS / 8 اینجا بود  
 M - TS / قوم TS - M / می دهد TS داد M / 12 این TS و این M / اگر TS که M /  
 زمان TS فرمان M / 14 و درون M درون TS / 16 کردنش TS کرد قبض M / 18 نقطی  
 TM لفظی S / 19 بیرون TS در M .



۵۳۸ - فصل : اگر چنانکہ بعد الطلب والطمع نقد روی وازو نکند ، اینجا قبض حال بود . « ليس لك من الامر شيء » هر ساعت و انہاد او کار خود میکند . « إن الله لغني عن العالمين » ورجان شیخون می آرد ، و او در مجال قدر لا یبالی جانی میکند ، تا خود این حال بچہ رسد .

۵۳۹ - فصل چون ہمہ حوصلہ بود ، وقوت ، یا قوت بود ؛ ولیکن در حوصلہ قرار نمی گیرد کہ قوت آن حوصلہ را ، چون آب می بود ، ریگ را فریاد « واجوعاه » اینجا کند . اگر قوت بیش از حوصلہ است ، ہمہ ناز و کرشمہ اقتضا کند ، انا سید ولد آدم ، ولا فخر ، نطق وقت بود . مصطفی صلعم - روزی آن حال اول اختیار میکند ، و روزی این حال دوم کہ أشبع يوماً وأجوع يوماً . و از ان حال صبر مقارن می بود ، و « إن الله مع الصابرين » . و و احوال دوم شکر مقارن می بود . « وقليل من عبادي الشكور » . و ایمان خود ہمہ اینست : الايمان نصفان ، نصف صبر و نصف شکر . صبر در فراق ، و شکر در وصال . « إن في ذلك لآيات لكل صبار شكور » .

۵۴۰ - چون نہاد درین احوال رام گردد تا بدان حد کہ هیچ حالی را در او بجالی نتواند بود لانتہ محبت رسومہ و غیببت آثارہ . این مرد را فقیر گویند . ایمان از وور پردہ کاد الفقر أن يكون كفراً ، سایہ فکند . « من كان يريد العزة فلله العزة جميعاً » نقد گردد . چون بر ابو بکر گذر کند ، خجل

۱ فصل T S - M / 2 آل عمران 3 : 128 م / 3 العنكبوت 29 : 6 ك / آرد T کند S M / مجال T S قالب M / 4 یبالی T S ابلی M / 5 یا S M نه T / 6 آن حوصلہ را M از حوصلہ ہا T S / 7 فریاد T S - M / کند T S بود M / 10 وازان T S تا وازان M / می T S - M / 10 - 11 البقرة 2 : 153 م / 11 - 12 سبأ 34 : 13 ك / 13 - 14 ابراهيم 14 : 5 ك و 31 : 31 و 34 : 19 و 42 : 33 / حالی T S حالی M / 16 نتواند بود T S نبود M / لانتہ . . . آثارہ T M - S / 17 و پردہ T S بریزد M / فکند ITS فکند M / 17 - 18 یونس 10 : 35 ك / .



- و شرمسار در پیش مصطفی آید و می گوید : ما الایمان ؟ مصطفی میگوید :
- 3 آن تؤمن بالله ورسوله . اینکه هیچ حالی را در توجای نبود ، و هیچ حالی نیز شادی و اندوه زیادت نگردد . تؤمن بالله ، بنده خدا باشی . پس که حال حجابست ، و مقام شرك . در قرآن قدیم از آغاز و انجام این حدیث چنین کنایت کردند که « ألم تر أن الله أنزل من السماء ماءً فسلك به ينابيع في الأرض ثم يخرج به زرعا مختلفا الوانه ثم يهيج فتراه مصفراً ، ثم يجعله حطاماً إن في ذلك لذكرى لأولی الالباب . »
- 6

- ۵۴۱ - فصل : کمال قبض ابدی از مشاهده عظمت خیزد . و نور سیاه اینجا پیدا گردد . و کمال درد ابدی از مشاهده ارادت ازل خیزد . و گاه گاه مشاهده این دو صفت اضداد ، آن کمال قبض و درد ابدی اقتضا کند . و گاه بود که مشاهده علم ازل قبض و درد اقتضا کند . و ازین نقطه که میگویم در مشاهده علم ازل ، هیچ بویی بشام من نرسیده است البته . اما شنیده ام که فتحه سرقولی گفت : ببايد ترسیدن از آن خدای که داند که فردا چه خواهد بود . در معنی این حدیث هیچ پی نمی برم . والسلام والحمد لله رب العالمین ، و صلواته علی محمد وآله اجمعین .
- 9
- 12
- 15



1 در TS - M / 2 رسوله M - TS / حالی ... نیا TS و M / 3 بنده TS در م / پس TS و بس M / 5 - 7 الزمر 39 : 21 ک / 8 - 9 مشاهده ... ازل TS - M / 10 ص ... درد M امداد از کمال قبض و درد TS / 11 نقطه که SM فقط T / 12 ازل TS / 13 - 14 معنی این حدیث TS این معنی M / 14 والسلام M - TS / 11 - 15 صلواته ... اجمعین M - TS / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۴۲ - برادر اجل کامل الدوله مخصوص است بدعای بسیار . والله عز
- 3 وجل سلك به سبيل السعادة القصوى . نبشته عزیز رسید ، وخواندم وشاد شدم  
بسلامت بودن آن عزیز . باید که خود را در میان مشغله دنیا فراموش نکند  
که فتوی مصطفی در حق پراکنندگان از بهر دنیا اینست که ومن تشعبت  
6 به هموم الدنيا لم يبالي الله في أي اوديتها يهلكه . هر که در میان مشغله دنیوی  
بیرون رود ازین جهان ، در گوی خواهد بود از گوهای دوزخ . آن هاویة  
بی عمق که شنیده بی دنیا است لا غیر . « ومن أراد الآخرة وسعى لها سعيها  
9 وهو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً » . اگر تو گویی من مریدم ، آخرت را  
« وسعى لها سعيها » ببايد . ومعذلك « وهو مؤمن » ببايد والاعمال بی ایمانرا  
بباد بی نیازی برخواهند داد که « وقد منا الى ما عملوا فجعلناه هباءً منثوراً » .  
12 تو مرید آنی که عمر در طلبش خرج می کنی . اگر نیمی از عمر در طلب  
دنیا کنی ، نیمی در طلب دین کنی برابر بلا ترجیح ، مقام تو اعراف بود که  
« وعلى الاعراف رجال » . واز آنکه تو دانی که در طلب دین خرننگ باشی ،  
15 ودر طلب دنیا کرّه تازی .

1 بسم . . . الرحيم T M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الحادية والاربعون بسم . . .  
الرحيم S / 2 برادر S وبه استعین برادر T ربه نستعین برادر M / 4 آن M او T S / 5 که و  
T M و S / 6 هموم الدنيا T S همومه M / اوديتها T S اودهيه M / میان T از میان M میان  
دنیا از S / 7 رود ازین T نرود در آن M نرود ازین S / 8 بی عمق T S عمیق M / دنیا T S  
این M / 8 - 9 الاسراء 17 : 19 ك / 10 ببايد . . . ببايد S M شاید T / والا عمل بی M  
ولا عمل فی T وسعی ربی S / 11 خواهند M خواهد T S / الفرقان 25 : 23 ك / 13 کنی  
. . . کنی T S - M / مقام T S خرج کنی مقام M / 14 الاعراف 7 : 46 ك / واز T S  
واگر از M / .

\*\*\* نامه چهل ویکم . T 8 . S 41 . I M 72 \*\*\*



۵۴۳ - گوش دار تا قرآن مجید در حق تو و مریدان دنیا چه میگوید :  
 « من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد . ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموماً مدحوراً » . درین آیت تأمل کن ، تأملی تمام ، پس وانفس خود گوی :  
 3 اگر ایمان داری که این قول خداست چرا باورش نداری در آنچه میگوید ؟  
 و اگر ایمان نداری چرا بزبان چیزی گویی که در دل از آن خبر نداری ؟  
 « كبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون » ، « اتقوا الله وقولوا قولاً سديداً » .  
 6 قول سدید آن بود که آنچه نداری نگویی ، لو لم ادع الكذب تأثماً لتركته  
 تکرماً . دروغ گویی و شرم نداری .

۵۴۴ - انکار که با خلق راست آید ، معصوم الدم و المال گردی  
 9 تا بکنار مرگ در گور . هر چه نقد دل نبود ، زبان نتواند گفت . و چون زبان  
 گزدم و مار بخورد ، حدیث « لا إله إلا الله » چون گویی ؟ حقیقت این کلمه  
 باید که در درون رخت نهاده بود ، تا در گور دل آن توحید می گوید که دل  
 12 نمیرد ، محل الایمان لا یأكله التراب . چون حقیقت ایمان در دل نبود ، بوقت  
 مرگ زبان از تو واستانند ، نطقت بماند . سوء الخاتمة آن بود ، والعیاذ بالله . جهد  
 کن تا چند آن سعی که در دنیا می کنی ، در دین یجاء آری و إلا کار بر  
 15 خطر است . دنیارا که یقین ندانی که چند در خواهی بود ، در او این همه  
 سعی بکردی ! لا بل یقین دانی که صد سال بیش نخواهی زیست . چنانکه  
 الی ابد الآباد در گور و بر عرصات قیامت ، خود هیچ سعی نباید زارد  
 18 گور را ؟

1 تو و M - TS / 2-3 الامراء 17 : 18 ك / 4 داری TS کویی داری M / 5 م TS /  
 6 النافر 40 : 35 ك / الاحزاب 33 : 70 م / 11 دم TS کژم M / 16 در T درو S - M /  
 در او TM و S / 17 چنانکه S - TM / 19 زاد کور را ؟ TS کردت ذات کور  
 . / M



- ۵۴۵ - « فتزودوا فإن خيرَ الزادِ التقوى » فراموش کردی؟ اللہ! اللہ!
- 3 خیری می کن کہ من أطعم جائعاً أطعمه اللہ ، ومن کسا عارياً کساه اللہ .  
 3 جهد آن کن کہ خود را بر فتراک درویشی بندی کہ از من وتو بطریق استقلال  
 چیزی نخواهد آمد . طمع بریدن یکبارہم شرط نیست ، أما ظاهر اینست کہ  
 می گویم . اگر اکنون نظر نکنیم کی خواهیم کردن؟ مگر کفن بگازراست .
- 6 عجباً بنی آدم! مصطفیٰ - صلعم - چنین می گوید : لو علمت البہائم من الموت  
 لما أكلتم منها سمیناً . در گوشہ بی ہر روز ساعتی خلوتی می کن و می گوی :  
 مرگ! مرگ! تا بود کہ انتباہی پدید آید . اکثرُوا ذکرَ ہادِمِ اللذات  
 9 فوالذی نفس محمد بیدہ لو تعلمون ما أعلم ، لضحکتکم قليلاً ولبکیتم کثیراً . وازو  
 گفتند : یا رسول اللہ ہادم اللذات چہ بود؟ گفت : مرگ! « ولتجدنہم  
 أحرص الناس علی الحیاة الدنیا » صفت کفرانست . تا کی قرآن را راست کنی  
 12 وفہم نکنی؟ أنزل القرآن لیعملَ بہ فاتخذتم دراستہ عملاً . خواندن وفہم  
 نکردن بچہ کار آید . رَبِّ تَالِ لِقُرْآنٍ وَالْقُرْآنِ یلعنہ ، فراموش مکن کہ  
 شرط نیست .

- 15 ۵۴۶ - زیر دستا ترا نیکو دار ، وخیری می کن چندان کہ توانی . والقلیل  
 عند اللہ کثیر ، والكلمة الطيبة صدقة ، وصدقة السر تطفیء غضب الرب .  
 ومارا بدعا یاد دار بر سر تربتہای عزیزات و می گوی : اللهم لا تجعلہ من  
 18 عبدة الدنیا واجعلہ من عبيدک برحمتک . والسلام والحمد لله رب العالمین ،  
 والصلاة علی محمد وآلہ أجمعین - والعاقبة للمتقين .

1 البقرة 2 : 197 م / 4 طمع T S وطمع M / 5 اگر M کہ T S / کفن بگازر M کفن  
 بکار S کفر بکار T / 7 منها T S - M / 10 - 11 البقرة 2 : 96 م / 11 راست T S درست  
 M / 12 وفہم نکنی M - T S / 17 می گوی T S می گوی M / 17 - 18 تجعلہ . . . اجعلہ  
 T S تجعلنا . . . اجعلنا M / 18 والسلام M - T S / 19 والصلاة . . . اجمعین T وصلوانہ  
 علی محمد وآلہ الطاہرین M - S / والعاقبة للمتقين S - M / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۴۷ - بدان ای برادر عزیز اَطال الله بقاءك وسلك بك سبيل السعادة القصوى ،  
 3 که سعادتِ آدمی معرفتِ خدای تعالی است . وبقدر معرفتِ او را از سعادتِ  
 نصیب خواهد بود . و معرفتِ ذات بعد معرفتِ صفات تواند بود . و معرفتِ  
 صفات از نظر در افعال حاصل گردد . و افعال او دو قسم است : ملکوت  
 6 است و ملک . و تا بر ملک گذرنکنی ، بملکوت راه نیست . الدنیا مزرعة الآخرة ،  
 این را دان . و ملک همه این است که در قرآن بیان کرد « والله ملكُ السماوات  
 والارض وما بينهما » .

۵۴۸ - و تا ترا بمقام تفکر راه ندهند ، هرگز ندانی که ملک چیست .  
 9 لعمری ملک ببینی ، ولیکن بدیده‌ی که همه جهان با تو برابر باشند ، و ترا از  
 ملک هیچ عجب نیاید . و اگر چیزی عجب آید ، ترا از راه عادت بود که  
 12 هیچ معنی ندارد . اگر حیوانی عجیب ببینی که مثلش در جهان بعادت ندیده

۱ بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسالته رحمه الله ۲۶ بسم . . .  
 الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثانية والاربعون بسم . . . الرحيم وبه الحمد . . .  
 S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ايضا الى الصدر كامل الدولة بسم . . . الرحيم وبه الحمد  
 والقوة T / 2 اطال . . . القصوى T S P M I / N - 3 است T S P M I / N  
 وبقدر T S بر قدر N بقدر P M I / 4 خواهد T S P M I / N . . . T S N M I  
 معرفت P I / 5 او T S - P T M I / 6 است T P N M I / S / 7 همه T S P N M I  
 7 - 8 المائدة 5 : 17 و 1 / م / 10 برابر باشند T S در آن برابر باشند M بر يدن N بر شبيه  
 P I / 11 و P M I - S S N / 12 معنی ندارد T S P M I در معنی ندارد N

\*\*\* نامه چهل و دوم . T 9 . S 42 . P 69 . N 26 . M 101 . I 58 \*\*\*



باشی تعجب کنی . و هرگز ترا از خود تعجب نبوده باشد . و «عجب ما علی وجه الارض قالب آدمی است . از این راه بود که جلالت ازل در آفریدن او از نطفه تحدی کند و گوید : « وهو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً » . پس گوید : « وکان ربك قدیراً » بدایت آنکه ترا دیده دهند آن بود که ترا هیچ چیز غریب نیاید ؛ زیرا که همهٔ اشیاء در عجیبی و غریبی يك رنگ است . پس چون ترا هیچ عجب نیامد همه عجب بینی . و تا ترا بعض چیزها عجب آید ، هرگز عجب روی جمال خود بتوانماید . اهل معرفت چنین گفته اند : إنك لا ترى العجب حتى لا ترى عجبا . فإذا لم ترَ عجبا رأيت العجب .

۵۴۹ - اگر لابد است و از بعضی چیزها تعجب می باید کردن دون بعضی ، باری از آیات کبری نه از آیات صغری . و در وجود خود آیت صغری نیست ، ولیکن بنسبت با مبتدیان چنین توان گفت : آیات کبری آسمان است و آفتاب « ومن آیاته الشمس » و کواکب . « ومن آیاته الجوار فی البحر کالأعلام » همانست که « کلٌ فی فلكٍ یسبحون » . للقرآن وجوه کثیرة . زمین از آیات کبری بود « ومن آیاته أن تقوم السماء والأرض بامرہ » . آب از آیات کبری است « أفرايتم الماء الذي تشربون أنتم أنزلتموه من المزن أم نحن

1 از خود TSPMI - N / 2 او TSM و PI آدمی N / 3 - 4 الفرقان 25 : 54 ك /  
 4 پس TSPMI آنکه N / دهند PNMI دهد TS / 5 چیز غریب TS چیز عجیب N  
 عجیب PI غریب M / همهٔ اشیاء N همه TS - PMI / 6 نیامد PMI نبود TS N /  
 6 - 7 و تا . . . هرگز عجب TS NM - PI / 7 نناید PNMI کی نماید TS / معرفت  
 TSPMI - N / 8 لا تری TPNMI تری S / حتی لا تری عجبا M حتی تری عجبا  
 N / حتی لا تری عجبا TS - PI / لم تر TS NM ما تری PI / 11 باری TS N - PMI /  
 خود آیت TS N خود آیات M - PI / 13 است TS N - PMI الشمس TSPNMI  
 اللیل والنهار والشمس والقمر : فصلت 41 : 37 ك / الشوری 42 : 32 ك / 14 زمین TS NM  
 وزمین PI / 15 الروم 30 : 35 ك / آب TS NM و آب PI / 16 الواقعة 56 : 68 ك / .



المزلون» . و « جعلنا من الماء كل شيء حيّ » . آتش همچنين « أفرأيتم النار التي تورون . أنتم أنشأتم شجرتها أم نحن المنشئون » . آدمی همچنين « أفرأيتم ما تمنون أنتم تخلقونه أم نحن الخالقون » .

3

۵۵۰ - عجایب نبات که سراز خاک بر کند همچنين . « أفرأيتم ما تحرثون

أنتم تزرعونه أم نحن الزارعون » . همچنين در سورة روم بعضی بتفصیل

می بین « ومن آياته منامكم بالليل والنهار وابتغواكم من فضله » و « من آياته خلق

السموات والأرض واختلاف ألسنتكم وألوانكم إن في ذلك لآياتٍ » . واگر

جملة آیات كبرى بيك جا جمع خواهی « إن في خلق السموات والأرض

واختلاف الليل والنهار . والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما أنزل

الله من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها . وبث فيها من كل دابة .

وقصريف الرياح . والسحاب المسخر بين السماء والأرض لآيات لقوم يعقلون » .

از آنجا که این آیات كبرى بود ، حقّ تعالی قسم یاد کند باین چیزها « والسماء

والطّارق والأرض ! والليل ! والنهار ! والشمس ! والقمر ! والطور ! ونفس وما

سویها ! والنجم ! » .

۵۵۱ - این در ابتدا بود که عرض آیات دهند بر ديدة مرید . بعضی كبرى

بود « فأراه الآية الكبرى » . موسى فرعون را بنسبت است وانا بینائی

فرعون . اما این که « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » در حق مصطفی

1 الانبياء، 21 : 30 ك / 1 - 2 الواقعة 56 : 71 ك / 2 - 3 الواقعة 56 : 58 ك / 4 سورة

56 : 63 ك / 5 بعضی T S N M وبعضی P I / 6 الروم 30 : 23 ك / 7 - 8 الروم 30 : 22 ك /

8 جمله T S N M يجمله P I / 8 - 11 البقرة 2 : 164 م / 9 - 11 وما . . . يعقوب T S P M I

الى آخر الآية N / 12 این T S - P N M I / چیزها P N M I حرفها T S / 14 والنجم

T S - P N M I / 15 - 16 بعضی كبرى بود T S N M بعضی P - I / التازعات 79 : 20 ك /

16 تا بینائی فرعون T P N M I نایت فرعون هم بنسبت S / 10 النجم 53 : 19 ك / مصطفی

T S P M I سيد عالم N / .



۳ - صلعم - بنسبت است با آنکہ کس را از انبیا آنجا راہ ندادند . چون مرید را دیدہ پختہ تر گردد ، در وجود خود ہیچ چیز نبیند کہ نہ آیت کبری بود . ہر ذرّہ کہ در وجود است روی خود را بی نقاب و ازو نماید ، تا در ہمہ چیز صانع را بیند بلا فرق . اینجا بود کہ ہر چہ وپشہ و ہر ذرّہ کہ در وجود است قسّم ازلی شنود . از آنراہ کہ ہمہ صنع اوست . آسمان وزمین و ماہ و آفتاب و ستارہ را در ، خاصیت بدانند کہ « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » بدانند چرا بہمہ برابر قسم یاد کرد .

۵۵۲ - قول ابن عباس اورا مکشوف گردد کہ در تفسیر چرا گوید در این کہ « والشمس واللیل » الی سائرہا : أي وربّ الشمس . إنّ من الشعر لحکمة فہلوی شعر :

آیند ہرا وابستہ داری این دہانہ کرد خوار نکنی

۱۲ اینکہ ہمہ عجب بیند . بلا فرق اینجا بود ، بینند صغری و کبری . اینجا چہ کند ؟ در ہر ذرّہ کہ در وجود است ، ہزاران ہزار نَعَم نامتناہی و حکم نامتناہی بیند . قصور آن کس بدانند کہ گفت از ہر چہ در وجود است کمتر از بعوض و خردل نیست از حیوانات و موات ، و در ہریکی سیصد و شصت حکمت است . عجبا از آن کس کہ این بگفت ، بس مختصر گفت .

1 بنسبت است TSM بنسبت N نسبت است P1 / آنکہ TPNMI انکس S /  
 2 تر TSPMI - N / چیز TSPNI - M / 3 وازو TSN باز PMI / 4 چیز N -  
 TSPMI / اینجا بود کہ N اینجا TSN - PMI / 5 راہ کہ ہمہ TSPMI وجہ کہ ہمہ  
 از N / 6 ستارہ TSNM - PI / در . . . کہ TS . . . کہ N چہ خاصیت بدادند  
 کہ PI بدند کہ چہ خاصیت دارد M / 6-7 الحاقہ 69 : 38 ك / 7 بدانند کہ TSPNI - M /  
 ہمہ بر بر PNM I ہمہ را بر TS / 8 گردد TSNM شود PI / والشمس واللیل TS  
 ولیل والنہار والشمس والقمر N والشمس واللیل والنہار PMI / الی سائرہا TSN -  
 PMI / 10 فہلوی شعر TSPNI - M / 11 آیند . . . نکنی TSPMI - SN / داری  
 این PMI دارہ امین T / دہانہ . . . نکنی PMI بر ہا مہ . . . انما مین T / 12 بینند  
 TSN - PMI / 13 ہزاران TSPMI ہزار N / 14 بدانند TNM نداند SPI /  
 15 کمتر از بعوض TSPMI کم از بعوض و کمتر از N / بس TSPNI - M .



- ۵۵۳ - یجلال و قدر لم یزل ولا یزال که مردان در هر ذره‌ی از موجودات چندین هزار نعم و حکم نامتناهی بینند چه جای سیصد و شصت ، لقد تحجرت واسعاً . این مرد از سعت نعم و حکم چندان دید . مگر که آن اعرابی از سعت رحمت دید ، گفت : اللهم ارحمني ومحمداً ولا ترحم معنا احداً . نامصطفی - صلعم - گفت : لقد تحجرت واسعاً یا اعرابی . در هر حرفی که بر این کاغذ است لا بل هر نقطه‌ی که بر این جا است نعم و حکم نامتناهی است و آن کس که این نبیند او را از بدایت معرفت خود هیچ خبر نیست . چون بدین مقام رسد که این همه نعم نامتناهی در هر ذره بیند . آسمان و زمین بیند پراز نعمت چنانکه ذره‌ی نمانی که نه بدین صفت بود . پس شکر کند بر قدر نعمت به پری آسمان و زمین . در این مقام بود که از او درست آید که دوید : ربنا لك الحمد ملاء السموات وملاء الأرض .

- ۵۵۴ جوانمردا! آنکه پیری آسمان نعمت ندید ، چرا پیری آسمان و زمین شکر کند ؟ « وقلیل من عبادي الشکور » . این خبر مکر نشنیده بی صفت إذا قال العبد الحمد لله ، ملاء ما بین السموات والارضین . تا نرسد پس نتوانی شنود . پس اگر نظر از این فراخ تر گردد ، بداند که در وجود نتواند آمد از او چیزی الا که همه نعم نامتناهی بود در آن چیز . اینجا شکر نه بفراخی آسمان و زمین بود ، بسعت مشیت نامتناهی صفت او بود . در این مقام درست

۱ هر TSPMI - N موجودات TSPMI مور چنان N در بین TSPMI بینند . بیت تو دیده بدست او که هر ذره زجاج ، جامیست جهان بی تبار و کوری N  
 2 TPNMI تحجرت ( الحجر المبع ) S - 3 - 5 ... بمعنا TSPMI - 4  
 دید TSM را از ... گفتند 6 / N - PI که برین جا است TSPMI - 7 / N - 8  
 9 / N - خود TSPMI - 9 چنانکه ... نعمت TSNM - 10 / N - 11  
 به N - PI / 13 کند TPNMI کند ، شاکر آن از همه نعمت TSNM - 14 / 15  
 مگر TSPMI - 11 / S تا رسد پس TSPMI خیر تا رسد N - 10 / TSNM - 11  
 16 - 17 بفراخی ... مقام TPNMI از S - 16 بفراخی N بسعت TSPMI - 17  
 بر قدر وسعت N - TS / 17 مشیت TSPMI - NM



آید که گوید : وملاً ما شئت من شيء بعد . دینِ این مرد شکوری بود .

- ۵۵۵ - این بدانند که حقّ تعالی یعقوب نبی را آموخت در دعا : یا خیراً کله .
- 3 اینجا بود که اسماء الله الحسنى وصفاته العلی روی جمال خود بسالك نمودن گیرد . هر ذره را بیند که در وجود است که از منعمی او گوید ، و از حکیمی او گوید ، و از قادری و از قدوسی او . « الرحمن الرحیم » ، « الملك القدوس » ،
- 6 « العزيز الوهاب » را بیند که از همه روی می نماید که ما نظرتُ الی شيءٍ إلا ورأيتُ الله فيه ومعه لا بل قبله . بدانند که « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » چیست ، قسم است که بخود یاد می کند با عاشقان خود . بیگانگان
- 9 را از آن چه ؟ همان است که « فوروب السماء والارض » ، « فوروبك لنسألهم » بخود یاد می کند قسم .

- ۵۵۶ - اینجا بدایت « یحبّهم » پیدا گردد ، و « یحبّونه » روی در
- 12 آورد . و اینجا سالك دیده خود را با همه دیدنی در بازد ، مقام این بود که می گوید :

- در دیده دیده دیده بی بنهادیم و آنرا بکمال خود غذا می دادیم
- 15 ناگه بسر کوی جمال افتادیم از دیده و دیدنی کنون آزادیم
- در حال مستی همه این گوید :

1 بعد . . . مرد P M I بعده . . . مرد T بعد وصف این مرد در دین خدا N / بود M I  
 T S P کند تا N / 5 الفاتحة 1 : 2 ك / الحشر 59 : 23 م / الجمعة 62 : 1 م / 6 ص 39 : 9 م /  
 7 - 8 الحاقّة 69 : 38 ك / 8 بخود T S N خود P M I / 9 همانست T S P M I - N  
 الذاریات 51 : 23 ك / الحجر 15 : 92 ك / 11 المائدة 5 : 54 م / 12 و T S N - P M I  
 مقام T S P M I مقامش N / 13 می گوید P M I بیت T S - N / 14 بکمال خود T S P M I  
 زره دیده N / غذا T P N M I جلا S / 14 - 15 دیم . . . دیم T S N M دیم . . . دم . . . دم  
 دم P I / 15 از S P N M I شد T / 16 در . . . گوید T S P M I - N .



در انجمنی نشسته دیدم دوشش      نتوانستم گرفت در آغوشش  
صدبوسه زدم بر رخ عنبرپوشش      یعنی کہ حدیث می کنم در گوشش

۵۵۷ - اگر ہشیار گردد ہمہ این گوید :

3      زان يك نظرِ نہان کہ ما دزدیدیم      دوراز تو ہزارگونہ محنت دیدیم  
در کویِ ہوس پردہ خود بدریدیم      تو عشق فروختی وما بخریدیم  
6      اگر سرمست بود ہمہ این گوید :

یاد آیدت از آمدنِ ما بسری کوی  
دزدیدہ در آن دیدہ شوخت نگریدن  
9      اگر اورا وازو بنایند ، زبانِ وقتِ دردناکِ او ہمہ این گوید :

زاوّل کہ بتم شراب صافی بی دُرد      می داد دلم ہی بدین حیلہ بہرد  
وانگاہ مرا بدامِ ہجران بسپرد      بازار چنین کنند با غرچہ و کرد

۵۵۸ - ای عزیز من! سوداہای ایشان کہ یارد و کہ داند گفت؟ و کہ داند شنید؟  
12      در قرآن ہمہ بیانست ولیکن خلق از قرآن چہ دانند . سوداہای ایشان را  
بجملاً و مفصلاً بیان کرد . تا دانی کہ بجمل کجاست ، و مفصل کجا ، مفصل در  
اثنای قصص « لقد کان فی قصصہم عبرة لاولی الالباب » . بجمل در طیّٰ عز  
15      حروف « ألم » « کہیعض » « طسم » « حم » . گفت چہ بود؟ گفت : یجبونہ  
یجبہم . را گفت :

1 - 6 در . . . گوید TSPMI - N / 1 - 2 این شعر در تمہیدات ص ۸۸ و ۸۹  
میشود / 2 پوشش SPNMI بویس / 3 اگر . . . گوید TSPMI - N / 4 در کوی  
PMI از روی N - TS / عشق PMI عشوہ / 7 - 9 یاد . . . گوید TSPMI - N  
9 او ہمہ این TPI - SNM / 10 اول TSNI زوال PMI / صافی TSPMI دای TS  
11 بازا . . . با TS تا زار . . . کند با N یاران نبود چون PMI / 12 و کہ داند گفت N  
گفت PMI گفت و کہ داند گفت TS / 13 سوداہای TSNI سودای PI / 14 کرد TS  
کرد SN کردم PI / 15 یوسف 12 : III ک / عز TPNMI غیر TS / 16 - 17 المائدہ  
5 : 51 م / 17 گفت I گفت شعر S گفت بیت TNM گفت ع P / .



یا من بیمان رسول یا شم یا تو      تنها ز همه خلق من و تنها تو  
خورشید نخواهم که برآید با تو      آبی بر من سایه نیاید با تو

3 « إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون » .

۵۵۹ - جوانمردا ! هیچ خواهی که بدانی این حروف در قرآن چرا است ؟  
بدانکه حدیث عشق چون بسر حد زمان و مکان آمد . « إنا عرضنا الأمانه علی  
6 السّموات والارض والجبال » ، « والله المثل الاعلی » خطبهٔ سور و آیات و کلمات  
و حروف کرد . همه پای واپس نهادند ، دانستند که « لو كان البحر مداداً  
لکلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی » چه جای سورتی بود یا آیتی  
9 یا کلمه . حروف بی معنی پای فرا پیش نهادند « وحملها الانسان إنه کان ظلوماً  
جهولاً » . گفت این را چه گویند ؟ عجباً از این حدیث !

سبو سوراخ بدو دیک ازو بیرون شد

بدره دیک گذشتن بندانم چون شد

12 از حسرت این سخن دلم پر خون شد      کاندر یله کمی کمی افزون شد

گفت : آن نه « حملها الانسان » بود ، که « وحملناهم فی البحر » بود ، چه  
15 جای « خلق الانسان ضعيفاً » بود ؟ اینجا قوت « هو الذي يسيرکم فی البر  
والبحر » است . پیداست به قدم بشریت ، راه تا کجا توان برد ! اما اگر

۱ بیمان رسول یا شم M بیمان رسول یا شم T N I بر تو رسول آیم S بیمان وصول یا شم P /  
1 - 2 تنها . . . نیاید با تو P I - T S N M / 3 الحجر 15 : 9 ک / 4 چرا است S P M I  
T چیست N / 5 حدیث عشق چون S حدیث عشق T P M I عشق احدیت N / 5 - 6  
الاحزاب 33 : 71 م / 6 النحل 16 : 60 ک / سور T S P N I سوره N / 7 واپس T S N  
با پس M یا پس P I / 7 - 8 القلم 68 : 109 ک / 9 یا کلمه N / نهاد T S N نهاد P M I /  
9 - 10 الحجر 15 : 9 ک / 10 عجباً ازین حدیث T S P M I - N / 11 - 12 سر . . . شد  
S - T P N M I / 13 از . . . افزون T S P M I - N / کاندربله I کاند پله P M کند تله  
T کاندربله T / 14 نه T P M I به S N / الحجر 15 : 9 ک / الاسراء 17 : 70 ک / 15 النساء  
4 : 28 م / 15 - 16 یونس 10 : 22 ک / البحر است T S N M البحر بود P I / پیداست  
به قدم T S N مقدم P M I / .



« إن علينا للهدى » راست است ، هر کجا خواهی رو . و اگر آدمی « کفور » است ، « قتل الانسان ما أكفره » ، او شکور است بدلاً عنه « إن ربنا لغفور شكور » .

3

۵۶۰ - ای عزیز ! چون گوید : « بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه » .

- چه گوئی در « فیدمغه » هیچ باقی بماند از باطل ؟ حاشا و کلاً پس اگر از باطل هیچ نماند ، همه حق ماند . پس اگر آن نقطه که بماند خواهد که خود را ور
- 6 صحرای ملک جلوه دهد ، جزاین چه گوید که : أنا الحق . تعالی الله الهادی المضل ، « يُضِلُّ به كثيراً ويهدي به كثيراً ، وما يُضِلُّ به إلا الفاسقين » .
- 9 فاسقان که باشند ؟ « الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه » . اهل خیانت باشند « إن الله لا يُحِبُّ الخائنين » ، ولا يحبُّ الفاسقين . بحديث قوت القلوب این همه عذر ها نمی باید خواست که از درون تو آگاهیم بود ، و اگر نبودم قریب است بدان درازی نیست بر می نویسد :
- 12

إذا ذهب العتابُ فليس ودُّ و يبقى الود ما بقي العتابُ

والحمد لله رب العالمين والصلاة على خير خلقه محمد وآله اجمعين .

1 الليل 92 : 12 ك / 2 عبس 80 : 17 ك / بدلا عنه PNMI بلا غيبة T - 27S - 2  
 الفاطر 35 : 34 ك / 4 انبيا 21 : 18 ك / 5 چه . . . فیدمغه TSPMI فاذا هو ذوق N /  
 در PNMI - TSM / 6 آن TSNM - PI / ور TSM در PNMI / 7 جز این چه  
 گوید که TS جز این نگویید که N چگوید جز M چگوید PI / 7 - 8 الله الهادی المضل  
 TSNM هادی المضلین PI / 8 البقرة 2 : 26 م / 9 فاسقان که باشند TSM که باشند PI  
 فاسقان کیانند N / البقرة 2 : 27 م / 10 الانفال 8 : 58 م / 10 - 13 بحديث . . . العتاب - TS  
 PNMI / 14 والحمد . . . العالمین TSM والسلام والحمد . . . العالمین NI - P / والصلاة  
 . . . اجمعین TM - SPNI / ..



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۵۶۱

3      اذا نحن جاوزنا ثنية لم نقف      فبشر رجالاً يكرهون إياي  
وقل لهم إني رجعتُ بغبطةٍ      احدد اظفاري وارهب ناي

- مگر وقت آنست که بند تقدیر از دل و دست و قلم بر گیرند که دیر گاهست تا چیزی ننوشته ام . آدمی در حرکات و سکونات مضطراست ،
- 6      واگرچه او را مختار بینند ، در مختاری مضطراست . ای عزیز همچنان مثلاً که آتش در احراق ، و نان در اشباع ، و آب در ارواء ، و سنگ در فرود آمدن بزیر مضطرنند ، و جز این چیزی دیگر نتوانند . « الشمس والقمر والنجوم
- 9      مسخرات » هریکی در کاری دیگر مسخر چنانکه قلم کاتب را در کاری دیگر مسخر است ، و کارد در کاری دیگر ، و کاغذ و مداد و غیر آن هریکی خود کاری دیگر را مسخر است . و قلم کار مداد نکند ، و در کار خود کردن نیز
- 12      مسخر است ، چنانکه بخود بی کاتب يك حرف ننویسد و نتواند نبشتن . همچنین تحقیق دان که آفتاب و ماه و زهره و زحل و مشتری و کواکب ثابت و آب و خاک و آتش و هوا ، هریکی کاری را شاید معین و کار غیری نکند ، و کار خود
- 15      نیز بخود نکند إلا بطریق تسخیر .

1 بسم . . . الرحيم M ومن رسائله وحه الله ۲۷ بسم . . . الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثالثة والاربعون بسم . . . الرحيم S ومن رسائله أفاض الله عليه من سواطع الجبروت بسم . . . الرحيم T / 3 اذا T S N وبه نستعين اذا M / 7 واگر . . . است T S M / N - 9 بزیر T S M بزمین N / 9 - 10 الاعراف 7 : 54 ك / 10 - 11 چنانکه . . . مسخر T S N / M - 13 است T S S و بخود نیز مسخر است M / 15 معین S N M مفیر T / .

\* \* \* نامه چهل و سوم . T 10 . S 43 . N 27 . M 80 \* \* \*



- ۵۶۲ - آفتاب عالم روشن کند « وجعلنا سراجاً وهّاجاً » . باران انواع نبات برویاند « ونزلنا من السماء ماءً مبارکاً فأنبتنا به جنات وحب الحصيد والنخل باسقات » . نه باران کار آفتاب تواند کرد در اضائت عالم ملک ، ونه آفتاب کار باران کند در انبات . ومعهدا نه این انبات کند بخود ، ونه آن اضائت ، بل بتسخیر 'مسخّر الكل' . هو الواحد الاحد . « هل من خالق غیر الله ؟ » . کارنان و آب و آتش و سقمونیا در افعال ، مفوض بایشان همچنان دان . « والله خلقکم وما تعلمون » .

- ۵۶۳ - آدمم بامقصود خود ، چنانکه هریکی از ملک و ملکوت مسخر کاری معین است ، آدمی مسخّر یک کار معین نیست از روی ظاهر ، بل مسخّر مختاری است . و چنانکه احراق در آتش بستند ، اختیار در آدمی بستند . پس چون او را محل اختیار کردند ، او را جز مختار بودن روی کاری دیگر نبود ، چنانکه آتش را جز محرق بودن هیچ روی نبود . پس چون محل اختیار آمد ، بواسطه اختیار ازو کارهای مختلف در وجود آید : خواهد حرکت از جانب چپ کند ، خواهد از راست ، خواهد ساکن بود ، خواهد ، تحرك . بدین سبب او را بعالم ابتلا و احکام فرستادند . « یبیلوکم ائیکم احسن عملاً » . اما اگر خواهد مختار بود ، واگر نخواهد ، جز این نتواند بود . مختاری او ، چون مطبوعی آب و نان و آتش است . هذا تمام کشف الغطاء عن الاختلاف الواقع

1 - 2 وجعلنا . . . ونزلنا T S N که وجعلنا . . . که ونزلنا T M / 11 : 11 ک  
2 ق 50 : 9 - 10 ک / 5 مسخّر الكل هو T S / المسخّر N M / المقطر 15 : 10 ک / 6 - 7  
الصافات 37 : 96 ک / 8 آدمم T S N / آدمم M / 9 بل T S بلکه N یکو M / 10 مختاری  
T S مختار N M / بستند . . . بستند S N M نشیند . . . نشیند T / 15 هود 11 : 7 ک / 16 اما  
. . . نتواند بود T N M - S / جز T N M - 17 هذا T S M و هذا N / .



بین أصل الجبر والقدر ، بیش ازین ترا بکار نیاید کہ نہ کار تو بود .

- ۵۶۴ - مقصود از این ہمہ آنست کہ یقین بدانی کہ اگر نویسم ، واگر ننویسم
- 3 در هر دو مقهور و مضطر باشم ؛ زیرا کہ چون بنویسم اگر چه باختیار نویسم در باختیار نوشتن مضطر باشم ؛ و چون ننویسم ، اگر چه باختیار ننویسم در نانوشتن مضطر باشم . و چون مرا مختار نوشتن یا نانوشتن کردند از جانب قہر تقدیر ازلی
- 6 وقضاء حتم سرمدی و حکم جزم الہی ، جز مختار نوشتن یا نانوشتن نتوانم بود . اکنون اینجایگہ يك نکتہ بدان : حرکات و سکنات آدمی ، بعضی سبب سعادت ابدی است ، و بعضی سبب شقاوت ابدی . هر کہ را برای سعادت
- 9 آفریدند جز مختار حرکات اہل سعادت نتواند بود ؛ و آنرا کہ برای شقاوت آفریدند ، جز مختار حرکات اہل شقاوت نتواند بود « وکلُّ میسر لما خلق له » . « أما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلہم جنات المأوی ، وأما الذین فسقوا فمأویہم النار » . یا عجبا لاقوام یقادون الی الجنة والی النار بالسلاسل » .

- ۵۶۵ - اگر چنانکہ اینجا ترا در خاطر آید کہ پس دعوت انبیا را چہ فائدہ بود ؟ بدانکہ دعوت انبیا یکی بود از اسباب حصول علم بسعادت و شقاوت . و حصول علم سبب آن بود کہ آدمی محل اختیار حرکات و سکنات اہل سعادت آید ، چنانکہ مثلاً عسل در پیش کسی نہادہ بود و او را اشتهای عسل خوردن بود ، و در آن عسل زہراست . اگر منبہی آنجا نبود ، جہل مرد بمسمومی عسل سبب آن بود کہ او آن عسل خوردن اختیار کند . و اختیار او مرآن

3 مقهور و T S M - N / 3 - 4 زیرا . . . باشم T S M - N / 4 - 5 و چون . . . باشم  
 T S M - N / 5 جانب T S جانب N M / 6 یا نوشتن T S M و یا نوشتن N / 7 - 8 سبب  
 . . . سبب T S M - N / 11 السجدة 32 : 19 ک / 12 السجدة 32 : 20 ک / فسقوا  
 ( قرآن ) کفروا T S N M / 12-13 والی النار N - T S M / 14 چنانکہ T S M - N /  
 16 و سکنات T S M - N / 17-18 خوردن . . . عمل T S M - N او آن T S M او N / .







ربك يقضي بينهم بحكمه «، « الى ربك يومئذ المستقر فينبئهم بما كانوا يعملون » .  
يا مهتر ! تو دل از ایشان فارغ دار که ترا از بهر صهیب و سلمان و بلال و هلال  
3 ومصعب و عمرو و عثمان بن مطعون و سالم فرستادیم نه از برای ایشان . « واصبر  
نفسك مع الذين يدعون ربهم » . ترا بابیگانگان چه کار ؟ « ذرهم يأكلوا  
ويتمتعوا ويلهم الامل » ، « فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي  
6 يوعدون » .

۵۶۸ - اکنون فرستادن انبیارا منفعتی عظیم بدانستی درحق اهل سعادت .  
اما اهل شقاوت را سود نکرد ، و اگر نفرستادی هم سود نکردی . پس منت  
9 در فرستادن انبیا بر مؤمنان بود ، کافران را از آن چه ؟ « ولقد منّا الله على  
المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم  
الكتاب والحكمة ، وإن كانوا من قبل لفي ضلال مبين » . یا محمد ! « وعلمك ما  
12 لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيماً » . تخلّص باخلاقی ! از آنچه ما از  
دریای فضل بتودادیم ، تو نیز جرعه بی و رآن بیچارگان ریز . « ويعلمكم ما لم  
تكونوا تعلمون » ما ترا گفتیم : سلام عليك نوش کن که نوشت باد :

15 اشرب هنئاً عليك التاج مرتفعاً في شادمهر ودع غمدان في اليمن  
فأنت اولى بتاج الملك تلبسه من هودة بن علي وابن ذي يزن

۵۶۹ - موسی را طلب « آرني ! » مبارکباد ! وعیسی را احیاء الموتی  
18 « و ابرىء الائمة والابرص » . سلام عليك موسی بخود طلب کرد ، گفتند

1 النمل 27 : 78 ك / القيامة 75 : 12 ك / 2 مهتر T S سيد N / بهر T S برای N M /  
3 عمر T S عمير N M / بن T و T M - S / 3 - 4 الكهف 18 : 28 ك / 4 - 5 الحجر 15 :  
3 ك / 5 - 6 الزخرف 43 : 83 و 70 : 42 / 7 اکنون T S M فذرهم في غمرتهم حتى حين .  
اکنون N المؤمنون 23 : 51 / 8 منت T S N آمنت نهاد M / 9 بود T S N M - T S N / 9 - 11  
آل عمران 3 : 164 م / 8 - 9 يتلو . . . مبین T S M الى آخر الآية N / 11 - 12 النساء 4 :  
113 م / 13 دریای N بحر T S M / 13 - 14 البقرة 2 : 151 م / 14 باد N باد شعر T M باد  
شعر تازی S / 17 الاعراف 7 : 143 ك / وعیسی را T S N M - T S N / 18 و ابرىء T S N ابراء  
M / آل عمران 3 : 49 م / .



« لن ترانی ! » . تو خود را در با ختی که أما أنا فلا اقول انا، ما خود. سلام عليك می گویم ، ولعمرك نثار قدم تو می کنیم یا موسی ؟ لكل عمل رجال .

3 آهو بره بی تو با پلنگانت چکار ؟ آهو بره را کجا رسد کبر پلنگ ؟

یا محمد نوش کن . سلام عليك . تا ما ترا بخود واتو دهیم . تا بمسا وی خود بگویی که سلام علينا . کمال محمدی بین . نه گفت که « السلام علی » ، گفت « علينا » . گویی در « نون الف » که بود ؟ اگر خواهی از « نون والقلم وما یسطرون » بشنو ! وایکن سمع نداری ، چه بشنوی ! « الم » بگوید که ألف علينا چیست . و « نون والقلم » می گوید که نون علينا چیست ؟ آنکه میشنود نوشتش باد . پس گوید : وعلی عباد الله الصالحین .

9  
570 - هرگز انبیا نگفتندی که اجعلنا ! و غایب بودند ، وفانی شدند ؛ لابل هر گه که گفتندی : اجعلنا من « عبادك الصالحین » ، و آن بودی . چه می شنوی ؟ نویسنده چه داند ازین حدیث ، تا تو چه دانی ؟ آمدم واسر بسخن تو . چون درین يك چندی چیزی ننوشتم ، یقین دان که صلاح تو در آن بوده ، و وقت بود که در روزی دونبشته می نبشتم . عاقل داند که چرا در ربیع روز بود که چندین بار باران آید ، و اگر در میان تابستان يك روز بران آید همه را زیان دارد . « وكل شيء عنده بمقدار . عالم الغیب والشهادة الكبير المتعال » . و « إن من شيء الا عندنا خزائنه ، وما ننزله الا بقدر معلوم » .

15 571 - از اینجا بدان بحقیقت که وقت آنست که گوهر تورا درد فراق

1 الاعراف 113:7 ك / 3 یا M با کبر TSN / 5 ما TSM که ما N / 4 وی TSM  
N - / 5 بگویی TSN یکری M / که TSN - M / گفت که TS / 6  
6 السلام . مريم 19 : 32 ك . سلام TSNM / 6 - 7 و 8 القه 68 : 1 ك / 7  
اما M / الم NM اگر TS / 8 و نون . . . چیست TSN - M / 9  
نگفتندی TM نگفتند SN / که TS - NM / وفانی TSN شد دلت NM  
NM لا بد TS / اجعلنا من TSNM ادخلني برحمتك في . النمل 27 : 19 ك 11 وقت  
TSM و وقت وقت می N / نبشتم TSM بوسم N / ربیع TSM فصل ربیع TSN  
اگر TSN - N / تابستان SNM ایشان T / 16 - 17 الرعد 13 : 8 و 9 / 17 حجر  
15 : 37 ك / 18 از . . . فراق TSN - N / گوهر M مر TS / .



در خور بود ، شادی وصال ترا بچه کار آید . می نویسی از سرِ دلتنگی که  
ببلاد روم افتادم . اگر صلاح تو در آنست تو چه دانی ؟ بگو که « اعودُ بك  
3 أن أسألك ما ليس لي به علم وإلا تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين » .  
این نشنیده‌یی که .

یارم نکند غلط شماری که کند جووری نکند در اختیاری که کند  
6 « أليس الله بأحكم الحاكمين » . اگر ترا وصال بایستی ، او بدانستی . تو چه  
دانی که در تو هنوز چه نقصان است ، و عنایت ازل آنرا بچه وجه ازاله  
خواهد کرد .

9 ۵۷۲ - این دعا پیوسته می گوی: اللهم خذ رضا نفسك من نفسي في عافية .  
ومرا هم این دعا می کند . ما نه مردان جنگگ و پرخاشیم . عافاك الله وایانا من  
بلايا الدنيا وعذاب الآخرة . يا علي ! لست من رجال البلاء . سل الله العافية في  
12 الدنيا والآخرة .

خلق الله للحروب رجالاً ورجالاً لقصة وثرید

در گوهر تو چیزی دراست که بدرد فراق زایل گردد . ازاله الله عنك برحمته  
15 في عافية . إن شاء الله که زود آیی و زود آیی ، إنشاء الله . دیر گاهست تا  
خبری نمی رسد ، ولیکن دور آید . « لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً » . والله  
برده الی مستقره سالماً معافاً في دینه و دنیاہ فضلاً منه و کرماً . والحمد لله رب  
18 العالمین و صلواته علی محمد و آله اجمعین .

1 - 18 در . . . اجمعین T S M و صلی الله علی محمد N / در خور M در خورد T S /  
نویسی SM نوشقی T / 2 - 3 هود 11 : 47 ك / 6 التین 95 : 8 ك / 7 وجه S M - T / 10 می  
کند T S پیوسته می گوی M / 11 رجال البلاء سل T رجلا بلاء اسال S - M / 11 - 12  
یا علی . . . الآخرة T S - M / 14 درست T S هست M / ازاله S N اراد T / 15 که  
S M - T / وزود آیی انشاء الله S M انشاء الله T / 16 دور آید T M دوراند S / 15 - 16  
دیر . . . امرأ T S - M / 16 الطلاق 65 : 1 م / 18 صلواته . . . اجمعین T M و العاقبة  
للمتقين S / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۵۷۳ - اَطال الله بقاءك ايها الاخ العزيز . و سلك بك سبيل السعادة القصوى .
- 3 پیوسته شکایت مینویسی، ولیکن عذر مقبول است که اشتیاق نوعی است از جنون و الجنون فنون . و المجانین علی اختلاف أقسامهم مرفوع عنهم القلم . بر سر وعده می باش که مرا وعده است که تو زود آیی ، انشاء الله که زود آیی . و تارسی
- 11 دل خوش می دار، و می دانکه اگر صلاح تو حضور تو بود در همدان، تو را به اشته نبایستی بودن . ازین غافل مباش که « وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة » تحقیق دان که هر چه در وجود است و بود و خواهد بود جز صلاح نیست ، و تمام ترین وجوه آنست و به از آن صورت نه بندد اصلاً و البته . این فرض اعتقاد است همه عموم را . اگر چه یقین بدانستن آن جز خصوص را نبود .
- 9 چه گویی؟ اگر چیزی به از آن صورت بندد ، و او نیافریند ، یا عاجز بود ، یا بخیل یا جاهل بوجه نیکوتر ، والله تعالى عن اصناف النقصان بل « هوبكل
- 12

---

1 بسم . . . الرحيم M ومن رسالته رحمه الله : بسم . . . الرحيم N ومن كتبه القصوى  
 عنه الرسالة الرابعة والاربعون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسالته رضى الله عنه  
 بسم . . . الرحيم T / 2 اَطال . . . القصوى T S M - N / 3 كه T S M / 4 انشاء  
 . . . آبی T S M - N / 6 نو را T N M - S / باشند S نامه T یا پادشاه N یا پادشاه M  
 7-8 القصص 28 : 68 ك / 8 تحقیق T S M یقین N / 9 وجوه S M وجود T N / 10 حر . . .  
 نبود T N M خصوص را S / 11-12 عاجز بود یا بخیل یا جاهل T S N عجز بود یا جل و جاهل  
 M / 12 تعالى T S تعالى M سبحانه منزه N / البقرة 2 : 29 و 6 : 101 و 57 : 3 .



«شيءٍ علمٍ» و «علی کل شیءٍ قدیر» و «الذی أعطی کل شیءٍ خلقه ثم هدی» این سه آیت ترجمهٔ کمال علم و قدرت و فضل اوست .

- 3 ۵۷۴ - اما باش تا موفقی در رسد در عصری که او را بحقیقت کار بینایی دهند، تا صفات ازل بداند . پس این اشکال که همهٔ خلق در آنند از دل او بر گیرند . خلق از علم او چه دانند؟ و از قدرت و فضل و ترجمهٔ آن چه دانند؟
- 6 قیاس از او با خود کنند . پس در بحرِ ضلالت غرق شوند « فلا تضربوا لله الامثال ان الله يعلم وانتم لا تعلمون » . نور آفتاب را از نور چراغ قیاس کردن بزرگ خطایی بود ای عزیز ! چراغ را به بزر و فتیله حاجت بود تا در وجود
- 9 آید ، و بسی چیزهای دیگر ، چون حراق و آتش زنه و دست آدمی و اختیاری و قدرتی و علمی و ارادتی و حرکتی ، و بکمترین بادی که برآید فرومیرد . نور آفتاب نه چنین است ، چه نه بباد نورش فرو نشیند ، و نه به بزر و فتیله و آدمی
- 12 آفتابی پدید آید . و من آیاته الشمس .

۴

- ۵۷۵ - اکنون بدانکه او را چندین هزار هزار آفتاب است که آفتاب عالم ملک بنسبت با آن همچنانست که چراغ نسبت با آفتاب . باش ، هنوز
- 15 تواز مردان چه دیدی و چه دانستی؟ تواز مردان گوشت و پوست دیدی ، باش تا « جعلنا له نوراً میثی به فی الناس » با تو نماید که او چیست ! و آفتاب چیست !

1 طه 20 : 50 ك / 3 عصری T S M عصر N / 4 دهند T S M دهد N / بر S N M در T / 5 علم . . . قدرت . . . ترجمهٔ آن T S قدرت . . . علم . . . رحمت او N M / 6 پس T S M - N / 6 - 7 النحل 16 : 74 ك / 9 بسی M هسق T S نیش و نه بینی N / 10 بر آید M بزند N بود T S / 11 بباد T S N یاد M / نشینند T S N نشاند M / 11 - 16 و نه به . . . چیست T S M - N / 12 آفتابی M و انسانی T S / الشمس T S M اللیل والنهار والشمس / فصلت 41 : 37 ك / 14 ملك S M فلك T / 16 الانعام 6 : 122 م / .



وشتان ما بین الیزیدین فی الهدی یزید سلیم والاغر بن حاتم

- اگر جانهای مردان بینی ، هر یکی چون ستاره و ماهی و آفتابی ، أصحابی  
 كالنجوم ، راه روان را بینی که راه خدا روند ، بنور ایشان بدانند که این چه بود  
 3 « وعلامات و بالنجم هم یهدون ». تو هنوز از « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا »  
 قدم بیرون ننهاده‌ی . للقرآن ظهر و بطن . اینکه « و بالنجم هم یهدون »  
 4 ظاهرش بوجهل و بولهب و همه کافران دانستند ؟ که راه بستاره کنند در بیابان  
 بشب . پس قرآن را ، مگر ایشان و مؤمنان برابر دانستند ؟ عجباً از غفلت خلق  
 بس دورند ، و اگر نه این کار بس نزدیک است .

- 9 576 - مقصود من ازین چیز دیگر است . و اگر درین معنی عنان قلم فرو  
 گذارم جهانی سیاه کنم . مقصود آنست که هر چه در وجود است ، نیکوتر  
 از آن صورت نبندد ، وهو أحکم الحاکمین وأرحم الراحمین وأعلم العالمین وأقدر  
 القادرین . و اگر ازو چیزی در وجود آید که به از آن تواند بود ، ازین همه  
 12 آیات یکی خطا بود . ای عزیز ! خلی عظیم است این که تو ندانی و ندانی که  
 ندانی ؛ و اگر دانستی که بدانند این که به‌اشنه و شیروان رفتی در طلب دنیا ،  
 به‌بلا ساقون رفتی در طلب دین :  
 15

آنرا که بیامده است زیبا آمد وانی که نیامده چو آورده نبود

چرا از همه نیامد ؟ زیرا که از آنکه آمد زیبا بود ، دیگر آنرا زیبا نبود .

1 - 17 وشتان ... نبود T S M - T / N سلیم والاغر بن حاتم و احقر M / N  
 T S بس M / 2 - 3 بینی ... روان T S - M / 3 بود T S بود T M بعد 16  
 الروم 7:30 ك 7 / را مگر T S - M / 9 - 10 مقصود ... T S M مقصود است  
 در موجودات است اگر درین معنی فروگذارم جهانی سیاه کنم مقصود من ...  
 است و اگر در این معنی T / 9 من ... دیگر M آنست که هر چه در موجودات ...  
 ... T S M من ازین چیزی دیگر است و اگر در این معنی T / 13 خلی T S من عطای M  
 که تو ندانی T که تو که تو ندانی S ندانی M / 13 - 14 و ندانی که ندانی M و ندانی که ندانی  
 T - S / 14 بدانند T ندانی S M / باشنه M باشنه S / باشنه T / 15 رفیق M مودعی S و مودعی  
 T / دین T M دین نه S / 17 بود T S آمد M / .



۳ واگر نہ ہم دریغ نبودی . « ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم » . ولیکن میدان کہ « ولو اسمعهم لتولوا » یعنی اگر بودی زیبا نبودی . وفي عنق الحنازير لا يُستحسنُ العقد . هر چند کہ می کوشم کہ از مقصود خود باز نمانم ، تقدیر مرا بعالمی دیگر میاندازد « وما تشاؤون إلا أن يشاء الله » :

هوی ناقتی خلفی و قدّامی الهوی و اینی و ایها مختلفان

6 ۵۷۷ - ای عزیز ! همانا کہ در خاطرت گذر کند کہ چندین بلا کہ در جهانست اگر او قادر است کہ برگیرد ، أرحمُ الراحمین کجا بود ؟ این اشکال از آن می افتد ترا کہ کارهای الهی را بترازوی عقل مخصوص خود می سنجی .  
9 این بدان ماند راست کہ عالمی بزرگ تصنیفی می کند در علمی و فرزنددی دارد يك ساله براو اعتراض کند کہ ترا این بچه کار می آید کہ بدان مشغولی ؟ کاغذ چرا بعضی سیاه می کنی و حواشی اوراق سفید می گذاری ؟ اگر صلاح در سپیدی کاغذ است پس همه سپید بگذار . و اگر کمال کاغذ در سیاهی است ، پس همه را سیاه کن کہ تو قادری کہ همه سیاه کنی . و تودانی کہ پدر از جواب این کودک عاجز بود ، نه از عجز خود ، یام از آنکہ اعتراض اورا جواب ندارد ، بلکه از قصور آن کودک کہ از عالم پدرش هیچ خبری نیست . اگر نه ، این سؤال را این همه قدر و خطر نیست کہ پدر از جواب آن عاجز آید .

18 ۵۷۸ - اکنون بدان کہ ملائکہ و انبیا و اولیا و علما همه نسبت واکمال علم و قدرت ازلی قاصرترند بہ بسیاری ازین کودک بنسبت واپدر خویش . و اهل غفلت کہ عموم خلق اند نسبت و انبیا و علما قاصرتر از آن کودک اند و انسبت

1 - 4 واگر . . . مرا T S M - N / 1 م T M این م S / 1 و 2 الانفال 8 : 33 ك /  
2 - 3 فی . . . العقد T S فی عنق الحسناء تستحسن العقد M / 4 وما T N M کہ وما S /  
7 است کہ بر گیرد T N نیست کہ بر گیرد S است کہ بر نگیرد M / 9 و T M پس S N /  
10 يك ساله T S N کوچک M / 11 سفید T S چرا سفید N M / صلاح T S N کمال M /  
13 پس همه را N M همه T S / 15 پدرش T S N پدر M / نیست T S N ندارد M / نه N M  
چه T S / 17 علما T S N اولیا M / 18 خویش T S N - M . /







لأتینا کلّ نفسٍ هداها ولكن حق القول مني لأملانّ جهنم من الجنة والناس  
اجمعين . « قول حقّ و عدلّ و صدقّ آن بود که چنین بود اگر نه چنین بودی  
نشایستی . اگر دانی مبارك ، و اگر نه صبر کن تا بدانی و تسلیم کن . قومی را  
که بدانسته اند که اگر تو را صلاح بودی که بدانی خود بدانسته بودی .  
با داود چه گفت؟ : یا داود! شتاب مکن . تخلّق بأخلاقی وإنّ من اخلاقی اُنّی  
أنا الصبور . بار خدایا :

آتش بدل اندر زدی و نفط یجان و آنگه گوئی که راز مدار نهان

۵۸۰ تا کی صبر؟ فریاد از تو! درد فراوان از تو! چنین کند، بی قرارش  
کند، پس گوید: قرار گیر! « خلیق الانسان من عَجَل » . پس گوید:  
« سأریکم آیاتی فلا تستعجلون » . باش تا وقت این کار در رسد. تو جانی می کن  
که من از تو این دوست دارم! أنا عند المنکسرة قلوبهم ، لاجلی أحبّ کل  
قلب حزین . بار خدایا! اگر رضای تو درین است مبارك!

شاید که مرا زخم پراکنده زند هرگاه که من بگریم او خنده زند

یا محمد! « واصبر لحکم ربک فإنک باعیننا » . تو معذوری که عاشق نیستی  
اگر نه « فانک باعیننا » ترا تسلی تمام حاصل کردی . « ولقد نعلم انک یضیق  
صدرک بما یقولون » . « لقد نعلم » چه دانی که چیست! عاشقان را که دانند  
نوش باد! « وسقاهم ربهم » این بود . اما تو ندانی ، « لا یصدعون » اینجا  
صداع چه کند؟ گفت: چه بود؟ گفت: سرش من بشکستم ، اکنون  
مرهمش خواهم فرستادن . « لقد نعلم » فریاد فریاد! یکلّم بید و یأسو باخری

1 السجدة 32 : 13 / ك 2 / اگر نه چنین بودی S - T N M / 5 چه N M - T S / 7 راز  
... نهان T S M - N / 8 تا کی صبر M صبر N - T S / 9 پس گوید T S M گویدش N /  
گیر T S M کن N / الانبیا 21 : 37 / ك 10 / الانبیا 21 : 37 / ك 11 / احب T S M ان الله یحب  
N / 12 تو در این است T S M در تو نیست N / 13 زند ... زند M S M زنی N / هرگاه  
M یعنی S دیدی T / 14 الطور 52 : 48 / ك 15 / ترا S N M مرا T / حاصل N M - T S /  
15 - 16 الحجر 15 : 97 / ك 17 / الانسان 76 : 21 / ك 18 / الواقعة 56 : 19 / ك 18 / من بشکستم T S  
بشکنم N M / 19 یکلم ... باخری N - T S M / .



يدٌ تشجٌ وأخري منك تأسوني . واز آنجا که عقل تو بود گوئی که این کار  
کودکانه بود . خاموش ، و خاطر نگاه دار .

- ۵۸۱ - و چون حدیث مردان خدا کنند ، تو گنگگ و لال و کور و کرباش  
تا بود که روزی تو نیز دزدیده نظری کنی . اما پیش از وقت نتوانی که  
نظری کنی بهیچ گونه . « لکلّ أجل مسمی » ، « فمن یستمع الآن یجد له  
شهاباً رصداً » آن توندانی . « وجعلناها رجوماً للشیاطین » چیست ؟ باش ، تو  
هنوز از گوز پوست دیدی . باش تا به دهنش رسی ! پس بدان که هرگز  
ندانستی اگر ترا روزی است بوقت رسی . « وکل شیء عنده بمقدار » پیش از  
وقت محال بود . « وما ننزله إلا بقدر معلوم » .

- ۵۸۲ - لعمری ! همه بیان است در قرآن مجید . « لا رطب ولا یابس إلا فی  
کتاب مبین » . اما تو قرآن کجا دیدی ؟ جهودی در بغداد قرآن به از تو  
یاد گیرد ، و معنی ظاهرش به از تو بداند . اما هیئات هیئات ! قرآن در چندین  
هزار هزار حجب است ! تو محرم نیستی ! در درون پرده او ترا راه نیست  
هنوز . « إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون » . یا محمد ! « وإذا قرأت القرآن  
جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » ، « وجعلنا من بین  
أیدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » ، « وعلی سمعهم وعلی  
ابصارهم غشاوة » . سد ذوالقرنین بکشادن هنوز به بسیاری خوارتر است که  
این غشاوه بر گرفتن . مع هذا کله إنه لیسیر علی من یشره الله علیه یا معاذ !

۱ يد T N M / تشج T S M تشجی N / تأسونی N تا تونی T S M / م . م .  
۲ T - N / تا بود T S M بودی N / کنی T S N توانی کردن M / پیش T S M / ش . N  
۳ کنی T S M که N / اجل مسمی T S M کتاب N الرعد 13: 38 - 39 - 40 - 41 - 42 - 43  
۴ الملك 67 : 5 / ك 7 - 8 پس . . . رسی T N M / S - T / الرعد 13 : 38 ك 9 الحجر 15 :  
۵ 21 / ك 10 - 18 لعمری . . . معاذ T N M / S - T / 10 - 11 الانعام 6 : 59 - 60 / ك 12 الحجر T M  
۶ دارد N / 14 الحجر 9 : 15 / ك 14 - 15 الامراء 17 : 15 / ك 15 - 16 یس 30 : 9 / ك 16 -  
۷ البقرة 2 : 7 / م 17 به بسیاری خوار T M بسی اسان N / .



تو قصہ ذو القرنین در قرآن خواندی اما ندانستی .

- ۵۸۳ - « لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب ». تو از قصص ہم چندان  
 3 دانی کہ عامی دیگر ، پس عبرت چه بود تا از اولو الالباب گردی ؟ گوش  
 دار! اگر گوش داری «حتی إذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون  
 يفقهون قولاً» لا يفقهون کافرانند ، و « جعلنا من بين ايديهم سداً » حجاب  
 6 عزت است میان او و نااهلان . این حدیث ذو القرنین گویی کہ بود ؟ این  
 سد، آن سد ظاهر اسکندر رومی ، سلامت است ؟ باش تا بخود و بکار خود بینا  
 گردی . پس بدانی کہ « إن ياجوج ومأجوج مفسدون في الارض » چه بود .  
 9 پس واپیری پخته گویی کہ « هل نجعل لك خرجاً تجعل بيننا وبينهم سداً ؟ » .  
 او گوید : تو مرا یاری ده به فرمان بردن کہ « ما مكنني فيه ربي خيراً فأعينوني  
 بقوة » . پس ترا گوید کہ چه کن ! و چون زندگانی کن ! « آتوني زبر الحديد »  
 12 الصدق سيف الله . « وأنزلنا الحديد فيه بأساً شديداً ومنافع للناس » ، « وننزل  
 من القرآن ما هو شفاء » . پس و او تو گوید : خود را در بوتہ مجاهدت نہ .  
 « وجاهدوا في الله حتى جهاده » ، « قال انفخوا حتى » ، « لقد كان في قصصهم  
 15 عبرة لاولي الالباب » . تو از قصص قرآن فسانہ شنیده باشی .

۵۸۴ - ای عزیز ! این قصص قرآن خود همه بود بظاهر ، أمّا در طی آن  
 بسی چیزهای بلعجب تعبیه کردند «لقد كان في يوسف واخوته آيات للسائلين» .

1 - 17 تو . . . للسائلين S - S N M / 2 يوسف 12 : 111 ك / 4 - 5 الكهف 18 : 90  
 ك / 5 يس 36 : 9 ك / 6 تا T M میان تا N / 7 آن T N آن را M / سلامت T M شده N /  
 8 الكهف 18 : 94 ك / 9 الكهف 18 : 94 ك / 10 - 11 الكهف 18 : 95 ك / 11 كن . . .  
 كن T N کنی . . . کنی M / الكهف 18 : 96 ك / 12 الحديد 57 : 25 م / 12 - 13 الاسراء  
 17 : 82 ك / 14 الحج 22 : 78 م / الكهف 18 : 96 ك / 14 - 15 يوسف 12 - 111 ك / 15 باشی  
 M - S N / بلعجب T N - M / يوسف 12 : 7 / .



- مشتی احمقانِ غافل پندارند کہ قصهٔ ذو القرنین بظاہر نبود ، ظواہر را دفع کنند ، وهو عندي کفر بما أنزل الله علی رسولہ محمد - صلعم - هر کہ ظاہر را دهد ، احمقی بکمال بود . و هر کہ ور ظاہر قناعت کند جامد است و امانده 3 در حسیضِ بشریت ، و اورا از حقیقت شرایعِ انبیا - صلعم - هیچ خبری نیست . اگر تفسیر ہم این قدر ظاہر است ، پس علی بو طالب چرا گفت : از تفسیر فاتحة الكتاب ، اگر خواستی هفتاد شتر پُربار کردمی ، لو شئت 6 لاوقرت من تفسیر فاتحة الكتاب سبعین بعیراً . لا بل ولا بل .

ازین راز جانِ تو آگاہ نیست بدین پرده اندر تو را راه نیست

- 9 ابن عباس می گوید : کہ یکشب وا علی بو طالب بودم تا روز ، شرح بای بسم الله می کرد . فرأیت نفسي عنده کالفؤارة فی جنب المتعرج ، أي البحر العظیم . قرآن کہ نقابِ عزت از روی خود بردارد ، و خود را و محرمی نماید نه اندک کاری بود . تو شمار از خود مکن کہ بزرگ غلطی بود . 12

- 585 - ای عزیز ؟ این نبشته ہم بر سر تربت ظاہر نبشتم ، روز شنبه . و شفاعت می کنم آن عزیز را کہ دل صافی کند بتامی با اسفہسا لار حمزه چنانکہ ذره بی گرد بنماند . اگر گناهی نکرده است پس این دلتنگی هیچ وجهی ندارد ، لا فی الدین ولا فی الدنيا . و اگر گناهی کرده است ، فاعف عم سلف عفا الله عنک . نبشته باو نویسد ، و دلش خوش کند . و المؤمن سریع الغضب 17

1 - 12 مشتی . . . خود T NM - S / ظاہر T N / صلعم M / انبیا T /  
 دهد T باز دهد M بر دارد N / 3 جامد T M / جامد خود N / حسیض N M / بو T /  
 5 تفسیر N M بیشتر T / 6 بر T M - N / لا بل ، لا بل T / 7 لا بل ، لا بل T / 8 لا بل ، لا بل T /  
 9 بای T M / 10 فی جنب N عند المعنی M عند T / 11 - 12 فی جنب N / 13 عفا الله عنک M /  
 و صلی الله علی محمد N / 14 کند . . . اسفہسا لار T M / بتامی T / 17 /



۳ اما در عقبش است که سریع الرضا . والمؤمن لا يكون حقوداً . حقد دانی  
 که چه بود؟ احتقان الغیظ والغضب فی الباطن . مصطفى - صلعم - چنین  
 گوید : ما عفا عبد عن اخیه إلا زاده الله عزراً . والله عفوٌ یحب العفو .  
 تخلّقوا بأخلاق الله ، « وإن تعفوا أقرب للتقوی » . والسلام . والحمد لله رب  
 العالمین . والصلاة علی محمد وآله اجمعین .



1 - 5 اما ... اجمعین T S M - N / 3 گوید T S می گوید M / عن T S - M / یحب T  
 فیحب S / 4 البقرة 2 : 237 / والسلام M - T S / والصلاة ... اجمعین T - M S .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۵۸۶ - برادر عزیز قرۃ العین کامل الدوله بلسغه الله کمال الدوله فی دینه ، بداند که روز قیامت از مسمیات ، اسامی خواهند کرد ، و از صفات القاب ، و از دل ، روی ، و از درون ، برون . « یوم تبلی الشرائر » ، « ووجدوا ما عملوا حاضراً » ، « والزمناء طائره فی عنقه » ، « قالوا طائركم معکم » ، « فكشفنا عنك غطاءك » همه اینست که می گویم . خلق از آخرت بس بی خبرند ، و ایمان را (۱) معنی تصدیق بود ، و تصدیق بی علم بچه کار آید ! از آخرت بتشبیهِ قناعت کرده اند ، و بظنونی فاسد راضی بوده « وما يتبع الا ظناً ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً » .

- ۵۸۷ - بدایت ایمان ، تصدیق دل است چنانکه شك را در آن مجال نبود . و اقل درجات این تصدیق آن بود که باعث بود بر امتثال او امر و اجتناب نهی . یسوؤه سیئه و یسره حسنه . چون این مایه از تصدیق در درون حاصل بود ، (۱۲) آدمی را بر آن دارد که حرکات و سکنات خود بحکم شرع کند . چون چنین

۱ اسم . . . الرحیم P I / اسم . . . الرحیم و به استعین M / و من و سلمه رحمة الله . . .  
 . . . الرحیم N / و من كتبه رضي الله عنه الرسالة الخامسة ، و از موعود اسم . . .  
 والتكلان على الحي القيوم S / و من رسائله رضي الله عنه و رضاه اسم . . .  
 الحي القيوم T / 2 برادر S N M / العين T S P M I / العی N / و من و سلمه  
 P N I - T S M / فی دینه T S P M I - N / 4 الطارق 30 : 9 / ك / 5 الاسراء 17 : 13 / ك / یس 36 : 19 / ك / 5 - 6 ق 50 : 22 / ك / 6 یس 36 : 17 / ك / 7  
 است T S / بس T S P M I - N / 7 و المعنی T S P M I - N / 7 و تصدیق N M I  
 T P - S / 8 اند T S P M I - N / 8 - 9 حجر 15 : 36 / ك / 10 دل است T S N M / باعث  
 بود P I / 12 چون T S - P N M I .

\*\*\* نامه چهل و پنجم . T 12 ، S 45 ، P 67 ، N 40 ، M 97 ، I 56 . \*\*\*



3 بود اورا خود راه نمایند از جناب ازل « وان تطيعوه تهتدوا » . از طاعت ،  
 هدايت خيزد . « والذين جاھدوا فينا لنھدينھم سبيلنا » . چون اين هدايت  
 پديد آيد ، آن تصديق دل يقين گردد ، چون ميوه که از خامی به پختگی رسد .  
 و اين ترتيب ضرورت است در راه دين ، همه اهل سلوك را تصديقي بي تحقيق  
 چندان که باعث بود در عمل صالح . پس عمل خود به يقين رساند بروز گار .

6 ۵۸۸ - چون سالک به يقين رسيد ، « يوم تبدل الارض غير الارض »  
 بر ديده او عرض کنند . آخرت و علوم آن جهان ، اورا ذوق گردد . تا اکنون  
 در تشبيه بود . و قرآن در حق او چنين می گفت که « فلا تعلم نفس ما أخفي  
 لهم » . چون نفس او برنگ دل گردد ، از اين قوم بود که ابدانھم في الدنيا  
 و قلوبھم في الآخرة . چون دل او آنجا بود ، اورا اسرار آخرت لا محاله  
 مکشوف بود . « وهم عن الآخرة هم غافلون » صفت قومی ديگر است ،  
 12 « و قلوبھم في الآخرة » صفت قومی ديگر . « کلاً لو تعلمون علم اليقين لترون  
 الجحيم » . اين علم اليقين در دنيا بود ، و در حضور علم و تميز انسانی صورت  
 بندد .

5 ۵۸۹ - چون حضور و غيبت نبود ، و تميز او بدست غوغای سکر باز دهند ،  
 در عين اليقين بود . چون با خود آيد ، و هشيار گردد از عين اليقين هيچ در  
 صحبت علم او نبود إلا بوی :

1 ازل TSPMI از كه N / النور 24 : 45 ك / 2 خيزد TSPMI بر خيزد N /  
 العنكبوت 29 : 69 ك / 3 كه TSM - PNI / 4 ضرورت TSNM ضروری PI / همه  
 TSNM - PI / را TSNM - PI / 5 خود TSPNI صالح خود M / 6 ابراهيم  
 14 : 48 ك / 7 علوم PNMI عم TS / تا TSNM و تا PNMI / 8 گفت TSNM گوید  
 PI / 8 - 9 السجدة 32 : 17 ك / 9 او برنگك SNM برنگك PI نزيك T / 10 چون  
 TSNM و چون PI / او را TSPMI - N / 11 الروم 30 : 7 ك / 11 - 12 است . . .  
 ديگر TSPMI - N / 12 صفت TSPMI - N / التكاثر 102 : 6 ك / 13 علم TSN  
 علمی PI / 14 بنده SPMI بنده TN / 15 چون TSNM و چون PI / و غيبت  
 نبود TSN غيبت شود M غيبت گردد PI / 16 از SPNMI اگر T / .



أجل عینک فی عینی تراها مشربۃ بذی ورد الحدود  
وخذ سمعی إلیک فإنّ فیہ بقایا من حدیث کالعقود

3 ودر حال مستی چندان رعنائی بود در دماغ او که نطقش همه این بود :

نیست در او هیچ رنگی جمله عشاق را

هست گمانم چنان گوهمه آن منست

- ۵۹۰ - جوانمردا ! بدانکه در نهاد آدمی ، حبّ خدا ورسول تعبیه است ، وپنهان است ، چون حبّ النساء مثلاً در کودک ده ساله . چون پس از ده سال عاقل شود ، آن حبّ النساء از درون او سر بر کند ، وقوت خود طلب کردن گیرد . اگر شنیده بود که قوتش چیست ، خود کارش راست بود . و اگر در همه عمر خود هرگز از این معنی حدیثی نشنیده بود ، بواجب آن عشق در درون او اضطرابی پدید آورد ، و او نداند که او را چه می بود . اگر غالب تر گردد ، بی خواب وقرارش کند ، و از همه کارش باز دارد ، 12 و چون مغفلی گردد .

۵۹۱ - اکنون « والله المثل الاعلی » حبّ خدا ورسول وسعادت آن جهان

- 15 در باطن آدمی هست لا بدّ ، مگر کسی را که در ازل عنین آفریده اند . چون نفسش پاره‌یی پخته تر گردد ، آرزوی معشوقی دیگر او را پدید آید ، و او نمی داند که او را چه بود . اگر درمیان هزار اشتغال دنیوی بود از همه

3 او که نطقش N M بعطش P I اش که همه نطق او T S / 6 رسول T S P M I رسول  
او N / 7 - 8 چون . . . سال N چون ده ساله T چون P M I - T S / 9 قوتش P M I او را  
قوت T S N / 11 عشق S P M I عشق او T N / درون T S N M اندرون P I / 13 مغفلی  
T S N M غافل P I / 14 النحل 16 : 60 ك / 15 مکر T S P M I N / ازل T S N  
ازل او را P M I / 16 او را T S P M I باره N / 17 اشتغال P M I اشتغال T S N / همه  
T S P M I او N / .



منقطع گردد ، و نفس او متحیر بماند چون عاشقی که در خانهٔ معشوق خود نداند و نامش نداند ، ولیکن عاشق بود .

- 3 ۵۹۲ - آنکه نوشته بود آن برادر عزیز که گاه گاه مرا بیخودی می بود ، و نمی دانم که چیست ؛ این حدیث است که بنوشتم و جواب سؤال اوست .  
 6 و دیگر هر چند که نفس پخته تر گردد ، روی باطاعت بیش آرد ، و از معصیت دور تر بود . چون این اشتیاق در او بکمال تر بود ، و مشغله های دنیوی نمی گذارد که این حدیث رخت بصحرا آورد ، و اگر نه بیم سودای عظیم و جنون مفرط بود ، و غفلت از رحمت است تا داند . ارجو که علی احسن الوجوه و اقرب الطرق ، آن عزیز را بدان مقصود رساند ، تا آخرت که نامش می شنود ببیند ، و خبر عیان گردد . پس از علم الیقین او را بعالم عین الیقین راه دهند ، و حق الیقین و حقیقت حق الیقین . همه بوقت خود او را از جناب عنایت لم یزل ولا یزال مبدول دارند .

- 15 ۵۹۳ - نوشته بود که بر سر تربت اخی زنجانی مرا بدعا یاد داشته است ، سخت شاد شدم « والله لا یضیع أجر المحسنین » . و ارجو که آن عزیز از آن غریبان بود که دعوة الغریب لا ترد . الله الله ! روز آدینه دل حاضر دار ؛ علی الخصوص وقت خطبه و در نماز ، و وقت طلوع و غروب . و ما را در این اوقات فراموش مکن ، و در سجود نماز آدینه همچنین ما را بدعا یاد دارد ، و اُم

1 در P N M I - T S / 2 و نامش نداند T S P M I - N / 3 آن P N M I او T S / 4 جواب سؤال T S N سؤال او و جواب P M I / 5 دیگر T S N - P M I / 6 چون P M I - T S N / 8 جنون T S N جنونی P M I / است T S N M بود P I / داند T S T M دانی P I / 9 الطرق T S N M طریق P I / رساژد T S I N رساژند P M I / آخرت که T S N M آخر آنکه P I / 11 و حقیقت حق الیقین T S N M - P I / 13 زنجانی T S P M I فرخ زنگانی N / بدعا T S N M - P I / 14 سخت P N M I - T S / آن T S N - P M I / الله الله T S M الله I - P N / 15 - 17 روز . . . ام T S P M I / 15 دار T S دارد P M I / 16 وقت T S M در وقت P I / و ما T S / 17 مکن T S نکند P M I .



الحوائج ، عرض کند . ارجو که مستجاب بود ، که وقت بس عزیز است .

- ۵۹۴ - تا این غایت چهار نوشته مستوفی فرستادم ، و این پنجم است .  
 3 و از آن عزیز دو نوشته رسیده است . آنچه در آن نامه که پیش ازین فرستادم  
 نوشتم ، تدبیرش بزودی بکند ، تقصیر نکند . ارجو که آن نامه رسیده باشد .  
 سلام ببر که رسانیدم ، و او نیز دعا می کند ، و پیوسته وصیت های ما یاد دارد .  
 4 واحمدرا - حفظه الله وجعله من عباده الصالحین - باری دوسه دیدم . والسلام  
 والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله .



1 - 7 الحوائج . . . وآله TSPMI - N / 1 کند TSM دهد PMI . وقت TS . فوق  
 PMI / 2 - 4 تا . . . باشد PMI - TS / 3 - که . . . بزودی M پیش شتم و فرستادم  
 تدبیرش برداری PI / 4 باشد PI باشد والله هو الموصول M / بیکر که TSM بر که PI / های  
 ما TSM ها PI / 5 - 6 واحمد . . . دیدم PMI - TSN / 6 باری دوسه M دیدسه باری  
 I در مدرسه P / والسلام SPI - TNM / 7 والحمد . . . العالمین TPMI - SN /  
 وصلى . . . آله TSNI - M على كل حال P / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۹۵ - نوشته یی که ثانی شوال نوشته بودی ای عزیز من ، اَطال الله  
 3 بقالك في طاعته ، رسید . واز رسیدنش ، بسی شادی حاصل شد ؛ چنانکه  
 هرگز از هیچ نوشته از آن او ندیده ام . یقین دان که بر قدر موزونی دل تو ،  
 نوشته تو موزون تواند بود که الظاهر عنوان الباطن . مصطفی - صلعم -  
 6 بر این نکته چنین تشبیه کند که لو خشع قلبه لخشعت جوارحه . اگر علاقتی  
 که میان ظاهر و باطن تو هست ، اعنی قلب و قالب ، ترا معلوم شود ، این حدیث  
 بر تو مکشوف شود . و تا این علاقه معلوم نبود ، هرگز موازنتی که میان ملك  
 9 و ملکوت است ، ترا معلوم نشود . و تا این موازنت معلوم نبود ، در دین خدای  
 تعالی جز تشبیهی ترا هیچ نصیبی نبود .

۵۹۶ - چون ترا بسلوك طريق راه دهند ، دیده یی یابی که  
 12 « و إن تطيعوه تهتدوا » . چون دیده یافته باشی ، در نگری و بخود بینا  
 گردی ، بدانی که هرگز خود را ندیدیدی ، و از خود در حجاب بوده یی .  
 اشراق نور الله ترا دیده یی داد . از پوست بیرون آمدی . بدانستی که هرگز

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم و به نستعين M و من رسالته ۲۸ رحمه الله بسم  
 . . . الرحيم N و من كتبه رضي الله عنه الرسالة السادسة والاربعون بسم . . . الرحيم و ما توفيقى  
 الا بالله S و من كتبه رحمه الله بسم . . . الرحيم و ما توفيقى الا بالله T / 3 رسیدنش T S N M  
 رسیدن آن P I / 4 هرگز از P M I هرگز T S از N / دل تو T S N و دل تو P I دل M /  
 5 که T S P M I - N / 6 کند T S N M می کند P I / 7 تو T S P M I - N / 7 - 8  
 شود . . . نبود P N M I نشود T S / 8 - 9 هرگز . . . نبود T S P M I - N / 10 هیچ  
 T S N M - P I / نبود T S N نیست P M I / 11 ترا P I - T S N M / 12 النور 54:24 /  
 13 بدانی که T S T M بدان که P I / 14 اشراق T S P M I اگر اشراق N / که هرگز  
 . / M - T S P N I

\* \* \* نامه چهل و ششم 13 T . 46 S . 68 P . 28 N . 91 M . 57 I \* \* \*







جوانمردا ! همه مذکور است ، ولیکن خراجہ ندید ! کسی را چه تاوان ؟  
صاحب شریعت - صلعم - عذر این قوم را تمهید چنین می کند : فإذا نطقوا لم  
۳ يُنکره إلا أهلُ الاغترار بالله .

۵۹۹ - جوانمردا ! گواهی از قرآن صادق تر خواهی « من أصدقُ من  
الله قیلاً » ؟ با من بگویی تا « من یطع الرسول فقد اطاع الله » چه بود ؟ هیچ  
فرقی هست میان این که من رأی فقد رأی الحق ، و سبحانی ، و « إن الذین  
یبایعونک إنما یبایعون الله » ؟ همه یکی است ، ولیکن ترا وقت فهم این نیست .  
اگر المؤمنون کنفس واحدة ، بداننی که چیست ، واشوقاه الی لقاء اخوانی بر  
۹ تو عرض کنند . حسین بن منصور ، با یزید ( ره ) معذور داری ! دریغا :

سقونی وقالوا لا تغنّ ولو سقوا جبال حنین ما سقیت لغنّیت

۱۲ تا چار هرانکه می خورد ، مست شود . ارجو این حدیثها بر تو وبال نبود ،  
و پیوسته می گوی : اللهم انفعنی بذلك . این حدیث جز اصحاب واقعدها  
بکار نیاید .

آنرا که بیامد است زیبا آمد عشق آمدنی بود نه آموختنی

۱۵ ۶۰۰ - تو باری کجایی از آنکه تهمت اختیار بشری دارد ؟ ماذا عملت  
فیا عملت ؟ وصیت لم یزل را چه کردی ؟ « لا تغرنکم الحیاة الدنیا » ، « اعبدوا

۱ را T S M I - P N I / ۳ الاغترار T S P M I الفرة N / ۴ خواهی T S N M  
می خواهی P I / ۴ - ۵ النساء : ۴ : ۱۲۲ م / ۵ با من بگویی N - T S P M I / النساء : ۴ : ۸۰ م /  
بود T S P M I گویی N / ۶ هست T S N نیست P M I / سبحانی T S P M I سبحانی  
ما اعظم شانی ، و میان N / ۶ - ۷ الفتح : ۴۸ : ۱۰ م / لیکن P M I اما T S - N / وقت فهم  
این N وقت M وقت فهمش T S فهم این P I / ۹ تو T S N M او P I / کنند T S N دهند  
P M I / معذور داری T S N M I مفروزی P / دریغا N بیت P شعر M - T S I - ۱۰ /  
حنین T S سروری P N I سروری M / ۱۱ چار . . . شود T S P M I - N / حدیثها  
T S M حدیث P N I / ۱۲ گوی T S N گوید P M I / را T S P M I - N / ۱۳ نیاید  
T I نیاید بیت S P N نظم M / ۱۴ آنرا . . . آمد T S N اینها که نیامد است زینهار چه عجب  
P I آنرا که نیامد است زینها چه عجب M این مصراع در ص ۵ : ۳ گذشت / ۱۶ لقمان  
۳۱ : ۳۳ ك / .



- اللہ الذی خلقکم « را از نهاد خود هیچ داد بدادی ؟ « واتقوا اللہ الذی أنتم به مؤمنون » را هیچ حق گذاردی ؟ و آن خود دیر بود و دور بود ! « واتقوا النار التي أعدت للكافرين » را چه کردی ؟ الغضب شعله من نار جہنم . هرگز غضبی بر زیر دستی فرو خوردی ؟ تا نامت در این جریدہ اثبات کنند کہ « والکاظمین الغیظ » ؟ حسد و حقد و ریا و کبر و عجب و غروری کہ در درون داری ، هرگز سعی کردی در ازالہ آن ؟ لا بل این دوراست !

- ۶۰۱ -- حرکات جوارح را هیچ تہذیبی کردی ؟ دیدہ را از محارم نگاه داشتی ؟ « قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم » . اگر گویی : از چہ ؟ از آنچه با مہتر - صلعم - گفتند : « ولا تمدن عینک الی ما متعنا بہ ازواجاً منهم زہرۃ الحیاة الدنیا لِنفتنہم فیہ » . سمع را از مکارہ نگاه داشتی کہ « سماعون للکذب » ؟ زبان را از محظورات نگاه داشتی کہ « لولا ینہام الربانیون والاحبار عن قولہم الاثم » ؟ شکم را از آنچه نباید خورد نگاه داشتی کہ « ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل » ؟ پای را پاس داشتی کہ « ولا تمس فی الارض مراحاً » ؟ از این چہ خبرداری کہ « ولا تقف ما لیس لک بہ علم إن السمع والبصر والفؤاد کلٌ اولئک کان عنہ مسؤولاً » .

۶۰۲ - سمع را برای فہم آفریدہ اند کہ « ففہمناہا سلیان » . بصر را برای نظر آفریدہ اند کہ « انظروا ماذا فی السماوات والارض » . و دل را

1 اللہ T S N P M I ربکم قرآن . البقرة 2 : 21 م / 1 - 2 ثلثة 5 : 88 م . 2 حق  
MI - T S N M / گذاردی T P N M I نگذاردی S / 2-3 آل عمران 3 : 131 م . 4  
TPMI از SN / این T S P M I - N / 4-5 آل عمران 3 : 131 م . 5  
N / 6 هرگز T P N M I - S / 7 . . . است T S P M I - N / 8  
9 طہ 20 : 131 ک / 10 کہ T S N M - P I / 11 المائدة 5 : 42 / لکنت T S N M  
لولا یکلنا اللہ P I قرآن 2 : 118 م / نگاه T S P M I عاقبت N / 11 - 12 ثلثة 5 :  
63 م / 13 البقرة 2 : 188 م / پای را پاس S M و پاس T پای را از آنکہ نباید نگاه P I  
پای را پاس و N / 13 - 14 الاسراء 17 : 37 ک / 14 T S N - P M I / 15 - 16 الاسراء  
17 : 36 ک / 16 برای T S N M از برای P I / الانبیاء 21 : 79 ک / 17 پای T S N از  
برای P M I کہ T S P M I قل N / یونس 10 : 101 ک / .



از برای دانش آفریده اند « سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ » که « مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى » . با تو گفتند در معرض امتنان که « وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ » . شکر این نعم آن بود که در رضای او ، بکار داری که الشکر أن تستعمل النعم في رضا المنعم . چون تو همه در عکس این بکار داری ، ندانی که با تو گویند : « وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَابْصَارًا وَأَفْئِدَةً » . ولیکن ایشان را از این چه سود؟ « فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ » .

۶۰۳ - خود را دریاب . زینهار ، زینهار ! الامر جد فجد . و این در باقی کن ! بود که خود را از میان بیرون آری . کافران گفتند : « لو شاء الرحمن ما عبدناهم » ، ولیکن این عذر از ایشان مقبول نیست . او را خواستی است ، و تو را با آن هیچ کاری نیست ! با تو نگفت : در مشیت ما تصرف کن ! با تو گفت که إفعل ولا تفعل . کار را باش !

فاعمل لما تملو فمالك بالذي لا تستطيع من الامور يدان

۶۰۴ - او امر و نواهی او بدان ، و داد آن از خود بده ، تا خود چه بود .  
 15 ترا بکاری دیگر چه کار ؟ استمداد از هم نه کار زبان است ، کار دل است . بقلم می در خواهی که همتی می دار . بقلم تو جواب دهند که می داریم . کسی بآفتاب بزبان نگوید ، و بقلم ننویسد که خانه مرا بعنایت تو حاجت است ،  
 18 الدعاء هو العبادة . دریغا که ندانسته‌ی . استمداد از آفتاب بزبانی می کن

1 دانش آفریده اند / T S N M - P I / فصلت 41 : 53 ك / که M - T S P N I /  
 1 - 2 النجم : 53 : 11 ك / 2 - 3 النحل 16 : 78 ك / 4 بکار S P N M I نگاه T / 5 همه  
 / T S N M - P I - 5 / 6 الاحقاف 46 : 26 ك / 9 بود که P M I که می کنی و N که T S /  
 بیرون آری P M I بیرون آوری T S مشغله دنیا بیرون آر N / 9 - 10 النحل 16 : 35 ك /  
 10 از T S P M I - N / 11 است و T S N N هست P M I / آن T P N M I و باخواست  
 او S / 13 فاعل . . . بدان N - T S P M I / فاعل T S M / بدان T S M I /  
 بدان P / 15 از هم T S آن هم N M هم I هم P / 16 می دار P N M I دار T S / که می  
 T S P M I که همت می N / .



که او رد نکند . آن زبان « ادعونی استجب لکم » است . باش تا او را خواهی که نشان مریدان او ظاهر است . و باش تا او را خوانی که نشان ایشان خود پدید است .

3

- ۶۰۵ - اگر از تو و اخواستی رود ، توبدان قیام کی توانی کردن ؟ اما در میان آن عربده ها ، عذر و اخواسته ، لا بأس . و امید میباشد که ملاقات زود باشد ، و کارها چنان باشد که دل ما خواهد . نبشته بودی که
- ۱) پنج نبشته بیش نخواندم . ای سبحان الله ، من چه دانم که چند نبشته ام . و ارجو که همه برسد . و این نبشته نیکو نبشته ام . و کاغذ پاره بی در میان آن بود . نبشته بود که نرسید . دلم مشغول شد . از آنکه بس از آن که آنچه
- ۲) پس از آن نبشته ام ، بده روز رسید است : ندانم که حالش چون بود . من نبشته ها بنزدیک فرزندان احمد - حفظه الله - میفرستم ، ندانم تا کرا میدهد !
- ۱۲) اگر چنانست که نرسیده است ، نبشته ها را آنجا نسخه کرده اند . و آن مهمی که در آن کاغذ پاره نبشته ام ، چنین می دانم که رسیده است . نبشته بودی که مرا پنبه می نهی . این خود نه حدیث مردان پیش بود . آنکه پنبه نهاده باشم که ترا هرگز از من یاد نیاید . اگر این نشان در خود می بینی ، شاید
- ۱۳) که این ظن بری . و اگر نه « اجتنبوا کثیراً من الظن . إن بعض الظن اثم » . فراموش کردن شرط نیست .

- ۶۰۶ - این دعا یادگیر و پیوسته می گوی : اللهم إني أعوذ بك بِسْمِكَ المكنون المحزون السلام المنزل القدس المقدس الطهر الطاهر . یا دهر یا دهور

۱ که او TSPMI - N / زبان PMI زبان را TS زبان را چه گویند N / اعافر 10 : 60 ك / است باش PMI باش TS - N / 4 - 6 اکر . . . خواهد TSNM - PI / 4 کردن NM نمودن TS / 5 و اخواسته TSM خواسته N / 6 باشد TSM می باشد N / 6 - 13 نبشته . . . است TSPNI - M / 13 - 17 نبشته . . . نیست TSNM - PI / 14 بودی NM بود TS / 15 نهاده باشم TSNM هم M / 16 الحجرات 49 : 12 م / .



- یا دہار . یا أبد یا ازل یا من لم یزل ہو . یا ہو ! یا من ہو ہو ! یا لا إله إلا هو ! یا من لا هو إلا هو ! یا من لا یعلم ما هو إلا هو ! یا من لا یعلم آیتن هو إلا هو . یا کان یا کینان . یا روح یا روح الروح ! یا عقل یا عقل العقل ! یا کل یا فوق الكل ! یا کائن قبل کل کون ! یا کائن بعد کل کون یا مکون لكل کون ! اھیا شراھیا اذوننی أصبآوت ! یا مجلّی عظیم الامور ! سبحانک علی حملک بعد علمک . سبحانک علی عفوک بعد قدرتك . « فان تولوا فقل حسبی اللہ . لا إله إلا هو علیہ توکلت وهو رب العرش العظیم . » لیس کمثلہ شیءٌ وهو السميع البصیر . اللهم صلی محمد وعلی آل محمد بعدد کل شیء . کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم . وبارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید . پیوستہ این دعا می گوید . وروز آدینہ دل حاضر دارد علی الخصوص وقت طلوع وغروب . ودرویشان را نیکو دارد . واین فراموش نکند کہ ارحموا من تحتکم یرحمکم من فوقکم . والسلام . والحمد لله رب العالمین والصلاة علی نبیہ محمد و آلہ اجمعین والعاقبة للمتقین .



۱ یزل T P N M I / یزل یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوآ احد S / یا هو یا من هو هو  
 T S P M I - N / کل T S P M I - N / اھیا T S P M I  
 3 - 4 / P M I - T S N / روح الروح . . . کل T S P M I - N / اھیا T S P M I  
 6 - 7 / N / التوبة 9 : 129 م / 7 الشوری 42 : 11 ک / 7 - 12 البصیر . . . اجمعین P M I  
 T S / العلم . نعم المولی ونعم النصیر . لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلى الله على محمد  
 وآله N / 8 بعد کل شیء S / T P M I - S / 8 - 9 صلیت . . . کما P M I - T S / 10 روز  
 T S - P M I / 11 دارد . . . نکند T S M دار . . . مکن P I / 12 والسلام S P N I - M  
 T / والحمد . . . العالمین T S M / الصلاة والسلام علی محمد وآله P I / الصلاة . . . اجمعین T  
 وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین S P I - M / والعاقبة للمتقین S / T P M I - S



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۰۷ - سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ اعزرا اطال الله بقاءه ، و سلك به سبيل الرضوان . ای دوستِ عزیز زنه‌سار ، زنه‌سار ! خود را فراموش مکن ، و خود را ، نگاه دار ، و پیوسته در حمایت مطالعهٔ مکتوبات می باش . وهان وهان ! تا اندك ندانی این نوشته‌ها را . ای عزیز من ! سخن از معدن آمده را نه اندك تأثیری بود . یقین را نشان آنست که واخود قهری دارد که مستمع را مسخّر و مقهور کند ، و بی اختیار او باشد که علم او بدان محیط نبود . مشافهه شنودن و اثری قوی تر بود ، و در نوشتهٔ صاحب سخن نگاه کردن هم از تأثیر بسیار خالی نبود . اگر این مکتوبات من مثلاً از خط دیگری بر خوانی ، چنان نبود که از خط من !

۶۰۸ - بونواسی باید که کوید شعر :

- 12      الا فاسقني خمرأ وقل لي هي الخمر      ولا تسقني سراً إذا امكن الجهر  
 فبح باسم من تهوى وذرني من الكنى      فلا خير في اللذات من دونها سترأ  
 فما العزم إلا أن تراني صاحباً      وما الغم إلا أن ينعنني السكرأ

۱ بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانندی با دیگر نامه‌ها ) . . . و مع رسالة الخمر . . .  
 بسم . . . الرحيم N و من كتبه رضي الله عنه رسالة السبعة ، دار معارف . . .  
 رسائله رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم و ما توفيقني لا اله الا الله . . .  
 T S ای 3 / N زنه‌سار / N - T S / خود . . . مكن N - T S . . .  
 S - 5 / اندك ندانی T S و اندك نداری 0 / N دارد که T S در N - T S . . .  
 T عیش نیز 11 / N شعر 11 - 13 / T - N S فبح . . . السكر السكر T S . . .  
 فبح . . . ستر / N .

. . . نامهٔ چهل و نهم . . . T 11 . S 17 . N 24 . . .



مقصود از این آنست کہ قل لی ہی الخمر . جوانمردا ! ہمہ بہمہ مشغول می باید تا کمال بر کمال بود . چشم بدیدن جمال ، و گوش بشنیدن نام .  
3 نشنیده بی کہ

نا گہ زدرم در آمد آن دلبر مست جام می لعل نوش کرده بنشست  
از دیدن واز گرفتن زلف خوشش رویم ہمہ چشم گشت و چشم ہمہ دست

6 ۶۰۹ - جوانمردا ! معشوق بہمگی خود جمالست و کالست و جلالست  
و دلالت . تو کجایی ؟ چرا بہمگی خود ادراک نباشی ؟ ہمہ دیدہ باش ،  
تا او جمال بنماید . ہمہ گوش باش ! تا او ہمہ نطق بود . ہمہ سؤال باش ! کہ او ہمہ  
9 اجابت است . اگر تو ہمہ ادراک باشی ، کمال اورا جمال خوانند . اگر ہمہ  
عجز باشی ، جمال اورا جلال خوانند . دریغا ! کاشکی . باری اگر عشق اورا  
طعم بدانی ، عشق مخلوقات را از نہاد خود حقی بگذارده بودہ بی .

12 ۶۱۰ - ای دوست دانی کہ چرا قصہ یوسف « احسن القصص » بود ؟  
زیرا کہ اول سورہ اشارت است ببدایت راہ خدای تعالی ، و آخر سورہ  
اشارت است بنہایت راہ خدای تعالی . وجملہ راہ خدا معناست در اینجا .  
15 باورت نبود از قرآن بشنو کہ « ما کان حدیثاً یفتی ولکن تصدیق الذی  
بین یدیه وتفصیل کل شیء » . باش تا بدانی کہ کل شیء در این قصہ کجا است ؟  
ای دوست اول قصہ یوسف اینست کہ « إذ قال یوسف لابیه یا ابتِ اِنی رأیتُ  
18 أحدَ عشرَ کوکباً » تنبیه است بر واقعہ گفتن مریدان وا پیران .

۱ بر TS به N / 7 دیدہ باش TT دید باید S / 8 کہ TS N تا T / و کال . . . جمال T  
کال . . . کال S اورا جمال N / 10 جمال TS کال N / 11 طعم بدانی TS طعم نداری N /  
بودہ بی TS تودہ بی N / 13 ببدایت راہ N براہ TS / 14 وجملہ راہ خدا TS - N / معنا  
است در اینجا T در این جا معنی است N اگر در اینجا S / 15 یوسف 12 : 111 ک / 16 باش  
TS - N / 17 - 18 یوسف 12 - 4 ک /



- ۶۱۱ - وابدایت راه خدا اینست « اذا وقعت الواقعة » . شیطانرا البتہ اینجا راہی نیست « لیس لوقعتہا کاذبہ » مرید اینجا زیروزبر گردد در میان واقعہ « خافضة رافعة » . پس یعقوب گوید: « یا بنی لا تقصص رؤیاءک علی اخوتک » اول وصیتی کہ پیر ، مریدرا کند اینست کہ واقعہرا واکس مگو ! البتہ نہ وا اصحاب ایمان ، ونہ وا اصحاب انکار کہ صاحب انکار تورابچشم حسد بزند « ودثوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء » ، کاد الحسد یغلب القدر . وصاحب ایمان ترا بچشم تعجب بزند . إذا اعجب احدکم من اخیه شیئاً فلیدع بالبرکة فان العین حق « یا بنی لا تقصص رؤیاءک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً » . پس مریدرا بگوید کہ ایشان اگر کیدی کنند، معذور دار تا عجب بر مریدراہ نزند « إن الشیطان للانسان عدو مبین » . چون از این فارغ گردد گوید: « وكذلك یجتدیک ربُّک و یعلمک من تأویل الأحادیث » تصرف کردن پیر است در واقعہ مرید ، تا شاگردرا استادی در آموزد کہ « و یعلمکم ما لم تکتونوا تعلمون » این اول سورہ است .

- ۶۱۲ - وآخرش اینست کہ « ورفع ابویه علی العرش وخرتوا له سجداً » . عاشقان خودرا بر سریر ملک خود نشانند ، چنانکہ شنیده‌یی کہ « یحببهم ویحبونہ » را بر عرش نشانند ؛ چنانکہ مصطفی - صلعم - واجابر عبد اللہ گفت ، وکان قد استشهد ابوه عبد اللہ بن رواحه یوم احد : یا جابر إن الله احیا أباک واقعده معہ علی العرش . « و آخر دعویہم أن الحمد لله رب العالمین » . « رب قد آتیتنی من الملك و علمتني من تأویل الأحادیث » . منعم را دیدہ ، ونعم

1 اینست S N است T / الواقعہ 56:1 ک / 32-3 الواقعہ 56:1 ک / 1-1 یوسف 12:1 ک  
4 واقعہرا T S واقعہ N / 6 یوسف T N بیند S / النساء 4: 89-7 تعجب N حسد S T  
8-9 یوسف 5:12 ک / 10 یوسف 5:12 ک / 11 یوسف 12:6 ک / 12-13 یوسف 12:6 ک / 14-15 یوسف 12:6 ک  
14 یوسف 12:100 ک / 15-16 چنانکہ . . . نشانند T S N - / 15-16 یوسف 12:6 ک  
16 مصطفی S N - T / 17 رواحہ T S حرام N / 13 معہ T S N - / یوسف 10:10 ک /  
19 یوسف 12:101 ک / .



اورا در راه بگذاشته ؛ لابد آخر دعوا هم این تواند بود که « أن الحمد لله رب العالمین » .

- 3 ۶۱۳ - پنداری هرگز سورهٔ یوسف شنیده یا خوانده‌یی؟ هیات! احسن القصص! ترا بسیاری افسانه‌های فارسی خوشتر از این قصه آید، اگر انصاف بدهی. باش تا براه خدا بینا گردی. و تا راه نروی، بینا نگردی.
- 6 آنکه بدانی که چرا قصهٔ یوسف « احسن القصص » آمد. ای دوست! احسن القصص، قصهٔ « یحبهم و یحبونه » است. اما ترا نام در جریدهٔ « یحبهم » نمی‌دانم هست یا نه. باری دانم که هنوز بی‌خبری. لعمری! باشد که طفلی رضیع ترا بتوان نهاد یا جنینی از رحم.
- 9

- ۶۱۴ - اما هنوز بدان نرسیده‌یی که ابوجاد عشق ترا بر لوح نویسند. نشان این ابوجاد نوشتن را، یکان یکان بیاموز که چیست. و نشان این آن بود که
- 12 حروف موصل مفصل گردد در حق تو. چه میشنوی « وصلنا لهم القول » ، « فصلنا الآيات لقومٍ ». « تبَّتْ يدا ابی لهبٍ » موصل است، « جمعسق » مفصل. اگر یوسف مثلاً « یا، واو، سین، فا » گردد، حروف موصل مفصل خود می‌خواهد نمودن. این را ابوجاد عشق نوشتن خوانند، در طریقت
- 15 بر لوح دل سالك که « فی لوح محفوظ » ای فی قلب المؤمن بقلم خدای تعالی « وربك الاكرم الذي علم بالقلم ». در عین « كتب فی قلوبهم الايات »

1- 2 یونس 10 : 10 / ك 3 یوسف / TS - N 5 و تا . . . نگردی TS - N / 6 قصه  
 TS - N / 7 اما N اگر / TS یحبهم / TS یحبونه / المائدة 5 : 54 م / 8 نمی TS نه N /  
 یا N اگر / TS طفلی TS طفل / N 9 از رحم TS در رحمی / N 10 و 15 ابوجاد TS  
 ایجد / N 10 بر لوح / TS - N 11 یکان یکان S یکان T بکار / N / نشان TS - N /  
 12 القصص 28 : 51 / ك 13 الانعام 6 : 17 م. و 98 : 126 م / المسد 111 : 1 / ك / الشوری 42 :  
 1 / ك 14 یا . . . فا TS ی و س ف / N 15 مفصل TS مفصلی / N 16 البروج 85 : 22 / ك  
 17 العلق 96 : 4 / ك / در عین N همین ازلیت که T به بین ازلیت که S / المجادلة 58 : 22 م / .



یابه کتاب ادبني ربي برند ترا، آنگه این همه بدانی . ترا « تبثت » موصل است، و « طه » مفصل است . تو هنوز این حدیث را که باشی چون بآنجا رسی . اگر بمنزل رسی، هرچه در همه سوره یوسف دیده و دانسته یی، در ادبني بدانی . میدان که نشان درست است .

۶۱۵ - ای عزیز! تو از غسل نام شفیده یی، و یا حروفش بر کاغذی دیده یی . باش تا حلاوتش در حلق خود بیایی . آنگه بدانی که « ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا » چیست . عاشق بودن لیلی دیگر است، نام لیلی بردن دیگر، و قصه مجنون خواندن و شنودن دیگر . « أم تحسب أن أكثرهم یسمعون او یعقلون إنهم الا کالانعام » . جوانمردا ! « یحبونه » باید، و « یحبهم » . ولا زحمة فی البین :

یا من بر تو رسول بایم یا تو تنها زمه خلق من و تنها تو خورشید نخواهم که براید با تو آبی بر من سایه نیاید با تو

12

« یحبونه » سودای خود گوید با « یحبهم » . لا یطلع علیه ملک مقرب ولا نبي مرسل .

بستم کمر عشق بنام دل خویش بر دم بردلبرم پیام دل خویش  
حاصل کردم مرادو کام دل خویش  
ای من زمین جان غلام دل خویش

15

1 یا TS تا N / المسد III : 1 / 2 طه 20 : 1 ک / که بشر TS / شعر N  
3 که TS - N / همه TS - N / در ادبی TS / بر عی N / شعر TS : 12 : 1  
8 نام TS و نام N / بردن دیگر TN بردن S - 9 الفرقان 25 : 11 ک / 10 المائدة 5 :  
54 م / باید و TS بایدوا N / البین T البین بیت N / این شعر S / 11 بر تو S / عثمان N  
این شعر در ص ۳۳ گذشت / 14 مرسل N / مرسل شعر S / مرسل بیت N / 17 - 18 بستم ...  
خویش . بر دم ... خویش حاصل ... خویش . ای ... خویش SN بستم ... خویش .  
حاصل ... خویش . ای ... خویش بر دم ... خویش T /



۶۱۶ - ای دوست عزیز! از سوداهای عاشقان بس بی خبری! چه گویم  
با تو؟ یکی را چندان بنوازد که دماغش پر از ناز گردد، تا همه گوید بیت:

3 چندان ناز است ز عشق تو در سر من یا در غلطم که عاشقی تو بر من

این پرده بر دارد از دیدهٔ علم و تمیز. عاشق با همه این گوید که

6 نقطهٔ وهمی شده بود از قیاس هر دو بهم، جان من و آن دوست  
زانکه ندانست همی خصم باز جان و تن من ز تن و جان دوست

ویکی را همه از پردهٔ عظمت و جبروت تاود، تا همه این گوید که

9 مراکت دوست اح من طمع بپر و حنم دور نه لولوی لالا  
کنم بتو سکبجی هم کنی منع بکفش من نکتم ای کون تومی لا

۶۱۷ - هزار ویک نام دارد، از آنجا که تو شنوده‌ی. اما از آنجا که عاشقان  
دیده اند، در هر ذره صد هزار نامتناهی عجایب دارد. و از هر ذره صد هزار  
12 هزار تجلی جمال و جلال کند. این اسمای او بود، باقی حروف. خواه این عسل  
گیر، خواه آن حنظل. نه از این شیرینی بخلق رسد، نه از آن تلخی. فرق در  
مسمیات آید و بس. عنان قلم، بیم آنست که از دست برود، و همه نانوشتنیها  
15 نوشته گردد. والحمد لله رب العالمین. والصلاة علی رسوله محمد وآله اجمعین.

1 عزیز N - TS /ها 2 ناز TS با N /همه N - TS / 4 این پرده S اثینیت  
7 / TN تاود TN نازد S / که T که بیت پهلوئی N که شعر S / 8 - 9 مرا ... می لا TS  
نراکت دوست اح طمع بپر \* و خیم دو رویه لولو لالا \* کنم سو سبجگی هم کنی منع \* کتس  
می نکتم ان کون تومی لا N / 12 جمال و N - TS / خواه TS خواه از N / 14 آید N اند  
TS / نوشتنیها TS نوشته‌ها N / 15 والحمد ... العالمین N - TS / والصلاة ... اجمعین  
N - TS /



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۶۱۸ - سلام و دعا میرسانم آن برادر اعزرا، أطال الله بقاءه و سلك به سبیل الخیر . همه سمع باش تا وقت چه املا کند ، و یقین دان که قد تجنسی من تمنی 3  
 ان یوازی من تعنی . ای دوست نه کار گزاف است تا هر بخش طمع کند .  
 در اوجان باید کند تا بود که چیزی بود ، و اغلب آنکه هیچی هیچی ، وزان  
 حدیثك هیچی . من سعی رعی و من نام احتم . بندگان دنیا را و اهل عادت را 6  
 و زنا داران راه غفلت را بگویند که نه کار شما است ، و اهل معنی را بگویند  
 که دل خوش دارید « ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی » تا و احمد گویند : « فلا  
 تكونن من الجاهلین » . کدام تردامن را زهره آن بود که در این معنی چون 9  
 و چرا گوید ؟ عجبا کارتو !

بودنیا بود ، مارا با چرا و چون ، چکار

- 12 خیز تا خاک رضارا بر چرا و چون کنیم

- « أفأنت تكبره الناس حتى يكونوا مؤمنين ؟ » . آنها را که برای بندگی  
 ابلیس آوردیم ، جز کوران کار ما نتوانند بود . « أفأنت تهدي العمي ولو  
 كانوا لا يبصرون » هیات هیات ! ما لم یشالم یکن . 17

۱ بسم ... الرحيم | تصحیح برای همانندی با دیگر نسخه ها : بسم ... الرحيم ...  
 و من رساله رحمه الله ۱۲ بسم ... الرحيم N و من كتبه رضي الله عنه الرسالة المشهوره ...  
 بسم ... الرحيم وما توفيقى إلا بالله S بسم ... الرحيم وما توفيقى إلا بالله ...  
 T S M - N / 4 طمع S M طعمى T N / 5 هیچى T S N ۶ هیچى M بر ...  
 دیگر این شعر هست که در نسخه عکسی دیده نمیشود و آن N = T S M ...  
 8 الانعام 6 - 35 م / 8 - 9 الانعام 6 : 35 م / 12 T S N بر سر M ...  
 13 / S یونس 10 : 99 ك / 14 کوران N کور T S M / 14 - 15 یونس 10 : 99 ...  
 كانوا لا يبصرون T S M و من كان في ضلال مبين N /

\*\*\* نامه چهل و هشتم . T 15 . S 48 . N 12 . M 48 . \*\*\*



- ۶۱۹ - انکہ شب و روز جز عادت نپرستد ، و جز غفلت رفیقی ندارد ،  
 و جز شہوت معبودی نسازد ، کی برابر تواند بود با کسی کہ اول قدم کہ در این  
 3 بار خدا بر گرفت ؟ این بود کہ ز نار گبری عادت برید ، و دنیا و آخرت را در  
 باخت . و این نمط از حدود عقل مختصر آدمیان دوراست ، تا غلطی نپنداری .  
 حاشا و کلاً ! این را دولت ابدی و سعادت سرمدی نثارِ قدم کردند کہ من  
 6 کان لله کان الله له کہ چنین بود ہر کہ جان خود در طلبِ او باخت . کرم بی  
 علت او خود را در کنار او نہاد کہ من کان فی الله تلفہ کان علی الله خلفہ .  
 و این مخذول را بدست غوغای دیارِ خویش باز دادند ، و باقطاع بلشکر  
 9 ابلیس دادند کہ « واستفزِرُ من استطعت منهم بصوتک » . مردان خدا  
 دیگرند ، مردان دنیا و عادت پرستان دیگر :

ترحلُ لیلی بالرہان حمامہم و حمة عمرو بالنجیع ترحلُ

- ۶۲۰ - سودابی کہ در دماغست ترا نمی گذارد کہ مقصودی کہ مرا در  
 12 پیش است بنویسم . ای دوست عزیز ! بدان و آگاہ باش کہ نبوت را سہ  
 خاصیت است : یکی آنکہ بر چیزی قادر بود کہ دیگری نبود ، چون شق القمر  
 15 و احیاء الموتی . دوم خاصیت آنست کہ احوالِ آخرت ہمہ او را بطریق  
 مشاہدت معلوم بود ، چنانکہ دوزخ و بہشت و صراط و حوض و شفاعت و میزان

2 نسازد N نیست اورا T S M / 3 گبری عادت S گبری کہ عادت داشت M گبر عادت  
 N گبر کہ عادت T / برید S برند N برید M بریدم T / دنیا NM دنیا NM / 4 نمط S  
 نقطہ NM فقط T / عقل ... آدمیان T S عقول عالمیان M عقول مختصر آدمیان N / غلطی  
 TSN غلط M / 6 کہ ... کہ T S چنین بود NM / 8 خویش TSN خودش M / 9 الاسراء  
 17 : 64 ل / 10 دنیا و عادت TSN عادت و دنیا M / 11 بالرہان T S بالدهان M بالدمان N /  
 12 ترا T S مرا NM / 13 دوست T S M - N / 14 یکی T S M اول N / 15 دوم خاصیت  
 T S M خاصیت دوم N / اورا T S - NM / .



و عذاب القبر همه می بیند ، و یقین میداند . سوم خاصیت آنست که هر چه عموم عالمیانرا مبذول است در خواب از ادراک غیب ، اَمَّا صرّیح و اَمَّا در کسوتِ مثالی ، او را در بیداری آن ادراک تواند بود .

- ۶۲۱ - اکنون هر قسمی از این سه قسم اعنی سه خاصیت ، چندین اقسام بود ، و در هر قسمی چندان تفاوت بود که در حصر نیاید ، چنانکه تفاوت است در توانگری . یکی درمی سیاه دارد ، و یکی چندان مال دارد که قارون داشت که « ما انّ مفاتحه لتنوا بالعبصبة اولی القوة » و آن کس که جز درمی سیاه ندارد ، هم از مال جهان چیزی دارد لا محاله ، لیکن شتّان ما بینها . و همچنین تفاوتست در علم . یکی داند که در وضوء و نماز چند فرض است ، این را عالم توان گفت بدین مسائل . اما از کسی که بدرجه غزالی رسیده بود ، دور بود بغایت . و همچنین تفاوت در ادراک بصر ، یکی سیاه بر سفید بجهت بیند ، و محتاج بود که جهدی تمام کند تا بسم الله الرحمن الرحیم مثلاً از کاغذ برخواند . و دیگری بود چون زرقاء الیهامه که تا چهل فرسنگ آدمی و گاو و خرواسب را بدیدی ، و از یکدیگر تمیز کردی . و همچنانکه دخترکی هست ب بغداد که از خواطر خیر بز میدهد ، و دیگران را بهیچ حال ممکن نبود . این چرا چنین آمد ؟ « ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء » . او به داند که احوال غریب کجا تعبیه بید کرد . « والله اعلم حیث یجعل رسالته » .

۱ همه T S N / همه M / سوم خاصیت M / خاصیت سوم N / خاصیت اول T / ...  
 ۱۷ - T / T N M - / رساله T N M / S - / T M / N / ...  
 سیاه در T / جز درمی سیاه ندارد M / درمی سیاه دارد و پس N / ...  
 ۸ م T M - / N - / T M / N - / T M / N - / T M / N - / ...  
 N / همچنین دخترکی T / خواطر T N / خاطر M / نبود T / نیست M / نمی بود N / ...  
 المائدة : 5 / م / 17 / الانعام : 6 / 124 / م / .



- ۶۲۲ - اکنون این کس که داند که در وضوء و نماز فرض چنداست ، اگر گوید : مرا از علم غزالی نصیب است ، راست گوید ، و این کس که بجهد 3 جهید کله‌یی از کاغذ بر خواند ، از بینایی زرقاء یمامه هم نصیب دارد . اما تفاوت بسیار بود . و در اصل بینایی اشتراك بود « والله فضل بعضكم على بعض » ، « ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض » . و هر که در همهٔ عمر خود از يك خاطر 6 خبر باز دهد ، او را درین خاصیت که دخترک بغداد را است هم کاسکی هست .
- ۶۲۳ - اکنون بدان خلق را از این هر سه خواص نبوی نصیب تواند بود . و هر که در عمر ، يك بار مثلاً در بیداری آوازی بشنود که دیگری نشنود ، 9 یا شخصی را بیند که دیگری نبیند ، این کس را از يك خاصیت نبوت نصیب داده اند ؛ چنانکه تو دوست مثلاً و امن حکایت کردی که در بیلقان ، أو فی موضع آخر ، برپای ایستاده بودی ، و اتو گفتند که مدت دولت شمس 12 الملك یازده ماه و سیزده روز است ، و چنان بود که تو شنودی . اکنون اگر منکری گوید : این هرگز متصرفان را و عوانان را و ظالمان را و حرام‌خواران را نتواند بود ، تو را در این شك بود که تو دیدی ؟ پس بدانی که متصرفان را 15 و ظالمان و حرام‌خوارگان را تواند بود . اما ترا در این يك واقعه بود . و روا بود که ظالمی را از تو بتر ، هر روز بود .

- ۶۲۴ - و پدرم هم چنین ، روزی برپای ایستاده بود ، و من و جماعتی عدول 18 حاضر بودیم در خانهٔ مقدم صوفی . ما رقص میکردیم ، و بو سعید ترشیزی

1 - 18 اکنون . . . ترشیزی T N M - S / 1 در وضو و نماز T N وضو و نماز را M /  
 3 جهید T چند M تمام N / 2 نصیب T M نصیبی N / 4 النحل 16 : 71 ك / 5 الاسراء  
 17 : 55 ك / 6 بغداد T N بغدادی M / است T داده اند N M / 7 این T - N M / نبوی  
 T M - N / 8 عمر T عمری M عمر خود N / 9 شخصی را N M شخص T / کس T - N M /  
 يك T M آن N / 10 حکایت T M حکایتی N / 11 دولت T M عمر N / 12 یازده T M  
 پانزده N / 13 و حرام خواران M - T N / 15 خوارگان T N خواران M / ترا T N -  
 M / 18 ترشیزی T M ترمذی N / .



- بیتکی میگفت . پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما رقص میکرد ، ولباس او چنین وچنین بود . وبیدار بود که دید نه خفته ، ونه من دیدم ونه دیگران . چه گوئی اگر کسی گوید : قاضی که شب وروز حرام خورد و مزور کند ، این حال شریف او را نبود . پدرم را شکی بود که او دید ، از خود این حال ؟ پس اینجا یقین بداند که مصطفی جبرئیل را چون دیدی ، ودیگران ندیدندی . اما باشد که پدرم یکبار دید ، کس بود که هر روز ده بار بر او این حال گذر کند . باخدای تعالی نتوان گفت که چرا این دولت یکی را بدادی ، ودیگری را ندادی ؟ واگر گویند ، هیچ سودی دارد ؟ .

- ۶۲۵- ای دوست ! چنانکه مستوفی سلطان که منصبی دنیوی است بتوداد ، وبکسی دیگر نداد . وچندین هزار متصرفان از اقران تو در آیند وبیرون روند ، ویکی بدین درجه نرسد . وچنانکه زین الدین را درجه وزارت بداد در دنیا ، واز اهل عالم خلق بسیار در این حسرت برده اند وخواهند مرد ، ویکی را ندهند . همچنین اگر دولتی در دین بکسی دهد ، خواهد از خرابتش بیرون آرد ، خواهد از میان جولاهان وکناسان وتره فروشان ، دیگررارسد که گوید : « أهؤلاء من الله عليهم من بیننا ؟ » . و خود جواب میدهد که « ألیس الله بأعلم » . آخر کسی از ما به می داند ؟ « انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض »

1 - 17 بیتکی . . . بعض T N M - S / بیتکی T N بیت M / گفت که M گفت  
 T N / احمد N M امام احمد T / 3 دیگران T M دیگری N / 5 پس اینجا N / 6  
 ان حال T / بداند T M بدان T / 7 کس T M کس N / این T M از این N / 8  
 T M یکی N / 9 دارد T N ندارد M / 10 ای دوست T M - N / 11 متصرفان N M مبصران T / اقران T M / 12 درجه  
 T / است T - N M / 11 متصرفان N M مبصران T / اقران T M / 12 درجه  
 T N / M - 13 از . . . بسیار T خلق بسیار M بسی خلق N / برده T M بود N / 14  
 ندهند T N این ندهند M / بکسی T M کس را N / دهد خواهد T M دهد N / 15  
 جولاهان T N جولاهگان M / 16 الانعام 6 : 53 م / 16 - 17 الانعام 6 : 53 م / 17 میدانند  
 T داند N M / الاسراء 17 : 21 م / .



در دنیا ، آخرت را ہم چنین میدان . لا بل « وللاخرة ا کبر » درجات و اکبر  
تفضیلاً . « فضیل عیاض را اگر چه راه زن است بیارید کہ خواستہ ماست .  
3 بلعم باعور را کہ چهار صد سال بر سر سجاده وقت خود را مراقب بود ،  
از درگاہ ما برانید کہ راندہ ماست « کان ذلك في الكتاب مسطوراً » . عمر  
خطاب را کہ لات و عزارا چندین سال سجود کرد ، بکنند لطف طہ روی  
6 و اما کنید کہ ما اورا در دایرہ « یحبہم » نام بردہ ایم !

۶۲۶ - جوانمردا! ہم در « یحبہم » « کم » بود ، چنانکہ « کم » در « نحن  
اولیائکم » . اینجا بود کہ کاف ہا بود . تو « کہیص » شنیدہ بی ، ولیکن بگوشی کہ  
9 بو جہل را نیز بود . باش تا سمع عمر خطاب ترا دهند . آنگہ « طہ » و کہیص ،  
وحم ، ویس » ہم بشنوی . آن مدبر مخدول پندارد کہ ہرچہ اورا ندادند ،  
کسی دیگر را ندادند « ذلك مبلغہم من العلم » . تا عمر را از سربت پرستی بر  
12 گیرد ، و آن ہمہ دولت نثار قدم او کند ، ترا اگر چه ظالمی ، ہم تواند بود .  
و مرا گرچہ بطعام حرام کہ در قضا برشوت بستند پروردہ ام ، ہم تواند بود  
« وما ذلك على الله بعزیز » . ما عمر خطاب را می خواہیم ، ابلیس را کہ  
15 هفتصد ہزار سال عبادت دارد نمی خواہیم . کہ گوید : چرا ؟ « لا یسأل عما  
یفعل » . او بس را و صہیب را و سلمان و بلال و ہلال و مصعب و سالم را  
می خواہیم . بو جہل و بو لہب و عتبہ را نمی خواہیم « وقالوا لولا نزل هذا  
18 القرآن على رجل من القریتین عظیم » . ایشان تصرف می کند در مملکت ما !  
« أہم یقسمون رحمة ربك » ؟ أف لهم ثم أف لهم ألف مرة لا بل « نحن قسمنا

1 - 16 در . . . قسمنا T N M - S / 1 آخرت را T N و آخرت M / 1 - 2 الاسراء  
17 : 21 ك / 2 راه T M رہ N / 3 بلعم T N بلعام M / وقت . . . مراقب T N مراقب وقت  
خود M / 4 الاسراء 17 : 58 ك / 5 را کہ T M - N / کرد T M می کرد N / 6 کنید T M  
کند N / 6 و 7 المائدة 5 : 54 م / 7 ہم در یحبہم T N ہمہ در یحبونہ M / بود چنانکہ کم N بود  
ندودر M بود T / فصلت 41 : 31 ك / 8 کاف ہا بود N M از کافہا T / لیکن بگوشی M  
لیکن بسمی N بسمی T / 9 کہیص M کہ T N / 10 چہ T M کہ N / 11 دیگر T -  
N M / النجم 53 : 30 ك / 11 - 12 برگیرد T N واکرد M / 12 کند T N کرد M / بود  
T - N M / 13 ام N M اند T / 14 ابراہیم 14 : 20 ك / می خواہیم T M خواہیم N / 15 - 16  
الانبیاء 21 : 23 ك / 17 را T M و شبہہ را N / 17 - 18 الزخرف 43 : 31 ك / 19 الزخرف  
43 : 32 ك / ثم . . . الف T M اف لهم N / الزخرف 43 : 32 ك / .



بینهم معیشتهم» . در دنیا تنها؟ لا بل « فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة » .

- ۶۲۷ - دراز بکشید . واگر مستوفی خواهی ، مجلدات سیاه باید کرد ، تا هر کسی را فهم اینجا رسد . من سر آن ندارم که روزگار خود بچنین چیزی نوشتن ضایع کنم . از هزار هزار مهـمـ دین که در پیش دارم که هرگز تو دوست ، یکی را نام نشنیدی باز مانم . این يك خاصیت نبوت را حکم بنوشتم .
- ۶۲۸ - دیگر خاصیت در قدرت بود ، چون احیاء موتی و قلب العصا ثعباناً . روا بود که هر آدمی را که خواهی از این قدرت نصیب بود ، اگر چه نبی نباشد ؛ چنانکه از اولیا شنیده‌یی که بر درخت بید شدند ، و انجیر بزیر آوردند ؛ چنانکه آصف برخیا وزیر سلیمان بود ، گفت : « أنا آتیک به قبل أن یرتد إليك طرفك » . این آصف ، ای دوست ، پیغمبر نبود ، و از آنکه پیغمبر نبود اورا معاصی جوارح بسیار بودی که نتوان گفت که یفضي الی انکسار الشق . روزی جبرئیل آمد و سلیمان را گفت : « یا رأس العابدین و یا محجة الزاهدین ! الی کم یعضنی ابن خالتک آصف ، و أنا أعلم عنه مرة بعد اخرى ! و عزتی و جلالی لان أخذته عطفة من عطفاتی لأجعلنه مثلة لمن قبله و نکلاً لمن بعده ! سلیمان این پیغام باصف گزارد ، آصف هیچ نکفت . حالی بیرون آمد ، و علا کثیباً من الرمل و رفع رأسه و یدیه نحو السماء و قال : إلهی و سیدی و مولای أنت أنت و أنا أنا . أنت رب غفور و أنا عبد مذنب . و عزتک لان لم تعصمنی

۱ الزخرف 43 : 32 ک / یونس 10 : 64 ک / ۱ دارم T S یمن N / ۲ M / ۳ S M / ۴ از ان نام N / ۵ نباشد T S M / ۶ شد N / ۷ بزیر S N M / ۸ بر T / ۹ - 10 / ۱۱ / ۱۲ / ۱۳ / ۱۴ / ۱۵ / ۱۶ / ۱۷ / ۱۸ / ۱۹ / ۲۰ / ۲۱ / ۲۲ / ۲۳ / ۲۴ / ۲۵ / ۲۶ / ۲۷ / ۲۸ / ۲۹ / ۳۰ / ۳۱ / ۳۲ / ۳۳ / ۳۴ / ۳۵ / ۳۶ / ۳۷ / ۳۸ / ۳۹ / ۴۰ / ۴۱ / ۴۲ / ۴۳ / ۴۴ / ۴۵ / ۴۶ / ۴۷ / ۴۸ / ۴۹ / ۵۰ / ۵۱ / ۵۲ / ۵۳ / ۵۴ / ۵۵ / ۵۶ / ۵۷ / ۵۸ / ۵۹ / ۶۰ / ۶۱ / ۶۲ / ۶۳ / ۶۴ / ۶۵ / ۶۶ / ۶۷ / ۶۸ / ۶۹ / ۷۰ / ۷۱ / ۷۲ / ۷۳ / ۷۴ / ۷۵ / ۷۶ / ۷۷ / ۷۸ / ۷۹ / ۸۰ / ۸۱ / ۸۲ / ۸۳ / ۸۴ / ۸۵ / ۸۶ / ۸۷ / ۸۸ / ۸۹ / ۹۰ / ۹۱ / ۹۲ / ۹۳ / ۹۴ / ۹۵ / ۹۶ / ۹۷ / ۹۸ / ۹۹ / ۱۰۰ / ۱۰۱ / ۱۰۲ / ۱۰۳ / ۱۰۴ / ۱۰۵ / ۱۰۶ / ۱۰۷ / ۱۰۸ / ۱۰۹ / ۱۱۰ / ۱۱۱ / ۱۱۲ / ۱۱۳ / ۱۱۴ / ۱۱۵ / ۱۱۶ / ۱۱۷ / ۱۱۸ / ۱۱۹ / ۱۲۰ / ۱۲۱ / ۱۲۲ / ۱۲۳ / ۱۲۴ / ۱۲۵ / ۱۲۶ / ۱۲۷ / ۱۲۸ / ۱۲۹ / ۱۳۰ / ۱۳۱ / ۱۳۲ / ۱۳۳ / ۱۳۴ / ۱۳۵ / ۱۳۶ / ۱۳۷ / ۱۳۸ / ۱۳۹ / ۱۴۰ / ۱۴۱ / ۱۴۲ / ۱۴۳ / ۱۴۴ / ۱۴۵ / ۱۴۶ / ۱۴۷ / ۱۴۸ / ۱۴۹ / ۱۵۰ / ۱۵۱ / ۱۵۲ / ۱۵۳ / ۱۵۴ / ۱۵۵ / ۱۵۶ / ۱۵۷ / ۱۵۸ / ۱۵۹ / ۱۶۰ / ۱۶۱ / ۱۶۲ / ۱۶۳ / ۱۶۴ / ۱۶۵ / ۱۶۶ / ۱۶۷ / ۱۶۸ / ۱۶۹ / ۱۷۰ / ۱۷۱ / ۱۷۲ / ۱۷۳ / ۱۷۴ / ۱۷۵ / ۱۷۶ / ۱۷۷ / ۱۷۸ / ۱۷۹ / ۱۸۰ / ۱۸۱ / ۱۸۲ / ۱۸۳ / ۱۸۴ / ۱۸۵ / ۱۸۶ / ۱۸۷ / ۱۸۸ / ۱۸۹ / ۱۹۰ / ۱۹۱ / ۱۹۲ / ۱۹۳ / ۱۹۴ / ۱۹۵ / ۱۹۶ / ۱۹۷ / ۱۹۸ / ۱۹۹ / ۲۰۰ / ۲۰۱ / ۲۰۲ / ۲۰۳ / ۲۰۴ / ۲۰۵ / ۲۰۶ / ۲۰۷ / ۲۰۸ / ۲۰۹ / ۲۱۰ / ۲۱۱ / ۲۱۲ / ۲۱۳ / ۲۱۴ / ۲۱۵ / ۲۱۶ / ۲۱۷ / ۲۱۸ / ۲۱۹ / ۲۲۰ / ۲۲۱ / ۲۲۲ / ۲۲۳ / ۲۲۴ / ۲۲۵ / ۲۲۶ / ۲۲۷ / ۲۲۸ / ۲۲۹ / ۲۳۰ / ۲۳۱ / ۲۳۲ / ۲۳۳ / ۲۳۴ / ۲۳۵ / ۲۳۶ / ۲۳۷ / ۲۳۸ / ۲۳۹ / ۲۴۰ / ۲۴۱ / ۲۴۲ / ۲۴۳ / ۲۴۴ / ۲۴۵ / ۲۴۶ / ۲۴۷ / ۲۴۸ / ۲۴۹ / ۲۵۰ / ۲۵۱ / ۲۵۲ / ۲۵۳ / ۲۵۴ / ۲۵۵ / ۲۵۶ / ۲۵۷ / ۲۵۸ / ۲۵۹ / ۲۶۰ / ۲۶۱ / ۲۶۲ / ۲۶۳ / ۲۶۴ / ۲۶۵ / ۲۶۶ / ۲۶۷ / ۲۶۸ / ۲۶۹ / ۲۷۰ / ۲۷۱ / ۲۷۲ / ۲۷۳ / ۲۷۴ / ۲۷۵ / ۲۷۶ / ۲۷۷ / ۲۷۸ / ۲۷۹ / ۲۸۰ / ۲۸۱ / ۲۸۲ / ۲۸۳ / ۲۸۴ / ۲۸۵ / ۲۸۶ / ۲۸۷ / ۲۸۸ / ۲۸۹ / ۲۹۰ / ۲۹۱ / ۲۹۲ / ۲۹۳ / ۲۹۴ / ۲۹۵ / ۲۹۶ / ۲۹۷ / ۲۹۸ / ۲۹۹ / ۳۰۰ / ۳۰۱ / ۳۰۲ / ۳۰۳ / ۳۰۴ / ۳۰۵ / ۳۰۶ / ۳۰۷ / ۳۰۸ / ۳۰۹ / ۳۱۰ / ۳۱۱ / ۳۱۲ / ۳۱۳ / ۳۱۴ / ۳۱۵ / ۳۱۶ / ۳۱۷ / ۳۱۸ / ۳۱۹ / ۳۲۰ / ۳۲۱ / ۳۲۲ / ۳۲۳ / ۳۲۴ / ۳۲۵ / ۳۲۶ / ۳۲۷ / ۳۲۸ / ۳۲۹ / ۳۳۰ / ۳۳۱ / ۳۳۲ / ۳۳۳ / ۳۳۴ / ۳۳۵ / ۳۳۶ / ۳۳۷ / ۳۳۸ / ۳۳۹ / ۳۴۰ / ۳۴۱ / ۳۴۲ / ۳۴۳ / ۳۴۴ / ۳۴۵ / ۳۴۶ / ۳۴۷ / ۳۴۸ / ۳۴۹ / ۳۵۰ / ۳۵۱ / ۳۵۲ / ۳۵۳ / ۳۵۴ / ۳۵۵ / ۳۵۶ / ۳۵۷ / ۳۵۸ / ۳۵۹ / ۳۶۰ / ۳۶۱ / ۳۶۲ / ۳۶۳ / ۳۶۴ / ۳۶۵ / ۳۶۶ / ۳۶۷ / ۳۶۸ / ۳۶۹ / ۳۷۰ / ۳۷۱ / ۳۷۲ / ۳۷۳ / ۳۷۴ / ۳۷۵ / ۳۷۶ / ۳۷۷ / ۳۷۸ / ۳۷۹ / ۳۸۰ / ۳۸۱ / ۳۸۲ / ۳۸۳ / ۳۸۴ / ۳۸۵ / ۳۸۶ / ۳۸۷ / ۳۸۸ / ۳۸۹ / ۳۹۰ / ۳۹۱ / ۳۹۲ / ۳۹۳ / ۳۹۴ / ۳۹۵ / ۳۹۶ / ۳۹۷ / ۳۹۸ / ۳۹۹ / ۴۰۰ / ۴۰۱ / ۴۰۲ / ۴۰۳ / ۴۰۴ / ۴۰۵ / ۴۰۶ / ۴۰۷ / ۴۰۸ / ۴۰۹ / ۴۱۰ / ۴۱۱ / ۴۱۲ / ۴۱۳ / ۴۱۴ / ۴۱۵ / ۴۱۶ / ۴۱۷ / ۴۱۸ / ۴۱۹ / ۴۲۰ / ۴۲۱ / ۴۲۲ / ۴۲۳ / ۴۲۴ / ۴۲۵ / ۴۲۶ / ۴۲۷ / ۴۲۸ / ۴۲۹ / ۴۳۰ / ۴۳۱ / ۴۳۲ / ۴۳۳ / ۴۳۴ / ۴۳۵ / ۴۳۶ / ۴۳۷ / ۴۳۸ / ۴۳۹ / ۴۴۰ / ۴۴۱ / ۴۴۲ / ۴۴۳ / ۴۴۴ / ۴۴۵ / ۴۴۶ / ۴۴۷ / ۴۴۸ / ۴۴۹ / ۴۵۰ / ۴۵۱ / ۴۵۲ / ۴۵۳ / ۴۵۴ / ۴۵۵ / ۴۵۶ / ۴۵۷ / ۴۵۸ / ۴۵۹ / ۴۶۰ / ۴۶۱ / ۴۶۲ / ۴۶۳ / ۴۶۴ / ۴۶۵ / ۴۶۶ / ۴۶۷ / ۴۶۸ / ۴۶۹ / ۴۷۰ / ۴۷۱ / ۴۷۲ / ۴۷۳ / ۴۷۴ / ۴۷۵ / ۴۷۶ / ۴۷۷ / ۴۷۸ / ۴۷۹ / ۴۸۰ / ۴۸۱ / ۴۸۲ / ۴۸۳ / ۴۸۴ / ۴۸۵ / ۴۸۶ / ۴۸۷ / ۴۸۸ / ۴۸۹ / ۴۹۰ / ۴۹۱ / ۴۹۲ / ۴۹۳ / ۴۹۴ / ۴۹۵ / ۴۹۶ / ۴۹۷ / ۴۹۸ / ۴۹۹ / ۵۰۰ / ۵۰۱ / ۵۰۲ / ۵۰۳ / ۵۰۴ / ۵۰۵ / ۵۰۶ / ۵۰۷ / ۵۰۸ / ۵۰۹ / ۵۱۰ / ۵۱۱ / ۵۱۲ / ۵۱۳ / ۵۱۴ / ۵۱۵ / ۵۱۶ / ۵۱۷ / ۵۱۸ / ۵۱۹ / ۵۲۰ / ۵۲۱ / ۵۲۲ / ۵۲۳ / ۵۲۴ / ۵۲۵ / ۵۲۶ / ۵۲۷ / ۵۲۸ / ۵۲۹ / ۵۳۰ / ۵۳۱ / ۵۳۲ / ۵۳۳ / ۵۳۴ / ۵۳۵ / ۵۳۶ / ۵۳۷ / ۵۳۸ / ۵۳۹ / ۵۴۰ / ۵۴۱ / ۵۴۲ / ۵۴۳ / ۵۴۴ / ۵۴۵ / ۵۴۶ / ۵۴۷ / ۵۴۸ / ۵۴۹ / ۵۵۰ / ۵۵۱ / ۵۵۲ / ۵۵۳ / ۵۵۴ / ۵۵۵ / ۵۵۶ / ۵۵۷ / ۵۵۸ / ۵۵۹ / ۵۶۰ / ۵۶۱ / ۵۶۲ / ۵۶۳ / ۵۶۴ / ۵۶۵ / ۵۶۶ / ۵۶۷ / ۵۶۸ / ۵۶۹ / ۵۷۰ / ۵۷۱ / ۵۷۲ / ۵۷۳ / ۵۷۴ / ۵۷۵ / ۵۷۶ / ۵۷۷ / ۵۷۸ / ۵۷۹ / ۵۸۰ / ۵۸۱ / ۵۸۲ / ۵۸۳ / ۵۸۴ / ۵۸۵ / ۵۸۶ / ۵۸۷ / ۵۸۸ / ۵۸۹ / ۵۹۰ / ۵۹۱ / ۵۹۲ / ۵۹۳ / ۵۹۴ / ۵۹۵ / ۵۹۶ / ۵۹۷ / ۵۹۸ / ۵۹۹ / ۶۰۰ / ۶۰۱ / ۶۰۲ / ۶۰۳ / ۶۰۴ / ۶۰۵ / ۶۰۶ / ۶۰۷ / ۶۰۸ / ۶۰۹ / ۶۱۰ / ۶۱۱ / ۶۱۲ / ۶۱۳ / ۶۱۴ / ۶۱۵ / ۶۱۶ / ۶۱۷ / ۶۱۸ / ۶۱۹ / ۶۲۰ / ۶۲۱ / ۶۲۲ / ۶۲۳ / ۶۲۴ / ۶۲۵ / ۶۲۶ / ۶۲۷ / ۶۲۸ / ۶۲۹ / ۶۳۰ / ۶۳۱ / ۶۳۲ / ۶۳۳ / ۶۳۴ / ۶۳۵ / ۶۳۶ / ۶۳۷ / ۶۳۸ / ۶۳۹ / ۶۴۰ / ۶۴۱ / ۶۴۲ / ۶۴۳ / ۶۴۴ / ۶۴۵ / ۶۴۶ / ۶۴۷ / ۶۴۸ / ۶۴۹ / ۶۵۰ / ۶۵۱ / ۶۵۲ / ۶۵۳ / ۶۵۴ / ۶۵۵ / ۶۵۶ / ۶۵۷ / ۶۵۸ / ۶۵۹ / ۶۶۰ / ۶۶۱ / ۶۶۲ / ۶۶۳ / ۶۶۴ / ۶۶۵ / ۶۶۶ / ۶۶۷ / ۶۶۸ / ۶۶۹ / ۶۷۰ / ۶۷۱ / ۶۷۲ / ۶۷۳ / ۶۷۴ / ۶۷۵ / ۶۷۶ / ۶۷۷ / ۶۷۸ / ۶۷۹ / ۶۸۰ / ۶۸۱ / ۶۸۲ / ۶۸۳ / ۶۸۴ / ۶۸۵ / ۶۸۶ / ۶۸۷ / ۶۸۸ / ۶۸۹ / ۶۹۰ / ۶۹۱ / ۶۹۲ / ۶۹۳ / ۶۹۴ / ۶۹۵ / ۶۹۶ / ۶۹۷ / ۶۹۸ / ۶۹۹ / ۷۰۰ / ۷۰۱ / ۷۰۲ / ۷۰۳ / ۷۰۴ / ۷۰۵ / ۷۰۶ / ۷۰۷ / ۷۰۸ / ۷۰۹ / ۷۱۰ / ۷۱۱ / ۷۱۲ / ۷۱۳ / ۷۱۴ / ۷۱۵ / ۷۱۶ / ۷۱۷ / ۷۱۸ / ۷۱۹ / ۷۲۰ / ۷۲۱ / ۷۲۲ / ۷۲۳ / ۷۲۴ / ۷۲۵ / ۷۲۶ / ۷۲۷ / ۷۲۸ / ۷۲۹ / ۷۳۰ / ۷۳۱ / ۷۳۲ / ۷۳۳ / ۷۳۴ / ۷۳۵ / ۷۳۶ / ۷۳۷ / ۷۳۸ / ۷۳۹ / ۷۴۰ / ۷۴۱ / ۷۴۲ / ۷۴۳ / ۷۴۴ / ۷۴۵ / ۷۴۶ / ۷۴۷ / ۷۴۸ / ۷۴۹ / ۷۵۰ / ۷۵۱ / ۷۵۲ / ۷۵۳ / ۷۵۴ / ۷۵۵ / ۷۵۶ / ۷۵۷ / ۷۵۸ / ۷۵۹ / ۷۶۰ / ۷۶۱ / ۷۶۲ / ۷۶۳ / ۷۶۴ / ۷۶۵ / ۷۶۶ / ۷۶۷ / ۷۶۸ / ۷۶۹ / ۷۷۰ / ۷۷۱ / ۷۷۲ / ۷۷۳ / ۷۷۴ / ۷۷۵ / ۷۷۶ / ۷۷۷ / ۷۷۸ / ۷۷۹ / ۷۸۰ / ۷۸۱ / ۷۸۲ / ۷۸۳ / ۷۸۴ / ۷۸۵ / ۷۸۶ / ۷۸۷ / ۷۸۸ / ۷۸۹ / ۷۹۰ / ۷۹۱ / ۷۹۲ / ۷۹۳ / ۷۹۴ / ۷۹۵ / ۷۹۶ / ۷۹۷ / ۷۹۸ / ۷۹۹ / ۸۰۰ / ۸۰۱ / ۸۰۲ / ۸۰۳ / ۸۰۴ / ۸۰۵ / ۸۰۶ / ۸۰۷ / ۸۰۸ / ۸۰۹ / ۸۱۰ / ۸۱۱ / ۸۱۲ / ۸۱۳ / ۸۱۴ / ۸۱۵ / ۸۱۶ / ۸۱۷ / ۸۱۸ / ۸۱۹ / ۸۲۰ / ۸۲۱ / ۸۲۲ / ۸۲۳ / ۸۲۴ / ۸۲۵ / ۸۲۶ / ۸۲۷ / ۸۲۸ / ۸۲۹ / ۸۳۰ / ۸۳۱ / ۸۳۲ / ۸۳۳ / ۸۳۴ / ۸۳۵ / ۸۳۶ / ۸۳۷ / ۸۳۸ / ۸۳۹ / ۸۴۰ / ۸۴۱ / ۸۴۲ / ۸۴۳ / ۸۴۴ / ۸۴۵ / ۸۴۶ / ۸۴۷ / ۸۴۸ / ۸۴۹ / ۸۵۰ / ۸۵۱ / ۸۵۲ / ۸۵۳ / ۸۵۴ / ۸۵۵ / ۸۵۶ / ۸۵۷ / ۸۵۸ / ۸۵۹ / ۸۶۰ / ۸۶۱ / ۸۶۲ / ۸۶۳ / ۸۶۴ / ۸۶۵ / ۸۶۶ / ۸۶۷ / ۸۶۸ / ۸۶۹ / ۸۷۰ / ۸۷۱ / ۸۷۲ / ۸۷۳ / ۸۷۴ / ۸۷۵ / ۸۷۶ / ۸۷۷ / ۸۷۸ / ۸۷۹ / ۸۸۰ / ۸۸۱ / ۸۸۲ / ۸۸۳ / ۸۸۴ / ۸۸۵ / ۸۸۶ / ۸۸۷ / ۸۸۸ / ۸۸۹ / ۸۹۰ / ۸۹۱ / ۸۹۲ / ۸۹۳ / ۸۹۴ / ۸۹۵ / ۸۹۶ / ۸۹۷ / ۸۹۸ / ۸۹۹ / ۹۰۰ / ۹۰۱ / ۹۰۲ / ۹۰۳ / ۹۰۴ / ۹۰۵ / ۹۰۶ / ۹۰۷ / ۹۰۸ / ۹۰۹ / ۹۱۰ / ۹۱۱ / ۹۱۲ / ۹۱۳ / ۹۱۴ / ۹۱۵ / ۹۱۶ / ۹۱۷ / ۹۱۸ / ۹۱۹ / ۹۲۰ / ۹۲۱ / ۹۲۲ / ۹۲۳ / ۹۲۴ / ۹۲۵ / ۹۲۶ / ۹۲۷ / ۹۲۸ / ۹۲۹ / ۹۳۰ / ۹۳۱ / ۹۳۲ / ۹۳۳ / ۹۳۴ / ۹۳۵ / ۹۳۶ / ۹۳۷ / ۹۳۸ / ۹۳۹ / ۹۴۰ / ۹۴۱ / ۹۴۲ / ۹۴۳ / ۹۴۴ / ۹۴۵ / ۹۴۶ / ۹۴۷ / ۹۴۸ / ۹۴۹ / ۹۵۰ / ۹۵۱ / ۹۵۲ / ۹۵۳ / ۹۵۴ / ۹۵۵ / ۹۵۶ / ۹۵۷ / ۹۵۸ / ۹۵۹ / ۹۶۰ / ۹۶۱ / ۹۶۲ / ۹۶۳ / ۹۶۴ / ۹۶۵ / ۹۶۶ / ۹۶۷ / ۹۶۸ / ۹۶۹ / ۹۷۰ / ۹۷۱ / ۹۷۲ / ۹۷۳ / ۹۷۴ / ۹۷۵ / ۹۷۶ / ۹۷۷ / ۹۷۸ / ۹۷۹ / ۹۸۰ / ۹۸۱ / ۹۸۲ / ۹۸۳ / ۹۸۴ / ۹۸۵ / ۹۸۶ / ۹۸۷ / ۹۸۸ / ۹۸۹ / ۹۹۰ / ۹۹۱ / ۹۹۲ / ۹۹۳ / ۹۹۴ / ۹۹۵ / ۹۹۶ / ۹۹۷ / ۹۹۸ / ۹۹۹ / ۱۰۰۰ / ۱۰۰۱ / ۱۰۰۲ / ۱۰۰۳ / ۱۰۰۴ / ۱۰۰۵ / ۱۰۰۶ / ۱۰۰۷ / ۱۰۰۸ / ۱۰۰۹ / ۱۰۱۰ / ۱۰۱۱ / ۱۰۱۲ / ۱۰۱۳ / ۱۰۱۴ / ۱۰۱۵ / ۱۰۱۶ / ۱۰۱۷ / ۱۰۱۸ / ۱۰۱۹ / ۱۰۲۰ / ۱۰۲۱ / ۱۰۲۲ / ۱۰۲۳ / ۱۰۲۴ / ۱۰۲۵ / ۱۰۲۶ / ۱۰۲۷ / ۱۰۲۸ / ۱۰۲۹ / ۱۰۳۰ / ۱۰۳۱ / ۱۰۳۲ / ۱۰۳۳ / ۱۰۳۴ / ۱۰۳۵ / ۱۰۳۶ / ۱۰۳۷ / ۱۰۳۸ / ۱۰۳۹ / ۱۰۴۰ / ۱۰۴۱ / ۱۰۴۲ / ۱۰۴۳ / ۱۰۴۴ / ۱۰۴۵ / ۱۰۴۶ / ۱۰۴۷ / ۱۰۴۸ / ۱۰۴۹ / ۱۰۵۰ / ۱۰۵۱ / ۱۰۵۲ / ۱۰۵۳ / ۱۰۵۴ / ۱۰۵۵ / ۱۰۵۶ / ۱۰۵۷ / ۱۰۵۸ / ۱۰۵۹ / ۱۰۶۰ / ۱۰۶۱ / ۱۰۶۲ / ۱۰۶۳ / ۱۰۶۴ / ۱۰۶۵ / ۱۰۶۶ / ۱۰۶۷ / ۱۰۶۸ / ۱۰۶۹ / ۱۰۷۰ / ۱۰۷۱ / ۱۰۷۲ / ۱۰۷۳ / ۱۰۷۴ / ۱۰۷۵ / ۱۰۷۶ / ۱۰۷۷ / ۱۰۷۸ / ۱۰۷۹ / ۱۰۸۰ / ۱۰۸۱ / ۱۰۸۲ / ۱۰۸۳ / ۱۰۸۴ / ۱۰۸۵ / ۱۰۸۶ / ۱۰۸۷ / ۱۰۸۸ / ۱۰۸۹ / ۱۰۹۰ / ۱۰۹۱ / ۱۰۹۲ / ۱۰۹۳ / ۱۰۹۴ / ۱۰۹۵ / ۱۰۹۶ / ۱۰۹۷ / ۱۰۹۸ / ۱۰۹۹ / ۱۱۰۰ / ۱۱۰۱ / ۱۱۰۲ / ۱۱۰۳ / ۱۱۰۴ / ۱۱۰۵ / ۱۱۰۶ / ۱۱۰۷ / ۱۱۰۸ / ۱۱۰۹ / ۱۱۱۰ / ۱۱۱۱ / ۱۱۱۲ / ۱۱۱۳ / ۱۱۱۴ / ۱۱۱۵ / ۱۱۱۶ / ۱۱۱۷ / ۱۱۱۸ / ۱۱۱۹ / ۱۱۲۰ / ۱۱۲۱ / ۱۱۲۲ / ۱۱۲۳ / ۱۱۲۴ / ۱۱۲۵ / ۱۱۲۶ / ۱۱۲۷ / ۱۱۲۸ / ۱۱۲۹ / ۱۱۳۰ / ۱۱۳۱ / ۱۱۳۲ / ۱۱۳۳ / ۱۱۳۴ / ۱۱۳۵ / ۱۱۳۶ / ۱۱۳۷ / ۱۱۳۸ / ۱۱۳۹ / ۱۱۴۰ / ۱۱۴۱ / ۱۱۴۲ / ۱۱۴۳ / ۱۱۴۴ / ۱۱۴۵ / ۱۱۴۶ / ۱۱۴۷ / ۱۱۴۸ / ۱۱۴۹ / ۱۱۵۰ / ۱۱۵۱ / ۱۱۵۲ / ۱۱۵۳ / ۱۱۵۴ / ۱۱۵۵ / ۱۱۵۶ / ۱۱۵۷ / ۱۱۵۸ / ۱۱۵۹ / ۱۱۶۰ / ۱۱۶۱ / ۱۱۶۲ / ۱۱۶۳ / ۱۱۶۴ / ۱۱۶۵ / ۱۱۶۶ / ۱۱۶۷ / ۱۱۶۸ / ۱۱۶۹ / ۱۱۷۰ / ۱۱۷۱ / ۱۱۷۲ / ۱۱۷۳ / ۱۱۷۴ / ۱۱۷۵ / ۱۱۷۶ / ۱۱۷۷ / ۱۱۷۸ / ۱۱۷۹ / ۱۱۸۰ / ۱۱۸۱ / ۱۱۸۲ / ۱۱۸۳ / ۱۱۸۴ / ۱۱۸۵ / ۱۱۸۶ / ۱۱۸۷ / ۱۱۸۸ / ۱۱۸۹ / ۱۱۹۰ / ۱۱۹۱ / ۱۱۹۲ / ۱۱۹۳ / ۱۱۹۴ / ۱۱۹۵ / ۱۱۹۶ / ۱۱۹۷ / ۱۱۹۸ / ۱۱۹۹ / ۱۲۰۰ / ۱۲۰۱ / ۱۲۰۲ / ۱۲۰۳ / ۱۲۰۴ / ۱۲۰۵ / ۱۲۰۶ / ۱۲۰۷ / ۱۲۰۸ / ۱۲۰۹ / ۱۲۱۰ / ۱۲۱۱ / ۱۲۱۲ / ۱۲۱۳ / ۱۲۱۴ / ۱۲۱۵ / ۱۲۱۶ / ۱۲۱۷ / ۱۲۱۸ / ۱۲۱۹ / ۱۲۲۰ / ۱۲۲۱ / ۱۲۲۲ / ۱۲۲۳ / ۱۲۲۴ / ۱۲۲۵ / ۱۲۲۶ / ۱۲۲۷ / ۱۲۲۸ / ۱۲۲۹ / ۱۲۳۰ / ۱۲۳۱ / ۱۲۳۲ / ۱۲۳۳ / ۱۲۳۴ / ۱۲۳۵ / ۱۲۳۶ / ۱۲۳۷ / ۱۲۳۸ / ۱۲۳۹ / ۱۲۴۰ / ۱۲۴۱ / ۱۲۴۲ / ۱۲۴۳ / ۱۲۴۴ / ۱۲۴۵ / ۱۲۴۶ / ۱۲۴۷ / ۱۲۴۸ / ۱۲۴۹ / ۱۲۵۰ / ۱۲۵۱ / ۱۲۵۲ / ۱۲۵۳ / ۱۲۵۴ / ۱۲۵۵ / ۱۲۵۶ / ۱۲۵۷ / ۱۲۵۸ / ۱۲۵۹ / ۱۲۶۰ / ۱۲۶۱ / ۱۲۶۲ / ۱۲۶۳ / ۱۲۶۴ / ۱۲۶۵ / ۱۲۶۶ / ۱۲۶۷ / ۱۲۶۸ / ۱۲۶۹ / ۱۲۷۰ / ۱۲۷۱ / ۱۲۷۲ / ۱۲۷۳ / ۱۲۷۴ / ۱۲۷۵ / ۱۲۷۶ / ۱۲۷۷ / ۱۲۷۸ / ۱۲۷۹ / ۱۲۸۰ / ۱۲۸۱ / ۱۲۸۲ / ۱۲۸۳ / ۱۲۸۴ / ۱۲۸۵ / ۱۲۸۶ / ۱۲۸۷ / ۱۲۸۸ / ۱۲۸۹ / ۱۲۹۰ / ۱۲۹۱ / ۱۲۹۲ / ۱۲۹۳ / ۱۲۹۴ / ۱۲۹۵ / ۱۲۹۶ / ۱۲۹۷ / ۱۲۹۸ / ۱۲۹۹ / ۱۳۰۰ / ۱۳۰۱ / ۱۳۰۲ / ۱۳۰۳ / ۱۳۰۴ / ۱۳۰۵ / ۱۳۰۶ / ۱۳۰۷ / ۱۳۰۸ / ۱۳۰۹ / ۱۳۱۰ / ۱۳۱۱ / ۱۳۱۲ / ۱۳۱۳ / ۱۳۱۴ / ۱۳۱۵ / ۱۳۱۶ / ۱۳۱۷ / ۱۳۱۸ / ۱۳۱۹ / ۱۳۲۰ / ۱۳۲۱ / ۱۳۲۲ / ۱۳۲۳ / ۱۳۲۴ / ۱۳۲۵ / ۱۳۲۶ / ۱۳۲۷ / ۱۳۲۸ / ۱۳۲۹ / ۱۳۳۰ / ۱۳۳۱ / ۱۳۳۲ / ۱۳۳۳ / ۱۳۳۴ / ۱۳۳۵ / ۱۳۳۶ / ۱۳۳۷ / ۱۳۳۸ / ۱۳۳۹ / ۱۳۴۰ / ۱۳۴۱ / ۱۳۴۲ / ۱۳۴۳ / ۱۳۴۴ / ۱۳۴۵ / ۱۳۴۶ / ۱۳۴۷ / ۱۳۴۸ / ۱۳۴۹ / ۱۳۵۰ / ۱۳۵۱ / ۱۳۵۲ / ۱۳۵۳ / ۱۳۵۴ / ۱۳۵۵ / ۱۳۵۶ / ۱۳۵۷ / ۱۳۵۸ / ۱۳۵۹ / ۱۳۶۰ / ۱۳۶۱ / ۱۳۶۲ / ۱۳۶۳ / ۱۳۶۴ / ۱۳۶۵ / ۱۳۶۶ / ۱۳۶۷ / ۱۳۶۸ / ۱۳۶۹ / ۱۳۷۰ / ۱۳۷۱ / ۱۳۷۲ / ۱۳۷۳ / ۱۳۷۴ / ۱۳۷۵ / ۱۳۷۶ / ۱۳۷۷ / ۱۳۷۸ / ۱۳۷۹ / ۱۳۸۰ / ۱۳۸۱ / ۱۳۸۲ / ۱۳۸۳ / ۱۳۸۴ / ۱۳۸۵ / ۱۳۸۶ / ۱۳۸۷ / ۱۳۸۸ / ۱۳۸۹ / ۱۳۹۰ / ۱۳۹۱ /



لأعودنَّ وأعودنَّ وأعودنَّ . جبرئیل آمد و گفت : سخن آصف شنیدیم ،  
وعربدهٗ او احتمال کردیم .

3 - ۶۲۹ - ای دوست عزیز ! أعزك الله بطاعته . یونس کہ پیغمبر بود ، يك  
خاطر از او احتمال نکردند ، عقوبتش کردند ، و گفتند : « فلو لا انه كان من  
المسبحين للبيت في بطنه الى يوم يبعثون » . چرا از آصف آنہمہ احتمال کند ،  
6 و او از اولیا بود ، و یونس را بخاطری اینہمہ بسر آوردند اگرچہ از انبیا بود ؟  
تو ندانی و امثال تو ، و کرا در ہمہٗ جهان غم جاہلان گرفته است کہ چرا  
نمی دانند ؟ بگذار تا جہل خود بکنار گور برند « أم تحسب أن أكثرهم  
9 يسمعون او يملون ؟ » ہیہات ! « إنهم إلا كالانعام بل هم أضل سبيلا » . و از این  
معانی کہ می رود بہیچ وجہ فہم مکن کہ انبیا کم از اولیا باشند در درجات کہ  
از این کہ من نوشتم این لازم نیست ، تا دیگر بار جاہلی اعتراضی فاسد نکند .  
12 هذا مضي .

6  
۶۳۰ - سوم خاصیت نبوت را آنست کہ امور آخرت را بیند بمشاهدت  
و علم الیقین . این خاصیت اولیا را ہم تواند بود . یکی از صحابہ را مصطفی  
15 - صلعم - گفت : کیف اصبحت ؟ قال : أصبحتُ انظرُ الی عرش ربی بارزاً  
وانظرُ الی أهل الجنة يتزاورون والی اهل النار يتفاون . مصطفی - صلعم -  
گفت : اصبت فالزم . جوانمردا ! این هنوز بدایتِ راہِ خدا بود ، تا ظنی غلط

1 شنیدیم N M شنودیم T S / 3 پیغمبر T S M پیغامبر مرسل N / 4 - 5 الصافات 37 :  
143 ك / 6 بسر T S M بر سر N / 8 بکنار گور برند T بکنار گور برند بکوری N /  
8 - 9 الفرقان 25 : 44 ك / 9 الفرقان 25 : 44 ك / 10 درجات T S M درجات زبرا N /  
11 نکند T S M کند N / 13 نبوت را T S N نبوت M / 14 - 15 را مصطفی . . . قال  
S و مصطفی گفت T N M / 17 جوانمردا T S M جوانمردا N / .



نبری . نشنیده‌یی که گفت : اصبت فالزم ؟ می گوید ، نشان راست است بر سرِ كاركِ خود باش ، تا خود بکجا رسد این کار . یا سید الاولین و الآخرین ! آنچه عموم را وعده داده بودیم که در آخرت بینند ، ترا همین جا واز نمایم . 3 « واما نرینتک بعض الذی نعدهم » . وهان وهان ! تا نپنداری که این نمایش و این دیده مصطفی را - صلعم - بود و بس .

631 - از قرآن بشنو که نه چنین است که تو پنداشتی « کلا لو تعلمون علمَ یقین لترونَّ الجحیم » أي فی الدنیا ، « ثم لترونَّها عین الیقین » أي فی الآخرة . هر که بمرد ، بمقام عین الیقین برسد ، احوال آخرت همه بیند . نامش از این جریده محو کنند که « یؤمنون بالغیب » ؛ زیرا که او را شهادت گشت . 9 غیبت آنجا چه کند ؛ و در این جریده اثبات کنند که « وبلآخرة هم یوقنون » یقین در مشاهدت بود ، ایمان بغیب بود ، این نه کار تو است که بس ضعیف عقل و مختصر فهم و کوتاه دیده‌یی . این کار نه کار دست و دل تنکان است ، لیس 12 بعشک فادرجی .

632 - اکنون مقصود من بشنو ! یک روز درجایی گفتم که در بیداری چیزی دیدن ثلثی بود از نبوت . پس مکر در مجازی سخن گفتم که فلان کس در بیداری چیزی بیند ، مثلاً تو که عزیزی یا پدرم مثلاً چنانکه حکایت کردم ، در ماضی ، مسکین ابلهی این بندانست شنودن . پنداشت که من

3 بودیم TS ایم NM / همین جا TSM هم N / نرس 10 : 10 ک . . .  
 این نمایش TS نمایش و N / 6 - 9 التکثر 102 : 6 ک 7 التکثر 102 : 7 ک 8 التکثر 102 : 8 ک 9 التکثر 102 : 9 ک  
 M کی که . . . رسد N که که . . . رسد TS / 9 البقرة 102 : 9 ک 10 التکثر 102 : 10 ک  
 12 دیده‌یی TNM نظری S / این . . . است FM / 10 التکثر 102 : 10 ک 11 التکثر 102 : 11 ک  
 N - S / 12 - 13 لیس . . . فادرجی N لیس . . . فادرج FM - S / 14 کون TNM  
 S - / 16 بیند TSM بدید N / 17 ماضی SM ماضی TN بیند 17 : 17 ک 18 التکثر 102 : 18 ک  
 مسکین N - TSM / .



گفتمی ثلثی از نبوت در عزیز است یا در پدرم . اما این کس را معذور  
می دارم . خدای تعالی عذر او می خواهد . بخودی خود می گوید : « لیس علی  
3 الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج » ، « فی قلوبہم مرض » .  
آن مرضِ قالبِ سلیم است ، کارِ مشکل در مرضِ دلست . و ہذہ نفثۃ مصدور .

۶۳۳ - تو می خوان و می دان کہ از ہرزہ گفتنِ ہرزہ گویان بسیار  
6 فتوح است در راہ مردان ، چہ اگر از این ہذیان با من حکایت نکردندی ، من  
ہرگز این ننوشتمی . مقبل را ہمہ بہانۃ سعادت بود . ومدبر را ہمہ سببِ  
شقاوت . مدبر راستی بنتواند شنود . رقم کفر بر مسلمانی کشد . ومقبل ہزار  
9 کلمۃ کفر بشنود ، و ہر یکی را وجہی راست از غزارت علم خود بیرون آورد .  
مردی بلند ہمت باید ، کہ عشق تو بر ہر خسی فرو نگشاید نقاب خویش

صفت مسلمانان این بود کہ « الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ » ہر چہ  
12 بشنوند بحسن ظن آنرا تأویلی بنہند ، اگر عالم باشند . و اگر چیزی ندانند  
گویند : چیزی ہست وما نمی دانیم . « وفوق کل ذی علم علیم » .

۶۳۴ - اما صفت کافر آنست کہ « واذالم یہتدوا بہ فسیقولون ہذا افک  
15 قدیم » ، « واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد اللہ بہذا مثلا » ، « ما سمعنا  
بہذا فی آبائنا الاولین » . خاک بر سرِ شما و خاکستر بر سرِ پدران شما « اتم

1 گفتمی T گفتم SNM / بخودی خود TS - NM / میگوید TSN - M / 2 - 3  
النور : 21 : 61 ك و 48 : 17 / البقرة : 2 : 10 م / 4 قالب TNM قلب S / سلم TSNM  
شاید : سہل / 6 از TS - NM / 7 این TSM این کلمات N / 8 شقاوت TSN شقاوت  
بود M / بنتواند TS بنداند NM / 9 آورد TSN آورد بیت M / 10 تو TNM - S /  
برہر خسی فرو . . . خویش TS برہر کس فرو . . . خویش N فرو نگشاید نقاب خویش  
برہر خسی M / 11 الزمر : 39 : 18 ك / 13 یوسف : 12 : 76 ك / 14 - 15 الاحقاف : 46 : 17 ك /  
15 البقرة : 2 : 26 م / کفروا TS فی قلوبہم مرض NM المدثر : 74 : 31 ك / 15 - 16 المؤمنون  
23 : 24 ك / 16 خاکستر NM خاک است TS / الشعراء : 26 : 76 ك / .



- وآباؤكم الاقدمون». نشاید که شما وپدران خود همه در ضلالت باشید؟ لعمری شاید که «ولقد كنتم انتم وآباؤكم في ضلال مبين». ای دوست! کاشکی هر کسی کار خود کردی. ولیکن هیات! أضرب في حديد بارد. «ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك ولذلك خلقهم». این کار تمام کرده اند در ازل آزال. «ومتت كلمة ربك صدقاً وعدلاً». کسی را نرسد که گوید: این چرا؟ یا آن چون؟ «لا مبدل لكلمات الله».

6

۶۳۵ - بعد العصر بساعتی این مکتوب ابتدا کردم ، و قبل المغرب ساز وضو خواهم کردن . والسلام علی من اتبع الهدی . والحمد لله رب العالمین .  
والصلاة علی نبیه محمد وآله اجمعین .

9



1 الشعراء 26 : 76 ك / الاقدمون T S M في ضلال مبين N / 2 ولقد كنتم T S M - N  
الانبياء 21 : 54 ك / في ضلال مبين T S M الاقدمين N / 3 خود N M خود N M / 4 هود 11 : 113 ك / 1 کرده T S M  
T S M کردندی N / لیکن N - T S M / 3 - 4 هود 11 : 113 ك / 1 کرده T S M  
است N / 5 الانعام 6 : 115 م / کسی TS وکس TM / گوید N - T S M / 6 T S M  
N - / الانعام 6 : 43 م / بساعتی N بساعة TS - M / 7 المغرب T S N المغرب M / 8 والسلام  
N - T S - NM / 7 - 8 علی من اتبع الهدی N - T S M / والحمد لله رب العالمین T S M - N  
9 والصلاة علی نبیه T وصلی الله علی SN - M / محمد . . . اجمعین SN - TM / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۳۷ - ای برادر عزیز! أطال الله بقاءك وسلك بك سبيل السعادات في دينك  
 3 ودينك وطهرتك عن الشرك والنفاق . بدانکه طهارت را درجات است ،  
 و نجاست را هم چنین . درجه اول در پاکی ، حکم شرع ظاهر ناطق است بدان ،  
 چنانکه گوید : آب و خاک پاک است ، و خون و بول نجس . و عموم خلق در  
 6 نماز بدین طهارت متعبدند ، در بدن و جامه و در مصلی که اگر نجاستی بدین  
 همه راه باید نماز باطل است در ظاهر شرع . وفقه ظاهر خود بدین حدیث  
 گواهی می دهد ؛ لا صلاة إلا بطهور .

۶۳۶ - درجه دوم در پاکی آنست که درون آدمی که حقیقت اوست ، از  
 9 اوصاف ذمیه و رذایل ، اخلاق پاک بود ، چون حقد و حسد و بخل که لا یكون  
 المؤمن حسوداً ولا حقوداً ولا بخيلاً . بنزد اهل طریقت خصوص ، نماز با این  
 12 اوصاف درست نبود ؛ زیرا که نماز بی فاتحه الکتاب درست نیاید . و هر که  
 پاک نیست بنزدیک ایشان از این اوصاف مدموم ، چون شرك و نفاق و غیر آن ،  
 او را راه نیست بقرآن .

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح ، برای همانندی با دیگر نامه ها ) ومن ها هنا من كلام عين  
 القضاة بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۳۹ بسم . . . الرحيم N ومن  
 كتبه رضي الله عنه الرسالة التاسعة والاربعون بسم . . . الرحيم وما توفيقي الا بالله S ومن رسائله  
 رحمة الله عليه بسم . . . الرحيم وما توفيقي الا بالله T / 2 - 3 اطال . . . النفاق T S M -  
 / N 3 النفاق T M العاق S - N / 4 ظاهر T S N - M / 5 گوید T S گویند N M /  
 6 نجاستی بدین T S آنجا نجاستی بچیزی ازین N M / 7 فقه T S M وجه N / 9 درجه T S M  
 ودرجه N / 10 ذمیه T ذمیه S N M / که T S M - N / 11 خصوص نماز T S M و نماز  
 خصوص N / 12 الکتاب T S M - N / 14 بقرآن T S N بقرائت آن M / .

\*\*\* نامه چهل ونهم . T 16 . S 49 . N 39 . M 9 \*\*\*







- ۶۴۰ - اکنون بدانکه قومی از روندگان راه خدا بدینجا رسیدند که ایشانرا علی القطع معلوم شد که نماز وانجاستِ شرک درست نبود . و ایشان 3 درون خودرا پاک ندیدند از آن نجاست ، و نیز پاک نمیتوانستند کرد . پس بترك نماز بگفتند . اینها در این معنی افتاده بودند ، و مخطی بودند نه مصیب ؛ زیرا که نماز از آدمی بهیچ گونه بر نخیزد ، علی حسب الحال ادا باید کرد . 6 و چنانکه کسی چیزی نیابد بهیچ گونه که بدان ستر عورت کند ، اورا لا بُد نماز بیاید کرد برهنه . و نشاید که گوید : شرط صحت نماز ستر عورت است ، و مرا نیست ، پس ترك شاید گفتن . این از اغلاطِ بلعجب است 9 که روندگانرا بیفتد . و اگر انجا پیری پخته نبود و راه بخود می رود ، غالب آن بود که بیفتد ، حتی یقبل الله عثرته .

- ۶۴۱ - و این سخن البته بانندك مَشْمَر که این بکمال سخنی است و بکمال 12 بحثی ، نشاید که اعتقاد دارد که بی فاتحه نماز درست بود البته ، و نشاید که اعتقاد دارد که مشرکرا بفاتحه خواندن راه است . اگر نه ، « لا یسئه إلا المطهرون » را چه معنی بودی ؟ و نشاید که اعتقاد دارد که و اشرك نماز مقبول بود ؛ زیرا که لا یقبل الله صلاة بلا طهور ، فتوی مصطفی است . و با این همه 15 نشاید که از نماز دست بدارد ، لا بل باید که علی حسب الامکان نماز بکند ، و اعتقاد دارد که نماز او چون نماز کسی است که بثوبی نجس یا بی عورت پوشی 18 نماز کند ، چون تواند قضا کند و نباید که گویی که این خلاف اجماع فقها است

2 معلوم T S N درست M / 7 بیاید N M شاید T S / 8 پس T S - N IV /  
 9 روندگان N M سالکان T S / رود S N M شود T / 11 مشمر T S N نشمر M /  
 12 بحثی T S N بحثی است M / بود S N M نبود T / 13 دارد T S N کند M / 13 - 14  
 الواقعة 56 : 79 ك / 14 را T S N - M / بودی T بود S N دارد M / 15 صلاة بغیر طهور  
 T S M الصلاة الا بالطهور N / همه T S M هم N / 16 لا بل T S N لا بد M / الامکان  
 T S N الحال والامکان M / 18 گوئی که N گوید M گوئی T S / .



که اهل فقه ظاهر که دین عموم در ایشان بستند دیگرانند ، و اهل فقه باطن که سلوک طریق ایشان را فرض عین است دیگر . آن قوم خصوصاً اند نه عموم « کلّ یعمل علی شاکلته فربکم أعلمُ بمن هو أهدی سبیلاً » . این شرح درجۀ دوم 3 است از نجاست و طهارت .

۶۴۲ - درجۀ سوم در پاکی آنست که منزّه بود از حاجت بغیر خود ؛ زیرا که هر که بغیری محتاج بود در ذات خود یا در صفتی از صفات خود ، او ناقص بود بذات خود ، و کمالش موقوف بود بر غیری . و پاکی مطلق در آنست که از بیرون هیچ چیزی در نیاید که هر که را چیزی از بیرون در آید آلوده است بحاجت . در این درجه هر چه هست از آرایش حدّثان پاک نیست ، إلاّ الحی القیوم فهو الطهر الطاهر . اوست که بخودی خود مستغنی آمد از غیری . و از آنجا که حقیقت است غیر او خود نیست ، که هر چه غیر او است ، هم از او است . پس در دیدۀ اهل تحقیق همه اوست . « کلّ من علیها فانّ ویبقی وجه ربک » چرا ؟ زیرا که : « واللّه الغنی وأنتم الفقراء » همه آلوده بحاجت و پاک و منزّه از آرایش حاجت . تو انکر مطلق اوست .

۶۴۳ - اکنون اینجا اصلی بزرگ بدان ، چون دانستی که طهارت و نجاست سه درجه است . بدانکه در هر درجه ، طهارت صفت چیزی تواند که ممکن بود که نجاست صفت او بود . چنانکه مثلاً عالمی صفت چیزی تواند بود که ممکن بود که جاهلی صفت او بود . و جاهلی همچنین چیزی را توان گفت که ممکن بود که محل علمی بود . پس روا بود که آدمی را جاهل که در پیروان

1 بستند T S M بسته اند / N / اهل T S و اهل N M / 2 مریض T S / 3 الاسراء 17 : 81 / 4 از T S در N M / 7 بذات خود T S N M / E - S / 8 چیزی T S / 9 N M / 11 - 12 هم از اوست پس T S N - M / 13 - 12 التیاء 78 : 26 / 14 نوحه 47 : 38 / 14 اوست T S - N M / 18 چیزی را T S ان چیز را M صفت چیزی N /



محل علم تواند بود . اما نشاید کہ کاغذ را و کوزه را و قلم را جاہل گویند کہ اینہا خود محل علم نتواند بود . نفی چیزی از چیزی آنگہ کنند کہ ممکن بود کہ اثبات را نیز جایی بود . 3

۶۴۴ - اکنون بدانکہ چون خدای را در اسمای حسنی بگویند : یا طہر یا طاهر ! نہ پاکی بود در درجہ اول ؛ زیرا کہ اورا خود محال بود کہ موصوف بود بدان نجاست کہ در این درجہ است . پس از او چہ نفی کردند ، چون گفتند پاک ؟ و همچنین نشاید البتہ کہ پاکی او از درجہ دوم بود ، اَعنی از حقد و حسد ؛ زیرا کہ این پاکی دل آدمی را گویند ؛ زیرا کہ چون آلودگیش بحقد و حسد ممکن بود ، پس پاکیش آن بود کہ این صفات در او نبود . و چون موصوف را حقد و حسد بصفتی محال بود ، پاکیش از حقد و حسد ہم نتوان گفت . پس چون گویند پاکی دل ، گویند از حقد و حسد . اما چون گویند پاکی حق تعالی نشاید کہ گویند از حسد و حقد . و همچنین اورا منزہ و پاک باید دانست از آن پاکی کہ در درجہ سوم شرح دادیم کہ اورا خود حاجت صورت نیندد تا معنی پاکی در حق او مترہی بود از آلائش حدثان ، اگرچہ بوجہی اورا این پاکی اثبات توان کرد ؛ زیرا کہ معنی این پاکی اورا هست ، و جز او کس را خود دیگر نیست . 6 9 12 15

۶۴۵ - پس پاکی اورا معنی چنین دان ؛ کہ او پاکست از آنکہ پاکی اورا کس بتواند دانست کہ او پاکست از ہرچہ غیری از او بتواند دانست کہ او در دانش ہیچ آفریدہ نگنجد . چرا ؟ زیرا کہ :

خرد را و جان را ہی سنجد او در اندیشہ سخته کی گنجد او

1 گویند TSM گویند زیرا N / 2 علم TSM - N / 5 را NM - TS / 6 از ارچہ TSM درجہ 10 / N موصوف TS موصوفی NM / 11 - 12 اما . . . حقد NM - TS / 15 جز او TSM - N / 16 را TSM و N / .



- او بهمه محیط و همه محاط به اوست « والله محیط بکل شیء » ، و هیچ آفریده را بدو احاطت نتواند بود که « لا تدركه الابصار » . او قوت هیچ حوصله نتواند آمد ؛ زیرا که در وجود ، هیچ حوصله بر قدر آن قوت نتواند بود . پس اورا جزا و کس نیافت و نیابد . سبحان من لم يجعل للخلق سبيلاً الى معرفته إلا بالعجز عن معرفته . ما عرف الله غير الله . چون معنی پاکی در حق او بدانستی که چه بود ، « سبحان الله » را میدان که چیست . و چون در نماز گویی : سبحان ربي العظيم ، و سبحان ربي الأعلى . حاضر باش و خاطر پاک دار از آنکه در ورطه ضلالی افتی .

- ۶۴۶ - اکنون شرح فاتحه الكتاب نوشتم باری دوسه ، و شرح ربنا الملك الحمد ملئ السموات وملئ الارض وملئ ما شئت بعد در نبشته بی سخت نیکو نبشتم . و این را شرحی بغایت داده ام ، و ارجو که آن نبشته رسیده است . سخت نیکو نبشته است ، آن را عزیز دار ! و شرح سبحان ربي ، در این ذمه بدانستی تا از تشبیه برهی ، چون گویی : یا طهر یا طاهر ! . اما شرح عظمت و علو در سبحان ربي العظيم ، سبحان ربي الأعلى ، هنوز مانده است که تو و اغلب خلق از عظمت و علو چندان دانند که از پاکیش . انشاء الله بعد از این مستوفی در نبشته یا در دو نبشته ای شرح هر دو لفظ چندانکه عبارت برتابد بنویسم که این در نماز همه بکار می آید . و نماز از ارکان مسلمانی است البته از آن بنگریزد دایم تا داند . این نوشته در خانه ابوالفرج نوشتم ، بین العشائین ليلة الثلاثاء من اوائل العشر الاخير شهر ربيع الاول . والسلام .

1 او بهمه محیط S M - N N / و همه محاط به او S - T N M / و الله محیط بکل شیء محیطاً النساء 4 : 126 م / 2 که S N M - T / الانعام 6 : 103 م / او S N M از T 37 بعد T S بود N M / 4 را S N M - T / 10 در T S M دو N / 12 سخت . . . ان را M - T S N / نبشته است T S نبشته ام M - N / عزیز T S M عزت N / ربي T ربي العظيم S ربي الأعلى N الله M / 13 طاهر T S M طهر N / 15 دانید N M داند T S / 17 - 18 که . . . بنگریزد N - T S M / 18 دایم تا داند S - T N M / 18 - 19 این . . . والسلام M وصلی الله علی محمد وآله N والحمد لله رب العالمین S وصلی الله علی نبیه محمد وآله اجمعین T / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۴۷ - اشتیاق را بجانب آن برادر عزیز اجلّ کامل الدّوله أطال الله بقاءه  
 3 وجعله من المتواضعین لعباده والمتکبرین علی اعدائه . شرح نمی دهم که معلوم است  
 النّلوب تتقاضی والضائر تنجی ، والله یسهّل أسباب الملاقاة بکرمه وفضله .  
 بدانند که این جهان بجای بگذاشتنی است « ما عندکم ینفدُ وما عند الله باقی » .  
 6 بیرون رفتن از این جهان ، سعادت آن جهان حاصل نا کرده غنی عظیم خواهد  
 بود « ذلك يوم التغابن » .

۶۴۸ - صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را بعالم حکم از بهر آن فرستادند تا با  
 9 خلق بگویند که « واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما کسبت » .  
 و آدمی در جوال غرور و طول أمل مانده است تا ناگاه ملک الموت مخنق  
 او را بگیرد « إذ قضی الامرُ وهم فی غفلة » . بس عجایب که در این عالم  
 12 بینندگان بدیدند، و بس عالمها که سالکان واپس پشت کردند، و غافلان بخوردنی  
 و خفتنی قناعت کردند . ایشان شب و روز خون جگر می خوردند در طلب ،  
 و اینها در بحار غفلت و حرص و شهوت و لذات غرق .

---

۱ بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة  
 الحسنون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم  
 وما توفيقى الا بالله T / 2 را PMI - TS / كامل PMI سيد كامل TS / 5 النحل 16 :  
 96 ك / 6 جهان PMI جا TS / حاصل نا کرده TS حاصل نکرده M حاصل کرده I - P /  
 7 التغابن 64 : 9 ك / 8 پیغمبر PMI نبی TS / فرستادند T SPI فرستاده اند M / 9 البقرة  
 2 : 281 م / 11 مریم 19 : 39 ك / .

\*\*\* نامه پنجاهم T 17 . S 50 . M 71 \*\*\*



- ۶۴۹ - جوانمردا چون خواهند که یکی را بدان جناب برند ، دماغ او را معشش همتی بلند سازند ، و از فرق تا قدمش اضطراب گردد ، و از درون دلش عجایب دواعی را پدیدار کنند که « القارعة ما القارعة » . و بدان زبانی 3 که دل داند با او گویند : « استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم » . و چندانی در دلش بکوبند که باز کند « اما طوعاً أو کرها » . و چون این حدیث در آمد ، دیگران رخت برگیرند ، و بیرون برند که « إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا أعزة أهلها أذلة » ، « کتب الله لأغلبنا أنا ورسلي » :

- 9 ظلمت شبها اگر چه دیر بماند پای ندارد چو آفتاب برآید  
زحمت غوغا بشهر بیش نبینی چون علم پادشاه بشهر درآید

- ۶۵۰ - چه توان گفت از بدایت و نهایت سالکان با کسی که يك قدم از خانه خود هنوز بدر ننهاده باشد ! هرگز روی دل ندیده بود « أولم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یمقلون بها أو آذان یرسمعون بها ! چه می شنوی این غمزه های دلبازی قرآن ، بلمعجب کاری می کند بادلهای دوستان . می گوید آخر ، خود از عادت بر نخیزند ، و از خانه بیرون نیایند تا روی دیدۀ دل بینند 15 که « فإنتها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور » .

- ۶۵۱ - پس اگر دل نیابند که بدان ببینند ، و بدانند ، باری سمعی نیابند که بدان بشنوند ، « أو آذان » دیده دل نا یافته ، و سمع درون نادیده .

2 معشش T P M I معشس S / 2 قدمش P M I بقدم T S / اضطراب T S M / اضطراب  
3 / P I دواعی را P I دواعی M - T S / القارعة 101 : 1 ک / 4 / P M I و از وی  
T S / الانتقال 8 : 24 م / 6 برگیرند P I - T S M / 6 - 7 النمل 27 : 31 ک / 7 / هادئة  
58 : 21 م / 9 زحمت T S M زحمت P I / 11 خود T S M - P I / باشد T S بود P M I /  
11 - 12 الحج 22 : 46 م / 13 بلمعجب T S M عجب P I / 14 خود P M I - T S / 15 که  
T S و بدانند P M I / الحج 22 : 46 م / .



۳ چه بینند و چه شنوند؟ « صمُّ بکم عمی فہم لا یعقلون! » اگر دیدہ یا بند ہمہ آیات جمال بینند ، در آسمان و زمین هیچ ذرّہ بنماند کہ ہزار ہزار آیات بدو نماید کہ « إن فی السّموات والارض آیات للمؤمنین » بسیار خواندہ ولیکن ہرگز ندیدہ « و فی الارض آیات للمؤمنین » ، « سترہم آیاتنا فی الآفاق » .

۶۵۲ - اگر سمع یا بند درہای آسمان و زمین را بینند کہ روندگان را مطرب می کنند بانواع الحان ، میزبانی می کنند « یُسبِحُ اللہ ما فی السّموات وما فی الارض الملک القدّوس العزیز الحکیم » . از جملہ تسبیحشان یکی اینست بگذار تا غمّازی نکم کہ ما اکرم من خلقنی . این نطق ہمہ ذرات ملک و ملکوت است « و إن من شیء إلا یُسبِحُ بحمده » . ہمہ می گویند بکلتی کہ سبحان اللہ والحمد للہ ، ولا إله إلا اللہ ، واللہ اکبر ، « ولیکن لا تفقہون تسبیحہم » . « وله الحمد فی السّموات والارض » اینست ، ولیکن آنکہ ندید و نشنید قرآن چه داند؟ « وله الکبریا فی السّموات والارض » هست ، ولیکن آنکہ سمع ندارد چه شنود؟ « آیات لقوم یسمعون » . آنها کہ در حق ایشان این آمد کہ « إنّہم عن السمع لمعزولون » . از ہمین چه خبر دارند ؟ لا بأس « اللہ أعلم حیث یجعل رسالته » او بہ داند مگر صلاحش در این است « ولو علم اللہ فیہم خیراً لاسمعہم » .

۶۵۳ -- جوانمردا ! مالک اینجا رسد کہ تسبیح ذرات وجود شنود ، آیات جمال بیند ، و هنوز بیرون کار بود . این را نمایش گویند : « سترہم آیاتنا » ،

۱ چه بینند و T - S P M I / البقرة 2 : 171 م / 2 - 3 الجاثية 45 : 3 ک / 3 - 4 سیاو . . . للمؤمنین T - S P M I / 3 خواندہ S M تواند T - P I / 4 الذاریات 51 : 20 ک / فصلت 41 : 53 ک / 5 یابند P M I یابد T S / درہا P M I در ندا T S / 6 میز T S و میز P M I / 6 - 7 الجمعة 62 : 1 م / 9 الاسراء 17 : 44 ک / 10 - 11 الاسراء 17 : 44 ک / 11 الروم 30 : 18 ک / 12 الجاثية 45 : 37 ک / 13 یونس 10 : 37 ک و 30 : 22 ک / 14 الشعراء 26 : 212 ک / 15 الانعام 6 : 124 م / در T S - P M I / 15 - 16 الانفال 8 : 22 م / 17 سالك T S چون سالك P M I / 18 و هنوز T S هنوز P M I / نمایش M نمایش T S بآرایش P I / فصلت 41 : 53 ک / .



- « و كذلك نري ابراهيم ملكوت السماوات والارض » . ندیدی که خلیل همه دیده بود بعد قطع عقبات بدو رسید « إني بريء مما تشركون . إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات والارض » . اگر در دیدن این آیات جمال، و شنیدن این انواع الحان بماند، هرگز بنمایند این آیات جمال نرسد . پس اگر چنانکه رونده‌یی گرم رو بود، خلیل وار از این عقبات بر گذرد که « لا أحب الآفلين » .
- 6 کرا لبان تو باید شکر چه سود کند؟ بجای مهر تو مهری دیگر چه سود کند؟
- ایشان اورا نيك دانند در غلط نیفتند، زود بر گذرند و گویند : گفتیم ، رسیدیم سر راه نه آن بود . از جناب ازل با ایشان گویند : این همه حجابست تا اکنون دیدی . در درون پرده قدمی در نهند .
- 9

چار طبع و هفت چرخ و پنج حس محرم نیند

خیمه عشرت برون زین هفت و پنج و چارزن

- ۶۵۴ - در قرآن نشنیده‌یی که « يا معشر الجن والإنس إن استعظمت أن تنفذوا من اقطار السماوات والارض فانفذوا » این آنست که در یابند که در آنجا بقدم راه نبود . از جناب لم یزل مراکب لدنی ببینند ، باستقبال فرستاده که « لا تنفذون إلا بسلطان » . پای از مرکب خود باز آورد . و در رکاب « واجعل لي من لدك سلطاناً نصيراً » آورد . حالی « جاء الحق و زهق الباطل » روی نماید که « كل من عليها فان و يبقى وجه ربك » . دنیا و آخرت واپس کرده ، و در صحبت « ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر »
- ۱۲
- ۱۵
- ۱۸

1 الانعام 6 : 75 م / 2-3 الانعام 6 : 78 م / 3 و 4 این آیات T S M آیات P I / 5 تنبیه  
 T S M نماینده P I / پس اگر چنانکه T S M چون P I / 5 این عقبات P M I - S  
 بر گذرد که T S بر گذرد M گذرد P I / الانعام 6 : 76 م / 6 کر T S P I / 7  
 8 سر P S M و سر T I / با ایشان T S - P M I / 11 برون زین P I - S / 12 M  
 الرحمن 55 : 35 ك / 13 که در یابند T که در مانده M که در مانده P I / 14  
 14 در P I - T S M / ببینند یا T S M ببینند P I / 15 الرحمن 55 : 33 ك / 16  
 T P M I در . . . فراز S / 15 و 16 آورد T S / 16 و 17 P M I / 17 : 80 ك  
 16 - 17 الاسراء 17 : 81 ك / 17 الرحمن 55 : 26 ك / 18 واپس T S با پس M واپس P I  
 الاسراء 17 : 70 ك / .



بدان جناب آمده ، آنچه می رود همه از دیده می رود تا در غلط نیفتی . چون از کار ایشان واپردازند ندایی شنوند ، نا گاه از جناب جبروت « و یحذركم الله نفسه » بادرا با پشویی آشنایی کی بود ، وکی تواند بود ؟ یا موسی « اذهب الی فرعون » که « و کلم الله » را نوبت برسد .

۶۵۵ - یا محمد « قل یا ایها الکافرون » که « سلام علیک » را وقت در گذشت .  
 6 ایشان در صحبت « و اخرجنی مخرج صدق » باز کردند . اگر هیچ گونه از آن حدیثی کنند مقیدان این حسیض ، سلاسل جنون خود جنبانیدن گیرند که « ما انت إلا بشر مثلنا » و « إن أنتم إلا تکذبون » و « إننا لفي شك مما تدعونا الیه مریب » . و ایشان را بانواع الطاف از آن جناب دل خوشی می دهند که « ولقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا و اؤذوا حتی أتاهم نصرنا » « فاصبر إن وعد الله حق ولا یستخفنتک الذین لا یوقنون » ، « سيعلمون غداً من الکذاب الاشر » .  
 12

۶۵۶ - بار خدایا صبرم برسد ، و طاقتم بیش از این بنماید « رب انی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزد هم دعائی إلا فراراً » . مرا از برای این مشتی مدبران بفراق مبتلا کردی ! از اینها هیچ نخواهد آمد « إنک إن تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا إلا فاجراً کفاراً » ، و ما در بلای آسمان و زمین « نجتی من القوم الظالمین » که چون اینها نباشند ، این مرغ قفسورا نیز بند از پای بردارند ،

1 همه T S - P M I / 2 واپردازند ندایی S P M I - T / 3 - 2 آل عمران 3 : 28 م / 3 - 4 طه 20 : 24 ک و 71 : 170 / النساء 4 : 164 م / 5 الکافرون 101 : 1 ک / مریم 19 : 47 ک / 6 الاسراء 17 : 80 ک / اگر T S M و اگر P I / 7 حدیثی کنند T S M حدیث باز کنند P I / این حسیض T S M حسیض ظلمت بشریت P I / 7 - 8 النحل 16 : 154 ک / 8 یس 36 : 15 ک / 8 - 9 هود 11 : 62 ک / 9 جناب T S M حضرت P I / می T S P I همی M / 9 - 10 الانعام 6 : 34 م / 11 الروم 30 : 60 ک / 11 - 12 القمر 54 : 26 ک / 13 صبرم T P M I صبر من S / بیش از این بنماید P M I نیز نماند T S / 13 - 14 نوح 71 : 6 ک / 14 این T S M - P I / 15 آمد S P P I بود T / 15 - 16 نوح 71 : 27 ک / 16 - 17 التحريم 66 : 1 / نجفی . (قرآن) نجنا T S P M I / 17 نباشد P M I باشند T S / .



- وایشان را از آن جناب جواب می دهند که تن در کار دهید که تا آنچه ما خواسته ایم ، تمام نگردد هیچ سود ندارد . « قد جعل الله لكل شیء قدراً » و « لعله يتذكر او يخشى » اینست بی علت کرمی و بغایت رحمتی دوستان را ، و اینست بکمال قهری دشمنان را . چه توان کرد ؟ « فعال لما یرید » و « لو شاء ربك لآمن من في الارض كلهم جميعاً » ، « أفأنت تُكرهُ الناس حتى يَكُونوا مؤمنين ؟ حاشا و كلاً ! » لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي .

- ۶۵۷ - هر که آید راه گشاده است ، و مایده کرم نهاده . من أتاني يمشي ، أتيتته هرولة . و هر که مارا نخواهد ، آن از ناخواست ماست او را . « وما تشاؤون إلا أن يشاء الله » ، و « ولو أرادوا الخروج لأعدوا له عدة . ولكن كره الله انبعاثهم فثبّطهم و قبيل أقعدوا مع القاعدین » . با هر که گفتیم : « قوموا لله » ، بسر آمد نه بیای « إليه يصعد الكلم الطيب » . و آنکه گفتیم : « أقعدوا مع القاعدین » او چه کند که بأسفل السافلین فرو نشود ؟ « نؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء » .

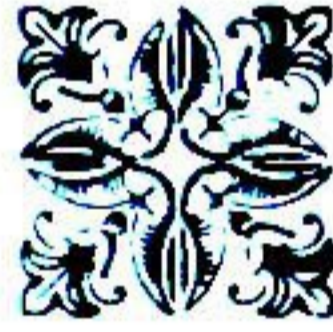
- ۶۵۸ - اول سطرپی که بر لوح محفوظ نوشته است اینست که بی شکر الله الذی لا إله إلا أنا رب العالمین ، سبقت رحمتی غضبی . من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی ، فلیخرج من تحت سمائی ولیطلب رأی سوائی . « ذلك بان الله مولى الذين آمنوا وإن الكافرين لا مولى لهم » . بدائی که

1 کار دعید P M I دعید 1 - 1 - 2 - 3 - 4 - 5 - 6 - 7 - 8 - 9 - 10 - 11 - 12 - 13 - 14 - 15 - 16 - 17 - 18 - 19 - 20 - 21 - 22 - 23 - 24 - 25 - 26 - 27 - 28 - 29 - 30 - 31 - 32 - 33 - 34 - 35 - 36 - 37 - 38 - 39 - 40 - 41 - 42 - 43 - 44 - 45 - 46 - 47 - 48 - 49 - 50 - 51 - 52 - 53 - 54 - 55 - 56 - 57 - 58 - 59 - 60 - 61 - 62 - 63 - 64 - 65 - 66 - 67 - 68 - 69 - 70 - 71 - 72 - 73 - 74 - 75 - 76 - 77 - 78 - 79 - 80 - 81 - 82 - 83 - 84 - 85 - 86 - 87 - 88 - 89 - 90 - 91 - 92 - 93 - 94 - 95 - 96 - 97 - 98 - 99 - 100 - 101 - 102 - 103 - 104 - 105 - 106 - 107 - 108 - 109 - 110 - 111 - 112 - 113 - 114 - 115 - 116 - 117 - 118 - 119 - 120 - 121 - 122 - 123 - 124 - 125 - 126 - 127 - 128 - 129 - 130 - 131 - 132 - 133 - 134 - 135 - 136 - 137 - 138 - 139 - 140 - 141 - 142 - 143 - 144 - 145 - 146 - 147 - 148 - 149 - 150 - 151 - 152 - 153 - 154 - 155 - 156 - 157 - 158 - 159 - 160 - 161 - 162 - 163 - 164 - 165 - 166 - 167 - 168 - 169 - 170 - 171 - 172 - 173 - 174 - 175 - 176 - 177 - 178 - 179 - 180 - 181 - 182 - 183 - 184 - 185 - 186 - 187 - 188 - 189 - 190 - 191 - 192 - 193 - 194 - 195 - 196 - 197 - 198 - 199 - 200 - 201 - 202 - 203 - 204 - 205 - 206 - 207 - 208 - 209 - 210 - 211 - 212 - 213 - 214 - 215 - 216 - 217 - 218 - 219 - 220 - 221 - 222 - 223 - 224 - 225 - 226 - 227 - 228 - 229 - 230 - 231 - 232 - 233 - 234 - 235 - 236 - 237 - 238 - 239 - 240 - 241 - 242 - 243 - 244 - 245 - 246 - 247 - 248 - 249 - 250 - 251 - 252 - 253 - 254 - 255 - 256 - 257 - 258 - 259 - 260 - 261 - 262 - 263 - 264 - 265 - 266 - 267 - 268 - 269 - 270 - 271 - 272 - 273 - 274 - 275 - 276 - 277 - 278 - 279 - 280 - 281 - 282 - 283 - 284 - 285 - 286 - 287 - 288 - 289 - 290 - 291 - 292 - 293 - 294 - 295 - 296 - 297 - 298 - 299 - 300 - 301 - 302 - 303 - 304 - 305 - 306 - 307 - 308 - 309 - 310 - 311 - 312 - 313 - 314 - 315 - 316 - 317 - 318 - 319 - 320 - 321 - 322 - 323 - 324 - 325 - 326 - 327 - 328 - 329 - 330 - 331 - 332 - 333 - 334 - 335 - 336 - 337 - 338 - 339 - 340 - 341 - 342 - 343 - 344 - 345 - 346 - 347 - 348 - 349 - 350 - 351 - 352 - 353 - 354 - 355 - 356 - 357 - 358 - 359 - 360 - 361 - 362 - 363 - 364 - 365 - 366 - 367 - 368 - 369 - 370 - 371 - 372 - 373 - 374 - 375 - 376 - 377 - 378 - 379 - 380 - 381 - 382 - 383 - 384 - 385 - 386 - 387 - 388 - 389 - 390 - 391 - 392 - 393 - 394 - 395 - 396 - 397 - 398 - 399 - 400 - 401 - 402 - 403 - 404 - 405 - 406 - 407 - 408 - 409 - 410 - 411 - 412 - 413 - 414 - 415 - 416 - 417 - 418 - 419 - 420 - 421 - 422 - 423 - 424 - 425 - 426 - 427 - 428 - 429 - 430 - 431 - 432 - 433 - 434 - 435 - 436 - 437 - 438 - 439 - 440 - 441 - 442 - 443 - 444 - 445 - 446 - 447 - 448 - 449 - 450 - 451 - 452 - 453 - 454 - 455 - 456 - 457 - 458 - 459 - 460 - 461 - 462 - 463 - 464 - 465 - 466 - 467 - 468 - 469 - 470 - 471 - 472 - 473 - 474 - 475 - 476 - 477 - 478 - 479 - 480 - 481 - 482 - 483 - 484 - 485 - 486 - 487 - 488 - 489 - 490 - 491 - 492 - 493 - 494 - 495 - 496 - 497 - 498 - 499 - 500 - 501 - 502 - 503 - 504 - 505 - 506 - 507 - 508 - 509 - 510 - 511 - 512 - 513 - 514 - 515 - 516 - 517 - 518 - 519 - 520 - 521 - 522 - 523 - 524 - 525 - 526 - 527 - 528 - 529 - 530 - 531 - 532 - 533 - 534 - 535 - 536 - 537 - 538 - 539 - 540 - 541 - 542 - 543 - 544 - 545 - 546 - 547 - 548 - 549 - 550 - 551 - 552 - 553 - 554 - 555 - 556 - 557 - 558 - 559 - 560 - 561 - 562 - 563 - 564 - 565 - 566 - 567 - 568 - 569 - 570 - 571 - 572 - 573 - 574 - 575 - 576 - 577 - 578 - 579 - 580 - 581 - 582 - 583 - 584 - 585 - 586 - 587 - 588 - 589 - 590 - 591 - 592 - 593 - 594 - 595 - 596 - 597 - 598 - 599 - 600 - 601 - 602 - 603 - 604 - 605 - 606 - 607 - 608 - 609 - 610 - 611 - 612 - 613 - 614 - 615 - 616 - 617 - 618 - 619 - 620 - 621 - 622 - 623 - 624 - 625 - 626 - 627 - 628 - 629 - 630 - 631 - 632 - 633 - 634 - 635 - 636 - 637 - 638 - 639 - 640 - 641 - 642 - 643 - 644 - 645 - 646 - 647 - 648 - 649 - 650 - 651 - 652 - 653 - 654 - 655 - 656 - 657 - 658 - 659 - 660 - 661 - 662 - 663 - 664 - 665 - 666 - 667 - 668 - 669 - 670 - 671 - 672 - 673 - 674 - 675 - 676 - 677 - 678 - 679 - 680 - 681 - 682 - 683 - 684 - 685 - 686 - 687 - 688 - 689 - 690 - 691 - 692 - 693 - 694 - 695 - 696 - 697 - 698 - 699 - 700 - 701 - 702 - 703 - 704 - 705 - 706 - 707 - 708 - 709 - 710 - 711 - 712 - 713 - 714 - 715 - 716 - 717 - 718 - 719 - 720 - 721 - 722 - 723 - 724 - 725 - 726 - 727 - 728 - 729 - 730 - 731 - 732 - 733 - 734 - 735 - 736 - 737 - 738 - 739 - 740 - 741 - 742 - 743 - 744 - 745 - 746 - 747 - 748 - 749 - 750 - 751 - 752 - 753 - 754 - 755 - 756 - 757 - 758 - 759 - 760 - 761 - 762 - 763 - 764 - 765 - 766 - 767 - 768 - 769 - 770 - 771 - 772 - 773 - 774 - 775 - 776 - 777 - 778 - 779 - 780 - 781 - 782 - 783 - 784 - 785 - 786 - 787 - 788 - 789 - 790 - 791 - 792 - 793 - 794 - 795 - 796 - 797 - 798 - 799 - 800 - 801 - 802 - 803 - 804 - 805 - 806 - 807 - 808 - 809 - 810 - 811 - 812 - 813 - 814 - 815 - 816 - 817 - 818 - 819 - 820 - 821 - 822 - 823 - 824 - 825 - 826 - 827 - 828 - 829 - 830 - 831 - 832 - 833 - 834 - 835 - 836 - 837 - 838 - 839 - 840 - 841 - 842 - 843 - 844 - 845 - 846 - 847 - 848 - 849 - 850 - 851 - 852 - 853 - 854 - 855 - 856 - 857 - 858 - 859 - 860 - 861 - 862 - 863 - 864 - 865 - 866 - 867 - 868 - 869 - 870 - 871 - 872 - 873 - 874 - 875 - 876 - 877 - 878 - 879 - 880 - 881 - 882 - 883 - 884 - 885 - 886 - 887 - 888 - 889 - 890 - 891 - 892 - 893 - 894 - 895 - 896 - 897 - 898 - 899 - 900 - 901 - 902 - 903 - 904 - 905 - 906 - 907 - 908 - 909 - 910 - 911 - 912 - 913 - 914 - 915 - 916 - 917 - 918 - 919 - 920 - 921 - 922 - 923 - 924 - 925 - 926 - 927 - 928 - 929 - 930 - 931 - 932 - 933 - 934 - 935 - 936 - 937 - 938 - 939 - 940 - 941 - 942 - 943 - 944 - 945 - 946 - 947 - 948 - 949 - 950 - 951 - 952 - 953 - 954 - 955 - 956 - 957 - 958 - 959 - 960 - 961 - 962 - 963 - 964 - 965 - 966 - 967 - 968 - 969 - 970 - 971 - 972 - 973 - 974 - 975 - 976 - 977 - 978 - 979 - 980 - 981 - 982 - 983 - 984 - 985 - 986 - 987 - 988 - 989 - 990 - 991 - 992 - 993 - 994 - 995 - 996 - 997 - 998 - 999 - 1000



چنین بود « الله وليُّ الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور . والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات » . الله ! الله ! در نماز حاضر باشد کہ بقدر اقبال دل برو ، روز قیامت اورا اقبال خواهد بود . 3

۶۵۹ - بر تو بادا کہ صدقات چندانکہ ممکن بود بدهد و بدست و پای وزبان یاری دادن مسلمانان را کاربندد کہ من قضی لآخیه المسلم حاجةً قضی الله له سبعین حاجة . و در هفته روزی روزه دارد . اگر دو شنبه بود اولیتر . و مارا بدعا یاد می دارد ایزد تعالی اورا از اشغال دنیوی فرجی بدهاد . والسلام . والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله وصحبه اجمعین . 6



1 البقرة 2 : 257 م / 1-2 الى . . . الظلمات TSM - PI / 3 باشد TS باش PMI /  
 دل بر او M دل بر PI بر تو TS / 4 بر تو بادا کہ PI بر تو باد کہ M و TS / یدهد TS  
 میدهد M بردهی PI / 5 دادن TSM - PI / بندد TSM بندي PI / 6 دارد TSM  
 دار PI / 7 می دارد M دارد TS دار PI / ایزد TS حق PMI / 7-8 والحمد . . . اجمعین  
 . / PI - TSM







لا بد اورا بهشت برآید، ولو بعد حين « وسيقَ الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً ». بهشت جای متقیان ، و محل تقوا دلست . و دل جز محل تقوی نتواند بود . لا جرم « و لدارُ الآخرة خیرٌ للذین اتقوا و لنعم دار المتقین » .

۶۶۱ - اگر این هفت اعضا کسی را بدوزخ برد و دل دارد ، با کی نیست « ثم ننجی الذین اتقوا » . اما آنکه دل ندارد « و نذرُ الظالمین فیها جثیاً » (۶) نعوذ بالله . چون با این اعضا در نارضای خدا سعی کنی ، راه دوزخ می روی . و چون ایشان را در طاعت بکار داری ، راه بهشت می روی . پس بدایت مجاهدت تو آنست که از راه دوزخ باراه بهشت آیی و این اعضا را جز در طاعات استعمال نکنی . و تمامی این کار آن بود که چشم را از مبصرات بر بندی ، و گوش را ز مسموعات ، و پای را از حرکات ، و زبان را از نطق . چون قدم در آن معانی ثابت گشت ، من و قی شرراً لقلقة و قبقة و دبدة فقد و قی الشر کله ، (۱۲) روی نماید ، و درهای غیبی بر تو واز گشاید . سمع دل نطق ازل بشنود « و الاذن تعشق قبل العین أحياناً » . دیده دل جمال ازل ببیند؛ رأی قلبی ربی . زبان دل بثنای او گویا گردد که سبحانک لا أحمی ثناء علیک . « صمٌ بکم عمی » (۱۵) در ظاهر ، اما در باطن همه چشم و گوش و زبان گردد . صرتُ سمعه و بصره و لسانه ، ازو می شنود و بازو گوید . و این را چه گویند ؟ من کان فی الله تلفه کان علی الله خلفه .

۶۶۲ - آنکه شنیده بی که و ابا یزید گفتند: بِمَ یصل العبدُ الی الله؟ فقال: بالخرس والصمم والعمی . این بود . من عرف الله کلّ لسانه . این لسان ظاهر

1 برد T S M رساند / N الزمر 39 : 71 ك / 3 النحل 16 : 30 ك / 5 مریم 19 : 72 ك / مریم 19 : 72 ك / 6 نعوذ بالله T S M - N / با این T S M بدین N / 7 و چون . . . می روی T S M - N / 8 تو آنست که N توبت است آنکه T S M / 10 حرکات T S حرکت NM / 12 روی T S M روی بروی N / 13 جمال NM از جمال T S / ازل T S M ازل را N / 14 احمی T S M اثنی N / 14 - 15 البقرة 2 : 18 و 171 م / 15 گردد T S M - N / 19 بازو M بازو می N ازو T S / 18 و ابا یزید T با با یزید S M با یزید را N / فقال T S M قال N / 19 ظاهر T S N باطن M / .







3 با یزید ، یستزیدُ ولا یزاد ، گوید . تشنه بکمال بر لبِ دریای محیط و قطرهٔ آب اورا دست نگیرد . « ونَّبِیْ عِبَادِی اِنِّیْ اَنَا الْغَفُوْر الرَّحِیْمُ » کنایت است از بدایتِ کار .

6 ۶۶۴ - اما در عقبِ آن « وَاِنْ عَذَابِیْ هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِیْمُ » لا بد خود را عرض دهد . « یَکُوْرُ اللَّیْلُ عَلَی النَّهَارِ » بینی کہ « یَکُوْرُ النَّهَارُ عَلَی اللَّیْلِ » دیدی . نطق داودی در این حال همه این بود کہ سبحان خالق النور .  
9 تو این همه خوانده بی ، لیکن صبر کن تا بدو رسی کہ لیس الخبر کالمعاینه . ای مسکین ابله ! ندانستی کہ مارا هزار ویک نامست بر قدرِ عقل تو . پنداشتی کہ رؤوف ورحیم را ذوق کردی ، جبار و متکبر و عزیز را ذوق نخواهی کرد ؟  
12 آن خلعتها کہ از غفور وودود پوشیده دارد ، از سرش بکشند تا بدانند کہ الایمان عریان ، چبود . پس اورا بزهر قاتل پروردن گیرند ، و کحتال قدر را بگویند تا دیدۂ اورا از آن رمدی کہ در درون خود دارد ، پاک بکنند کہ اِنَّ اللّٰهَ طَیْبٌ وَلَا یَقْبَلُ اِلَّا الطَّیْبَ . مشرکان را خبر از بی نیازی ما نیست .  
15 طمع در الهیت کردی ، فرعون ثانی بودی ، و ترا از آن خبر نه . بیا اگر بنده بی ، و دعوی بندگی میکنی . مارا خدایی خود هست نہ بتودرست  
18 خواهد گشت . بندگی درست کن کہ الایمان بضعٌ و سبعون باباً اَدْنَاهَا اِمَاطَةٌ

1 العنکبوت 29 : 6 ک / برو S را وا زو N واز T با طالب M / آل عمران 3 : 28 م /  
2 آرد TSN کرد M / 3 با یزید ... گوید M با یزید یستزید ولا یزاد TS - N / 3-4 برب  
... نگیرد TSM بود مصراع در در یا غرق ولب زبی آبی خشک N / 4 الحجر 15 : 49 ک /  
الرحیم TSM الرحیم وان عذابی هو العذاب الالیم N / است TSN - M / 5 کار TSM  
کار اینکه نبی، عبادی N / 6 الحجر 15 : 50 ک / 7 الزمر 39 : 5 ک / 9 کہ TS - M /  
10 ابله TSN - M / 11 کردی TSM در یافتن N / 12 بکشند TSM در کشند N /  
13 قدر TSN قدرت M / 14 رمدی SM ربص TN / خود TSM - N / 15 خبر ...  
ما TSM بدر گاه بی نیازی وی راه N / 16 بیا TS - NM / 17 بندگی M بندگان ما S  
بندگان TN / خود TS - NM / 18 گشت TSN شد M / کن که TS  
کن N کہ M / بضع SNM نع T / .



- الاذی عن الطریق ، وأعلاها شهادة أن لا إله الا الله . أعلى درجات ایمان ، لا إله الا الله ، گفتن بود ، چنانکه زبان ترجمان دل بود ، و این حقیقت بندگی بود .  
 3 ویکی پرستیدن اینجا بود ؛ باقی همه شرک بود « اسلمت وجهی لله » که نطق خلیل است ، اینست . والرضاء بالقضاء باب 'الله الاعظم همین را دان ؛ زیرا که تا از حکم غیر در درون تو گرفتنی می بود ، بندگی کجا بود ؟ منازعت نفس کافر است در الهیت .  
 6

- ۶۶۵ - همه انبیا این دعا گفتند : اللهم اجعلنی من عبادك الصالحین . چنانکه در قرآن بعضی شنیده یی . چه گویی مقصدی از این بزرگوار تر بود ؟ و انبیا طلب نکردند ؟ حاشا و کلاً ! چون اضطراب از نفس بر خیزد ، و بهیچ گونه احکام ازل را جز به رضا استقبال نکند ، رضا بقضا حاصل آید ، همه نفس مطمئنه بود که اضطراب نیست در او ، هم راضی بود از خدا و هم مرضی . لا جرم وازو جز این خطاب نبود که « فادخلی فی عبادی » . و پس از آن « وادخلی جنتی » خود ضرورت کرم بود . اینست بدایت و نهایت آدمیان که گفته شد . ولیکن تا آدمی را اینجا راه دهند ، چندین هزار سالک را بآب سیاه ودود کبود فرود دهند . مخنثان را نمی گویم ، سالکان را میگویم . اللهم اجعلنا من امة محمد -- صلعم -- والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله اجمعین .  
 9  
 12  
 15

2 بندگی بود TSM بندگی است N / 3 اینجا TSM این N / البقرة 2 : 20 م / 3 غیر N  
 او چیزی را TSM / درون M - TSN / گرفتنی NM کوفتنی T کیفیت S / SMI  
 - TN / 7 انبیا TSM - N / 9 وانبیا M که وانبیا TS نه انبیا N ، ذکرند M در  
 کردند TS کردند N / 10 و TSM - N / به TS - NM H / م راضی M S NM  
 راضی T / از TS - NM / و TS - NM / 12 مرضی TSM مرضی یعنی خدا ازو راضی  
 N / وازو TN با او M ازو S / الفجر 89 : 29 ل / 12 - 13 وپس از آن TSM - N /  
 13 الفجر 89 : 30 ل / خود NM بود TS / 15 سالک را TSN سالک M / 15 - 16 سالکان  
 را میگویم M - TS N / 16 والحمد ... العالمین TSM - N / 16 - 17 والصلاة ... اجمعین  
 . / SN - TM



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۶۶۶ - نبشته کریم او برادر اعز ، اطال الله في طاعته بقاه وورد به عذب
- 3 مشرب ، برده احیاده رسید ، وخوانده شد . ای عزیز طرفه اتفاقی افتاده است که هرگز تا عمر منست باسباب دنیاوی قلم بر کاغذ ننهاده ام در حق خویش ، ودر غیری همچنین ، الا ما شاء الله . ونامه که بدوستی نوشتمی در آنجا چندان
- 6 فوائد دینی در بودی که هر وقت که من آنرا مطالعتی کردمی ، عجب بماندمی که آیا این من نوشتم ؟ و آنجا که بشریت است می خواهمی که آنچنان نبشتهای بوی عزیز نیز می نوشتمی ، ولیکن ویابی الله الا ما یشاء . و مقصود
- 9 از این نوشتن نه تمهید عذراست ، من خود رنجور می باشم که چرا چنین می آید ، ولکن لا بأس اول معرفت مرا بهمه عیبی بخری . عاقبت به از آن یابی که گمان برده باشی ، نه که مبرّات از عیوب خری ، پس مرارد بعیب کنی .
- 12 ۶۶۷ - ارجو که این بلعجی که تقدیر می کند صلاح ماراست في الدين والدنيا . نیک گوش دارد که نوشته ام که صلاح ماراست . و ننوشته ام که صلاحست . چه هرچه از من وتو علی الاطلاق در کل وجود پدید میآورند ،
- 15 همه صلاح است و جز چنین نشاید که بود ، اما باشد که صلاح من وتو وزید

۱ بسم . . . ( تصحیح برای همانندی با دیگر نامهها ) ومن کتبه رضي الله عنه الرسالة الثانية والخمسون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن کتبه رضي الله عنه وارضاه الى عزيز الدين بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله T / 3 احیاده S اجاره T / 7 آنچنان T آن S / 8 ویابی T یا بی S / 10 به S نه T / 11 نه S - T / مبرّات T مرات S / .

\* \* \* نامه پنجاه و دوم . T 19 . S 52 . \* \* \*



و عمرو نباشد . صلاح در وجود علی الاطلاق دیگر بود ، و صلاح علی التقیید والتعین در حق زید و عمرو دیگر . هرچه از خدا در وجود آمده است و خواهد آمد ، همه علی احسن الوجوه و اکملها بود . اما به نسبت با نظام عالم نه 3 به نسبت با نظام جزویات که تورا و مرا خوش بیاید . و خود آتش و آب و آفتاب و ماه به نسبت با نظام عالم ، عالمیانرا علی العموم معلوم است که ضرورت می بیاید . اما باشد که باران سرای درویشی خراب کند ، و آتش کودکی را بسوزد ، و از ماه کسی مزکوم شود ، و از آفتاب زبانی جزوی بکسی رسد .

مرد مسافر هوای خواهد صافی باز کشاورز برف خواهد و باران  
9 تر شود رخت آن بارزوی این خشک شود کشت این بارزوی آن

۶۶۸ - چنین بود ، الوهیت نظام کلی اقتضا کند ، نه دوافقت هوای من و تو . « ولو اتبع الحق اهلهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن » . اگر در وجود نظر کنی از آنجا که عقل مختصر تو است ، بسی کارها در دیده تو بد نماید ، چون بیماریها و درویشی و انواع بلا که خلق بدان مبتلا اند . و لئلا یقول :  
خوش باش که مطبوع تکلف نبود عالم نه قیاسی است تصرف نبود

۶۶۹ - نه قیاسی است یعنی بقیاس عقول آدمیان مختصر علم راست ننمید .  
17 گویند : این چنین است و آن چنان بایست . بنزدیک علمای دین این خواطر کفر بود و با « انا ربکم الاعلی » برابر بود ؛ زیرا که او خواهد از کمال علم ازلی خویش به مثلا باران نیاید ، تو گویی کاشکی باران آمدی . پس نظر خویش بالا بردی و  
18 دیده باشی ، و خود را بالای او دانسته باشی . پس « انا ربکم الاعلی » بزدان حال

3 آمد T آمدن S / 4 آتش T هوا S / 7 زبانی S زبان T / 8 خواهد صافی S صافی خواهد  
T / 11 المؤمنون 23 : 71 ك / 13 قیل T قیل بیت S / 16 این چنین ... بایست T چنین با چنان  
بایست S / 17 و 19 التازعات 79 : 24 ك / 17 او S / T - 19 پس S - T .



گفته باشی، اگرچه زبان مقال عادتِ تورا منع کرده بود. ولسانُ الحالِ أنطقُ وأصدقُ من لسانِ المقال. در این شك نیست، اما اگر ترا دیدہ دل فراخ بودی کہ « أفمن شرح صدره للإسلام فهو على نور من ربه ». 3

- ۶۷۰ - اگر در کل وجود هزار هزار بار نظر کردی، در همه وجود ذره‌یی خلل در دیدہ تو نمودی. ندیدی کہ مصطفی - صلعم - کہ دیدہ نبوی او بنور الوهیت مکحول بود چه گفت؟ گفت: در نگر! « الذي خلق سبع سماوات طباقا. ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت، فارجع البصر هل ترى من فطور؟ ثم ارجع البصر كرتين ينقلب اليك البصر خاسئا وهو حسير ». 6
- 9 اما دیدہ نبوی، لا بل دیدہ محمدی ببايد تا در کل وجود نظر خودرا جولانی دهد کہ هیچ جایی خللی نبیند. « وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة ». بردو وجه خوانده اند این کلمه. یکی آنکه اینجا وقف بود کہ « ويختار ». پس « ما كان لهم الخيرة » جحد بود. دیگر آنکه همه بیکدیگر متصل بود « ويختار ما كان لهم الخيرة » نه جحد بود. وعلى الوجهين جميعاً هیچ خلل نبود. همه باختیار ازل بود، ووجه خیر وشر او به داند کہ دیگری، واز آنجا کہ بصیرت منست، این سخن خللی تمام دارد کہ او به داند کہ دیگری. کس را این مرتبت از کجا آمد کہ گوید: کہ او را. ولیکن ضرورت است تفہیم مقصودرا « والله المثل الاعلى »، « ضرب لكم مثلا 18 من انفسكم ».

۶۷۱ - اگر کسی گوید: علم احياء غزالی به دانست کہ مورچه‌یی لا بل سنگی کہ جماداست، این سخن سخت مختل است بنزدیک عقلا، وبنزدیک جهال نیز فضلا عن العقلا؛ زیرا کہ غزالی احياء بغایت کمال داند کہ تصنیف 21

1 زبان T - S / 3 الزمر 39 : 22 ك / 6 - 8 الملك 67 : 3 ك / 10 القصص 28 : 68 ك /

12 پس T - S / 15 - 16 به داند S بنماید T / 17 النحل 16 : 60 ك / 17 - 18 الروم

30 : 28 ك / .



- اوست . منه بدأ « ألا يعلم من خلق » ؟ ومورچه را خود البتہ واصلا باحياء علم نیست لا قليلاً ولا كثيراً . آخر لابد بود این سخن در حق دو شاگرد غزالی توان گفت که احياء، فلان به داند که فلان . لا بل اگر مثال راست خواهی 3 در نگر ای عزیز ! اگر کسی انگشت بر حرفی نهد از احياء، لامی یا کافی یا صادی، شاید که گوید: علم احياء، غزالی به داند که این حرف که انگشت بر آن دارم ؟ نشاید . وعقلا، این کس را که این سخن گوید ، اصلا بآدمی 6 نشمرند .

- ۶۷۲ - اکنون بدان هر چه در وجود است ، تصنیف خداست ، عز و علا . اسرافیل از آن تصنیف حرفی است ، وجبرئیل حرفی ، ومحمد مصطفی 9 - صلعم - حرفی . مرا وتورا در آن تصنیف ندانم که بچه توان نهاد ، چون مصطفی واسرافیل دو حرف باشند . تو از حروف قرآن چه خبر داری ؟ « المر . طه . يس » باش تا از بندگی دنیا ، يك نفس فارغ شوی . آنکه 12 هزار هزار سال اگر جان کنی ، همه با تو گویند : هیچی هیچی ، وازان حدیثك هیچی . عجبا وامردان که ایشانرا مرد توان گفت ، از جناب قهر ازل ، خطاب این کردند که 15

چون تو دو هزار عاشق از غم کشتم  
کز خون کس آلوده نکشت انگشتم

- ۶۷۳ - گویی مخنثانرا آنجا خود قدر آن باشد که وا ایشان خطابی رود " حاشا! بل « ولا يكلمهم الله » لا بل اولین و آخرین را خود آنجا هیچ و آن نیست . عز وجل او ، زروی حسن آواز داد که مسلمانان کسی را نزد او مقدر نیست .

1 الملك 67 : 14 ك / 6 که این S - T / 9 مصطفی T - S / 10 حرفی S حرفی را T /  
13 کنی T یابی S / 15 که T که بیت S / 19 البقرة 2 : 174 م / 20 آواز S او  
آواز T / .



اولین و آخرین را ، در ترازوی عدل نهادند ، وزن همه مقابل این سنگ راست بود که « إنْ يَشَأْ يَذْهَبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ، وَمَا ذَلِكُ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ » . این سخن هر کسی فهم نکند . 3

۶۷۴ - ای عزیز ! همچنانکه بنزدیک همه عموم ، این سخن که گویند : غزالی عالم تر بود که فلان حرف از احیاء ، سخت بغایت وحشی بود ، همچنین بنزدیک ارباب البصائر ، این سخن که گویند : خدای بهتر داند که اسرافیل ، فضلا عن الآدمیین ، سخت رکیک و مستبعد و ناگفتنی سخنی بود . اما چون خطاب با چون تویی بود ، لا بد ضرباً للمثل شاید گفت ، « إنْ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا » . 9

۶۷۵ - این همه در عذر آن نوشتم که نوشته ام که وجوه خیر او به داند که من و تو و مصطفی - صلعم - و جبرئیل . تعالی الله عن هذا الثناء علواً کبیراً . او را هم اوداند . ودع الشر یعبّر . اگر کار چنان بودی که مرامی باید همه نوشته تو از این مشکل بودی . اکنون که نبذ مرا بدین درجه گناه خوش باش ، « واصبر صبراً جمیلاً » . والحمد لله رب العالمین . والصلاة علی محمد وآله اجمعین . 12



1 نهادند S نها حد T / راست S را T / 2 النساء : 4 : 133 م / 7 مستبعد S مستبشع T /  
8 - 9 البقرة : 2 : 36 م / 14 والصلاة . . . اجمعین S - T .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۶۷۶ - سلام الله تعالى على ذاك الصدر ورحمته وبركاته ورأفته وتحياته .  
 نبشته عزیز او برادرِ مخلص رسید . و به رسیدنش دل شاد شد . والله عز وجل  
 يجعله من لبان كرمه مرتضياً ، وفي وادي آلائه مرتعاً . حديث سؤالی كه كرده  
 بودی كه واصلان انبیا اند یا غیری را و ازیشان در این معنی شركتی هست ؟
- ۶۷۷ - اولاً : يك فصل در قاعدهٔ کلی بنویسم ، پس جواب إن شاء الله .  
 ای عزیز ! بدانکه تصرف کردن بعقل ظاهر از این نبشته ها ، و از هر نبشته  
 کلمه‌یی برگرفتن وقت بود که تا مستقیم بود . زیرا که این الفاظ را معانی بسیار بود .  
 و هر معنی که درجات متفاوت درو روا بود ، و يك لفظ بود که بر آن همه  
 درجات دلالت کند ، نشاید که تصرف کنند در آن همه درجات بر يك منهاج  
 و پاره‌یی این کلمات انفلاقی دارد . نيك تأمل کن ! و مکر مثالی بهتر فهم کند .  
 بدانکه علم ، يك لفظ است و عالم همچنین . اما این يك لفظ بر درجات بسیار  
 دلالت کند ، چنانکه دانی که شافعی و ابوحنیفه و مالك و غیرهم را عالم گویند ،  
 و معلوم است که ایشان در عالمی متفاوت بوده باشند ، اگر چه در اصل علمی  
 مشترکند . پس اگر کسی حکم کند بر عالمی خاص شافعی ، آن حکم رو بود  
 که عالمی مالك را نبود ، اگر چه هر دورا عالم توان خواندن .

۱ بسم ... الرحيم (تصحیح برای همانند بودن نامه ها) و من كتبه رضي الله عنه . . . . .  
 والمحسنون بسم . . . الرحيم و به استعین S و من كتبه رضي الله عنه . . . . .  
 استعین T / 2 الصدر T الصدور S / 4 يجعله T فجعله S / 6 فصل T - S / 10 S - T /  
 14 بتفاوت S متفاوت T / .

\*\*\* نامه پنجاه و سوم . T 20 . S 13 \*\*\*



- ۶۷۸ - اکنون مثلا ارادت يك لفظ است ، و معانی بسیار است در زیر او .  
 و لفظ ارادت بر همه دلالت کند . و باشد که ارادت در يك درجه حکمی دارد  
 3 که در دیگر درجه آن حکم ندارد . و مبتدی را که علوم از ألفاظ طلب کند ،  
 ممکن نبود که حقیقت آن کار بتامی او را مکشوف شود . اکنون اگر کسی  
 گوید : در جهان هیچ کس نیست که شافعی را داند که چون شافعی کیست ،  
 6 تا داند که شافعی که بود ، این هم راست بود ، لیکن این نظری دیگر است .  
 و همچنین اگر کسی نام قرآن شنود در بلاد روم که کتابی هست که محمد  
 - صلعم - بخلق آورد ، آنرا قرآن گویند ؛ و روزی دیگر بشنود که قرآن  
 9 صد و چهارده سوره است . پس روزی دیگر بشنود که نیمه قرآن هفده سورت  
 است ، گوید : ای سبحان الله ! این دروغ است که نیمه قرآن هفده سورت است  
 یا آن دروغ است که همه قرآن صد و چهارده سورت است . و این سلیم القلب  
 12 نداند که هر دو قضیه راست است . اما نظر او قاصر است از ادراک این  
 احکام .

،

- ۶۷۹ - و همچنین عامی غر بود و بی خبر ، يك روز بشنود که حروف قرآن  
 15 بیش از بیست و نه حرف نیست . و پس روزی دیگر بشنود که حروف قرآن  
 چندین هزار هزار حرف است . پندارد که از هر دو یکی غلط است . و حوالت  
 بر قصور نظر خود نکند . و این چنین بسیار است . و این غلط از آنجا خیزد  
 18 که نمی داند که چیزها که قسمت کنند بچند قسم ، اما بمقدار کنند ؛ و در این  
 اقسام تساوی شرط بود ، چنانکه گویند : قرآن هفت سبع است ، و دیناری  
 شش دانگ بود ، و اما بمعنی قسمت کنند نه مقدار . و در این قسمت تساوی  
 21 اقسام در مقدار شرط نیست ، چنانکه گویند : قرآن صد و چهارده سورت

6 تا داند T تا داند S / لیکن T و لکن S / 8 - 9 قرآن صد . . . بشنود T - S 10 - 11

گوید . . . سوره است S - T / 14 غر S خر T / 15 بیش . . . قرآن S - T / .



- است ، یعنی بمعانی سوره نه بمقدار . و همچنین گویند : احياء علوم الدين ، دو قسم است ، نیمی احکام ظاهر که بقلب تعلق دارد ، و نیمی احکام صفات که بدل تعلق دارد . و این قسمت معنوی است نه مقداری . لا جرم نیمی بمقدار کم 3 از نیمی باشد . و کس را نرسد که گوید : نیمه نیست . پس اگر نیمه بمقدار خواهد حروف احياء ، همه ببايد شمردن ، و بدو قسم متساوی نهادن . آنگه حکم نیمه بر مقدار کردن . و همچنین اگر کسی گوید : آدمی دو چیز است ، 6 سراسر است و تن است ، راست گوید نه بمقدار جسمانی . و اگر گوید : آدمی دو چیز است ، تن است و جان . این قسمت هم راست بود لیکن بمعنی دیگر . و این امثله را نهایت نیست . و فيه غنية للمتبرين دون الاعمی . 9

- ۶۸۰ - اکنون چون این مقدمه تمهید افتاد ، بدانکه الفاضلی که در نوشتهای من بود ، در زیر هر لفظی پدید نبود که چند معنی بود ، و من بر قدر علم خود آورده باشم . و اگر کسی از آنجا که نظر اوست ، حکمی کند و گوید ، قطعاً معنی اینست ، پس بر این معنی مستنبط دلش قرار گیرد ، و روزی دیگر که نبشته بی از آن من نبیند . بدان حکم بر سنجد که او ادراک کرده بود . لا جرم احکام غلط بود ، به نسبت با نظر او در نبشتهای من . از این سبب بود که قومی که راه خدا رفته بودند ، حکم کردند از عقل مختصر خود ، بر آیات قرآن ، در اغلاط بسیار بماندند . جایی دیدند « و هو معکم اینا کنتم » ، « اینا تولوا فثم وجه الله » . و جایی دیگر دیدند که « أأمنتم من فی السماء » ، « و هو القاهر فوق عباده » . از اینجا در غلط افتادند . 12

- ۶۸۱ - قومی قرآن را دیدند که اصلی ندارد که متناقض است . و قومی در تشبیه و تعطیل غرق شدند . و این قصه بس دراز است و بلمعجب . و چه 15

5 شمردن S شمرد T / 7 راست T - S / 8 لیکن T لکن S / 14 من نبیند S بیند T /

17 - 18 الحدید 57 : 4 م / البقرة 2: 115 م / 18 - 19 الملك 67 : 16 ك / 19 الانعام 18:6 م /

20 قرآن T - S / رادیدند S واداند T .



عجب کہ در صفات خدا غلط کردند ، و در امورِ آخرت ہم غلط کردند ، گفتند کہ « فورتک لئسألنهم اجمعین عما كانوا يعملون » . چون باینجا رسیدند کہ « فیومئذ لا یسأل عن ذنبه إنسٌ ولا جان » ، گفتند : متناقض است . 3  
 و همچنین « یوم لا ینطقون » متناقض این دیدند کہ « عند ربکم تختصمون » . لا بل در امور دنیوی ہم نقض دیدند . گفتند : « إنما أموالکم واولادکم فتنة » 6  
 مناقض اینست کہ « ویمدکم باموال وبنین » کہ اینجا در معرض منت است بآدمی ، و آنجا می گوید : « فاحذروهم » . و همچنین قومی از اهل الحاد گفتند : در شرع است کہ مرده را در گور راست وانهند ، ما گاورس بر سینۀ او کنیم ؛ 9  
 اگر او را راست وانشانند گاورس بریزد لا بد . و باین مایه بقرآن وشرایع تکذیب کردند .

۶۸۲ - و قومی دیگر گفتند : « وجنةٌ عرضها السماوات والارض » اگر 12  
 راست است ، پس بهشت بر چهارم آسمان چون بود ؟ « بهشت کجا بود ، و عرضت علی الجنة فی عرض هذا الحائط ؟ و کودکلن باشند در راه کہ این همه ایشانرا مکشوف شود . اما آنکه یک قدم بر راه حق هنوز بر نگرفت ، لا بد متناقض داند . « واذلم یهدوا به فسیقولون هذا إفکٌ قدیم » هذا مضی . 15

۶۸۳ - می پرسی کہ اگر واصلان غیر انبیا باشند ، پس بوبکر چرا در 18  
 درجۀ دوم است ؟ ای عزیز ! بوبکر از واصلان بود ، و از مریدان نیز بود . و اول راهش ، ارادت بود . نبینی کہ دران نبشته گفته ام ، مردان اوسه قسم اند : واصلان ، و مریدان ، و محبان . و چون لازم نیست کہ بوبکر محب بود ،

2 الحجر 15 : 92 / 3 الرحمن 55 : 39 / 4 المرسلات 77 : 55 / الزمر 39 : 31 / 5 التغابن 64 : 15 / 6 مناقض T یتناقض S / نوح 71 : 11 / معرض منت T تعرض نیست S / 7 التغابن 64 : 14 / 11 آل عمران 3 : 133 / 15 الاحقاف 46 : 11 / 17 نیز T پیر S .



بدانکه مرید بود ، لازم نیست که واصل نبود . مردمان که سلطان را بینند  
مثلا ، دو قسم اند ، یا بذات خود او را توانند دید ، یا جز در خدمتِ غیرِ  
بحضرتِ او راه ندهند ایشانرا .

3

۶۸۴ - اکنون اگر مثلا کسی ترا گوید که بواسطهٔ تو ، بخدمت سلطان  
توان رسید ، او را از قسم اول بنهند بعبادت ، اگرچه ممکن بود که يك روز  
بی تو بسلام تواند رفت ؛ زیرا که چون اغلب اوقات که پیش سلطان می بود  
بخود نیست . حکم اغلب بوبکر از واصلات بود ؛ زیرا که او را بی واسطه  
بحضرتِ پیر راه بود ، اگرچه باول کار جز بواسطه راه نبود او را بحضرت .  
نبینی که بآخر عمر بیمار بود ، باوی گفتند : ألا ندعو لك طبيبا ؟ فقال : كان  
عندي طبيب الاطباء ، فقال : أنا الفعّال لما ارید . این بحضرت بودنست ،  
چنانکه مصطفی گفت : أبيتُ عند ربي يطعمني ويسقيني . واینکه اویس  
قرنی گفت وا هَرِم ، چنانکه گفت : مات عمر بن الخطاب . پس هرم گفت :  
یا اویس ! عمرزنده است . گفت : این ساعت فرمان یافت . «نبأني العليم الخبير»  
هم از حضرت خبر داد . اما اولین کسی از آدمیان که کمال ارادت در نهاد او  
جلوه کرد ، بوبکر بود ، وچنانکه اولین کسی از آدمیان که «اسلمت  
وجهي» از نهاد او سر برزد ، خلیل بود «هو سماك المسلمین» . پیش از او ، آدم  
ونوح همه مسلمان بود ، ولیکن خلیل را خاصیتی بود که باشد که قلم نکند .

۶۸۵ - اینکه می پرسی ارادت اتباع پیر است فی جمیع الاحوال ؛ اراقسه  
ارادت یکی اینست . لابد از لوازم ارادت یکی اینست . پس کسی که متبوع  
محمد است در همه حرکات ، ولیکن از او تا بوبکر هزار درجه است . عشق

2 یا جز T تا جز S / 4 بخدمت T کسی بخدمت S / 5 بنهند S نهند / 7 بخود S خود T /  
التحریم 66 : 3 م / 16 - 15 آل عمران 3 : 20 م / 16 نهاد او T نهاد S / الحج 22 : 78 ك /  
17 لیکن T لیکن S / 19 کسا S کسا T / .



بو بکری عالی دیگر است . باورّت نبود؟ ما فضلکم ابو بکر بکثرة صيامه  
ولا بصلواته ، ولكن بشروقه في صدره .

- 3 ۶۸۶ - دراز کشید . وارجو کہ تمام بود این قدر ، واگر نه ، باقی بمشافه  
گفته شود . واگر بتدبر خواند ، تمام بود انشاء الله ، کہ وقت کاغذ برسید ،  
وملال پدید آمد . والله يسهل على ذلك الاخ سلوك الصراط المستقيم ، والحمد لله  
6 رب العالمين . والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين .





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۸۷ - تنها خورد این دل غم و تنها کشدا . ای برادر ! گفته‌یی از درد دل اگر خبر داری ، چه نشان دارد ؟ « وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواہمکم » ، ظاهرش خطابست با تو ، و حقیقتش دریای درداست که موج می‌برارد ، و نهاد بشری طاقت آن نمی‌دارد « والله یقول الحق » . پنداری که این بازی است ؟ فریاد ! و کم سترت حبا علی الناس زینب . مقصود از این حرفها نوشتن چیزی دیگر است ، اما تو مکتوب الیہی ، در میان عاریت . مصراع : ارسلانم خوان ! تا کس بنداند که کیم ! زیرا که حال مردان پوشیده اولیتر :

ولما أبت عینای أن تستر البکا وأن نکتم سیل الدموع السواکب  
تثأبت کیلا ینکر الدمع منکر علی ولکن ما بقاه التثاؤب  
وعرضتانی للهوی وتمتمها علی کلبس الصاحبان لصاحب

- ۶۸۸ - ترا شرف این بس بود که در همه عمر هدف تیری آبی که از کنانه صاحب دلی بر کشند . سبحان من یعنی ما یعنی . اگر خواهند؛ سر یک موی ،

۱ بسم . . . الرحیم P و من کتبه رضی الله عنه الرسالة الرابعة والخمسون بسم . . .  
و من کتبه رضی الله عنه وارضاه ، الیه بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا الله T . . . دل غم P / 3 اگر خبر داری TP - S / 3 - 4 الاحزاب 33 : 4 / 4 صهرش . . . که  
TS ظاهر خطابش با تو و تحقیقش در بایی در واست P / 5 الاحزاب 33 : 4 / 6 سترت TS  
شرت P / حبا SP حیا T / زینب P برتبة S ترتیب T / 7 اما TS و P / الیہی TS الیہی P /  
8 بنداند SP سدایم T / زیرا . . . اولیتر P - TS / بس P - TS / تیری آبی P تیری  
TS / کنانه TS جمعه P / 13 خواهند TS خواهد P / .

\*\*\* نامه پنجاه و چهارم . T 21 . S 54 . P 38 . \*\*\*



از تو بر تو بهانه کنند، ورق شقاوت ابدی والعیاذ بالله برکشند. و اگر خواهند، خطوه یا خطره بهانه سازند، و بدان بهانه، سعادت ابد و دولت نثار قدمت کنند. 3  
عجبا از این نقطه « إن بطش ربك لشديد ». این هست، اما در عقبش نگاه کن! « وهو الغفور الودود ». کرا رسد که چون و چرا گوید. « فَعَالِ لِمَا يَرِيدُ » ای برادر! نومید شدن بس مشکل است، و طمع بریدن ممکن نمی بود، و در وصال لذت نماند. چه تدبیر؟

غمگین باشم چو روی تو کم بینم چون بینم روی تو بغم بنشینم  
کس نیست بدین سان که من مسکینم کز دیدن و نا دیدن تو غمگینم

۶۸۹ - ای عزیز! بر قرب آفتاب که در سرای تو بود، چه اعتماد بود که نماز شام چون در پرده غروب پنهان شود، بصد هزار حیلت بینایی او را از آسمان چهارم انگشتی بزیر نتوان آورد. تازی:

12 وقالوا قریب قلت ما انا صانع بضوء شعاع الشمس لو كان في حجري؟

و چون وقت وصال بی علت بود، مایده عموم پهنه و بر کل عالم تابد؛ و اگر خواهند که ازو بگریزند، همه کنجی و دیواری در آید. اینجا کمینی یا عایشه چه سود دارد؟ شعر:

زلف بت من هزار شور انگیزد روزی که نه از بهر بلا برخیزد  
و آن روز که رنگ عاشقی آمیزد دل دزد و جان رباید و خون ریزد

1 از تو بر TS در P / 1 - 2 کنند ... کشند ... خواهند ... سازند ... کنند TS  
کند ... کشد ... خواهد ... سازد ... کند P / 2 قدمت TS قدم تو / 3 نقطه TS  
نکنه P / البروج 85 : 12 ك | هست TS است P / 3 - 5 اما ... شدن TS - P / 4 البروج  
95 : 14 ك / 4 - 5 هود 11 : 107 والبروج 85 : 16 ك / 5 ممکن نمی بود T ممکن نمی شود S  
تکین نمی کند P / 6 تدبیر T تدبیر شعر S تدبیر رباعی P / 7 باشم TS گرم P / چون TS  
گر P / 8 کز دیدن و نا دیدن تو TS گر بینمت و نه بینمت P / 9 بر TS در P / که در سرای  
تو بود TS در سرای تو P / 10 چون TS - P / 11 تازی S بیت P - T / 14 خواهند ...  
بگریزد TS خواهد ... بگریزد P / اینجا TS - P / 15 شعر S بیت T رباعی P / 16 من SP  
ما T / نه از بهر TS زهر آن P / .



- ۶۹۰ - ای عزیز! دوستان او پروردهٔ لطف و قهر او باشند. هر روز هزار بار  
بشراب وصل مست گردند ، و بعاقبت زیر لگد فراق او پست شوند . هان  
و هان ! رایگان این نصیحت از من یاد گیر . و چون با یکی از ایشان آشنا  
گردی ، میندار که ترا ازو ذره‌یی آگاهی است که فردا طاقتِ خمارِ این طمع  
نداری . لعمری که این همه لطف بینی ، و پنداری ز تدبیرشان است . کار را  
میباید بودن ، و هیات ! آن هر لطفی سبب صد هزار قهراست . و از پس هر  
۶ راحتی هزار شربت زهراست . سهلِ ممتنع که شنیده‌یی صفت دوستانِ اوست :

کالخیزان بعیداً منک مکسره      وقد یری لیتنا فی کف لاویه

- ۶۹۱ - ارجو که سعادت خدمتِ کفشی بیابی چندان که عاشق گردی .  
۹ پس تعزز کار بینی ، تا در وصال همه عاشق باشی ، و در فراق همه شوق . پس  
چندان دولت آن عشق بر تو تابد که نه از وصال ترا شادی آید ، و نه از فراق  
رنج روی نماید . یک نقطهٔ درد گردی ، و تسبیح تو این بیت که  
۱۲

بی عشق تو بودنم ندارد سامان

خواهی تو وصال جوی خواهی هجران

- ۱۵ بجهم اینجا پیدا گردد . چه می‌شنوی ؟ بجلال قدرِ لم یزل ! که نویسنده این  
ساعت شود ، تو ندانم که شنودی . در این مقام ، عبرت نبود که طمع

۱ هزار TP هزار هزار S / 2 مست گردند TS مسق کنند P / 3 رایگان ، رایگان  
TS این نصحت رایگان P / یاد PTS / باز / و چون TS چون P / 4 ذره‌یی TP دیدهٔ S /  
۵ نداری TS باز ندارد P / ز تدبیرشان S رند پرستان T زید پدسیان P / 6 این SP / 7  
لطفی TS لطف P / صد TS - P / 7 زهر TS زهر قاتل P / ممتنع TS - P / اوست TS  
اوست بیت P / 9 چندان TS و چندان P / 10 تعزز SP تعزز T / 12 بیت TS بیت بود  
P / 13 بودنم ندارد TS من ندانم P / 15 چه می‌شنوی TS شنوی P / 16 تو TS  
- P / عبرت S عزت P غیرت T .



بریده گردد، و جلالتِ کار هسقیِ عشاق در نوردد. هان وهان! تا در دلت گُند نکند که این سخنی متکلف است که أنا والاتیاء من امتی براء من التکلف .  
 ۱۱ در هزار عالم گذر کردم ، و همه را واپس کردم ، و حق یکی تمام ناگزارده ، داند که چیست ! « والله غالب علی امره » .

۶۹۲ - ای عزیز ! خود را نگاه دار در بندگی دوستی ، يك نفس درست باش ، و باك مدار که تو را خود نگاه دارند . آنکه تو ترا نگاه داری ، ضایع تر از تو هم تو باشی . و چون در حمایت دوستی باشی ، در حمایتِ اوی که میان او و دوستانِ مفايرتی نیست « لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه » . فریاد از این بیانِ بکمال ! و تعزروهما ، نگفت . پس از پس این کلمات گوید : « إن الذين يبایعونك إنما يبایعون الله » حتی یکون أرغم لأنف المنکر وأسخن لعینه . پنداری کوران هرگز جمال قرآن بینند ؟ « والله ورسوله أحق أن یرضوه » ، نگفت « یرضوهما » .

لقد أسمعُ لو نادیتُ حیاً ولكن لا حیاةَ لمن نادى

۶۹۳ - بیچارگان چه کنند ؟ « وأنا لهم التناوشُ من مکان بعید » ؟ از ایشان تا این حدیث هزار هزار حجابست « وما أنت بسمع من فی القبور » . چرا ؟ زیرا که « اولئك ینادون من مکان بعید » . ای عزیز ! نه بعد مکانی است تا آن را نهایت بود ، بعد معنوی است که نهایت را خود آنجا راه نبود . از

۱ کار هسقی عشاق S / کار هسقی عشاق T / کاسق عشاق P / ۲ متکلف T S / تکلیف P / که T S - P / الاتقیاء من T S / اتقیاء P / ۳ در T S - P / ۵ در T S / لا بل در P / دوستی T S / دوستی P / درست S P / دوست T / ۶ آنکه تو تو را T S / اما اگر تو خود را P / ۷ دوستی T S / دوستی او P / ۸ مفايرتی T S / مفايرت P / الفتح ۴۸ : ۹ ک / ۹ از T S / در P / نگفت T S / باز گفت P / از پس T S / از این P / ۶ - ۱۰ الفتح ۴۸ : ۱۰ ک / ۱۱ - ۱۲ للتوبة ۹ : ۶۲ م / ۱۲ یرضوهما T S / یرضوهما بیت P / ۱۴ سباء ۳۴ : ۵۲ ک / الفاطر ۳۵ : ۲۲ ک / ۱۷ نبود T S / نیست P .



سواد تا بیاض راه نامتناهی دان ، و از حرکت تا سکون همچنین که هرگز میان حرکت و سکون قرب نبود ، و نتواند بود . از سعادت خلیل و بوبکر تا شقاوت بولهب و بوجهل هم چندین راه دان و « إن الله حرمها علی الکافرین »<sup>3</sup> فهم می کن از میان .

۶۹۴ - بدان ای عزیز ! که کار بحساب است نه بگزاف . و تا سالک این نقطه را برپی افتد ، راهی دراز ببايد رفت . و این حقایق را مصداق در کلام لم یزل در « وما أصابکم من مصیبةٍ فبما کسبت أیدیکم ویعفو عن کثیر » می باید جست ، تا خود کی بود که نقاب عزت از جمال این نقطه بردارند . « وما نزله إلا بقدر معلوم » تا وقت نبود روی ننماید . در هر نفسی صد هزار گونه مکر است ، و آنکه از شیطان برست هنوز چه داند که « والله خیر الماکرین » پیش پای نهادن معشوق و عاشق دیگر است و حساب تا مردان دیگر .

۶۹۵ - ابلیس را تا به لعنت کردند هرگز جمال معشوقان خود بوی نمودند ، تا چشم بد به عین کمال نرسد . یا محمد ! « لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر » خال هم بدست ابلیس بر روی محبوب لم یزل دیده یی . یا محمد ! « وتخفی فی نفسک ما الله مبذیه ، وتخشی الناس » تا محرمان چه دانند که خال سیاه بر روی معشوق چه بود ! محمد از خلق ترسد قرآن می گوید : « ان الذین یبلفون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احداً الا الله وکفی بالله حسیباً » . از جبرئیل پوشیدند تا گفت « یسفک الدماء » . ابلیس آنجا چه کند ! « فأردت أن اعیبها وکان ورائهم ملکٌ یاخذ کل سفینه غصباً » مقصود آنست که معشوق در گذرد . والسلام والحمد لله رب العالمین ، والصلاة علی محمد وآله اجمعین .

1 راه SP / T / همچنین که P - TS / 3 الاعراف 7 : 50 ک / 4 / فهم می کن از میان .  
 2 SP - TS / 5 - 20 بدان . . . گذرد P - TS / 7 الشوری 42 : 30 ک / 8 - 9 الحجر 17  
 3 ک / 10 آل عمران 3 : 54 م و 8 : 20 ک / 13 القم 68 : 51 ک / 14 - 15 الاحزاب 33  
 4 م / 16 - 17 الاحزاب 33 : 39 م / 18 البقرة 2 : 30 م / 18 - 19 الکهف 18 : 70 ک /  
 5 20 والسلام T - SIP / الصلاة . . . اجمعین T - SP / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۹۶ - بدان ای برادر عزیز و دوست کریم! أطال الله بقاءك وسلك بك  
 3 سبيل السعادات في دينك ودنياك که چند کورت نوشتی که نمی دانم که از میان  
 کار برخاستن او لیترا، یا بمصالح خلق ونظام عالم مشغول بودن؟ ومن این  
 مسأله را چند جواب نوشتم، وبمشافهت نیز گفته ام. بدانکه این مسأله را  
 6 'شعب بسیار است، ودر بسی اصول نظرمی باید کرد تا استنتاج این مسأله  
 از میان آن همه اصول بتوان کرد. واز آن اصول مثلاً اگر يك اصل را بیان  
 کنم بتامی، مگر مجلّدی بکار باید، و اگر بجملاً غیر مفصل بنویسم کم از صد  
 9 سطر نبود در هر اصلی.

۶۹۷ - وبسی از چیزها آنست که بر مجتهد نیز مشکل بود. و این چنین  
 مسائل را حکم مشکل بود. وهم باجتهاد مجتهدان راست آید. و جمله شرایع  
 12 انبیا بر این اصول می گردد. وبسیار چیزها دانستنی بود مجتهدرا، اما بندگان  
 گفتن، لقصور الالفاظ عن أن تؤدي حق المسائل. وبسیاری چیزها بدانند

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه  
 الرسالة الخامسة والخمسون بسم . . . الرحيم وبه استعين S ومن رسائله بسم . . . الرحيم وبه  
 استعين T / 2 اعز TS عزيز وای PMI / 3 مسعادات TSM السعادة P I / 4 خلق TSM  
 خلق قيام نمودن P I / نظام TSM نظام کار P I / 6 می TSM - P I / استنتاج TSM  
 استنتاج P I / 7 آن همه TSPI همه M / را PMI - TS / 8 مگر P I - TSM / غیر  
 TSM عنه P I / 10 از PMI - TS / 10 - 11 و این . . . بود PMI - TS / 11 آید  
 TS آید که M که P I / 12 بر این TPM بدین P I / بدانند TPMI نباید S / 13 لقصور  
 . . . بدانند PMI - TS / حق P I حقائق تلك M .

\*\*\* نامه پنجاه و پنجم T 22 . S 55 . P 53 . M 64 . I 42 \*\*\*



گفتن ، اما گفتنی نبود . یکی آنکه دستوری نیابد بر گفتن آن ، لمصلحة متعلّقة إماما بالمجتهد وإماما بالسائل وإماما بغيرهما .

- ۶۹۸ - اکنون بعضی از گناه ، آن است که مجتهد یقین داند که از کبایرست . و بعضی داند یقین که از صغایراست . و بعضی هست که هیچ گونه نتواند دانست البته و نه نیز ترجیح احدی الجانبین علی الآخر بیند درو . و این دو قسم بود ، إماما از قصور نظر مجتهد بود ، وإماما از غموضی که در مسأله بود .
- ۱۰) و بعضی از گناه بود که داند حکم آن ، إماما بنتواند گفتن . و این مختلف الاسباب بود ؛ إماما لفظی نیابد که ادای آن معنی کند ، وإماما لفظی یابد ولیکن حال سایل شنودن آن بر ندارد . وإماما سایل بردارد ، ولیکن صلاح دل و دین مجتهد در آن بود که نگوید .

- ۶۹۹ - اکنون مصطفی - صلعم - جایی گوید : من قال لا إله إلا الله دَخَلَ الْجَنَّةَ . و جایی دیگر گوید : من قال لا إله إلا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة .
- ۱۲) و معلوم است که منافق « لا إله إلا الله » گوید ، و او را از آن هیچ سود نیست . و خدای تعالی می گوید : « اقتلوا المشركين » کافّة . و معلوم است که مجابین المشركين و صبیانهم و نسائهم نتوان کشت . و این اصل را بسیار شعب است
- ۱۵) که در قواعد شرع چنان است که احکام مطلق گفته باشد . و آن حلام مقید

۱ گفتن / TS - PMI / اما TPMI که S / 3 از TS - PMI / داند یقین / S / داند یقیناً M یقیناً داند IP1 / 5 البته و نه نیز TS البته و مرتبه M / ۴ البته و نه نیز / ۱۰ بیند TS نه بیند PMI / 6 غموضی PMI غموض TS / 8 معنی TS PI / ۱۱ حال TPMI / 12 گوید TS M می گوید PI / 13 خالص TS / 14 معلوم TS / 15 معلوم PMI معلوم TS / از . . . نیست PMI / 16 بیان هیچ نبود TS / 17 گوید TS / 18 گوید M فرماید PI / التوبة 9 : 5 / 15 و نسائهم TS / PMI / 16 و من خالص مقید TS که احکام آن مقید PMI / .



3 بود بده شرط ، مثلاً ، پس باشد که مطلق گفته شود ، و باشد که يك شرط بدان مقرون بود و نه ناگفته بماند . و جای دیگر دو شرط ، و از آن بگوید ، و هشت بماند . و جایی پنج بگوید ، و پنج رها کند . و کم باشد ، لا بل خود نباشد و نتواند بود که هرده شرط بگوید .

۷۰۰ - اکنون مثلاً گوید : روزه رمضان واجب است . این حکم مطلق است . پس جایی بگوید بر مقیم ، احترازاً عن المسافر . و جایی دیگر گوید پیرضعیف را دستوری دادم که ندارد . جای دیگر گفت حامل و مرضع را دستوری دهد علی وجه مخصوص . و جای دیگر بیمار را از عموم این حکم بیرون نهد ، و حد فرض بگوید . و جای دیگر حد نگوید مثلاً ، ولیکن هنوز مکشوف نبود ، چنانکه جمع علیه نبود تا یکی گوید مثلاً درد چشم عذراست و درد گوش نه . و یکی گوید : درد گوش عذراست و درد چشم نه . و دیگری گوید : هر دو عذراست ، ولیکن فی بعض الاوقات . و در حد درد چشم و گوش نیز خلاف کنند .

۷۰۱ - اکنون حد این درد چشم چیست که بسبب آن افطار توان کرد ؟ اینجا بود که صورتی بیفتد که همه مجتهدان در آن حیران بمانند ؛ زیرا که گویند در فلان گونه از درد چشم متیقّم که افطار نتوان کرد اصلاً . و در فلان گونه متیقّم که افطار توان کرد ، ولیکن اگر نکندهم شاید . و در فلان

۱ بود S باشد PMI / پس PI پس M کس TS / 2 و از آن T از آن S با آن M با او  
 3 / جایی TSM جایی دیگر PI / رها کند TSM بماند PI / 5 رمضان TSM  
 6 / دیگر PMI - TS / 7 حامل و مرضع TSMI حامله و مرضع P /  
 8 دهد TSM دادم PI / از TSM - PI / 9 فرض TS - PMI / 10 نبود TS بود  
 PMI / و درد TSPI ولیکن درد M / 11 گوش نه TSM گوش PI / و یکی . . . نه  
 13 / نیز خلاف کنند PMI بر خلاف کنند TS / 14 حد این SPMI  
 چندین T / چیست SPMI - T / 15 اینجا TS و اینجا PMI / همه مجتهدان PMI مجتهد  
 TS / حیران بمانند PMI متحیر بماند TS / 16 گویند PMI گوید TS / 16 - 17 نتوان  
 . . . افطار TS - PMI / 17 متیقّم TSPMI می بینم P / .



گونه متیقنم که ضرورت افطار باید کرد ، و روزه داشتن حرام است ، اما فلان صورت بماند که در آن متحیرم و نمیدانم که بکدام طرف نزدیک تر است ، و ترجیحی بی مستندمی نتوان کرد . پس متحیر بماند . و این صورت نه جایی بود که ترجیحی بیند ، جایی می خواهم که البته هیچ ترجیحی نداند .

۷۰۲ - ای دوست عزیز ! « لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب » .

۶ يك روز اعرابی در پیش رسول - صلعم - آمد و گفت : یا رسول الله ! هلكت وأهلكت وواقعتُ أهلي في نهار رمضان . رسول - صلعم - گفت : اعتق رقبة . اعرابی گفت : والله لا أملك رقبةً غير رقبتی هذه . مصطفى - صلعم - گفت : صم شهرين متتابعين . اعرابی گفت : وهل وقع ما وقع إلا من الصوم مصطفى - صلعم - از این نیز در گذشت و گفت : اطعم ستین مسکیناً . اعرابی گفت : لا املك عشاء ليلةٍ أو ما هذا معناه . کسی در آمد و پاره‌ی خرما آورد . مصطفى - صلعم - گفت : خذ هذا وفرقه على المساكين . اعرابی گفت : ۱۲ والله ما بنى لأبنيتها - یعنی المدينة - أفقرُ مني . رسول گفت : كله أنت وعيالك .

۷۰۳ - ای دوست ! نیکو بشنو ! آنجا که گفت : وهل وقع ما وقع إلا من الصوم؟ اگر کسی اکنون این بگوید ، از او بعذر بر نتوان گرفت در ظاهر - شرع ، لا بد او را روزه بباید داشت . پس چرا مصطفى - صلعم - این عذر از او قبول کرد ؟ و کدام کس بود که این عذر از او مقبول بود ؟ هذا يتعلق

۱ متیقنم T P M I مبینم P / 3 و ترجیحی T S M - P I / 4 توان T S M I جدا نتوان  
 P / 4 هیچ T S M - P I / 5 یوسف 12 : 111 ك / 6 در T S M - P I / 7 نهار P M I -  
 T S / غیر T S M یا P I / 10 و T S - P M I / 10 - 11 اطعم . . . گفت T S M -  
 P I / 11 لا املك M لا املك T S / ما املك T S - P M I / 17 یا بد T S لا بل  
 P I / 17 - 18 لا . . . يتعلق T S P I - M / 17 چرا مصطفى T S مصطفى چرا P I / .



3 بنظر المجتهد عند أهل التحقيق . ودر ظاهرِ شرع خود از کس قبول نکنند .  
اگر کسی از محققى پرسد که کدام کس بود که از او باین عذر روزه بیفتد :  
وهل كان ما كان إلامن الصوم؟ ممکن نیست که مجتهد این سؤال را جوابی دارد ،  
إلاّ که گوید : راه علم خواندن می رو تا بدرجۀ اجتهاد رسی ، آنکه بدانى  
که این کدام کس بود .

6 ۷۰۴ - واگر شاگردى که علم ادب آموزد با استاد گوید که شعر فصیح  
کدام بود ، و ملیح کدام بود؟ استاد گوید: فصیح چنین بود که فرزدق گوید:

9 وركب كأن الريح تطلب عندهم لها برة في جذبها بالعصائب  
إذا آنسوا ناراً يقولون ليتها وقد حضرت ايدهم نار غالب

غالب پدر فرزدق است . و ملیح چنین بود که ابن المعتز گوید :

12 وخمارة من بنات الجوس ترى الزقّ في بيتها سائلاً  
وزنا لها ذهباً جامداً فكالت لنا ذهباً سائلاً

و شعری که جامع فصاحت و ملاحات بود چنین بود که ام فروه گوید:

15 وما ما وزن انى ما يقوله يحذر من غرّ طوال الذوايب  
بمنعرج او بطن واد تحدّبت عليه رياح الصيف من كل جانب  
نفى نسّم الريح القذى عن مثوبه فما ان به عيب يسان لعائب  
باطيب ممن يقصر الطرف دونه نفى الله واستحيا ببعض العواقب

1 بنظر . . . شرع T S P I - M / و T S - P I / 2 باین P M I این T S / 3 جوابی  
P M I جوابی شافی T S / 5 کس P I - T S M / 7 چنین T S M چنان P I / گوید T  
گوید شعر P M گوید همچنین که تازی S / 8 و ركب كان T S M و بان P I / لها برة T M لها تزه S  
P I - 9 اذا آنسوا M وقد انسوا T S و P I / 9 - 10 وقد . . . پدر T S M رب ايدهم  
نار غالب بر P I / 10 ملیح . . . معتز T S M و ابن المقر P I / 11 خمارة T S M صادت I  
صادت لنا P / سائلاً T S M سائلاً P I / 13 گوید T P I گوید شعر M گوید تازی S /  
14 وزن انى T S P I فرن اى M / 16 مثوبه T سنوفه S / يسان P M I مصاب T S / .



- هرگز شاگرد این کجا فهم کند. و چون گوید: که مرا این مفهوم نیست، جوابی شافی تر از این می خواهم هرگز استاد را کی قدرت آن بود که او را این معلوم کند إلا با او گوید: چون علم ادب آموخته باشی، و بمواقع الفاظ عربی ترا 3 بینایی حاصل شده باشد، این همه معلوم گردد.

- ۷۰۵ - ای عزیز! همه مشکلی را جوابی منظوم نبود. بسی مشکلات آنست که بر پختگی موقوف بود انحلال آن، و جز روزگار دراز، پرده از روی آن مشکلات بر ندارد. چه گویی اگر کسی گوید: این بیت بهتر است که: هر روز نکوتری و من عاشق تر، از این که:

- 9 هر روز ز عشق تو بحالی دگرم      وز حسن تو در بند جمالی دگرم  
تو آیت حسن را جمالی دگری      من آیت عشق را کالی دگرم

- زیرا که خیر الکلام ما قلّ و دلّ، و لم یطُل فیئمل، غلط گفته باشد، و دلیل نه به جای خود استعمال کرده باشد. لا بل این دو بیت نیکوتر بدرجات از آن يك مصراع، اگر چه همین معنی آدا می کند این دو بیت که آن يك مصراع لا بد کال در آن بود که مقتضی وقت تطویل بود، مطول رود؛ و چون وقت اقتصار اقتضا کند کوتاهی به، چنانکه یکی در مدح قومی از خطبا 15 گوید که

1 که مرا M بر TS که PI / 2 هرگز TSM که هرگز PI / 3 کند SPMI - T  
با او PMI و از و TS / 5 عزیز TSPI دوست M / بسی TS پس M پس PI . . . است  
که PI - TSM / 6 و جز PMI جز TS / 7 ندارد TSPI نگیرد M / 8 و این که  
MI از ینکه رباعی P از ینکه شعر S / 10 دگری PMI داری TS / 11 - 12 غلط . . .  
بیت TPMI - S / 11 غلط T نه غلط PMI / 12 نه به TM نه بر PI / نیکوتر PMI  
- TS / 12 - 13 بدجات . . . بیت SPMI - T / 13 ادامی کند SM دارد PI - T /  
14 لا بد PMI لا بل TS / رود TS بود M بیود PI / 15 اقتصار TS اختصار M - PI /  
16 که T که شعر S شعر M - PI .



یرمون بالخطب الطوال وتارة رمي الملاحظ خيفة الرقباء  
 می گوید چنانکه عاشقی از بیم رقیبی استراق نظر می کند ، فیختلسه  
 3 اختلاسه ، همچنان این قوم را ، وقتی سخن مختصر بود ، در زمانی مختصر .

۷۰۶ - ای دوست ! در تمثیل از مقصود بس دور می افتم ، با آنکه از آنچه  
 در خاطر می آید از بحری قطردیی باز این عالم می آورم . و مقصود آن است  
 6 که بسیاری وقایع بود در دین که سایل از آن هیچ جوابی نداند . بلی چون  
 راه دین تمام برود ، حقایق آن همه او را مکشوف شود . واغلب علوم دینی  
 چنین بود ، لا بل همه چنین است إلا چیزی که به پرورش مبتدیان تعلق دارد .  
 9 و اگر نه علم سلوک و علم وصول همه در وصول پیدا گردد ؛ زیرا که سالک نداند  
 که چرا نماز کردنی است و روزه داشتنی است ، و صدقه دادنی است ؛ و خمر  
 مردار خوردنی نیست ، و زنا کردنی نیست ، و مال کسان ستدنی نیست .  
 و مع هذا کله ، این احکام بوقت بگردد . و بسیار کس را مال ستدنی بود ،  
 12 و خون ریختنی . و بسیار وقت روزه حرام و صدقه معصیت بود . و هر که این  
 نداند ، او را از علماء نتوان نهاد . دبیری را نشاید . و ما یفسده بقوله اکثر  
 مما یصلحه بود .

۷۰۷ - این که مصطفی - صلعم - گوید : العلماء ورثة الانبیاء کسانی را  
 15 می خواهد که آنچه انبیاء بود ، بپراث بدیشان رسیده بود . و انبیاء علوم  
 آموخته نبود . پس هر عالم که او علم آموخته است ، از این دایره بیرون است .

3 همچنان T P M I همچنین S / 4 با آنکه P M I و از آنکه T S / 6 نداند T S M  
 بناند P I / 8 بود P M I است T S / مبتدیان T S مریدان P M I / 9 همه در T S در سلوک  
 و P I در M / گردد T S P I می گردد M / 10 داشتنی است T S M I گرفتن P I / 11 مال  
 P M I تان T S / 15 که P I - T S M / را P M I - T S / 16 خواهد T S M خواهند  
 P I / بدیشان T S بایشان P M I / 17 او T M I او را P - S .



- انبیا راه خدای رفتند . پس براه خدای بینا بودند . هر که راه خدای رود ،  
از علمای دین بود ، یا نه حافظی بود که چیزی یاد گرفته ، وازو می گوید ،  
وسخن دیگران نا دانسته ، حکایت می کند . مردان این را قصص خوانند ،  
و این عالم را محدثی نهند ؛ چنانکه کسی افسانه می گوید دیدن ودانستن و باز  
گفتن دیگر است ، شنیدن و یاد گرفتن و باز گفتن دیگر ، وشتان ما بین المقامین .  
از کجا تا کجا :

وشتان ما بین الیزیدین فی الندی یزید سلیم والاغر ابن حاتم

- ۷۰۸ - ای دوست عزیز ! وای حرّ کریم ، وای آزاد مرد لطیف ! اگر  
عاشقی راه عشق رود تا معشوق را گم کند در عشق ، پس گوید :

چندان غم عشقِ ماه رویی خوردیم کورا بیمان عشق در گم کردیم  
اکنون ز وصال و زفراقش مردیم کوعاشق و معشوق کرا پروردیم

- این گوینده باقووالی فارغ از عشق که این بیتها یاد گیرد ، و باز گوید کی برابر  
بود ؟ که گویندگان از سر علم دیگرند ، و باز گویان از راه حفظ دیگر .  
و در جهان این علم مندرس است ، و اگر کسی از این معانی حرفی گوید ، یا در  
این حقایق دمی زند ، علما می ترسم بروی خندند و گویند : این طامات است  
نه علم « لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا إلا أساطیر الاولین » . همگی ایشان  
بگیرد .

۱ خدای ... رود PMI اورود TS / 2 یاد ... گوید S گفته وازو می گوید T ...  
گیرد PMI / 4 و PI-TSM / 4-5 و باز ... یاد TSPI-M / 5 ... PI  
بود TS / گرفتن و باز PI-TS / گفتن TSPI بریک M / 9 عشق و PMI شسی  
T-S / در عشق پس PMI تا در عشق این TS / 10-11 خوردیم ... عشق در گم  
کردیم ... مردم کو عاشق و ... پروردیم TS خوردیم ... اندیش گم کرده ...  
فردم کو عشق چه ... پروردیم PMI / 12 بیتها TSPI بیت PI / 13 TS-  
PMI / علم PI-TSM / 14 و اگر TSPI اگر PI / 15 علمای TSPI / PI  
16 الانفال 8 : 31 م / .



- ۷۰۹ - آخر علم انبیا از کدام طریق حاصل شد ، تا پدید آید که العلماء ورثة الانبياء ، کیست . چه گویی ؟ از خواندن و گفتن و نوشتن ؟ هیئات !
- 3 هیئات ! « وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك ، إذا لارتاب المبطلون » . پس چون است هم از قرآن در عقب این آیت بشنو « بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم » ، في صدور العلماء ، دیگر بود ، وفي افواه الجهال ، دیگر . پنداری که تحصیل علوم دین بانبياء مخصوص است ؟ هرگز که نیست . ولا كرامة للمكبرين . « والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا » ، « واتقوا الله ويعلمكم الله » ، « ومن يؤمن بالله يهد قلبه » ، « إن تتقوا الله يجعل لكم فرقانا » أي نوراً تفرقون به بين الحق والباطل ، « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب » ، أي يجعل له مخرجاً من الشبهات والاشكالات ، ويرزقه علماً من غير تعلم . من عمل بما علم ، ورثه الله علم ما لم يعلم ، ووفقه فيما يعمل حتى يستوجب الجنة . ومن لم يعمل بما يعلم لم يرزق ما لم يعلم ولم يوفق فيما يعمل حتى يستوجب النار . از این روشن تر ادله بود ؟ لا بل دین مصطفی - صلعم -- خود این است .

- ۷۱۰ - چه گویی ؟ کمال ابو بکر صدیق از آموختن علم مستفاد است ؟ یا از راه رفتن ؟ هیئات ! در صحابه بسیار کس همه قرآن یاد داشتند ؟ استغفر الله ! شش کس بیش یاد نداشتند . واختلف منهم في اثنين . وصد هزار حدیث

1 پدید آید PMI بداند TS / 2 و گفتن TSM - PI / 3 التوبة 9 : 48 م / 4 از قرآن  
PI - TSM / بشنو PSPI بشنو که M / 4 - 5 العنكبوت 29 : 49 ك / 7 للمكبرين  
T 2 M للمكبرين P للمبتكرين I / 7 - 8 العنكبوت 29 : 69 ك / 8 البقرة 2 : 282 م / التغابن  
64 : 11 م / 8 - 9 الانفال 8 : 29 م / 9 - 10 الطلاق 65 : 2 م / 11 من غير T S P I بغير  
M / 12 فيما يعمل PMI فيما يعلم TS / 13 بود TS نبود PMI / 16 داشتند TS نداشتند  
و PMI / 17 شش کس TSM یاد داشتند PI / الاثنين PMI العين T الاميين S / .



- از آن رسول یاد داشتند، بو بکر صدیق از حدیث پنجاه یا شصت روایت کرد. و از قرآن اندکی! چرا؟ این قوم به از بو بکر نبودند. او یس قرن مگر دو حدیث مصطفی - صلعم - نشنیده بود، ولیکن راه خدا رفته بود؛ 3
- و هر چه انبیا دیدند، همه دیده بود. شافعی از علمای اُمت بود، و در باره خود بکمال بود، ولیکن خدمت شیطان را عی کردی. ندانم چرا کرد! مگر اینکه علمای روزگار تو می گویند: ندانست. حاشا! و کلاً! دراز است این 6 حدیث، و در گفت دشوار آید.

- ۷۱۱ - آمدم با مقصود تو. مسأله تو ترا جز بذوق مکشوف نشود، و جز بوقت خویش. و اگر بنطق من ترا قناعت افتد، حالی می باش «ولعل الله یحدث بعد ذلك أمراً». و جهد می کن، تا عدل می کنی. و درویشان را اغاثی و اعانتی می کن. و صدقه می ده، و مگویی که این حرام است و آن حلال که در حق تو این خاطر، از شیطان بود و وحی ابلیس که «وإن الشیاطین لیوحون الی اولیائهم»، «یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً». لابل سخن حق بشنو که نپندارم که در جهان از هیچ کس شنوی. هر چه از تو سر برزند، همه خاطر نفس اماره بود و وحی شیطان، اگر طاعتی 12 بود و اگر معصیتی چرا؟ زیرا که دل تو معشش شیطان است. از کوزه همان برون تراود که در اوست. او در نهاد تو سر بر ملک خود نهاده است،

1 یا 1 - T S M - P I / 2 قرآن اندکی M آن قرآن قدری P I قرآن قدری قلیل T S  
 T S M درین P I / 3 نشنیده T S شنیده M بشنیده P I / 6 می گویند T S M در P I  
 حاشا و کلاً S - P M I / 8 ترا جز ... و جز T S ترا ... جز P M I / 9 ترا  
 لکن T S / 9 - 10 الطلاق 65 : 1 م / 10 جهد T S جهدی P M I / 11 مگوی T S M  
 بگوی P I / 12 از T S M اگر از P I / 12 - 13 الانعام 6 : 121 م / 13 - 14 الانعام 6 :  
 112 م / 14 کس شنوی S P I شنوی M کسی شنودی T / 16 و T S M - P I / 17 برون  
 T S - P M I / تراود P M I تلا و د S تراید T / ملک S P M I فلك T /



و فرمانش در تو و در مملکت تو روان .

۷۱۲ - اگر خواهی که کاری کنی که نه شیطان را بود ، بدرگاه مردی  
 3 رو که نامش در این جریده است که « إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ »  
 تا با تو بگویند که این کن و آن مکن . پس فرمان او نه فرمان ابلیس بود که  
 ابلیس را در خاطر او هیچ راهی نیست . نشنیدی که چه گفت ؟ « فَبِعِزَّتِكَ  
 6 لا غَويَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ » تا بوبکر صدیق بود ، نشاید که  
 عمر خطاب بخود کاری کند ، چنانکه خود نکردی . نشنیدی که عمر چه  
 گفت ؟ « لَإِنْ أَقْدَمْتُ فَيَضْرِبُ عُنُقِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمُرَّ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ .  
 9 هَرْدَلِي كَمَا ابْلِيسُ رَا نَيْسَتْ ، هَرَّجَهْ مِنْ أَنْ دَلَّ بِرَأْيِهِ رَحْمَانِي بُوْدَ نَهْ شَيْطَانِي .  
 لَعْمَرِي ! مِنْ ابْلِيسُ كَسْ نَجَسَتْ وَنَهْ جَهْدٌ ؛ أَمَا بِنْدَةٌ أَوْ بُوْدُنْ دِيْغَرَا سَتْ ، وَفِي  
 بَعْضِ الْاَوْقَاتِ مِنْ زَخْمِي خُوْرْدُنْ دِيْغَرٍ . وَ « مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ  
 12 وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ  
 اللَّهُ آيَاتِهِ » . مَرَكَبِ سُلْطَانِ رَا فِي بَعْضِ الْاَوْقَاتِ رَكَابٌ دَارُ بَرِ نَشْنِيْدُ ، أَمَا نَهْ  
 مَرَكَبِ خَاصٍّ أَوْ بُوْدُ .

۷۱۳ - مردان خدای دیگرانند ، و مردان ابلیس دیگر . « وَاسْتَفْزَزَ مِنْ  
 15 اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجُلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ  
 وَالْأَوْلَادِ » . طغرای سلطان است ، بفرمان او می زند و می گیرد ، و آنچه  
 18 دستوری نیست که « إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ » . او خود می داند

1 فرمانش P M I زبانش T S / 2 نه T S M - P I / 3 الامراء 17 : 65 ك / 5 - 6 ص  
 38 : 82 ك / 6 T S M - P I / 11 - 13 الحج 22 : 52 ك / 15 - 16 الامراء 17 : 64 ك /  
 18 الامراء 17 : 65 ك / .



که او زبون خود را نیک شناسد . ای دوست ! تو یاقوت از سنگ چنان  
 بندانی که ابلیس اقطاعیان خود را داند از بندگان خدای تعالی . کلّ بنی آدم  
 خطّاء . هم کاسه آدم اند در « وعصی » همه فرزندانش . اما وخیرُ الخاطئین 3  
 المستغفرون . در این معنی هم برابر نیستند . والسلام والحمد لله ربّ العالمین والصلاة  
 علی محمد وآله اجمعین .



1 / TS - PMI / 1-2 چنان بندانی که T S M بندانی چنانکه P I / 3 / 20 :  
 121 ک / وخیر T S خیر PMI / الخاطئین S الخاطئین P الخاطئین PMI / 4 / هم PMI هم  
 S - T / والسلام PMI - TS / 4-5 والصلاة . . . اجمعین S P I - T M .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۱۴ - ایزد تعالی آن برادرِ اعز و دوستِ بکارآمده را در دین و دنیا  
 3 مکشوف دارد ، بعنایت ازلی . و از آفات حدثان ، آن ساحت عزیز را مصون  
 و محروس دارد . بدان ای برادر عزیز ! که کامل بو منصور کاری کردی  
 بی مشورت . و ارجو الله عز وجل ان يتقبل منه ذلك . کار دین بلعجب کاری  
 6 است . و راه دین رفتن نه کارِ هر مخنثی بود . با شیطان حربی کردن و او را در  
 زیر خود آوردن و بعاقبت هم بفرمان شیطانی دیگر کاری کردن ، از دین دور  
 بود . هر چه کامل کند و امثال کامل کنند ، از طاعت و معاصی ، بی فرمان ،  
 9 متقارب دان . ای عزیز ! ارجو که بروز گار این دولت حقیقت این سخن را  
 بیقین بدانی . مصطفی - صلعم - دریک حرف افو این همه بیان کرد که  
 « الاعمال بالنیات » و « لكل امریء ما نوى » .

۷۱۵ - بدانکه هر چه نه خدارا بود ، نه طاعت بود ، اگر چه صورت  
 12 طاعت دارد . و از نهاد تو و کامل و امثال شما ممکن نیست که حرکتی یا سکنتی  
 لله خالصاً پیدا گردد . و لعمری ! اگر بفرمان صاحب روز گاری از شما چیزی در  
 15 وجود آید طاعتی بود مقبول نه بشما ، بل بدو ، اعنی بدین صاحب روز گار . چه

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانندی نامه ها ) ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة  
 السادسة والخمسون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن كتبه رضي الله عنه بسم . . .  
 الرحيم وبه استعين T المكتوب الثامن والثلاثون K / 2 - 15 ايزد . . . چه TS - K /  
 3 مكشوف TS محفوف ( حاشية T ) / 5 كاری T بازی S / 6 حربى T حرفى S / 8 ومعاصى  
 S معاصى T دولت S / 9 دولت كه T حقيقت S بحقيقت T / .

\*\*\* نامه پنجاه و ششم T 23 . S 56 . K 38 a \*\*\*



- اگر ترا یا کامل را در مسأله بی از نماز یا روزه یا زکاة واقعه بی بیفتد، شاید که بخود بی مفتی اعنی مجتهدی از علمای دین - و علما جز کسی نیست البتہ کہ راه خدا رفت ، و بحقیقت دین بینا شد ، گمانی غلط بر تو راه نبرند - در آن مسأله 3 حکمی رود از جانب شما ؟ هیہات ! هیہات ! این باری همه علمای ظاهر دانند؛ خود اگر غایبی زن خود طلاق دهد ، قبل الدخول دیگر بود ، وبعد الدخول دیگر ، و حکم سه طلاق دیگر ، و حکم طلاق مطلق دیگر . 6

- ۷۱۶ - اکنون باتفاق جهانیان ، جاهل را رجوع باید کرد با عالمی کہ بغالب ظن خود داند کہ این عالم است . اگر این عالم فتوی کند در طلاق قبل الدخول کہ مراجعت کن . و مراجعت کرد معلوم است کہ این فتوی خطا بود ؛ ولیکن عامی را در این هیچ قدرت نبود . چرا ؟ زیرا کہ « لا یكلف الله نفساً إلا وسعها » . و از آنجا کہ ظن این عامی بود ، این عالم ترین همه شهر بود بنزدیک او . اما از این عامی بی آنکہ با عالمی رجوع کند ، از خود حکمی کند ، قطعاً و یقیناً او عاصی است ، اگر چه در ظن خود و حکم خود مصیب بود . 9

- ۷۱۷ - اکنون در ظاهر شرع ، این قدر خود همه علمارا معلوم است . و مثالی ظاهراً بگویم تا بہتر معلوم بود کہ این علم از آن علوم است کہ بر همه مسلمانان فریضہ است کہ بیاموزند . و پندارم کہ در روی زمین هیچ کس را الا ما شاء الله این غم گرفته است . خود ای عزیز در وضو تقدیم غسل الیمنی علی الیسری ، سنت است ؛ اما اگر فرض کنند کہ عالمی با عامی گوید 15 سهواً عن لسانہ ، او قصداً عن جہلہ بہذہ المسأله کہ تقدیم الیمنی فرض است . اگر این عامی تقدیم نکند آثم است . 1۶

1 - 20 اگر . . . است T S - K / 1 بیفتد T بینند S / 5 - 6 الدخول دیگر T / 7 دیگر بود S / 7 جاهل T عامی S / کرد T - S / 9 است T - S / 10-11 / 12 از T - S / 14 خود T - S / 17 غم T - S / 18 سنت S / 19 سهواً S / 20 شهر آ T / بہذہ T بہذا S / .



۷۱۸ - وعلى العكس منه، اگر عامی بود که دیده ظاهر ندارد، او را البته نشاید که در طلب قبله اجتهاد کند، لا بل تقلید بینایی بایش کرد. اگر این عامی که بینا است در این تحری 'مخطی بود، بروی هیچ نیست. 3  
 و اگر این که دیده ندارد تحری کند، اگر چه مصیب بود آثم بود؛ الا که جایی بود که هیچ بینارا نیابد. و همچنین عامی که دلایل قبله، بافتاب و ماه و ستارگان و کوهها نداند، نشاید که تحری کند در طلب قبله، بل باید که تقلید عالمی کند که دلایل قبله داند، چه معنی تحری آنست که بدلائل چیزی بدانند نه بمجرد تشبیهی.

۷۱۹ - هذا اصل عظیم. در راه دین خدا، هر که نه صاحب دلست که او را اجتهاد رسد، نشاید که چیزی کند البته تا از عالمی نپرسد که باعث و نیت در آن درست است یا نه؟ و این جز بمثالی فهم نیفتد. و أولى الامثلة ما تجري فيه هذا الكلام. اگر کسی خواهد که چیزی بصدقه دهد مثلاً؛ صدقه دادن سه گونه است. یکی در آن ثواب بود مرد را وهو المعنى لقوله «إن الله يجزي المتصدقين». و یکی نه ثواب بود در آن نه عقاب. این را باطل خوانند. وهو المعنى بقوله «لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى» چه اگر در این صدقه ذره بی ثواب بودی هم دادن به بودی که نا دادن، پس باطل نبودى. و دیگر صدقه آن بود که مرد را در آن عتابی بود. و این آن بود مثلاً که صدقه دهد و بمن و اذی باطل کند. و نیز از آن عجبی در مرد بماند، تا خود را از بسیاری درویشان به بیند که آن صدقه ندهند. والعجب من المهلكات.

۷۲۰ - قال النبي - صلعم - : «ثلاث مهلكات؛ شح مطاع، وهوى متبع و اعجاب المرء بنفسه. وقال - صلعم - : لو لم تُذنبوا الخشيت عليكم بما هو أشد من ذلك الا وهو العجب. اکنون اگر در این حدیث تدبر کنی، بدانی که عجب از گناه

1 - 19 وعلى . . . المهلكات T S - K / 6 نداند S بدانند T / 11 یا S اگر T / 13 دادن T - S / لقوله T كقوله S / 13 - 15 يوسف 12 : 88 ك / 14 آن نه T آن ونه S / 15 البقرة 2 : 264 م / 18 کند S گردد T وحاشية S / 21 خشيت S K الحيت T / 22 تدبر S K تدبير T / بدان که S - K T / .



- بتراست، و بر گناه عقوبت کنند، پس برعجب سخت تر بود عقوبت. و معلوم است که بسیار کس صدقه دهد، آن صدقه دادن او را عجبی بود که اگر آن صدقه ندادی، آن عجب او را نبود. پس به آن بودی که ندادی. و باشد که اینجا تو یا کامل گوئید که ما را عجب نبود در صدقه دادن. بدانکه عجب در باطن معجب متمکن بود إلا سمسرة العلماء آنرا بدانند؛ چنانکه در ظاهر قالب باشد که حیات مانده در سکتة مثلاً، اما جز طبیب حاذق نتواند دانست. (۶) باقی عموم اطبا حکم کنند که این مرده است. و ارجو که این معنی خود در حکایات شنیده باشی.

- ۷۲۱ - مصطفی - صلعم - گفت : اعوذ بك من الشرك الحفي . و با او گفتند : « لئن أشركت لیحبطن عملک » . و در حق خلیل گفتند : « وما كان من المشركين » . چون شرك در نهاد محمدی هنوز کامن تواند بود، چه عجب که اگر عجب در نهاد تو و کامل بود و شما ندانید؟ لا بل عجب شما، من مثلاً ظاهر نتوانم دانست، و مع هذا دانم که عجب‌را مکامنی هست که تا صد سال بنتوانم دانست. اکنون کامل چه داند که این وقف که کرد ثوابست در آن یا باطل است، یا مثمر عجبی بود که بعد مرگ گوید : کاشکی شراب خوردمی، و از آن نادم بودمی که آنرا تکفیر کردمی. و این وقف نکردمی که مثمر عجبی بود که اثر آن، بتراز شراب خوردن است. امانه هر کس در این معانی راه برد.

18

1 بود عقوبت TS بود TS 2 / K بسبب آن K / او TS ایشان K / 2 - 3 که اگر ... باشد TS اگر آن ندادندی عجب ایشان نبود و باشد K / 4 تو یا کامل TS شد K / 5 گویی TS / 5 معجب متمکن K مکامنی عجب TS / الا ... بدانند K که ... سمسرة العلماء آنرا ندانند TS / 6 سکتة S سکوی T سکون K / اما TS - TK / خود TS - K / 10 الزمر 39 : 65 ك / گفتند TS - SK / 10 - 11 البقرة 2 : 67 م / 11 هنوز کامن TS - K / 12 عجب در TS در K / و کامل TS کامن K / و شما TS و تو K / ندانید TS ندانی والله يعلم خائنة الاعین وما تخفي الصدور فصل K / 12 - 18 ی ... برد TS - K / 12 لا بل TS - T / 13 سال S سال والله اعلم T / 16 نادم بودمی TS - S / نکردمی T کردمی S / 17 بتر TS - S / هر TS - S / 18 برد T برد تا دانی بیت S / .



روشن تراز آفتاب باید رایی تا بشناسد مزاج هرسودایی

- ۷۲۲ - اکنون اگر با کسی مشورت کردی ، کامل در این باب که ظنش  
 3 غالب بودی که عالم است او و صاحب دلست ، بر حکمی که او کردی رفتی ،  
 اگر چه این عالم گفتی که صواب در آنست که بکنی ، و صواب در آن بود که  
 نکند ، مراورا اجر تمام حاصل آمدی ، چون بر حکم عالم رفتی . و چون  
 6 مشورت نکرد ، اگر چه مصیب است مخطی است ، والله لا یتقبله منه . اما  
 اگر عالم گوید : بکن ! و نکند ، اورا هیچ ثواب نبود ، از قبول نا کردن قول  
 عالم . و باشد که از آن قبول کند ، قول عالم را که موافق رای او بود . اگر نه  
 9 موافق بود ، همه بر مراد خویش برود ، و قول عالم را تأویل کند .

- ۷۲۳ - یکی از صحابه مال خود وقف کرد . بر مصالح ، فدخّل علیه احد  
 العشرة و غالب ظني أنه سعد بن ابي وقاص . وقال : لإن تدع اولادك اغنياء  
 12 خير من أن تدعهم عالة يتكففون وجوه الناس . يعني انهم يمدون اكفهم بالسؤال .  
 والسلام . والحمد لله رب العالمين . والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين .



1 - 13 روشن . . . الطاهرين T - S / K 7 نا کردن T - S / 8 او T - S / 10-11 احد  
 العشرة T احداً وقت العسرة S / 12 اكفهم T كفهم S / 13 والسلام T - S / والصلاة . . .  
 الطاهرين T - S / .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۷۲۴- بدان ای دوست عزیز! أطال الله بقاءك وبلّغك ما ارجوه من فضله ورحمته که آن نوشته که بتو نوشتم ، و با این فرستادم در معنی وقفی که کامل کرد ، طرفه نوشته‌یی است . و از دی روز باز که آن نوشتم چند بار در خاطر آمد که بدرّم ، لأسباب تصد عما أنا بصدد ذکرها ؛ و امروز استخارت کردم در فرستادن آن ، بر تربت فتحه وهم بر تربت طاهر . و خاطر بر این قرار گرفت که چیزی دیگر نویسم ، تا در آنجا اشکالی کمتر نماید . این نوشته برای آن می نویسم . و ارجو که بر قلم آن رود که خیر و صلاح من و تو و همه مسلمانان باشد . چه متصدی بودن مردعوت خلق را در راه خدا ، سخت بخطر کاریست . بدان ای عزیز که عالم نطق بس تنگ است ، و بوی مشک که بحاسة شم ادراک توان کرد ، اگر کسی خواهد که بحاسة سمع یا بصر ادراک

۱- 9 بسم . . . چه T S P M فصل . ایضا من کلام . بدانکه K - I / I بسم . . . الرحيم P بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة السابعة والخمسون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله T / 2 - 3 اطال . . . رحمته T S M / P / 3 آن T S M / P / و در فرستاده T S M / P / 4 کرد T S M کرده است P / چند بار T S M / P / 5 آمد . . . ذکره T S M بود P / 5 - 6 استخارت . . . فرستادن . . . طاهر T S M استخارت . . . طاهر . . . طاهر گذارده شد P / 7 در T S M از P / کمتر نماید T S / کمتر نماید M بود P / 7 - 8 برای آن می نویسم T S برای آن نوشتم M نوشتم P / B / در T S M بسم P / رحيم S M خیریت P خیرت T / 9 باشد T S M در آن باشد P - 9 - 11 متصدی . . . بصر ادراک I - T S P M K / 9 مردعوت T M من دعوت S بر P دعوت K / سخت T S P M - K / 10 بدان . . . که T S P M و K / ای T S M ای دوست P / است T S P M عالم است K / 11 بصر T S M کاسة بصر P K / .

\*\*\* نامه پنجاه و هفتم T 24 . S 57 . P 45 . M 65 . K 38 b . I 33 b . \*\*\*



کند ، سخت دور افتد از مقصود . سخنانِ من ، در عالم دل فہم توان کرد .  
 ہر کہ خواهد کہ از عالم نطق فہم کند ، دور افتادہ بود .

- 3 ۷۲۵ - اکنون مثلا اول سخنی کہ در آن نوشته دی روزینہ نوشتم آنست کہ عالمِ دین بلمعجب عالمی است . وراہ دین طرفہ راہی کہ داند کہ آن چیست کہ من نوشتم تا راہ دین سپرد؟ و اگر کسی گوید مثلا منصوبہ صولی ، در ملاقات دو فرزند ، سخت عجب منصوبہ بیست ، آن کس کہ هنوز صورتِ شطرنج ندید ، آن چون داند؟ و شنیدہ ام کہ بدری گفت : هنوز بغورِ منصوبہ صولی نرسیدہ ام . آنچه در راہ دین ابراہیم خلیل و بوبکر فہم توانند کرد ، مرا و ترا و امثال مارا کی رسد کہ طمع آن دارد کہ بدان رسد؟ راہ دین بلمعجب راہی است ! این در مثال چنان بود کہ جالینوس مثلا یکی را فرماید در مرضی معین علاجی معین . نشاید کہ این بیمار در آن مرض معین همان علاج را بعینہ بیماری دیگر را فرماید کہ این مرض معین بطبع بگردد اولاً ، و بہ سن بگردد ، و بہوا بگردد ، و بضعف و قوت بگردد . و باشد کہ ہزار گونہ علاج بود یک مرض معین را .

1 - 14 کند . . . معین را T S P M K - I / I مقصود T S M K مقصود خود P /  
 من T S P مرا M K / 2 فہم کند T S M کند K فہم کند سخت P / 3 اکنون . . . کہ  
 T S P M - K / در آن . . . آنست کہ T S M دیروز در آن نوشته ام P - K / 4 طرفہ  
 راہی T S M K - P / 4 - 5 کہ داند . . . دین T S M - P K / 5 - 10 سپرد . . . راہی  
 T S P M - K / 5 منصوبہ T S کہ منصوبہ P M / 6 سخت T S - P M / 7 ندید T S  
 ندیدہ بود P M / کہ بدری M کہ بدری می P کہ برویی T کس بدومی S / 8 فہم T S  
 بحساب فہم P M / توانند T S M فتوانند P / 9 و امثال ما را T S M - P / آن دارد T S  
 آن داریم M بر آن دارد P / رسد T S رسم P M / 10 این در T S M K و این را P / مثلا  
 T S M K - P / 11 معین T S M K - P / بیمار P M K شمار T S / 11 - 12 را بعینہ K  
 T S بعینہ M - P / 12 اولاً P M K مثلا T - S / بہ سن T P M بینش S - K / 13 بضعف  
 و قوت T S P K - M / ہزار T S P N - K / .



۷۲۶ - اگر با عامی گوید : این راه ما بلمعجب را هیست ، تو بنتوانی دانستن . باید که تو در این مرض معین ، هر که را بود ، از طبیبی بپرسی ، و بظن خود کار نکنی البته که آنکه ترا رسد که بخود ، بی طبیبی کار کنی 3 که آن راه ما رفته باشی ، و بدرجۀ اجتهاد رسیده . چه گویی ای دوست ! ممکن بود که عامی در حال بیماری هرگز از طبیب مستغنی بود ؟ حاشا و کلاً ! اما چون طبیب بدرجۀ اجتهاد بود ، در بارۀ خود شاید که بظن خود کار کند . 4 و قبل بلوغ درجۀ اجتهاد البته نشاید . اما چون در شهری بود که به از خود نیابد علی الجملة نشاید که رجوع کند با عامی ، هم بظن خود اولی تر که کار کند . و چون عامی مثلاً در بیابانی بیمار شود ، همین بکند که بر ظن خود برود ؛ اما 4 از این عالم بود که الضرورات تبیح المحظورات .

۷۲۷ - بدانکه راه خدا بدل توان رفت . و دل در مثال چون قالب است ، 12 اورا سعادت و شقاوتی ، و مرضی و صحتی ، و دارویی و طبیبی هست ؛ و چنانکه جالینوس را رسد که در حق خود علاجی کند ، اگر چه پیش از او کس نکفته بود ، مصطفی - صلعم - را رسد که گوید : مرارواست که نه زن دارم ، و امت مرا نه ، و چنانکه کسانی که ورثۀ علم جالینوس باشند از عوام مستغنی 15 باشند و عوام بدیشان محتاج ، بضرورت ، همچنین در راه دین . علماً که ورثۀ علم انبیا باشند ، در راه خدا از همه جهان مستغنی باشند ، و جهانیان بدیشان محتاج . چنانکه نشاید که عامی در يك مسأله معین که از طبیب بشنود ، در 15

1- 8 اگر ... . . . . . TSPM - KI / 2 مرض TSM - P . . . . . TSM . . . . .  
 که 3 / P خود TSM . . . . . P / البته TSM - PM . . . . . TSM . . . . .  
 آنکه . . . . . کفی TSM - P . . . . . رسیده TS . . . . . رسیده بشی PM . . . . . حال TSM - P . . . . .  
 TSM رسیده بشد 7 / P اما . . . . . شاید TSM - SP . . . . . TSM . . . . .  
 که کار . . . . . بشود در TSM - P / K 9 و چون علم TSM . . . . . TSM . . . . .  
 شود TSM بشد PI . . . . . بود TSM . . . . . کند PI . . . . . TSM . . . . . PI . . . . .  
 TSM سعادت PI / 13 چه TSM - PI . . . . . TSM . . . . . TSM . . . . .  
 Eوام TSM عالم PI / 16 محتاج TSM محتاج چند PI . . . . . صورت PM  
 ضرورت TS / همچنین TSM - PI / 17 باشد TSM . . . . . PI . . . . . TSM . . . . .  
 محتاج TSM محتاج باشند PI / معین . . . . . در TSM - PM . . . . .



آن يك مسأله از طبیب استغنا نماید، و راه استغنا برود که هر مرضی را اسباب بسیار بود که در نظر طبیب محصور بود . هم چنین نشاید که هیچ عامی چون 3 يك مسأله از عالم بشنود ، بر آن حکم کلی برود که طاعات و مناجات ببرد بگردد و براه بگردد ، و بوقت بگردد . و بر روی زمین امروز الا من شاء الله نمیدانم کس را - والله مطلع علی ذلك - که از این معنی خبر می دارد . و لعمری ! 6 ره روان بسیارند ، اما در عالم نطق ایشان را هیچ راه نیست . و کسانی که عوام ایشانرا علما می خوانند از همه عوام جاهل ترند . و هذه بلیة عظيمة .

۷۲۸ - دیروز در آن نبشته گفته ام که عامی را در چیزی که کند ، رجوع 9 باید کرد با عالمی اولاً . این حکم بگردد که اگر عالمی را نیابد چه کند ؟ و اگر او اهل دین را شناسد چه کند ؟ و اگر جز علمای ظاهر را شناسد چه کند ؟ و اگر عالم مثلاً بصد فرسنگی بود ازو ، و ترسد که اگر لفظ وقف هم این ساعت بنگوید ، فردا او را آن خاطر نمانده بود چه کند ؟ و اگر عالم گفت 12 مثلاً این وقف نکن . شاید که فردا این عامی را بخاطری دیگر در آید که فلان چیز بر فلان کار وقف کنم ، گوید نکنم که عالمی دی گفت آن وقف مکن ، این نشاید . و اگر عالم امروز رخصت داد که این وقف بکن ، شاید که 15 فردا بی استفتا چیز دیگر وقف کند ، و هم نشاید ، و اگر بکنند در این معنی عاصی بود که « فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون » .

1 - 17 آن . . . تعلمون K - TSPMI / 1 آن يك مسأله T S - PMI / 2 عامی  
PMI آدمی T S / 4 و براه بگردد T S M - PI / 5 والله . . . ذلك T S M - PI /  
6 ایشان T S M - PI / 10 او T S M - PI / چه . . . جز T S و PMI / 11 فرسنگی  
بود ازو T S M فرسنگ ازو دور بود PI / 14 بر . . . کنم T S M را بوی وقف کنم و فلان  
کار بکنم یا PI / عالمی دی T S N عالم باوی PI / 15 این نشاید و اگر عالم T S M نشاید  
و اگر این عالم PI / 16 بکنند PMI نکند T S / معنی T P M I معانی S / 17 النحل 16 :  
43 ك والانبياء 21 : 7 ك / .



- ۷۲۹ - اینجا يك نکته بماند که گویی که طاعت قطعاً ببايد کرد ، وباستفتای مفتی چه حاجت ؟ عثمان عفان را چند بار بخاطر آمد که هرچه او را هست بصدقه دهد . چرا نکرد ، و نگفت که صدقه قطعاً طاعت است ، 3 و طاعت قطعاً بی استفتا باید کرد؟ چرا با مصطفی رجوع کرد؟ و چرا مصطفی حالی جواب نداد ، منتظر وحی بود تا جبرئیل آمد و گفت : عثمان را بگو : بگذار تا تو را می بود . 6

- ۷۳۰ - ای عزیز! «لقد كان في قصصهم عبرةٌ لاولى الالباب» همه در قرآن و اخبار و آثار بیانست ، اما هر یکی بجای خود تو بتوانی دانستن ؛ زیرا که راه دین نرفته یی . « ما كان حديثاً يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شيء هدىً ورحمةً » . کرا ؟ « لقوم يؤمنون » . این مکتوب از غیرت نوشتم که نباید که کسی بظن فاسد خود گوید: قاضی می گوید: وقف کردن نيك نیست . و این در دین نیست که در دین هرچه طاعت است آن به که بکنند بی فتوی . پس مگر عثمان عفان آن قدر ندانست ؟ لابل قرآن خواندن قطعاً طاعت است . چرا مصطفی - صلعم - یکی را گفت : اذا اعجبتك قراءة القرآن فعليك بتركها . 15

- ۷۳۱ - ای عزیز! ندیدی که چون عجب براه آید ، ترك طاعت به بود . اگر نه ، چرا گفت : فعليك بتركها ؟

1 - اینجا . . . ندانست TSPMI - K / 1 که گویی که TSM ، PI / 2 چند TSM چند PI / 2 - 3 او را هست TSM دارد PI / 1 به TSM مفتی نباید PI / 7 یوسف 12 : 131 ك / در TSM و PI / 8 اخبار و آثار TSM خبر و اثر PI / 9 - 10 یوسف 12 : 111 ك / 10 کرا TSM - PMI / 11 که نباید TSM نباید PI / به TSM بهتر باشد PI / 13 عفان TSM - PI / لابل TSPMI اکنون K / 10 عزیز TSPMI دوست K / 16 - 17 ندیدی . . . بترکها PI - TSMK / .



بہرچ از راه باز افقی چه ( کفر ) آن ( دین ) و چه ایمان  
بہرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

3 با این همه نشاید کہ تو یا کامل یا عامی دیگر کہ شما همه در راه دین در  
دایرہ عوام مقام دارید، اگر چه میان عوام تفاوت و درجات است، چنانکہ  
میان خواص « ہم درجات عند اللہ ». خلیل و نوح و موسی و عیسی و یوبکر و علی  
6 و اویس و صہیب و حسن بصری، همه خواص بودند، اما در درجات تفاوت  
بسیار بود؛ تو و کامل و وجیہ بلعز و برادرت مقدم و ضیاء الدین و غلامت  
بزغش، همه در دایرہ عوام اند در دین بار خدا؛ اما تفاوت بود.

9 ۷۳۲ - از مقصود بیفتادم، نوشته ام کہ نشاید کہ تو یا کامل مثلاً این  
حدیث بشنوید: إذا اعجبتك قراءة القرآن فعليك بتركها. چون در طاعتی  
عجیبی ظاهر بیند، بترك آن طاعت بگوید، و بر مقتضی آن فتوی نبوی برود.  
12 البتہ آن خطا بود، چه بسیار طاعت بود از بسیار کس و در بسیار وقت کہ  
بسبب عجب بترك آن نتوان گفت. مصطفی این فتوی در حق کسی گفت کہ  
دانست کہ حال او، این برتابد. ندیدی کہ جہای دیگر کسی و امصطفی  
15 گفت: یا رسول اللہ إني لأصلي بالليل أو طاعة أخرى كما ورد في الحديث،  
ويعجبني أن يُطَّلَع عليّ. فقال - صلعم - لك أجرها وأجر من يقتدي بك؛  
این را دو وجہ بود. یکی آنکہ این سائل بمقام اخلاص بود، و مقصودش از  
18 اطلاع اقتدا بود. چون مصطفی از او این دانست، جوابش چنین داد. و دیگر

1 - 2 بہرچ . . . زیبا T S P M I - K / 3-13 با این . . . گفت T S M چون در طاعتی  
ہر کہ عجب ظاہر بیند بترك آن طاعت بگوید و بر مقتضی فتوی برود کہ K - P I / 3 با T S  
و با M / / 5 آل عمران 3 : 163 م / 7 بلعز M بو العز T S / 11 بگوید T M نگوید S /  
و بر . . . برود T S - M / 12 آن T S کہ این M / 13 عجب T S عجیبی M / 13 - 18  
مصطفی . . . دیگر T S P M I - K / 14 این برتابد T S برتابد P I فتابد M / ندیدی  
T S P I بدیدی M / کسی و T S M از P I / 15 گفت T S M سؤال کردہ گفت P I /  
16 یقتدی بك T S یعمل بہا P M I / 17 بود T S M است T P / آنکہ T S P I - M /  
18 چون T S بلی چون P I - M / مصطفی T S M و مصطفی بعلم نبوی و نور الہی P I /  
چنین P M I این T S / و دیگر T S M دیگر P I / .



- آنکه مبتدی بود ، و در شمایل او می دید که این اشکال از راه او بر خیزد .  
 و وجهی ثالث بود که باشد که منفعت این طاعت ، بیش از مضرت عجب بود .  
 3 پس اگر چه از راه او آن عجب بر نخواهد خواست ، فتوی همان بود که طاعت می کن با عجب .

۷۳۳ - ای عزیز ! این بزرگوار مکتوبی دان ، و اگر فرمان بری تا توانی

- 6 همه بفرمان می کن تا روزه رمضان و مکتوبات خمس ، تو ستر این دیر بدانی ؛ اما  
 تو این بنتوانی کرد . چه این کس را مسلم بود که اگر گویند او را : فلان فریضه  
 دست بدار ، بدار ، و نگویند که خدا و رسول گفت که این فرض است .  
 9 این مسأله که وقتی تو عزیز از من پرسیده بودی که چه معنی که مریدی ،  
 پیر پرستی بود ، و زنا را داشتن در حق خدا و رسول ؟ این بود که می رود ؛ همه  
 کاری بوقت نیکوتر که مکشوف کنند . و چون همه بفرمان کنی یا بعضی  
 نصیحتی دیگر بشنو !

12

۷۳۴ - بر هر آدمی که به همت صاحب دلی دارد ، منکر مباش . البته که

- در شرع وقت بود که حرام واجب گردد . و وقت بود که واجب حرام .  
 13 ندینی که مردار وقتی واجب التناول بود ؟ و روزه رمضان وقتی حرام بود ؟  
 چه اگر یقین داند ، اعنی بغالب ظن - که در شرع غالب ظن بمنزلت یقین بود -  
 که از روزه داشتن و دارو نخوردن هلاک شود ، او را چیزی خوردن واجب

1 - 12 آنکه . . . بشنو TSPMI - K / 2 بود که TSM - PI / 5 / M

این را PI / 6 می کن TS کن PI کن M / 7 چه TSM که PI / 8 / TS

که از PI / 8 بدارد S دست بدارد T - PI / که این SPMI از T / 9 . . . بودی

TSM عزیزی از من پرسید PI / 9 - 10 چه . . . پرستی TSM پیر پرستی چه SI /

10 داشتن TSM داری PI / می رود TSM محدود گردد PI / 11 و چون TS چنان کن که

PMI / 12 بشنو TSM - PI / 13 بر . . . به TSM ای دوست هر آدمی که او K

هیچ آدمی که به PI / دلی دارد TSMK دل PI / 14 وقت . . . واجب حرام TSM

بود که واجب حرام بود و حرام بود PKI / 16 چه اگر TSMK - PI / .



- بود . و این آیت و « لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة » ناسخ این آیت بود کہ « فمن شهد منكم الشهر فليصمه » . ای عزیز ! هر کہ ناسخ و منسوخ نشناسد ، پیرا  
 3 نشاید البتہ . نشیدی کہ علی بوطالب یکی را دید کہ دعوت خلق می کرد  
 در دین ، چه گفت ؟ گفت : هل عرفت الناسخ من المنسوخ ؟ فقال : لا ! فقال  
 له علي : هلكت واهلكت . آنکہ راه خدا نداند چه داند کہ علی این چرا  
 6 گفت ! خلق جهان از ناسخ و منسوخ نام دانند ، شعاع را آفتاب خوانند و روا  
 بود ، اما نشاید کہ پندارند کہ عین آفتاب است . آن آیات را کہ جهانیان  
 ناسخ و منسوخ خوانند ، جزوی دان از کلی . اما همه آن نیست . آن يك  
 9 نقطه است از آیات نواسخ و منسوخات .

- ۷۳۵ - در چندین عالم گذر کردم ، و از مقصود دور می افتم . مقصود  
 آن بود کہ چون حرام واجب گردد ، و واجب حرام ، مباح واجب گردد ،  
 12 و مباح حرام هم گردد . و این احکام بوقت مرد بگردد ، و بحالش و بروز گارش  
 بگردد . و تو این ندانی . هر گہ کہ صاحب روزگاری کاری کند ، اورا مسلم

1 البقرة 2 : 195 م / 2 - 1 البقرة 185 م / 2 نشناسد T S P M I نداند K / پیر T S K  
 ارپیر P M I / 4 بوطالب T S K مرتضی M عليه السلام / P I دید T S K - P M I / 4 گفت  
 P I - T S M K / عرفت T S M K تعرفت P I / 5 له علی T S K - P M I / نداند M K  
 T S بداند P I / 6 جهان T - S M P K I / 6 - 7 و روا بود T S M K و روز را آفتاب  
 P I / 7 کہ پندارند T S M K گفت P I / 7 - 8 است . . . خوانند T S M K دیگر است  
 و روز دیگر و همچنین آیاتی کہ جهال ندانند ناسخ و منسوخ آنرا و خوش بخسبند و غفلت ایشانرا  
 کوردارد . شب و روز نزد ایشان یکی باشد و گنگ و لال باشند شب و روز اما این را P I /  
 8 - 9 اما . . . منسوخات T S P M I - K / 8 آن يك T S M کہ آن يك P I /  
 منسوخات T S M منسوخ P I / 10 در T S M و در P K I / می افتم T S P M I اقدام  
 K / افتم مقصود T S M K افتم و غرض P I / 11 حرام واجب T S M K حرام بسیبی واجب  
 P I / 11 - 12 و واجب . . . حرام هم T S P M I و مباح حرام K / 12 و مباح حرام هم M  
 T S و واجب مباح P I / 12 - 13 و بحالش . . . بگردد T S M و بحال و بروز گار بگردد K  
 و بر حسب حال روزگار P I / 13 هر گہ کہ T S M و هر گہ کہ P I و هر گہ بحکم K / روزگاری  
 کاری T S M روزگار کاری P I گا کار K / اورا T S M اورا آن P I اورا از آن T / .



- دان . یکی سیر بخورد و خوش بخسبد ، و یکی روزه دارد و شب نخسبد ، و یکی لباس ژنده دارد ، و یکی کرباس کنده دارد . و یکی از همه خلق بگریزد ، و یکی با همه کس در آمیزد . و یکی گنگ و لال بود ، و یکی شب و روز می سراید . و یکی حال خود پنهان دارد ، و دیگری بر صحرا نهد . و یکی خدمت عموم بردست گیرد ، و همه را نان دهد ، فاسق را و صالح را ، و یکی سلام فاسق را جواب ندهد .
- و یکی از خلق چیزی خواهد ، و یکی نخواهد . و یکی بی سؤال چون او را چیزی دهند ، نستاند از هر که بود . و یکی از بعضی ، و یکی از هیچ کس هیچ قبول نکند . اگر صاحب دلند ، همه راست است . و اگر بفرمان صاحب دلی بود ، این حرکات و سکنات مختلف چون مریدان بفرمان پیران ، همه راست است .

- ۷۳۶ - و اگر بخود کنند همه غلط است ، و بد است و خطا و معصیت ، و اگر همه نماز فریضه است ، و روزه رمضان . اینجا لا بد گویی : مبتدی چه داند که فرمانده صاحب دلست ، یا نه ؟ اینجا بحد باز گردد . چون ادب خواندن مثلا مبتدی را ، راه بادب بیوردی دهند تا بتقلید شاگردی کند ، و بعاقبت کامل شود . و یکی دیگر را بمدبری راه دهند که از علم ادب بغایت دور بود . اما در دعوی خود را چند صد ادیب بیوردی نهد . و پنجاه سال این مبتدی خدمت این مدبر کند ، و شمه پی از ادب بمشام او نرسد . اما اگر در طلب

۱ خوش / PKI - TSM / روزه . . . نخسبد / PI - TSMK / ۲ ژنده K خلق SM  
 خلقان / T - PI / کرباس کنده دارد K لباس نیکو پوشد / TSPMI / و یکی . . .  
 بگریزد / PI - TSMK / ۳ و یکی گنگ . . . می سراید TSM میکوید / PI - K /  
 ۴ و دیگری بر صحرا نهد TS و یکی بر صحرا نهد PMI و یکی نه K / ۵ سلام . . . جواب  
 TSMK / جواب سلام فاسق / PI / ۶ و یکی نخواهد PI - TSMK / ۶-۷ / ۷ . . . معص  
 TSM / چون سؤال کند او را چیزی دهند بستاند از هر که بود K بی سؤال چیزی دهد / PI /  
 ۷ از هیچ کس / TSPMI - K / ۸ دلند TM دل آید S دلست دند K دیده هست بدانند / PI /  
 ۹ همه TS کنند همه PMI باشند همه K / است TSM بود K باشد / PI / ۱۱-۱۶ اینجا  
 . . . طلب / K - TSPMI / ( پایان نامه ۳۸ در نسخه K ) / ۱۲ یا نه M اگر نه / TSPMI /  
 ۱۳ راه بادب TSM با دیب / PI / بیوردی TS با وردی PMI / ۱۴ بعاقبت TSM محب  
 / PI / ۱۵ در / PI - TSM / بیوردی TS با وردی PMI / نه TSPMI داند M / .



بجد بود و در عشق ادب تمام در سنت ازل حتم مقضی دان کہ اورا در آن  
 بنگذارد . آنرا کہ سعادت نہادہ اند ، کمال راہ آن سعادت رفتن اورا میسر  
 3 کنند از طلب تمام ، و فراغ دل و روزگاری دراز و پیری پختہ و شفقتی با فراط .  
 و آن را کہ از برای ادبار ابد آوریدند ، حدی نبود اورا خود . و بمدبری  
 مغرور شود ، و بحکم او می زید ، و کس را نرسد کہ این چرا یا آن چون ؟ « لا یسأل  
 6 عما یفعل وهم یسألون » ، و « لو شاء الله لجمعهم علی الهدی » ، « ولکن حق  
 القول منی لأملأنّ جہنم من الجنّة والناس اجمعین » ، « ولن تجد لسنة الله  
 تبدیلاً » .

9 ۷۳۷ - یا سید الاولین والآخرین « أفأنت تُکره الناس حتی یكونوا  
 مؤمنین ؟ هیهات ! ترا با خدا چکار ؟ « لیس لك من الامر شیء » داد بندگی  
 از نہاد خود بدہ « و اعبد ربك حتی یأتیک الیقین » . با آن مدبران بگو کہ  
 12 « یا ایہا الکافرون » کل میسر لما خلق له ، « لکم دینکم ولی دین » .  
 فإن أعرضوا « فقل لی عملي ولم عملکم أنتم بریئون مما أعمل وأنا بریء مما  
 تعملون » . آخر گذر شان بر ماست « إن ربك کبالمُرصاد » ، « فینبئهم بما  
 15 كانوا یعملون » . تو دل خوش دار « إنّ إلینا إیابہم ثم إنّ علینا حسابہم » .  
 والسلام والحمد لله رب العالمین والصلاة علی سیدنا محمد وآله اجمعین .

1 - 16 بجد . . . اجمعین T S P M I - K / 1 بود T S M رود P I / در سنت T S بود  
 سنت M باشد در سنت P I / ازل T S ازل P M I / مقضی T P M I مقضی S / 2 بنگذارد  
 T S M بنگذارند و P I / 3 و روزگار P M I روز T S / و پیری پختہ و T S M و پیری  
 پختہ کہ اورا P I / 4 و بمدبری T S M بمدبری P I / 5 می T S M - P I / با T S M آیات  
 P I / 5 - 6 الانبیاء 21 : 23 ک / 6 الانعام 6 : 25 م / 6 - 7 السجدة 32 : 13 ک / 7 - 8  
 الاحزاب 33 : 62 م / 9 یونس 10 : 99 ک / 10 خدا T S M خدا بی P I / آل عمران 3 :  
 128 م / 11 خود T - S P M I / النمل 27 : 22 ک / 12 الکافرون 109 : 1 و 6 ک / 13 یونس  
 10 : 41 ک / 14 الفجر 89 : 14 ک / 14 - 15 الانعام 6 : 108 م / 15 الفاشیة 88 : 25 ک /  
 16 والصلاة . . . اجمعین T P M I - S / .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۷۳۸ - ایزد تعالی روزگار آن برادرِ اعز را آراسته دارد بخوبی و خیر و توفیق
- ارزانی دارد تاراه او را بعنایت او بسر برد . ای عزیز سالکان راه خدای
- تعالی دو قسم اند ؛ طالبان اند و مطلوبان . و از آنجا که نظر قومی بود ، طالبان
- هم مطلوبان اویند . اما هر که داد کار از نهاد او در خواهند ، و در بدایت او راه
- عدل روند ، نام این کس را طالب نهند . پنداری و ازو گویند : جان کن
- و طلب کن سیروا سبق المفردون . و هر که را بلبان فضل پرورند ، و ازو
- گویند : اعمل ما شئت ! که ما خود کار ترا چنانکه باید تمام می کنیم . این
- کس مطلوب بود . مصطفی - صلعم - . از این قوم چنین خبر داد که ان
- لله عباداً يحييهم في عافية ويميتهم في عافية . ويحشرهم يوم القيامة في عافية
- ويدخلهم الجنة في عافية .

- ۷۳۹ - وقومی باشند که این پرورش ایشان را زیان دارد . پس رحمت خدا در

۱ بسم . . . الرحيم P بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسالته رحمه الله ۱۲ . . .  
 الرحيم N ومن كتبه رضي الله عنه الرسالة الثامنة والخمسون بسم . . . الرحيم . . .  
 القيوم S ومن كتبه رضي الله عنه وارضاه ونور منقلبه ومثواه بسم . . . الرحيم والتخللان عن  
 الحمي القيوم T / 2 - 3 ايزد . . . برد SP ايزد . . . بيزي T بدانکه M - N / 5 اويند  
 TS N اند PM / داد کار T S P M دل دارد لاردين N / 6 - 6 اوره . . . نام اين T S M  
 راه . . . اين N او راه . . . با او اين P / 7 بلبان فضل T S N M بلبان فطيل P / وازو  
 T S با او M باوي N وا او P / 8 تمام T S P M خود تمام N / 9 داد T S P M دهد N / .  
 \* \* \* نامه پنجاه و هشتم T 25 . S 58 . P 34 . N 14 . M 127 \* \* \*



3 حق ایشان این بود که ایشانرا در بلا دارد، تا پخته محنت گردند. و همه آدمیان  
إلا ما شاء الله این صفت دارند. ایشان را عافیت نسازد. «ولو بسط الله  
الرزق لعباده لبغوا في الارض ولكن ينزل بقدر ما يشاء» ای لبعض عباده  
آخر سلیمان بن داود و ابراهیم خلیل و یوسف صدیق و عثمان عفان و عبد الرحمن  
عوف از دایره بیروند.

6 ۷۴۰ - ای عزیز! توانگری روا است، اما چون لیث سعد باید بود،  
وهو من كبار التابعين. او را هر روز هزار دینار دخل بودی. بعد صلاة الصبح  
هرگز حدیث نکردی تا در خانه او سیصد و شصت مسکین را طعام ندادندی.  
9 و این لیث سعد استاد شافعی بود. و تا در حال حیات بود در طلب علم.  
و عادتش این بود که کس را هیچ نیاموختی تا چهل روز مهان او نبود.  
12 پس از آن افادت کردی. آن شب که این لیث سعد فرمان یافت، از آسمان  
ندامی شنودند: مات خازن الله الليث بن سعد.

هكذا هكذا تكون المعالي طرق الجد غير طرق المزاح

15 ۷۴۱ - از مقصود بیفتادم. گوهر آدمی عافیت و راحت برنتابد که  
آدمی را صفت اینست که مر جعدان را نسازد آبادانی. اما بعضی گوهرها هست  
که این معنی در او نبود که عافیت بر ندارد. پس چون در چنین نهادی طلب  
خدا در بود، راه او از بلا دور و روز گارش بخیر و خوبی آراسته بود. و از این

2 این صفت دارند T S N M چنین بود P / 2 - 3 الشوری 42 : 27 ك / 4 بن P M  
و T N - S / 5 بیروند T S P M بیرون نیند N / 6 چون T S P M - N / 8 ندادندی  
T S P M ندادی N / 9 و تا . . . علم S و تا در خلق بود در طلب علم M و بدر رحلت کرده  
بود در طلب علم T N - P / 10 کسی T S هیچ کس P M کسی N / 11 لیث سعد P M سعد  
S سعد لیث T - N / 13 هكذا . . . المزاح T S M بیت هكذا . . . المزاح P - N /  
14 بیفتادم T S M خود بیفتادم P دور ماندم N / 5 صفت اینست T S M صفتی است. ع P  
صفت اینست مصراع N / 16 - 17 پس . . . در بود T S P M - N / 16 طلب T S M  
ظلمت P / 17 در بود T S M در نبود P / .



قوم بود که انّ الله اصنافاً من عباده يجيبهم في العافية ويميتهم في العافية الحديث كما كتب .

- ۷۴۲ - مقصود از این همه آنست که اگر راه او بعنایت او انجامد عظیم کاری بود. تواز « ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة » چه دانسته‌ی؟ با من گفته که من کمتر دعا کنم الا این دعا. ای دوست عزیز ! اعزك الله بعنایتة این يك دعانیست که مقاصد اولین و آخرین از اولیا و انبیا در اینجا درست .
- ۶ خدای تعالی همه را چنین به ارزانی دارد . والحمد لله رب العالمین . وصلى الله على محمد وآله اجمعین .



۱ اصنافاً من عباده P ضامن في عباده TS صناین من عباده N عباداً M / 2 كما كتب  
 TSPN - M / 3 از این TPNM - S / راه او TSPM راه او رفتن N / 4 البقرة 2 :  
 201 م / 6 در است N است TSPM / 7 را چنین TS راحتی PNM / والحمد . . .  
 العالمین TSM بحق محمد وآله الطاهرين P بمنه وفضله آمین N / 7 - 8 وصلى . . . اجمعین  
 . / SPN - TM



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۷۴۳ - حقّ تعالی آن برادر عزیز را در ضمانِ سعادت و سلامت بداراد ،  
 3 و توفیق خیر ارزانی داراد. ای دوست عزیز! خدای تعالی می گوید : « یا ایها  
 الناس اذکروا نعمة الله علیکم ». آنها که عاقل بودند ، از این قوم نبودند که  
 بل اکثرهم لا یعقلون ». یقین دانستند که امثال فرمان خدا واجب است. و این  
 6 آیت نص صریح دیدند ، در ایجابِ معرفتِ نعم او ، چه معرفتِ منعم بعدِ  
 معرفتِ نعم تواند بود . و خود در تدبر قرآن همین معنی شناخته بودند .
- ۷۴۴ - ابلیس گفت : « لاقعدن لهم صراطك المستقیم ». در تفسیر گفته اند :  
 9 هو طریق الشکر . پس گوید : « ولا تجرد اکثرهم شاکرین » و جای دیگر  
 گوید : « وقلیل من عبادي الشکور » شاکر چون بود کسی که معرفت نیست  
 اورا بنعم منعم . و جهل بنعم جهل بود بنعم ، و جهل بنعم « نسوا الله فنسیهم »

I بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم و به نستعین M و من رسائله رحمه الله ۱۰ بسم  
 . . . الرحیم N و من کتبه رضی الله عنه الرسالة التاسعة والخمسون بسم . . . الرحیم الاعتماد علی  
 رب العباد والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد سید الانبیاء الاتقیاء وعلی آله اجمعین S و من  
 کتبه قدس الله روحه بسم . . . الرحیم و به استعین الحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد سید  
 الانبیاء والاتقیاء T / 2 - 3 حق . . . داراد T S P M I - N / 3 - 4 الفاطر 34 :  
 3 ک / 5 المنکبوت 29 : 63 ک / اکثر (قرآن) - T S P N M I / 6 صریح T S N - P M I /  
 او P I خدا S M - T N / 6 - 7 منعم . . . نعم تواند بود S انعام تعالی . . . النعم تواند  
 P I انعام منعم بعد معرفت منعم تواند بود T N M / 8 الاعراف 7 : 16 ک / گفته اند P M I  
 است T S N / 9 الاعراف 7 : 17 ک / 10 سباء 34 : 13 ک / 11 و جهل بنعم P M I بنعم  
 جهل تمام بود S - T N / التوبة 9 : 7 ک / .

\* \* \* نامة پنجاه ونهم 26 T . 59 S . 50 P . 15 N . 56 M . 39 I \* \* \*



بود . پس در تدبیر این معانی که معرفت او واجب دیدند ، انعام او شناختن واجب دیدند . وانعام او دانستن موقوف دیدند بر معرفت نعم او ، پس « اذکروا نعمة الله علیکم » واجب بود .

3

۷۴۵ - اینجا لا بد نماز کردن ، هر روز پنج بار فرض دانستند . و در جمله این پنج بار هفده بار فاتحة الكتاب فرض دیدند خواندن ، والحمد لله در جمله فاتحه فرض دیدند . پس دانستند که هر که نعمت شناخت ، و همه نعم از انعام او ندانست « الحمد لله » از او درست نیست « یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم » . مقصود از این خواندن معرفت است ، و اگر لقلقة اللسان را نزدیک خدای تعالی قدری می بودی ، نگفتی که « والله یشهد أن المنافقین لکاذبون » زیرا که ؛ منافقان می گفتند : « نشهد انک لرسول الله » .

9

۷۴۶ - ای عزیز ! طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة . و از این عنوان یکی آنست که نعم او علی قدر و سمع بدانی ، و اگر نه نعم او بتحقیق من طریق التفصیل ، کس نتواند دانست جز او ، از این راه که نعم او کس نداند جز وی ، شکر نعم او کس نتواند کردن جز وی « إن ربنا لغفور شکور » چون تو نعم او ندانی ، « الحمد لله » چرا گویی ؟ و اگر گویی چه سود ؟ « له الملك » ندیدی ؟ « الحمد » چون توانی گفت ؟ « رب العالمین » ندیدی . « الحمد لله » کی گفتی ؟ « الحمد لله الذي له ما فی السموات والارض وله الحمد فی الآخرة » .

15

1 در تدبیر TN قدر PI تدبیر SM / انعام TSNM و نعم PI / TSNM / 2  
 3 / PMI / 5 کتاب TSN - SPMI / فرض TSN - PMI / 6 / 7 / 8 / 9 / 10 / 11 / 12 / 13 / 14 / 15 / 16 / 17 / 18 / 19 / 20 / 21 / 22 / 23 / 24 / 25 / 26 / 27 / 28 / 29 / 30 / 31 / 32 / 33 / 34 / 35 / 36 / 37 / 38 / 39 / 40 / 41 / 42 / 43 / 44 / 45 / 46 / 47 / 48 / 49 / 50 / 51 / 52 / 53 / 54 / 55 / 56 / 57 / 58 / 59 / 60 / 61 / 62 / 63 / 64 / 65 / 66 / 67 / 68 / 69 / 70 / 71 / 72 / 73 / 74 / 75 / 76 / 77 / 78 / 79 / 80 / 81 / 82 / 83 / 84 / 85 / 86 / 87 / 88 / 89 / 90 / 91 / 92 / 93 / 94 / 95 / 96 / 97 / 98 / 99 / 100 / 101 / 102 / 103 / 104 / 105 / 106 / 107 / 108 / 109 / 110 / 111 / 112 / 113 / 114 / 115 / 116 / 117 / 118 / 119 / 120 / 121 / 122 / 123 / 124 / 125 / 126 / 127 / 128 / 129 / 130 / 131 / 132 / 133 / 134 / 135 / 136 / 137 / 138 / 139 / 140 / 141 / 142 / 143 / 144 / 145 / 146 / 147 / 148 / 149 / 150 / 151 / 152 / 153 / 154 / 155 / 156 / 157 / 158 / 159 / 160 / 161 / 162 / 163 / 164 / 165 / 166 / 167 / 168 / 169 / 170 / 171 / 172 / 173 / 174 / 175 / 176 / 177 / 178 / 179 / 180 / 181 / 182 / 183 / 184 / 185 / 186 / 187 / 188 / 189 / 190 / 191 / 192 / 193 / 194 / 195 / 196 / 197 / 198 / 199 / 200 / 201 / 202 / 203 / 204 / 205 / 206 / 207 / 208 / 209 / 210 / 211 / 212 / 213 / 214 / 215 / 216 / 217 / 218 / 219 / 220 / 221 / 222 / 223 / 224 / 225 / 226 / 227 / 228 / 229 / 230 / 231 / 232 / 233 / 234 / 235 / 236 / 237 / 238 / 239 / 240 / 241 / 242 / 243 / 244 / 245 / 246 / 247 / 248 / 249 / 250 / 251 / 252 / 253 / 254 / 255 / 256 / 257 / 258 / 259 / 260 / 261 / 262 / 263 / 264 / 265 / 266 / 267 / 268 / 269 / 270 / 271 / 272 / 273 / 274 / 275 / 276 / 277 / 278 / 279 / 280 / 281 / 282 / 283 / 284 / 285 / 286 / 287 / 288 / 289 / 290 / 291 / 292 / 293 / 294 / 295 / 296 / 297 / 298 / 299 / 300 / 301 / 302 / 303 / 304 / 305 / 306 / 307 / 308 / 309 / 310 / 311 / 312 / 313 / 314 / 315 / 316 / 317 / 318 / 319 / 320 / 321 / 322 / 323 / 324 / 325 / 326 / 327 / 328 / 329 / 330 / 331 / 332 / 333 / 334 / 335 / 336 / 337 / 338 / 339 / 340 / 341 / 342 / 343 / 344 / 345 / 346 / 347 / 348 / 349 / 350 / 351 / 352 / 353 / 354 / 355 / 356 / 357 / 358 / 359 / 360 / 361 / 362 / 363 / 364 / 365 / 366 / 367 / 368 / 369 / 370 / 371 / 372 / 373 / 374 / 375 / 376 / 377 / 378 / 379 / 380 / 381 / 382 / 383 / 384 / 385 / 386 / 387 / 388 / 389 / 390 / 391 / 392 / 393 / 394 / 395 / 396 / 397 / 398 / 399 / 400 / 401 / 402 / 403 / 404 / 405 / 406 / 407 / 408 / 409 / 410 / 411 / 412 / 413 / 414 / 415 / 416 / 417 / 418 / 419 / 420 / 421 / 422 / 423 / 424 / 425 / 426 / 427 / 428 / 429 / 430 / 431 / 432 / 433 / 434 / 435 / 436 / 437 / 438 / 439 / 440 / 441 / 442 / 443 / 444 / 445 / 446 / 447 / 448 / 449 / 450 / 451 / 452 / 453 / 454 / 455 / 456 / 457 / 458 / 459 / 460 / 461 / 462 / 463 / 464 / 465 / 466 / 467 / 468 / 469 / 470 / 471 / 472 / 473 / 474 / 475 / 476 / 477 / 478 / 479 / 480 / 481 / 482 / 483 / 484 / 485 / 486 / 487 / 488 / 489 / 490 / 491 / 492 / 493 / 494 / 495 / 496 / 497 / 498 / 499 / 500 / 501 / 502 / 503 / 504 / 505 / 506 / 507 / 508 / 509 / 510 / 511 / 512 / 513 / 514 / 515 / 516 / 517 / 518 / 519 / 520 / 521 / 522 / 523 / 524 / 525 / 526 / 527 / 528 / 529 / 530 / 531 / 532 / 533 / 534 / 535 / 536 / 537 / 538 / 539 / 540 / 541 / 542 / 543 / 544 / 545 / 546 / 547 / 548 / 549 / 550 / 551 / 552 / 553 / 554 / 555 / 556 / 557 / 558 / 559 / 560 / 561 / 562 / 563 / 564 / 565 / 566 / 567 / 568 / 569 / 570 / 571 / 572 / 573 / 574 / 575 / 576 / 577 / 578 / 579 / 580 / 581 / 582 / 583 / 584 / 585 / 586 / 587 / 588 / 589 / 590 / 591 / 592 / 593 / 594 / 595 / 596 / 597 / 598 / 599 / 600 / 601 / 602 / 603 / 604 / 605 / 606 / 607 / 608 / 609 / 610 / 611 / 612 / 613 / 614 / 615 / 616 / 617 / 618 / 619 / 620 / 621 / 622 / 623 / 624 / 625 / 626 / 627 / 628 / 629 / 630 / 631 / 632 / 633 / 634 / 635 / 636 / 637 / 638 / 639 / 640 / 641 / 642 / 643 / 644 / 645 / 646 / 647 / 648 / 649 / 650 / 651 / 652 / 653 / 654 / 655 / 656 / 657 / 658 / 659 / 660 / 661 / 662 / 663 / 664 / 665 / 666 / 667 / 668 / 669 / 670 / 671 / 672 / 673 / 674 / 675 / 676 / 677 / 678 / 679 / 680 / 681 / 682 / 683 / 684 / 685 / 686 / 687 / 688 / 689 / 690 / 691 / 692 / 693 / 694 / 695 / 696 / 697 / 698 / 699 / 700 / 701 / 702 / 703 / 704 / 705 / 706 / 707 / 708 / 709 / 710 / 711 / 712 / 713 / 714 / 715 / 716 / 717 / 718 / 719 / 720 / 721 / 722 / 723 / 724 / 725 / 726 / 727 / 728 / 729 / 730 / 731 / 732 / 733 / 734 / 735 / 736 / 737 / 738 / 739 / 740 / 741 / 742 / 743 / 744 / 745 / 746 / 747 / 748 / 749 / 750 / 751 / 752 / 753 / 754 / 755 / 756 / 757 / 758 / 759 / 760 / 761 / 762 / 763 / 764 / 765 / 766 / 767 / 768 / 769 / 770 / 771 / 772 / 773 / 774 / 775 / 776 / 777 / 778 / 779 / 780 / 781 / 782 / 783 / 784 / 785 / 786 / 787 / 788 / 789 / 790 / 791 / 792 / 793 / 794 / 795 / 796 / 797 / 798 / 799 / 800 / 801 / 802 / 803 / 804 / 805 / 806 / 807 / 808 / 809 / 810 / 811 / 812 / 813 / 814 / 815 / 816 / 817 / 818 / 819 / 820 / 821 / 822 / 823 / 824 / 825 / 826 / 827 / 828 / 829 / 830 / 831 / 832 / 833 / 834 / 835 / 836 / 837 / 838 / 839 / 840 / 841 / 842 / 843 / 844 / 845 / 846 / 847 / 848 / 849 / 850 / 851 / 852 / 853 / 854 / 855 / 856 / 857 / 858 / 859 / 860 / 861 / 862 / 863 / 864 / 865 / 866 / 867 / 868 / 869 / 870 / 871 / 872 / 873 / 874 / 875 / 876 / 877 / 878 / 879 / 880 / 881 / 882 / 883 / 884 / 885 / 886 / 887 / 888 / 889 / 890 / 891 / 892 / 893 / 894 / 895 / 896 / 897 / 898 / 899 / 900 / 901 / 902 / 903 / 904 / 905 / 906 / 907 / 908 / 909 / 910 / 911 / 912 / 913 / 914 / 915 / 916 / 917 / 918 / 919 / 920 / 921 / 922 / 923 / 924 / 925 / 926 / 927 / 928 / 929 / 930 / 931 / 932 / 933 / 934 / 935 / 936 / 937 / 938 / 939 / 940 / 941 / 942 / 943 / 944 / 945 / 946 / 947 / 948 / 949 / 950 / 951 / 952 / 953 / 954 / 955 / 956 / 957 / 958 / 959 / 960 / 961 / 962 / 963 / 964 / 965 / 966 / 967 / 968 / 969 / 970 / 971 / 972 / 973 / 974 / 975 / 976 / 977 / 978 / 979 / 980 / 981 / 982 / 983 / 984 / 985 / 986 / 987 / 988 / 989 / 990 / 991 / 992 / 993 / 994 / 995 / 996 / 997 / 998 / 999 / 1000



گویم: هرگز رکعتی نماز نکردی، ندانم باورت بود یا نه؛ یأتی علی الناس زمان یجتمعون فی المساجد ویصلون ولیس فیما بینهم مسلم، خبر است.

- 3 ۷۴۷ - اگر مجمل خواهی تا همه ذرات ملک و ملکوت پر نعمت نه بینی، چنانکه در هر ذره نعم تا متناهی بدانی، از نعم او بی خبری، چرا گویی: ربنا لك الحمد ملؤ السماوات وملؤ الارض شکر بر قدر نعم بود. اگر همه آسمان وزمین نعم اوست، پس الحمد لله ملؤ السماوات وملؤ الارض، راست بود. باش تا «له ملك السماوات والارض» خود را با تو نماید. آنگه «رب العالمین» بدانی که چبود. آنگاه، اگر گویی: الحمد لله، از آنها باشی که اذا قال العبد الحمد لله ملأ ما بین الخافقین.

- ۷۴۸ - این همه تنبیهی دان حالی. یا نه، این علم بر تو واجب است. اطلبوا العلم ولو بالصین. تا طلب کنی بر تو واجب است، و بر من نیست که بطوف بگردانم بر من یزید داشته: العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلک، فإذا اعطیته کلک فانت من اعطائه بعضه ایاک علی خطر. در فاتحه کتاب همه چنین ببايد دانست تا رکعتی نماز از تو درست آید. آخر شنیده بی که همه قرآن در فاتحه کتاب است. شنیده بی ولیکن ندانسته بی کلمه بی از فاتحه این است که «الحمد لله». تا «له ملك السماوات والارض» بدانی، حقیقت «الحمد لله» ترا معلوم نگرود. پس همه آسمان وزمین ببايد دانست تا الحمد لله گویی. اگر همه بدانی «الحمد لله» گفته باشی، ولیکن ناقص. پس هرگز «الحمد لله» جزوی کس

3 ملك TSPNI - M / 4 بی خبر TSNM خبری I جز این P / 7 الزخرف  
 43 : 85 ك / 10 یا نه TPNMI که S / 11 کنی TSPMI نکنی نیابی N / است  
 TSNM بود PI / من TSPMI من واجب N / 12 بطوف PNI تطوف S بطواف  
 M بر طواف T / 15 شنیده... ندانسته SN و شنیده TM - PI / این TPNMI - S /  
 16 سبأ 34 : 1 ك / 17 دانست TPNMI - S / 18 ناقص... کس M-TSPN /



نگفت و نتواند گفت ، لابل کسی در وجود نبود و نخواهد بود که از الفِ  
« الحمد لله » بلام رسد ، « الم » چه دانی که چیست .

- ۷۴۹ - درینجا ! درینجا ! که بس قاصر فهم آمده بی . در خبر است که  
روح اعظم تا در وجود آمد ، « الله » می گوید تا روز قیامت ، و هنوز حق  
« الف » بنگزارده بود ، و به « لام » نرسیده بود . آخر کی تواند بود که اول  
حروفِ الهیت را از علم خود داد بدهد تا بحرف دوم پردازد ؟ هیئات !  
هیئات ! هرچه در علم خدای است همه در طی عزِ « الم » است ؛ اما مرد باید که  
بویی داند برد . این نقطه در خوابی که دوستی دیده بود مر مصطفی - صلعم -  
را در میان آن ، بتو دوست نوشته ام . پندارم رسیده باشد ، پس بر آن وقوف  
افتاده .

- ۷۵۰ - ای عزیز ! نماز فرض است . و قرائت فاتحه الکتاب در او ، یک  
رکن است ، و « الحمد لله » از فاتحه یک کلمه است . اگر خواهی که الحمد لله  
گویی ، این علم آموز که طلب العلم فریضة . لعمری ! « وان تعدوا نعمة  
الله لا تحصوها ؛ اما جهد خود بجای آور . و چون بدانستی که از حصر بیرون  
است ، آنگه بدانسته باشی . حالی هنوز دوری . چون بدانستی که نعم او  
بتامی بدانستن محال است ، با تو گویند : « إن الله لغفور رحیم » ، « لا یکلف  
الله نفساً إلا وسعها » . مقصود آن بود که بدانی که بیش از آن است که در فهم

۱ نگفت . . . نخواهد TSPNI - M / 5 اول SPNM الف اول T / ۱۰  
TN داد ندهد S وادهد M / پر دازد SPNMI رسد T / 7 TPNMI الف ولام  
S / 8 بویی SN بوی TPNI / نقطه TSNM نکته PI / بر TSNM - PI  
12 يك TSPMI - N / 13 - 14 ابراهیم 11 : 34 ك / 14 حصر SPNMI حضرت T /  
15 نعم TSPMI نعمت N / 16 بدانستن TPNMI بدانستی S / گویند TSM گویند  
PNI / النحل 16 : 18 ك / 16 - 17 البقرة 2 : 286 م / .



گنجد . اکنون که خود را محو بدیدی در میان کرم بی علت ما ، اکنون ما خود به نیابت از تو شکر خود کنیم که ما مستغنی ایم از شکر تو « فإن الله لغني حميد، غني عن شكرك . حميد أي حمد نفسه بنفسه . جل الواحد الاحد وعزّ الكريم الاكرم . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على محمد وآله اجمعين .



۱ که T S N اگر P I - M / اکنون ما T P M I اکنون N - S / ۲ از تو T S N نواز تو P M I / کنیم T S M بگویم P I گفتیم N / ۲ - ۳ ابراهیم ۱۴ : ۸ ک / ۳ نفسه T S N M / P I ۴ والسلام N M - T S P I / والحمد لله N I - T S P M / رب العالمين P N I - T S M / ۴ - ۵ وصلى . . . اجمعين M وصلواته على محمد وآله الطاهرين T والعاقبة للمتقين P N I - S .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۷۵۱ - حق تعالی آن برادر أعزرا در ضمان سعادت و سلامت بداراد .
- 3 بدان ای دوست عزیز که این نبشته شب پنج شنبه نوشتم، سلخ شوال فی الثلث الاول من النصف الآخر. و دیروز آدینه نوشته بی خواستم نوشتن، در این معنی که « یا أيها الناس اذکروا نعمة الله علیکم ». در آغاز خود بعالمی دیگر افتادم .
- 6 و از آن مقصود که مرا بود باز ماندم . اکنون آن نوشته چون تمهیدی دان این مکتوب را ، و در اینجا مقصود بشنو ! و ارجو که آن نوشته آید که در دل می گذرد ، و بعالمی دیگر نیفتم .
- 9 ۷۵۲ - و یقین دان که شکر راه بهشت است . از آنجا باشد که در تفسیر گویند : « اهدنا الصراط المستقیم ، أي طریق الجنة . و گویند : « لأقعدن لهم صراطك المستقیم » هو طریق الشکر . همه یکی بود؛ اما هر که معنی از لفظ طلبد ، مغایرتی پندارد . و کسی که لفظ تبع معنی داند ، شیطان در چنین مهالك راه برو بتواند زدن .

بسم . . . الرحیم M و من رسالته رحمه الله ۱۶ بسم . . . الرحیم N و من کتبه رضی الله عنه الرسالة الرابعة والستون بسم . . . الرحیم اعتصمت بالحمی الذي لا يموت S / 2 - 6 / 3 . . . ما ندم SM - N / 3 - 4 فی . . . دیروز M - S / 5 الفرقان 35 : 1 ک / 7 در عار M - S / بعالمی M در عالم S / 6 که مرا بود M - S / 7 و در اینجا مقصود SM و از اینجا آنچه مقصود است N / 8 می گذرد S میگردد NM / 9 باشد SM بود N / گویند SM گویند N / الفاتحة 1 : 6 ک / 10 - 11 الاعراف 7 : 16 ک / 10 - 11 ای . . . المستقیم NM - S / 13 برو SM بروی N / .

\*\*\* نامه شصت 64 S . 16 N . 57 M \*\*\*



- ۷۵۳ - ای دوست عزیز! آنکه از لیث ، مثلاً معنی گوش دارد ، چون لفظ اسد بشنود ، گوید : همان است که شنیدم و هر دو یکی است . اما اگر
- 3 کودکی بود که تازی نداند ، و از لیث عین اسم و نقش حروف می شنود ، چون لفظ اسد بشنود گوید این نه آنست ؛ زیرا که آن لفظ لام و یا و ثا بود ، و این لفظ دیگر الف و سین و دال است . و این را برهانی پندارد . و آن کس که
- 6 گوید : اسد عین لیث بود ، مخطی داند قطعاً . و نداند که انکس در معنی اتحاد دعوی کرد . یا نه ، او نیز این قدر داند که لفظ لیث و اسد متغایر است . اما
- بر کuduk سماع حروف غالب بود . چون با او گویند لیث چه بود ؟ حالی
- 9 گوید : لام و یا و ثا ، و بر عاقل معنی غالب بود ، چون او را بپرسند که لیث چه بود ؟ حالی گوید که شیر ، « و لکل درجات مما عملوا » و « کل يعمل علی شاکته » ؛ أمّا « والله فضل بعضکم علی بعض » . کuduk در آنچه گفت بنزدیک
- 12 عاقل معذور است ، اما عاقل بنزدیک کuduk مخطی بود .

- ۷۵۴ - اکنون بدانکه اگر کسی گوید که همه قرآن در سورت فاتحه است ، راست بود ؛ اما بود که افهام قاصر بدین راه نیابد . و همچنین گویند
- 15 که فاتحه همه در « بسم الله » است ، و راست بود این ، تا انجا که گوید : همه در نقطه بای « بسم الله » است ، و بنزدیک اهل الفهم عن الله این حدیث روشن تر از آفتاب است . اما « إن الله حرمها علی الکافرین » . چه کنند مسکینان؟
- 18 « ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم » .

1 آنکه . . . دارد S M بدانکه هر که تازی داند چون لفظ لیث شنود شیر فهم کند و N / 2 است که S N - M / 3 بود S N است M / لیث S M لفظ لیث N / نقش S نفس NM / S می NM - S / 5 دیگر M - S N / است S - N M / 6 بود S N است M / در S M که در این N / 7 یا نه S M - N / 9 لام و یا و ثا S M ل ، ی ، ث N / 10 که شیر S M شیر بود N / الانعام 6 : 132 م / 10 - 11 الامراء 17 : 84 ك / 11 اما S M - N / النحل 16 : 71 ك / 14 راست بود S N درست است M / گویند S M اگر گویند N / 15 و S - NM / 17 است S N بود M / الاعراف 7 : 50 ك / 18 الانفال 8 : 23 م / .



۷۵۵ - ای دوست عزیز! باشد که ترا این همه بمثالی بر حد عقل تو، معلوم توانم کرد. بدانکه اگر اسامی موجودات آسمان و زمین، در مجلدات بسیار نویسند، چون سکین و سراج و محبره و قلم و اصبع و ذهب و فضه و کوكب و نار و هوا، آنکه گویند: هرچه در این مجلدات است، همه در این دو کلمه است «السموات والارض». عاقل داند که او چه گفت؛ ولیکن رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل.

۷۵۶ - اکنون در فاتحه الكتاب، يك کلمه این بود که «رب العالمين». آخر نه هرچه از همه قرآن مفهوم بود، از لفظ «عالمين» فهم افتد، و در «بسم الله» همچنین بود مع زیاده؛ اما باشد که از فهم تو دورتر بود. و در نقطه بای «بسم الله» نیز همین بود؛ اما فهم تو هنوز خام است. باش تا غم دینت گیرد، و از سلطان ترا چندان یاد آید که از گلخنی! بو که دبو! بجلال قدر لم یزل ولا یزال که تو در چشم مردان، کمتر از كودك شیر خواره در راه دین بار خدایی. ارجو که این حرمان بکنار گورنبری! و این افلاس بتزدیک خدا نبری! «ولعل الله یحدث بعد ذلك امرأ». تا بدان مقام نرسد كودك که از لفظ معنی شنود، نگوید که اسد شیر بود؛ لا بل همه فهم او این بود که اسد، الف و سین و دال بود. نه پنداری که هیچ آدمی این چنین بیان کرده است، یا تواند کرد الا ما شاء الله!

1 عزیز M - S N / این همه M این S N / بر NM از S / 2 بدانکه M - S T / 3 و محبره S M - N / 4 السموات والارض S M السماء N / داند S M دانست N / 6 گشت . . . جاهل N M و جاهل گشت / 7 کلمه S M کلمه است و آن کلمه N / 8 همه M - S N / 9 تو M - S N / 10 نیز همین S همچنین M همین N / 11 بو که دبو NM بود که تو S / 12 ولا یزال S NM - S / 13 بری S نبری NM / 14 الطلاق 65: 1 م / 14 - 16 نرسد . . . نگوید S M رسد كودك که لفظ معنی گوید / 15 M - S M / N هیچ M - S N / این چنین M چنین N این S / .



- ۷۵۷ - اکنون در خور فهم خود گوش دار : « وتلك الامثال نضربها للناس » گفت : گوشدار! « اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا ». اگر در جمله بودندی ، نگفتی که « وما يعقلها إلا العالمون ». مقامی هست در راه سالک ، چون بدان مقام رسی ، بدانی که چه معنی که همه قرآن در نقطه بای « بسم الله » بود . عجباً از ناباکان و دلیران معذورش دار . توقیع و طغرای سلطان اورا دلیر میدارد . « لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً » . با سر آن مثل روم که میخواستم گفتن . پیش از آنکه سیلاب در آید و نویسنده را ببرد ، از بهر تو ای دوست خود را با ساحل میآورم . یا نه ، هندورا به آسیا که دید؟ مثل همدانی است . ندانم که شنیده بی یا نه؟ اگر نه ، لا بل ولا بل فرمان نبوت ، مارا با ساحل میآورد که سیروا سیر اضعفكم بالخشبة رفقا بالقوارير . معاشر العلماء ! كلوا الناس على قدر عقولهم . « إن كنتم تحبون الله فاتبعوني » راه من آنست که امرت أن أنزل الناس منازلهم فاكلهم على قدر عقولهم .

- ۷۵۸ - اگر در دائرة العلماء ورثة الانبيایی ، « فاتبعوني » ، كلوا الناس ، سمعاً و طاعة ، غزل :

فرود آر ای عماری دارِ آن ماه      عماری يك زمان بر گوشه راه  
مهارِ اشتر از منزل مکش پیش      مشو در خونِ ما الله الله

1 خور M خود S دوم N / 1 - 2 العنكبوت 29 : 34 ك / 1 - 2 وتلك . . . گوشدار  
S M - N / 2 الاعراف 7 : 179 ك و 29 : 44 / 3 العنكبوت 29 : 43 ك / در S بر N M /  
4 که چه M چه S که N / 5 بود M است N S / 6 البقرة 2 : 143 م / 7 سر S M پس N / 8 ببرد  
S برد M نیز برد N / آسیا S M آسیاب N / 9 ندانم که NM ندانم S / یانه S - N M / اگر نه  
S N - M / ولا بل S M - N / بالخشبة M بالخسر S - N / 11 - 12 آل عمران 3 : 31 م /  
12 فاكلهم S نكلهم M N / 14 فاتبعوني M S از فاتبعوني N .



- 3 مرو چند ان که مایک دم بر آریم مگر کز حالِ ما اندیشد آن ماه  
مگر دستور باشد تا در این راه چو دیگر بندگان باشیم همراه  
باب دیده گردِ ره نشانیم چو فراشانِ موکب گاه و بیگاه

- 6 چون کشتی غرق خواهد شدن ملاح را، چندان غم گیرد از کار خویش که  
از کس او را یاد نیاید . تو یک ساعت منتظر می باش ، تا مرا با من دهند .  
آنگاه نصیب تو با تود هم ، إنْ أُخْرَ فِي الْاَجْلِ . گفت چبود؟ گفت : المؤمن  
اذا خلا ترنم . من لم يتغنَّ بالقرآن فلا اغناه الله . عليك سلام الله يا معاذ ! تعالوا  
نؤمن ساعة . خرمن سوخته را جز خرمن سوختگان شناسند . شعر :

- 9 آیا بود آنکه باز بینم رویت ؟ در دیده کشم چو سر مه خاک کویت ؟  
گر قدر تودی همی ندانست رهی امروز همه جهان و تایی مویت

« وانثك لعلی خلق عظیم » . بیت :

- 12 تیغ خویش از خون هر تر دامنی رنگین مکن  
چون تو رستم پیشه بی آن به که بر رستم زنی

- 15 ۷۵۹ - مجنون صفق باید اولاً ، تا در دام لیلی تواند افتاد . اگر صد هزار  
هزار مجنون صفت باشند که همه افتاده اند ، بیک غمزه لیلی . شعر :

صفراء لو نظرت يوماً الى حجرٍ لآثرت سُقماً في ذلك الحجر

1 حال SN خاک / M / اندیشد SM بیندیشد N / 2 دستور SM دش N / 3 چون SM  
چو N / شدن S شد NM / از کار M در حق SN / 6 گفت المؤمن SM / مؤمن N  
7 عليك SN عليكم M / 8 سوخته SN سوختگان N / شعر SN بیت M / 9 در آنکه M  
S بودا که N / 10 کر . . . همی SM کر . . . اگر N / شعر N / تایی S تایی M / 11 القلم 68 : 4 / 13 بر SN با M / 14 اولاً SN - M / 15 هزار SM - N / شعر  
/ S - NM .



از غمزه تو رخنه شود سنگ سیاه . عجبا از این سودای حدیث عجبا !  
رباعی :

3 گر رنگِ رخت بباد بر داده شود      باد از طرب رنگِ رخت باده شود  
ور تو بمثل بکوه بر بوسه دهی      کوه از لب تو عقیق و بیجاده شود

ولو تَفَلَّتْ فِي الْبَحْرِ وَالْبَحْرُ مَالِحٌ

6 لاصبح ماءُ البحرِ من ريقها عذبا

ای آنکه به نیکوی بماهی مانی      بر تو به وجود اگر بکاهی مانم

سنة الله . مرا است این دو بیت :

9 يك روز گذر کردم در کوی تومن      تا گاه شدم شیفته روی تومن  
بنواز مرا که از پی بوی تومن      ماندم شب و روز در تکاپوی تومن

این بیت از خاص خاطر است :

12 صد هزاران جانِ متواری در آری زیر زلف

چون بده کوکب کندِ عقلهارا خم زنی

۷۶۰ - جهان عشق پر عجایب است ، اما عاشقی باید که در این حدیث

15 بویی برد ، چنانکه گویند :

اندوه تو می دواندم گردِ جهان      سودای تو پیداو نشانِ تو نهان

18 ای دوست عزیز! آمدم با پیش تو ، با عشق در آیی تا عجایب بینی . اگر چه  
راه می زنند ، اما تمامی هم نخواهم کردن . این مثل بشنو در مثال نقطه بای

1 سودای حدیث S سودا N حدیث M / عجبا رباعی N نظم M شعر S / 4 در S N گر  
M / 8 سنة الله S - NM / مرا است این دو بیت N - MS / 9 روی SM بر روی N /  
10 پی NM خوش S / 11 این ... است M این دو ... است بیت S بیت N / 13 عقلها را خم  
حلقها را خم M عقلها را کم N / 14 عاشقی باید S تا عاشقی بود NM / 17 آمدم با NM آمد  
S / تو SM تو مصراع N / 18 بای M ب S - N .



- بسم الله که جهانیان را از آن بسی فتوح خواهد بود . كودك از اسد حروف  
 بیند ، عاقل معنی شنود ، و همگی خیال او صورت شیر بود . اما اگر عاشقی  
 بود که حروف شیر مثلاً بخطِ معشوق بیند ، یا از زبان معشوق بشنود ، همگی  
 او تلذذ بود بسمع صوتِ معشوق یا دیدن خطِ او . « والله المثل الاعلی » . این  
 عاشق نه حروف شیر داند ، نه معنی شیر ؛ زیرا که لذتِ سماع او از معشوق  
 او را بغارت بداد . او را پروای کار دیگر نماند . اگر بجای اسد ذیب گوید :  
 یا عسل گوید ، یا سم گوید ، بنزدیک عاشق همه یکی بود . و از همه يك قوت  
 خورد ، و يك چیز داند . اگر چه عاقل معانی این الفاظ متغایرداند ، عاشق  
 همه را يك معنی داند ، که او غافل است از فهم مسمیاتِ این الفاظ ، و مستغرق  
 است در لذتِ ادراكِ آوازِ معشوق . لذتِ ادراكِ آوازِ معشوق عاشق داند .

۷۶۱- بوجهل از « تبت یدا ابی لهب » ظاهر معنی شنید . كودك همه حروف

- شنید بی معنی : بوجهل در ادراك معنی از عدد حروف غافل بود ، و حکم آن  
 حروف در عالم عقل و تمیز بطل گردد . عاشق از « تبت یدا ابی لهب » چیزی  
 دیگر شنود که بوجهل را آنجا راه نیست . « وجعلنا من بین یدیهما سدّاً ومن  
 خلفهم سدّاً فأغشیناهم فهم لا یبصرون » ، « وإذا قرأت القرآن جعلك بینك  
 و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً » . « یحبونه » از « یحبهم » در  
 خلوتخانه « کهیصص » شنودند آنچه شنودند . السر بیینی و بین عبیدی « فأوحی  
 الی عبده ما اوحی » :

كفتم صنایع عشق تو بخروشم لب بر لب من نهادو خاموشم شوم

1 بود S N - M / 2 شیر M اسد N / 7 گوید باسم گوید S M گویش معنی گوید N  
 10 لذت . . . داند S N - M / 11 و 13 لب 11 : 1 ك / شنید S M بیید N ، بود همه N  
 كودکی همه S كودکی همین M / 12 معنی از عدد S N این معنی M 13 حروف S N M /  
 14 پس 36 : 9 ك / 15 - 16 الامراء 17 : 45 ك / 16 الثالثة 5 : 51 م 17 : 10  
 النجم 53 : 10 ك / .



- ۷۶۲ - فضیل عیاض رهنی کردی . چون « اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا  
 انْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ » ، بشنید ، اورا بغارت قهرِ ازل یا لطفِ ازل  
 3 بدادند . همه ممکن بود وتو ندانی . اگر بجای این آیت ، « اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ  
 حِسَابُهُمْ » شنیدی ، یا « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ » ، یا سورۃ « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ » ،  
 یجلال قدر ازل که همین کار با او کردی . ودر حق او همه یک معنی داشتی  
 6 « طه » در حق عمر خطاب کرد آنچه کرد ، وخواهرش که میخواند  
 ندانم که دانست که چه می گوید ، یا نه چون وقت سایه افکنده بود ، اگر  
 بجای « طه » « کهیصص » بودی ، یا « یس » ، یا « جمعق » ، همه یکی  
 9 بودی . ترا همه یکی بودی بر همه یکی ننماید . عاشق را کلامِ معشوق همه یکی  
 نماید . واز همه قوت برابر خورد ، تا از مقام مبتدیان در گذرد .

- ۷۶۳ - والله العظیم شانه که این در بدایت عشق بود که هرچه در همه  
 12 قرآن بود ، در نقطه بای « بسم الله » بود . تا غلط نپنداری اما این  
 بدایت را نهایت کو ؟ صبح نزدیک است وطبع ملول گشت ، ونهاد بشری  
 ضعیف است ، و دل بار برگردد چندانکه ، خواهی اگر بشریت سستی  
 15 نکردی . وعالم ملکی بس تنگ است . وسعتِ عالمِ خدا را جز دل آدمی  
 نداند « أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ » ، « وَاللَّهُ وَاسِعٌ  
 عَلِيمٌ » ، « أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ » ، « تَوْثِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءِ » ، « وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي

1 ره S N راه / M / چون S M - N / 1 - 2 الحديد 57 : 16 م / 3 - 4 الانبياء 21 : 1 ك /  
 4 المؤمنون 22 : 1 ك / القدر 97 : 1 ك / انزلناه N M / انزلناها وفرضناها S / 5 قدر ازل S  
 قدر ازل N وقد لم يزل M / همین N M این S / با او M و S / 6 و 8 طه 20 : 1 ك / طه  
 N M که طه S / کرد آنچه S N آنچه M / که S N - M / 7 دانست N M ندانست S /  
 می گوید S می خواند N M / 8 مریم 19 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / الشوری 42 : 1 ك / جمعق  
 M هم S N / 9 ترا همه یکی بودی S - N M / بر S ترا N M / 11 شانه N M شاید S /  
 12 بای S M ب N / 13 را نهایت S N - M / 14 ضعیف S M بس ضعیف N / بار بر S M  
 باز N / 15 تنگ S M نیک N / 16 الزمر 39 : 22 ك / 16 - 17 البقرة 2 : 247 ، 261 ،  
 268 م / 17 النساء 4 : 97 م / آل عمران 3 : 26 م / البقرة 2 : 247 م .



العالم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء» وحی را که داند؟ «أكان للناس عجباً أن أوحينا إلى رجل منهم». وحی اقسام است. در دو قسم علمای راه خدا گفته اند که اولیاء را هیچ دخلی نیست. در باقی اقسام، اولیا و انبیا 3 مشترکند «وإنك لتلقي القرآن من لدن حكيم عليم».

۷۶۴ - کجا افتادم دیگر بار؟ و چه جای اینست؟ یحان و سر عزیز

- تو ای دوست که این مکتوب می خواستم که مشتمل بود بر شرح نعم خدای 6  
 تالی اکنون که نبد، مرا بدین در چه گناه؟ لا ذنب لي في ذلكم طرفي على  
 قلبي جنی. «والله غالب على امره» و ویابی الله الامايشاء. پیوسته  
 می نویسد، و سوالی میکند تا ببهانه آن چیزی می نویسم که پدید نیست که 9  
 در هر نوشته چه فتوح خواهد بود خلق را. باشد که من و تو نیز به طفیل  
 به مطلوبی راه می یابیم. و نوشته های مرا علی الدوام مطالعه می کند تا دل خراب  
 نگردد. باشد که روزی روی فرجی ببینی. سرتی سقطی می گوید که 12  
 هر چه من در آنم از برکت دعای معروف کرخی دانم که روزی یتیمی را بدر  
 دکان من آورد، و گفت این را جامه بکن. چون میرفت، دعا گفت. انك  
 الله به، و بغض اليك ما انت فيه. این همه از آن دانم. 15

۷۶۵ - مرا بد عایاد دارد. روز فقر خویش را فراموش نکند. و روز

- عرفه بعد العصر الی المغرب حدیث در باقی کند، و جایی خالی حاضر شود،  
 و ما را بد عایاد دارد و گوید: یا رب! کارك قاضی در دین و دنیا تمام کن! و هر 18

1 - 2 یونس 10 : 2 ك / 4 النمل 27 : 6 ك / 5 جای N وقت SM / 6 یونس SN / 7 بدین در چه SN در نیم درجه M / 8 جنی NM حینا S / 9 صفت 12 - 21 ك روز پدید N دیدار SM / 10 خلق SM عالیان N / نیز N - SM / 11 طفیل به S طفیل NM / 12 می SN به M / کند SM کن N / 12 باشد S و باشد NM / روی N - SM / 13 در آنم N دانم SM / کرخی S - NM / که N - SM / 14 دعا S - NM / 15 همه SM همه را N - 16 - 18 و روز . . . هر N - SM .



- دعا کہ کند ، مقبول بود ، ومستجاب تا داند . واز جمله دعوات صد بار بگوید : بسم الله ما شاء الله لا قوة الا بالله . ما شاء الله كل نعمة فمن الله .
- 3 ما شاء الله الخير كله بيد الله . ما شاء الله لا يصرف السوء الا الله . کہ این دعای خضر والیاس است ، ویقین داند کہ چون ساعت عشیہ یوم عرفہ ، در سال وقت نیست الا اهل معرفت را کہ پیوسته ایشانرا با دوست عرفہ وقدر وآدینہ است چنانکہ شنیدہیی . ای درست مرا شبہ وآدینہ یکی است . وقت مغرب ہمہ روز عرفہ بحضور تمام پانزدہ بار بگوید : لا إله الا الله .
- 6 واگر خود را هیچ دعا نگوید ، شاید ؛ اما هفت بار بگوید کہ اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات ، والمسلمين والمسلمات ، حیثم ومیتهم ، شاهدہم وغائبہم ، قریبہم وبعیدہم ، إنک تعلم مثوالم ومنقلبہم . والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 - 10 دعا ... العالمین M - S / N / از S در M / 3 کہ S - M / 5 آدینہ S ادینہ یکی M / 6 شنیدہیی M تو شنیدہیی S / 7 مغرب M الغروب S / یانزدہ S یازدہ M / 10 قریبہم S - M / والحمد M علیہ اولاً و آخراً والصلاة علی خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین والحمد S / ودر اینجا نسخہ S چنین پایان یافتہ است : لله الحمد والمنة فرغ عن تعليقه بعون الله وحسن تأييده ونوفيقه على يد العبد المذنب الضعيف المحتاج الى رحمة الرب القوي الغني يونس بن شادي ولي الدين اللاذقي المولوي اصلح الله شأنه وغفر ذنوبه . وقد تم النصف الاول من هذه الرسائل في جمادي الثانية لسنة ثلاث وثلاثين وسبعمائة . وتم النصف الآخر في شوال المبارك لسنة اثنين وستين وسبعمائة .

اموت وبقی بعد ما قد کتبتہ فیالت من یقرأ کتابی دعا لیا  
لعل الھی یعف عني بفضله ويعفو تقصيري وسوء فعالیا

آمین یا رب العالمین



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۷۶۶ - دو نوشته دیگر در معنی « اذکروا نعمة الله » نوشته سوی آن برادر اعزّ ، أطال الله فی طاعته بقاه ، ولقّاه سؤاله وأتاه فی الدارین مأموله .  
 3) ارجو که رسیده است و آن مقصود که بود در آن نوشته ها نیست . بدان که اذکروا صیغت امر است ، وهذا الامر یقتضی الاستحباب عند الظاهرین من اهل العلم ، ویقتضی الوجوب عند اهل التحقیق السالکین لطریق الله .  
 4)

۷۶۷ - و هر چه در قرآن بینی که صیغت امر است ، همه را این حکم است که « فاعتبروا یا اولی الابصار » ، « قل سیروا فی الارض فانظروا کیف » ، « انظروا ماذا فی السماوات والارض » ، « ادعونی استجب لکم » ، « وخافون ان کنتم مؤمنین » . و امثاله کثیره . بنزدیک اهل ظاهر ، مستحب بود ، اما اهل الفهم عن الله بدانسته اند که همه فرض است . بی عیب و صاحب همتی که بنزدیک او بسعادت قصوی رسیان فرض بود ، لا بد هر چه او را بدان سعادت رساند فرض بود ، بنزدیک او . اما آنرا که در این

1) بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم و نه نستعمل M و من رساله 38 ص 100  
 N و من کتبه رضی الله عنه رساله الستون بسم . . . الرحیم اعتصموا بحکم الله  
 2) دیگر P I - S N M / الفاطر 35 : 3 / 2 - 1 ص 100  
 طاعته P M I - S N / ولقّاه . . . مأموله P I - S N M / و من رساله 38 ص 100  
 S P M I باشد N / نوشته ها S N M / نوشته P I / S N M / P I / و من رساله 38 ص 100  
 2 م / 8 - 9 العمل 27 : 69 / 20 : 20 ، 20 : 20 / و من رساله 38 ص 100  
 60 / 10 / ال عمران 175 : 11 . . . S N M / P I / و من رساله 38 ص 100  
 یقین 130 S / و P I - S N M . . .

و . . . دمه شصت و یکم . . . S 60 ، P M I ، N I ، M 3 ، P I 3 . . .



3 ہمت خالی است اورا این فرض نیست . هر که را فرض است کہ مستوفی سلطان بود مثلاً ، اورا علم حساب و کتابت آموختن فرض بود . اما جولاهہ و کناس را این فرض نیست . فان الهموم بقدر الهمم ، چنین تواند بود :

وکل طریق آتاه الفقی علی قدر الرجل فیہ الخطی

6 ۷۶۸ - آنرا کہ عاشق کمال بوبکر صدیق و ابراهیم خلیل آوردند لا بد پای بدو کون باز نیاورد « پریدون وجہہ » ، دنیا و آخرت اورا کجا سیر می کند :

9 کرا لبان تو باید ، شکر چه سود کند؟ بجای مهر تو ، مہری دگر چه سود کند؟

12 خلیل را فرض راہ بود کہ چندین بار بشنید : یا قدوس ! و چندین رمہ گوسفند بقایل این کلمہ داد . نام معشوق شنیدن اورا عزیز تر از جان بود چه جای رمہ گوسفند بود . آن ساعت جبرئیل عروج می گرد و می گفت : بحق اتخذتہ خلیلاً . اما مجنون صفتی باید کہ در نام لیلی شنیدن جان تواند باخت . فارغی را از عشق لیلی چه خبر ؟

15 ۷۶۹ - بوبکر صدیق چیزی خورده بود از دست غلامی ، و ندانست کہ آن از وجہ مستطاب است یا نہ . پس از آن مگر اورا بر آن وقوف افتاد ، از غلام خود پرسید کہ آن طعام از کجا آوردی؟ گفت : « تکہنت لبعض

1 ہمت S P M I مہ N / اورا این فرض S M وی را این فرض N فرضی P I / هر N M S و هر P I / است کہ S N M است او اهل تحقیق است مثلاً چون کسی خواهد کہ P I / 2 سلطان بود S P M I بود از ان سلطان N / مثلاً S N M - P I / علم . . . فرض S N M حساب آموختن و کتابت و علم آن بروی فریضہ P I / جولاهہ P M I جولاه S N / 4 الرجل P N M I رجلیہ S / 5 عاشق P N M I عشق S / 9 - 16 کہ چندین . . . بعض P N M S - I در نسخہ I در اینجانیعہ دوم نامہ 57 نوشته شدہ است کہ در سطر 8 صفحہ 435 ببعد چاپ شد / 9 بشنید S P M بشنند N / 10 معشوق P N M معشوق او S / 11 بود S است P N M / 12 جان S P M جان را N / 13 خبر S M خبر از این نقط P N / 15 مگر او P N M ابو بکر S / بر آن P 2 M بدان N / .



- أحياء العرب فاعطوني ذلك. وقد نهى رسول الله - صلعم - عن حلوان الكاهن. - والحلوان ما يعطى الكاهن - چون بوبکر این بشنید ، انگشت در دهن کرد  
وقی کرد . واگر از فقهای ظاہر پرسی ، گویند : چون در حال خوردن  
3 ندانست ، اورا البتہ در آن هیچ بزه نیست کہ اگر خود شراب خورد و نداند ،  
ویا مُردار خورد و نداند او معذور است ، قی کردن را چه معنی ؟ با آن فقیہ  
6 بگو کہ لیس بعشک فادرج ! نہ کار تو است ونہ کار پسر عم تو !

فاعمد لما تملو فمالك بالذي لا تستطيع من الامور بدان

اهل ظاہر را کار با ظاہر است . ایشانرا بحقیقتِ این حدیثِ راه نیست .

- ۷۷۰ - جوانمردا ! « وخافونِ » فرضِ راه بوبکر بود . عاشق چه کند  
کہ از معشوق نترسد ، یاد آورد « خفني كما تخاف السبع الضاري ! لعمرى !  
آنکہ عاشق لیلی نیست آنچه فرضِ راه مجنونست ، اورا فرضِ راه نیست . در راه  
12 عمر خطاب کدو بر دلق دوختن فرض بود ، و در راه اویس بازیچہ کودکان بودن  
فرض بود . اما بوجہل را فرضِ راه طلب ملک مکہ بود ، ومصطفی را از آنجا  
بیرون کردن فرض بود .  
۷۷۱ - چون مصطفی در راهِ مدینہ میرفت وا بوبکر ، بخارستان رسیدند .  
15 ومصطفی را - صلعم - پای برهنہ شدہ بود . بوبکر اورا دردوش گرفت .

1 - 16 احياء . . . گرفت SPNM - I / 1 احياء PNM حى S / 2 والحلوان SPN  
- M / 3 کرد SNM کرد تا هر چه خورده بود بدر انداخت . چون هیچ طعام نماند چون  
از شکم انداخت P / چون SPNM - S / 4 کہ PM و N - S / 5 و NM و P - S /  
6 کہ SPNM - N / 7 فاعمد SP فاعمل N فاعمد M / بدان SPNM - S / 8 اهل SPN  
کہ اهل M / 9 آل عمران 3 : 175 م / 11 اورا فرضِ راه NM او را فرضِ S فرضِ راه او  
P / 12 بر SPNM - S / 13 - 12 و در . . . فرض بود SPNM - M / 13 طلب SPNM  
- N / 14 فرض بود SPNM - M / 16 مصطفی را S مصطفی PNM / در SP بر NM / .



3 عوام پندارند کہ اورا از آن رنجی بود۔ ندانند کہ تاریخ روزگار بوبکر بود۔ مگر۔ واللہ اعلم۔ در ہمہ عمر خویش آن شادی ندیدہ بود۔ ہیچ دانی کہ بوبکر آن ساعت وقت خودرا بانشاد کدام بیت می گذرانید؟ بشنو! ارجو کہ بشنوی، اما ترا هنوز گوش عاشقان نیست، این چون شنوی؟

6 بانگِ جوی مولیان آید همی بوی یا رِ مہربان آید همی  
رودِ جیحون از نشاط روی دوست خنگِ مارا تا میان آید همی  
دشتِ آمو با درشتی ریگِ او زیر پام پر نیان آید همی

9 بجلال قدرِ لم یزل تا نرسی نشنوی « انہم عن السمع لمعزلون » . « فاعتبروا یا اولی الابصار » فرضِ اولو الابصار است . اما « صمٌ بکم عمی » را فرض نیست .

12 ۷۷۲ - ای عزیز! از مقصود خود باز میانم . « اذکروا نعمۃ اللہ » فرض است در راه خدا؛ زیرا کہ صاحب ہمت را از « وقلیل من عبادی الشکور » بودن فرض است . و شکوری بی ذکر نعم بل بی ذکر منعم نبود . ای عزیز! اگرچہ ذکر نعم شکر نعم بود۔ اما شکر نعم دیگر بود، و شکر منعم دیگر، 15 « واشکروا لی ولا تکفرون » . اما این خطاب با مردمان است « یا ایہا الناس

1 - 15 عوام . . . الناس I - S P N M / پندارند S N M الناس دانند P / از S P M مگر N / کہ تاریخ P N M با رنج S / 2 مہ S P N - M / 3 بانشاد S N انشاء P M / 4 عاشقان P M عاشقانه N عاشقانت S / شنوی N M شنوی اسمعک اللہ S شنوی اسمعک اللہ بالخیر . رود کی گوید P / 5 بانگ . . . مولیان S P M یاد . . . عاشقان N / 6 - 7 رود . . . دشت . . . دشت S دشت . . . رود . . . می S P M / 6 رود S P M آب N / 8 قدر S P N و قدر M / الشعراء 26: 212 ك / 8 - 9 الحشر 59 : 2 م / 9 البقرة 2 : 18 : و 171 م / 11 عزیز S N M برادر P / الفاطر 35 : 3 ك / 12 ہمت S نعمت P N M / سبأ 34 : 13 ك / 14 اگر . . . اما N از ذکر شکر نعم شکر منعم بود S P M / 15 البقرة 2 : 152 م / مردمان N M مردان S P / الفاطر 35 : 3 ك / .



- اذکروا نعمة الله . « اولئك كالانعام » از مردم نباشند بنزدیک مردم . اینجا بدانی که قرآن اهل الفهم عن الله شنودند . بوجهل - لع - هرگز نشنود . عمر خطاب گوید : ليس في القرآن ذكر الاعداء ولا خطاب مع الكفار . در قرآن با « بل هم أضل » خطاب نیست ، اما ظاهریان را اینجا راه نیست . « واذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا افك قديم » . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين .
- 3
- 6



1 - 6 اذکروا . . . اجمعين S P N M - I / 1 الفاطر 35 : 3 ك / الاعراف 7 : 179 ك /  
 2 قرآن S P M - N / 4 الاعراف 7 : 179 ك / اینجا راه نیست S N M راه نیست P /  
 4 - 5 الاحقاف 46 : 11 ك / 5 والسلام . . . العالمين S P M - N / 5 - 6 وصلى . . . اجمعين  
 . / S P N - M



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۷۳ - اگر مرا بن باز گذاشتندی صداع کمتر دادمی . ولیکن لا رأیَ ان لا يطاع . بزرگان را در دسر دادن کار من نیست ، لیکن ، مکره اخیک لا تعلل . ای بزرگِ دین و دنیا ! اولاً مرا معذور دار ، اگر راه عادتِ خلق نسپریم در مکاتبات که مصطفی - صلعم - گفت : کلُّ محدث بدعة . و از محدثاتِ بدع یکی آنست که در نامه نویسند که العبد والخدام والفلان . این بدعت است . بروزگار مصطفی بدو چنین نامه نبشتندی که : من فلان ابن فلان ، الی محمد رسول الله . و اکنون اگر کسی این سنت بکار دارد ، مردم برو شناعتی عظیم کنند . و اگر در این خوض کنم از مقصود که مهم تر از این است باز مانم . و الا هم فالاهم .

۷۷۴ - ای عزیز! بدان و آگاه باش که در گوهر تو چنانکه میشنوم از همگان ، طلب سعادتِ آخروی درست . و این بزرگ دولتی است ، لا سیما فی عصرنا . اما یک نکته بدان ؛ صورتِ خیر دیگر است ، و حقیقتِ خیر دیگر . نباید که همه عمر خود خرج کنی در صورتِ خیر . و چون ناصیه ملک الموت بینی ، جز پنداری غلط در دست خود نبینی « و بدا لهم من الله ما یكونوا یحتسبون » . قهر خود با تو تمام نماید . بدانی که این چه بود که « و قد منا الی

۱ بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) و من کتبه رضی الله عنه الرسالة الحادیة و الستون بسم ... الرحیم و به نستمین . و ما توفیقی الا بالله S / 3 لا يطاع ( تصحیح ) يطاع S / اخوک S / 15 - 16 الزمر 39 : 47 ك / 16 الفرقان 25 : 33 ك /



ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً « نعوذ بالله، جلالت ازلی که از این قوم خبر دهد، چنین گوید: «الذین ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا».

۱۱

۷۷۵ - صورتِ نمازِ دیگر است و حقیقتِ نمازِ دیگر. از صورتِ بی حقیقت

در قرآن مجید چنین گوید که: « فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون ».

۱۲ صورتِ زکات و صدقتِ دیگر است و حقیقتش دیگر. از صورتش که بی حقیقت

بود، چنین خبر دادند در کلامِ ازل که: «الذین ینفقون اموالهم رثاء الناس ولا

یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر» ، « فمثلہ کمثل صفوان علیہ تراب فأصابه وابل

۱۳ فترکه صلداً ، لا یقدرون علی شیء مما کسبوا » ، « ذلك هو الضلال البعید » .

فریاد از مکرِ ازل « سنستدرجهم من حیث لا یعلمون » .

۷۷۶ - صورتِ روزهِ دیگر است، حقیقتش دیگر. از صورتِ بی حقیقت

۱۴ چنین خبر دادند از جنابِ محمدی - صلعم - : رب صائم لیس له من صیامه إلا

الجوع والعطش . همچنین در حج ، و هجرت ، و جهاد . گویند : هؤلاء الذویج

ولیسوا بحاج . و « من کانت هجرته الی دنیا یصیبها ، او امرأة یتزوجها ، فهجرته

۱۵ الی ما هاجر الیه » . و در جهاد گویند که : ورب قتیل بین الصفین ، الله أعلم

بنیته . لا بل در حقیقت لا إله إلا الله گویند که : من قال لا إله إلا

خالصاً مخلصاً دخل الجنة . أفضل ما قلته أنا والنبیون من قبلی : لا إله إلا

۱۶ الله . اما چون صورت بود و حقیقت نبود ، چنین گویند : « ومن الناس من

یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین » چرا چنین بود؟ زیرا که « یقولون

بأسنتهم ما لیس فی قلوبهم » ، « ذلك قولهم بأفواهم یضاهون قوالهم

۱۷ کفروا من قبل » .

1 الفرقان 25 : 33 ک / 2 الکهف 18 : 104 ک / 5 الماعون 107 : 3 ک / 7 التیج ۱۰۱

مثال الذین S / النساء 4 : 38 م / 8 - 9 البقرة 2 : 261 م / 9 ابراهیم 14 : 18 ک / 10 الاعراف

7 : 182 والقلم 68 : 44 ک / 18 - 19 البقرة 2 : 8 م / 19 - 20 الفتح 48 : 11 م / 20 - 21

التوبة 9 : 30 م / .



۷۷۷ - ای عزیز! این حدیث دراز است. و اگر بتفصیل صور طاعات و حقایقش مشغول شوم از مقصود باز مانم. علی الجملة بدان که خیر می کنی، لیکن، اولاً میباید که مکامن شیاطین در نهاد خود بدانی، تا مغرور نباشی و بی حاصل نمائی. تا خلیل - صلعم - گوید: «ولا تخزنی یوم یبعثون». گویی ترا کار چون خواهد بودن؟ معذوری از دین جز نامی نشنیده‌یی. چه اگر تهدید این آیت دیده بودی که «إنّ الدین عند الله الاسلام» کار تو برخلاف آن بود. «قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون»، «ولتعلن نبأه بعد حین»؛ اما ترسم که چو بیدار شوی روز بود. گویی بار خدایا «أبصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحاً إنا موقنون». با تو گویند از جناب قهر ازل که «أولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر؟».

۷۷۸ - مهم ترین کاری که ترا در پیش است آنست، که بدانی که ترا بچه مشغول میباید بودن؟ از قرآن گوش دار که ترا بیان کند که «وما خلقت الجنّ و الانس إلاّ ليعبدون». اما عبادت را صورتی هست و حقیقتی. «إنّ الله طیب لا یقبل إلاّ الطیب»، «ألاّ الله الدین الخالص»، «إنّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا». چون عبادت بی حقیقت را هیچ حاصلی نخواهد بود که «وما أمروا إلاّ ليعبدوا الله» ولیکن «مخلصین له الدین».

۷۷۹ - چه گویی؟ ترا مهم ترین کار آنست که بدانی که عبادت را حقیقت چیست؟ و مقبول کدام بود و مردود کدام؟ وهان! وهان! تا نپنداری که مقبول و مردود مردانرا معلوم نیست که این هنوز در خامی بدایت مریدان معلوم شود. اما آنچه در نهایت و اصلانرا بلجئه کار معلوم خواهد شد که یارد

4 الشعراء 26 : 87 ك / 6 آل عمران 3 : 19 م / 7 ص 38 : 67 ك / ص 38 : 88 ك /  
 8 - 9 السجدة 32 : 3 ك / 9 - 10 الفاطر 35 : 37 ك / 12 - 13 الذاریات 51 - 56 ك /  
 14 الزمر 39 : 3 ك / 14 - 15 فصلت 41 : 30 ك . والاحقاف 46 : 13 ك / 15 - 16 البینة  
 98 : 5 م / .



- گفت؟ و که تواند شنید؟ العلماء ورثة الانبياء. از جناب نبوت علمارا وصیت چنین کردند که: كلّموا الناس على قدر عقولهم. طلب کن تا خود شرط قبول عبادت چیست که طلب العلم فريضة على كل مسلم. این از آن علم است، و اگر نکنی معذور نیستی.

۷۸۰ - ای عزیز! مصطفى -- صلعم -- میگوید: سبق درهم بمائة الف

- درهم. آن علم طلب کن که بدانی که درمی به که باید داد؟ و چون باید داد؟ و کی باید داد، تا از صد هزار به بود؟ یا علی! - او - یا معاذ! اخلص في العمل، يجزك القليل. ای عزیز! چون اخلاص بود اندک تو از بسیار دیگران به! آن نشنیده‌یی که: یا حبذا نوم الاكياس و بطرهم، كيف يعيبون سهر المحقى واجتهادهم. و لمثقال ذرّة من صاحب تقوى و يقين اعظم عند الله مما طلعت عليه الشمس من المغرورين. نوم العالم عبادة و نفسه تسبيح، همین معنی است.

- ۷۸۱ - در تورات چنین گفت: یا موسی! ما أريدُ به وجهي، فقليله كثير، و ما أريدُ به غير وجهي، فكثيره قليل. گفت چه بود؟ چنین بود؛ آنرا که خواستیم بهر گونه که بود برداشتیم. هر که را ما برداشتیم هرگز نیفکنیم. في وجهه شافع يحو سيئاته من القلوب و يأتي بالمعاذير. « فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات » عجبا!

و اذا الحبيب أتى بذنب واحد جاءت محاسنه بألف شفيع

- ۱۴ و آن مدبرن دیگر هر چه صورت خیر دارد، همه شر است که من لم یکن للوصال أهلاً فكل حسناته ذنوب. « سبقت لهم منا الحسنی » خواسته ما... و « ذرأنا لجهنم » رانده ما یند.

9 نوم ( تصحيح ) يوم S / بطرم ( تصحيح ) نظرم S / 15 - 16 الفرقان 25 : 70 ك

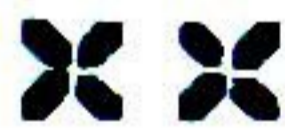
19 حسناته ( تصحيح ) احسانه S / الانبياء 21 : 101 ك / 20 الاعراف 7 - 179 ك /



۷۸۲ - وکرا رسد کہ چه یا چون گوید؟ « لا یسأل عما یفعل وهم یسألون ». ودر اخبار داود چنین خوانده‌ام کہ یا داود اسمع منی وحقاً اقول:  
 3 الا ان اولیائی ... العمل ما یکفی الطعام من الملح . همانست کہ اخلص فی العمل یجزک القلیل . صاحب ذوقی میباید کہ بدانند دست در فترک دوستی آوردن و « وانی لك هذا » و من لك به ؟ تا بود کہ ترا از جوال غرور بدر آورد : 6

وقائلة من امها طال ليله زیاد بن عمر ...

۷۸۳ - چه گویی؟ مصطفیٰ چرا گفت: ارزقنی حبک وحب من احبک؟  
 9 اگر از جمال ازلی خبر نداری، باری دوستانِ او را دوست میدار! مصطفیٰ - صلعم - می گوید کہ احبونی کحب الله . لا بل « فاتبعونی یحبکم الله » . زهی منقبت! چه دانی کہ دوستی دوستان او چه بزرگ دولتی است؟ ارجو کہ بدانی. اگر این بندانی، هر چه دانسته باشی تا دانسته به است. اعوذ بك من علم لا ینفع . والسلام . والحمد لله رب العالمین . والعاقبة للمتقین . 12





## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۷۸۴ - نوشته او عزیز و برادر ، سلك الله به سبيل السعادة الاخروية

- والحياة الطيبة السرمدية ، رسید و شاد شدم که سخنهاى آشنايان ديدم همه .  
 ار جو که آشنایى که من دانم در درون آن عزیز پديد آيد . « وما ذلك على الله  
 بعزیز » . آشنایى در درون چنان پديد آيد بروزگار که پختكى در ميوه  
 و سپيدى در موى سیاه ، و طول و عرض در آدمى ، بروزگار .

۷۸۵ - ای عزیز ! همچنانکه آدمی چون از مادر بزاید هر روز لحم

- و عظمش زیادت گردد ، زیادتی که بحسب بصر آنرا ادراك نتوان کرد ؛ اما  
 چون بحسب بعد سالی زیادتی بیند محسوس عقل ، حکم کند که هر روز لحظه  
 ۱) فلحظه آن زیادتی پیدا می شود . و آن زیادت خفی التدریج بود . چه داند که بيك  
 روز هیچ زیادتی محسوس نبود . و این زیادت قطعاً بود . پس هیچ وجه نبود  
 که گوید : در هر نفسی ترقی بود . و بیاض در شعر سیاه و پختكى در ميوه .

1 بسم . . . الرحيم P بسم . . . الرحيم و به نستعين M ومن كتبه رضي الله عنه . . .  
 الثانية والستون بسم . . . الرحيم وما توفيقى الا بالله S / 2 او عزیز و برادر S / 3 شدم SM نمودم P / 4 سخنهاى SM سخن P / 5 همه SP - SM - P / 6 آشنايان P / 4 - 5 ابراهيم 14 : 20 ك / 5 درون S دل PM / 6 هر روز آدمى P / 7 م SM - P / آدمى . . . هر روز لحم M آدمى . . . هر روز لحم P / 8 هر روز لحم M / 9 بعد . . . بیند محسوس M در محسوس بعد از . . . پیدا P / 9 محسوس بود . . . بیند S / 9 - 10 هر . . . فلحظه SM آن روز بروز و لحظه لحظه P / 10 پیدا P / 11 شد SM زیادت پیدا می شود P / که SM که بيك تا روز P / 11 محسوس SM محسوس پیدا P / پس SM پس آنرا P / 12 بود SM می باشد P /



3 و شیرینی در انگور پیدا آید ، نه بیک روز بلکه هر ساعتی نو ترقی پیدا گردد .  
و مثالش آن بود که گرسنه نان خورد ، پس سیر شود . نه از یک لقمه سیر گردد  
بلکه از مجموع لقمه ها . اما لا بد سیری بعد لقمه خاص بود . و این را امثله  
بسیار است از عالم ملک .

6 و رسول و دوستان خدا بروز گار زیادت شود ، ولکن زیادتی خفی التدریج .  
چنان نبود که بیک روز مثلاً آدمی در خود کمال بیند که پیش ندیده بود در  
خود . ولیکن یک سالی صحبت کند ، مثلاً سخنهاى از معدن آمده شود . چه  
9 میدانی که چه میشنوی ! و با دوستان او در آمیزد ، ذره ذره صفات ایشان  
طبع او بدزدد و بحرکات و سکنت ایشان موصوف گردد . پس بعد سالی یقین  
بداند که بیش از آنست که سال گذشته بود . و باشد که هم صحبتی بود صاحب  
12 روزگار که در یک ماه صحبت او چندان تأثیر کند که در سالی بصحبت  
دیگری . و باشد که از مردی در یک ساعت و در یک روز ، چندان پردلی یا بد  
که زیادتی ظاهر در خود بیند . ولیکن این عزیز بود ؛ زیرا که چنین مرد در  
15 وجود کم بود .

787 - اکنون اینجا بدانکه پختگی در میوه چون پدید آید بروز گار ،  
آنها اسباب بسیار بود : خاک و آب و هوا ببايد ، و تابش آفتاب و ماه ،

1 انگور S M / انگر و خرما P / آید S M شود P / بلکه . . . گردد S بل هر نفسی  
نوبنو نشو و نما حاصل می شود و ترقی می پذیرد P بلکه هر ساعتی نشو و نماى نو حاصل می شود  
و ترقی نو می پذیرد M / 2 شود S گردد P M / نه . . . گردد S نه بیکبار P M / 3 سیری  
S / 5 در دین S با دین P M / 7 چنان نبود S M نه چنانکه P / کالی S M زیادتی  
بیند و کالی P / 8 صحبت S M صد صحبت P / سخنهاى S و سخن M و سخنهاى P / 10 ایشان  
S P او از صفات ایشان M / 14 پردلی یا بد S روشنائی بردل تابد P M / 14 بیند S M  
بیند و داند P / چنین S این چنین P M / 17 و آب و S ببايد و آب ببايد و اختلاف P ببايد  
و آب ببايد و M / و ماه S M - P .



- واختلاف الليل والنهار بيباید . و این اسباب ظاهر است که هر کس بداند .  
 اما اسباب دیگر بيباید که هر کسی نداند ، چون زحل و مشتری و ستارگان  
 ثوابت ، وهفت آسمان و کرسی و عرش « ما خلقناها إلا بالحق ولكن أكثرهم  
 لا يعلمون » . چون اکثر ندانند ، اقل لابد بدانند . و این اسباب همه اگرچه  
 بعضی همگنان دانند و بعضی خواص ، همه از عالم ملك دان ، و اسبابی که  
 بغایت خفا است اسباب ملکوتی است ، چون فرشتگان مثلا ، ملك المطر  
 و ملك الريح ، و ملك الارض ، و ملك النار ، و ملك الغيم ، والرعد والبرق ،  
 و جملة ملائكة الارض و ملائكة السماوات و حملة عرش ، تا آخرين ملائكة که  
 اورا روح أعظم خوانند . ثم بالآخر ينتهي الامر الى الواحد الذي هو الحي  
 القيوم . و اگر نه او بودی تعالی الله همه وجود محو بودی . چنانکه اگر نه  
 آفتاب بودی همه شعاعات خود محو بودی . « الله نور السماوات والارض » .

- ۷۸۸ - چون سالك اینجا رسد « كل من عليها فان » بداند که چیست ؟  
 « و يبقى وجه ربك » ببیند . بدایت توحید اینجا پیدا گردد سالك را ، و از  
 دایره این قوم بدر آید که « و من الناس من يقول آمنا بالله و الآخر وما  
 هم بمؤمنين » . و این قوم را واپس گذارد که « و ما يؤمن بالله إلا وهم  
 مشركون » . حقیقت « يمحو الله » بداند که چیست ، خدای تعالی را ماحی  
 ببیند ، وجود را همه محو ببیند . این مرد را نام در جریده اهل محو نویسند ،

۱ اسباب S M اسبابی P / است . . . بداند S M همه بدانند و P / 2 بيباید S M هست  
 P / ستارگان S ستارهها M ستارهها و P / 3 هفت S M - P / 4 الدخان 44 : 39  
 6 بغایت S M غایت P / مثلا S M مثلا چون P / 7 الغيم S M السحاب و ملك الارض  
 . . . السماوات S M و سماوی P / آخرين ملائكة S M ملك الامم P / 9 الآخر S M  
 بآخره P / 10 - 11 بودی . . . بودی S M شدی . . . شدی P / 11 خود S M بودی  
 S M شدی و همه ظلمت بودی P / النور 24 : 15 ك 12 الرحمن 55 : 26 م / 13 الرحمن 10 :  
 27 م / 14 - 15 البقرة 2 : 8 م / 15 - 16 يوسف 12 : 106 ك 17 و قوله و امم P  
 و خود را هم S / .



و پدید نبود کہ چند در این مقام بماند، اگر اورا نہادہ اند کہ بعالم « و يُثَبَّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ » رسد، اہل اثبات را و حقیقت اثبات را بردیدہ او عرض دہند۔ مرد اینجا اثباتی بود، و اہل محورا واپس گذاشتہ۔ و نہایت مقاماتِ آدمیان اینست۔ اما در این مقام درجات نامتناہی بود، تا خود ہر کسی در کدام درجہ فرو رود « و ما تدری نفس بای ارض تموت »۔ از ارض چہ فہم کردہ یی؟ در این آیت باش! تا نقابِ عزت از روی جمالِ قرآن بردارند، پس بدانی کہ « و ما تدری نفس بای ارض تموت » چہ بود۔

۷۸۹ - مارا در ہمدان دیوانہ پی بود، اکنون بقایِ آن برادر باد۔ روزی تطلعی می کرد، در درونِ پردہٴ قرآن، و حجاب از این آیت فرو گرفتہ بودند کہ « و ما تدری » در حق او۔ و من از دور استراق النظری کردم، و از حقیقتِ کاری کہ برو می تافت قوتی خوردم، و او ندانست۔ پس ناگاہ روی با من کرد، حالی کہ مرا دید دانست کہ چہ می رود، روی را از من بر تافت۔

۷۹۰ - غرض آنست کہ ارض آنست کہ « إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » باش! تا « عبادہ » بدانی کہ چہ بود۔ پس یقین بدانی کہ اگر ارض این بودی کہ عموم پندارند، پس این ارض در دست دشمنان بیش بود۔ بوجہل و نمرود و فرعون این زمین ایشان داشتندی، کہ فتویٰ مصطفیٰ در

۱ بماند اگر S M اگر بماند / P ۱ - ۲ ابراہیم ۱۴ : ۲۷ ك / ۳ دہند M کنند / P گذاشتہ  
S گذاشتہ بود M دارد / P نہایت S نہایت M / P ۵ رود S M آید / P لقمان ۳۱ : ۳۴ ك /  
ارض S لفظ ارض P M / ۶ نقاب عزت P M نقاب غیرت S / ۷ - ۱۱ کہ . . . ندانست  
M - S P / ۷ چہ S چون P / ۹ تطلعی S لطفی P / فرو گرفتہ S برداشتہ P / ۱۰ کہ و ما تدری  
P - S / از دور P دوست آنرا S / و از S کہ از P / ۱۱ - ۱۲ پس . . . دانست S - P M /  
۱۲ را از من P - S M / ۱۳ ارض آنست S P ارض چہ بود؟ M / ۱۳ - ۱۴ الاعراف ۷ :  
۱۲۸ ك / ۱۴ یقین بدانی S M ترا یقین گردد P / ۱۵ عموم S M عموم خلق P / .



- حق ایشان اینست که : تعس عبد الدرهم والدينار . عبد الدرهم همچون عبد الله کی بود؟ پس « یورثها من یشاء من عباده » چیست؟. آن ارض جنت بود که « وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الارض نقبوء من الجنة حيث نشاء » هي ارض الجنة . أهل تقلید تا تفسیری نقلی نشنوند ایشانرا سیر می‌نکند ، عجیباً لهم ! ای برادر ! این ارض همانست که « تبدل الارض غیر الارض » اما کوران روز قیامت بخوانند دید . أهل بصیرت هم امروز بینند .
- اکنون بعالمی دیگر افتادم ، و معاودة ما کنت فيه آنفاً اولی وأحق .

۷۹۱ - ای عزیز ! چنانکه پختگی میوه را اسباب است ، بعضی ملکی

- و بعضی ملکوتی ، همچنین آشنایی درون را اسباب است ، هم ملکی و هم ملکوتی .
- هر چه بظاهر قالب تعلق دارد ، ملکی بود ، چون صلوات و قرائت قرآن و حج و صدقت . و جمله حرکات و سکنات جوارح که در زبان شریعت آنرا طاعت گویند . و هر چه به باطن تعلق دارد از اسباب ملکوتی بود ، چون خضوع و خشوع در نماز ، و چون محبت و شوق و انس و نیت صادق و توکل و رضا و حسن ظن . و دل آدمی بروزگار آشنا گردد با خدا و دوستان خدا . و بی این اسباب مختلف هرگز دست ندهد . چنانکه در صحبت پیری پخته بود که من لاشیخ له لا دین له که أهل طریقت گویند ، این معنی بود که بیت :
- آنرا که دلیل ره رخی چون مه نیست

- ۱۸ او در خطر است و خلق از او آگه نیست

۱ والدينار S وانکه P - M / همچون M چون S تعس بود چون P / ۲ ای M و S P  
 پس S M / چیست S M بود پس از آن ارض دانی که چیست P / ۳ الجنة بود S جنت است P / ۴ - ۳ الزمر 39 : 74 ك / ۱ هي S M مفسد آن است که در  
 الارض هي P / ۵ - 6 ابراهيم 14 : 48 ك / 6 بخوانند S M عودند P / ۷ اهل P  
 7 اکنون S P - M / 8 - 9 بعضی . . . است S M - P / 11 و S M و P 12 و S M  
 P - 13 در S M و حضور در P / 14 با S M و P / دوستان خدا S دوستان او M دوستان  
 خدا انس کبرد P / 15 و بی این S M بدین P / هرگز S M و این اسباب هرگز P / ندهد S M  
 فرام ندهد P / چنانکه S M جز P / پیری S بردی P M / 16 بود که من M که من S P /  
 معنی S P - M / که بیت S چنانکه بیت P بیت M / 17 ره S M و P .



ای برادر! زشتی نکنم این بیت را تمامی هست؛ اگرچه غموضی دارد هم بنویسم  
از خود بخورد آمدن، رهی کوتاه نیست

بیرون زسر دو زلفِ شاهد، ره نیست 3

۷۹۲ - آنکه نوشتم که آخر مقامات اثبات بود، و صف آخرین از آدمیان  
اهل اثباتند، اینست، وجود اثبات کند و موجد. پس خالی بود برخد معشوق.

آن بت که مرا داد بهجران مالش دل گم کردم میان زلف و خالش 6  
پرسند رفیقان من از حالِ دلم آن دل که مرا نیست چه دانم حالش!

زلفِ شاهد در جمالِ او، خود را اینجا وا نماید. مردِ سالک، علی رغه  
این بیند که بیت: 9

زلفینانت چوزنگیانِ مستانند عنبر بویان و غالیه سایانند

میان این مرد و لقاء الله يك حجاب بود. مقامِ سالک این بود که:

خالیست سیه بر آن لبانِ یارم مهربست زمشک برشکر پندارم 12  
گرشاهِ حبش یجان دهد زنهارم من بشکنم آن مهر و شکر بردارم

پرده دارِ شاهِ حبش که تو اورا ابلیس خوانی، اینجا معلوم شود. «ودع  
الشرَّ یعبر» . 15

۷۹۳ - ارجو که بروزگار دولت دست دهد، تا همه بدانی و ببینی،  
و بخوری و ترا بخورد. والله یدیک، و من کل شر یقیك. والسلام. والحمد لله

رب العالمین و صلواته علی محمد و آله اجمعین. 18

I ای . . . نکنم S - PM / این . . . م M - SP / بنویسم S بنویسم تمامی بیت اینست  
بیت P - M / 4 بود وصف SM صفت P / 5 اهل SM که اهل P / وجود SM که وجود  
P / و موجد M موجد S بوجد P / خالی PM جالی S / برخد PM هر چند S / 7 پرسند  
. . . حالش M - SP / 8 او . . . و SM و . . . و او P / 9 که SM - P / 10 بویان  
. . . سایان P پایان . . . دستان SM / 11 که M که شعر S که رباعی P / 13 مهر و SM  
مهر P / 14 دار SM داری P / تو SM - P / 5 یعبر S P یعبیر M / 16 دولت SM - P /  
17 - 18 والسلام . . . العالمین SM ثم المقصود یعطیک P / 18 و صلواته . . . اجمعین  
./ S P - M



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۷۹۴

- 3 از دم زدنی فلك دگر گون گردد  
 هر دون سخی و هر سخیی دون گردد  
 زانديشه آن که تا چنين چون گردد
- 6 دل در بر زیرکان همی خونت گردد

خنك آن عزیزرا که از راه دیده در این عجایب نظاره تواند کرد « کلّ یوم هو فی شأن » بس بُلْعِجِبِهَا که پس پرده تست . نه اندک کاریست در درون پرده تقدیر نگاه کردن ، واحکام ازلی وقضایای سرمدی دانستن که در عالم از چه رنگ پیدا می شود . گاهی جهانیان را ز تار بر بندند و از درون دل نوح سر برزند ، و از خود با خود گوید : « رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا » . و گاهی از موسی کلیم بهمانه گاهی بر سازند تا او گوید : « ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم » .

۱ بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم و به نستعین بیت M و من صلیت بهیچ الله علیه الرسالة الثالثة والستون بسم . . . الرحیم وما توفیقی الا بالله S / 3 / S هر P M / 3 / S هر P M I / 4 - 6 ترتیب مصراعها در نسخه S چنین است . و در M : ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰



۷۹۵ - بس طرفه کاری است، و طرفه تراز همه آنکه دیده‌های عالمیان از طرفکی آن کار بر بستند « ما خلقناها إلا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون »  
 3: علم غیب به کس ندادیم « لا يعلم من فی السماوات والارض الغیب إلا الله »، « وان من شیء إلا عندنا خزائنه » آن چه نقطه است . گویی که ملک و ملکوت ازو ذرّه‌یی نیامد ، لابل در وجود ، ملک و ملکوت محو آمد .

6 - ۷۹۶ - اگر ب دیده علم از ساحل تمیز نگاه کنی ، وجود از موجد ذرّه‌یی نماید . اما اگر ب دیده معرفت در لجه بی خودی نگاه کنی وجود را خود هیچ حکم نماند . « کل من علیها فان » یک دست برو زنی همه خاک شود « إن یسأ یدهبکم » ،  
 9 « یبدي و یعید » ، « وما ذلک علی الله بعزیز » ، از این همه در قرآن مجید کنایت چنین کردند : « سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم انه الحق » .  
 پس جلالت قهر ازل ، لابل حق عدل ازل تاختن آورد ، ودستی بر تختة وجود زند که « اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید » .  
 12

۷۹۷ - پس از کوری کوران خبر دهد و گوید : « الا انهم فی مرية من لقاء ربهم » . پس همرا عذر بخودی خود باز خواهد « ألا انه بکل شیء محیط » . باش ! تا احاطت او بکل وجود ترا بخورد . پس بدانی که « لقاء الله » چه بود . خواهی که ترا بخورد تا فرمان قرآن قدیم کن که « فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً » . عمل صالح آن بود که راه ترا بدو در نوردد . اگر نه  
 18 من استوی یوماه فهو مغبون ، بود . عمل صالح اینجا چه کند آن نمی گویم که و من کان یومه شراً من امسه فهو ملعون . که این از ورق پندار نیز بیرون است .

1 دیده‌های S M دیده P I / 2 الدخان 44 : 39 ك / 3 النمل 27 : 65 ك / 3 - 4 الحجر  
 15 : 21 ك / 5 نیامد S نیاید M نیانبد P I / آمد S آید M اند P I / 6 موجد S موجود  
 P M I / 7 خود S M - P I / 8 الرحمن 55 : 26 م / النساء 4 : 133 م / 9 البروج 85 : 13 ك /  
 ابراهیم 14 : 20 ك / 10 کردند P M I آمد S / فصلت 41 : 53 ك / 12 فصت 41 : 53 ك /  
 13 از کوری M اگر کور P I از S / 13 - 14 فصلت 41 : 54 ك / 14 - 15 فصلت 41 :  
 54 ك / 16 قدیم S M مجید P I / 16 - 17 الکهف 18 : 110 ك / 17 عمل صالح S M - P I /  
 که S M - P I / 18 اینجا S M - P I .



- ۷۹۸ - چون این دولت دست دهد تو خود را ببینی در دایره . ان الله بکل شیء محیط ، هم او مرکز ، هم او محیط . باش ! تا وجود ببینی چون نقطه در زیر « ب » بود ، و جلالت بای « بسم الله » را بینی که خود را بر دیده 3 تا محرمان خود جلوه می دهد . از نقطه با چه می شنوی ؟ آخر این هنوز نامحرمی بود . اگر جمال بی نقطه الف ببینی آنکه بدانی که محرمیت چه بود . چه گویی ؟ در قرآن گوید : « الم ، المر ، المص » چندین جایگاه . از الف چه دیدی ؟ سیاهی بر سپیدی ! خاک بر سر کسی که از او واز کلام او بدین قدر قناعت کند . جهودان و ترسایان و کافران از الف « الم » همین بدانند که تودانی . پس تواز قرآن مجید همچند آن دانی که کافران ، و خود را مؤمن پنداری . 4 در جوال غرور بودن نه کار مردان است .

- ۷۹۹ - در نگر تا بکفر اول بینا گردی . پس راه رو ! تا ایمان عموم بدست آوری . پس جان کن ! تا بکفر ثانی بینا گردی . پس طلب کن بجد ! 12 تا ایمان خصوص را بیابی . پس از این اگر دولتی باشی بکفر ثالث در نهاد خود بینا شوی . و هاهنا تسکب العبرات . « فی ظلمات ثلاث » . آدمی را بیا فریدند تا قرآن خواند . تو هنوز از شیر صورت قالب او دیده بر دیواری . هیئات ! 15 هیئات ! نامردان را عشق حرام است ای جان ! چیزی دیگر می خواستم که بنویسم . و مقدمة الكتاب که تمهید افتاد ، مرا از آن مقصودی دیگر بود . از آن خود باز ماندم . ارجو که آنچه مقصود بود ، خود در طی حروف و کلمات ، 18 بازیابی . و اگر موفقی جز چنین نبود .

1 چون P M I که چون S / 2 هم او مرکز هم او محیط P I - S M / چون نقطه M  
 3 / P I ب S M پای خود P I / بود S بود و P M I / دیده P M I - S / و نقطه S M  
 نقطه P I / 6 چندین S P I و چندین M / 9 مجید P M I - S / و P M I خود S / 10 نقطه  
 P I - S M / 12 بجد S P I - M / 13 پس P M I پس بعد S / 14 هر 30 و 10  
 15 خواند تو P M I نحوئی S / قالب او P M I - S / دیواری P M I دیوار 16 هیئات  
 S I هیئات ع . P M / 18 خود در S در P M I / 19 و اگر S M اگر P I / .



۸۰۰ - کاغذ وفا نمی کند که این قدر هم از اسفها سالار کدیه کردم ، نماز  
 3 شام ، ليلة الخميس ، رابع عشر جمادی الآخر که پاره ای مطالب می بود ، در  
 درون با آن عزیز که دیر گاه بود تا هیچ خبری نشنیدم ، و هیچ نوشته  
 نخواندم . ارجو که عایق خیر بود ، تا بوسعید دوانقی نامه آورد ، هیچ نوشته  
 نرسید البته . و دل سخت مشغول می بود . ارجو که مدت مفارقت بآخر آید  
 6 و آنچه گفتنی است بمشافت با آن عزیز گویم . بعد از این که پدید بود اسب  
 قلم تا کجا تواند دويد . بار این حدیث قلم و کاغذ نکشد ، و گوش ظاهر هم نادانی .  
 اگر با سمع ظاهر دل بود این بار بکشد « لمن كان له قلب » . دوستان سلامت  
 9 اند و پیوسته بدعا مشغول . و علی الله الاجابة .

۸۰۱ - چیزی نوشته ام بدان عزیز . و اشارتی کرده در واقعه ناصح عمر .  
 ارجو که رسیده باشد . و تقریر آن کار چنانکه واجب بود کرده . و اگر  
 12 نرسید ، مبارك بمشافت خود شنود . والله یختار لنا وله ولجميع المؤمنین  
 والمؤمنات ما فيه الخیرة والصلاح فی امر دیننا و جل امورنا و أجلها . والسلام .  
 والحمد لله رب العالمین . و صلواته علی محمد و آله اجمعین .



پایان نخستین بخش



1 - 14 کاغذ . . . اجمعین S - P M I / 2 مطالب P I مطالبه M / 5 سخت M - P I /  
 7 دويد M دوانید P I / 7 - 8 و گوش . . . بکشد M - P I / 8 ق 50 : 37 ک / 10 عمر M  
 عمر رحمه الله P I / 11 چنانکه M چنانچه P I / 13 اجلها M اجد تا P I / 14 صلواته M I  
 صلوت الله سبحانه P / .